

تاریخ ژاپن

از آغاز تا معاصر

نگاهی به زمینه و پایه های فرهنگ و تمدن امروز سرزمین آفتاب

(JPN)

ALI

نوشته: دکتر هاشم رجب زاده

تاریخ ژاپن

کتاب اول:

از آغاز تا نهضت

(تاسال ۱۸٦۸)

کتاب دوم:

از نهضت تا پایان جنگ

(۱۸٦۸ تا ۱۹۴۵)

نوشته: **دکتر هاشم رجب زاده**

ناشر: مؤلف ـ گاندی، خیابان ششم، شمارهٔ ۴

□ تاریخ ژاپن
□ نوشته: دکتر هاشم رجب‌زاده
□ چاپ کتاب وتنظیم روی‌جلد : به‌اهتمام افسر رجب‌زاده
□ خطاطی روی‌جلد از: عباس اخوین
□ چاپ اول: شهریور ۱۳۶۵
□ چاپ وصحافی: چاپخانه رامین تلفن ۶۷۸۵۸۱ ، ۶۷۹۱۱۶
□ تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

فهرست

لطفاً پیش از مطالعه، اغلاط زیر را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۸	۲۳	روزنامه	نوروزنامه
۲۴	۲۴	بنای	نیای
۲۷	۱۹	هند	چین

سطر دوم صفحهٔ ۲۹ به‌این‌ترتیب تصحیح شود
از صداهای پنجگانه ا ئی او ئه ئو) دوگونه است: «هیراگانا» و «کاتاگانا» و هرکدام ۴۶ حرف دارد. هر «هیراگانا» با ساده‌ترکردن و مدورلوشتن بخشی از یك کانجی درست شده و «کاتاگانا» با گرفتن بخشی از یك‌کانجی‌که راست‌نوشته می‌شود، ساخته شده است.

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۳	۱۷	کتوجیو	کشوجیو
۴۰	۱۹	دربستی	درستی
۵۷	۲۴	محبوت	محبوب

بنام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

آنکــه پــر نقش زد ایــن دایــرهٔ مینایی
کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد
(حافظ)

از روزهایی که به‌احوال جهان گذران چشم باز کردم، افسانه و افسون ژاپن داستانی بود که بسیاری را از یار و دیار شیفتهٔ آن یافتم. قهرمانی ژاپن در «پورت آرتور» قصهٔ شیرینی بود که همیشه می‌خواستم از پدرم باز بشنوم. برای همهٔ آنها که ذهنی پویا و دلی پر از شوق و آرزوی ترقی ایران داشته‌اند، ژاپن گواه زنده و نمونهٔ ارزندهٔ پیروزی بوده و خواسته‌اند بدانند کــه راز و رمز کامیابی او چیست و توش و توان این تحول و تعالی از کجاست. از مردم «اهل کتاب» و روزنامه‌خوان، و بعدها از معلم تاریخ و جغرافیا، این حدیث مکرر را می‌شنیدم که ایران و ژاپن همزمان و در یک مبدأ تاریخی به بنیاد کردن آموزش نوین و گرفتن فنون غربی آغاز کردند: امیرکبیر دارالفنون را بنا نهاد و سپس تحولات مشروطه شیوهٔ حکومتی و اداری نوینی فراآورد. پس چرا این همه ما را به منزل مقصود نرساند، حال آنکه ژاپن چهار اسبه در راه ترقی و تعالی تاخته و هر روز بیش‌تر از پیش ستودهٔ اقران و محسود اغیار است.

در سالهای نزدیک‌تر و پس از عروج ژاپن از ویرانه‌های جنگ و پیشرفت مادی و فنی افسانه‌وارش، شیفتگان ترقی و جویندگان سعادت کشور در ایران هرچه بیشتر دلبستهٔ داستان پیروزی ژاپــن می‌شدند و می‌خواستند راز کار را بشناسند. اما پویندگان آسانگیر

در میان راه باز می‌ماندند و عظمت مسأله، سخن و نوشتهٔ شتاب‌زده را بی‌رنگ ونمامی‌ساخت، هرچه‌باشدپژوهندگان‌دانشمندواندیشمندان پرتلاش در هرگوشهٔ عالم سالهای دراز است که در این راه می‌کوشند و هنوز بسیاری از رازها و نکته‌ها برایشان ناگشوده مانده، اما در این میان بررسیهای ارزنده‌ای هم انجام و آراء سلیم و نوشته‌های وزین و معتبر هم از سوی دانشمندان باختری و نیز ژاپنی فرا نهاده شده است.

فرهنگ و هنر ژاپن و نیز پیشرفتهای مادی و صنعتی آن از سالیان پیش مورد توجه فزایندهٔ محققان در گوشه و کنار جهان بوده است، اما در این رهگذر به تاریخ ژاپن کمتر توجه شد. چند سالی بیش نیست که پژوهندگان پی برده‌اند که تمدن و جامعه و هنر و همهٔ جلوه‌های فرهنگ و حیات معنوی یک ملت را باید بر پایهٔ تاریخ و گذشتهٔ آن بررسید. محققان ژاپنی نیز به‌این معنی آگاهی تازه‌ای یافته‌اند، چنانکه در این چند سال بسیاری از گوشه‌های تاریک تاریخ و فرهنگ ژاپن در پرتو معرفت علمی درآمده و آثار فراوان از روزگار باستان سر از خاک بیرون آورده است. یکی از هدفهای عمدهٔ محققان ژاپنی، که پیشرفتهای چشمگیر هم در آن داشته‌اند، یافتن ریشهٔ قومی و نژادی مردم ژاپن بوده است.

شاید سالیانی که نگارنده با ژاپن و جامعه و فرهنگ آن آشنایی داشته است در عمر آدمی زمانی نه‌چندان کوتاه باشد، اما هنوز پرداختن به‌تحقیقی عمیق و دقیق را در توان خود نمی‌بیند. از سویی هم نمی‌توان در انتظار فرصتی بهتر و آمادگی و احاطه‌ای بایسته نشست زیرا که زمانه را اعتباری نیست. چند سال پیش که ناشری آشنا فراهم کردن کتابی را در «تاریخ ادبیات ژاپن» خواست، بررسی زمینهٔ کار به این دریافت انجامید که فرهنگ و هنر و ادب ژاپن را نمی‌توان بیرون از دایره و بنیاد تاریخ آن شناخت، زیرا که این مایه‌ها همه در بستر تاریخ برآمده و بارور شده، و ازینرو آشنایی نخستین با تاریخ ژاپن ناگزیر است. براستی هم هیچ جلوهٔ فرهنگی و آئینی در زندگی مردم ژاپن و حتی منش هرروزهٔ آنها، بی‌آشنایی با تاریخ این کشور دریافتنی نیست. از آنجا که کتابی دربنباره در دسترس خوانندگان فارسی‌زبان نبود، به‌فراهم آوردن آن پرداخته شد، با این

آگاهی که کار و تجربهٔ تازه ناگزیر نارسایی‌های فراوان خواهد داشت.

تألیف این کتاب که آنرا باید پیشدرآمدی در بررسی فرهنگ و تمدن ژاپن دانست، در مراحل گردآوری مطالب و منابع و تحقیق و نگارش و تدوین متن بیش از چهارسال انجامید، که این بتناسب اهمیت موضوع زمانی کوتاه است. این نوشته را حقاً باید طرح‌مطالب و پیشنهاد مباحث خواند، نه شرح و بیان موضوع‌ها. دشواری کار تحقیق در تاریخ بیش از دیگر زمینه‌هاست زیرا که در اینجا آنچه که به‌تاریخ قدیم بستگی دارد در غبار و پردهٔ ابهام پوشیده، تاریخ دورهٔ میانه بیشتر شرح جنگ‌ها و کشاکش‌ها است و تاریخ جدید نیز با سیاست و مسائل روز آمیخته و میدان تلاقی آراء و مکتب‌ها وسلیقه‌های گوناگون و زمینهٔ مصلحت‌های متعارض است. بسیاری از مطالب تاریخی، همیشه و همه‌جا، غیرمتیقن و قابل بحث می‌باشد. مؤلف کوشیده است تا در این مباحث از جانب‌گیری و ترجیح یک وجه یا رأی بپرهیزد و به‌طرح مسائل بسنده کند، و تلاش پیوسته برآن بوده است تا از وسوسهٔ قضاوت‌کردن در آنها برکنار بماند زیرا که تاریخ قضاوت خود را خواهد کرد و خوانندهٔ دل‌آگاه حقیقت را نه از راه القاء بلکه به‌نفس معرفت و صرافت طبع درخواهد یافت. آنچه که نگارنده اهتمام داشته تا در این تألیف از عهده برآید طرح دقیق مباحث به‌گونه‌ای هرچه فراگیرتر و بابهره‌گیری از متون و اسناد معتبر و منابع هرچه وسیع‌تر بوده است.



تاریخ نوشتن آسان نیست، هرچند که شرح رویدادهای معاصر و بیان دیده‌ها و دریافت‌های حال باشد، چه رسد به روزگاران دیر و دور که چهرهٔ حوادث از غبار سالیان دراز پوشیده یا حقایق باافسانه‌ها و اساطیر آمیخته است یا که مورخان و عامهٔ مردم دربارهٔ آن اندیشه و قضاوتی، درست یا نادرست، پرداخته‌اند.

می‌گویند که قضاوت تاریخ جز قضاوت این و آن است، اما باز نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که تاریخ‌نویسان یا تاریخ ـ پردازان بنام و بی‌نام تاریخ، مانند هرودوت یونانی، چه مایهٔ عمده

از اندیشهٔ تاریخی مردمان و روزگاران پس از خود را ساخته‌اند. همین تأثیر را کتابها و کتیبه‌ها و آثار عهد باستان که از دستبرد ایام ایمن مانده و به ما رسیده، داشته است.

پرداختن به تاریخ کار خطیری است: ذهن و دیده‌ای باز، فکری پخته و روشن و دلی آگاه و حقایق‌شناس می‌خواهد. پس هدف از فراهم‌آوردن این کتاب تاریخ‌نویسی نبوده است. مؤلف نه تاریخ‌نویس است و نه تاریخ‌پرداز. این نگاه گذرا به تاریخ ژاپن بهانه‌ای بوده‌است تا گوشه‌ها و مایه‌ها و جلوه‌هایی از فرهنگ و معرفتی که ژاپن پیشرفتهٔ امروز میراث‌دار آنست، با خوانندهٔ فارسی‌زبان در میان نهاده شود، تا خوب بنگریم و ببینیم که آنچه که ژاپن امروز را برآورده و در جهان نامور ساخته چیست. این مردم چه فضیلتی دارند که اینهمه بلا و حادثه را پشت سر گذاشته و باز از میان خاکستر و ویرانهٔ جنگ سربرآورده و کاخ شکوهمند نظم و نعمت و رفاه امروزشان را ساخته‌اند. بخت یارشان بوده یا خود فضیلتی داشته‌اند که خداوند بمصداق «تعز من تشاء» امن و آسایش را به‌آنان ارزانی داشته است. این معانی را، تا جاییکه چشم دنیابین و ذهن پریشان آدمی تواند دید و شناخت، از تاریخ بهتر می‌توان دریافت تا از زمینه‌های دیگر معرفت چون فرهنگ و سنن و جامعه‌شناسی هر قوم، زیرا که اینها نیز از تاریخ برمی‌آید. چه چیز بهتر ازین سخن داریوش که «خداوند این سرزمین را از دشمن بد، از قحطی و از دروغ بپاید» احوال پارس و هم اندیشه و منش مردم آنرا نشان می‌دهد؟ مگر نه اینست که سرزمین ما امروز هم از دشمن بدخواه و بدکنش و ازآسمان عطوفت و از خشکسال و از آلایش ناراستان در رنج است.

نیز، در این نگاه گذرا به‌تاریخ ژاپن کوشش برآن بوده است تا بیشتر به زمینه‌های فرهنگی و مایه‌های معنوی زندگی تاریخی مردم ژاپن نگریسته شود و بویژه فراز و فرودهایی از تکاپوی حیات معنوی ژاپن که با تاریخ فرهنگ ایران پیوند دارد، از چشم دور نماند. مقایسهٔ فرهنگ ایران و ژاپن در زمینه تاریخ از سالها پیش با توجه روزافزون پژوهندگان ژاپنی روبرو بوده و با پیشرفت این بررسی‌ها بیش از پیش آشکار شد، که میراث تاریخی و سنن و آداب همانندی که میان مردم ایران و ژاپن دیده می‌شود از یک چشمه برآمده است.

نگاهی به‌افسانه‌های باستانی ایران و ژاپن این حقیقت را پش چشم می‌آورد. قرن هفتم میلادی و سالهای پایانی دورهٔ ساسانی در ایران و روزگار ملکه «سویکو» و فرمانروایی «شوتوکو تایشی» در ژاپن که این کشور نخستین فرستادگان را به چین و نیز به ایران گسیل داشت، از نظر تاریخ روابــط فرهنگی دو کشور دارای اهمیت ویــژه است. نشانهٔ دیگر این پیوند، جاذبهٔ بیمانندی است که جادهٔ ابریشم، که راه انتقال تمدن باختر و خاور نزدیکـ و بویژه ایران به ژاپن باستان بود، امروزه برای ژاپنی‌ها دارد.

شماری از مورخان و محققان جلوه‌های فرهنگـ و آداب و منش امروز ژاپنی را بارآمدهٔ دورهٔ «توکوگاوا» (سده‌های هفده تا نوزده) می‌دانند. اما این مایه‌ها ریشهٔ بسیار قدیم‌تر دارد. در منابع کهن چینی می‌بینیم که دربارهٔ مردم «وا» (ژاپن امروز) نوشته است: «در دیدارهاشان و درزندگی هرروزه تمایزی میان پدر و پسر یا بین زن ومرد نیست... آنها زندگی دراز دارند و شماری ازین مردم تا یکصد سال عمر می‌کنند... زنانشان پاکدامنند و به‌حسد دل نمی‌سپارند. ایــن مردم به دزدی نمی‌پردازند، و دعوا و دادخواهی میانشان بسیار کم است...» این توصیف چنانست که گویی پــژوهنده‌ای باختری در روزگار ما در ستایش نفس سلیم و منش نزیه و حجب حیای مردم ژاپن امروز در رفتار و سخن قلم زده باشد. و باز امروز اگر از مردم با فرهنگـ ژاپن بپرسند که والاترین چیز را در منش آدمی چه می‌دانند، بسیاریشان خواهند گفت که این همان فضیلت خویشتن‌داری یا حیاست، چنانکه صاحب فرزانهٔ کتاب قابوسنامه یکـ هزار سال پیش ازین نوشت که «سر همهٔ فضیلت‌ها، حیاست».



در آغاز کار این تألیفـ، نیت برانتشار تاریخ دورهٔ قدیم و میانهٔ ژاپن تا آغاز نهضت مشروطه و تجدد در نیمهٔ سدهٔ نوزده بود و این بخش از کتاب دو سال پیش آماده گردید تا بصورت جلد اول تاریخ ژاپن چاپ شود و دو جلد دیگر (بترتیب تاریخ دورهٔ تجدد ژاپن تاپایان جنگـ دوم و نیز تاریخ چند دههٔ اخیر) در آینده انتشار یابد، امــا

نظر به اهمیت تاریخ دورهٔ میجی ژاپن (دورهٔ نهضت و تجدد، از سال ۱۸٦۸) و دگرگونیهای این دوره و اثر عمده‌ای که این رویدادها درشکل دادن به ژاپن امروز داشته است، و از سویی با همانندی شیب و فرازهای تاریخی این سالها با دورهٔ مشروطه در کشورمان که مطالعه و مقایسهٔ آن ایرانی صاحب فکر را به اندیشه وا می‌دارد، بهتر دیده شد که این دو کتاب در یک مجلد فراهم شود، و بررسی تاریخ چهل پنجاه سال اخیر ژاپن در کتابی جداگانه انجام گیرد.

نگاهی تند به پیشرفتهای چند سالهٔ اخیر ژاپن اهمیت و گیرایی بحث در احوال ژاپن معاصر را، که تاریخ قدیم می‌تواند مقدمه‌ای برآن باشد، نشان می‌دهد. نه‌تنها جهان خارج به‌پیشرفتهای شگرف این کشور خیره مانده است، که ژاپنیهای سخت‌کوش و فروتن خود براین عقیده‌اند که ژاپن، در پی سالها تلاش پی‌گیر و باعجاز صنعت و اقتصاد، اینک به «عصر بارآمدگی» گام می‌نهد.

در همین ماه (فوریه ۱۹۸٦) اعلام شد که ژاپن از نظر معیارهای هشتگانهٔ پذیرفته شده در جهان امروز برای پیشرفت و اجتماعی و رشد اقتصادی، در ۵ چیز مقام نخست را دارد که عمدهٔ آنها دیرزیستن مردم، امنیت، آموزش وفرهنگ می‌باشد، و فقط در ۳ چیز (کیفیت مسکن، درآمدسرانه و تسهیلات درمانی) هنوز به پایهٔ دو سه کشور ثروتمند جهان نرسیده است. چند ماهی پیشتر، «سازمان برنامهٔ ژاپن» در گزارشی پیرامون بهبود شگفت‌انگیز زندگی مردم در چهل سال اخیر اعلام داشته بود که توازن و رفاه اجتماعی به‌پایه‌ای رسیده است که اکنون بیش از ۸۰درصد مردم ژاپن خود را از طبقهٔ متوسط جامعه می‌دانند. برابر این گزارش، اقتصاد ژاپن نرخ بالای خود را، جز در دورهٔ کوتاهی در سال ۱۹۷٤، پیوسته نگهداشته و سطح زندگی مردم همواره بالا رفته است. در سال ۱۹۸٤ سن متوسط مردان به٥٤ر۷٤ و زنان به ۱۸ر۸۰ سال رسید که بالاترین متوسط عمر در جهان است. پیشرفت مادی که درآمد سرانه را در ژاپن ۷۹۰۸ دلار در سال۱۹۸۳ ـ در مقایسه با۲۰٦ر۱۱دلار درآمد سرانه امریکا ـ رساند، با پایین آمدن شمار جرائم همراه بوده و در این وضع «سلامت، امنیت و آموزش همگانی» در این کشور به بالاترین حد رسیده هرچند که فشار هزینه‌های آموزشی، بازپرداخت وام مسکن و پس‌انداز

بازنشستگی برژاپنی میانحال افزایش یافته است. متوسط ساعات کار در سال هم در دهسال گذشته رونـد افزایشی داشت و در سال ۱۹۸۳ به ۲۱۵۲ ساعت رسید که بالاتر از۱۸۹۸ ساعت کار درآمریکا، ۱۹۳۸ ساعت در بریتانیا و ۱۶۱۳ ساعت کار در سال در آلمان باختری است.

احساس امنیت و اطمینان به‌نفس وسیع طبقهٔ متوسط که نتیجهٔ رشد اقتصادی و ثبات اجتماعی می‌باشد، مهمترین تغییر اجتماعی در چهل سال دورهٔ پس از جنگ بشمار آمده است. در سال ۱۹۸۵ یکی از هر دو ژاپنی در سن دانشجویی در دانشگاهها و مدارس عـالی تحصیل می‌کرده است. در زمینهٔ مسکن شمار واحدهای مسکونی برای نخستین بار در هیجده سال اخیر از شمار خانواده‌ها بیشتر شده است. مردم بتناسب بهبود وضع زندگیشان به‌فعالیت‌های تفریحی و متنوع اهمیت هرچه بیشتر می‌دهند. اکنون مسأله اینست که چگونه باید کار، ورزش و فعالیت‌های فکری و فرهنگی را آسانتر ومتوازن‌تر در اختیار و انتخاب همگان نهاد.

★ ★ ★

در ارزیابی منابع تاریخی و آنچه که مورخان و محققان نوشته‌اند باید دقت بسیار در کار داشت زیرا که بسا سخـن خودی و بیگانه از نارسائی یا پیرایهٔ تعصب یا شائبهٔ مصلحتی دور نباشد.

در زمینهٔ تحقیق تاریخی، بیشتر پژوهندگان معاصر ژاپنی نه تنها رسم و راه غربیان، که چارچوب‌ها، واژه‌ها و اصطلاح‌های آنان را به‌کار گرفته‌اند تا خود را با زمانه همراه یا سخنشان را با طبع و شیوهٔ رایـج در جهـان همساز دارند، چندان کـه گاه چشم‌بسته اصطلاح «نظام فئودالی» را بـی‌کم و کاست برای وضع اجتماعـی ـ سیاسی دورهٔ توکوگاوا (آغاز سدهٔ هفده تا میانهٔ سدهٔ نوزده) بکار برده یا کـه نـوع حکومت ژاپـن در سالهـای جنگ و مقارن آنـرا «فاشیستی» خوانده‌اند، حال آنکه این بنیادها در زمینهٔ تاریـخ و احوال خاص ژاپن مصداق ندارد. در بررسی تاریخ ایران نیزپژوهندگان بیگانه، و گاه خودی، همین آسانگیری یا ناآشنائی را داشته، چنانکه

نظام سنتی کشاورزی ایران را هم «فئودالی» خوانده‌اند، که نیست. در این تألیف، سعی برآن بوده است تا ازینگونه سهل‌انگاری پرهیز شود، اما در آنجا که مقایسهٔ نظامهای خاص اجتماعی ـ اقتصادی با بنیادهای ویژهٔ تاریخ ایران به دریافت بهتر و آسانتر موضوع کمک می‌کند، با شرح کوتاه مطلب ـ واژه‌ها و اصطلاح‌های آشنا به ذهن خوانندهٔ ایرانی آورده شده که نمونهٔ آن استفاده از اصطلاح «اقطاع» (نظام ویژهٔ زمینداری لشکری ـ دیوانی ایران و ممالک اسلامی در سده‌های میانه) برای رساندن مفهوم و نظام ویژهٔ واگذاری زمین از سوی حکومت لشکری ژاپن به امیران است، هرچند که این دو بنیاد اقتصادی ـ سیاسی یکسان نیست. زمین واگذار شده به‌این شیوه را در ژاپنی «چی‌گیوء ـ چی» می‌گویند.

نیز چنین می‌نماید که بیان نویسندگان بیگانه از رویدادهای تاریخ ژاپن بتناسب احوال زمان نوسان دارد. نمونهٔ این را می‌توان در تعبیر مؤلفان غربی در زمینهٔ تاریخ معاصر ژاپن و رویدادهای سال‌های منتهی به جنگ دوم دید. نویسندگان متقدم ازینان، جانب ژاپنی‌ها را کم و بیش نگهداشته، به انگیزه‌ها و موجبات رفتار و سیاستهای ژاپن در این دورهٔ خطیر پرداخته و تفاهم و دلسوزی نشان داده‌اند. اما هرچه به‌زمان ما نزدیکتر می‌شود و خاطرهٔ شکست ژاپن رنگ می‌بازد و پیروزیهای او در صنعت و اقتصاد دامنه‌دارتر و چشم‌گیرتر می‌نماید، جانبداری و رعایت نویسندگان غربی کمتر به چشم می‌آید.



فصل‌بندی کتاب و تقسیم آن به‌فصول و مباحث و دوره‌های تاریخی نه به‌تساوی عددی بلکه بتناسب اهمیت رویدادها و تأثیر جریانهای هر دوره در احوال تاریخی و سیاسی و اجتماعی بوده‌است، چنانکه دورهٔ توکوگاوا نظر به اهمیتی که در ساخت و پرداخت هنر و فرهنگ ژاپن امروز داشته صفحه‌های بیشتری را گرفته و نیز به رویدادهای نهضت میجی و سالهای پرآشوب پیش و پس از آنکه در تاریخ تجدد ژاپن سرنوشت‌ساز می‌باشد با تفصیل بیشتر پرداخته

شده است.

در آوردن نام کسان ترتیب مرسوم دنبال شده است. برای رجال و نویسندگان باختری نخست نام کوچک و میانی و سپس نام ـ خانوادگی آمده و تلفظ اصلی هرنام به‌الفبای فرنگی در کمانه آورده شده است. در نامهای ژاپنی شیوهٔ ژاپنی رعایت شده و نخست نام خانوادگی و سپس نام کوچک کسان آمده و در ذکر مکرر از آنها فقط نام کوچکشان یاد گردیده است. در ژاپن از سدهٔ ششم تا نوزدهم خاندانهای نیرومند بنام پادشاه برکشور فرمان می‌راندند و حکومت در این خاندانها موروثی بود. ازینرو افراد و فرمانروایان هر خاندان بنام کوچک معروفند تا از هم شناخته شوند. آوردن نام خانوادگی و سپس نام کوچک امروز هم در ژاپن معمول است و ژاپنی‌ها خود را بترتیب با نام خانوادگی ونام کوچک معرفی می‌کنند یا از دیگران به‌این ترتیب نام می‌برند.

یک دشواری که پس از آغاز چاپ کتاب نمودار شد، و برای آن باید از خوانندگان پوزش خواست، نبودن نشانه‌های آوایی فارسی (زیر و زبر و پیش) در حروف چاپی بود که با این کمبود، خواندن درست نامهای کسان و جایها بفارسی دشوار می‌شود. اگر آوردن نشانه‌های آوایی میسر می‌بود (چنانکه در چاپ افست است) دشواری در خواندن درست اسامی ژاپنی پیدا نمی‌آمد زیرا که زبان ژاپنی از نظر آوایی و هجایی چنانست که جز دو یا سه صدا که در زبانهای عمدهٔ دیگر مانند ندارد، دیگر صداها و آواهای آنرا می‌توان با استفاده از حروف و نشانه‌های آوایی فارسی بخوبی تلفظ کرد. اما با نارسا درآمدن نوع حروفچینی بناچار این کمبود با افزودن و آوردن تلفظ نامها به حروف لاتین در متن کتاب تا اندازه‌ای جبران گردید.

نشانه‌ها و اصطلاح‌های تألیف تاریخی، که امروز کاربرد جهانی یافته، در این نوشته جای‌جای بکار رفته است که شاید برای شماری از خوانندگان فارسی زبان تازگی داشته باشد. نمونهٔ آن اصطلاح «دهه»است که برای دورهٔ دهساله، که گاه‌مورخان رویدادها وجریانهای تاریخی را در این محدوده به‌نظر و بررسی می‌آورند، بکار می‌رود و در نوشته‌های انگلیسی با حرف s کوچک بعد از سال و تاریخی که به عدد صفر تمام می‌شود و سال آغاز یک دهه است، نشان می‌ـ

دهند: مثلا 1930's نشانهٔ سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ و 1940's برای سالهای ۱۹٤۰ تا ۱۹٤۹ می‌باشد، که در این تألیف بترتیب دههٔ ۱۹۳۰ و دههٔ ۱۹٤۰ آمده است. جهان اکنون دههٔ ۱۹۸۰ را می‌گذراند، سالهای میان ۱۹۸۰ و ۱۹۸۹.

* * *

این نوشته مانند هر کتاب تاریخی دیگر، یک تألیف است و نگارنده مرهون بسیاری نویسندگان و محققان و صاحب‌نظرانی که از آثار و آرائشان فراوان بهره‌مند شده ــ و از عمدهٔ آنها در فهرست منابع یاد آمده است ــ می‌باشد.

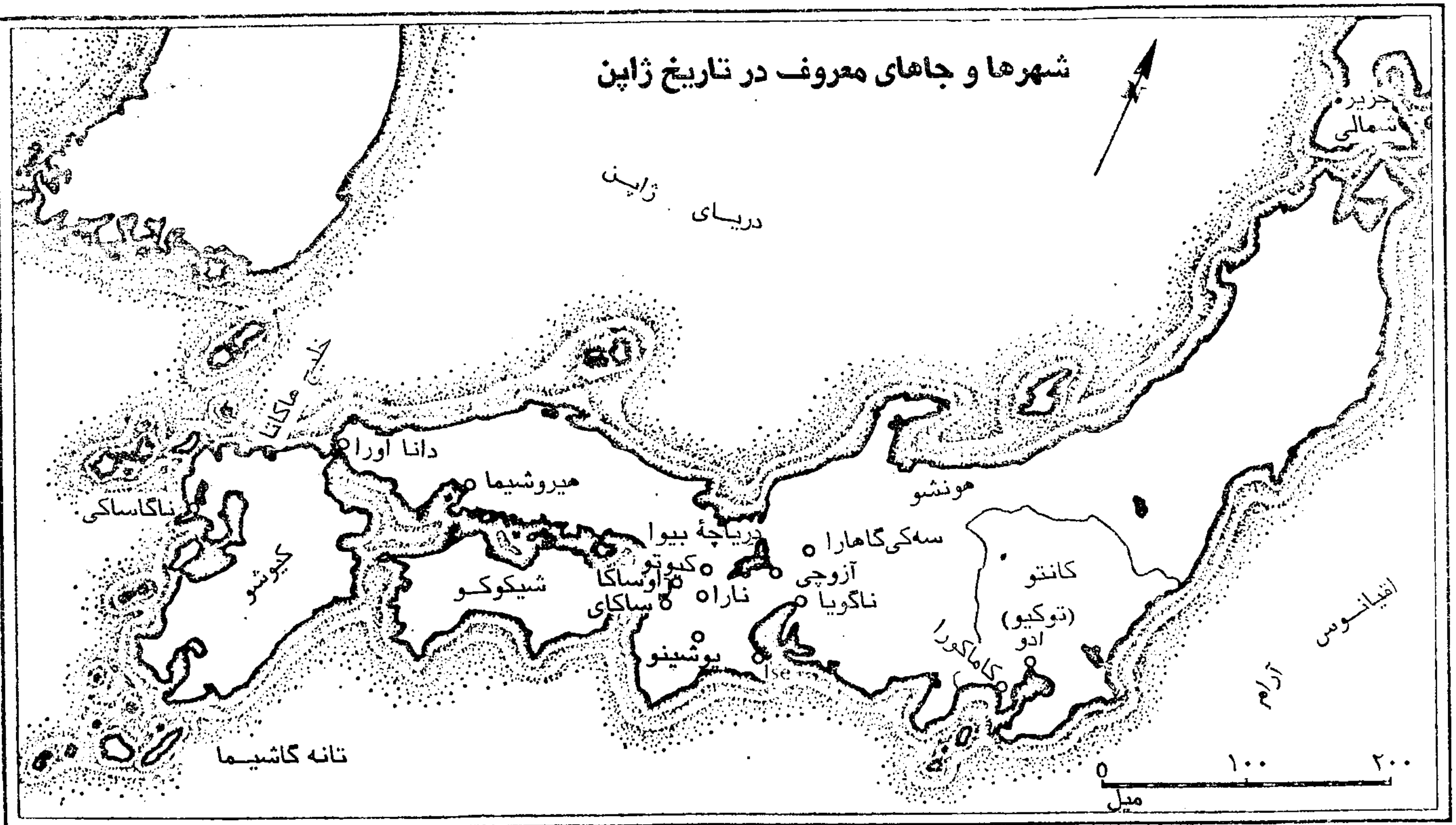
مؤلف سهم و رنج و تلاشی در کار چاپ کتاب نداشته و این همه، و تشویق به‌نشر کتاب هم، برهمت مشفقی همـوار بوده کـه سپاس یاری بیدریغش از حد توان بیرون است. لطف و مهر وصفای مدیر و کارکنان کوشا و نیکومنش چاپخانه از تن و جان‌فرسایی کار چاپ و نشر کتاب تا اندازه بسیار کاست، خدایشان توفیق دهد.

اگر این نوشته شوق و پرسشی پویا را در ذهن خوانندهٔ کنجکاو برانگیزد، مؤلف تلاش خود را تباه نخواهد دید.

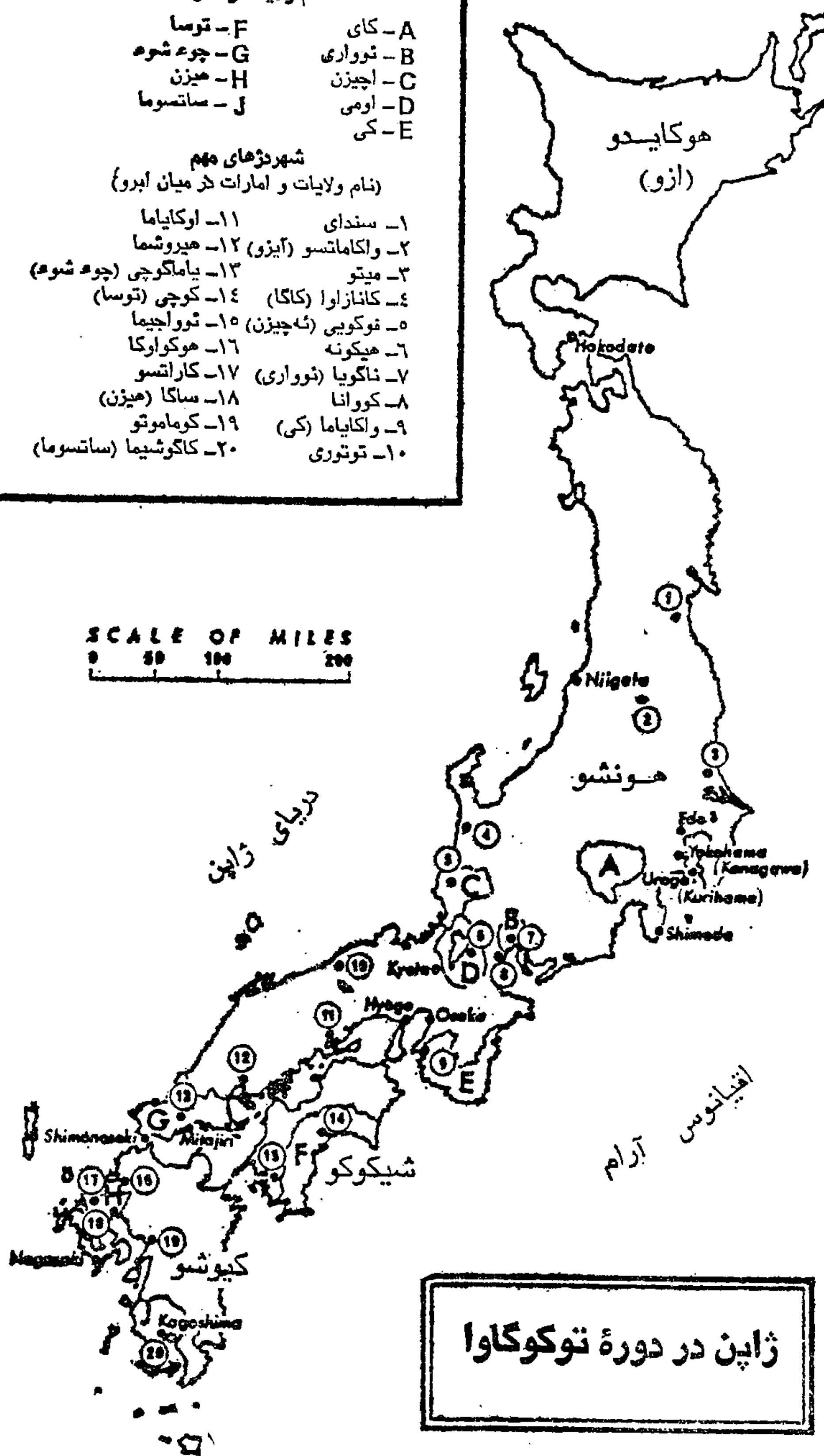
من این دوحرف نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

از خدا جوئیم توفیق ادب

هاشم رجب‌زاده ــ اوساکا ــ فرودین ۱۳٦۵

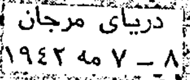


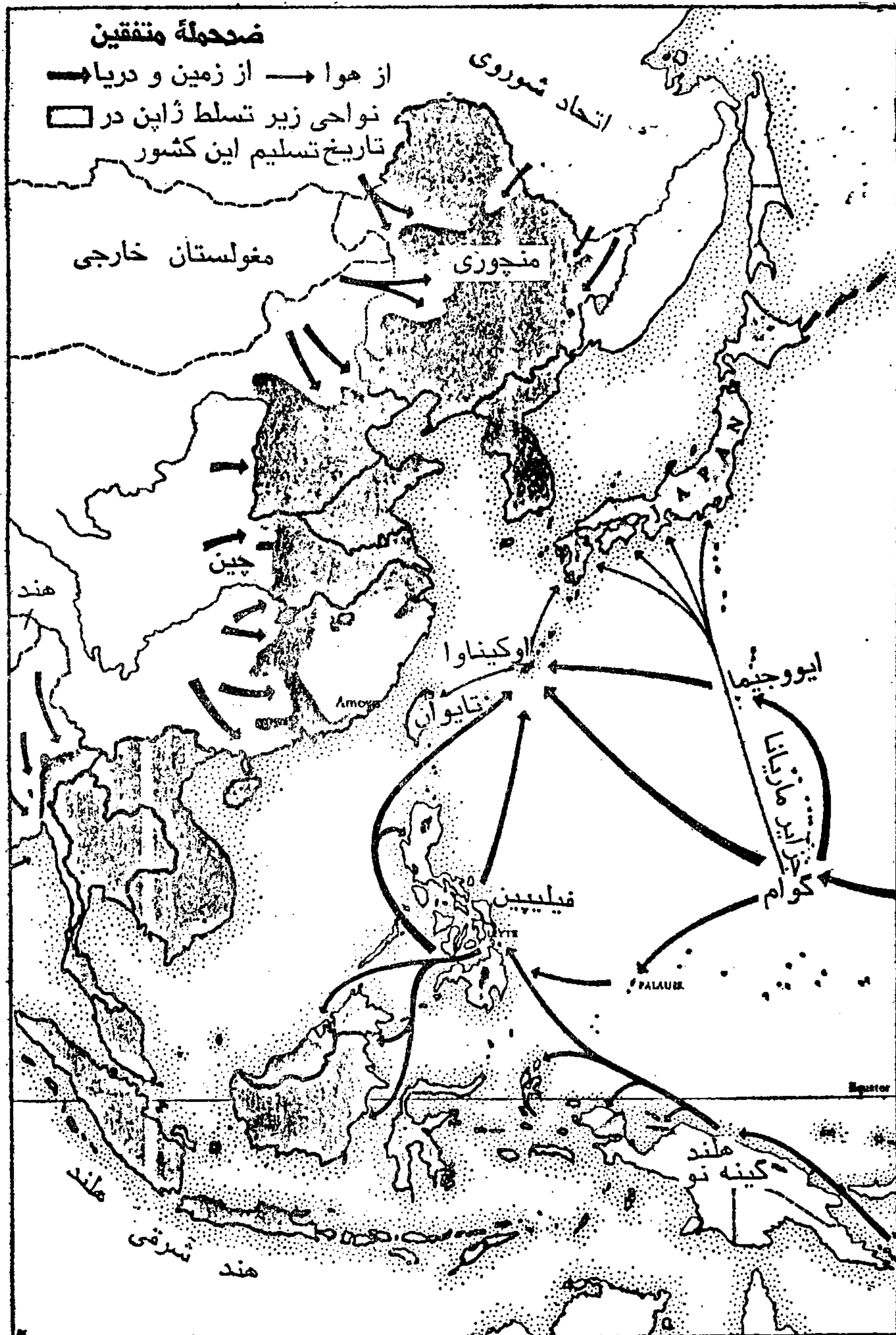
شهرها و جاهای معروف در تاریخ ژاپن
دریـای ژاپـن
جزیرهٔ شمالی
خلیج هاکاتا
دانا اورا
هیروشیما
ناگاساکی
کیوشو
شیکوکو
دریاچهٔ بیوا
کیوتو
اوساکا
ساکای
نارا
یوشینو
Ise
سه‌کی‌گاهارا
آزوچی
ناگویا
هونشو
کانتو
(توکیو)
ادو
کاماکورا
اقیانوس آرام
تانه گاشیما
۰ ۱۰۰ ۲۰۰
میل



ژاپن در دورهٔ توکوگاوا

امپراتوری بزرگ ژاپن تا ۱۹۴۳





جنگ جهانی در آسیای شرقی بزرگ

کتاب اول

از آغاز تا نهضت

(تا سال ١٨٦٨)

بهرهٔ ۱

داستان آفرینش

افسانهٔ آفرینش ژاپن می‌گوید که در آغاز پنج خدا، یکی پس از دیگری، در آسمانها پدید آمدند و به‌دنبال آنها هفت تبار از خدایان و الهه‌ها پدیدار شدند. دو نسل نخستین، تک بودند، اما پنج نسل بعدی زوج، هرکدام مرکب از یک خدا و یک الهه. آخرین نسل اینان «ایزاناگی» و «ایزانامی» بودند که جزایر ژاپن از آنها زاده شد. سپس الههٔ آفتاب یا فروغ والای آسمانی به‌نام «آما ــ ته‌راسو ــ ئو ــ می ــ کامی» و برادرش «سو سانو ــ ئو» در وجود آمدند. این خدایان والهه‌ها از پدر و مادری زاده نشدند و خود در آسمان پدید آمدند. از اینان فقط «ایزاناگی» و «ایزانامی» فرزند آوردند، که نخستین آنها جزایر ژاپن بود و سپس یک دختر و یک پسر زاده شدند.

«ایزاناگی» و «ایزانامی» پس از پیدا آمدن، و بفرمان خدایان و الهه‌های دیگر، برآستانهٔ آسمان ایستادند و از آنجا نیزه‌ای را به ته دریائی که زیر پایشان در زمین گسترده بود فرو بردند، و چون نیزه را از دریا درآوردند، قطره‌های آبی که از آن می‌چکید، جزیرهٔ کوچکی در دریا ساخت. آنها به این جزیره فرود آمدند و در آنجا کاخی ساختند. در این کاخ بود که «ایزانامی» جزایر ژاپن را به‌دنیا آورد و سپس الههٔ آفتاب و برادرش را.

برادر کوچک الههٔ آفتاب که «سوسانو ــ ئو» نام داشت، جوانی پیلتن و نیرومند اما سرکش بود و خواهر را بسیار آزرد، چنانکه او از خشم و دلتنگی به غار سنگی آسمان پناه برد و تاریکی سراسر جهان را پوشاند. خدایان و الهه‌ها نگران شدند و در پی‌راهی برآمدند تا او را از غار بیرون آورند. آنها همه بیرون

غار گرد آمدند و پیشکش‌ها آوردند و سرود نیایش خواندند. آنگاه یکی از الهه‌ها آتشی افروخت و با شور و جذبه به‌رقص و سماع درآمد، آسمان از طنین هلهله و خندهٔ خدایان به‌لرزه افتاد و الههٔ آفتاب، شگفت‌زده، سر از غار بیرون آورد تاببیند که در آنجا چه می‌گذرد، که یکی از خدایان دست او را کشید و از غـار بیرونش آورد. آنگاه خدایان انجمن کردند و میان خواهر و بـرادر به داوری نشستند و «سوسانو ـ ئو» را به‌کیفر آزار خواهرش به زمین راندند و او به ولایت «ایزومو» (ایالت کنونی «شیمانه») هبوط کرد. ناسازگاری این خواهر و برادر را افسانه‌شناسان نشانه‌ای از برخورد و کشاکش جاودانی زن و مرد و ستیزه و زورآزمایی میان دو جنس مخالف گرفته‌اند.

افسانهٔ دیگری می‌گوید که «ایزاناگی» و «ایزانامـی» پس از خـوردن میوهٔ بهشتی به‌زمین رانده شدند. این روایت به داستان آفرینش و سرگذشت آدم در باور ادیان اینسوی شرق ، مانند است*.

در روایت دیگری از افسانهٔ آفرینش آمده است که جهان هستی از میان یک ثوفان و التهاب عظیم برآمد و چون آسمان و زمین آرام گرفت، خدایانی چند از عدم به عالم وجود درآمدند تا که خدایی به نام «ایزاناگـی» و الهـه‌ای به نام

---

* در ترجمهٔ تفسیر طبری، قصهٔ آدم چنین آمده است: «...آنگه چون خدای، عز وجل، آدم را بیافرید، به‌وی گفت: «یا آدم، بدان که من ابلیس را از بهر تو براندم و ابلیس دشمن توست و آن جفت تو حوا. هشیار باشید که شما را نفریباند و از بهشت بیرون افکند، که آنگاه شما بیچاره مانید.

... پس چون ابلیس دانست که کار آدم به بهشت اندر نیکوست، به حیلـهٔ کار آدم در ایستاد تا مگر او را از بهشت بیرون کند، هر چه کرد به هیچ حیلت به بهشت اندر نتوانست شدن از بیـم رضوانان که خازنان بهشت بودند...

... پس ابلیس همی رفت تا پیش آدم و حوا و بپرسید مرآدم را و گفت: «یا آدم، کارت چـگونه است؟» آدم از خدای، عزوجل، شکر کرد بسیار. پس ابلیس گریستن اندر گرفت. آدم گفت: «چـه بوده است ترا که همی گریه کنی؟» ابلیس گفت که از بهر شما همی گریم، گفت: «چرا؟» گفت: «از بهر آنکه خدای عزوجل مرشما را گفت که از آن درخت نخورید، و آن درخت را جاوید خوانند، و از بهر آن گفت که شما ازین درخت نخورید که شما را از بهشت بیرون خواهد کرد. و من از بهـر آن آمده‌ام تا شما را بگویم تا از این درخت بخورید و جاوید در این بهشت بمانید.»

... و چون گندم به حلق آدم فروگذشت و به شکم رسید، حالی آن حله‌های بهشت از ایشان فرو ریخت و هر دو برهنه و عریان بماندند و از یکدیگر شرم داشتند، پس هریکی برگی از درخت انجیر بازکردند و برخویشی نهادند و بانگ اندر بهشت افتاد که آدم نافرمانبرداری کرد خدای خویش را و و بیراه گشت. پس از آن درختهای بهشت سر فرود آوردند و مویهای این چهارتن به شاخـهای خویش دربپیچیدند و هر چهار را از بهشت بیرون انداختند.

«ایزانامی» پدیدار شدند و اینان سرزمین ژاپن را از مجموعهٔ جزایر و دریاها و طبیعت و اقلیم دور و برآن به دنیا آوردند. سپس «ایزانامی» الههٔ آفتاب را زاد و پس از آن خدای ماه را که این دو در آسمان درخشان و تابان ماندند. «ایزانامی» بسیاری خدایان و الهه‌های دیگر زاد که پسین آنها پسری بود همان «خدای آتش» («هو ـ موسوبی») که مادر بهنگام زادن این فرزند در شرارهٔ او سوخت و خاکستر شد. پس «ایزاناگی» به‌جستجوی جفت خود که جان و زندگی او بود به راه افتاد و به سرزمین ظلمات رفت، اما آنجا جز تاریکی و تباهی نیافت.

در این افسانه مایه‌ها و پندارهایی همانند باورهای افسانه‌ای ایران باستان پیداست، و از آنمیان داستان زادشدن در آتش یا از آتش که به قصهٔ سمندر، مرغ افسانه‌ای که از آتش زاده می‌شود، مانندست، و نیز جستجو در ظلمات که در ایران نیز افسانه‌ای آشناست و بیشتر دربارهٔ اسکندر پرداخته‌اند که در پی آب حیات به آنجا رفت.

و باز روایت دیگری از افسانهٔ پیدایی ژاپن می‌گوید که در روزگاران دور دو تن از خدایان بر روی پل شناور بهشت ایستادند و خواستند ببینند که در زیر آسمان، زمینی هست یا نه، پس زوبینی جواهرنشان برداشتند و آنرا پایین فرستادند که در اقیانوس زیر پایشان فرو رفت، و چون بیرون آوردند، قطره‌های آبی که از آن می‌چکید، جزیرهٔ کوچکی ساخت. این دو خدا که یکی مرد و یکی زن بود به زمین فرود آمدند و آنجا ستونی برافراشتند، و چون گرد آن به رقص در-آمدند و بقاعدهٔ درست به سخن پرداختند (نخست مرد سخن گفت) اولادی از آنها پیدا آمد که همان هشت جزیرهٔ اصلی ژاپن بود.

در پاره‌ای از پیکره‌سازیها و نگاره‌های هنری امروز هم می‌بینیم که جزایر چهارگانهٔ اصلی ژاپن به پیکر زنی مجسم می‌شود که جزیرهٔ بزرگ شمالی «هو-کایدو» سر آنرا می‌سازد و جزیرهٔ بزرگ «هونشو» همانند نیم‌تنهٔ آن‌است به‌حال نشسته تا زانوها، و دو جزیرهٔ جنوبی یعنی «کیوشو» و «شیکوکو» هم دوساق و پای این پیکره را می‌نمایاند.

یکی از افسانه‌ها چنین دنباله پیدا می‌کند که پس از آمدن «ایزاناگی» و «ایزا-نامی» به زمین، روزی که «ایزاناگی» برای آب‌تنی به چشمه رفته بود، جامهٔ خود را در کنار جویبار بیرون آورد، و آنجا از هر تکهٔ رخت و هر اندام تن او خدا یا آتش در افسانهٔ دوم باشد، بیرون آمد. دو فرزند نخست به آسمان رفتند، اما الهه‌ای زاده شد. از چشم چپ او الههٔ آفتاب سر زد و از چشم راست او خدای ماه، و نیز الههٔ توفان که گمان می‌رود همان پسر سرکش در افسانهٔ نخست و خدای

فومان در زمین ماند و سرکش و پیمان، هر سوی زمین را درنوردید. جالب است که «سوسانو ـ ئو» که آشوبگر و ویرانساز خوانده می‌شود، در این افسانه‌ها تنها خدایی است که با شخصیت شناخته شده و کارساز نشانداده می‌شود. از دیگر الهه‌ها و خدایان، آثاری پیداست، اما خود آنها در سایه‌اند ونزدیک به‌یک وجود موهوم که تنها نامی دارند، و نه نشانی.

دنبالهٔ افسانهٔ نخست به‌بنیاد پادشاهی ژاپن و پیداآمدن مردمان در این جزیره می‌پردازد و می‌گوید: یک روز «سوسانو ـ ئو» در «ایزومو» قاشقکی چوبی دید که بر آب رود «هینو» می‌رفت، پس گمان برد که شاید کسی در آن بالا رود زندگی می‌کند و به آنسو رفت تا به کلبه‌ای رسیدو آنجا پدر و مادری را دید که با دخترشان نشسته و گریه می‌کنند. زن و شوهر به‌دیدن «سوسانو ـ ئو» از سرنوشت خود نالیدند و گفتند که آنها هشت دختر داشتند، اما هر سال اژده‌ای بزرگی که هشت سر و هشت دم دارد به خانهٔ آنها آمده و هربار یکی از دخترها را گرفته و فرو داده است و امسال باز همین روزها است که اژدها از راه برسد و هشتمین دختر را نیز در کام کشد. «سوسانو ـ ئو» به‌ایشان گفت که در آن کلبه هشت در بسازند و پشت هر در سبویی از شراب برنج بگذارند، و آنها نیز چنین کردند. چندی نکشید که اژدها از راه رسید و هر سر خود را از یک در به‌درون‌آورد و از همهٔ سبوها نوشید و بزودی بیهوش شد و از پا افتاد. «سوسانو ـ ئو» آن اژدهای خفته را با شمشیر از هم درید و کشت. هنگامی که او یکی از هشت دم اژدها را می‌برید، شمشیرش به چیز سختی گرفت. این همان شمشیری بود که اژدها در خود پنهان ساخته بود. «سوسانو ـ ئو» با آن دختر که از مرگ رهانده بود عروسی کرد و از آنها فرزندان بسیار و نسل‌های پی‌درپی به‌خوشی در «ایزومو» زیستند.

از سوی دیگر، الههٔ آفتاب به نوادهٔ پسر خود، «مینیگی ـ نو ـ میکوتو»، دستور داد که از آسمان به زمین برود و آنجا بماند، و گفت که او بر سرزمین برنج‌خیز ژاپن فرمان خواهد راند و سعادت و پادشاهی همیشه در تبار او خواهد ماند.

«مینیگی ـ نو ـ میکوتو» بنشانهٔ این رسالت آسمانی سه گنجینه با خود همراه برداشت، یک نگین، یک شمشیر و یک آینه. شمشیر او همان بود که «سوسانو ـ ئو» از اژدها یافته بود. این نگین و شمشیر و آینه سه نشان‌امپراتوری ژاپن دانسته می‌شود. این سه مظهر پادشاهی، که در ژاپن جای تاج و تخت را دارد، نگین سلیمان و جام جمشید را به یاد می‌آورد و نیز شمشیر شگفتی‌آفرین

بسیاری از سرداران تاریخ را. یعقوب لیث به خلیفهٔ عباسی پیام فرستاد که «میان ما، شمشیر داوری خواهد کرد» و نادر، چون از تبار او پرسیدند، خود را «نادر پسر شمشیر» خواند.

الههٔ آفتاب یا «آما ـ تەراسو ـ ئو ـ می ـ کامی» را نیای نخستین خانوادهٔ امپراتور و مادر روحانی مردم ژاپن می‌دانند. «تنو» (امپراطور) به معنی «فرمان‌ـروای آسمانی» است. افسانهٔ آفرینش بعدها مایهٔ این فرضیه شد که امپراتور از نسل آسمانی، خدایی و مقدس است.

الههٔ آفتاب اینک در «ایسه جینگو»، که مقدس‌ترین زیارتگاه شینتو ژاپن و در ایالت «می‌یه» است، پرستش می‌شود. گنجینهٔ این پرستشگاه را آینهٔ مقدسی می‌دانند که الههٔ آفتاب هنگامی که «نینیگی ـ نو ـ میکوتو» را از آسمان به‌زمین می‌فرستاد، به او داد. در «کوجیکی»، تاریخ افسانه‌ای ژاپن، نوشته است که الههٔ آفتاب به «نینیگی ـ نو ـ میکوتو» گفت که هرگاه بخواهد او را ببیند، می‌تواند در این آیینه نگاه کند:

جهـان را سر بسر آیینه می‌دان
به هریک ذره‌ای، صد مهر تابان (محمود شبستری)

در قرن سوم میلادی این سه نشانه، آیینه، شمشیر و نگین، را مظهر امپراـتوری ژاپن قرار دادند و گفته‌انـد کـه اصل آیینه در زیارتگاه «ایسه»، شمشیر در زیارتگاه «آتسوتا»، نیایشگاه «شینتو» در «ناگویا» و نگین درکاخ امپراتور جای داده شد.

امروزه ژاپنی‌ها بیش از آنکه به افسانهٔ آفرینش و افسون «ایزاناگـی» و «ایزانامی»، خدایان و نیاگان افسانه‌ای خود، بـیندیشند، به نتایـج بررسی دانشمندان و باستانشناسان چشم دوخته‌اند تا معمای پیدایی ژاپن و تاریخ‌زندگی انسان در این سرزمین را دریابند. با اینهمه، افسانه‌ها و داستانهای باستان همه این حقیقت را باز می‌گوید که ژاپن از یک رشته جزیره ساخته شده، و این‌وضع جغرافیایی در گذر تاریخ بر احوال زندگی و مردم آن تأثیر داشته است.

بهرهٔ ۲

ژاپن باستان

نژاد، مردم و اقلیم ژاپن

نژاد ژاپنی راترکیبی ازعناصروتیره‌های چندگانه ازبخش‌های مختلف‌آسیا دانسته‌اند. می‌گویند که مردم ژاپن در آغاز از ۹ تیرهٔ نژادی گوناگون ساخته شدند، یا دست کم از سه تیره یعنی مغولی، مالایی ـ پولینزی و مردم جزایر اقیانوس آرام، و آینو (در شمال ژاپن). از زمان باستان تیره‌های گوناگون از جزایر دریای جنوب یا قارهٔ آسیا به‌ژاپن مهاجرت کرده و با دیگر ساکنان اینجا آمیخته‌اند.

مردم‌شناسان می‌گویند که قبایل مغول در دورهٔ متأخر عصر حجر از راه کره به‌ژاپن آمدند. قرینه‌های تاریخ طبیعی و باستانشناسی هم این فرضیه را تأیید می‌کند. فرضیه‌ای هم دربارهٔ آمدن مردمی از جنوب شرقی آسیا و دیگر جزایر اقیانوس آرام به ژاپن وجود دارد. همچنین گفته‌اند که تمدن ماهیگیری و شکار را مردمی از شرق سیبری به‌ژاپن آوردند که نخست در «هوکایدو»، جزیرهٔ شمالی، و سپس در مرکز «هونشو» (جزیرهٔ اصلی) و غرب آن (ناحیهٔ «کانتو») گسترده شد. این مردم را که از شمال آمدند، نیای دور «آینو»ها ، بومیان شمال ژاپن می‌دانند. «آینو»ها که اینک شمار کمی از آنها بازمانده است، در اصل قفقازی شناخته می‌شوند و دارای فرهنگ ننوشتهٔ غنی می‌باشند.

فرضیه‌ای هم دربارهٔ آمدن اقوام آریایی در روزگار باستان و از قارهٔ آسیا به‌ژاپن وجود دارد.

بنابه یک فرضیهٔ علمی، سرزمین ژاپن حدود ۲۰٫۰۰۰ سال پیش به‌وضع کنونی، به‌صورت رشته جزایری در امتداد شمال شرقی تا جنوب غربی در کنارهٔ خاوری قارهٔ آسیا درآمد. دگرگونیهای عظیم طبیعی و اقلیمی، چهار جزیرهٔ بزرگ و صدها جزیرهٔ کوچکتر ژاپن را از سرزمین اصلی آسیا جدا کرد و مجمع‌الجزایر کمانه‌مانندی را در کنارهٔ شرقی این قاره ساخت. این کمانه در آغاز از جنوب به شبه جزیرهٔ کره و چین و از شمال به سیبری پیوسته و دریای ژاپن را چون دریاچهٔ بزرگی در میان گرفته بود، اما رفته رفته بالاآمدن آب دریا نخست باریکهٔ خشکی میان ژاپن و کره را در خود فرو برد و سپس پیوند خشکی شمال به‌سیبری هم ناپدید شد. در گیر و دار این دگرگونیها بود که حیات انسان در این سرزمین آغاز شد.

دربارهٔ تاریخ تمدن و نژاد مردم ژاپن، تا چندی پیش گفته می‌شد که زندگی انسان در این سرزمین چندان قدیم نیست و شاید که از ۵٫۰۰۰ سال بیشتر نباشد. اما اکنون باستانشناسان ژاپنی گمان دارند که تاریخ زندگی انسان در این سرزمین بسیار بیش از اینست و دیر زمانی پیش از پدیدآمدن سفالگری، مردمی در این جزایر زندگی می‌کردند، اما دانسته نیست که مهاجران اولیه از سرزمین اصلی آسیا و از راه خشکی به‌ژاپن آمدند یا از راه دریا.

بنابه یک فرضیه، ظروف سفالین که نشانهٔ تمدن مردم اولیهٔ ژاپن است بیش از ۱۰٫۰۰۰ سال پیش از میلاد در ژاپن ساخته شد. هنر و ظرافتی را که در ساخت این سفالها به‌کار رفته است، ممتاز شناخته‌اند. سفالگری این دوره «جوء مون» (نقش طنابی) نامیده می‌شود و فرهنگ این دوره را نیز به همین نام می‌شناسند.

ژاپن اینک برنامهٔ تحقیقات علمی وسیعی تدارک دیده است تا با بهره‌برداری از پیشرفتهای باستانشناسی و حیات‌شناسی و دیگر زمینه‌های دانش بشری ، راز و رمز پیشینهٔ جغرافیایی و زندگی انسان در این سرزمین را بیابد.

دورهٔ مهم دیگر تمدن ژاپن با آمدن کشاورزی و گسترش آن در اقلیم مساعد این سرزمین آغاز شد. نزدیکی ژاپن به آسیا هوای آنرا در زمستان کم و بیش همانند آب و هوای کنارهٔ شرقی سیبری می‌سازد، هرچند که بادهای سیبری پس از گذشتن از دریای ژاپن و رسیدن به این جزایر، سرما و خشکی خود را تا اندازه زیاد از دست می‌دهد. در تابستان، بادهای گرم و مرطوب که از آسیا می‌آید، هوای ژاپن را با این قاره، و بویژه جنوب شرقی آن، یکنواخت می‌کند. این بادهای موسمی، بارانهای فراوان همراه دارد که برای کشت و رویش برنج مطلوب

است. برنجکاری از حدود سال ۳۰۰ پیش از میلاد در غرب ژاپن آغاز شد وشاید که مهاجران آسیایی، که زندگی دشوار آنها را به کوچیدن وادار ساخته بود، کشت برنج را با خود آوردند. برنج ابتدا در زمین‌های باتلاقی کاشته می‌شد، سپس اراضی میان دره‌ها و دشتهای ساحلی نیز با همیاری کشاورزان هموار و کشت شد. رویاندن، نشاکردن و دروکردن کشت هم به تلاش جمعی وهماهنگ کشاورزان نیاز داشت و شاید که این زمینه قدیم‌ترین و مهم‌ترین مایهٔ انسجام روح همکاری در ژاپن بوده باشد. شیوهٔ کشت برنج بزودی از غرب به‌شرق گسترش یافت، و امکان داد که جمعیت انبوه‌تری در یک نقطه زیست و معیشت کند. چنین بود که روستانشینی پیدا آمد.

از نشانه‌های تاریخی چنین برمی‌آید که کشت برنج نخست در چین پا گرفت و سپس از شمال چین و از کره به ژاپن رسید. در سال ۱۸۸٤ باستانشناسان سفالها و کوزه‌های سادهٔ اندوختهٔ برنج ازین دوره را در ناحیهٔ «یایوی»، نزدیک توکیو، پیدا کردند و ازینرو دوره‌ای از تاریخ ژاپن را که کشت برنج و سپس فلزکاری و نیز سفالگری پیشرفته از چین آمد، دورهٔ «یایوی» نامیده‌اند.

مردم دورهٔ «یایوی» با استفاده از فلزکاری گام تازه‌ای به سوی تمدن برداشتند. ابزار، آینه و اسلحهٔ ساخته شده از آهن و برنز ابتدا از قارهٔ آسیا آمد، اما سپس در ژاپن به ساختن آنها پرداختند.

کاربرد فلز در تهیهٔ وسایل زندگی و بویژه ابزار کار و ادوات کشت برنج چنان تحولی در زندگی و اجتماع ژاپن در دورهٔ «یایوی» پیدا آورد که آنرا با آثار پدیدهٔ صنعت و تمدن جدید در زندگی یکصدسال اخیر ژاپن قیاس می‌کنند.

با اینهمه پیشرفت که خاصهٔ دورهٔ «یایوی» در ژاپن روی داد، مردم این سرزمین هنوز در تمدن از چین بمراتب عقب‌تر بودند. ژاپنی‌ها از آنجا که خط برای نوشتن نداشتند، تا حدود سال ٤۰۰ میلادی همچنان مردم پیش از تاریخ به‌شمار آمده‌اند. نوشته‌های چینی آن دوره، که گمان می‌رود بر پایهٔ گزارش مسافران نوشته شده باشد، نمایی از زندگی آن روزگار ژاپن تصویر می‌کند. یک کتاب تاریخی چین نوشتهٔ قرن سوم پیش از میلاد، دربارهٔ سرزمین «وا» (ژاپن) نگاشته است:

«این سرزمین دارای آداب اجتماعی منزه است. مردم نواری پارچه‌ای به دور سرشان می‌پیچند وپیراهنی می‌پوشند که دوخت ودوز زیادندارد. زنان موهایشان را حلقه حلقه می‌کنند و پیراهنی بلند می‌پوشند. مردم غلات و برنج و کنف و درخت توت می‌کارند: پارچه‌های کتانی و ابریشمی لطیف می‌بافند. آنها گاو،

اسب، ببر، پلنگ، گوسفند... ندارند. سلاحشان نیزه و سپر است و کمان چوبی که پایینش را کوتاهتر از بالای آن ساخته‌اند. تیرهای خیزران آنها گاه نوک فلزی یا استخوانی دارد.

«سرزمین «وا» گرم و معتدل است. مردم در تابستان و زمستان سبزی می‌خورند و خانه‌هایشان چند اتاق دارد. خوراک گوشت را در ظرف‌های چوبی می‌کشند و با دست می‌خورند... مرده‌ها را با تابوت در گور می‌گذارند و روی گور خاکریزی از شن می‌سازند.

«چون بخواهند به سفر دریا و به چین بروند، همیشه مردی ژولیده را ، با موهای آشفته که به سر و وضع و پاکیزگی خود نمی‌رسد و رخت تنش را عوض نمی‌کند، گوشت نمی‌خورد و با زنان معاشر نمی‌شود، پیدا می‌کنند و او را نشانهٔ میمنت سفر می‌گیرند. کار او زاری و نیایش است. اگر سفر به خوبی و خوشی به‌انجام برسد، به او پاداش فراوان می‌دهند. اما اگر رویدادی ناگوار پیش آید، او را می‌کشند که چرا کارش را درست انجام نداده است.

«در دیدارهاشان و در زندگی هر روزه تمایزی میان پدر و پسر یا بین زن و مرد نیست. مردم شراب نوشیدن را خوش دارند. در هنگام نیایش، مردان بلندپایه به‌جای زانوزدن به زدن دو دست به هم اکتفا می‌کنند، آنها زندگی دراز دارند و شماری از این مردم تا یکصد سال عمر می‌کنند و بسیاری تا هشتاد یا نود سال، برای مردان بلندپایه داشتن چهار زن عادی است و عوام نیز گاه دو یا سه زن دارند. زنانشان پاکدامنند و به حسد دل نمی‌سپارند. این مردم به دزدی نمی‌پردازند، و دعوا و دادخواهی بسیار کم است، در برابر قانون‌شکنی، کسی که بزه کوچکی کرده باشد از زن و فرزندانش محروم می‌شود و به کیفر بزه‌های بزرگ، همهٔ خانواده و خویشان بزهکار نابود می‌شوند. میان اعیان و ادنای مردم تمایز طبقاتی وجود دارد، و بعضی مردم تابع و بندهٔ دیگرانند. سراها و انبارهایی برای جمع‌آوری مالیات (برنج) وجود دارد. هر محله و آبادی بازاری دارد که در آنجا کالاها زیر نظر مأموری از حکومت «وا» مبادله می‌شود...

چون مردم عادی در راه به اعیان برخورد کنند، خود را بشتاب به‌سوی علفزار (بیرون جاده) کنار می‌کشند، و چون بخواهند چیزی بگویند، یا هنگامی که با آنان سخن گفته می‌شود، بنشانهٔ احترام در حالی که دو دست را بر زمین نهاده‌اند پشت خم می‌کنند یا زانو می‌زنند. هنگام پاسخ دادن می‌گویند «آی» که همان معنی «آری» را دارد.»

جالب است که بسیاری از این ویژگیها و رفتارها یا آثار مانده از آن هنوز در

مردم ژاپن دیده می‌شود.

این شرح نشان می‌دهد که ژاپن در آن هنگام هنوز به وحدت و تمدنی که چین داشت نرسیده بود ، اما کم‌کم به اتحادی که زمینهٔ پیشرفت سیاسی وفرهنگی بود، دست یافت.

دولت و پادشاهی ژاپن

روز ۲۲ بهمن، که برابر تقویم باستانی ژاپن روز آغاز بهار است، بسال ٦٦٠ پیش از میلاد «جیمو تنو» (امپراطور جیمو) نبیرهٔ «نینگی ــ نو میکوتو» در یاماتو (ایالت کنونی «نارا») به تخت پادشاهی نشست و او نخستین امپراتور ژاپن بود. او در «کیوشو»، جزیرهٔ جنوب غربی ژاپن، زاده شد و چون برومند گشت، از کنارهٔ شمال غربی ژاپن راه شرق را در پیش گرفت و قبایل بسیاری را شکست داد تا به «یاماتو» رسید و با قبیلهٔ «ناگاسونه ــ هیکو» رویاروی شد. در میانهٔ کارزار، هوا ناگهان تیره و تار شد و توفان برخاست و رگبار تگرگ بر دشمن بارید. ناگهان بادبادکی زرین در نوک کمان پادشاه پدیدار شد و درخشش آن دل سرکشان را از ترس انباشت: پس همه سر به فرمان نهادند. تا چند سال پیش نقش «بادبادک طلایی» نشانهٔ رسمی پیروزی جنگی در ژاپن شناخته می‌شد.*

این افسانه‌های تاریخی بیشتر در دو سند کهن ژاپنی آمده است، یکی «کوجی کی» (تاریخ قدیم) و دیگر «نیهون ــ شوکی» (تقویم تاریخی ژاپن). «کوجی‌کی» از خدایان و الهه‌ها از آغاز آفرینش و سپس پادشاهان قدیم از «جیمو» تا «سوییکو» (سی و سومین پادشاه تبار آفتاب در قرن هفتم) نام می‌برد، و «نیهون ــ شوکی» تا امپراتور «جی‌توء» (چهل و یکمین پادشاه) برمی‌شمارد. بخش اخیر این کتاب را تاریخ واقعی دانسته‌اند.

---

* افسانهٔ امپراتور «جیمو» در ژاپن به داستان جمشید، پادشاه باستانی ایران مانند است. در نوروزنامهٔ منسوب به‌خیام دربارهٔ پادشاهی جمشید می‌خوانیم:

«چون از ملک جمشید چهارصد و بیست و یک سال بگذشت... آفتاب به فروردین خویش به اول حمل بازآمد و جهان بر وی راست گشت... پس در این روز که یاد کردیم جشن ساخت و نوروزش نام نهاد، و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود، آن روز جشن کنند و آن روز نو دارند... و جمشید در اول پادشاهی سخت عادل و خداترس بود و جهانیان او را دوستدار بودند و بدو خرم، و ایزد تعالی او را فری و عقلی داده بود که چندین چیزها بنهاد و جهانیان را به زر و گوهر و دیبا و عطرها و چهارپایان بیاراست.»

جدا از افسانه‌ها، تاریخ جدید آغاز تشکیل قدرت مرکزی و پادشاهی ژاپن یا «یاماتو» را به تقریب پایان سدهٔ سوم یا آغاز سدهٔ چهارم میلادی می‌داند. پس، افسانه و تاریخ حدود یکهزار سال با هم فاصله دارند.

با اینهمه تاریخ‌نگاران گفته‌اند که در سال ٦٦٠ پیش از میلاد، یعنی هنگام آغاز افسانه‌آمیز تاریخ ژاپن، نیز مردم این سرزمین با گاه‌شناسی و دوره‌های زمانی به‌سنت چین آشنا بوده‌اند. بنابراین سنت، هریک از این دوره‌ها شصت سال می‌کشد و در پنجاه و هشتمین سال هر دوره دگرگونی کلی در احوال عالم پدید می‌آید. سال ٦٠١ میلادی پنجاه و هشتمین سال یکی از این دوره‌ها بود و به‌واقع هم تغییرات عظیمی در این سال روی داد. گاه‌شناسان چینی عقیده داشتند که در پنجاه و هشتمین سال در فاصلهٔ هر ٢١ دوره، یا در هر ١٢٦٠ سال یکبار، رویدادی بسیار عظیم‌تر پیش می‌آید.

١٢٦٠ سال پیش از سال ٦٠١ میلادی برابر است با سال ٦٦٠ پیش از میلاد که گفته‌اند نخستین امپراتور ژاپن در اینسال بر تخت نشست.



تحقیقات تاریخی نشانداده است که ناحیهٔ ایزومو در تاریخ ژاپن جای‌خاصی دارد. این ناحیه از منطقهٔ «یاماتو» به‌کره نزدیک‌تر است، و مردم آنجا گروه جداگانه‌ای بودند و فرهنگ خاص خود داشتند که با فرهنگ مردم جنوب شبه جزیرهٔ کره مشترک بود. ایزومو از یاماتو که مردمش از «هیوگا» در «کیوشو» آمده بودند، پیشرفته‌تر بود.

در پایان قرن دوم میلادی، با پیشرفت کشاورزی فاصلهٔ میان غنی و فقیر قابل ملاحظه شد. خاندانهای دارا برمردم فقیر حکومت می‌کردند. در نتیجه، آبادیهای بسیار، که هر کدام در حکومت یک خاندان بود، در بخش شمالی «کیوشو» و در ناحیهٔ «یاماتو» پیدا شد. رفته رفته، خاندانهای نیرومندتر خاندانهای دیگر را تابع خود ساختند تا که سرانجام خاندان «یاماتو» در قرنهای سوم و چهارم بر غرب ژاپن حکومت یافته بود. مردم «ایزومو» فرامین خاندان «یاماتو» را، که نیاگان امپراتوران ژاپن بودند، اطاعت کردند. حکومت این خاندان دربار «یاماتو» خوانده می‌شد.

در اسناد کره‌ای و چینی این احوال با جزئیات بیشتری آمده است. در تقویم تاریخی سلسلهٔ «هان» (کره) نوشته شده است که کشور «وا»(ژاپن) مرکب از

یکصد پادشاهی است، که بیش از ۳۰تای آنها در قرن یکم پیش از میلاد با چین رابطه داشتند. طی سالهای ۱٤۷ تا ۱۹۰ میلادی ژاپن گرفتار جنگ داخلی وهرج و مرج بود تا آنکه یک فرمانروای زن به‌نام «پی‌می‌کو» (به ژاپنی، «هی‌می‌کو») ظهور کرد، که پیردختری بود جادوگر. او با استفاده از این هنر توجه مردم را به خود گرفت، تا که او را ملکهٔ خویش ساختند. در تقویم تاریخی سلسلهٔ «ویی» (۲٦٥ـ۲۲۰م.) که در سال ۲۹۷ میلادی نگاشته شد، نیز آمده است که درسالهای ۲٤۷ـ۲۳۱ فرستادگانی از «وا» نزد فرمانروایان شمال کره آمدند، و با ادای احترام درخواست کمک علیه‌پادشاهی دشمن کردند. این کشور به‌ژاپنی «یاماتای» خوانده می‌شد، و هنوز روشن نیست که در «کیوشو» یا در «یاماتو» بود.

در سال ۱۹۷۱ بازیافت مقبرهٔ «مون‌یونگ وانگ» پادشاه سرزمین «پائکچه» در کره، که در تقویم تاریخی ژاپن به‌نام «نیهون شوکی» از او یاد شده است، اعتبار بیشتری به این کتاب بخشید. دانشمندان با این نشانه و قرینه‌های تاریخی دیگر که در چین و ژاپن به‌دست آمده است، می‌کوشند تا نکات بیشتری را از تاریخ باستان ژاپن روشن سازند و بویژه دربارهٔ سده‌های اول تا سوم میلادی پژوهشهای دامنه‌داری را آغاز کرده‌اند.

مورخان جدید با بررسی اسناد و نوشته‌های قدیمی چین که از حدود آغاز تاریخ میلادی مانده است، و نیز بر پایهٔ کاوشها و مطالعات باستانشناسی، فرضیهٔ دیگری دربارهٔ آغاز حکومت مرکزی و پادشاهی ژاپن پرداخته‌اند. برابر این نوشته‌ها، در نیمهٔ قرن سوم ژاپنی‌ها کشور واحدی نداشتند و جزایر ژاپن به‌بیش از یکصد سرزمین و دولت تقسیم شده بود. در این میان، سرزمینی که بیش از همه جلب توجه می‌کند «یاماتای» است که «پی‌می‌کو» برآن حکومت داشت. او را ساحرهٔ بزرگی دانسته‌اند که نیروی جادو را با قدرت سیاست آمیخته بود. به احتمالی «یاماتای» همان «یاماتو» است که به گواهی اسناد و آثار باستانی ژاپن، نوعی مرکزیت سیاسی در آنجا وجود داشته است.

پژوهندگان تاریخ ژاپن امیدوارند که با شناختن درست و یقینی «یاماتای»، راز بزرگ تاریخ و تمدن این دورهٔ ژاپن را باز کنند. اکنون این نظریه عموماً پذیرفته شده است که دستگاه پادشاهی در ژاپن باستان دستخوش دگرگونیهای بسیار شد، و از جمله در نسب و تبار پادشاهان. بر پایهٔ این فرضیهٔ تغییر در خاندان شاهی، بعضی از دانشمندان تصور می‌کنند که نه امپراتور نخستین ژاپن، از «جیمو تنو» تا «کایکا» شاید که چهره‌های واقعی تاریخی بوده‌اند.

★ ★ ★

در حدود نیمهٔ قرن سوم، فرهنگ مقبره برفرهنگ «یایویی» چیره شد. نمودار فرهنگ و تمدن این دوره آرامگاههای شکوهمند بود که پادشاهان‌وبزرگان ساختند. این آرامگاهها از یک اشرافیت نیرومند نشان می‌دهد. چنین پیداست که فرهنگ مقبره در ژاپن از فرهنگ قارهٔ آسیا تأثیر پذیرفته بود. از این بناها، آرامگاه امپراتور «نین‌توکو» (شانزدهمین فرمانروای ژاپن، پایان قرن چهارم) در «اوساکا» است که به صورت خاکریز بزرگی به‌شکل جای کلید و با سه دهنه ساخته شده است و باطول ٤٧٥ متر و پهنای ٣٠٠ متر و بلندی ٣٠ متر بزرگترین مقبرهٔ باستانی دنیاست. مقبره‌های بزرگ دیگری از امپراتوران این دوره نیز در این منطقه هست که همه از نیروی عظیم امپراتور در آن روزگار حکایت می‌کند.

بزودی فرمانروایان محلی نیز بشیوهٔ فرمانروایان «یاماتو» به‌ساختن آرامگاه پرداختند و در سراسر ژاپن شاید که بیست هزار خاکریز از اینگونه آرامگاهها بازمانده باشد که بسیاری از آنها وسیع و عظیم و با تزیینات درونی و بیرونی فراوان است.

در شیب بدنهٔ خاکریز این آرامگاهها، سفالگران پیکره‌ای استوانه‌ای ولعاب‌نداده برنگ قهوه‌ای و بلندی چند متر کار می‌گذاشتند تا از دور دیده شود. این نشانه‌ها که «هانی‌وا» نامیده می‌شد، در بالای خاکریز به‌بنای حجله‌مانندی که انگارهٔ خانهٔ آرامش روح مرده بود، می‌رسید.

«هانی‌وا» نخست استوانه‌های ساده بود اما رفته رفته به نمودهای هنری مانند پیکرهٔ اسب، سلاح، قایق، زره و مانند آن آراسته شد که هنرمندان سفالگر می‌ساختند و بسیاری از آنها امروز بازمانده است.



به‌نوشتهٔ «نیهون شوکی» امپراتور «جیمو» چهل و پنجساله بود که برادران و فرزندان را گرد آورد و به آنها چنین گفت: «در روزگاران پیشین، این سرزمین کانون نیستان‌ها از سوی قدسیان آسمان، تا «کامی»، «موسوبی ـ نو ـ کامی» و «آماته ـ راسو ـ ئو ـ می ـ کامی» به نیاکان ما سپرده شد... اما نواحی گوشه و کنار دور دست این سرزمین هنوز از برکت پادشاهی ما بهره‌مند نیست، وهر شهر و مرزی شاهی جدا و هر روستا دهخدایی دیگر دارد. هریک از این ممالک، خود مرزهایش را معین می‌کند و برای برتری‌جویی برهمسایگان در زورآزمایی و ستیز است.

«از عارف و قدیسی دانا و آگاه در امور زمین و دریا شنیده بودم که سرزمین

زیبا و سرشاری در مشرق اینجاست، فراگرفته در کوههای سرسبز... این باید همان مرز و دیاری باشد که می‌توانیم گسترش پادشاهی پرداد ودهش خود را از آنجا آغاز کنیم، زیرا که این براستی کانون گیتی است... بیایید تا به آن‌سرزمین رویم و آنجا را پایتخت خود سازیم...»

از پادشاهان ژاپن باستان، پس از «جیمو تنو»، «نین توکو» از همه نامورتر است. به نوشتهٔ «کوجی‌کی» (تاریخ قدیم ژاپن) «نین‌توکو» امپراتوری شفیق و دادگر بود. او روزی از فراز تپه‌ای وضع زندگی مردم خودرامی‌دید و غمگین شد که چرا از هیچ خانه‌ای دود ودم آشپزخانه بر نمی‌خاست، پس بر آن شد که تا سه سال از مردم مالیات نگیرد. با آنکه سرای او در این سالها بی‌مرمت ماند وسقف‌ها چکه کرد، هیچ چیز از مردم نگرفت. پس از سه سال او باز به نظارهٔ احوال زندگی مردم برآمد و اینبار با خوشحالی دید که از هر خانه دود ودم پخت وپز بلنداست.

افسانه‌های ژاپنی دربارهٔ امپراتور «نین‌توکو»، ازو چهره و منشی مانند انوشیروان نزد ایرانیان نشان می‌دهد که در افسانه‌ها او را به دادگری می‌ستایند.

«نین‌توکو»فرمانروایی بزرگ بود که حدودپایان قرن‌چهارم پادشاهی داشت. از «جیمو» تا «نین‌توکو» حدود یک هزار سال کشید، اما درین فاصله فقط ۱٦ امپراتور فرمان راندند. پیش از جنگ دوم به ژاپنی‌ها می‌آموختند که داستانهای «کوجی‌کی» و «نیهون شوکی» واقعیت دارد و می‌خواستند که آنرا باور دارند. تب افسانه‌پرستی چنان بالا گرفت که یکی از تاریخ‌نویسان کوشید تا ساعت جلوس «جیمو تنو» به تخت پادشاهی را به تحقیق بازشناسد! بعضی مورخان این فرضیه را پیش‌کشیدند که مردم باستان درازتر می‌زیستند، تا ازینراه حکومت شانزده امپراتور در یکهزار سال را توجیه کنند.

امروز عقیده بر اینست که مردم «یاماتو» طی صد سال از «هیوگا» (کیوشو) به آنجا کوچ کرده و در قرن اول میلادی در «یاماتو» جایگیر شده بودند.

مطالعهٔ تاریخ ژاپن سهمی را که «کیوشو» و خدایان و مردان این جزیره در تاریخ و فرهنگ و تمدن این سرزمین داشته‌اند، نشان می‌دهد. برفراز کوه «تاکاچی‌هو»، در «کیوشو»، بود که فرمانروای آسمانی ژاپن، «نینگی»، فرود آمد. رزمندگان «کیوشو» بودند که فرمانروایان نظامی قرون میانهٔ ژاپن را به‌بیشترین هراس انداختند. و نیز امیران «کیوشو» بودند که نهضت تجدد را رهبری کردند، که به بازگشت قدرت به‌امپراتور در سال ۱۸٦۷ انجامید، و از آن پس نیز بسیاری از رهبران ملی از میان آنان برآمدند.

★ ★ ★

رزمجویی و کشورگشایی فرمانروایان ژاپن نیز به دورهٔ باستان باز می‌گردد. بنابه اسناد چینی، اولین تماس مستقیم میان چین و ژاپن در نیمهٔ اول قرن سوم پیش از میلاد بود. مردمی از قارهٔ آسیا، از راه کره، به «ایزومو» کــوچ کردند و فرهنگ مقبره را با خود آوردند، که این فرهنگ سپس به «یاماتو» راه یافت.

چندین قرن پیش از روزگار امپراتور «نین‌توکو»، امپراتور «چـوای» و ملکـه «جین‌گو» کوشیدند تا مردم «کوماسو»، وحشیان کیوشو را مطیع سازند. سپس ملکه به امپراتور توصیه کرد که به‌جای هدردادن تلاششان در کار مردم «کوماسو»، به‌پادشاهی قبیله‌ای «سیلا» ، که سرزمینی با گنجینهٔ خیره‌کننده در کـره بود، بتازند، اما امپراتور نمی‌پذیرفت و سرانجام که تاخت، نیروهایش شکست‌خوردند و خود او زخم‌های مهلک برداشت. سپس ملکه نیروهای ژاپنی را بـرای فتـح «سیلا» رهبری کرد. این داستان در «نیهون‌شوکی» آمده است، نقش کتیبـه‌ای سنگی در چین هم گویاست که در اواخر قرن چهارم نیروهای ژاپن به جنوب کره تاخت و با «کوء کولی» جنگید. در آن هنگام کره مرکب از سه کشور بود: «کوء کولی»، «پایکچه» و «سیلا». در نیمهٔ این قرن نیروهای دربار «یاماتو» وارد بخش جنوبی کره شدند و مستعمره‌ای ایجاد کردند به نام «می‌مانا» و ۲۰۰ سال آنجـا بودند. از راه این مستعمره بود که فرهنگ قارهٔ آسیا به ژاپن رسید. این اولین یورش ژاپن به یک سرزمین بیگانه بود.

شینتو، آیین باستانی ژاپن

اگر هم آغاز امپراتوری ژاپن در سال ٦٦٠ پیش از میلاد افسانه باشد، آنچه که روشن است بنیاد امپراتوری ژاپن امروزه قدیم‌ترین مقام موروثی جهانست. این مقام از روزگار باستان در خانوادهٔ تبار آفتاب باقی‌ماند و بظاهر بی‌هیچ‌گونه غصب و تصرف خارجی پشت به‌پشت آیندگان رسیده است. آیین باستانی ژاپن شینتو، به دوام و پایداری بنیاد پادشاهی ژاپن کمک کرده است.

پس از بنیاد گرفتن حکومت مرکزی در «یاماتو»، پایگاه امپراتور که از تبار آفتاب (آماته ـ راسو ـ ئو ـ می ـ کامی) آمده و همیشه می‌توانسته است نیروی مؤید او را به یاری بخواهد، برای مردم کشاورز اهمیت بسیار داشته است.

افسانهٔ آفرینش جهان و پیدایی جزایر ژاپن و بنیاد سلسله و تبار خانـدان امپراتور، کانون باور آیین شینتو است.

شینتو (طریقت خدایان) مذهب سنتی ژاپن است و خدایان و الهه‌های بسیار

را باور دارد، اما همه در عالم تصور و پندارند و صورت و پیکری از آنها مفروض و مجسم نمی‌باشد و انگارهٔ بت‌پرستی در میان نیست.

در افسانه‌های ژاپن بسیار می‌بینیم که خدایان به میان مردم می‌آیند و یکی از چهره‌های داستانی را می‌سازند، می‌جنگند، می‌بازند و پیروز می‌شوند و، به هر روی، زندگی می‌کنند. شاید که خدایان شینتو را بتوان با ملائک در ادیان بزرگ عالم و خاصه با فرشتگان در آیین زرتشت یا موجودات ماوراءالطبیعه و پریان در باورهای کهن مردم ایران قیاس کرد و نباید شینتو را آیین شرک، به معنی مذهبی آن دانست، چرا که شینتو در واقع یک بنیاد دینی نیست وبیشتر یک مجموعهٔ باورهای اولیه است، و نیز آنچه که در شینتو «کامی» خوانده می‌شود و آنرا به تساهل «خدا» ترجمه کرده‌اند، الوهیتی به‌پایهٔ خدا در اسلام یا مسیحیت ندارد و تنها مظاهر تصوری از جلوه‌های طبیعت یا رویدادهای زندگی (مانند جنگ یا فراوانی یا باروری) است. مردم ژاپن از این خدایان یا نشانه‌ها یاری می‌جسته یا به آنها نیایش می‌برده و پیمان می‌بسته‌اند که نیک‌کردار باشند. از باورهای آیین شینتو احترام به نیاکان است که اینک خود از خدایان شده‌اند یا روحشان از بند پیکر و زندان تن آزاد است.

شینتو مانند ادیان بزرگ عالم پیامبر یا آورندهٔ آیین، کتاب مقدس یاتعالیم اخلاقی ندارد. شینتو در نمود آغازین خود، گونه‌ای پرستش جلوه‌های طبیعت مانند سنگ و کوه و آب و آسمان بود، و سپس باور زاد و زندگی و باروری در آن پرداخته شد و فرمانروایان در ترویج این آیین کوشیدند.

ویژگی نیایشگاههای شینتو در سادگی بنا و آرایش آنست، که در برابر نمای پر زینت معابد بودایی چشمگیر می‌نماید. در هر معبد شینتو چیزی به‌یادگار از کسی که آن زیارتگاه وقف اوست، نگه می‌دارند. گنجینهٔ معبد ایسه، مقدس‌ترین زیارتگاه شینتو ژاپن در ایالت «می‌یه»، نزدیک «نارا» و «کیوتو»، آیینه‌ایست که نیای نخستین امپراتور ژاپن با خود از آسمان آورد. بنای زیارتگاه شینتو را هر بیست سال یکبار، به همان صورت و نمای پیشین، از نو می‌سازند. آخرین بازسازی زیارتگاه بزرگ «ایسه» در سال ۱۹۷۳ موج تازه‌ای در مطالعات شینتوشناسی آغاز کرد و بسیاری از دانشمندان به تلاش فزاینده برای گشودن رازهای این آیین باستانی پرداختند.

شینتو بر این باور است که خدایان معصومند و داوریشان جای سخن ندارد و نیز آنان همیشه رفتار مردم را زیر چشم دارند، بدکاران را کیفر می‌دهند و به نیک کرداران پاداش می‌رسانند.

در ژاپن باستان «ماتسوری گوتو» که به مفهوم دولت به کار می‌رفت، معنای «عبادت و نیایش» را داشت. پایدارماندن بنیاد امپراتوری در ژاپن، بیشتر بـه مایهٔ الوهیت و تقدسی بوده است که مردم برای این دستگاه می‌شناسند و هیچ سردار زورمندی پروای از میان‌بردن آنرا نداشته است. در دوره‌هایی از تاریخ هم که ادارهٔ حکومت (مانند مالیات گرفتن و کارهای لشکری و فرمانروایی واقعی بر کشور) دراختیار خاندان‌ها وامیران نیرومند بود، پایگاه‌معنوی امپراتور همچنان تعرض‌ناپذیر ماند.

باور کانونی آیین شینتو «کامی» یا مرکز روحانی آنست که گاه، به‌تسامح یا تساهل، آنرا «خدا» ترجمه کرده‌اند. اما «کامی» مفهوم ویژه‌ای دارد که دریافتن آن در فهم اندیشهٔ شینتو و نیز رازبقای امپراتور ژاپن واجد اهمیت است، هرچند که بسیاری از پژوهندگان و صاحبنظران تاریخ آراء و عقاید در ژاپن برآنند کـه هنوز تعریف درست و دقیقی برای این مفهوم یافت نشده است.

از تعریف‌هایی که برای مفهوم «کامی» به‌دست داده شده است، یکی آنست که «موتوئوری نوری‌ناگا» دانشمند برجستهٔ سدهٔ هیجده آورده است. او در اینباره می‌نویسد:

«من هنوز مفهوم کلمهٔ «کامی» را نمی‌دانم. اما، به‌طور کلی، شاید بتوان گفت که «کامی» در درجهٔ نخست به‌معنی قدسیان آسمان در زمین است که در نوشته‌های باستانی از آنها یاد می‌شود، و نیز ارواح آرمیده در زیارتگاههایی که آنها را آنجا نیایش می‌کنند.

«بیگمان این واژه مفهوم آدمیان را نیز در بر دارد، و همچنین دیگر چیزها چون پرندگان، جانوران، درخت و گیاه ، دریاها، کوه‌ها و مانند آن. در زبان قدیم، هرچه را که به گونه‌ای غیرعادی بود یا نیروی برتر داشت یا هراس‌آور می‌نمود، «کامی» می‌گفتند. در این مفهوم، عظمت تنها به مایهٔ فضیلت آن موجود به شرف نفس یا نیک‌اندیشی یا خوب کرداری نیست. چیزهای اهریمنی و جادویی را هم اگر غیرعادی و ترسناک باشد، «کامی» می‌خوانند. پیداست که همهٔ فرزندان و زادگان خاندان مقدس امپراتوری در میان مردمانی می‌باشند که به آنها «کامی» می‌گویند. امپراتوران را هم «کامی برین» می‌خوانند زیرا که، در چشم عامه، آنان بسی جدا از دیگران، بلند جایگاه و شایستهٔ احترامند. در درجهٔ پایین‌تر می‌بینیم که درایام باستان و هم در روزگار ما، انسانهایی «کامی» شناخته می‌شوند. هرچند که شاید همهٔ مردم ژاپن چنین باوری دربارهٔ فرد واحدی نداشته باشند، اما مردم هرایالت و هر روستا و هر خانواده کسانی را کامی می‌دانند و شأن و پایگاهی برتر برای

آنان می‌شناسند. «کامی» عهد قدسیان بیشتر از آدمیان بود و از این‌رو آن روزگار را «عصر خدایان» می‌گویند.»

بسیاری از باورهای آیین شینتو، مانند زنده و جاوید انگاشتن روح پس از مرگ تن و تعالی بعضی ارواح به‌پایگاه «کامی» و پایهٔ ملکوتی را تأثیر مکتب و آیین کنفوسیوس، که در سدهٔ پنجم میلادی از چین به ژاپن آمد، دانسته‌اند: «پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم.»

در «انگی شیکی» ، مجموعه‌ای از قوانین و سنن کهن که میان سالهای ۹۰۵ و ۹۲۷ به فرمان امپراتور «دایگو» فراهم شده و بخش هشتم آن به ادعیهٔ شینتو به‌نام «نوریتو» اختصاص یافته، اطلاعات تاریخی ارزنده‌ای آمده است. پیشینهٔ این ادعاهای شینتو، که از آن‌میان نیایش برای فراوانی محصول و نیز مراسم تطهیر است، به پیش از تاریخ تألیف این مجموعه می‌رسد. نیایش آیین تطهیر در این مجموعه اهمیت ویژه دارد زیرا که گناهان آسمانی و گناهان زمینی را بر شمرده است. گناهان آسمانی بویژه آنهایی است که به کشاورزی آسیب می‌رساند و نیز نابکاریهای اجتماعی. از جملهٔ گناهان زمینی یا آثار آن جذام، سترونی و بلاهای توفان و رعد و برق است. این چیزها گناه، یا در واقع نشانه و پیامد گناه، دانسته می‌شد زیرا که چه بسا از نفرین بر مردمی که گرفتار آن می‌شدند، برآمده بود. این نفرین می‌توانست به همهٔ مردم و جامعه بگیرد، و از این‌رو، مراسم تطهیر اهمیت اجتماعی پیدا کرد. این مراسم در ماه ششم سال در دربار امپراتور برگزار می‌شد تا سراسر کشور از هر آلودگی و گناه زدوده شود. بخشی از نیایش طهیر چنین است:

چون که فرشتگان این سخنان (آسمانی) را بشنوند و دریابند،
آنگاه، نخست از دربار «امپراتور نوادهٔ آسمان»
در سرزمین‌های چهارگوشهٔ زیرگنبد افلاک،
هر بزهی زدوده و همهٔ گناهان شسته می‌شود.
همچنانکه بادهای توفانی از ابرهای آسمان پاره‌های بی‌شمار می‌سازد،
چونانکه مه بامدادی و غبار شامگاهی به وزش نسیم صبح و باد شبانگاه ناپدید می‌شود،
آنگونه که سفینهٔ بزرگ پهلوگرفته در کنارهٔ گستردهٔ آب از سینه و پاشنه به هم دوخته شده و به دل دریای پهناور رانده است.
همانسان که ریشهٔ انبوه درختان دریاکنار، به تیغهٔ تند داس از بن بریده می‌شود،

هم با این نیایش و تطهیر،
باشد که همهٔ گناهان پاک شود.
به سخن من گوش فرا دارید، همهٔ شما!
بدانید که [همهٔ گناهان] با این نیایش و تطهیر از میان رفته است،
با آیین بزرگ تطهیر که در شامگاه انجام گرفت.
در پسین روز ماه ششم این سال
ای افسونگران چهار اقلیم
آنها را به رود بزرگ ببرید
و در آب اندازید. چنین است خواست من.

آمدن شیوهٔ نگارش وآیین‌های تازه از چین و پیشرفت ادب و فرهنگ

زبان ژاپنی در روزگار باستان احتمالا همانند گروه زبانهای مرکزی آسیا بود که «آلتائیک» نامیده می‌شود و زبان ترکی یکی از شاخه‌های غربی آنست. در این زبان واژه‌هایی است که پیوند آنرا با شاخه‌های گویشی جنوب شرقی آسیانشان می‌دهد.

به‌نوشتهٔ «نیهون ـ شوکی»، در آغاز قرن پنجم «وانی» نشانه‌های نگارشی چینی (که به‌ژاپنی «کانجی» نامیده می‌شود) و آیین کنفوسیوس را (که دیـن و تعلیمات آسمانی نیست، بلکه اصول اخلاقی می‌باشد) از «پائچکه»(کره) به‌ژاپن آورد.

گفته‌اند که آیین بودا نیز به سال ۵۵۲ از ~~هند~~ چین و از راه هند و کره به ژاپن آورده شد، اما تحقیقات تازه نشان می‌دهد که تاریخ درست این امر ۵۳۸ است.

تا اواخر قرن ششم «کانجی» را فقط طبقه‌ای از منشیان دیوانی به‌کار می ـ بردند. اصل «کانجی» در چین به‌حدود سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد. بعد از اصلاحاتی که میان قرنهای اول تا سوم در «کانجی» داده شد، این خط به‌صورت کنونی شکل گرفت. هر نشانه‌ای برای یک مفهوم است و می‌گویند که در چیـن حدود ۵۰٬۰۰۰ نشانه هست و واژه‌نامه‌های جامع تا ۲۵۰٬۰۰۰ نشانه را نیز در بر دارد، اما همهٔ اینها برای نگارش هر روزه به‌کار نمی‌رود.

ژاپنی‌ها در گزینش نشانه‌های چینی، هر «کانجی» را برای نگارش مفهوم آن در زبان ژاپنی اختیار کردند. بنابراین تلفظ آنها با تلفظ مردم چین فرق دارد چون زبان آنها جداست و هر «کانجی» در چینی و ژاپنی متفاوت خوانده می‌شود.

تا پیش از جنگ دوم چندین هزار کانجی در ژاپن به‌کار می‌رفت، اما در اصلاحات آموزشی پس از جنگ، شمارهٔ کانجی‌هایی که کاربرد رایج دارد محدود شد و وزارت فرهنگ ژاپن حدود ۱۸۵۰ کانجی را برای آموزش و کاربرد همگانی مشخص کرد و شکل ۲۰۰ کانجی نیز ساده شد و دیگر کانجی‌ها را از برنامهٔ تعلیمات کنار گذاشتند. دانش‌آموزان در نه سال دورهٔ آموزش اجباری باید این کانجی‌ها را بیاموزند و از بر کنند.

نمای بعضی از کانجی‌ها از تصویر مفهوم خارجی آن گرفته شده است، مانند آنهایی که کوه و رود و درخت را نشان می‌دهد. بعضی از «کانجی»ها نیز از ترکیب نشانه‌های دیگر درست شده است مانند «جنگل» که با قراردادن سه «کانجی» «درخت» به‌صورت مثلثی، نوشته می‌شود.

آموختن کانجی و بویژه شمار محدود آن در تعلیمات اساسی و برای نوآموزان در سنین پایین، چنانکه تصور می‌شود دشوار نیست و دانش‌آموزان ژاپنی این نشانه‌های نگارشی را که هرکدام از ترکیب خطهای راست (بعضی تا ۲۳ خط برای ساختن یک کلمه) درست می‌شود، بخوبی فرا می‌گیرند. اگر آموزش مقدماتی و اساسی در ژاپن به‌دشوار‌بودن شهرت دارد و نوآموز ژاپنی شاید سخت‌کوش‌ترین شاگرد مدرسهٔ دنیا شناخته می‌شود، برای رقابت فشرده‌ای است که نوجوانان برای راه یافتن به مدرسه‌های بهتر و آماده شدن برای ورود به دانشگاههای معتبر، و به‌اینوسیله تضمین آیندهٔ بهتر، به‌کار می‌برند.

استفاده از کانجی مزایایی هم در بردارد. استفاده از آن فهم کلمه را آسان می‌سازد، یکنواختی مفهوم را برای خوانندگان بیشتر می‌کند، نوشتهٔ آن کمتر جایگیر است و تندتر خوانده می‌شود. گسترش استفاده از دستگاههای کامپیوتر در هر زمینه از زندگی انسان و کاربرد حافظه‌های الکترونیک، مزایای کانجی و تطبیق‌پذیری ویژهٔ آن با دنیای «قالبی» صنعت و تمدن جدید را هر چه‌بیشتر نشان داده است.

ژاپنی‌ها در آغاز «کانجی» را همانگونه که از چین آمده بود به‌کار می‌بردند، اما رفته رفته با ترکیب دو یا چند کانجی، بسیاری کلمه‌های دیگر ساختند و زبان ژاپنی ازینراه در بیان بسیار غنی شد. تلفظ کانجی‌ها در چین و ژاپن در گذر ۱۵۰۰ سال چنان تغییر کرده است که اکنون مردم چین و ژاپن زبان و تلفظ یکدیگر را هیچ نمی‌فهمند. این وضع را می‌شود تاحدی با کاربرد کلمه‌های عربی در زبان فارسی مقایسه کرد.

در قرن نهم خط تازه‌ای به نام «گانا» (حروف هجایی) از کانجی ساخته شد.

و هر کدام ۴۶ حرف دارد. در هیراگانا با ساده‌تر کردن و سروشکل بخشی از یک کانجی درست شده و کاتاگانا

این الفبای صدادار یا نشانه‌های هجایی (هریک مرکب از یک حرف الفبا و یکی از صداهای پنجگانهٔ ا ئی او ئه ئو) دو گونه است: «هیراگانا» و «کاتاگانا» با گرفتن بخشی از یک کانجی که راست نوشته می‌شود، ساخته شده است.

نوشته‌های روزانه، مانند روزنامه‌ها و نامه‌ها و آگهی‌ها، معمولا آمیخته‌ای از کانجی و هیراگانا است که بطور نسبتی از بالا به‌پایین نوشته مـی‌شود، امـا بتازگی، و بویژه در نوشته‌های علمی، گاهی از چپ به‌راست (در خط افقی) هـم می‌نویسند. کاتاگانا بخصوص برای نوشتن کلمه‌ها و نامهای بیگانه، که کانجـی ندارد، به‌کار می‌رود، یا وقتی که بخواهند بر کلمه‌ای تأکید کنند. در مخـابرات و بتازگی در کامپیوتر هم «کاتاگانا» استفاده می‌شود. نگارش افقی از چپ به‌راست است و کتاب‌ها و مجلدات، مانند فارسی، از چپ به‌راست ورق می‌خورد.

آیین کنفوسیوس

آیین کنفوسیوس را (که یک دین نیست و مجموعهٔ اصول اخـلاقی است) کنفوسیوس (حدود ۵۵۱ تا ۴۷۹ پیش از میلاد) در چین بنیاد نهاد. کنفوسیوس در امیرنشین «لو» به‌دنیا آمد و در بزرگی به‌کار دیوانی پرداخت اما چون دیـد کـه فرمانروای بحقی را برکنار کردند، از این کار ناخرسندی یافت و کناره‌گیری کرد. سیاست او تقویت قدرت قانونی امیر «لو» در برابر اشراف بود. او به تـدریس پرداخت و شاگردان بسیار یافت. در پنجاه سالگی باز خدمت دیوانی را پذیرفت و سال دیگر، دادرس ایالت شد، که بالاترین مقام آن امیـرنشین بـود. امـا باز سیاست‌های کنفوسیوس او را با مقامات حکومت درانداخت و سیزده سال را در تبعید گذراند، سفر کرد و تعلیم داد. او در ٦٧ سالگی اجازه یافت تا به زادگاهش باز گردد و در همانجا درگذشت.

تعالیم کنفـوسیوس در چند بخش نخستین از کتـاب «مکـالمات» او، کـه شاگردانش از تقریرات استاد ساخته‌اند، آمده است. این کتاب را «وانی» درقرن پنجم به ژاپن آورد.

کنفوسیوس در اخلاقیات خود بر دو اصل تأکید خـاص دارد: یکی اصـل «منش درست» که هر رفتار وکردار بجای آزادمرد واقعی را دربرمی‌گیرد، و دیگر «عشق و دوستی مبنی بر نیکخواهی و خیراندیشی» که کاربرد آن دربارهٔ اشخاص درجات دارد. او گفت که آنچه را که بر خود نمی‌پسندی بر دیگران روا مدار. این سخن بنابر نهی دارد که شیوهٔ تعلیم اخلاقی چینی است. او به مشیت پروردگار

که کارهای این جهان و سرنوشت انسان را رقم می‌زند، باور دارد و رابطهٔ آسمان و آدمی (یا در واقع، خدا و انسان) را چنین بیان می‌کند:

«پروردگار به همهٔ مردم هوش برابر نداده است، و آدمیان در چند طبقه و درجه جای می‌گیرند، آنانکه با سرمایهٔ خرد زاده شده‌اند، بالاترین طبقهٔ مردمند، آنانکه می‌آموزند ودانش فرا می‌یابند، در طبقهٔ بعد جای دارند. آنها که تنبل وتن‌باره و راحت‌طلبند، اما باز در آموختن می‌کوشند، در طبقهٔ پایین‌ترند. کاهلانی که تن‌آسانی پیشه می‌کنند و به راه دانش نمی‌روند، پایین‌ترین مردمند. پس آسمان کسی را بکمال نیافریده و جای تعالی برای آدمی باز گذاشته است تا خود تلاش و تکاپو کند. وظیفهٔ اخلاقی خردمندان است که خرد خویش را بارورتر سازند و کسانی را که کم‌استعدادترند بیاموزانند و راه بنمایند و یاری کنند.»

کنفوسیوس دربارهٔ شیوهٔ مردمی چنین می‌اندیشد که «انسان، بنا به طبیعت، نزدیکان خود را دوست دارد. اما بحکم وجدان اخلاقی خود این محبت را به دیگر مردم، چندانکه گنجایی دارد، تعمیم می‌دهد. باز، با آنکه وظیفهٔ غائی او خدمت‌به همهٔ مردم است، باید که پیش از هر چیز به بهزیستی خانوادهٔ خود بیندیشد. انسان نباید که فریضهٔ سپاس فرزندی و خدمت به پدر و مادر را به خاطر یاری به‌دیگران فروگزارد.»

او دربارهٔ حکومت می‌گوید: «اگر فرمانروا صالح باشد، اتباعش به او اقتدا می‌کنند، و ملت‌های همسایهٔ او که زیر حکومت ستم‌اند، دارای حکومت صالح خواهند شد. پس او نیرومند خواهد گشت و بر کشور خود خوب حکومت خواهد کرد.»

کنفوسیوس دربارهٔ فرد و جامعه می‌گوید: «از آنجا که بالاترین توفیق اخلاقی انسان در دوست‌داشتن همنوعان خویش است، حد متیقنی میان اخلاق و سیاست وجود ندارد. نخستین وظیفهٔ هر فرمانروا فراهم‌آوردن معیشت کافی برای اتباع خویش است. وظیفهٔ غایی او یاری‌دادن به‌آنهاست تا مردم خوبی شوند. کسانی که فضیلتی (یک درجه) پایین‌تر از قدیسان دارند، خود را برای تصدی پایگاه وزارت و مناصب پایین‌تر کارآمد می‌سازند. کسانی که پایین‌ترین جوهر و مایه را دارند، در شمار عامه‌اند که زمین شخم می‌زنند و به پیشه‌های گوناگون می‌پردازند، تا زندگی را بگذرانند و فرمانروایانشان را خدمت کنند. نظم درست هنگامی در کشور برجای می‌ماند که هرکس وضع و موقعی مناسب حال خود در جامعه یافته باشد و شایستهٔ الزامات و امتیازات مقام خود رفتار کند. انسان باید که صرفاً برای تحقق‌بخشیدن به‌انسانیت خود به خدمت حکومت وارد شود، وفقط

تا هنگامی که می‌تواند این راه را دنبال کند در دستگاه دولت بماند. اگر وضع حکومت مساعد خدمت او به جامعه نبود، باید که در پی فرصت خدمت در جای دیگر برآید یا که خود را از سیاست کنار بکشد تا بتواند به اصول اخلاقی خود وفادار بماند.»

کنفوسیوس در سراسر زندگی یک اندیشمند غیرروحانی و محافظه‌کار ماند و افکار ماوراءالطبیعه نداشت. منش و تعالیم او تأثیر عمیقی بر تاریخ چین وژاپن داشته است. در قرن سوم میلادی، در روزگار حکومت سلسلهٔ «چه‌این» تعالیم او تحریم شد تا از انتقاد نسبت به‌حکومت جلو گرفته شود. امپراتور چین گفت تا همهٔ کتابهای کنفوسیوس را سوزاندند و بیش از ٦٠ دانشمند این مکتب را زنده در گور کردند. در چین جدید هم بخصوص در دورهٔ انقلاب فرهنگی، کنفوسیوس به باد انتقاد گرفته شد. اما پس از درگذشت «مائو» و دگرگونی شیوه و اندیشهٔ حکومت، اعتبار رسمی کنفوسیوس نیز باز آمده است.

آیین بودا

آیین بودا را «گائوتاما بودا» (حدود ٥٦٣ تا ٤٨٣ پیش از میلاد) در هندآورد. نام کوچک او «سیدهارتا» بود و نام خانواده‌اش «گائوتاما». بودا لقب اوست که به‌معنی «انسان عارف» است. پدر او فرمانروای ثروتمند خاندان «شاکیان» (در جنوب نپال) بود و می‌خواست که «سید هارتا» جانشین او شود. هنگام تولد این فرزند، عارفی پیشگویی کرد که او یا فرمانروای گیتی و یا راهبر و معلم جهان خواهد شد. پدر بیمناک بود که مبادا او به‌دیدن تباهی و بینوایی در جهان، راه دوم را برگزیند، پس او را در ناز و نعمت بزرگ کرد و سید هارتا در جوانی با دختر عمویش وصلت نمود. اما این همه او را خوشنود نساخت و ذهن جویندهٔ او در پی حقیقت بود تا که در ٢٩ سالگی چهارنشانه‌ای را که راه زندگیش را فراروی او نهاد، دریافت. او پیری را در قالب مردی فرتوت، بیماری را در چهرهٔ انسانی رو به‌مرگ، مرگ را در یک کالبد بیجان و صفای واقعی را در سیمای درویشی سرگردان، دید. واقع آن بود که کسانی را که بودا دید، از خدایان بودند که‌هریک خود را در چهره‌ای نمودند تا او به‌راه بوداشدن درآید. او دریافت که سه نشانهٔ نخستین، نمودار وجود رنج و درد در این جهان است. او این رنج را از بن جان حس کرد چرا که در آن روزگار عقیده داشتند که هرکس بارها و بارها باز به‌این جهان زاده می‌شود، و بنابه‌چگونگی گذران انسان در هر زندگی، شاید که او دیگر

بار به‌وضعی بهتر یا بدتر به جهان آید. این توالی مردن و زاده‌شدن پایان ندارد، پس رنج را پایانی نباشد و آن جاودانه با ماست. در نشانهٔ چهارم، و در آرامش خاطر آن درویش دوره‌گرد، سید هارتا سرگذشت خود را دید، می‌دانست که رسالت گشودن عقدهٔ رنج بشر با او خواهد بود.

یک روز برای «سید هارتا» مژده آوردند که همسرش پسر آورده است، اما آمدن فرزند هم او را خوشنود نکرد و آنشب چون همه در خواب رفتند، آهسته از کاخ بیرون آمد، بر اسب وفادارش «کانتا»ی سفیدبدرفی، نشست وبه‌صحرا تاخت. او چون از شهر دور شد، رخت و ردای شهزادگی را دور انداخت و در جامهٔ کاهنان درآمد. او از آنروز در طلب‌فروغ معرفت از پای ننشست و به‌جستجوی راز فانی‌بودن این جهان و راه رهایی از رنج و اندوه این زندگی پرداخت.

این طلب و کوشایی را در سنت بودایی «جستجوی والا» می‌گویند.

«سید هارتا» پس از چندی سرگردانی، در جنگلی زندگی زاهدی در پیش گرفت. او در آنجا شیوهٔ ذکر و تفکر و انضباط نفس را آموخت، اما باز خشنودی نیافت و بزودی به یک گروه پنج‌نفری از مرتاضان پیوست، به این امید که شاید ریاضت‌کشیدن سخت، برایش آرامش و بینش آورد. اما پس از شش سال ریاضت دشوار، بی‌آنکه پاسخ معمای خود را یافته باشد، از آن مرتاضان جدا شد وزندگی طبیعی‌تری در پیش گرفت.

روزی «سید هارتا»، که اینک ۳۵ ساله بود، در زیر درخت انجیر تناوری نشست و با خود عهد کرد که تا معمای تألم بشر را نگشوده است، از جای‌برنخیزد. او چهل و نه روز پیوسته زیر آن درخت نشسته بود تا که با پدیدار شدن «مارا»، دیو وسوسه‌گر یا شیطان بودایی، خدایان و ارواح شفیق که پیرامون او بودند، همه گریختند و او تنها ماند. او روزها در برابر آزار و فریب و وسوسه‌های «مارا» ایستادگی کرد. «مارا» یاران دیوش را فراخواند و به «بودا» که در ذکر و تفکر بود با گردباد، توفان و زلزله تاختن گرفت. مارا به دخترانش گفت تا در برابر بودا رقص هوس‌انگیز کنند و او را به‌خوشی و کامجویی بخوانند، اما او فریفته نشد.

سرانجام «مارا» و دیوان دستیارش گریختند، و در بامداد روز چهل و نهم «سید هارتا گائوتاما» حقیقت را دریافت و به معرفت رسید. گفته‌اند که این روز هفدهم ماه آذر بود، و او یک بودا شد، که به معنی «انسان عارف» است. او معمای رنج و درد را گشوده و دریافته بود که انسان چه باید بکند تا بر آن چیره آید. او به‌باغ آهوان، که پنج زاهد و یاران پیشین او آنجا بودند، رفت و نخست آنان را موعظه کرد.

«شاکیامونی» به‌ارزش و ذات انسانی بشر تأکید کرد و تعلیم خود را به زبان ساده و روشن گفت تا همه‌کس آنرا خوب دریابد. او تا به لحظهٔ مرگش در هشتاد سالگی همچنان کوشا و پویا در کار تعلیم معرفت به مردم از هر گروه بود و به‌هر جا سفر کرد و مردم را به‌آیین خود تعلیم داد و فراخواند و همواره در موعظه بود. او در آخرین موعظه، به‌شاگردان و پیروانش گفت: «به‌تن خود بنگرید! به آلایش آن بیندیشید. چون بدانید که هم درد و هم خوشی این تن به‌یکسان مایهٔ رنجتان است، چگونه پایبند امیال آن می‌توانید بود؟ در «خویشتن» خود بنگرید! به‌گذرا و فانی‌بودن آن بیندیشید! چگونه می‌توانید دربارهٔ این هستی نمادین به وهم و پندار افتید و فریفتهٔ غرور و خودپرستی شوید، چون بدانید که این همه به‌رنج ناگزیر می‌انجامد؟ آیا هیچ «نفس» باقی میان ذوات هستی می‌یابید؟ نه آنکه همهٔ آنها ترکیبی از اجزائند که دیر یا زود از هم پاشیده و پراکنده خواهند شد؟ جهانی بودن رنج و درد شما را سردرگم و آشفته نسازد، تعالیم مرا دنبال کنید، تا از رنج دور مانید. برین کردار روید تا مریدان راستین من باشید.»

پس از مرگ «شاکیامونی»، شاگردانش سخنان او را چنانکه دریافته بودند، موعظه کردند! اما در جریان این بازگویی، شاید که دگرگونی و کم‌وبیشی در آنها پیدا می‌شد. پس، روحانیان ارشد بودایی گرد هم آمدند و با بحث و تلاش‌بسیار متن ویراسته‌ای از سخنان «شاکیامونی» فراهم آوردند که «کتوجیو» یا متن منضبط خوانده می‌شود. پس از آن، تفاسیری هم که علمای بودایی بر کلام «شاکیامونی» آورده بودند به‌این متن افزوده شد. این تفاسیر، «رن» نام گرفت. اصل سخنان بودا، تفاسیر افزوده شده برآن و نیز احکام و فرایض بودایی بر رویهم «سانزوکیو» (کتب سه گانهٔ مقدس بودایی) یا به زبان سانسکریت «تریپیتاکا» را ساخته است.

بودا می‌آموزد که دل و اندیشه مایه و سرچشمهٔ همه چیز است. اگر دل و اندیشهٔ انسان، خوشی را در «طریقت راستین» بجوید، سعادت و خرسندی و نور معرفت فراسویش خواهد آمد. سه‌روش کردار که طریقت راستین را می‌سازد و انسان را به معرفت می‌رساند استواربودن برفرایض طریقت، ممارست در تمرکز ذهن و رفتارکردن به خرد است. این سه روش کردار در تحلیل دقیق‌تر، هشت منزلت والا، چهار بینشی که باید در کار داشت، چهار شیوهٔ کردار درست در زندگی، پنج نیروی ذهنی که باید از آن بهره برد و شش مرحلهٔ سلوک را در بر دارد:

هشت منزلت والا همانا بینش درست، اندیشهٔ درست، سخن درست، منش

درست، معاش درست، تلاش درست، حضور ذهن درست و تمرکز حواس درست است.

چهار بینشی که باید در کار داشت، ناخالص‌انگاشتن تن، حواس را مایهٔ رنج و گرفتاری دانستن، ذهن را در دگرگونی پیوسته دیدن و، سرانجام، هرچیزی را در جهان پدیدهٔ موجبات و احوال شمردن و هیچ چیز را ثابت و پایدار نینگاشتن است.

چهار شیوهٔ کردار درست در زندگی: جلوگرفتن از بنیاد و سرچشمه‌یافتن هر بدی و تباهی، از میان‌بردن هر شر و فساد در همان آغاز، واداشتن مردم به‌نیک‌کرداری و، سرانجام، تشویق نیک‌رفتاریهایی که بنیاد شده است.

پنج جوهر و نیروی ذهنی که باید از آن بهره برد یکی ایمان برای اعتقادآوردن دوم شوق برای همت نهادن در کار، سوم آمادگی برای هشدار یافتن، چهارم توانایی برای تمرکزدادن فکر و، پنجم، یارایی در نگاهداشتن خرد روشن است.

شش مرحلهٔ سلوک که برای رسیدن به کرانهٔ دیگر معرفت و رستگارشدن بایسته است، سرمنزل احسان، سرمنزل انجام فرایض، سرمنزل تحمل، سرمنزل همت و تلاش، سرمنزل تمرکز ذهن و سرمنزل خرد است.

و نیز جویندهٔ معرفت باید که چهار حال را در دل بپرورد: شفقت، دل رحمی، خوشدلی و متانت.

جوهر تعالیم بودا در نخستین موعظهٔ او به‌نام «گردونهٔ گردان حکمت» یافت می‌شود. طریقت او راهی میانه است، حد وسط افراط و تفریط و میان ریاضت زاهدانه (که بودا آنرا بی‌ارزش یافت) و خوشی جسمانی و لذت‌جویی تن (که این نیز بی‌ارزش است). این طریقت همانا شناخت و زندگی با چهار حقیقت والاست:

۱ـ حقیقت والای رنج: رنج با همهٔ زندگی همراه است، در تجربه‌های تولد، پیری، بیماری و مرگ، در گرفتار آمدن به ناخوشایندیها، در جدا شدن از خوشی‌ها، در ناکامی از رسیدن به آرزو و، در یک سخن، در هرچنگ زدنی به هستی.

۲ـ حقیقت والای مایهٔ رنج، که همان آرزوست که به بازمتولدشدن می‌انجامد، با خوشی و شوق همراه است، و با لذت جویی دمساز. این همانا شوق شهوت است.

۳ـ حقیقت والای از میان رفتن رنج، که همانا در قطع آرزوست ودرگذشتن از سرامیال و آزادشدن از آن.

٤ـ حقیقت والای راه از میان‌بردن رنج، که همان طریقت هشتگانه است.

تاریخ آیین بودا در ژاپن از قرن ششم آغاز شد. گفته‌اند که در سال ۵۳۸ میلادی پادشاه سرزمین «پوچی» در کره فرستاده‌ای به دربار امپراتور «کین‌می» فرستاد تا یک پیکرهٔ بودا و توماری از سوتراها، نوشته‌های مقدس بودایی پیشکش کند. این سفارت نخستین عرضه‌داشت آیین بودا به ژاپن بود. بنابراین تاریخ آیین بودا در این کشور به نزدیک به پانزده قرن می‌رسد. بیش از یک قرن نکشید که آیین‌بودا در سراسر ژاپن گسترده شد. قرنهای هفتم و هشتم بویژه دورهٔ اعتلا و شکوه این آیین در ژاپن بود که معبد «هوریوجی» (ساختهٔ ۶۰۷م.) و معبد «تودایجی» (ساختهٔ ۷۵۲م.) نشانهٔ آنست. در این‌دوره موج فرهنگ در سراسر آسیا به اوج بیسابقه‌ای رسید، حال آنکه غرب در ژرفای ظلمت خفته بود. در همهٔ آسیا از خاورمیانه و خاستگاه اسلام گرفته تا هند و آسیای مرکزی و چین و ژاپن تلاشها و نهضت‌های فکری و دینی و هنری پرشتاب و نیرو بود و آیین بودا نیز با پیوستن به این جنبش عظیم، جهان خاور را با موج پرپهنهٔ انسانگرای خود در می‌نوردید. آیین بودا از آنروزگار سهم و تأثیر عمده‌ای در حیات و تحول فکری و فرهنگی و اجتماعی ژاپن داشته است.



بهرهٔ ۳

دورهٔ دربار یاماتو (حدود ۷۱۰ - ۳۵۰)

بنیاد حکومت مرکزی

کنار وجدابودن از قارهٔ آسیا که ژاپنی‌ها را از تاخت وتاز بیگانه ایمن داشت، زمینه‌ای هم برای بارآمدن تمدن و فرهنگی ویژه در این سرزمین بود. این وضع اقلیمی، و جزیره‌ای بودن ژاپن، در احوال و خلق وخوی اجتماعی و فردی مردم ژاپن نیز مؤثر بوده، آنهارا خودگرا ساخته و در پذیرفتن آیین و گرفتن فرهنگ از دنیای خارج جای گزینش برایشان بازگذاشته است، چنانکه می‌توانند فقط در هنگام نیاز و بتناسب آن از فرهنگ و معنویت بیگانه بهره گیرند . ایجاد کشور متحد ژاپن در حاکمیت یک امپراتور و دستگاه اداری و دیوانسالاری او نمونهٔ این انتخاب بود و نتیجهٔ دریافت دانسته و حساب شدهٔ الگوی چینی در زمینهٔ اندیشه و شیوهٔ حکومت که از سوی دربار یاماتو ، در آغاز گسترش نفوذ وقلمرو آن درسراسر کشور، اتخاذ شد.

در نیمهٔ قرن چهارم، دربار «یاماتو» تقریباً برهمهٔ کشور سلطنت داشت . مهاجران از چین وکره بگرمی پذیرفته می‌شدند تا در کشاورزی و فنون و کارهای سازندگی، ژاپن را یاری دهند.

چندین «خاندان» نیرومند، که هرکدام جامعه‌ای جدا داشتند، تابع امپراتور بودند. آنها در سیاست دربار شرکت داشتند، همچنانکه درایران دورهٔ هخامنشی بزرگان ده خاندان حاکم در کارها نظر می‌دادند. رئیس موروثی هر خاندان بر مردم تابع خود که بیشتر بستگان و خویشان او بودند، فرمان می‌راند ، معبد

شینتو خاص خود را می‌ساخت، صاحب زمین‌های خود بود و برمردم خود حکومت داشت.

دربارهٔ وجود کشور واحد ژاپن در سده‌های شش، هفت وهشت میلادی می‌توان به منابع ژاپنی نگاه کرد زیرا که دراین دوره ژاپنی‌ها خط وشیوهٔ نگارش را از چینی‌ها گرفته و به نوشتن تاریخ خود پرداخته بودند. منبع اصلی اطلاع تاریخی ما از رویدادهای پایان قرن ششم وقرن هفتم ژاپن تاریخ مدونی است‌که «نیهون- شوکی» (تقویم تاریخی ژاپن) نام دارد که در آغاز قرن هشتم فراهم آمد و درسال ۷۲۰ به امپراتور تقدیم شد. نیهون شوکی یک تاریخ رسمی است و به شرح زندگی و حکومت امپراتوران وسرداران و درباریان پرداخته است .

باآنکه در قرنهای پنجم و ششم نظام سیاسی ژاپن بررویهم تقویت شد با تشنج‌ها و مخالفت‌هایی در داخل خاندانها پدیدار بود. دراین میان خاندان «مونونوبه» که وظیفه و امتیاز پاسداری کاخ امپراتور را داشت، ازنظر نظامی سرآمد دیگران و برجسته بود. اما خاندان «سوگا» که رقیب «مونونوبه» بود رفته رفته اعتبار یافت و در سال ۵۳٦ «سوگا اینامه» ارشد و رئیس سران‌طوایف شد که این مقام را می‌توان برابر با وزیر بزرگ دانست. او با وصلت دادن دخترش با خاندان امپراتوری در تقویت خود کوشید ، اما مانع اصلی در راه او خاندانهای بزرگ دیگر بود که قدرتشان را از پیوند با «شینتو»، آیین ملی ژاپن، می‌گرفتند.

به‌نوشتهٔ «نیهون- شوکی» در سال ۵۵۲ (یا ۵۳۸) میلادی فرمانروای یکی‌از پادشاهیهای کوچک سرزمین کره از دربار «یاماتو» خواست تا سپاهی برای یاری دادن به او دربرابر دشمنانش بفرستند. او همراه بااین درخواست،تندیسی از بودا ساخته از طلا ومس، چند چتر، کتل وپرچم بودایی و مجلاتی از نوشته‌های مقدس این آیین به دربار ژاپن فرستاد. او در نامهٔ خود به ستایش آیین بودا پرداخته و نوشته بود: «این آیین، عالی‌ترین اندیشهٔ عالم است، اما توصیفش دشوار و دریافتنش سخت است.» امپراتور دربرابر این دعوت شیوهٔ مدارا گرفت و گفت: «ما از روزگار باستان تا به امروز بخت شنیدن چنین حکمت و اندیشه‌ای را نداشته‌ایم ، اما نمی‌توانیم دراینباره داوری کنیم: شما خود دانید» و تصمیم را به وزیران خود واگذارد. پاسخ آنها یکسان نبود . رئیس خاندان «سوگا» به پذیرفتن آیین تازه و هدایا رأی داد، اما سران خاندانهای نیرومند «مونونوبه» و «ناکاتومی» گفتند: «اگر ما اینک به پرستش خدایان بیگانه بپردازیم ، باشد که خشم خدایان سرزمین خودرا برانگیزیم.» امپراتور

شیوهٔ سازش درپیش گرفت و مجسمهٔ بودا را به رهبر خاندان «سوگا» داد تا او خود در خلوت به نیایش آن پردازد.

مردم «سوگا» به حمایت آیین بودا برآمدند و مجسمهٔ بودا را در خانه‌های خود برپا داشتند. اما بزودی یک بیماری همه‌گیر درافتاد و «ناکاتومی» و «مونونوبه» آنرا به خشم خدایان محلی از آوردن آیین تازه نسبت دادند. امپراتور اندیشید که شاید آنها راست می‌گویند، پس گفت تا پیکره‌های بودا را به چاه انداختند و نیایشگاهی را که برای آن ساخته بودند، سوزاندند. امپراتور به‌بودا علاقه نداشت بلکه به ادبیات چین عشق می‌ورزید . رئیس خاندان «سوگا» در این هنگام «اوماکو» پسر «اینامه» بود، که پا جای پای پدر نهاد و هوادار بودا بود .

«اوماکو» چنین اندیشید که آیین تازه برای کشوری که جلوه‌های دیگر تمدن آسیا و چین را دریافته، ناگزیر است، پس بودائیان چینی و کره‌ای را آورد و دستگاه این آیین را برپا داشت. در سال ۵۷۷ راهبان و زاهدان بودایی همراه یک معمار معبد و یک پیکره ساز بودا از «پایکچه» (کره) آمدند و کتابهای دینی نیز باخود آوردند و در سال ۵۷۹ حکومت «سیلا» (کره) هم یک مجسمهٔ بودا هدیه فرستاد. این همه به استوار شدن آیین بودا در ژاپن کمک کرد. کمی پس‌از آن، بیماری همه‌گیر دیگری درافتاد و خاندانهای «مونونوبه» و «ناکاتومی» امپراتور را وادار ساخت که آیین تازه را منع کند، و او پذیرفت.

امپراتور بعدی به آیین بودا عقیده داشت و هم به طریقت خدایان (شینتو) احترام می‌نهاد و باحمایت پادشاه و خاندان «سوگا» آیین بودا گسترده شد. اما دو خاندان رقیب هنوز سرسخت بودند و می‌گفتند که بودایی‌ها به آیین شینتو و خدایان خود پشت کرده‌اند. پس‌از جنگ خونینی که روی داد و رئیس‌خاندان «مونونوبه» درآن کشته شد، «سوگا» موقع برتری یافت و «اوماکو» در کشور حریف ناپذیر شد.

پیروزی نهایی خاندان «سوگا» بر معارضان به ایجاد حکومت واحد در کشور کمک کرد، و شاید که آیین بودا نیز در این‌راه وسیلهٔ مؤثری بود . رهبران «سوگا» باخود عهد کرده بودند که اگر پیروز شوند، آنرا نشانهٔ تأیید آسمانی دانند و در گستردن آیین بودا تلاش و همت بیشتر درکار آورند. «اوماکو» پس‌از پیروزی چنین‌کرد و «هوء کوء جی» یا معبد «طلوع حقیقت» را ساخت (جی به‌معنی معبد بودایی است) و آیین بودا رونق و رواج یافت.

ازآن پس معبدها ساخته و بسیاری آثار بودایی ازکره آوردند ، همراه با

کاهنان و مرشدان و معماران و تندیسگران . بسیاری از دختران اشراف راهبه شدند. اما «اوماکو» خونریز و بیرحم شد و دست به هرکار می‌زد. او بسیاری از مخالفانش را کشت ، و در آن میان دوشاهزاده را و سرانجام، در سال ۵۹۳، خود امپراتور را. «اوماکو» سپس خواهرزادهٔ خود، دختر امپراتور پیشین ، را به جانشینی امپراتور برداشت که او را ملکه «سوییکو» خواندند.

در این هنگام بود که «شوء توکو تایشی» یا شاهزاده «شوء توکو» نایب‌السلطنه و زمامدار واقعی کارها شد . گفته‌اند که او جوهر طبعی و استعداد سرشار داشت و می‌توانست در یک زمان به هشت دادخواست گوش دهد. هم او بود که بنیاد بودایی را در ژاپن استوار ساخت. او از کودکی دانش آموخت و در اصول بودایی و نیز در ادب چین به‌کمال رسید. «سوگا»ی بزرگ در کار او مداخله نمی‌کرد، یکی از آنرو که از موقع برتر کنونی خود راضی بود و دیگر برای آنکه او دایی ملکه بود و نیز کاردانی شاهزاده را دریافت.

توجه اصلی شاهزاده «شوء توکو» ترویج فضیلت‌های اخلاقی و فکری آیین بودا بود. اما باز او جنبه‌های بیرونی و نمادین کار را نیز ندیده نگرفت و به تأثیری که بنای معابد و برجهای بودایی، جامه‌ها و تشریفات و آداب و تجمل آن برعامهٔ دور از معرفت و گرفتار فقر و بیماری داشت، آگاه بود. سران خاندانهادر ساختن معابد بودایی و وقف آن برای نیاکانشان برهم پیشی می‌گرفتند . تا پایان سال ٦٢٤ معابد ساخته شده به ٤٦ واحد وشمار روحانیان بودایی به ٨١٦ و راهبه‌ها به ٥٦٩ رسید. درمیان این معابد ، «هوریوجی» برای معماری و نمای آن عالیترین و معروفترین نمونه بود . این معبد درسال ٦٠٧ ساخته شد اما در سال ٦٧٠ در آتش سوخت و سپس در سال ٧٠٨ به همان شیوه بازسازی شد. باآنکه بعضی از ستونهای این معبد درتعمیرات عوض شده است، باز آنرا قدیم‌ترین بنای چوبی برجای مانده در جهان می‌دانند.

سهم کره در تحول وپیشرفت فرهنگی و معنوی ژاپن دراین دوره شایان توجه است .

تدابیر شاهزاده «شوء توکو»

شاهزاده «شوء توکو» در سال ٦٠٤ آیین نامه‌ای صادر کرد که به «قانون اساسی هفده ماده‌ای» معروف شده است. این آیین نامه مجموعه‌ای از الزامات اخلاقی برای زمامداران و دولتمردان بود. درمادهٔ اول آن ارزش تعادل در جامعه

بیان شده و از مفاسد احساس طبقاتی زنهار داده شده است. این قانون اساسی درواقع «نظامنامهٔ صلح» بود. قانون اساسی امروز ژاپن هم که پس‌ازجنگ وضع شد، «قانون اساسی صلح» است.

همهٔ ۱۷ مادهٔ آیین نامهٔ «شوء توکو تایشی» الهام گرفته از اصول آیین بودا و آیین کنفوسیوس است، و بر قدرت امپراتور تأکید دارد. بخشی از مواد این آیین نامه چنین است:

۱ـ باید که به همگنی گرایید (از سخنان کنفوسیوس در کتاب مکالمات او)، واز مخالفت به‌خاطر مخالفت باید دوری گزید...

۲ـ باید که با همهٔ جان و دل گنجینه‌های سه‌گانه (آیین بودا) را محترم داریم. این سه‌گنجینه که بودا، آیین او و رهبانیت او (بودا، دهرما وسنگها) است، پناهگاه انجامین هرآفریده است...

۳ـ چون امپراتور فرمانی دهد، آنرا محترم بشمار و اطاعت کن. فرمانروا چون آسمانست و اتباع او مانند زمین. زیر سقف آسمان و بربستر زمین چهار فصل به قاعده می‌گردند و همهٔ طبیعت را سرشار می‌دارند...

٤ـ وزیران و مأموران حکومت باید که نیکوکردار باشند...

٥ـ شکم بارگی را رهاکن و از بند مال دنیا بگسل ...

٦ـ بدی را کیفر رسان و خوبی را پاداش ده ...

۷ـ به هرکس باید مسؤولیت دقیق و روشن داد...

۹ـ ایمان ، بنیاد درستی و راست کرداریست. هرکاری را باید از روی ایمان کرد .

۱۰ـ خشم را از دل دور کن و رنجش را ازدل بزدای...

۱۷ـ درکارهای بزرگ نباید یک تنه تصمیم گرفت و باید کسان بسیار آن کار را بررسند... مشورت از زیانکاری جلو می‌گیرد.

از این رهنمودها هدفهای شاهزاده «شوء توکو» که می‌کوشید تا به‌خصومت میان خاندانهای نیرومند پایان دهد، مقام امپراتور را ممتاز نماید و اتباع را به اطاعت و وفاداری به امپراتور وادار سازد، دانسته می‌شود. این شاهزاده از کوشش برای ترویج آیین بودا باز نایستاد. او بادست نوشته‌های خود مردم را به این آیین فرا می‌خواند و ساختن معابد، کشیدن تصاویر و تراشیدن پیکره‌های مقدس را تشویق می‌نمود.

سالهای نیمهٔ اول سلطنت ملکه «سوویکو» (٦٢٨ـ٥٩٣) تقریباً با عصر سلسلهٔ «سوئی» در چین (٦١٧ـ٥٨٩) برابر است، که دوره‌ای از شکوه و اعتلای

این سرزمین بود. شاهزاده «شوء توکو» نخستین فرستادهٔ رسمی را به دربار چین فرستاد. این فرستاده همراه با مترجمی در سال ٦٠٧ از ژاپن به راه افتاد و بسلامت به پایتخت چین ، «لوـ یانگـ» رسید و نامهٔ شاهزاده را به امپراتور تقدیم کرد. نامه چنین آغاز میشد: «امپراتور کشور آفتاب تابان به امپراتور سرزمین آفتاب باختر می‌نویسد...» امپراتور «سویی» ازاینکه در پایهٔ مساوی طرف خطاب واقع شده بود ناراحت شد، بنابراین از پذیرفتن نامه خودداری کرد. اما این مسأله دنباله نیافت و فرستادهٔ دربار ژاپن سال بعد بادو فرستادهٔ دربار چین بازگشت . فرستادگان چین را در ژاپن با تشریفات شکوهمند پذیرا شدند. هرچند که در نامه‌ای که آنها تسلیم کردند از ژاپن مانند یک سرزمین تابع یاد شده بود، این سفارت موفق بود، زیرا که این سفارت میان دو کشور ارتباط رسمی ایجاد کرده و کتابهای بسیار از چین آورده بود، که هدف اصلی شاهزاده «شوء توکو» همین بود. درهمان سال این فرستاده باز، اینبار همراه با هشت دانشجو، در بازگشت سفرای چین درپی آنها رفت. بعضی ازین دانشجوها چندین ده سال در چین ماندند و شاهد تغییر حکومت از سلسلهٔ «سویی» به «ته‌آنگـ» شدند. اینان پس‌از بازگشت به ژاپن در پیشبرد اصلاحات «تایکا» (٦٤٦ م.) شرکت کردند.

در چین سلسلهٔ «سویی» در سال ٦١٨ سرنگون شد و سلسلهٔ «ته‌آنگـ» به‌جای آن آمد . شاهزادهٔ «شوء توکو» در سال ٦٢١ درگذشت ، پیش‌از آنکه اصلاحات خود را به‌ثمر رسانده باشد و پیش‌از آنکه به سلطنت برسد. اوچندان نماند که توسعهٔ مطلوب آیین بودا و رسم و راه کنفوسیوس را به چشم ببیند. خاندان «سوگا» سر راه «اعتدال آیینی» در نظام کارها و رسم و راه حکومت بود. «شوء توکوتایشی» برای همهٔ ژاپنی‌ها چهره‌ای آشناست و اورا بزرگترین شخصیت تاریخ ژاپن می‌دانند.

چین در روزگار سلسلهٔ «ته‌آنگـ» شاید ازنظر سیاسی نیرومندترین ، پیشرفته‌ترین و دارای بهترین اداره و حکومت در جهان بود. چین بمراتب ازژاپن برتر بود. استادان ادب و هنر ازچین می‌آمدند ، و سال درپی سال فرستادگان و دانشجویان ژاپنی برای یادگرفتن رهسپار چین می‌شدند . سفر آنان دور ازخطر نبود، گاه در توفان گرفتار می‌شدند و کشتی‌شان درهم می‌شکست و غرق می‌شد و خود آنها به کناره‌های دور می‌افتادند یا می‌مردند . بعضی از آنها یکسال در چین می‌ماندند و بعضی بیش‌از ٣٠ سال و بعضی هم تاپایان زندگی. شماری از بازآمدگان، دانش مملکتداری و نظام اداری چین و نیز اصول فلسفه و هنرچینی

را باخود ارمغان آوردند.

پس‌از مرگ شاهزاده «شوء توکو» ، خاندان «سوگا» بر سیاست ژاپن چیره شد. «سوگا اوماکو» کم‌کم بلند پروازی خود را برای غصب تاج و تخت نشانداد، اما او بزودی درگذشت و سپس «سوگایه‌میشی» به‌جای او نشست. او رفتاری ناآرام‌تر داشت. «یه‌میشی» و سپس پسرش «ایروکا» خودسرانه حکام را می‌گذاشتند و برمی‌داشتند وقتی پسر شاهزاده «شوء توکو» را که امپراتور احتمالی آینده بود، کشتند. «یه‌میشی» معبد نیاکانی خود را بنا کرد و برای خود و پسرش آرامگاههای معظم از آنگونه که خاص اعضای خاندان امپراتور بود ، ساخت. پسران و دختران او را شاهزاده و شاهزاده خانم می‌گفتند و آنها در کاخهایی که برج و بارو داشت و در حفاظت سربازان بود، می‌زیستند. با این تندرویهای «سوگا»، دشمنی باآنان و ایستادگی دربرابر خودسری این خاندان در دربار دامنه پیدا کرد. «ناکاتومی‌ـ نوـ کاماتاری»، که در جانب شاهزاده «ناکاـ نوـ اویه» بود، توطئه‌ای برای سرنگون ساختن «سوگا» چید. او و یارانش برآن شدند تا در مراسم پذیرش سفیر کره، «ایروکا» را بکشند.«ایروکا» که همواره بیمناک حمله مخالفانش بود، شمشیر بلندش را هرگز از خود دور نمی‌ساخت. او چون برای حضور دراین مراسم آمد، پرده‌دار تالار تشریفات ازو درخواست کرد که شمشیرش را بیرون بگذارد، و بنرمی گفت که شمشیر بلند او مایۀ دردسرش است. او به این فریب، شمشیر را بیرون گذاشت و بی‌آن وارد تالار شد. قرار بود که هنگامی که دبیر دربار ژاپن نامه و پیام رسیده از کره را را بلند می‌خواند، توطئه اجرا شود. در لحظۀ موعود، چون سوء قصد کننده پیدایش نشد، صدای دبیری که نامه را می‌خواند لرزیدن گرفت و به این نشانه «ایروکا» وضع غیرعادی را حس کرد، اما دیگر دیر شده بود. ناگهان شاهزاده «ناکا ـ نوـ اویه» و دیگران ازپشت پرده‌ای بیرون آمدند و «ایروکا» دربرابر ملکه، که فرمانروای واقعی او بود، کشته شد. «یه‌میشی»، پدر «ایروکا» که سقوط «سوگا» را ناگزیر می‌دید، پس‌از آتش زدن سرایش خودکشی کرد. تاریخ این واقعه ژوئن ٦٤٥ بود.

بدینسان «سوگا» ازمیان برداشته شد و خاندانهایی که ناخواسته از «سوگا» اطاعت کرده بودند، اینک به شاهزاده «ناکاـ نوـ اویه» و «ناکاتومی‌ـ نو ـ کاماتاری» روی گرداندند. ملکه، که برکشیدۀ «سوگا» بود، ناچار به کناره‌گیری شد و برادر کوچکش به‌جای او نشست. شاهزاده «ناکاـ نوـ اویه» ولیعهد شد (وسپس، از ٦٦١ تا ٦٧١، به نام امپراتور «تن چی» پادشاهی کرد): اکنون

«کاماتاری» قدرت برتر بود و ثروت و اعتبار یافت: نام تازهٔ خانوادگی «فوجی- وارا» به‌او داده شد. «ناکا- تو- اویه» و «کاماتاری» سپس تدابیری را طرح و اجرا کردند که «اصلاحات تازه تایکا» نامیده شده است.

اصلاحات تایکا (۷۱۰-٦٤٥)
الگوگرفتن از بنیادهای چین

در پشت سر فرمانروای ظاهری کشور همواره یک نایب‌السلطنه ، وزیر یا سخنگو بود که درواقع ، او حکومت می‌کرد اما هیچگاه مدعی بالاترین عنوان مملکتی نبود. اگر تغییر اساسی دراین نظام حکومتی داده نمی‌شد، تیرگی و دشمنی میان خاندانها و رقابت برای برتری جویی دامنه می‌یافت. پس، بهترین تدبیر را آن دانستند که قدرت خاندانها شکسته شود، و بهترین راه برای رسیدن به‌این مقصود متمرکز ساختن قدرت حکومت در دربار و برگرداندن نظام‌حکومتی ژاپن از یک اتحادیهٔ ناآرام و بی‌ثبات طوایف و خاندانها به‌صورت یک کشور واحد با حکومت متمرکز نیرومند ، به الگوی حکومت «ته، آنگ چین»، و تجدید نظام ارضی و مالیاتی بود.

در تدبیر این اصلاحات از تجربه و رایزنی دو دانشجو که در چین دانش آموخته و بازگشته بودند استفاده شد، و نظام جدید طرح و پرداخته گردید. در آغاز سال ٦٤٦ امپراتور فرمانی صادر کرد حاوی چهار مادهٔ کوتاه که بافت سیاسی و اقتصادی ژاپن را یکسره دگرگون می‌ساخت و مقرر می‌داشت:

۱- حقوق و امتیازات شاهزادگان و اعیان و سرکردگان محلی بر اراضی واملاک و اتباع و اقشار مردم ملغی شود و ، به‌جای آن، حاکمیت و ادارهٔ کار مردم وخاندان‌ها باکشور خواهد بود وبخشداران و گماردگان حکومت اختیار ادارهٔ امور عمومی را خواهند داشت .

۲- برای نخستین بار، سازمانی برای ادارهٔ پایتخت به‌وجود آید . کشور به ایالات، شهرستانها و دهستانها تقسیم شود و فرماندارانی صالح بر آنها منصوب شوند و به کمک منشیان و دبیران کاردان کارها را اداره نمایند . یک نظام حمل و نقل نیز تنظیم شود...

۳- ثبت خانوار و برآورد مالیاتی و مقرراتی برای تجدید توزیع اراضی تدبیر و انجام شود. هرپانزده خانوار یک واحد روستا را می‌سازد که در ادارهٔ یک دهخدا خواهد بود و او مسؤول ثبت خانوار و تجویز کاشت غله و

نشاندن درخت توت و عهده‌دار پیشگیری از جرائم است و می‌تواند سهمیهٔ مالیاتی و بیگاری را مقرر دارد...
همهٔ شالیزارها با واحد «تان» اندازه‌گیری می‌شود که مساحت آن سی قدم در دوازده قدم‌است. هر ده «تان» یک «چوء» است. مالیات هر«تان» دولنگه و دو دسته برنج است و مالیات هر «چوء» بیست و چهار لنگه برنج.

٤ـ به جای مالیاتهای قدیم و کار اجباری، نظام مالیاتی تازه‌ای برپایهٔ وسعت شالیزارها برقرار می‌شود. این مالیاتها از پارچه‌های ابریشمی، بافته‌های ابریشم و ابریشم خام متناسب با مقدار تولید، دریافت می‌شود.

بااین تدبیر و ابداع سیاسی که «اصلاحات تایکا» نام گرفت، عصر دیوان‌ـ سالاری ژاپن آغاز گشت. هدف اصلی این اصلاحات مرکزیت بخشیدن به‌حکومت و توسعهٔ قدرت امپراتور بود.

بنابرقانون «یوء روء» همهٔ کشور به ولایات و ممالک تقسیم و هرولایت به حکومت و ادارهٔ والی یا استانداری سپرده می‌شد. او نمایندهٔ رسمی امپراتور بود و اختیار و صلاحیت امور مذهبی، کشوری، نظامی و قضایی را داشت. والی امور ناحیه‌را باکمک مأموران نواحی اداره می‌کرد، اما آنها در عمل بیشترعهده‌دار جمع‌آوری مالیات بودند.

پس‌از این اصلاحات نیز دربار براثر مبارزه جوئی‌ها برسر قدرت ، دچار ناآرامی و تنش بود. شاهزاده «ناکاـ نوـ اویه» یکی‌از سران «سوگا» را که یکی از سه وزیر او بود به خودکشی واداشت، و او نیز نیرومندترین رقیب خود ، پسر امپراتور پیشین، را به اعدام کشانید، و این هردو از سر کینه‌جویی بود .

در کره، پادشاهی «سیلا» نیرومند بود و «پایکچه» را تصرف کرد و متحد سلسلهٔ «ته،آنگ» (چین) شد. «پایکچه» از ژاپن کمک خواست و شاهزاده «ناکاـ نوـ اویه» نیروی دریایی را روانهٔ آنجا کرد، اما سپاه ژاپنی شکست خورد، پس‌ازآن، او از جاه طلبی خود در آسیا گذشت، اما به فرستادن دانشجو به چین سلسلهٔ «ته، آنگ» ادامه داد. او باکمک «فوجی وارا کاماتاری» (ناکاتومی ـ نوـ کاماتاری پیشین) منشور اصلاحات «تایکا» را به‌اجرا نهاد .

امپراتور «تن چی» برادر کوچکترش را جانشین خود ساخته بود، اما چون پسر خود او بزرگتر شد، محبت او به این یک مایل گشت و اورا ولیعهد کرد . پس‌از مرگ این امپراتور، نیروهای برادرش به امپراتور جدید تاختند و او وادار به خودکشی شد و، درنتیجه، این برادر امپراتور شد. چند خاندان بزرگ که در این درگیری برادرزادهٔ او را یاری کرده بودند، یکسره ازمیان رفتند و ازین راه

نیروی امپراتور افزون شد.

تمدن وفرهنگ در دورهٔ بنیاد

آیین بودا درنیمهٔ قرن ششم به ژاپن آمد و مایهٔ ایجاد بنیادهای ملی ونظام اخلاقی تازه شد. تندیس‌ها و نگاره‌های بودایی، بازیبایی وگیرایی بیمانند ، در رونق یافتن آیین تازه مؤثر بود و نیز شاید که نیرومندترین موج هنری را که تاریخ ژاپن به‌یاد دارد، آغاز کرد. تعالیم بودا چنان قدرت جادویی داشت که «شینتو» آیین باستانی ژاپن ، را دربرابر آن یارای برابری نبود. فرمانروایان ژاپن قدرت آیین تازه را دریافتند و آنرا به سود خویش درکار آوردند. امپراتور «تمو» هرچند یکبار فرامینی در سفارش انجام مراسم و رعایت موازین بودایی صادر می‌کرد و می‌خواست ازینراه آرامش و موازنهٔ اجتماعی در کشور خود ایجاد کند. رایج‌ترین کتاب تعالیم بودایی درژاپن «سوترای فروغ زرین» بود. امپراتور «تمو» در سال ٦٧٦ به همهٔ ایالات فرمان داد تا جانداران را در بند نگه ندارند و نیازارند، و نیز در همان سال فرستادگانی به سراسر قلمرو خود روانه ساخت تا تعالیم «سوترای فروغ زرین» و «سوترای نینو» (سوترای پادشاهان نیکوکار) را برای مردم بیان کنند. او نیازهای بسیار به معابد بودایی داد، معابد تازه ساخت و ، سرانجام ، درسال ٦٨٥ فرمان داد که هرخانواده باید زیارتگاه‌بودایی در خانه بسازد و مجسمهٔ بودا را همراه بامتن تعالیم و نوشته‌های بودایی در آنجا نگهدارد، مردم در این مکان نیایش کنند و نذر و نیاز ونثار نمایند.

در متن گزیدهٔ سوتراهای عمدهٔ بودایی که به زبان ژاپنی برگردانده شده ، دربارهٔ «سوترای فروغ زرین» آمده است:

«در این هنگام چهار سلطان «دوا» (ویسرامانا، دارتاراسترا، ویرودهاکا و ویروپاکا)، که همه عهده‌دار حمایت از کشورها و مردم بودایی می‌باشند) و دیگران همه باهم به آن مهربانترین ستودهٔ جهان پاسخ دادند : «براستی که نیکوسخنی است! براستی که نیکوسخنی است! اگر پادشاهانی باشند که «سوترای فروغ زرین» را بخوانند و ترویج نمایند ، ما، چهار سلطان «ودا» ، همیشه نگهبان آنها خواهیم بود. هربلیه‌ای را که نازل شود و هرنکبتی را که برآنها ببارد، ما چهار سلطان «ودا» بی‌اثر خواهیم ساخت. هربیم و ناخوشی را ازمیان آنها برخواهیم داشت، زندگیشان را درازتر خواهیم کرد و به آنها سعادت آسمانی خواهیم بخشید. آنان به آرزوی دل خواهند رسید و شادی سرشار

خواهند یافت. ما همچنین همهٔ سربازان سرزمین ایشان را نیرومند خواهیم ساخت...»

«بودا چنین پاسخ داد: «اگر پادشاهی این «سوترای فروغ زرین» را بخواند و آنرا در سراسر کشورش بگستراند، چهار فایده ازآن وزیران و گماردگانش خواهد شد: نخست ـ وزیران و مأموران او بایکدیگر دوستی و احترام و محبت خواهند داشت. دوم ـ آنان خود را دردل پادشاه جای خواهند داد وهمچنین‌طرف احترام کاهنان و برهمنان و ممالک بزرگ و کوچک خواهند بود. سوم ـ آنها قانون را محترم خواهند شمرد و به ثروت مادی کمتر توجه خواهند داشت ودرپی خواسته و یافته‌های دنیوی نخواهند شد . نام نیک آنها همه‌جا جاری و مورد بزرگداشت مردم خواهد بود. چهارم ـ زندگانیشان دراز و همراه با آرامش و شادمانی خواهد شد...»

باگسترش آیین بودا دراین عصر که به تدبیر و با حمایت امپراتور انجام شد، هنرهای بودایی نیز رونق گرفت. معابد مجسمه‌ها و نقاشیهای مانده ازاین دوره در استان کنونی نارا و حومهٔ آن گویای این توسعه وپیشرفت است. درین میان، بنای برج نمای معبد بودایی «یاکوشی» به‌زیبایی مشهور است.

گونهٔ معروفی از شعر ژاپنی که «تانکا» نامیده می‌شود در این دوره ساخته شد. «تانکا» مرکب از پنج خط ۵، ۷، ۵، ۷ و۷ هجایی است. شعرهای «تانکا»ی ساختهٔ چند امپراتور و بزرگان دولت و نیز شاعره‌های درباری در مجموعه‌ها و جنگ‌هایی که بازمانده است ممتاز می‌باشد. شعر «تانکا» با «هایکو» فرق دارد. «هایکو» در قرن هفده رواج یافت و از سه خط ۵، ۷ و۵ هجایی ساخته می‌شود.

درزمینهٔ سیاسی، هرچند که ژاپن از روشهای اداری و قضایی چینی کم و بیش آگاه شده بود، اما این شیوه‌ها را نمی‌شد بتندی درکار آورد زیرا که نظام حکومت خاندانها تا دورهٔ اصلاحات «تایکا» هنوز برجای بود. تا زمان این اصلاحات ، سرکردگان محلی و رؤسای خاندانها قدرت حکومتی، اداری و قضایی کامل برمردم خود داشتند. اما پس‌از آن وضع دیگرگون شد.

در نخستین سال دورهٔ «تایهوء» (۷۰۱) یک قانون اداری (ریوء) و قانون کیفری (ریتو) تازه منتشر شد و از سال بعدازآن به اجرا درآمد. این دو قانون را قوانین «تایهوء» نامیده‌اند. این قوانین نظام حکومت، سازمان اداری، مالیات ـ بندی و آیین دادرسی کیفری را مدون نمود.

متن نخستین این قوانین بازنمانده و آنچه دردست است نسخهٔ تجدیدنظر شدهٔ آنها درسال دوم دورهٔ «یوء روء» (۷۱۸) می‌باشد که آنرا هم معمولا بتساهل

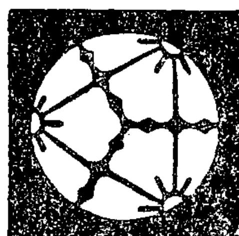
قوانین «تایهوء» می‌خوانند.

نظام اداری که بانخستین قوانین «تایهوء» سال ۷۰۱ پایه‌گذاری شد تانیمهٔ قرن نوزده همچنان پایهٔ نظری حکومت و ادارهٔ امور عمومی در ژاپن بود. طی‌سال‌های حکومت خودکامهٔ کشوری و نظامی، شیوهٔ ادارهٔ کشور دستخوش دگرگونی‌هایی شد، اما همهٔ این فرمانروایان ناگزیر می‌دیدند که نظام سلسله مراتب را که درسال ۷۰۱ مدون و استوارشده بود، رسماً محترم بشمارند.

شماری از پژوهندگان تاریخ ژاپن عقیده دارند که وضع قوانین «تایهوء» یا «یوء روء» نمودار و نشانهٔ تثبیت اقتباس فرهنگی ژاپن ازچین بود. اما هرچند که بخش‌هایی ازین قوانین از مقررات حکومت «ته،آنگ» چین گرفته شده بود، مهارت دیرین ژاپنی، در سازش دادن مایه‌ها و بنیادهای فراگرفته از مدنیت‌های بیگانه با نیازهای ملی و محلی ژاپن را نباید نادیده گرفت.

برپایهٔ قوانین «یوء روء» ادارهٔ کشور برکانون دربار امپراتور و خانوادهٔ پادشاهی نهاده شد. دولت مرکزی دارای دوبخش اصلی بود، یکی بخش امور دینی و دیگر بخش امور اداری، و بخش نخست بردومی تقدم داشت.

«فوجی‌وارا فوبیتو» پسر «کاماتاری» بزرگ و مرد نیرومند این روزگار، در وضع و اجرای قوانین «تایهو» سهم بزرگی داشت .



بهرهٔ ٤

دورهٔ نارا (۷۸۱ - ۷۱۰)

عصر اشرافیت

اصلاحات «تایهوء» امپراتور ژاپن را در جایگاه رهبری سیاسی واقعی کشور استوار ساخت. این تحول فرآورد تدابیر و تلاشها و تنش‌ها و جریانهایی بود که تاریخ قرن هفتم ژاپن را برای آیندهٔ این کشور سرنوشت‌ساز نمود و بافت‌سیاسی و اجتماعی این سرزمین که در آندوره طرح انداخته شد تا قرن پانزده ماندگار شد و مایه‌ها و آثار آن هنوز هم برجاست.

تحولات سیاسی و اجتماعی قرن هفتم با قانون اساسی هفده ماده‌ای شاهزاده «شوء توکو» آغاز شد و با اصلاحات «تایکا» به نقطهٔ اوج رسید و دنبالهٔ آن در آغاز قرن هشتم زمینه‌ساز وضع و اجرای قوانین «تایهوء» گردید که هدف و تأثیر نهایی آن تمرکز قدرت در دربار و دستگاه امپراتور بود، و به این مایه دربار و درباریان قدرت و شکوه و دستگاه یافتند. از اینرو دوره‌ای از تاریخ ژاپن را که با طلوع قرن هشتم آغاز و با بنای پایتخت تازه در «نارا» مشخص گردید، عصر اشرافیت نامیده‌اند.

توسعه و رونق معماری و سایر هنرهای بودایی نیز جلوهٔ برجستهٔ دیگر این دوره است.

قوانین «تایهوء» و پایتخت تازه‌ای که در «نارا» به‌الگوی «چه‌آنگ - آن» پایتخت چین، میان سالهای ۷۰۸ و ۷۱۲ ساخته و تکمیل شد، دو مظهر برجستهٔ این دوره از تاریخ ژاپن شناخته می‌شود.

پایتخت تازه به مقیاس وسیع ۴٫۲ کیلومتر در ۴٫۷ کیلومتر به شکل مربع مستطیل که در آن پنج خیابان پهن و راست ونه خیابان باریک، شهر را به‌مناطق

تقسیم می‌کرد، طراحی شد. کاربردن شیروانی سفالی و رنگ سرخ در خانه‌های مردم طبقهٔ ممتاز مجاز شناخته شد. این پایتخت تازه چنان شکوهمند بود که یک شعر «تانکا» دربارهٔ آن سرودند که می‌گفت: پایتخت، نارا، اینک در اوج سعادت است، چنانکه شکوفه‌های گیلاس در شکوفایی تمام باشند.

پایتخت تازه برای هفتاد سال مرکز حکومت ماند و هفت امپراتور از آنجا فرمانروایی کردند، و این عصر را، به نام این پایتخت، دورهٔ نارا نامیده‌اند. این شهر در چند کیلومتری غرب شهر کنونی «نارا» بود و اکنون فقط پایه‌های بناهای اصلی آن برجا مانده است.

در پایتخت تازه، «نارا»، مقامی که تا به‌آنروز رئیس روحانی تبار آفتاب بود، به‌صورت امپراتوری درآمد که با دستگاه اداری مرکزی و با قدرت مطلق بر سراسر کشور فرمان می‌راند. امپراتور ژاپن اینک براستی پایه و جلوهٔ «فرزند آسمان» (تن‌شین) یا «فرمانروای آسمانی» (تنو) را پیدا کرده بود که مشروعیت و حقانیت او با نظریهٔ منشور آسمانی و با فرضیهٔ حکومت مبتنی بر فضیلت و شفقت تأیید می‌شد. با اینهمه، امپراتور ژاپن همچنان به نام فرزند تبار آفتاب و عهده‌دار وظیفهٔ مقدس رهبری، پایگاه پیشین خود را در جای رهبر بزرگ روحانی و موروثی‌آیین سنتی ژاپن، شینتو، نگاهداشت.

بدینگونه، در عین گرفتن الگوی چینی برای اداره و انتظام کشور و سازمان اداری و نظام قضایی، بنیاد معنوی و آیینی حکومت ملی ژاپن نیز حفظ شد. حتی نظام اداری و سیاسی و سازمان حکومتی تازه نیز با وضع یگانهٔ بنیاد و احوال حکومت و سنت ژاپن تطبیق شد. تقسیم سازمان حکومتی دولت مرکزی به دوبخش دینی و اداری، نمونهٔ برجستهٔ این تطبیق و تعدیل بود.

در این دوره استخراج کانهای مس و نقره آغاز گردید و سکه‌های مسین زده شد، و نیز ابزار کشاورزی از فلز ساختند که بر تولید کشاورزی افزود. اما این ابزارها فقط در زمین‌های مزروعی متعلق به زمامداران و دیوانسالاران به‌کار می‌رفت. ساخته‌های دستی هم پیشرفت کرد. در طول بزرگراهها، چاپارخانه‌هایی ساخته شد و مأموران دولتی از تسهیلات آن برای سفر و آمد و شد استفاده می‌کردند. در بخش شمالی «هونشو» (جزیرهٔ اصلی ژاپن) دژهایی ساختند. قیامی نیز در جنوب «کیوشو» (جزیرهٔ جنوب غربی ژاپن) روی داد که سرکوب شد.

با آنکه قدرت سیاسی مرکز تا نواحی دوردست کشور گسترش یافت، درگیری‌ها و رقابت‌ها میان خاندانهای نیرومند پیرامون امپراتور دنباله پیدا کرد.

در آغاز دورهٔ «نارا»، قدرت بالاتر در دست «فوجی‌وارا فوبی‌تو»، پسر

«کاماتاری»، بود. پس از مرگ او، یکی از شاهزادگان وزیر شد زیرا که چهار پسر «فوبی‌تو» همه نوسال بودند. هنگامی که امپراتور «شو ـ مو» (که نوهٔ دختری «فوبی‌تو» بود) سلطنت یافت، آن چهار پسر «فوجی‌وارا» شاهزادهٔ وزیر را به خودکشی واداشتند و قدرت را باز یافتند، اما دیر نکشید که هرچهار پسر «فوجی وارا»، یکی پس از دیگری، از وبا درگذشتند و یک شاهزادهٔ دیگر و دو روحانی بودایی که از چین بازگشته بودند، تصدی امور سیاسی را یافتند. امپراتور «شوـ مو» به‌ترویج آیین بودا همت نهاد و سرانجام نیز پس از ۲۴ سال سلطنت، کناره گرفت تا راهب بودایی شود. به‌حمایت این پادشاه بود که معبد عظیم «تودایجی» در «نارا» ساخته شد، و شعبه‌های آن در هریک از ولایات کشور بنا گردید. در «تودایجی» پیکرهٔ برنزی بودای بزرگ به بلندی ۱۶ر۲ متر و سنگینی حدود ۵۰۰ تن، در سال ۷۵۲ ساخته شد. بدینسان قدرت راهبان بودایی، حتی در کارهای اداری کشور فزونی گرفت.

در این میان، یک نوهٔ «فوجی‌وارا فوبی‌تو» در تلاش خود برای بازیافتن قدرت از دست رفتهٔ خاندانش ناکام ماند. پس از آن، نوهٔ دیگر «فوجی‌وارا» که طرف اعتماد امپراتور شده بود، بشایستگی بر مردم حکومت کرد، اما بزودی کاهنی به نام «دوء کیوء» به قدرت رسید. این کاهن را ملکهٔ پیشین هنگامی که برای بهبود او از یک بیماری سخت نیایش می‌کرد، یافته و برکشیده بود. قدرت «دوء کیوء» با از میان برداشتن نوهٔ «فوبی‌تو» افزون گشت و او مقام تازهٔ وزیر روحانی را یافت. یکسال پس از آن او به کاخ نقل مکان کرد و وزیر بزرگ روحانی خوانده شد و عنوان رهبر روحانی را به او دادند. سرانجام، سخن از جانشینی او به پادشاهی، درگیری و کشمکش را برانگیخت، اما با مرگ ملکهٔ پیشین که حامی او بود قدرت این کاهن رو به‌افول رفت.

با جلوس امپراتور جدید، نوهٔ امپراتور «تن‌چی»، که پیوند نزدیک با «فوجی وارا» داشت، قدرت به این خاندان بازگشت.

تمدن و فرهنگ دورهٔ نارا

در دورهٔ نارا آیین بودا بیشتر بملاحظهٔ امنیت کشور و ثبات حکومت وهمچون پشتوانهٔ اشرافیت، رونق یافت و به‌سیاست وحدت حکومت یاری داد.

در سال سیزدهم دورهٔ «تمپیوء» (۷۴۱م.) امپراتور «شوء مو» فرمانی صادر کرد که می‌گفت: «ما، با همهٔ نارسایی که داریم، مسئولیت حکومت براین کشور را

یافته‌ایم. ما تاکنون نتوانسته‌ایم که حکومت خیرخواه خود را بگستریم، وشب و روز درگیر احساس کمبودهای خود می‌باشیم. شاهان بیدار دل، از دیرباز ، میراث و سنت گذشتگان را نگهداشته، صلح برای کشور و سعادت برای ملت فرا آورده‌اند. آنان بلایا را از میان برداشتند و خوشی و شادمانی را به مردم ارزانی داشتند. راز و رمز حکومت نیکومنش آنان که به نیل به‌این هدفها توانایشان ساخت چه بود؟ بتازگی برداشت سالانهٔ غله فراوان نبوده و بارها طاعون درمیان ما افتاده است. هراس و پشیمانی دلمان را انباشته است و سخت در تلاشیم تا گناهکاریمان را جبران کنیم.

«برای بهره‌مند ساختن همهٔ وجودهای واحد ادراک، و فرایافتن سعادت برای همگان بیکسان، در سالهای پیش پیک‌های چابک سوار به زیارتگاههای اقطار کشور فرستادیم و بر مقرری این مکانها افزودیم. سال پیش فرمان دادیم که هر ایالت باید که یک مجسمهٔ طلا از «بودا شاکیامونی»، به بلندی پنج متر، برپای دارد، و نسخه‌ای از «دایهانیا کیوء» (سوترای خرد والا) بنویسد (این سوترا که بوسیلهٔ «هسوان تسانگ» راهب مشهور دورهٔ «ته،آنگ» و در میان سالهای ٦٠٠ تا ٦٦٣ در ششصد مجله به‌چینی برگردانده شد، می‌آموزد که عالم بنابر وحدت دارد و همهٔ جهان از یک عنصر است و تمایز میان اصل و پدیده و تعدد در چیزها ساختهٔ ذهن نارس بشر می‌باشد.)

«... پس، اینک فرمان می‌دهیم که هریک از ولایات برج پرستشگاهی هفت طبقه به‌احترام و اکرام برپا دارد و از سوترای فروغ زرین و از سوترای نیلوفر قانون معجزه‌آسا نسخه‌ای نوشته دارد. همچنین در نظر داریم که نسخه‌های مخصوصی از سوترای فروغ زرین را با حروف طلا بنویسیم و متنی از آن به هریک از این پرستشگاهها بدهیم. ارادهٔ ما اینست که قانون مقدس رونق گیرد، و جاوید بماند....

«شما والیان و ملوک باید که در انجام وظایفتان اهتمام ورزید، و خود را صافی سازید. صدق خود را به دنیای بالا نشان دهید تا آسمان یار ونگهدارتان باشد.

«باشد که مردم حال و آینده نیات عالی ما را بدانند.»

بدینسان ثروت و قدرت کشور برای ساختن معابد و کارهای مجسمه‌سازان و هنرمندان بودایی صرف شد. چند راهب بزرگ بودایی فرقه‌های خود را بنیاد کردند. معابد بسیار ساخته شد که چندین بنا از آن به‌زیبایی ممتاز است. رقابت میان دستگاه بودایی و حکومت نیز از همین دوره نمایان است. گاه راهبی درتبلیغ

و جلب نظر مردم پیش می‌رفت و دولت در سرکوب او می‌کوشید. بعضی راهبان هم با پرداختن به کارهای عام‌المنفعه، مرمت جاده‌ها و پل‌ها و آبیاری و مانند آن با مردم نزدیک می‌شدند. در میان فرمانروایان اینددوره ملکه «کوء میوء» همسر امپراتور «شوء مو» معتقد متعهد آیین بودا بود، یک پرورشگاه برای یتیمان و یک پناهگاه برای نیازمندان ساخت که اینها بعداً در ادارهٔ معابد بودایی درآمد.

در این دوره سلسلهٔ «ته،آنگ» در چین سعادت روزافزون یافت و پایتخت آن، «چه‌آنگ ـ آن» در جهان نامور شد. فرهنگ اروپا از راه آسیا به چین راه‌یافت و از آنجا به ژاپن رسید. پس، فرهنگ دورهٔ «نارا» تأثیرهای فرهنگ اروپایی و چینی را آمیخته دارد. نمونهٔ این تأثیر در معماری معبد «توء شوء دای» پیداست.

در «شوء سوء ـ این»، بنای خزانه‌ای که بخشی از معبد «توء دای» (توء دای جی) در «نارا» می‌باشد چیزهایی نگهداری می‌شود که از امپراتور «شوء مو» باز مانده است. در دورهٔ این امپراتور فرهنگ «نارا» در اوج شکوهمندی بود. درمیان آثار این گنجینه ظرفهای طلا، نقره، لاک‌کاری، بلور و شیشه، پارچه‌های نفیس، فرش‌ها و سازهای موسیقی یافت می‌شود که بسیاری از آنها از چین و هند وایران آمده است.

ساختمان خزانهٔ «شوء سوء ـ این» چنانست که گنجینهٔ آنرا خود بخود خشک و محفوظ نگاه می‌دارد. هر دیوار این بنا از تخته باریکه‌هایی ساخته شده است که بطور افقی از محاذی کف تالار تا لبهٔ بام کار گذاشته‌اند. در فصل‌هایی که هوا خشک است، توفالها خشک و جمع می‌شود و میان توفالها درز پدید می‌آید و از این شکافها هوای خشک و تازه به درون تالار راه می‌یابد. اما درهوای مرطوب، توفالها نم می‌کشد و پهن می‌شود و درزها به‌هم می‌آید و، در نتیجه، از آمدن هوای مرطوب به تالار جلو می‌گیرد.

ادبیات ژاپن نیز به تأثیر ادبیات چین پیشرفت کرد. «کوجی‌کی» و «نیهون‌شوکی» در این دوره نوشته شد. در مقدمهٔ «کوجی‌کی»، نوشتهٔ سال ۷۱۲، چنین آمده است:

«در آغاز که اجسام و اجرام پدید آمد، هنوز نه شکلی گرفته و نه روحی درآن دمیده بود، نه نامی داشت و نه حرکتی. که می‌داند که آن ماده به چه هیأت بود؟ اما آنگاه که آسمان و زمین از هم باز شدند، نخست سه فرشته در وجود آمدند. نرینه و مادینهٔ آفریدگان ازینجا آغاز شد. این دو آفریدهٔ با روح (ایزاناگی و ایزانامی) نیاگان همهٔ مردمانند...»

«کوجی‌کی» یا تاریخ قدیم ژاپن بر رویهم از آفرینش آسمان و زمین آغاز می‌

شود و به فرمانروایی ملکه «سوییکو» پایان می‌گیرد.

قدیم‌ترین کتاب شعر ژاپن به‌نام «مانیو ــ شو» (مجموعهٔ برگهای بیشمار) نیز در این دوره ساخته شد. در این کتاب نمونه‌های گوناگون شعر، از شیوهٔ رایج «واکا» یا «تانکا» (قطعهٔ کوتاه) گرفته تا «چوء کا» (شعر بلند)، «سه دوء کا» (شعر پنج پارهٔ ۵، ۷، ۷، ۵، ۷ و ۷ هجایی) و دیگر انواع شعر، آمده است. این جنگ حدود ۴۵۰۰ قطعه شعر در بر دارد که از اواخر قرن چهارم تا زمان تألیف کتاب سروده شده است، و گویندهٔ آنها از همهٔ قشرهای اجتماع بوده‌اند، از امپراتور گرفته تا کشاورزان و پاسداران ساحلی. موضوع شعر، از نظر تنوع غنی است، مانند ثنای امپراتور، وصف زیبایی طبیعت، یاد و خیال یار سفرکرده، بینوایی و ناداری، حال عشق، اندوه، شادی، رنج و دیگر مایه‌ها. شعر زیر از یاد فرزندان جدا مانده می‌گوید:

هنگامی که خربزه می‌خورم،
فرزندانم را به‌یاد می‌آرم،
چون بلوط می‌خورم،
آنها را باز بیشتر به‌یاد می‌آرم،
کی بود که آنها پیشم آمدند؟
آنها در برابر چشمانم می‌نمایند،
نمی‌توانم آرام بخوابم

پس از این «چوء کا» (شعر بلند) یک «تانکا» (قطعهٔ کوتاه) آمده است که احساس شاعر را خلاصه می‌گوید،

به چه کارم می‌آید
سیم و زر و جواهر؟
هیچ ثروتی همسنگ فرزندان نیست.

(سرودهٔ «یامانوئه اوکورا»)

نمونهٔ زیر از سوز فراق حکایت دارد،

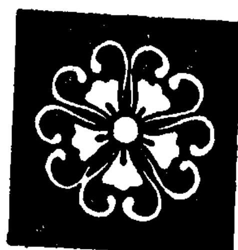
همچنانکه چشم به راه تو دارم
دلم از شوق و آرزو لبریز است،
باد پاییزی می‌وزد ــ
گویی تویی
که پنجرهٔ نئی اتاقم را می‌گشایی.

ویژگی عمدهٔ همهٔ این شعرها بیان صادق و لحن گیرا و مردانه است. این

سروده‌ها تأثیر بسیار برشاعران بعدی داشت. هم «تانکا» و هم «چوء کا» را «واکا» (شعر ژاپنی) می‌خوانند، اما «واکا» بیشتر به معنی «تانکا» گرفته می‌شود زیرا که از قرن هشتم اینگونه شعر بیش از همه سروده شده است.

«مانیوشو» در احساس و عمق ژاپنی است زیرا که به ژاپنی سروده شده‌است، اما از آنجا که زبان ژاپنی هنوز خط نداشت، آنرا به چینی نوشتند. بعضی از نشانه‌های چینی برای رساندن مفهوم آن در شعرها آمده، اما بعضی دیگر برای نشاندادن صداهای زبان ژاپنی به‌کار رفته است. از اینرونوشتهٔ «مانیوشو» هرچند که چینی می‌نماید، در واقع یک اثر ژاپنی است که به تنها خطی که سرایندگان به آن آشنا بودند، نگاشته شده است:

اسب سیاه من
می‌تازد.
تا دوردست آمده‌ام،
و قصر دلدارم را
زیر آسمانهای دور برجای نهاده‌ام.
آه، ای برگهای زرد
که بر دامنهٔ خزان‌زده می‌ریزد،
یک چند بر درختان بپایید
و چرخ‌زنان فرود نیایید
باشد که قصر دلدارم را دیگربار ببینم.



بهره ۵

دورهٔ هیان (۱۱۸۵ - ۷۹۴)

دورهٔ نخست هیان (۱۱۵۸-۷۹۴)، توسعهٔ تمدن بودایی

دورهٔ «هیان» درسال ۷۹٤ آغاز شد، هنگامی که امپراتور «کامو» پایتخت خودرا از «نارا» به «ناگائوکا» و سپس به کیوتو منتقل کرد تا حکومت را ازتأثیر قدرت فزایندهٔ آیین بودا و نفوذ بنیادهای مذهبی در دربار کنار دارد، هرچند که دشواریهای بارآمده، ازرقابت و درگیری خاندانهای نیرومند برجای بود. «کیوتو» بیش‌از یکهزار سال پایتخت ژاپن ماند، تاکه در آغاز عصر تجدد ژاپن در سال ۱۸٦۸، مرکز حکومت به توکیو انتقال یافت.

پایتخت تازه که «هیان- کیوء» (پایتخت صلح و آرامش) نام گرفت ، همچنانکه «نارا»، به الگوی پایتخت سلسلهٔ «ته، آنگ» چین در «چه‌آنگ- آن» ساخته شد. این پایتخت به شکل مربع مستطیلی با درازای ٥ر٥ کیلومتر ازشمال به جنوب و پهنای ٥ر٤ کیلومتر ازشرق به غرب، با خیابانهای پهن و راست که شهر را به مربع‌های قرینه تقسیم می‌کند، طرح شد. در مرکز شمالی شهر محدوده‌ای به درازای ٦ر١ کیلومتر و پهنای ٢ر١ کیلومتر ساختمانها و محوطهٔ کاخ امپراتور، بناهای مسکونی دیگر، تالارهای پذیرایی و ساختمانهای دولتی بود. اما براثر دشواریهای اقتصادی، بنای پایتخت چنانکه طرح شده بود پیش نرفت.

پیش‌از ساختن پایتخت تازه، امپراتور «کامو» محدودیتی برای بنای معابد جدید وضع نمود تا از افزایش قدرت دستگاه مذهبی و راهبان جلوگیرد. بااینهمه،

به فاصلهٔ یک تا دوقرن همهٔ دامنه‌های تپه‌ها و کوههای پیرامون شهر از معابد بودایی پوشیده شد و نفوذ و نیروی کاهنان مبارز و راهبان ستیزه‌جو مایهٔ هراس حکومت بود .

★★★

در آغاز قرن هشتم قیام وحشیان «ئه‌زو»، از تیره‌ای که اکنون «آینو»خوانده می‌شوند، در شمال ژاپن، امپراتور را واداشت تا سپاهی به‌سرکوبی آنها بفرستد. پادگانها و پایگاههای نظامی درجاهای مختلف ساخته شد، اما «آینو»ها همچنان سرکشی می‌کردند و تهاجمات فراوان آنها به نواحی جنوبی ادامه داشت. امپراتور «کامو» ناچار درهمان گیر و دار ساختن پایتخت تازه، سپاهی را به جنگ آنها فرستاد. فرماندهٔ این سپاه «سی- یی- تای- شوگون»، یعنی «سپهسالار سرکوبگر وحشیان» لقب داشت. پس‌از دوبار شکست ، لشکرکشی سوم به پیروزی انجامید و قدرت و حاکمیت امپراتور به شرق و شمال ژاپن گسترش یافت .

در زمینهٔ اقتصاد و ادارهٔ کشور، قوانین اداری و کیفری «تایهوء» که در سالهای ۷۰۲ـ۷۰۱ وضع شد و از اصلاحات «تایکا» مایه گرفته بود، در همان دورهٔ «نارا» هم خوب اجرا نمی‌شد. دردورهٔ «هیان» زمین‌هایی که از سوی دربار و به‌امانت به کشاورزان واگذار می‌شد و انتفاع از آن به پسرانشان هم به ارث می‌رسید، به ملکیت زارعان داده شد تا کشت و زرع تشویق شود. اما کشاورزان زمین‌های اربابی ، ازفشار مالیات، اراضی را رها می‌کردند و می‌گریختند . دراین میان طبقهٔ ممتاز ونیز معابد باتصرف این زمین‌ها صاحب املاک وسیع شدند. در دورهٔ «نارا» تنها اراضی متعلق به معابد و بنیادهای مذهبی از مالیات معاف بود. دردورهٔ «هیان» اراضی باامتیاز معافیت ازمالیات به اعضای خاندان‌امپراتور، مقربان درگاه و بزرگان دولت بخشیده شد. درنتیجه، املاک معاف ازمالیات و متعلق به طبقهٔ ممتاز و اعیان افزایش یافت.

آغاز قرن نهم شاهد دگرگونیهای مهمی دروضع آیین بودا در ژاپن بود. دو روحانی دانشمند و برجسته پس‌از تحصیل در چین به ژاپن بازگشتند. یکی ازیندو به‌نام «سایچوء» در معبد «انریاکو» درکوه «هی‌یی» در شمال شرق«کیوتو» اقامت گزید. او در آنجا فرقهٔ «تندای» را بنیاد کرد، و این فرقه، تازه برفرقه‌های ششگانه که از دورهٔ «نارا» رسمی شناخته شده بود، افزوده گشت . اندیشه و اعتقاد فرقهٔ «تندای» برمحور این نظریه است که وجود و حقیقت مطلق یکی بیش

نیست وآن درهرپدیده‌ای در جهان نهفته و جاگیر است وهروجود ونمود درواقع پرتوی از حقیقت یگانـهٔ ثابت و هستی کـل است: عـالم بنابر وحـدت دارد و کثرت‌ها نمادین و پنداریست:

عالم افسـرده است و نـام او جمـاد

جـامـد افسرده‌بـــود ، ای اوستـاد

باش تا خـورشید حشر آیـد عیـان

تـا ببینـی جنبش جسـم جهـــان

(مثنوی، دفتر ۳ نی، بیت ۱۰۰۸)

«سایچوء» می‌گفت که هرکس که به تعالیم «سوترای نیلوفر مقدس» رفتـار کند، پس‌از مرگ به بهشت خواهد رفت. این نظریه با مخالفت کاهنان فرقه‌های «نارا» (شش فرقهٔ پیشین) روبرو شد، کـه می‌گفتند فقط بهترین و بـرگزیده ـ ترین مردم به بهشت توانند رفت. باآنکه کار «سایچوء» بالاگرفت . اما فرقـهٔ او پس‌از مرگش رسمی شناخته شد و بعدها عنوان والای «دنگیوء دایشی» (معلـم بـزرگ) را، از راه تجلیل، بـه او دادند. روحانـی و دانشمند برجستهٔ دیگـر «کوء کای» بود که در معبد «کن‌گوء بو» در کوه «کوء یا» در جنوب ناحیهٔ«یاماتو» اقامت گزید و در آنجا فرقهٔ «شین‌گون» را بنیاد نهاد. به اعتقاد او، کائنات همه جلوه‌ایست ازیک حقیقت که به دوصورت نمودار می‌شود، جوهری و عرضـی . عالم هستی پراز مواد و عناصری است که همه چیز از آنها ساخته شده است . پس، در نهایت امر، بودا و مردم یکی مـی‌باشند و جـزء همان حقیقت واحدند . «کوء کای» می‌گفت که هرکس، حتی در این زندگی و درحال حیات ، می‌تواند به بهشت برود، و این هنگامی است که او بتواند با قراردادن دستهایش به وضـع دستهای بودا و تکرار ذکر تعالیم و حقایق بودا، خود را بـه‌حال آرامش روحـی درآورد. «کوء کای» اوراد و افسونی برای دور ماندن از بیماری و بلایای طبیعی درپناه برکت بودا، به‌مردم داد: او مورد اعتقاد و محبوبیّ مردم طبقهٔ ممتاز واعیان بود و لقب والای «کوء بوء دایشی» را به‌او دادند.

دراین دوره تعالیم بودا به‌طور گسترده به میان مردم راه نیافته بود زیراکه فهم آن برای مردم هنوزدشوار بود.

★★★

یک سدهٔ میانی دورهٔ «هیان»، سـالهای ۹٦۷ تـا ۱۰٦۸ ، را عصر قدرت و شوکت فرمانروایان «فوجی‌وارا» دانسته‌اند. دراین یک قرن، سیاست وحکومت

در غلبهٔ خاندان «فوجی‌وارا» ، نوادگان «فوجی‌وارا کاماتاری» از دست‌اندرکاران اصلاحات «تایکا»، بود. «فوجی‌وارا یوشی فوسا» توانست بر خاندانهای رقیب پیروز شود و با ازدواج مصلحتی ، پیوند نزدیک با امپراتور پیدا کند وسرانجام نایب‌السلطنهٔ او شود. پس‌از «یوشی فوسا»، برادرزاده‌اش به‌قدرت رسید ومقام «کامپاکو» (صدراعظم یا صاحبدیوان) را یافت. امپراتور «اودا»، یکی‌از معدود امپراتورانی که ازسوی مادر با خاندان «فوجی وارا» پیوند نداشت، ترجیح داد که از رایزنی و رهنمود دانشمند برجسته‌ای به نام «سوگاوارا میچی زانه» بهره‌مند باشد. «میچی زانه» از خانواده‌ای قدیمی اما نه چندان نیرومند، و در انشاء و شعر و خط نویسی و مطالعات وعلوم چینی ممتاز بود. دراین میان با کناره‌گیری امپراتور «اودا»، شاهزاده‌ای جوان جانشین او شد. امپراتور پیشین یکی‌از افراد نوسال خاندان «فوجی‌وارا» را وزیردست چپ و «میچی زانه» را وزیر دست راست کرد تاازقدرت «فوجی وارا» بکاهد. بزرگان «فوجی‌وارا» ازین تدبیر و انتصاب ناخشنود بودند و باکوشش آنان دوسال بیشتر نشد که «میچی‌زانه» به مقامی در «کیوء شو» ، جزیرهٔ جنوب غربی ژاپن، منصوب و درواقع ازپایتخت و مرکز قدرت رانده شد. امپراتور جوان به خاندان «فوجی وارا» اعتماد کرده و ندانسته بود که آنها علیه «میچی‌زانه» زمینه‌چینی می‌کنند . میچی‌زانه پس‌از یکسال در اندوه و افسردگی درگذشت .

اندکی پس‌از مرگ «میچی زانه»، صاعقه در کاخ امپراتور گرفت، بارانهای سیل‌آسا و طولانی بسیار آمد، آتش سوزیهای فراوان شد و چندین کس ازبزرگان مردند. این بلایا را انتقام روح آزردهٔ «میچی‌زانه» انگاشتند و امپراتور فرمانی صادر کرد و اورا، باآنکه مرده بود، به منزلت و پایگاه پیشین بازگمارد. اما بلایای طبیعی دنباله پیدا کرد. پس در چند جا نیایشگاههای «شینتو» به نام «میچی زانه» ساخته و اورا به پایهٔ قدیسان و مقام «خدای دانش و خطاطی» شناختند و لقب «تن جین» (خدای آسمانی) را به او دادند. دانش‌آموزان ژاپنی گاهی به نیایشگاه وقف شده برای «تن جین» می‌روند تا برای قبولی خود در امتحانات دعا کنند.

«میچی زانه» شکوفهٔ آلو را دوست می‌داشت ، و هنگامی که روانهٔ «کیوشو» می‌شد یک شعر «تانکا» (شعر پنج پارهٔ سی وپنج هجایی) برای درخت آلوی باغچه‌اش ساخت که می‌گوید:

هنگامی که نسیم شرق می‌وزد
عطر شکوفه‌هایت را به‌دست باد بسپار

تا به مشام جانم برساند.
این را در بهاران ازیاد مبر
گرچه من دیگر درمیان نباشم.

ازینروست که در محوطهٔ همه نمایشگاههای «تن جین» درختهای آلو کاشته‌اند.

قدرت در دربار «کیوتو» تا قرن دوازدهم دردست خاندان «فوجی وارا» بود. آنها رفته رفته دارای املاک بیشتر و وسیع‌تر شدند و ازاین‌راه بنیه و نفوذ مالی عظیم نیز یافتند. دورهٔ طلایی اینان در اوایل قرن یازده بود که «فوجی‌وارا میچی ناگا» در مقام نایب‌السلطنه، و نوهٔ (دختری) او امپراتور بود. درین‌هنگام خانواده‌ای دیگر چنان نیرومند نبود که اورا نگران مبارزه و رقابت سازد وتقریباً همهٔ بزرگان دربار از یاران و نزدیکان «میچی ناگا» بودند. او به قدرت و جاه خویش می‌بالید و در شعری خودرا «سرور آفاق، به درخشندگی ماه تمام» وصف کرد .

خاندان «فوجی وارا» باساخت وپرداخت دوبارهٔ فرهنگ گرفته شده از چین، تمدنی درخشان در «کیوتو» بارآوردند. آنها تاآنجا که می‌شد تماس خود را با بقیهٔ کشور بریدند و خواستند تا درفرهنگ وهنر دنیایی بازیبایی ناب وبکمال در محیط خود بسازند. توجه آنها به‌حال وکار ولایات جز وصول مرتب درآمد و مالیاتها نبود.

در ولایات هم رویدادهایی درحال تکوین بود. در اوایل قرن دهم یکی‌ازسران محلی شرق ژاپن به‌نام «تایرا ماساکادو» بیش‌از هشت ولایت شرقی را یکچند زیرفرمان آورد و تا آنجا پیش رفت که خود را «امپراتور تازه» ژاپن خواند. در همین احوال یکی‌از رانده شدگان خاندان «فوجی وارا» نیز، به نام «سومیتومو» به راهزنی دریایی در دریای ژاپن پرداخت و راه آبی را که به پایتخت می‌پیوست به خطر انداخت. هرچند که این دو شورشی کمی پس‌از سال ۹۴۰ به دست سران محلی سرکوب شدند، اما سرکشی آنها هشداری بود برای دربار که اگر می‌خواهد قدرت را نگهدارد نباید که به‌کار ولایات بی‌اعتنا بماند.

دورهٔ دوم «هیان» (۱۱۸۵ـ۱۱۵۸)
برآمدن رزمندگان

قرن دوازده دورهٔ دگرگونی عظیم در ژاپن بود. درباریان «هیان» قرنها بود

که از حکومت درست و رسیدگی به ولایات غفلت ورزیده و گذاشته بودند کـــه اختیار کارها درهمه‌جا به دست امیران محلی بیفتد، سرکردگانی‌که سلاح‌برداشته وطبقهٔ رزمندهٔ حرفه‌ای را ساخته بودند. درمیانهٔ قرن دوازده ، درباریان از ادارهٔ کار خود در پایتخت نیز ناتوان می‌نمودند. روزگاری که بزرگان درگاه و اشراف را کاری دیگر جز شعرخوانی و قافیه سرایی نبود، گذشته بود. رزمندگان‌سلاح‌دار «تایرا» و «میناموتو» را هرجا در خیابانهای «کیوتو» می‌شد دید، و درگیریهـای روزافزون میان جناحهای رقیب درباری و سامورایی مردم را نگران و گـریـزان می‌داشت.

تا آنگاه که اداره و حکومت پایتخت بسامان بود، فرمانروایان «فوجی‌وارا» چندان توجهی به کار و حال دیگر نواحی کشور نشان نمی‌دادند. مقامهای عالی دربار دراختیار کسان خـانوادهٔ «فوجی‌وارا» بـود و دیگـران به‌این مـراتب راه نداشتند. افراد خانواده‌هـای دیگـر مشاغل و مقامـات ولایتـی را می‌گرفتند و تلاششان همه آن بود که از درآمد مالیاتها کیسهٔ خودرا انباشته کنند. در مبارزه با بزهکاری تدبیر جدی نمی‌شد ، و ازینرو قانون شکنی و بی‌نظمی رواج یافت و مردم ناچار شدند که خود درپی چاره برآیند و راهی برای حفظ خویش بجویند. توانگران، نگهبان و سلاحدار بـه‌کار گـرفتند وپدید آمـدن اینان آغـاز پیدایی سامورایی، رزمندگان معروف قرون میانهٔ ژاپن، بود. از میان این شمشیرزنان مردان توانایی پدید آمدند که دسته‌ها و گروههای رزمنده وعیار به رهبری خود تشکیل دادند و بعضی ازاین گروه‌ها چنان نیرو یافتند که می‌توانستند خواست و ارادهٔ دربار و حکومت «فوجی‌وارا» را ندیده بگیرند. اینـان رفته رفته کشت و محصول زمین‌های «فوجی‌وارا» را تصرف کـردند و بااین کـار زمینه را بـرای سربرداشتن دیگر خاندانهای مدعی حکومت و جویای نام که از سلطه و انحصـار قدرت «فوجی‌وارا» ناخشنود بودند، آماده ساختند.

دربار با اجیر گرفتن سرباز و جنگجو کوشید تا مدعیان را سرکوب کنـد . جنگ و ستیز میان جناحها ودسته‌ها گسترده‌تر و فزونتر شد ، تا که سرانجام همهٔ این مبارزان در دو سپاه بزرگ جمع شدند و دربرابر هم درآمدند: یکی‌سپاه خاندان «میناموتو» (یا ، به تلفظ چینی ایـن واژه، «گن‌جـی») و دیگـر خاندان «تایرا» یا («هی‌ـ که»).

مرکز قدرت خاندان «میناموتو» به سرکردگی «یوشی تومو»، در دشت خاوری و نزدیک توکیو کنونی بود و کانون قدرت «کی‌یوموری» رهبر خاندان «تایرا» ، در باختر ژاپن. چون «میناموتو» ، به‌درخواست دربار ، شورشی را که در شمال

«هونشو»، جزیره اصلی ژاپن، برخاسته بود، فرونشاند، به آنها امتیاز ورود به کاخ امپراتور داده شد.

در سال ۱۱۵٦ با درگذشت امپراتور منزوی بنام «توبا» که بزرگ خاندان امپراتوری بود، مبارزه میان دوپسر او، یکی امپراتور پیشین به نام «سوتوکو» و دیگر فرمانروای کنونی به نام «گوشیراکاو» پیش آمد. گروه بندی در دربار آغاز شد و اعضای رقیب خاندان «فوجی‌وارا» و نیز ساموراییهای سرای «تایرا» و سرای «میناموتو» درپشت یکی‌ازین دو مدعی صف کشیدند و خواستند تا دعوای پادشاهی را وسیلهٔ نشاندادن کینه‌های دیرینه و دشمنی‌های گستردهٔ خود سازند. دوبرادر از خاندان «فوجی‌وارا» ، یکی خود و یارانش را به امپراتور وابسته، و دیگری در سایهٔ حمایت فرمانروای پیشین پناه گرفته بود. دستهٔ وابسته به‌امپراتور «میناموتو یوشی تومو» و «تایرا- نو- کی‌یو موری» را باخود همراه ساخت، و دستهٔ رقیب نیز هواداری کسان دیگری ازین دو خاندان را فراهم آورد. این گروه دوم دریک شبیخون و نبرد کوتاه به‌آسانی درهم شکسته شد و درپی آن، امپراتور پیشین به‌گوشهٔ دوردستی تبعید شد و هوادارانش همه اعدام شدند. بدینسان، آشوب داخلی که به واقعهٔ «هوگن» معروف است به‌پایان آمد (۱۱۵٦ م.)

واقعهٔ «هوگن» برادر را به جان برادر انداخت و پسر را به جان پسر. هرچند که کار این درگیری در جنگی یک شبه یکسره شد، این رویداد اهمیت تاریخی بسیار دارد زیرا که رهبری کشور را بطور قاطع از درباریان «کیوتو» به امیران و سلاحداران ایالتی منتقل کرد. این امیران هنوز در میان خود شقاق و افتراق بسیار داشتند و حتی درجنگ «هوگن» هم به‌اتحاد رفتار نکرده بودند. بااینهمه، روشن بود که دورهٔ فرمانروایی و تسلط دربار و درباریان به پایان آمده و دورهٔ حکومت سامورایی فرا رسیده است. سامورایی دیگر سرباز اجیر نجبای «هیان» نبود، و به خواست و ارادهٔ خود عمل می‌کرد.

درپی این جنگ مقامهای عالی درباری به «میناموتو یوشی تومو» و «تایرا- نو- کی‌یوموری» داده شد، اما «یوشی تومو» مقامی پایین‌تر از «کی‌یوموری» یافت و ناخشنود ماند.

هردو خاندان «میناموتو» و «تایرا» از امپراتوران دورهٔ نخست «هیان» نسب داشتند، اما در گذر دوقرن هریک در ولایت و قلمرو نفوذ خود هستهٔ‌قدرتی برپایهٔ مراتب لشکری به نام «آیین اسب و کمان» ساخته و دربرابر حکومت دربار و اشراف برخاسته بودند. این روح استقلال طلبی در رزمندگان «میناموتو»

که فاصلهٔ اقلیمی و احساسی زیادتری با دربار «کیوتو» داشتند، بیشتر بود.

سه سال پس‌از واقعهٔ «هوگن»، جنگ دیگری در «کیوتو» درگرفت . اینبار دوطرف پیکار، آشکارا، یکی «تایرا» و دیگری «میناموتو» بودند. از موجبات اصلی نبرد «هی جی» (که این جنگ بعداً چنین نام گرفت)، ناخشنودی «مینا ـ موتو یوشی تومو» ازین بود که پس‌از جنگ «هوگن» ، متحد او، «تایرا کی یو- موری»، خلعت و انعام بیشتری از دربار گرفته بود. دراین میان چون دوتن دیگر از امیران «فوجی وارا» باهم به‌رقابت افتادند، خود و یارانشان پیرامون «یوشی- تومو» و «کی‌یوموری» موضع گرفتند. در سال ۱۱۵۹ «یوشی تومو» با اتحاد با یک وزیر «فوجی وارا» که او هم از نرسیدن به پایگاه دلخواه در دربار ناخرسند بود، غیبت «کی‌یوموری» در پایتخت را فرصت شمرد و خواست تا دستگاه و مقامات دربار را دراختیار خود ویارانش گیرد.

«کی‌یوموری» و نیروهای «تایرا» بشتاب به پایتخت برگشتند. نبرد میان‌دو خاندان نظامی عمدهٔ ژاپن ناگزیر بود، اما پیش‌از شروع جنگ ، «تایرا» توانست فرار امپراتور را زمینه چینی کند و او باتغییر چهره به صورت یک ندیمه از سلطهٔ «میناموتو» به اردوی «تایرا» گریخت. این کار برای توجیه جانب «تایرا» اهمیت اساسی داشت، هرچند که امپراتور در آن هنگام بیش‌از هفده سال‌نداشت وخود دارای اختیار و قدرت چندان نبود. طرفهای درگیر کشمکش‌های بزرگ داخلی در تاریخ ژاپن همه کوشیده‌اند که عملیات خود را ، حتی وقتی که براستی به شهوت قدرت و جاه‌طلبی یا به طمع مال و غنیمت جنگی درکار آمده‌اند، باادعا و تأکید اینکه آنرا برای امپراتور انجام می‌دهند، توجیه کنند. درمورد نبرد «هی‌جی» که در «کیوتو» روی داد، حضور امپراتور در اردوی «تایرا» خودبخود گواه حق به‌جانبی اینان می‌بود.

چون این دو جناح در نبرد «هی جی» درگیر شدند (۱۱۵۹ م.) گروه «مینا ـ موتو یوشی تومو» شکست خورد، خود او کشته شد وهمهٔ مردم خاندان «مینا- موتو، جز بچه‌ها، اعدام شدند.

اینبار «تایرا» پیروزی نظامی بزرگی یافت و فرمانروای تازهٔ ژاپن شد. یک مثل کنایه‌دار ژاپنی می‌گوید: «کسانی‌که می‌برند، لشکر امپراتوراند، اماآنهائی‌که می‌بازند، شورشیند.»

خاندان «تایرا» بیش‌از بیست سال بر ژاپن حکومت راند. روزگار اعتلای آنها و باز درگرفتن زد وخورد با خاندان «میناموتو» در دهۀ ۱۱۸۰، که اینبار کار «تایرا» را تمام کرد، در یکی از نخستین داستانهای رزمی قرون میانهٔ ژاپن به‌نام

«هی‌که مونوگاتاری» یا داستان «هی‌که» (نام دیگر «تایرا») بروشنی آمده است. این کتاب که حدود ۵۰ تا ۷۰ سال پس‌از این رویداد نوشته شده است ، خاندان «تایرا» را همچون ستارگان پرشتابی نشان می‌دهد که خوش درخشید اما پس‌از برشدن به اوج، به‌کام خاموشی و نابودی افتاد.

پیروزی «تایرا» کشتار بسیار درپی داشت و امیران پیروز خواستند تا دشمنان گذشته و آینده را هرچه زودتر نابود کنند. «یوشی تومو» رهبر «مینا-موتو» به دست یکی‌از یاران خائن خود کشته شد.

هنگام شکست «هی‌جی»، «میناموتو یوریتومو»، پسر ارشد «یوشی تومو» و وارث خاندان «میناموتو»، سیزده سال داشت. باآنکه بسیاری از مردان«تایرا» رأی به قتل او دادند، «یوریتومو» باتلاش مادرش و یاری راهبه‌ای ازمرگ نجات یافت و به خاندان «هوء جوء» در «ایزو»، ایالت «شیزوتوکا» سپرده شد تاراهب شود. تاریخ ثابت کرد که این کار اشتباه بزرگ خاندان «تایرا» بود و به‌نابودی آنها انجامید.

★★★

همزمان بااین آشوب و درگیری، بافت حکومتی ژاپن در جریان دگرگونی بنیادی بود. دیرزمانی بود که خاندان «فوجی وارا» قدرت و حکومت واقعی بر کشور را دردست داشتند. اختیاراتی که بظاهر برای دستگاه سلطنت مانده بود بیشتر بوسیلهٔ «امپراتور کناره‌گرفته» به‌کار برده می‌شد که او دستگاه و دربار ویژهٔ خود داشت که از سازمان اداری رسمی امپراتوری و نیز از دستگاه حکومتی خاندان مسلط «فوجی وارا» جدا بود. رویهٔ کناره گرفتن امپراتوران پس‌از مدت کوتاه تصدی نیز در اصل تدبیری بود که از آنراه قدرت واقعی در دربار همیشه با دیوانسالاران «فوجی وارا» باشد.

اما نشانه‌های سستی دراین نظام حکومتی رفته رفته آشکار شده بود. در سال ۱۱۵٦ درگیری کوتاهی میان جناحهای رقیب در دربار که هرکدام بیخردانه گروهی از رزمندگان را به حمایت خود به میدان کشانده بود، افق دگرگونی را نمودار ساخت و پیدا آمد که عمر حکومت اشراف به پایان نزدیک است . سامورایی‌ها که دیرزمانی وسیلهٔ تسلط اشراف بر اراضی و برحکومت بودند ، اینک آماده می‌شدند تا کارها را خود به دست گیرند، هرچند که امپراتور به پشتوانهٔ پایگاه آسمانیش، به نام کسی که نژاد به الههٔ آفتاب می‌رساند ، همچنان بالاترین مرجع قدرت می‌ماند.

فرمانروایان «فوجی‌وارا»، در آغاز، سامورایی‌هارا چون نگهبان و سرباز مزدبگیر به خدمت خود آوردند. اما با پیشامد جنگ، سران «فوجی‌وارا» ترس و ضعف و بی‌کفایتی از خود نشاندادند و این موجب شد که سامورایی‌ها آنانرا ناچیز شمارند و سرانجام نیز برآنها مسلط شوند.

پس‌از سرنگون شدن «میناموتو»، سران «تایرا» در «کیوتو» ماندند و کاخ خاندان «فوجی‌وارا» را دراختیار گرفتند. چندی نگذشت که امپراتور ناگزیر شد «تایرا- نو- کی یوموری» را به صدراعظمی بردارد. «کی‌یوموری» باآنکه سیاستمداری توانا و رزمنده‌ای خوب بود، در کار حکومت برکشور توفیق نیافت. او پنداشت که دنبال کردن شیوهٔ کار فرمانروایان «فوجی وارا» آسانتر است ، و ازین‌رو رسم و راه «تایرا» همانند سنت حکومت «فوجی‌وارا» شد. دختر «کی یو موری» همسر امپراتور و ملکهٔ ژاپن شد و سپس نوهٔ او به پادشاهی رسید. غرور چنان درسر «تایرا» افتاده بود که همان خودرا بزرگ می‌دانستند وبرای هیچ‌کس جز خود و بستگان خویش ارزشی نمی‌شناختند.

«کی‌یوموری» نارضایی مردم را از «فوجی‌وارا» فرصت شمرد و قدرت را به چنگ آورد، اما خود راه آنان را دنبال کرد و به سامان کارها نپرداخت . وضع کشور در حکومت او هر روز بدتر از پیش می‌شد و او خودکامه و جابر بود.

در سال ۱۱۷۷ چندتن از سران جناح امپراتور کناره‌گرفته برای ازمیان برداشتن «تایرا» دست به‌هم دادند، اما یکی‌از آنها توطئه را فاش ساخت وزمینه چینان آن سخت سرکوب و کیفر داده شدند. «کی‌یوموری» چنان خشمگین بود که خواست تا امپراتور کناره گرفته را زندانی کند، اما پسر ارشد او، «شیگه‌موری»، به دربار وفادار بود و کوشید تا پدر را ازین کار باز دارد، اما «کی یوموری» نشنید و نقشه‌اش را دنبال کرد.

می‌گویند که چون یکی از برادران «شیگه موری» اورا دید که شمشیر نبسته است، دربنباره ازو پرسید. «شیگه موری» پاسخ داد که او نیازی به مسلح‌بودن ندارد. «کی‌یوموری» که در اتاق مجاور بود و این گفتگو را می‌شنید، از مسلح بودن خود شرمنده شد و دامن پیراهنش را شتابان روی شمشیرش انداخت تا از چشم دور بماند. اما «شیگه موری» متوجه شمشیری که پدرش به‌کمر بسته بود شد و درحالی‌که اشک در چشم داشت گفت که اگر روزی به کاخ امپراتور حمله شود او را که فرماندهٔ نگهبانان سلطنتی است پیشاپیش خواهند کشت . پس، «کی‌یوموری» ازنقشهٔ خود منصرف شد. اما ، ازبخت بد «تایرا» ، «شیگه- موری» در جوانی درگذشت، خودسری و استبداد «کی یوموری» پس‌از مرگ پسر

روزافزون شد و دیگر هیچکس جلودار او نبود. پیش‌از جنگ دوم این داستان را برای عبرت آموختن و تشویق روح وفاداری به امپراتور ، بسیار می‌گفتند، و اصطلاح «شمشیر در زیرپیراهن» که برابر «آب زیرکاه» در فارسی است، هنوز هم رایج است.

«کی‌یوموری»، فرمانروای خودکامهٔ «تایرا» ، مردی بود بسیار دمدمی و با روحیه و رفتار تغییرپذیر، لحظه‌ای بیرحم و خونریز و دمی دیگر مهربان و نرم‌خوی و دوست داشتنی. چنین رفتاری درین عصر دگرگونی و ناپایداری، عادی می‌نمود، اما «کی‌یوموری» دراین شیوه به نهایت رفته بود. «داستان هی‌که» و دیگر اسناد تاریخی مربوط به‌این دوره تصویر دیگری از «کی‌یوموری» و «شیگه‌موری» ترسیم کرده و این پسر را صاحب نفوذ کلام دراین خاندان توصیف کرده‌اند، که بزرگترهای رأی‌گردان «تایرا» را اداره می‌کرد و طراح واقعی اعتلای این خاندان بود. سرانجام مرگ «شیگه موری»، که همیشه در سیمای رایزن دانای خاندان «تایرا» نموده می‌شود، در سال ۱۱۷۸ ، نشانهٔ آغاز شکست و ادبار کار این خاندان بود.

پس‌از مرگ «شیگه موری» از محبوبیت «تایرا» کاسته شد. این خاندان درباری ـ لشکری با شیوهٔ خودکامه و رفتار پرتکبر خود همهٔ قشرهای مردم پایتخت را به خشم آوردند و از خود بیزار ساختند. دشمنی مردم با آنان چنان گسترده شد که دیر نکشید که مردان خاندان رقیب آنان ، «میناموتو»، که در سراسر ایالات شرقی و جاهای دیگر پراکنده بودند، آماده شدند تا به تلاش در برآوردن آرزوی دیرین خود برای فرمانروایی برکشور برخیزند. از نخستین‌سران خاندان «میناموتو» که علیه «تایرا» سربلند کرد «یوریتومو» بود که در ماه هشتم سال ۱۱۸۰ در شرق ژاپن سلاح برگرفت.

«یوریتومو» یکی‌از سه پسر «یوشی موتو» بود که «کی‌یوموری»، به تمنا و زاری مادر آنها و میانجیگری همسرش و تلاش دیگران، پس‌از جنگ «هی‌جی» از خون آنها در گذشته بود بااین شرط که به صومعهٔ بودایی بروند و به حلقهٔکاهنان درآیند. اشتباه بزرگتر اواین بود که «یوریتومو»ی نوجوان‌را به ولایات شرقی،که «میناموتو» درآنجا همیشه پیروان و حامیان نیرومند داشت ، به تبعید فرستاد و اورا به خاندان «هوءجوء» سپرد.

خاندان «هوء جوء» چشم به راه فرصتی داشت که «کی‌یوموری» را از میان‌بردارد. «یوریتومو» چون به رشد رسید با دختری از خاندان «هوء جوء» وصلت کرد و نیز جوهر رهبری ازخود نشانداد، و از مردان معتبر این خاندان شد .

«هوء جوء» پنهانی با امپراتور پیشین، که مردی پرمایه شناخته می‌شد، ساخت و قرار شد که «یوریتومو» رهبری کسانی را که دربرابر «تایرا» برمی‌خاستند ، و بیشتر زیر پرچم «میناموتو» بودند، دردست بگیرد.

در سال ۱۱۸۰ «هوء جوء» «توکی ماسا» و «میناموتو یوریتومو» به چند طایفهٔ کوچک در شمال شرق ژاپن تاختند و سپس «کاماکورا» را قرارگاه ساختند. «تایرا ـ نوـ کوره موری» با سپاه خود از «کیوتو» روانه شد تا نیروهای «کاماکورا» را سرکوب کند و در بستر رود «فوجی» در ایالت «شیزوئوکا» جنگی میان آنان درگرفت. سپاه «تایرا» شکست خورد و قدرت «میناموتو»، بااین پیروزی، در شرق ژاپن افزایش یافت.

دراین میان «میناموتو یوشی‌ناگا»، عموزادهٔ «یوریتومو»، نیز به یاری او آمد و به سپاه «تایرا» در «کیوتو» تاخت و آنان به غرب ژاپن گریختند. «یوشی‌ناکا» بلند پروازی داشت و پس‌از تصرف پایتخت به خودسری و آزار مردم پرداخت. «یوریتومو» به درخواست امپراتور پیشین، دوبرادر خود را با سپاهی فرستاد تا «یوشی ناکا» را از «کیوتو» برانند. «یوشی ناکا» در این جنگ شکست خورد و کشته شد.

«یوریتومو» از روی تدبیر «کاماکورا» را پایگاه خود ساخته بود. دشت «کانتو» که بالای این ناحیه واقع است ازنظر زمین کشاورزی ده برابر وسیع‌تر و غنی‌تر از هربخش دیگر ژاپن می‌باشد، وچون این منطقه در حکومت رهبر کارآمدی چون «یوریتومو» درآمد، نمودار شد که اینجا بهترین پایگاه ممکن برای حکومت برکشور است. باعروج «یوریتومو»، مرکز ثقل سیاسی ژاپن به شرق کشیده شد.

هنگامی که «یوریتومو» همت و نیرویش را به تحکیم وضع خود در شرق متمرکز ساخته بود، فرماندهی عملیات علیه «تایرا» را هرچه بیشتر به برادر ناتنی‌اش، «یوشیتسونه» واگذاشت، جوانی که سرنوشت برایش چنین‌خواسته بود که محبوب‌ترین سامورایی تاریخ ژاپن شود.

سرداران «میناموتو» چندی درگیر کشمکش میان خود شدند و دراین هنگام سران «تایرا» فرصت جستند و به «کیوتو» بازآمدند، هرچند که «کی‌یوموری» اکنون مرده بود. «یوریتومو» از برادران خود خواست تا «تایرا» را یکسره ازمیان بردارند. درجنگی که در «ایچی‌ـ نوـ تانی» در ایالت «هیوء گو» درگرفت، «تایرا» شکست خورد و به غرب ژاپن هزیمت کرد. در نبردهای دیگری که در «یاشیما» در ایالت «کاگاوا» و سپس در «دان ـ نوـ اورا» در ایالت «یاماگوچی» روی داد،

نیروهای «تایرا» ریشه‌کن شدند. دراین نبردها «یوشیتسونه»، برادر «یوریتو- مو»، استعداد خود را در فرماندهی و تدبیر جنگی نشانداد. اورا یک سامورایی نمونه دانسته‌اند، مردی پرشور و باعزم و سرشار از حس غرور و شرف. «یوشیتسونه» در ادبیات و تاریخ ژاپن بسیار ستوده شده و جایگاه قهرمان محبوب ملی را یافته است.

در همهٔ این جنگ‌های میان نیروهای «میناموتو» و «تایرا»، هردو سپاه از سفاین جنگی استفاده کردند و بیشتر در دریا جنگیدند. در میانهٔ نبرد «یاشیما» رویداد شگفتی واقع شد. یکی‌از سفاین «تایرا» به کنارهٔ نزدیک اردوی «تایرا» راند. دراین شناور میله‌ای کار گذاشته و بالای آن بادبزنی قرار داده بودند و در کنارآن زنی زیبا ایستاده بود که به سپاه «میناموتو» اشاره می‌کرد که تیرانداز چابک دستی را بگویند تاآن بادبزن را از دور باتیر بزنند. «ناسو- نو- یوئیچی» گسیل شد تا بادبزن را با تیر بیندازد. او نخست زبان به نیایش گشود و باخود عهد کرد که اگر ازاین کار برنیاید، خود را بکشد، وسپس سواره به آب زد و در میان دریا، دربرابر دیدگان نگران هردو سپاه ، تیر را به هدف نشانه گرفت و کمان را کشید و رها کرد. بادبزن به نوک تیر ازجا کنده شد ، در هوا چرخید و در دریا افتاد. سامورایی‌های هردو سپاه بانواختن بربدنهٔ قایقهاشان به تحسین او فریاد برداشتند.

پس‌از شکست و نابود شدن سپاه «تایرا» در جنگ «دان ـ نو- اورا»، همسر «کی‌یوموری» که مادر بزرگ امپراتور خردسال «انتوکو» بود، خود را همراه با امپراتور که دراین هنگام هشت سال داشت، به دریا افکند و کشت . مادر امپراتور و دختر «کی‌یوموری» نیز خود را درآب انداخت، اما اورا بیرون کشیدند و همهٔ عمر در معبدی در «کیوتو» محبوس ماند. بسیاری دیگراز بستگان «تایرا» نیز خودکشی کردند یا دستگیر وکشته شدند. تاریخ این واقعه ماسوم سال ۱۱۸۵ بود.

خاندان نیرومندی چون «تایرا» نیز بیش‌از چند صباحی پایدار و برسرقدرت نماند. این سخن که «دنیا به «تایرا»ی مغرور هم وفا نکرد» ، در ژاپن مثل رایجی است .

پس‌از چندی «یوریتومو» فرمان داد که همهٔ افراد خاندان «تایرا» را بیابند و بکشند، اما بعضی از آنها به جاهای دوردست و دل کوهستانهای سخت گریختند و هنوزهم، در روزگار ما، مردم بعضی روستاهای دوردست، خود را بازماندگان «تایرا» می‌دانند.

عروج ساموراییها

«طریقت سامورایی» در وجه عام به معنی شیوه و رفتار رزمندگان حرفه‌ای است که در سده‌های دهم و یازدهم از ایالات ژاپن برآمدند و درگذر یک قرن نخبگان فرمانروای واقعی کشور شدند و این پایگاه خودرا تا آغاز عصر تجدد ژاپن، در سال ۱۸۶۸، نگهداشتند. در مفهوم آیینی می‌توان گفت که طریقت سامورایی همان روحیهٔ رزمندگان ژاپنی است که مایه و ریشهٔ بسیار کهنی دارد.

از بقایای به‌دست آمده در مقبره‌های ژاپن متعلق به قرن چهارم میلادی،تعداد و انواع بسیاری اسلحه و دیگر ابزارهای جنگی است، مانند نیزه ، شمشیر ، خنجر، سپر، زره، خود، نیزه، کمان و ترکش گونه‌گون، که بروشنی گواه روح رزمندهٔ ژاپنی‌ها حتی پیش‌از آغاز تاریخ مدون این سرزمین می‌باشد.

از تزیینات این مقبره‌ها تعداد بیشماری پیکره‌های سفالی یا «هانی‌وا» می‌باشد که معمولا بیش‌ازیک متر بلندی دارد و بعضی ازین پیکره‌ها رزمندگان سلاح پوش را نشان می‌دهد. این پیکره‌ها که استادانه ساخته شده است نمای دقیقی از جنگندگان قدیم ژاپن به‌دست می‌دهد، با ساز وبرگ تمام، زره و حفاظ گردن و چانه، درحالیکه دست به شمشیری برده‌اند که در کمر دارند.

اما روحیهٔ جنگجوییِ که در ژاپن باستان نشو و نما یافت، در سدهٔ ششم میلادی بانفوذ روزافزون تمدن چین در ژاپن کم‌کم رنگ باخت. ژاپنی‌ها با یاد ـ گرفتن ازچین و با توفیق شگفت‌انگیز توانستند الگوی دیگری‌از امپراتوری‌بزرگ چین در شرق آسیا بسازند.

مرکز حکومت ژاپن دربار امپراتور بود که در قرن هشتم در «نارا» و درقرن‌ـ های نهم تا نوزدهم در «کیوتو» جای داشت. دربار امپراتور، بظاهر، قدرت سیاسی و روحانی مطلق داشت، و این اقتدار برپایهٔ باور افسانه‌ای مردم ژاپن به تبار آسمانی امپراتور بود که اورا فرزند الههٔ آفتاب، قدسی والای شینتو ، می‌دانستند. اما، درواقع، این امتیاز در بیشتر دوره‌های تاریخ دردست کسان دیگر بود. یک موجب تداوم دیرین سلسلهٔ امپراتوری ژاپن درطول تاریخ را این دانسته‌اند که خاندانهای نیرومند و سرداران بلندپرواز همیشه، پس‌از رسیدن به‌قدرت، مناسب وصلاح دیده‌اند که دستگاه پادشاهی‌را نگهدارند وبرای مشروع نمودن مقام و سلطه خویش به‌کار گیرند. در اواخر قرن هفتم و طی قرن هشتم دربار ژاپن کوشید تا با توسعهٔ دستگاه اداری و با سازمان دادن نیروی لشکری‌از کشاورزان، قدرت وحکومت را دراختیار خود دارد، اما ازهمین هنگام خاندانهای

وزارت که، همراه با بستگان امپراتور، دیوانسالاران ژاپن بودند، رفته رفته بسیاری از زمین‌ها را که تا آنروز ملک عام بود، در تیول وتصرف خودگرفتند و ازاینراه قدرت روزافزون یافتند.

تا دورهٔ «هیان» (۱۱۸۵ـ۷۹٤) دربار که هرچه بیشتر از درآمد مالیات ملک عام محروم شده بود، به‌ناچار ، ادارهٔ بسیاری از کارها را ازخود منتزع و مسؤولیت نظم ولایات را به رزمندگان محلی واگذارده بود.

همین واگذاری کار سپاهداری از حکومت مرکزی به نواحی و ولایات بود که زمینهٔ عروج یک طبقهٔ رزمنده ایالتی در قرنهای دهم و یازدهم را فراهم آورد . خاندانهای نیرومند محلی که برای حفظ وضع نمی‌توانستند به کمک دولت تکیه کنند، ناگزیر سلاح برداشتند و دفاع ازخود را برعهده گرفتند.

★★★

باآنکه در دورهٔ «هیان» از قدرت سیاسی و اداری دربار کاسته شد، امااعتبار و اعتلای آن در مقام مرکز هنری کشور برجای بود. ازحدود نیمهٔ قرن نهم یک خاندان صدارت به‌نام «فوجی‌وارا»، خودرا به‌تدریج به‌مقام وقدرت دوم کشور ، پس‌از امپراتور، رساند و درقرن دهم توانست بادست یافتن به پایگاه نیابت سلطنت، امپراتور را نیز تابع ارادهٔ خود سازد. نایب‌السلطنه‌های «فوجی‌وارا» در سالهای شکوه و اعتلای خود، دخترانشان را به همسری امپراتور درمی‌آوردند و بدینسان نواده‌هایشان را به تخت می‌نشاندند. آنها بیشتر، شاهزادگان نوسال را به‌تخت برمی‌داشتند و آنهارا پیش‌از رسیدن به سن رشد، وادار به‌کناره‌گیری می‌کردند و ازینراه، درواقع ، خود زمام کارها را دردست داشتند.

در اوایل دورهٔ «هیان» هنوز «کانتو» و ایالت شمالی آن مرز قلمرو حکومت «کیوتو» بود و قرنها بود که دربار می‌خواست تا تسلط خود را به شرق این ناحیه بگسترد. در قرن هشتم و اوایل قرن نهم نیروهایی ازسوی دربار با قبایل شرقی که «امیشی» خوانده می‌شدند، وارد کارزار شدند، اما باآنکه سرانجام سازشی بااین قبایل شد و مرزی درحد شمال جزیرهٔ «هونشو» شناخته شد، باز درسراسر دورهٔ «هیان» حکومت «کیوتو» دراین ولایات درگیری داشت. اما در اواخر این دوره دشواری کار بیشتر از ناحیهٔ مأمورانی بود که دربار به مراقبت درکار این قبایل می‌گماشت. این مأموران و بستگانشان ازحد خود فراترمی‌رفتند و درپی ترتیب ملک و امارت برای خود در شمال بودند.

طی دوجنگ بلند وفرساینده که در اواخر قرن یازده در شمال درگرفت، این

ایالات صحنهٔ آزمون وپرورش روحیه و کارآیی طبقهٔ رزمندهٔ سامورایی شد، که اینان دست کم از زمان شورشهای «ماساکادو» و «سومیتومو» بازیگران اصلی عرصهٔ تاریخ ژاپن شده بودند.

در قرن نهم با تغییرات عمیق در دستگاههای نظامی و انتظامی حکومت مرکزی، بنیاد و قدرت آن بسیار تضعیف شد. در سال ۸۱٦ یک «که بی‌ایشی» (کلانتر) درپایتخت منصوب شد و، پس‌ازآن ، کار این دستگاه به ایالات هم توسعه یافت. سپس مأموران دیگری به نیابت و دستیاری کلانتران منصوب شدند تا با راهزنان و دزدان دریایی برآیند. قدرت و اختیار زیادی که به اینان داده شد دگرگونیهایی را در اساس ادارهٔ مملکت بارآورد.

درزمینهٔ لشکری، دولت درسال ۷۹۲ اصل خدمت نظامی همگانی را موقوف کرد (هرچند که این قانون هرگز درست اجرا نشده بود)، و ترتیب سپاههای محلی مرکب از جوانان کارآمد و ورزیده را جایگزین آن ساخت. اینان ازخانواده‌های مأموران نواحی و اعیان محلی گرفته می‌شدند. این ترتیب ناساز ازکار درآمد و اعیان محلی، با قدرت اقتصادی حاصل ازنظام تیولداری اربابی ـ لشکری خاص به نام «شوء ئن» که پشتگرمی آنان بود، این نیروها را اغلب به سپاه شخصی خود بدل می‌کردند.

دربار برای پاسداری حریم خود به گروهی از سربازان حرفه‌ای نیاز داشت که «تاکی گوء چی- نو- بوشی» نامیده می‌شدند. اشراف هم محافظان شخصی استخدام می‌کردند. این سربازان «سابورای» خوانده می‌شدند، به معنی ملازمان شخصی، که گوش به‌فرمان اربابان خود بودند. این اصطلاح رفته رفته به‌صورت سامورایی درآمد، که جنگندگان بعدی ژاپن به‌این نام خوانده شدند. سامورایی‌ها از ایالات برای خدمت در پایتخت یا در ملک اربابی ، «شوء ئن»، و پاسداری املاک و منافع اشراف و امیران، می‌آمدند . آنها تسلط ارباب را بر زارعان نگهمیداشتند و قلمرو آنان را نگهبان بودند. به همان نسبت که قدرت انتظامی حکومت مرکزی کاهش یافت، براهمیت سامورایی‌ها افزوده شد. در آغاز، نفوذ آنها اندک و شأن اجتماعیشان پایین بود. اما هنگامی که بعضی از والیان سابق تصمیم گرفتند که پس‌از پایان تصدیشان باز در ولایات بمانند، یا بعضی از اشراف در پی جاه و مقام افتادند و خواستند تا در ایالات رهبر سامورایی‌ها شوند، این رزمندگان احترام جامعه را فرا یافتند، تاآنجا که توانستند دربرابر تسلط اشراف درباری برخیزند وستیزه جویند.

طبقهٔ سامورایی در ناحیهٔ شرقی (کانتو) تندتر از همه‌جا نیرو گرفت.دراین

ناحیه، حکومت ازآنها درجنگهای مرزی یاری خواست . موجبات دیگر نیز درعروج امیران محلی تأثیر داشت. «کانتو» اراضی وسیع‌تری داشت که می‌توانست به املاک خصوصی بزرگ تبدیل شود، دوری از پایتخت امکان داد که بنیادهای تازه‌ای، بی‌واهمه ازسنت و نظام کهنه ، رشد کند. گذشته از آن، امیران محلی می‌توانستند درکار خود و برای ملازمانشان ضابطه بگذارند و هستهٔ نیرومند و سازمان یافته‌ای از جامعهٔ اربابی- رزمی بسازند. سامورایی‌هارا در ایالات شرقی بیشتر «ایچی زوکو» یا «روء توء»، به‌معنی «خانوادهٔ واحد» یا «ملازمان» درخدمت امیر و ارباب، می‌خواندند.

در سال ۱۰۹۱ دربار امپراتور متصرفان اراضی را از سپردن «شوء ئن» یا تیولی خود به «میناموتو یوشی یه»، قهرمان جنگ‌های معروف به «جنگ نه ساله» (۱۰۶۲-۱۰۵۱) و «جنگ سه ساله» (۱۰۸۷-۱۰۸۳)، منع کرد، زیرا که درنظر اشراف دربار که نمی‌خواستند امتیازهای خود را بادیگران شریک شوند، این کار «یوشی‌یه» را ازیک «سابورای» محلی به‌پایهٔ اشراف درباری می‌رساند. عروج «یوشی‌یه»، همچنین، منابع درآمد آنها را به‌خطر می‌انداخت . اما در اینجا دهقانان «یوشی‌یه» را درمقام سرور و ارباب خود بر اشراف دربار ترجیح دادند. ونیز او بود که قدرت مؤثر داشت، که اشراف را باآن برابری نبود. چنین بود که قبضهٔ سامورایی بر «شوء ئن» در سالهایی که ازپی آمد هرچه بیشتر شد.

شگفت اینجاست که رهبری جامعهٔ روبه عروج سامورایی بیشتر در دست خویشاوندان خانوادهٔ امپراتوری بود. امپراتوران با داشتن زنان و صیغه‌ها و کنیزکان زیاد، دارای فرزندان بسیار می‌شدند و هنگامی رسید که ، به فشار سنگین تعهد مالی این شمار انبوه بستگان وتبار ، لازم آمد که پیوند خویشان دورتر با دربار بریده شود. دربار ، بانجام این کار، به خویشاوندان قطع پیوند شده از خود یکی از دونام خانوادگی ویژه، «میناموتو» و «تایرا» ، را داد و نیز آنهارا به مناصب حکومتی یا دیگر مقامات عالی در ولایات گماشت . از قرن دهم به بعد هرچه بیشتر از کارهای «میناموتو» و «تایرا» می‌شنویم، «تایرا ماسا- کادو» یکی‌از نخستین مردان این خاندان بود که نام و آوازه یافت. باآنکه دربار «کیوتو» اورا یک شورشی می‌دانست، بسیاری از مردم ولایات شرقی باتحسین به او می‌نگریستند که به «کیوتو» سر خم نکرده است. پیدا بود که ولایات به جبران بی‌توجهی دولت مرکزی در جستجوی رهبران محلی خود بودند.

بیگمان نسب از مهمترین مایه‌های پیروزی «میناموتو» و «تایرا» بود . این دو خاندان بخت و زمینه‌ای استثنایی داشتند که درمیان سرکردگان محلی ممتـاز گردند و امیران بزرگ جامعهٔ سامورایی شوند.

پژوهندگان غربی پدیدهٔ دیگری را همزمان یا هماهنگ با عروج سامورایی‌ها در تاریخ ژاپن برجسته شناخته و مایه و منشأ تحول و پایهٔ نظام اقتصادی و اجتماعی دورهٔ میانهٔ ژاپـن دانسته‌اند، وآن زمینداری اربابـی ـ لشکری است ، مشابه آنچه که در ایران قرن پنجم هجری وپس‌از آن «اقطاع» خوانده می‌شد.این پژوهندگان جامعهٔ طبقاتی ژاپن میان سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی را که بـا فرمانروایی طبقهٔ برتر سامورایی ونیز تیولداری و واگذاری زمین اربابی به‌امیران نیرومند و رزمندگان محلی ممتاز است، بسیار نزدیک به نظام فئودالی دراروپای قرون میانه یافته‌اند.

رقابت میان دو خاندان سامورایی «تایرا» و «میناموتو» به پیروزی نهایـی خاندان «میناموتو» در سـال ۱۱۹۲ انجامیـد و «میناموتو یوریتومو» حکـومت «شوگونی» (فرمانروایی نظامی) «کاماکورا» را بنیاد کرد. این سال را مـی‌توان با قید احتیاط، آغاز دورهٔ «فئودالی» ژاپن دانست. سهم مهم «یوریتومو» دربنیاد این پدیده ، تنظیم شیوه‌های پیوند دادن ویک کاسه کردن انقیاد و پیـوستگی نظامی با حمایت ارضی بود. او تدبیر و بنیاد «شوگو‌ـ جیتو» (حامی‌ـ ملازم) را پرداخت که به وی امکان می‌داد که نفوذ و سلطه‌اش را بر ولایات دور بگستراند، وقدرت مالیات گیری و نیز حمایت نظامی خود را اعمال کند.

قدرت شوگونـی «کاماکورا» در ابتدا کـامل نبود . بعضی از «شوء ئن»هـا همچنان به شیوه‌ای نظارت می‌شد که لازمه‌اش دستور گرفتن از «کیوتو» بـود. این وضع درسال ۱۲۲۱ باشکست سپاه امپراتور پیشین، «گو‌ـ توبا» ازنیرو ـ های «کاماکورا» به پایان آمد. جنگ «جوء کیو» نظام «جیتو» (تحت‌الحمایگـی لشکری) را به سراسر کشور تعمیم داد و، همراه باآن، حق مداخله در امور دربار برای «شوگون» (فرمانروای نظامی) مسلم شد.

طریقت سامورایی

جنگهایی که در شمال شد «جنگ نه سالـهٔ اول» و «جنگ سه سالهٔ دوم» نامیده شده است. در سال ۱۰۵۱ «میناموتو یوری یوشی» به فرمان دربار بـه «جنگ نه‌سالهٔ اول» رفت تا قدرت امپراتور را در «دوا»، که در آنجا خاندان «آبه»

دیرزمانی علم استقلال برافراشته بودند، اعـاده نماید. بیگمان آبـه گوشمالـی می‌خواست، اما «یوری یوشی» به این بس نکرد، وبه شدت هرچه تمامتر تاخت و درافتاد تا که، دراین فرصت، قدرت و نفوذ «میناموتو» را گسترش دهد . ایـن احساس که «میناموتو» عرصهٔ شمال را زمینهٔ ارضای جاه طلبی خود ساخته بود، هنگامی بیشتر شد که، چند دهـهٔ بعد، پسر «یوری یوشی» بـه نام «میناموتو یوشی یه» درپی مطیع ساختن خاندان دیگری در «دوا»، به‌نام «کی‌یو وارا» برآمد.

بااین دو نبرد قرن یازده، سرگذشت سامورایی‌ها در تاریخ ژاپن بـراستی آغاز شد. در بررسی منش این رزمندگان میانهٔ دورهٔ «هیان»، شگفت می‌نماید که آنان تاچه اندازه میراث دار روحیهٔ رزمی باستان، که در پیکره‌های هنری سفالی «هانیوا» ــ بازمانده از روزگار کهن ــ نمود دارد، بوده‌اند. شاید که این روحیـهٔ رزمی در ولایات هرگز نیفسرده وهمچنان زنده وبیدار بود.

اگر وقایع نگاریهای قرن یازده را باور داریم، رزمندهٔ راستین این دوره‌زندگی خودرا «بیش‌از پرکاهی» نمی‌دانست. او همیشه آماده بود که بی‌پروا در جنـگ بمیرد، و هیچ‌گونـه بخت زنده ماندن را کـه از پشت کردن بـه دشمن فراآید ، نمی‌خواست، زرق وبرق دنیا چشمش را نمی‌گرفت و حساب سود و زیان درکار نداشت و اگر غرور و عزت نفس او یا روند نبرد ناگزیرش می‌ساخت، ازسخت ــ ترین درگیری یا تاختن یک تنه به انبوه دشمن پروا نمی‌کرد.

در جامعهٔ قدیم ژاپن که زمین وسیلهٔ اصلی ثروت بود، بالاترین پاداش نیـز زمین یا درآمد آن بود. ازینرو، در چند قرن تـاریخ حکومت رزمندگان بر ژاپن ، تقریباً همهٔ جنگ‌ها برسر تصرف اراضی بود و هدف اصلی درگیریها به چنگ آوردن زمین‌های دشمن. ریشه و اشتقاق یک اصطلاح متداول در ژاپنی امروز، «ایشو کمی»، کـه معنی «ازسر یأس» یـا «عصبی» مـی‌باشد نیز نمودار شـور سامورایی‌های نخستین برای یافتن ملک است، و در لغت یعنی جان نهادن درراه گرفتن زمین یا جایی دراین جهان خاکی.

یکی‌از رسوم رزمندگان قدیم ژاپن رجز خوانی بود. هرتکاور پیش‌از نبـرد نام و نشان خود را بلند می‌گفت و به خاندان و نیاگان وشرف خـود می‌بالید و حریف را به میدان می‌خواند، مانند این: «منم یوشی یوکی» از خاندان«میناموتو» نوهٔ «توموکی‌یو»، نایب‌الحکومهٔ سابق ایالت «موساشی»، و پسر «یوری کیو» که دلاوری خود را در چندین جنگ در ولایات شمالی نشانداد. من خود شـأن چندان بلند ندارم، و پروایم نیست که از جنگ امروز جان به‌در برم یانه. پس هرکدامین شما که بخواهد زور بازوان مـرا بیازماید ، به میـدان آید .» بالیدن

ساموراییها به خاندان و تبار خود درینجا پیداست ، هرچند که به‌نفس خویش فروتنی نشان می‌دهند. واقع آن بود که سامورایی بیشتر برای خاندان خـود و بقای آن می‌جنگید، تا برای نفس خویش.

تاریخ جنگ‌ها از نمونه‌های بسیاری می‌گوید کـه امیران و دلیـران به ساموراییهای جوان سفارش‌می‌کردند که هنگام نبرد همهٔ وابستگیها ودلبستگی‌های دنیایی را ازیاد ببرند، برادر از روی کالبد برادرش بگذرد و پسران از روی تن بی‌جان پدرانشان. اما راست آنکه انگیزهٔ ساموراییها در نبرد، ازیک سـو وفاداری به امیرشان و ازسوی دیگر امید به یافتن پاداش بود. نمونه‌های بسیار از پایداری و وفادار ماندن ساموراییها تا آخرین نفس هست، ونیز موارد بسیار می‌یابیم که رزمندگان ، در میانهٔ جنگ هم، از طرفی به‌طرف دیگر پیوسته‌اند.

مرام سامورایی ناگزیر می‌داشت که رزمنده دارای حس والای «غـرور» یـا «شرف» باشد. دریکی از نبردهـای «جنگ سه سالـهٔ دوم» رزمنده‌ای به نـام «کاگه ماسا»، که ۱٦ سال بیشتر نداشت، از چشم چپ تیر خورد. اوباآنکه هنوز تیر در چشمش بود، به دشمن تاخت و اورا کشت. دراین هنگام یکی از یـاران «کاگه ماسا» به نام «تامه تسوگو» کوشید تابه جوان زخمی کمک کند و پایش‌را زیرچانهٔ «کاگه‌ماسا» حائل کـرد تاتیر را درآورد. «کاگه ماسا» بـاخشم بسیار برخاست وگفت که اینک که آماده است که چون یک سامورایی از زخم تیـر بمیرد، تازنده است به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهد که پایش را برصورت او بگذارد. آن پسر، همراه بااین سخن، حتی کوشید تا «تامه تسوگو» را با شمشیر بدرد .

مهارتهایی که سامورایی بیشتر در فرایافتنش می‌کوشید ، سواری و تیر ـ اندازی بود. درواقع هم در افسانه‌های رزمندگان کهن، طریقت سامورایی«طریقت اسب وکمان» شناخته می‌شد.

سامورایی سوار در میدان نبرد یک یا دو ملازم پیاده همراه داشت. اینان خود به نبرد نمی‌پرداختند و کارشان یاری دادن به سامورایی و خدمت به اوبود، مانند حمل اسلحهٔ او یا برداشتن سرهای دشمن که برای شناسایی و پاداش‌یابی ضروری بود. قرنها گذشت تا رزمندگان و نیزه‌داران پیاده در ژاپن پدید آمدند.

از گیراترین ویژگیهای منش سامورایی آمیزهٔ حس زیبایی دوستی و رزم ـ جویی و درنده خویی بود. دربارهٔ شعر خواندن «یوشی یه» هنگام کشتن سردار دشمن، داستان آمده است. حتی «اودا نوبوناگا» سردار تشنهٔ خون که در قـرن شانزده ژاپن را متحد ساخت، درمیانهٔ یکی‌از سرنوشت سازترین جنگ‌هایش، سرخوش و شاد ، بادبزنی دردست و دربرابر سپاهیانش، درست پیش‌از آنکه

نبرد را آغاز کند، به رقص درآمد. این تظاهرات ذوقی ازسوی کسانی چون «یوشی‌یه» و «نوبوناگا»، و نیز آداب رفتار و تشریفات اجتماعی که سامورایی‌ها سخت رعایت می‌کردند، بخصوص درسده‌های تاریک دورهٔ میانهٔ ژاپن، در زنده‌نگهداشتن روح انسانی دراین جامعه اثر حتمی داشت.

روحیه و کردار ساموراییهای قرون میانه همچنین سخت درتأثیر مکتب «ذن» بودایی بود. این مکتب حدود پایان قرن دوازده به ژاپن آورده شد. «ذن» که به معنی «ذکر وتفکر» است به پرورش مایه‌های درونی انسان تأکید می‌کند وانضباط و خویشتن داری را ارزشی والا می‌نهد. این مکتب تصمیم گیری منطقی را نمی‌پذیرد و آنرا ساختگی و فریبنده می‌داند، و براین باور است که اعمال انسان باید از احساس برآید. «ذن» بااین مایه‌ها، بامشرب سامورایی قرون میانهٔ ژاپن سازگار افتاد زیرا که این رزمندهٔ بی‌پروا، ناهمواری زندگی و مرگ را هرلحظه درپیش رو داشت و می‌خواست که «نزهت رفتار» و «آرامش دل» را درخودبپرورد تا سختی‌ها را تاب آورد. بانفوذ «ذن»، نظریه پردازان طریقت سامورایی تا آنجا پیش رفتند که گفتند که رزمندهٔ راستین باید همواره آماده باشد که بی‌پروا وبیم و بی‌تأمل و اندیشه و سنجش، جان خودرا در راه سردار وامیرش بگذارد.

تمدن و فرهنگ دورهٔ «هیان»

در دورهٔ «نارا»، فرهنگ چین باندک تغییری به ژاپن آورده شده بود، اما در دورهٔ حکومت خاندان «فوجی وارا» کاهنان بودایی، خود دو فرقهٔ تازهٔ بودایی بنیاد نهادند. در هنر، بسیاری عمارت‌ها، نقاشی‌ها و مجسمه‌های مذهبی جلوه‌گاه فرهنگ واقعی ژاپن شد. شعرهای شیوهٔ ژاپنی (تانکا) نیز همراه با شعرهای شیوهٔ چینی سروده شد، و حروف هجایی «کاتاگانا» و «هیراگانا» که از نشانه‌های خط چینی گرفته شده بود، به‌کار رفت. استعداد شاعری و هنر خط نویسی نزد مردم طبقهٔ ممتاز اوج فرهنگ و هنر شناخته می‌شد. جنگ‌های شعری و مجموعه‌های داستانی منتشر شد، که «گن جی مونوگاتاری» (داستان گنجی) از آن میان بود. این کتاب که نوشتهٔ ندیمه بانویی به‌نام «موراساکی شی‌کی‌بو»، ندیمهٔ ملکه در آغاز قرن ۱۱ می‌باشد، داستانی است با بینش واندیشهٔ ممتاز که شاید بزرگترین اثر ادبی ژاپن باشد. این کتاب داستان بالابلند دلدادگیهای شاهزادهٔ جوانی به نام «گنجی»، و دارای ٥٤ فصل است. اندوه فراق و پریشانحالی جوان عاشق برهمهٔ فصل‌های کتاب سایه انداخته است.

در قرن دوازده پرده‌های نقاشی داستانی کشیده شد که، از آنمیان، پردهٔ

«حیوانات سرخوش» است که آنرا کار یک کاهن بودایی به نام «توبا ـ سوء ـ جوء» دانسته‌اند. موضوع این پردهٔ نقاشی کنایه‌ایست از رفتار آدمیان که درکار و حرکات قورباغه‌ها، بوزینه و میمون و دیگر حیوانها نشانداده شده است.

دراین دوره تحول بزرگی درآیین بودا روی داد. بوداگری دورهٔ «نارا» (۷۱۰ـ ۷۸۱) برای صیانت کشور بود. بناهای عالی با تزیینات پرشکوه معابد بودایی نمودار اعتلای ژاپن شناخته می‌شد، و مردم برای بهره‌مند بودن از اتحاد و حکومت پایدار و صلح در کشور نیایش می‌کردند. اما بوداگری دورهٔ «هیان» برای اندیشه ومحتوایش اهمیت داشت. بوداگری این دوره را آیین کوهستان‌خوانده‌اند زیرا که کاهنان می‌کوشیدند باگوشه گرفتن در کوهستانهای آرام و دور ازهیاهوی جهان، خودرا با دنیای راز دمساز بنمایند. اما چنین اندیشه‌های والای بودایی به کار مردمی که خواندن نمی‌دانستند و ازجنگ و بیماری و ناداری و گرسنگی وبلایای طبیعی رنج می‌بردند، نمی‌آمد. درآنزمان مردم به دور تسلسل درمتولد ـ شدن به این جهان باور داشتند ، و می‌پنداشتند که فقط با دریافتن این حقیقت که امیال خاکی آنهاـ که برآوردنش درواقع خوشنودشان نمی‌دارد بلکه این باز ـ زادن و مردن را دردناک‌تر می‌سازدـ از چنبر تولد و مرگ پی‌درپی رها خواهند شد. تنها راه برای رهایی یافتن ، چیره شدن برهمهٔ امیال است.

آن دروغت ، این تن فانی بود
راستت ، آن جان ربانی بود

(مثنوی، دفتر ٤ نی، بیت ۳۰۳۱)

کسی که از بند این امیال برهد ، به چنان حال دل و مایهٔ درونی و روحی‌که فراتر و برتر از آزمونهای زندگی است، رسیده ، ونفس خودپرست او در هستی کائنات مستحیل شده است، یا، به سخن مولانا، قطره‌ای از دریاست که باز به دریا پیوسته است.

حق فشاند آن نور را بر جانها — مقبلان ، برداشته دامانها
و آن نثار نور را، او یافته — روی از غیر خدا برتافته
آنچ از دریا ، بدریا می‌رود — از همانجا کامد ، آنجا می‌رود
از سر که، سیلهای تیزو رو — وز تن ما ، جان عشق‌آمیزرو

(مثنوی، دفتر ۱ نی، بیت ۷۵۸)

نزدیک به پایان دورهٔ «نارا» کاهنی به‌نام «دوء کیوء» کوشید تا تاج وتخت را غصب کند، که تلاش او نافرجام ماند. این نشانه‌ای از فساد در دستگاه‌بودایی و هشداری از برد سیاسی آن بود، و فرمانروایان بعدی ژاپن آنرا ازیاد نبردند .

امپراتور «کامو» پایتخت را از «نارا» نخست به «ناگائوکا» (۷۸٤) و سپس به «هیان» (کیوتو امروز) (۷۹٤) منتقل کرد. او این کار را ازیک رو، برای گریز از تأثیر و نفوذ حکومت برانداز شش فرقهٔ بودایی «نارا» کرد. جدا از این کار، او دراختیارگرفتن زمین یا خرید آن وسیلهٔ معابد را سخت زیرنظر گرفت. او ازسوی دیگر، تعلیم و تعلم و سلوک و ممارست روحانیان بودایی را در کوهها وجنگل‌ها دور از مراکز بنیاد شدهٔ بودایی، اجازه داد و حتی تشویق کرد.

این تدابیر زمینه را برای برآمدن گونهٔ تازه‌ای از بوداگری آماده ساخت، و دوچهرهٔ نو دراین میان پدید آمدند. نخستین اینان «سایچوء» بود که به سال ۷٦۷ زاده شد و در سال ۷۸۵ برمعبد بودایی «توء دای» در «نارا» گماشته شد، اما او بجای ماندن دراین حوزه، به کوه «هی‌یی» رفت. به سال ۸۰٤ او همراه هیأت سفارت ژاپن راهی دربار پادشاهان «ته ، آنگ» در چین شد وهشت ماه آنجا ماند و به مطالعهٔ متون بودایی، سازمان صومعه‌ها، روشهای تعلیم و تعلم حوزه‌های بودایی و مناسبات این مراکز باحکومت پرداخت. او در بازگشت به ژاپن اجازهٔ امپراتور را برای بنیاد کردن یک فرقهٔ تازهٔ بودایی به نام «تندای» گرفت. این فرقه بر پایهٔ تعالیم «سوترا»ی کوکب مقدس استوار بود.

یکی‌از توفیق‌های برجستهٔ «سایچوء» این بود که دربار ژاپن را واداشت که به کوه «هی‌یی» (مرکز حوزه‌های بودایی) حق گماردن راهبان و مقامات روحانی خودرا، اعطا نماید. این کار کمی پس‌از مرگ «سایچوء» در سال ۸۲۲ انجام شد. «سایچوء» در جوانی به این سنت پیشینیان که فقط کسانی را که زندانی، وامداریا برده نباشند می‌توان به مقامات روحانی گمارد، ایراد کرد و آنرا نشانهٔ نابرابر دانستن انسان در پیشگاه بودا و قدرت زیاده دادن دراین کار به حکومت دانست. کوه «هی‌یی» با یافتن امتیاز گماردن راهبان خود، می‌توانست دربرابر نفوذ و نیروی شش فرقهٔ «نارا» بایستد و از حکومت و دستگاه دولت تااندازه‌ای استقلال داشته باشد.

«کوء کای» یکی دیگر از بزرگان بودایی این عصر بود. او در سال ۸۰٤ برای همراهی سفارت به دربار «ته،آنگ»، که «سایچوء» هم درآن بود، انتخاب شد. او سه سال درچین ماند و در آنجا محضر «هویی- کوئو» (۸۰۵-۷٤٦) را، که هفتمین شیخ فرقهٔ «کلام حقیقت» (به ژاپنی، «شین‌گون»، و، به سانسکریت ، «مانترایانا») بود، دریافت. این شیخ با او چون شاگرد برگزیدهٔ خود رفتار کرد. «کوء کای» پس‌از بازگشت به ژاپن فرقهٔ «شین‌گون» را بنیاد نهاد که با پیشداری امپراتور «ساگا» (۸٤۲-۷۸٦) اعتلا و رونق یافت.

به‌گفتهٔ «کوء کای» انسان می‌تواند در این هیأت خاکی، با تنی که از پدر و مادرش دریافته است، به‌معرفت برسد ورستگاری یابد («سوکوشین چوبوتسو»)، و مطمئن‌ترین راه برای یافتن چنین معرفتی دنبال کردن تعالیم «شین‌گون» است. او در سال ۸۳۰ رساله‌ای زیرعنوان «منازل ده‌گانهٔ آگاهی معنوی» تألیف کرد که جوهر تعالیم «شین‌گون» را دربردارد. این تعالیم همواره جزء مبانی اعتقادی فرقهٔ «تندای» باقی ماند.

دو فرقهٔ تازهٔ «تندای» و «شین‌گون»، با تأکید براین که همهٔ آفریدگان صاحب ادراک می‌توانند به دل‌آگاهی و معرفت برسند، واین که انسان می‌تواند درهیأت خاکی خود، جان بودایی یابد، راه را برای ظهور فرقه‌های عامه‌گرای بودایی‌پس‌از این دوره، هموار ساختند . تعالیم این فرقه‌ها به معرفت یافتن این جهانی تأکید دارد، اما بااین قید که انتقال اسرار معرفت فقط به خاصان و اولیاء ممکن تواند بود، کاربرد معارج دنیوی و سیرمنازل در هیأت خاکی را سخت محدود کرده است .

این دو فرقه درحالی که خود را مستقل از قدرت غیرروحانی می‌دانستند ، آشکارا تأکید داشتند که موضع «حافظ» حکومت را دارند، و، درعوض ، زعامت دربار را می‌شناختند. بدینسان، فرقه‌های «تندای» و «شین‌گون» هنوز ، دربنیاد آن، مذهب جامعهٔ اشرافی بود.

جاذبهٔ تعالیم «شین‌گون» برای کیفیت ذوقی آن بود و نیز برای تواناییش در ارائهٔ فرهنگ و هنر چین دورهٔ «ته،آنگ» وبویژه پیکره سازی و هنرهای دستی. حوزه‌های این دوفرقه ــ کوه «هی‌یی» و کوه «کویا»ــ کانون الهیات شد.

سهم مهم دیگری که بنیادهای بودایی ایندوره در تحول فکری و فرهنگی داشتند، ابداع «کانا» یا حروف هجایی برای نوشتن زبان ژاپنی بود، که بی‌آن توسعه و تعالی ادبیات تقریباً ناممکن می‌نمود.

فراآوردن اصول تازه و مبادی مذهبی ازچین به وسیلهٔ کاهنان بودایی دنباله داشت. یکی‌از بانیان این کار «انین» (۷۹٤ــ۸٦٤) بود. اشتیاق او به فراآوردن سنت دین در سفرنامه‌اش، که از نمونه‌های عالی نگارش چینی شمرده می‌شود، پیداست .

اعزام سفارت به دربار چین از سال ۸۹٤ که قدرت سلسلهٔ «ته،آنگ» در آنجا رو به نشیب داشت، دچار وقفه شد و، همزمان، دوره‌ای از درون نگری پیدا آمد که به‌ژاپنی‌ها فرصت داد تا فرهنگ فرایافته ازبیگانه را باحال و هوای خود دمساز کنند و ازین آمیختن و سرشتن، تمدن تازه‌ای برای ژاپن پدید آورند.

پیشرفت و گسترش پیوستهٔ آیین بودا در ژاپن، آزاد از درگیری و برخورد نبود و، بیش‌از همه، مقاومت سنت پرستان و بنیادگرایان را، که قومیت وملیت ژاپنی را بــا آیین شینتو مــرادف مــی‌دیدند ، بــرانگیخت. در سال ۹۱٤ یک دانشمند برجستهٔ کنفوسیوسی به نام «می‌یوشی کی‌یوتسورا» (یا «کی‌یویوکی»، ۸٤۸ـ۹۱٤) «رسالهٔ بیان عقاید در دوازده سخن» را به امپراتور «دایگو» تقدیــم کرد و درآن از دربار خواست که در «وجوه مرجع ملی» ژاپن بازاندیشی کند، و با این کار بسیاری از عادات کهنهٔ بودایی را دور بریزد. او برپایهٔ تربیت واعتقادات کنفوسیوسی خود، بر تجمل‌گرایی تأسف می‌خورد و از خرابی و نابسامانی‌وضع مالیهٔ عمومی و تنزل اخلاقیات اعیان و اشراف شکایت دارد. «کی‌یوتسورا» ایــن همه‌را بارآمد تکیه و اهمیت زیاده ازحدی می‌داند که ژاپن به‌آیین بودا نهاده بود، و می‌خواهد که آموزش همگانــی بازپردازی شود تا ازینراه ژاپن رهبــران ملــی تازه‌ای پیدا کند که بتوانند برای این کشور مجد و سربلندی فراآورند.

«کی‌یوتسورا» در «رسالهٔ بیان عقاید در دوازده سخن» می‌نویسد:

«رعیت اعلیحضرت این بیانیه را باترس ولرز تقدیم می‌کند ، و می‌داند کــه بی‌پروایی و گناه او دراین جسارت شاید که سزاوار کیفر مرگ باشد. بابررسی اسناد باستانی می‌توان دریافت که دربار ما برای سنت بیدار دلیش شهره بود... مالیات‌ها سبک برآورد می‌شد، و به مــردم کمتر فشار می‌آمد. بالادستــان بــه زیردستان مهربان بودند و مراقب حالشان، زیردستان از دل و جان طاعت بــالاـ دستان را داشتند . کار حکومت برکشور همانند پرداختن به‌کردار خویش‌است... اما، رفته رفته، شیوه‌های خوب این کشور تکیده شد و، به جای آن، قــانــون و فرامین اهمیت پیدا کرد، برآورد مالیات هرساله افزایش یافت، و بیگاری چنــد برابر شد. شمار خانوارهایی که توان پرداخت مالیات را داشتند ، هرماهه کمتر شد، و مزارع روز بــه روز خــرابتر گشت. آیین بــودا نخست در دورهٔ سلطنت امپراتور «کیمی» (۵٤۰ـ۵۷۱) به‌این سرزمین آمد و پس در دورهٔ ملکه «سویکو» (۵۹۳ـ٦۲۸) گسترده شد. هرکس، از وزیران و بزرگان دولت گرفته تاکارگزاران کوچک، اگر معبد یا برج و بتکده‌ای نمی‌ساخت، انسان به شمار نمی‌آمد. پس، بسیاری کسان ثروتشان را به‌پای ساختن برج و بتکده‌ها دادند، به چشم وهمـ چشمی هم، کشتزارهایشان را برای ســاختن معابد هدیه کــردند و بسیاریشان مردان آزاد را خریدند تا بندهٔ خدمتگزار معابد شوند . با فرارسیدن دورهٔ «تمپیو» (۷۲۹ـ۷٤۹) ، آیین بودا بیش‌از پیش تجلیل شد، تا آنجا که بسیاری از مزارع به معابد بدل گشت.» نویسنده به سیاستهای ویرانگر پادشاهان دیگر اشــاره

کرده و سپس ۱۲ نکته را یک به یک برشمرده ، که از آنمیان است: لـــزوم چاره‌اندیشی دربرابر خشکسالی و بعضی اصلاحات ارضی دیگر، پرهیز ازتجمل در زندگی ، تشویق وکمک به دانشجویان، اصلاح سازمان اداری و قضایـــی و کارگزاران حکومت، اصلاح مالیاتی و صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی...

روشن است که تعالیم کنفوسیوس میانه‌ای با تجمل خواهی و با رسم وراه کاهنان کاهل بودایی نداشت، اما بیانیهٔ «کی‌یوتسورا» ازین معنی فراتر رفته و بسیاری از نابسامانیها و مفاسد اجتماعی را برشمرده است.

از قرن دهم نشانه‌های زوال و فساد در «هیان»، پایتخت آنروز ژاپن، نمودار شد. اعیان و بزرگان پایتخت به چیزها و کارهای بیهوده و خرافات سرگرم شدند و بیزاری مردم از کاهنان متفرعن و درباریان بیمایه در قصه‌ها و ادبیات عامیانه جلوه نمود. جدایی میان مردم و اعیان و درباریان ونیز بنیادهای مذهبی بیش‌از پیش نمایان شد.

از همان آغاز ورود آیین بودا به ژاپن، یا دست کم از اوایل دورهٔ «هیان» ، مکتب و سنت‌های بودایی و «شینتو» به مبارزه و مقابلهٔ آشکار و پنهان بایکدیگر افتادند. گسترهٔ این درگیری از رویدادهای ثبت شده در تاریخ این دوره ، مانند نفرین و خشم «کامی» یا خدای «شینتو» از تجاوز به حریم و قلمرو آسمانی او یا ناخرسندی وی از فروافکندن درختان مقدس در صحن یک زیارتگاه «شینتو»برای ساختن معبد بودایی، که به صورت رعـد وبرق و توفان یـا آتش سوزی مرموز پدیدار می‌شد، پیداست. بااینهمه ، همزیستی دو آیین بودا و «شینتو» بیشتـر به مایهٔ انعطاف پذیری بودایی و توفیق این آیین در سازگار ساختن خود، یابه سخن دیگر، پایین آوردن معیارهایش برای سازگار شدن با آیین بومی و سنتی «شینتو» در ژاپن، ونیز با روح مسالمت جوی این هردو آیین، فراهم آمد.

بهرهٔ ۶

دورهٔ کاماکورا (۱۳۳۶ - ۱۱۸۵)

ملوک‌الطوایفی در ژاپن

پس از پیروزی «دان ـ نو ـ اورا» (۱۱۸۵) «میناموتو یوریتومو» فرمانروای واقعی ژاپن شد و درباریان به هراس افتادند که مبادا قدرت و پایگاهشان را به ساموراییها ببازند. «یوشیتسونه»، برادر «یوریتومو»، چون سرداری پیروز وارد «کیوتو» شد و امپراتور پیشین، بزرگ خاندان سلطنتی، او را با شکوه تمام پذیرا گردید و می‌خواست که، از راه سیاست، با استفاده از «یوشیتسونه» و برکشیدن او، از قدرت برادرش «یوریتومو» بکاهد. این وضع خشم «یوریتومو» را برانگیخت و هنگامی که «یوشیتسونه» با همراه داشتن چند اسیر جنگی مهم به حومهٔ «کاماکورا»، پایگاه «یوریتومو» رسید، او زندانیان را تحویل گرفت اما از پذیرفتن برادرش خودداری کرد، و هرچه هم «یوشیتسونه» پیام فرستاد وسوگندنامه در تأکید وفاداری خود نوشت، یوریتومو اعتنا ننمود. «یوشیتسونه» بناچار بازگشت و باقی عمر را در سفر و جنگ و گریز با مأموران «یوریتومو» که فرمان دستگیری و نابودساختنش را داشتند و همه‌جا در پی او بودند، گذراند. حسد «یوریتومو» به دلاوری و تدبیر و رهبری نمایان «یوشیتسونه» در نبرد، همراه با بیم از بالاگرفتن کار او و ملازمان و سردارانش، از مایه‌های این کینه ودشمنی بود. «یوشیتسونه» روانهٔ شمال ژاپن شد و به سختی توانست از چشم‌جستجوگران دور بماند و جان به‌در برد و خود را به «هیرای زومی» در شمال «سندای» در ایالت «ایواته»، برساند و در پناه خاندان «فوجی‌وارا» که در آن نواحی قدرت

داشتند، درآید. «فوجی‌وارا» بر شمال «هونشو»، جزیرهٔ اصلی ژاپن، فرمان می‌راند و تابع یا متحد «یوریتومو» نبود. اما دوسال بیش نکشید که بزرگ خاندان «فوجی‌وارا» درگذشت و پسرش جانشین او شد. او که می‌دانست که «یوریتومو» آمادهٔ حمله به‌آنجا می‌شود. ازروی ترس‌وناجوانمردی دستورکشتن «یوشیتسونه» را داد، اما «یوریتومو» از نیت خود برنگشت، به‌قلمرو «فوجی‌وارا» تاخت و این خاندان را نابود ساخت.

قدرت «یوریتومو» با این پیروزی به اوج رسید و امپراتور به ملاحظهٔ آن از او خواست که قرارگاه خود را به «کیوتو» منتقل کند و در ادارهٔ امور کشور سهیم باشد. اما «یوریتومو» این دعوت را نپذیرفت و در «کاماکورا» ماند. «یوریتومو» می‌خواست که دور از امپراتور و درباریان زمام کارهای کشور را خود در دست داشته باشد، و از سویی نیز نگران بود که مبادا مردان و رزمندگان او، چنانکه خاندان «تایرا»، با خوگرفتن به شیوه و رفتار درباریان و اشراف، خود را تباه سازند.

در سال ۱۱۹۲ امپراتور عنوان و مقام «سی ـ یی ـ تای ـ شوگون» (سپه‌سالار سرکوبگر وحشیان) را به یوریتومو داد که مقام فرماندهی کل قوا بود و او دیرزمانی آرزویش‌را داشت. او حکومت «باکوفو» را که به‌معنی حکومت اردویی و در واقع ستاد عالی لشکری و فرماندهی و حکومت نظامی بود، بنیاد کرد. «کاما-کورا» در میان کوه و دریا واقع شده است و از نظر نظامی موقع دفاعی خوبی‌دارد. «یوریتومو» نظام سیاسی تازه‌ای را شالوده‌ریزی کرد، ستاد لشکری و دیوانهای اداری وقضایی بنیاد نهاد وبرای همهٔ کشور «شوگو» (مرزدار یاکلانتر) و«جیتوء» (مدیر یا مباشر) گمارد و فرستاد. «شوگو» فرماندار، فرمانده و رئیس پاسگاه انتظامی محل بود. «جیتوء» پیشکاری بود که جمع‌آوری مالیات و امور عمومی منطقه را بر عهده داشت.

فرمانروایی نظامی «یوریتومو» حکومت «شوگونی کاماکورا» شناخته می‌شود و این از عنوان «شوگون» یا سپهسالار که «یوریتومو» در سال ۱۱۹۲ از امپراتور دریافت، گرفته شده است. «شوگون»‌های سده‌های هشتم و نهم سرداران بزرگ امپراتور بودند که به جنگ با قبایل بومی «امیشی» در نواحی شرقی و شمالی ، که اینک زیر سلطهٔ یوریتومو بود، می‌پرداختند. با اینکه «یوریتومو» این سلطه را تنها به نیرو و تلاش خود یافت، اما باز دقت داشت که وفاداری مطلق خود به امپراتور را به‌ظاهر حفظ کند. او در پایگاه «شوگون» یا سپهسالار کل امپراتور می‌توانست تأسیس دستگاه نظامی جداگانهٔ خود را موجه نشان دهد و آنرابرای

حفظ نظم در کشور، ناگزیر بداند. گذشته از این، «یوریتومو» توانست باگماردن ملازمان و سرداران خود به نام مباشر یا مرزدار در ولایات مختلف، قدرت خود را فراتر از حوزهٔ شرق گسترش دهد.

«یوریتومو» اگر جانشین ارزنده‌ای هم برای خود می‌ساخت، بزرگترین سردار تاریخ ژاپن می‌بود. اما او، به‌ظاهر براثر طبع بدگمان خود، نه‌تنها«یوشیتسونه» بلکه چند تن دیگر از برجسته‌ترین خویشاوندان خود را از میان برد و با این کار تیره‌های خاندان میناموتو را سخت سست کرد. تا «یوریتومو» زنده بود هیچیک از سردارانش پروای سربرداشتن نداشتند، اما چون او بناگاه در سال ۱۱۹۹مرد، دو پسرش ـ که یکی پس از دیگری دومین و سومین «شوگون میناموتو» شدند ـ نتوانستند این سرداران را سر به فرمان نگاه دارند.

چون «یوریتومو» پس ازهفت سال حکومت «شوگونی» درسال۱۱۹۹درگذشت، پسر ۱۸ ساله‌اش جانشین او و «شوگون» یا فرمانروای نظامی شد. اما مادر او، «ماساکو»، که دختر «هوء جوء توکی‌ماسا» بود، دست پسر را از حکومت دور نگهداشت و مردان خاندان «هوء جوء» به‌یاری او، در کارها دست یافتند. «شوگون»، که از این وضع ناخرسند بود، به تدبیر و زمینه‌چینی علیه «هوء جوء» پرداخت، اما در این تلاش شکست خورد و «توکی ماسا» او را برکنار و در معبدی زندانی کرد و پس از چندی دستور کشتنش را داد و برادر کوچکتر او که فقط ۱۲ سال داشت به «شوگونی» رسید. اندکی پس از آن نیز «توکی‌ماسا» پسرش «یوشی-توکی» را جانشین خود ساخت. او به‌ظاهر «شوگون» را بالادست خودمی‌انگاشت، اما درواقع درمقام «شیکن» (مدیر) اداره و اختیار کار حکومت را دردست داشت.

«شوگون» سوم شاعرپیشه و عاری از کفایت سیاسی بود و سرانجام هم برادرزاده‌اش با «هوء جوء» همدست شد و او را کشت. بدینسان، اعضای اصلی خاندان «میناموتو» همه از میان رفتند.

همسر «یوریتومو»، «ماساکو»، در انتقال قدرت از «میناموتو» به «هوء جوء» سهم مهمی داشت. پدر این زن، «توکی ماسا»، رئیس خاندان «هوء جوء»، یکی از دو مردی بود که هنگام تبعید «یوریتومو» به شرق پس از رویداد «هی‌جی» درسال ۱۱۵۹، به‌مراقبت او گمارده شده بود. «توکی‌ماسا» از حد مراقبت بسیار فراتر رفت و یار و مونس نزدیک «یوریتومو» شد و یکی از نخستین کسانی بود که رهبر خاندان «میناموتو» را به سربرداشتن علیه «تایرا» در سال ۱۱۸۰ واداشت.

«یوریتومو» با زناشویی با دختر «توکی‌ماسا»، یعنی «ماساکو» که زنی دلیر و با اراده بود، پیوند دو خاندان «هوء جوء» و «میناموتو» را نزدیک‌تر ساخت.

این زن با تدبیر و نفوذ کلام کارساز خود از چهره‌های برجستهٔ تاریخ ژاپن است.

این که خاندان «هوء جوء» پس از پیروز آمدن بر حریفان در پی مرگ «یورـ یتومو»، نخواستند که خودشان «شوگون» بشوند، ویژگی منش ژاپنی را نشان می‌دهد. به‌جای این کار، آنها با بنیاد نهادن دیوان نیابت «شوگون» در «کاماکورا»، قدرت حکومت را در اختیار گرفتند. اهمیتی کـه در ژاپن قدیم به مـایهٔ نسب و بزرگزادگی و نیز به سلسله مراتب داده می‌شد چنان بود که اشراف دربار و نیز بزرگان لشکری، اگر هم خود یکسره بی‌میل نبودند، از داشتن مناصبی که بنابه تبار و نسب حق مسلم آنها شناخته نمی‌شد، رویگردان بودند. خاندان «هوء جوء» که از اصل میانحال و بلکه پایین بودند، خوش‌تر می‌دیدند که بگذارند تا دیگران (نخست خاندان «فوجی‌وارا و سپس شاهزادگان دربار) نام «شوگون» را داشته باشند اما خود آنان در پایهٔ نازلتر نیابت شوگون زمام کارها را در دست بگیرند. بزرگان خاندان «هوء جوء» خوب می‌دانستند که جز یک طایفهٔ کـوچک و تازه برآمدهٔ ولایت «ایزو» بیش نیستند و بخت و امیدی برای حکومت بر همهٔ کشور ندارند. از اینرو آنها خواستند تا مقام «شوگونی» را برای مردان خاندانهای‌بزرگ اما ناتوان بگذارند و خود در جایگاه «شیکن» یا مباشر حکومت واقعی را بر کشور داشته باشند.

خاندان «هوء جوء» در ژاپن پیش از عصر جدید و در زمامداری خود در مقام نیابت شوگون از سال ۱۲۱۹ تا ۱۳۳۳ یکی از بهترین حکومت‌ها را ارائه دادند. آنها یک شورای حکومتی ایجاد کردند و با این کار امکان دادند که دیگر برجستگان سرای «شوگونی» در امور حکومتی رأی و نظر داشته باشند. آنان آیین‌نـامـهٔ تازه‌ای برای سپاه وضع کردند که به‌آنها و به شورای حکومتی توانایی داد تـا دعاوی ارضی و دیگر امور را با نصفت شگفت‌انگیز حل و فصل کنند.

«آئین دادرسی هوء جوء» که در ۱۲۳۲ وضع شد، اعتماد به نفس فـزایندهٔ جنگندگان پیروز «کاماکورا» را نشان داد. در نوشتن این آیین‌نامهٔ تازه، ملاحظات عملی، نه قوانین سنتی کیوتو، راهنما بود. پژوهندگان غربی این متن رانخستین تجربهٔ وصول به مرحلهٔ تحلیل فکری در جامعه و حکومت ژاپن دانسته و گفته‌اند که با این پدیده در میان مردان عمل ژاپن نیز، مانند سنت اروپایی، «جدایی میان شیوهٔ بیان و اندیشهٔ درون» دیگر وجود نداشت. ساموراییها با خودآگاهی تازه‌ـ یافتهٔ خود بنیادها و ارزشهای نوی ایجاد کردند که تا سال ۱۶۰۰، و نیز پس از آن تاپایان دورهٔ توکو گاوا و آغاز عصر تجدد (۱۸٦۷) بر ژاپن حکمفرما بود.

در همین احوال، در کیوتو، امپراتور پیشین که مردی صاحـب اراده بود و

می‌خواست قدرت سیاسی را از «کاماکورا» بازگیرد، از تیرگی میانهٔ دو خـاندان «میناموتو» و «هوء جوء» بهره برد و بسیج حمله به کاماکورا را ساخت. دربار از شأن والا برخوردار بود و «هوعجوء»، که خاندان کوچکی در شرق ژاپن بود، خائن خوانده شد. چنان نمود که بسیاری از مردم پشتیبان امپراتورند و «باکوفو» یا حکومت نظامی «کاماکورا» با بحران تازه‌ای روبرو شد. در این هنگام «میناموتو ماساکو» که پس از مرگ همسرش «یوریتومو»، به‌زی راهبگان درآمـده بـود، ساموراییِ‌های «هوء جوء» را واداشت تا به سردارانشان وفادار بمانند، و اهمیت کار «یوریتومو» را در بنیادگذاری «باکوفو» بر آنان باز نمود. این زن را مـردم «راهبهٔ سپهسالار» می‌خواندند.

بزرگان «هوء جوء» برآن شدند که بر امپراتور پیشدستی کنند و جلوتر ازآنکه او به «کاماکورا» بتازد، آنها به «کیوتو» حمله کنند. پسر «یوشی توکی» بسرداری سپاهی روانهٔ «کیوتو» شد، اما چند منزل، یعنی تا هاکونه در ایـالت «کاناگاوا» بیشتر نرفته بود که اندیشید که اگر امپراتور پیشین خود پیشاپیش سپـاهش برابر او بیاید، نمی‌داند که چه بکند. پس، او سپاهش را در «هاکونه» گذاشت و خود تنها به «کاماکورا» بازگشت تا رأی پدر را دراینباره بپرسد. «یوشی‌توکی» توصیه کرد که اگر چنین وضعی پیش آید او باید که زه کمانش را (به‌نشانهٔ بر زمین گذاشتن سلاح و تسلیم و ابراز ندامت) ببرد و از ناسپاسی خـود پوزش بخواهد، اما اگر امپراتور پیشین سرداری سپاه را نداشته باشد، او باید که با قهر و نیروی تمام حمله کند. این داستان تاریخی را پیش از جنگ دوم فراوان بازگو می‌کردند تا نشان دهند که شأن امپراتور تا چه پایـه است. با اینهمـه، بزرگان «هوء جوء» نگران از دست دادن حمایت مردم بودند.

در کیوتو، با حمله ناگهانی سپاه «هوء جوء»، نیروهای امپراتور پیشین به آسانی شکست خوردند و، در پی آن، سران و بزرگان دربار اعدام شدند وامپراتور پیشین به جزیرهٔ کوچکی تبعید شد. فرمانروایان «هوء جوء» بر قدرت مقام «شوگو» (مرزدار یا کلانتر)، گماردهٔ «شوگون»، در کیوتو افزودند تا از ایـن راه بزرگان دربار و ساموراییِ‌های مخالف خود را از تیول و املاکشان در غرب ژاپن محـروم کنند. این اراضی به کسانی از خاندان «هوء جوء» که در این پیروزی سهیم بودند، پاداش داده شد. بدینسان قدرت «هوء جوء» به غرب ژاپن گسترش یافت.

با مرگ دومین «شیکن»، یعنی «هوء جوء یوشی توکی»، پسر او«یاسوتوکی» جانشینش شد (۱۲۲٤م.). او یک شورای حکومتی با سیزده عضو تشکیل داد و قوانینی ناظر بر ساموراییِ‌ها وضع کرد. تأثیر این هر دو تدبیر نسل‌ها باقی

ماند.

در این دوره ساموراییها در دستههایی متشکل میشدند که هرکدام یک رهبر داشت. هرگروه سامورایی یک نیایشگاه «شینتو» بنا میکرد که جایگاه اسمی و پرستشگاه قدیس یا خدایی بود که حافظ و حامی آن گروه شناخته میشد (دربنباره بهشرح بنیادهای شینتو در این کتاب رجوع کنید). از آنجا که تیولداران و ساموراییها میبایست زمین خود را از تصرف متجاوزان نگهدارند، بهآنها آموزش فنون نظامی، بویژه کمانداری و تیراندازی، داده میشد.

ساموراییها در برابر مغولان (۱۲۸۱ـ۱۲۷۴)

خطر بزرگ برای حکومت «شوگونی» و فرمانروایان «هوء جوء»، و برای ژاپن، از سوی سلسلهٔ مغولی چین و در دههٔ ۱۲۷۰ برخاست. در همان هنگام که «میناموتو» و «هوء جوء» دست اندرکار ساختن نخستین حکومت لشکری ژاپن بودند، پیشامدهای عظیم در چین و آسیا روی میداد. در فراگرد قرنهای دوازده و سیزده، بزرگترین قدرت نظامی که جهان تا به آنروز دیده بود، بوسیلهٔ خان معروف مغول، چنگیز، در آسیای مرکزی پدیدار شد و بهحرکت درآمد. مغولان طی چند دهه بیشتر سرزمینهای آسیا را درنوردیدند و تا نواحی شرق اروپا نیز، مانند لهستان و مجارستان و بوهم امروز، راه یافتند. مغولها بادیهنشینانی سوارکار بودند که میتوانستند چندین روز بر پشت زین بگذرانند و مسافتهای دور را در زمان کوتاه بپیمایند. آنها با شیوههای آمیختهٔ نیروی رزمی و شتاب و تاخت و قدرت حمله که داشتند، براستی مقاومت ناپذیر بودند و بیشتر مردمی که با آنها در قارهٔ بزرگ رویاروی شدند، چارهای جز شکست یا تسلیم نداشتند.

مغولان با آنکه تا سال ۱۲۷۹ جنوب چین را زیر فرمان نیاورده بودند، اما حکومت خود را در سالهای خیلی پیشتر در شمال چین برقرار کردند و، به رهبری نوهٔ توانای چنگیز، قوبیلایخان، سلسلهٔ «یوآن» یا «اصیل» را در سال ۱۲۷۰ بنیاد نمودند. همین قوبیلایخان بود که نخست فرستادگانی روانهٔ ژاپن کرد و خواستار شناسایی تفوق و حاکمیت چین در شرق آسیا و اظهار انقیاد بهدربار مغول شد.

چین، «پادشاهی میانه»ی بزرگ آسیای شرقی، از دیرباز میکوشید تا همسایگان کوچکش را به ابراز انقیاد و داشتن مناسبات تکریمآمیز نسبت بهخود، وادارد. چنین مناسباتی آنانرا ناگزیر میداشت که هرچند یکبار هیأتی برای ابراز

احترام و انقیاد به دربار چین بفرستند. یکی از مزایای این فرستادگان ممالک کوچکتر این بود که امپراتوری چین معمولا هدایایی ارزنده‌تر از آنچه که آنها آورده بودند به آنان می‌داد. اما این مناسبات آشکارا بر پایهٔ کهتری در برابر چین بود و ژاپن در میان ممالک شرق آسیا تنها کشوری بود که قرنها سرسختی نشان داده و زیر بار آن نرفته بود.

هنگامی که نخستین فرستادهٔ قوبیلای‌خان به‌ژاپن آمد، دربار ندانست که چه کند و درخواست را به‌حکومت «باکوفو» فرستاد تا به‌نیابت امپراتور دربارهٔ آن تصمیم بگیرد. «شیکن» هشتم، فرمانروای نظامی‌ژاپن، به‌نام «هوء جوءتوکی-مونه»، که در این هنگام هیجده سال داشت، همراه با شورای حکومتی خود تصمیم به رد درخواست گرفت، و فرستادهٔ قوبیلای را بی‌دادن پاسخی به چین برگرداندند. بیگمان ژاپنی‌ها در سرزمین جزیره‌ای خود، به اندازهٔ ملت‌های دیگری آسیا وشرق اروپا از درنده‌خویی و شکست‌ناپذیری آشکار مغولان آگاه نبودند. با اینهمه باید فرمانروای «هوء جوء» و مشاوران او را به داشتن عزم و ارادهٔ فوق‌العاده تحسین کرد که چنین موضع استواری گرفتند.

پس از آن، قوبیلای چند بار دیگر فرستادگانی روانهٔ ژاپن ساخت امانتیجه‌ای نگرفت. سرانجام، خان بزرگ مغول، چنانکه پیش‌بینی می‌شد سخت‌برآشفت و بتندی آغاز بسیج برای حمله به ژاپن و تصرف این سرزمین کرد.

دو حملهٔ نافرجام مغولان به‌ژاپن شاید که همیشه برای تاریخ‌نویسان تا حدی در پردهٔ اسرار بماند.

در ماه اکتبر سال ۱۲۷٤ یک سپاه ۳۳٫۰۰۰ نفره از سربازان مغول وکره‌ای، سوار بر ۹۰۰ سفینهٔ جنگی، به سوی ژاپن بادبان گشودند. آنها پس از رسیدن به‌کناره‌های‌غربی‌ژاپن، جزایر«تسوشیما» و«ایکی» در«کیوشو» را به‌آسانی‌گرفتند. هرچند که سربازان ژاپنی در آنجا، با شمار کم اما با دلاوری بسیار، تا آخرین نفر جنگیدند و کشته شدند. مغولان دشمنی هراس‌آور و سرسخت بودند و با درنده‌خویی و بیرحمی رفتار می‌کردند. آنها سربازان اسیر را با شکنجه می‌کشتند، کودکان وحشت‌زده را شیون‌کشان زیر لگد می‌کوفتند و شکم زنان آبستن را می‌دریدند و جنین را به نوک شمشیر بیرون می‌آوردند. خونخواران مغول دست زنان اسیر را سوراخ می‌کردند و از آن طناب می‌گذراندند و آنها را بر سر کمان خود می‌آویختند.

مغولان سپس روانهٔ شمال «کیوشو» شدند و در خلیج «هاکاتا» پیاده شدند. آنها در کاربرد نیزه‌های بلند، کمانهای پرزور و منجنیق‌های سنگین گلوله وترقه-

انداز، چابک‌ دست‌تر بودند، اما ساموراییهای ژاپنی مردانه و از سر جان برای دفاع از میهن خود می‌جنگیدند و توانستند با شمشیر و کمان جلوی حملهٔ ناگهانی مغول را بگیرند. با رسیدن شب و تاریک شدن هوا مغولان به سفاین خود در دریا بازگشتند. از بخت نیک رزمندگان ژاپن، آنشب توفان تندی ناگهانی آن ناحیه را درنوردید و همهٔ سفاین دشمن را در هم شکست. با دمیدن صبح، حتی یکی از شناورهای مغولان هم برآب دیده نمی‌شد و، به جای آن، اجساد بیشمار دشمن در دریا شناور بود. گفته‌اند که در آنشب ۱۳۵۰۰ نفر سرباز مغول در دریا غرق شدند.

سال دیگر، قوبیلای فرستادهٔ تازه‌ای روانهٔ ژاپن کرد و ٤ سال پس از آن نیزسفیردیگری فرستاد. «شیکن» یا فرمانروای نظامی ژاپن، «توکی‌مونه»، دستور کشتن آنها را داد. در آن دوره سفر دریا چندان دشوار بود که‌مغولها نمی‌توانستند علت بازنگشتن فرستاده‌هایشان را دریابند. اما، به هر روی، در سال ۱۲۸۱ «قوبیلای» بر آن شد که دیگربار به ژاپن بتازد.

ژاپنی‌ها پیش‌بینی حملهٔ تازهٔ مغول را می‌کردند و با ساختن دیواره‌های سنگی گرداگرد خلیج «هاکاتا» و سربازگیری و آموزش رزمی‌دادن به آنها، خود را آماده می‌ساختند. در ماه مه سال ۱۲۸۱ نیروی ۴۰٫۰۰۰ نفری مغول همراه با سربازان چینی و کره‌ای سوار بر ۹۰۰ کشتی جنگی به‌استحکامات خلیج «هاکاتا» حمله آوردند. سامورایی‌های ژاپنی با دفاع قهرمانانه دو ماه جلو پیشروی مغولها را گرفتند. آنها شبانه، و با استفاده از قایق‌های کوچک، آسیب‌های سخت به سفاین مغول می‌رساندند. سرانجام دشمن به‌جزیرهٔ کوچکی عقب نشست و در انتظار رسیدن ناوگان کمکی از جنوب چین، که با ۱۰۰٫۰۰۰ سرباز و ۳٫۵۰۰ سفینهٔ جنگی در راه بود، ماند.

در نیمهٔ ماه اوت همانسال هنگامی که دو ناوگان به هم پیوستند و برای حملهٔ تازه به خلیج «هاکاتا» پیش آمدند، توفان سهمگین دیگری درگرفت ولطمهٔ سنگینی به‌نیروی دشمن رساند، سفاین آنها در باریکهٔ راه دریا به هم خورد و عدهٔ بیشماری از مردانشان کشته شدند. بسیاری از سربازان چینی و مغولی که تن به‌ساحل کشاندند نیز به دم تیغ ساموراییهای پیروز افتادند. گفته‌اند که از این دو ناوگان عظیم جز ۳۰٫۰۰۰ سرباز مغول به سرزمین خود بازنگشت.

سودای فتح ژاپن از سر مغولها نیفتاد و آنها باز هم به زمینه‌چینی برای یورشی تازه ادامه دادند. در سال ۱۲۸۳ قوبیلای ستادی برای بسیج حمله به‌ژاپن تشکیل داد، اما بامرگ او درسال ۱۲۹٤ این نقشه نافرجام ماند. درژاپن آماده-

باش نظامی تا سال ۱۳۱۲ ادامه داشت زیرا که با وسایل آنروزگار خبری از وضع مغولان نداشتند و پیوسته نگران بازگشت آنها بودند.

با اینهمه تلاش و لشکرکشی چندباره، گرفتن ژاپن برای مغولان سرنوشت‌ساز نمی‌نمود، زیرا که سرزمین کوچک و جزیره‌ای ژاپن را نه تهدیدی برای خود می‌دیدند و نه غنیمت ارزنده‌ای، و این جنگ بیشتر انگیزهٔ جاه‌طلبی وحیثیتی داشت. اما در پیش ژاپنی‌ها این یورش نخستین تلاش خطیر برای تجاوز به خاک مقدس ژاپن و اشغال آن در سراسر تاریخ این کشور بود، و نیز آخرین تلاش ازینسان تا پایان جنگ دوم که نیروهای امریکا ژاپن را اشغال کرد.

پیروزی ژاپن در راندن مغولان را یک معجزه دانستند. کمی پیش ازنخستین یورش مغولان، امپراتور پیشین به زیارتگاه شینتو رفت تا برای پیروزی ژاپن دعا کند. فرمانروای نظامی، «شیکن»، «هوء جوء توکی‌مونه»، نیز نیایش خود را با نوشتن دعاهای بودایی با خونش انجام داد. چون خبر نابودی دشمن ــ به کمک توفان بهنگام ــ رسید، چنین باور داشتند که این توفان «کامی‌کازه» یا تند باد آسمانی بوده و به ارادهٔ خدایان درگرفته است، از ینرو اعتقاد مردم به‌خدایان و قدسیان شینتو و به بودا بیشتر شد. این باور که ژاپن سرزمین خدایانست و آنها پاسدار آنند، نیز در دل و اندیشهٔ مردم بیشتر جای‌گرفت.

فصل توفانهای ژاپن در اردیبهشت آغاز می‌شود و تا ماه آبان دنباله دارد. توفانهای متعدد، پیش و پس از تابستان، گوشه و کنار ژاپن و بیشتر کناره‌های جنوبی و غربی آنرا، در می‌نوردد. تندبادها در تابستان به علت فشار بالای جوی در شمال اقیانوس آرام، از غرب و قارهٔ آسیا می‌آید. این توفانها که شمارهٔ متوسط آنرا در سال ۲۳٫۷ تندباد محاسبه کرده‌اند، بیش‌از ۳۸٫۳ میل درساعت یا ۱۷متر در ثانیه سرعت دارد و بعضی از آنها از روی ژاپن می‌گذرد. گرچه «کیوشو» (جزیرهٔ جنوب غربی) بیش از دیگر جزایر ژاپن توفانی است، محل و هنگام توفان ثابت نمی‌باشد. در دو حملهٔ مغول چنین پیش‌آمد که این توفانها در خطیرترین روزها و در حساس‌ترین جاها درگرفت و سرنوشت جنگ را تعیین کرد. این تقارن بسیار بعید می‌نمود و این باور را پیدا آورد که این تندبادها فرستادهٔ آسمان است.

بسیاری از ژاپنی‌ها در آن هنگام تلاش و شور و احساس سامورایی‌ها را دست کم گرفتند و نجات ژاپن از بلای مغول را تنها به‌یاری «کامی‌کازه» یا تندباد آسمانی دانستند، و چنین باور داشتند که در هر هنگامهٔ خطر در آینده همخدایان خود به‌یاری و رهایی ژاپن خواهند آمد. در جنگ دوم نیز هواداران «کامی‌کازه»، که برای جلوگیری از نابودشدن ژاپن در روزهای نومیدی تن به نابودی می‌دادند و

به‌دشمن می‌تاختند، الهام گرفته از این خدایان و «تندبادهای آسمانی» شناخته می‌شدند.

مغولان نخستین کسانی بودند که نیروی باروت را برای حمله به‌ژاپنی‌ها به کار بردند و «توپهای منفجرشونده» بزرگ آهنی به‌سوی آنها پرتاب کردند. اما ازین هنگام تا آمدن اروپاییها و آوردن اسلحهٔ آتشین به‌ژاپن تقریباً در سه قرن بعد، ژاپنی‌ها کوشش چندانی در کاربردن باروت در جنگ‌ها نکردند. این شاید از سویی برای آن بود که امیران محلی و لشکریان زمیندار در هرجا در اتخاذ شیوه‌ها و سلاح‌هایی که شاید نام و موضع آنها را به‌عنوان سلحشوران ورزمندگان سنتی و صاحبان فنون جنگی قدیم تحت‌الشعاع درآورد، کند بودند . درحالی‌که مردم در جامعه متمدن و در برابر نوشدن زمانه، به تغییر و تحول ناگزیرند، امیران ملوک‌الطوایف، بر روی هم، در برابر موج تغییر مقاومت و ستیز بسیار نشان دادند.

یکی از میراثهای لشکرکشی مغولان به ژاپن، پردهٔ بزرگ نقاشی «حملهٔمغول» می‌باشد که بخش‌های مهمی از آن بازمانده است. این نقاشی عالی که با جزء ـ پردازی و استادی ستایش‌انگیز و به‌درخواست و سفارش یک ساموراییی «کیوشو» به‌نام «تاکه زاکی سوئه‌ناگا» (که در دو نبرد ۱۲۷٤ و ۱۲۸۱ جنگید) کشیده شده است، تلاش و جانبازی «سوئه‌ناگا» را در حملهٔ نخستین و سفر او را در سالهای بعد به شرق برای اثبات فداکاری خود و گرفتن پاداش و پایگاه از حکومت «شوـ گونی کاماکورا»، همراه با شرح و نوشته، تصویر کرده است. «پردهٔ حملهٔ مغول» جدا از ارزش هنری آن، از نظر رفتار و کار ساموراییی در سالهای پایان قرن‌سیزده، بسیارگویا است.«پردهٔ حملهٔ مغول» «سوئه ناگا»را نشان می‌دهد که بارها وبسیار در زیارتگاه شینتو و معابد بودایی نیایش میکند تا بتواند دلیری خود را در جنگ نشان دهد و پاداشی بزرگ بگیرد. اما گفته‌اند که او یکبار هم برای پایدار ماندن میهنش دعا نکرد و توجه او، همه و همه، به جلوه‌کردن و نام‌آور شدن خویش و گرفتن پاداش برای خود و خانواده‌اش بود. شاید که این شیوه واندیشهٔ رزمندگان در احوال این دوره از تاریخ ژاپن طبیعی بود.

نهضت کمو (۱۳۳۳)
سستی گرفتن قدرت کاماکورا

دو حملهٔ مغول، سخت‌ترین رویداد در تاریخ ژاپن بود و در برابر آن همهٔ

مردم زیر فرمان «باکوفو» یکپارچه آمادهٔ مبارزه شدند. این جنگ برقدرت «باکوفو» افزود، اما خاندانهای محلی نیرومند که در این مبارزه یاری کرده بودند نیز نیرومندتر شدند و استقلال بیشتری یافتند. «باکوفو» مقرر داشته بود که آنها دفاع «کیوشو» را بر عهده گیرند، که این تعهد سنگینی بود. گذشته ازین، آنها با پیروز شدن در این جنگ ملک و غنیمتی نیافتند که با آن بتوانند تلاش و فداکاری ساموراییهای خود را پاداش دهند. ازینرو آنها املاکی را که داشتند فروختند یا به گرو گذاشتند اما باز از پرداخت سهمیه و مالیات مقرر به «باکوفو» برنیامدند. باکوفو برای رهانیدن آنان از این تنگنا در سال ۱۲۹۷ ماده‌ای به‌مقررات مالکیت افزود که آنرا «توکوسی» (در لغت به معنی حاکمیت به‌رادمنشی) خواندند. این مادهٔ الحاقی در واقع فرمان بخشودگی وامهای با وثیقهٔ ملکی بود و فروش یا به‌رهن گذاردن املاک امیران و سرداران ولایات را منع می‌کرد و وام‌دهندگان را ملزم می‌داشت که از همهٔ وامهای داده شده بگذرند و املاکی را که پیشتر فروخته یا به‌رهن داده شده است به مالکان اولیه باز دهند. همزمان، «باکوفو» اعلام کرد که هیچ دعوایی دربارهٔ اینگونه وامهای سررسیده و پرداخت نشده، در محکمه شنیده نخواهد شد. در نتیجه این کار از اعتبار «باکوفو» کاسته شد و سرمایه‌دارها نیز دیگر به امیران محلی وام ندادند. «باکوفو» یکسال بعد ناچار شد که این مقررات ناخوشایند را لغو کند.

پیش از دورهٔ کاماکورا واژهٔ «توکوسی» برای مهم نشاندادن بخشودگی مالیاتی در هنگام پیشامدن بلایای طبیعی به‌کار می‌رفت. اما حکومت‌های لشکری «کاما-کورا» و پس از آن «موروماچی»، این واژه را برای سیاستی که در جهت تحکیم قدرت آنها بود، به کار بردند. پس از فرمان معروف ۱۲۹۷ برای بخشودگی وامها، و با همهٔ تزلزلی که اینکار در اقتصاد کشور و اعتبار حکومت پدید آورد، باز حکومت هرچند یکبار تدابیری ازینگونه اتخاذ می‌کرد. بعدها، در دورهٔ «موروماچی» (۱۵۷۳-۱۳۹۲)، بیشتر فرامین «تاکوسی» در انجام خواستهٔ قیام‌های دهقانی یا برای تحکیم وضع مالی خود حکومت و بزیان امیران تابع آن، صادر می‌شد.

در داخل دستگاه «باکوفو» نیز در نتیجهٔ جنگ با مغولان قدرت خودکامهٔ فرمانروا افزایش یافت و، در برابر شورای حکومتی ناتوان شد. مردم زبان به شکایت از «باکوفو» گشودند و حکومت «هوء جوء» هر روزنامحبوبتر شد.

در این احوال در کیوتو، دربار که دیرزمانی بود که از قدرت حکومت عاری بود، رفته رفته مرجع ناراضیان از حکومت شوگونی شد. در سال ۱۳۲٤ و باز در سال ۱۳۳۱ امپراتور «گو ـ دایگو» به‌توطئه علیه حکومت «هوء جوء» پرداخت،

باراول پنهانی و باردوم آشکارا، که به‌نتیجه نرسید، اما کاماکورا را هشدار داد. پس حکومت «هوء جوء»، «گودایگو» را به‌تبعید فرستاد و شاهزاده دیگری را به‌جای او نشاند. اما این کار به‌آشوب پایان نداد. در کیوتو و در جاهای دیگر بسیاری از رزمندگان و امیران بودند که حکومت «شوگونی» را ناخواستنی می‌یافتند و هرچه بیشتر به سوی سلطنت‌طلبان می‌گراییدند.

یک سردار محلی سامورایی و وفادار به امپراتور، به‌نام «کوسونوکی ماسا-شیگه»، به هواداری او برخاست و از پایگاه و دژ خود در ایالت «اوساکا» پیشرفت نیرو بفرستند و مقاومت را در هم بشکنند، اما خاندانهای محلی سامورایی جانب در برابر سپاه کوچک او همیشه ناتوان می‌ماند. امپراتور «گو ـ دایگو» که هنوز بلندپروازی داشت، کوشید تا با هواداران خود در غرب ژاپن تماس بگیرد و سرانجام نیز از تبعیدگاه گریخت. با آنکه «باکوفو» از امیران تابع خواست که نیرو بفوستند و مقاومت را در هم بشکنند، اما خاندانهای محلی سامورایی جانب امپراتور را گرفتند و بهواداری او روانهٔ کیوتو شدند. وضع «شوگو» (مرزدار یا مباشر حکومت نظامی و فرماندار کیوتو) به‌خطر افتاد. حکومت «کاماکورا»«آشی-کاگا تاکااوجی» امیر بزرگ ایالت شرقی را با سپاهش به یاری او فرستاد، اما «تاکااوجی» که بزرگ یکی از شاخه‌های خاندان «میناموتو» بود به «باکوفو» پشت کرد و «شوگو» را در هم شکست.

یکی دیگر از فرماندهان پیشین «باکوفو» به‌نام «نیتا یوشیسادا» به کاماکورا تاخت. پس بسیاری از سران خاندان «هوء جوء» خود را کشتند. امپراتور «گو-دایگو» به کیوتو بازآمد و فرمان امپراتور برای نخستین‌بار پس از قرنها، ازهنگامی که فوجی‌وارا در سال ۸٦٦ حکومت را در اختیار گرفت، باز روان شد.

این رویداد در سال ۱۳۳۳ بود و در تاریخ ژاپن به «نهضت کمو» معروف است. رویداد مهم دیگری که قدرت امپراتور را باز آورد در سال ۱۸٦۷ بود که آنرا «نهضت میجی» خوانده‌اند.

نهضت «کمو» و بازگشت امپراتور «گو ـ دایگو» به قدرت، انتظار امیران و رزمندگانی را که در راه آن کوشیده و جنگیده بودند، برنیاورد. تقسیم بی‌تناسب امتیازات مایهٔ نارضایی امیران و سامورایی‌ها شد، اما بسیاری از اینان نیز از آشفتگی احوال اجتماعی و هرج و مرج، کاسته‌شدن اعتبار دربار و امپراتور، نخوت نودولتیان و نابسامانی اوضاع حکومت زبان به‌انتقاد گشودند. در یکی ازنوشته‌های مانده از آن روزگار آمده است:

«حال و روز پایتخت را می‌توان چنین خلاصه کرد: فراوانی دزدیهای شبانه،

رواج تقلب در فرامین و ساختن دستخط به‌نام امپراتور، فزونی زندانیان، به‌تاخت رفتن سواران از اینسو به‌آنسو که نشانهٔ درگیری و آشوب در جایی از شهر است، راهبه‌هایی که از معابد می‌روند و به‌خودفروشی می‌پردازند، مردانی که بی‌هیچ صلاحیت و آزمونی به کسوت روحانیان درمی‌آیند، مناصب و مقاماتی که در یک چشم برهم‌زدن می‌دهند و می‌گیرند، و جنگهایی که اربابان لشکری فقط برای تثبیت وضع املاک تیولی خود یا گرفتن پاداش به‌راه می‌اندازند، مدعیان از مردم ولایات که با یک صندوق پر از قباله و اسناد برای اثبات دعوای خود در محاکم به پایتخت آمده و آواره شده‌اند، روحانیان ذن و دیگر فرقه‌های بودایی که برای ارضای خاطر دولتیان و منفعت خود چاپلوسی و خبرچینی می‌کنند، زیردستانی که بالادستان را به‌زیر می‌کشند تا خود به جایشان بنشینند، مناصب قضایی که آسان به نااهلان داده می‌شود، سامورایی‌هایی که بی‌دانستن آداب و آیین لباس تمام رسمی در بردارند ... رزمندگانی که سلاح و شمشیر خود را به گرو می‌گذارند، و دسته‌ای از سلاحداران که تیراندازی و شمشیرزنی نمی‌دانند ـ در کوی و برزن در پی سگان می‌دوند و بارها، فزونتر از شمار کمان کشیدنشان، از اسب به زیر می‌افتند... رزمندگانی که با ادامهٔ آشوب و ناآرامی در کشور هرگز نمی‌توانند سلاح برزمین گذارند، ... بزرگان دربار و ساموراییهای بلندپایهٔ کاماکورا که بی‌هیچ آمادگی و تناسبی گرد هم می‌آیند تا شعر بحرطویل بخوانند و هرکس ازین گروه می‌خواهد داورمسابقه‌باشد. راستی که هیچ امتیازی میان هنرمندان و بی‌هنران نیست. در زمانهٔ ما، بازار هرزه‌درایی و آشفتگی پر رونق است. روزگاری بود که ساموراییها فرامین سپهسالار ژاپن «میناموتو ـ نو ـ یوریتومو» را پیروی می‌کردند، اما ساموراییهای سربلند آنروز اینک سست و بی‌مایه شده‌اند. اکنون زمانهٔ آشوب و دگرگونی است و بسا کسی که به پاداش خدمت خود، بامداد مال و جاه یافته است، شب همه را باخته باشد. باز، باشند کسانی که بی‌خدمت و وفاداری شایسته، یکشبه جاه و مقام می‌یابند. باید دید کجای کار خراب است. نابسامانیهایی که بر شمردم، یک ده آن چیزیست که کودکان کیوتو برسر کوچه و بازار می‌گویند.»

به‌یک سخن ، گویی که نویسندهٔ این سطور حال و روز ایران روزگار قاجار را باز گفته است.

در سال ۱۳۳٦ «آشی‌کاگا ـ تاکااوجی» که نتوانسته بود چنانکه آرزوداشت مقام «شوگونی» (سپهسالاری کل ژاپن) را از دربار بگیرد، به حکومت «گو ـ دایگو» پشت کرد، «شوگو» را در هم شکست و امپراتور و وزیرانش را از کیوتو به‌ناحیه‌ای

کوهستانی به‌نام «یوشینو» در جنوب ژاپن به‌تبعید راند. از این تاریخ تا سال ۱۳۹۲ دو دربار متعارض در ژاپن بود: یکی «دربار جنوبی» «گو ـ دایگو» و جانشینان او در «یوشینو»، دیگر «دربار شمالی» در کیوتو، زیر حمایت وتسلط حکومت «شوگوونی آشی‌کاگا» که «تاکا اوجی» تأسیس کرد.

دورهٔ سالهای ۱۳۳٦ تا ۱۳۹۲ را که دو دربار و دو امپراتور در ژاپن وجود داشت دورهٔ نامبو کوچوء (دربارهای شمالی و جنوبی) می‌خوانند و دورهٔ پس از آن، از تاریخ اتحاد دربارهای دوگانه تا پایان کار حکومت «شوگونی آشی‌کاگا» در سال ۱۵۷۳ را به‌نام کاخی که حکومت لشکری «آشی کاگا» در محلهٔ «موروماچی» در شهر «کیوتو» ساخت، دورهٔ «موروماچی» نام داده‌اند. این دو دوره از تاریخ ژاپن (سالهای ۱۳۳٦ تا ۱۵۷۳) را که با تسلط فرمانروایان لشکری آشی‌کاگا ممتاز است، دورهٔ آشی‌کاگا نیز می‌خوانند.

آیین بودا در دورهٔ کاماکورا

«آوای ناقوس معبد «گیون» طنین ناپایداری هستی را دارد و گلبرگهای رنگ باختهٔ درخت ساج هشدارمان می‌دهد که هر آنچه می‌شکفد سرانجام پرپر می‌شود.»

داستان «هی‌که»، قصه یکی از پرماجراترین دوره‌های تاریخ ژاپن، چنین آغاز می‌شود. این سخن روح دورهٔ کاماکورا را که سرشار از اندیشهٔ ناپایداری هستی است، باز می‌نماید.

رویدادهای دورهٔ «کاماکورا»، امتیازها و پایگاههای دیرپای را شکست و فرو ریخت. جامعهٔ اشرافی دورهٔ هیان جای خود را به جامعهٔ سامورایی داد، و در درون طبقهٔ سامورایی، بسیاری خاندانها رفعت یافتند یا سرنگون شدند. پیش از همه، خاندان «تایرا» بود که شکوه آن چندان نپایید و به دست «میناموتو» سقوط کرد. اینان نیز خود بزودی از قدرت افتادند و بنیاد نیابت «شوگونی» که سرآغاز آن با خاندان «هوء جوء» بود، جایگزین شد. برقرارشدن بنیاد حکومت لشکری ـ اربابی به‌جای نظام قدیم، تدریجی و طولانی بود. در این‌فاصله، آشفتگی امور و تغییرات اجتماعی، به‌تردید و تأمل در ارزشهای کهنه مجال برآمدن داد، و همراه با این روند، مبارزه‌جوئی با بوداگری دورهٔ هیان برخاست، که آن، در اصل، یک مکتب ذوقی بود و مناسب طبع طبقهٔ اعیان پرداخته شده بود.

در دورهٔ «کاماکورا» فرقه‌های تازهٔ بودایی بنیاد شد. همان در اواخر دورهٔ «هیان» نیز گرایشهای محسوسی برای اصلاح و دگرگونی در بنیاد بودایی وجود

داشت. در آن روزها این عقیده رواج یافت که «هنگام تباهی واپسین» (ناپوء) یا ظلمت مطلق نزدیک آمده است و باید که به صفا و نزهت اصول عقاید بنیادی برگشت و دین را از آلایش‌ها زدود. سپس، کسانی از حلقهٔ بوداییان، که «هیجیری» (قدیسان) یا «شوء نین» (والامردان) خوانده شدند، از تعالیم فرقه‌های بنیادشده روگرداندند و خواستند تا موعظهٔ ساده و بی‌پیرایهٔ ایمان را بر مردم عادی شهر و روستا بخوانند.

پیشرو این نهضت‌های اصلاحی، یک روحانی بودایی بود به‌نام «گن‌شین» (۱۰۱۷ـ۹۴۲). او تصویری از دهشت دوزخ ترسیم کرد و آنرا در برابر بهشت باختری، بر دیدگان عبرت‌بین جلوه داد. «گن‌شین» تصریح کرد که برای زاده‌شدن در این بهشت، ایمان به‌کارسازی پیمان نخستین امیدابودا (امیتابها) ناگزیر است. این کار با عبادت «نمبوتسو»، یعنی ذکر و تکرار نام مقدس «امیدا بودا» با ورد «نامو امیدا بوتسو» (درورد به نام امیدابودا) تواند بود.

«گن‌شین» با تصریح به‌ایمان به نیرویی دیگر و وابستگی به‌آن، مفهوم تازه‌ای در دیانت بودایی ژاپنی آورد. نتیجهٔ اندیشه و مکتب او انکار اتکاء به نیروی خود (جیریکی) برای رستگارشدن بود، که در آیین سنتی بودا تعلیم داده می‌شد و بهشت را پاداش رعایت موازین، عبادات یا نیک‌کرداری می‌نهاد. «گن شین» همچنین با ساده‌کردن راه کار، رستگاری را از انحصار خاصان بیرون آورد و دروازهٔ بهشت بودا را به روی عامهٔ مردم گشود.

«هوء نن» (۱۲۱۲ـ۱۱۳۳) از راهی رفت که «گن‌شین» هموارە ساخته بود. او در حدود سال ۱۱۷۵ فرقهٔ «جوء دو» (سرزمین پاک یا بهشت) را بنیاد کرد. با آنکه پناه بردن به‌رحمت «امیدا بودا» (بودایی که پس از سیر و سلوک طولانی، بهشت را هزارها بیلیون فرسنگ دورتر از این جهان خاکی ساخته و پیمان نهاده بود که همهٔ آدمیان را رستگار سازد) برای راه یافتن به بهشت پس از درگذشتن از این‌جهان، از چندی پیش جزء اصول اعتقادی چند مکتب بودایی درآمده بود، «هوء نن» نیز بر آن تأکید نهاد. «هوء نن» نیز به‌ذکر و تکرار نام بودا با خلوص و ایمان سفارش کرد و این کار را بهترین راه رستگاری دانست. جوهر تعلیم و ارشاد او در «وصایای یک برگی» معروف او آمده است: «راه رستگاری که من نشان داده‌ام، نه از آنگونه ذکر و تفکر است که عالمان چین و ژاپن به‌آن پرداخته‌اند، و نه تکرار نام بودا بر زبان آنانکه معنای عمیقش را دریافته‌اند. این شیوه همانا تکرار «نامو امیدا بوتسو» از روی ایمان و بی‌تردید و انکار رحمت اوست. باشد که انسان با این کار به سرزمین سعادت مطلق متولد شود.»

«نامو» به معنی توکل مطلق است و «بوتسو» به معنی بودا است. رهنمود «هوء نن» چنان ساده بود که او را در گرواندن مردم، بخصوص عامه، به‌مذهب خود موفق ساخت.

«شین ران» (۱۲٦۲ـ۱۱۷۵) که یکی از شاگردان «هوء نن» بود راه خود را از استاد جدا کرد. او اندیشهٔ بدعت و اصلاحگری داشت. در سنت اعتقادی «سرزمین پاک» بودایی، بیدار ساختن ایمان به مایهٔ سعی در عبادات و نیاز و توسل به «سه گنجینه» بودایی (بودا، دهرما و سنگها) می‌باشد. بدینگونه، در این آیین، نیرو وتلاش خود انسان در یافتن ایمان به‌کار می‌آید. امادرمکتب‌شین‌ران،«ایمان عطیه‌ای رایگان است» که بوداها به انسان ارزانی می‌دارند. درباور «شین‌ران»، ایمان و نیز اندیشهٔ «امیدا بودا» به‌همهٔ آفریدگان بااحساس و شعور داده می‌شود تا رستگار گردند، و ، از آنجا که رستگاری یکسره بسته به لطف «امیدا بودا»ست، «اگر یک آدم صالح بتواند رستگاری یابد، آدم بد چه بیشتر ازو سزاوار فلاح است.»

پس از مرگ «شین ران»، مریدان او مکتب تازه‌ای در آیین بودا بنیاد کردند و خود را «فرقهٔ سرزمین پاک راستین»، («جوء دو شین شیو» یا «شین شیو») خواندند. این فرقه بیش از همهٔ مذاهب دیگر بودایی هوادار و پیرو یافت. امروزه هم «جوء دو ـ شین» بزرگترین گروه بودایی ژاپن است.

تا این زمان راهبان بودایی از خوردن گوشت و زناشویی منع شده بودند، زیرا عقیده داشتند که این چیزها اهل طریقت را از سیر و سلوک باز می‌دارد. «شین‌ران» این سنت را شکست و خود ازدواج کرد و این کار را نشانهٔ همسانی روحانیان با مردم عادی نمود. او این عقیده را فرا نهاد که رهبانیت برای رستگار- شدن بایسته نیست، و خانه و خانواده زمینهٔ درست زندگی مذهبی است.

فرقهٔ سرزمین پاک بیش از همه با استقبال کشاورزان، شهریان و دیگر مردم عادی روبرو شد. شماری از سامورایی‌ها نیز که طبقهٔ ممتاز جامعه بودند به این آیین پیوستند. اما سامورایی‌ها، بنابه‌تربیت و منش خود، روح اتکاء به‌نفس دارند و نمی‌توانند خود را با تعالیمی که بر اتکاء به قدرت دیگری تأکید دارد، سازگار کنند. ازینرو فرقه‌های نوبنیاد مکتب «ذن»، «رین زای» و «سوء توء» با طبع آنها موافق‌تر آمد.

برخلاف فرقهٔ «جوء دو» که اصل اعتقادی خود را بر رستگارشدن فقط به مایهٔ رحمت بودا نهاده است، مکتب «ذن» که بوسیلهٔ «ئی‌سای» (۱۲۱۵ـ۱۱٤۱) و«دوء گن» (۱۲۵۳ـ۱۲۰۰) بنیاد شد، بر اعتماد به‌نفس استوار است. این دو در چین

تعلیم بودایی گرفته بودند.

«دوء گن» (۱۲۵۳ـ۱۲۰۰) نخست به مطالعهٔ اندیشهٔ «تندای» پرداخت، اما پس از آن به طریقت ذن پیوست. او در سال ۱۲۲۳ به‌چین، که در این هنگام در حکومت سلسلهٔ «سانگ» بود، رفت و پس از بازگشت به ژاپن در سال ۱۲۲۷، فرقهٔ «سوء تو» را در مکتب «ذن» ژاپن بنیاد کرد.

«دوء گن» نیز مانند «ئی سای» (۱۲۱۵ـ۱۱۴۱) در بنیاد نهادن فرقهٔ «نو» با دشمنی فرقهٔ «تندای» بودایی روبرو شد، اما درپناه حکومت وقدرتهای زمانه نرفت. او در سال ۱۲۴۳ معبد «ئی‌هی» را در ولایت «ئه‌چی‌ذن» (ایالت کنونی فوکویی)، دور از کیوتو، بنیاد کرد و بر انضباط سخت در آموزش و سلوک در طریقت «ذن» تأکید نمود.

ازجملهٔآثار «دوء گن» کتاب «شوء بوء گن‌زوء» (مجموعهٔ اصول‌راستین) است که تألیف پردامنه‌ایست در یکصد مجلد و مشتمل بر بیان و تعبیر او از حقیقت در طریقت «ذن» بودایی. اثر کوتاهتری ازو در دست است به‌نام «شوء بوء گن‌زوء‌ـ زوئی مونکی» (گفت و گوهای پراکنده دربارهٔ طریقت و اصول راستین) شامل مباحثات «دوگن»، که شاگردش «ئه‌جوء» تقریر کرده است. قطعهٔ زیر بخشی از این کتاب است در شناختن طریقت، که احاطهٔ او به تعالیم کنفوسیوس و کاربرد آن برای تبلیغ ذن را نشان می‌دهد:

«در درس شبانگاه، استاد «دوء گن»گفت: «این سخن ازکنفوسیوس‌است که: اگر کسی در بامداد به معرفت برسد، دریغ نباشد که شامگاه آنروز بمیرد. هر آنکس که امروز طریقت بودا را مطالعه می‌کند، باید چنین عزمی داشته باشد. ما، از روز ازل، زندگیهای بسیار آزموده‌ایم، به عبث به‌این جهان آمده و به‌اسف در‌گذشته‌ایم، [اما] اینبار چنین فرصت کم مانند را داریم که چون انسان زاده شویم، و رهنمودهای بودا را بشنویم و دریابیم. اگر در این فرصت به گنج‌معرفت نرسیم، چگونه چشم داریم که در باززاده شدنهای بیشمار آینده جان خود را به نور معرفت روشن سازیم. شاید که جان را عزیز داریم و بخواهیم که جاودان زندگی کنیم. اما این، آرزویی محال است. اکنون که ناگزیر باید از این جهان در‌گذریم، آیا بهتر نیست که هرلحظهٔ زندگی را در راه معرفت «بودا» بگذرانیم، و بدینگونه خود را جاودانه شادمان داریم؟»

واژهٔ «ذن» صورت ژاپنی‌شدهٔ کلمهٔ چینی «چه‌آن» است که اینهم از کلمهٔ سانسکریت «دهی‌یانا» گرفته شده که به‌معنی ذکر و تفکر است. جوهر این اندیشه، بیگمان از مفاهیم قدیم بودایی مانند اشراق و فروغ معرفت (درسانسکریت

«سامادهی» و در ژاپنی «ساتوری») گرفته شده است. مکتب «ذن» در شرق آسیا بارآمد و از سنت و تفکر عرفانی آیین «تائو» و تا اندازه‌ای، تعالیم عملی کنفوسیوس ساخته و پرداخته شد و با اندیشه‌های بودایی آراسته گردید.

«ذن» براین باور است که هرانسان جوهری از بودا یا معرفت ازلی در خود دارد، و برای دریافتن جان بودایی نیازی نیست که بیرون خود بنگریم. به‌گفتهٔ محمود شبستری عارف نامی ایران :

بدان خود را که تو جان جهانی

در خود نگری و خویشتن‌یابی کلید گنج معرفت است، نه خواندن و جستن در جهان بیرون.

سیر بیرونیست، قول و فعل ما
سیر باطن هست ، بالای سما

(مثنوی، دفتر ۱ نی، بیت ٥٦٨)

در مذهب «ذن» معرفت تنها با درک شهود مستقیم حاصل می‌آید. «ذن» بر خاصیت ذکر و ورد ومناجات یابرنیروی نجات بخش‌قدسی تکیه نمی‌کند، بلکه بر کوشش فرد برای فهم و دریافت معنای کائنات تأکید دارد. معرفت در نتیجهٔ انضباط سخت جسمی و تمرکز فکری حاصل می‌آید، نه از راه خرد یا خواندن یا منطق.

دو شیوهٔ آموزش «ذن» که هنوز به‌کار گرفته می‌شود «کوآن» و «ذاذن» است. «کوآن» یا «موضوع کلی» درواقع «قضیه» و «معمای ذن» و به صورت پرسش و پاسخ میان استاد و شاگرد است. «ذاذن» به معنی «مراقبه» یا «به‌تفکر نشستن» است. به مریدان این فرقه آموزش سخت «ذاذن» داده می‌شود. در سنت «ذن رین‌زای» که «ئی‌سای» اصول آنرا پرداخت، در اثنای «ذاذن» استاد «ذن» با چوب‌زدن برشانه و پشت مریدان یا سیلی‌زدن بر سرایشان یا از راه طرح مطالب بظاهر جزئی و بیوجه، به بیدار ساختن آنها می‌کوشد. یکی از مسائلی که برای شاگردان «ذن» طرح می‌شود اینست: «چگونه می‌توانید با یکدست صدای کف‌زدن درآورید؟» استاد هیچگاه به‌سئوال‌ها پاسخ نمی‌دهد.

حکایت زیر نمودار شیوهٔ تعلیم «ذن» است:

«روزگاری دزدی کهنه‌کار بود، که در پیری از پا نشست و بزهکاری را رها کرد. پسر او می‌خواست تا راه پدر را دنبال کند و ازو شگرد کار را پرسید. پدر نیم‌شبی پسر را به دزدی برد و پنهانی، درون خانه‌ای رفتند. آندو زود توانستند صندوقی بیابند و چون باز کردند، آنرا انباشته از جامه دیدند. پس، پدر به پسر

گفت که درون صندوق برود و رخت‌ها را بیرون بیاورد. همانکه پسـر در صندوق رفت، پدر در صندوق را بست، آنرا قفل کرد و از آنجا گریخت، همچنانکه فریاد برداشته بود «دزد! دزد».مردم خانه تند برخاستند، فانوسهارا افروختند وپی دزد گشتند، اما کسی را نیافتند. در این حال، پسر این کار پدر را نشانهٔ بی‌رحمی او گرفت و سخت خشمگین و دلتنگ شد. اما چندی که گذشت ، راهی اندیشید و خش‌خشی مانند صدای جویدن موش در صندوق درآورد. پدر خانواده به‌شنیدن این صدا به‌نوکرهایش گفت تا در صندوق را باز کنند، و چون گشودند، پسر از آن بیرون جست، آنها را به کناری پرتاب کرد و پا به گریز نهاد و اهل خانه هـم به‌دنبالش دویدند. او زود به سرچاهی رسید و سنگـ بزرگی را در آن انداخت. مردمی که در پی او بودند با شنیدن صدا در ته چاه، دور آن جمع شدند، و به این گمان که دزد در چاه افتاده است، از جستجو و دنبال کردن او دست کشیدند.

«پسر چون به‌خانه رسید، پدر را برای این سنگدلی که ازو دیده بود به‌سرزنش گرفت. اما پدر از او خواست که بگوید که چگونه از آن گرفتاری رهایی یافته است، و پسر آنچه را که روی داده بود تعریف کرد. پدر گفت:

«ـ پس به نکته رسیدیم. تو دیگر در راز و رمز دزدی استاد شده‌ای.»

استادان شمشیرزنی ژاپن نیز همان شیوهٔ آموزش را به‌کار می‌برند که عارفان «ذن». وقتی جوانی نزد استاد شمشیرزنی که تنها در دامنهٔ کوهی می‌زیست‌رفت و خواست که او را به‌شاگردی بپذیرد. آن استاد قبول کرد و شاگرد با او همخانه شد. کار این جوان جمع‌کردن هیزم، آوردن آب از رودخانه، درست‌کردن غذا ورفت و روب خانه و باغچه بود، و، در واقع، کارهای سادهٔ خانه‌داری و خانه شاگردی. جوان که ازین وضع ناخرسند بود به زبان آمد و از استاد خواست تا به او درس شمشیرزنی بدهد. استاد فقط سر تکان داد و چیزی نگفت. از آن پس، شاگـرد لحظه‌ای هم آسوده و فارغ نبود زیرا که استاد، گاه و بیگاه، در میان کار او، فرصت می‌جست و با چماق به سر و تنش می‌کوفت . او می‌بایست که هرلحظه هشیار و آماده باشد. چون چندین سال بر این روال گذشت و شاگرد سرانجام ورزیده شد و توانست خودش را از حمله‌ها و ضربه‌های ناگهانی استاد نگه دارد، روزی دید که استادش روی دیگـ آش خم شده است. شاگرد که اینکـ به خود مطمئن شده بود، فرصت را غنیمت شمرد و با چوبدست ضربه‌ای سوی استاد فرود آورد، اما او، با چابکی، در دیگـ را سپر ساخت و ضربه را دفع کرد. پس استاد رو بـه پسر کرد و گفت که اینکـ دیگر هنگام آن رسیده است که او به خانه‌اش بازگردد زیرا که در فن و شگرد شمشیرزنی زبردست شده است.

برای سامورایی‌های دورهٔ حکومت لشکری ـ اربابی «کاماکورا»، احساسگرایی فرقهٔ «جوء دو» (سرزمین پاک) دلپسند نبود. مکتب «ذن» ضدفلسفی و متکی به نفس است. معلم «ذن» کتاب مقدس بودایی (سوترا) نمی‌خواند، آداب و مراسم مذهبی انجام نمی‌دهد، در برابر پیکرهٔ بودا و نگاره‌ها و جلوه‌های مادی نیایش نمی‌کند، و شاگردان را نه با موعظه‌های بالابلند، که از راه اشاره و رمز و راز و دلالت‌های کوتاه تعلیم می‌دهد. شاگرد و مرید «ذن» باید خود به آزمون بپردازد، در تعلیم خود بکوشد و با تلاش و پویایی خویش راه و مکان خود را در عالم معنی بیابد. این مایه‌ها و کیفیات «ذن» با طبع طبقهٔ سامورایی سازگار بود، و از اینروست که امروز در پایگاههای قدیم سامورایی مانند «کاماکورا» و «کیوتو» معابد «ذن» بسیار می‌بینیم.

«ذن» در «بوشیدو» (آیین سلحشوران) و در فرهنگ دوره‌های بعد تأثیر بسیار نهاد. هنرهای وابسته به «ذن» ـ مانند نمایش «نوء» ، نقاشی تکرنگ از مناظر طبیعی، گل‌آرایی، آیین چای، معماری و باغ‌آرایی و منظره‌پردازی ـ به‌طبیعت بسی نزدیک است. این هنرها، طرحهای تصنعی و ساخته و پرداخته و نظم داده شده را نمی‌پسندند و گرایشی بنیادی به‌سادگی دارند. توجه هنرمند «ذن» نه به‌جنب وجوش آرام‌ناپذیر نمادین زندگی، که به آرامش جاودانه‌ایست که در ورای تبدل احوال می‌توان دید.

سومین فرقهٔ رایج (جز «سرزمین پاک» و «ذن») که در دورهٔ کاماکورا در آیین بودا بارور شد، مکتب «نیچی‌رن» یا «هوکه» (نیلوفر آبی یا گل مقدس بودایی) بود که آنرا «نیچی‌رن»، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ فکری و اجتماعی ژاپن، بنیاد نهاد. او نخست آراء فرقهٔ «تندای» را بر رسید و نتیجه گرفت که «نیلوفر سوترا» (کتاب مقدس بودایی) همهٔ حقیقت‌های جاودانه را که برای رسیدن به رستگاری بایسته است، در بر دارد، و این معنی را در عبارت «نامومیوء هوء رنگه کیوء» (درود براصل والای «نیلوفر سوترا») خلاصه کرد. پیروان او این شعار را همراه با آوای طبل تکرار می‌کردند. تعالیم او اعتراضی است علیه الگوهای‌اعتقادی موجود . دلیل عمده‌ای که او برای رد و اعتراض به‌نظامهای دینی زمان آورده اینست که این الگوها شوق و سرزندگی مردم را از میان می‌برد و کشور را به تباهی می‌کشاند. با اینهمه، در واقع تمایز چندانی میان پیروان «هوء نن» (فرقهٔ سرزمین پاک) و گروندگان به «نیچی‌رن» نمی‌توان دید جز اینکه اولی به «امیدا» توسل می‌جوید و دومی از «نیلوفر سوترا» یاری می‌خواهد. اما باز هریک ازین دو مکتب مایهٔ اعتقادی جداگانه دارد، یکی خموده و نفی‌گرا و دیگری تازنده وپر-

شور است.

«نیچی‌رن» که نهضت خود را در سال ۱۲۵۳، در سی و یک سالگی، در کاماکورا آغاز نمود، یک مصلح سیاسی و نیز مذهبی، با مایه و احساس وانگیزهٔ تند میهن‌پرستی بود. او نخستین اندیشمند بودایی است که بر موضع یگانه و جداگانهٔ ژاپن در آیین بودا تصریح کرد و نوشت که هرچند که آیین بودا در هند آغاز شد و به چین و پس از آن به ژاپن آمد، اما همان ژاپن پاسدار تعالیم وارزش‌های واقعی و متعالی بودایی بوده است.

«نیچی‌رن» کتابی به نام «رساله در بنیاد راست کرداری و صیانت کشور» نوشت و انتشار داد. او در این کتاب عبارت «سعادت کشور» را فراوان آورده است. «نیچی‌رن» در رسالهٔ دیگرش به نام «دیده‌گشا» (کتابی که چشم خواننده را به حقیقت باز می‌کند) خود را «رکن ژاپن»، «دیدگان ژاپن» یا «سفینهٔ بزرگ ژاپن» خوانده است. او ژاپن را کانونی می‌دید که آیین بودا از آنجا به سراسر جهان گسترده خواهد شد. او مردی بلندپرواز، پر شور و بی‌باک بود چندانکه درافتادن با حکومت را دوست می‌داشت. زندگی «نیچی‌رن» جلوهٔ یک روح مبارز و اصلاح‌طلب بود، نه نمودار یک روحانی قدسی‌منش و آرام. یکبار جیتو (مباشر) یا مقام حکومتی محل که از درشت‌گویی نیچی‌رن خشمگین بود به او حمله آورد، و او به‌سختی توانست جان به‌در ببرد.

«نیچی‌رن» در کاماکورا اقامت گزید و آنجا در خیابانها و میدانها جمعیت را ارشاد می‌کرد و در سخنان خود فرقه‌های دیگر بودایی و نیز فرمانروایان را سخت به‌باد انتقاد می‌گرفت. در سال ۱۲۵۷ زمین‌لرزهٔ بزرگی روی داد که توفان و سیل و قحطی و طاعون را به‌دنبال داشت. در حکومت «هوء جوء» نشانه‌های انحطاط پیدا بود، رزمندگان سرکشی می‌نمودند و فرقه‌های مذهبی جادوپیشه از آشفتگی حال مردم بهره‌برداری می‌کردند. «نیچی‌رن» همهٔ این بلاها را مفسدهٔ مذاهب ضالهٔ زمان دانست و هشدار داد که اگر ملت به سوی حقیقت رونگرداند و اگر حکومت به سرکوبی مذاهب ضاله برنیاید، بلای‌های بیشتری برآنان نازل خواهد شد وبویژه ژاپن به یورش بیگانه گرفتار خواهد آمد. این سخن و پیشگویی چنان بر «باکوفو» ناگوار آمد که «نیچی‌رن» را به‌تبعید فرستاد.

«نیچی‌رن» در سال ۱۲۶۳ اجازهٔ بازگشت از تبعیدگاه را یافت، اما در «کاماکورا» بیش از پیش موعظه‌های پرشور می‌کرد، و هر روز شمار بیشتری از مردم به او می‌گرویدند. قلمرو نفوذ او بیشتر شرق ژاپن، یعنی پایگاه اربابان حاکم و زمیندار بود، و مذهب مبارز او پیروانی در میان سامورایی‌ها یافت. او

همه‌جا مکتب خود را موعظه می‌کرد و فرقه‌های دیگر بودایی را الحادی می‌خواند، می‌گفت که اگر مردم مکتب او را نپذیرند، میهنشان به‌دست بیگانه خواهد افتاد. او این اندیشه را در رساله‌اش «ریشوء آنکوکورون» (در استقرار حق و فراآوردن صلح به کشور) نوشت و در سال ۱۲٦۸ به‌نایب «شوگون» و فرمانروای ژاپن، «هوء جوء توکی یوری» تسلیم کرد. در اینسال فرستادهٔ دربار مغـول با پیام و خواست تسلیم ژاپن به این کشور آمده و «نیچی‌رن» نفوذ و اعتماد به‌نفس بیشتری یافته بود. او باردیگر دستگیر و محکوم به مرگ شد، اما گفته‌اند که شراره‌ای از آسمان‌درخش به شمشیر جلاد گرفت و او معجزه‌آسا از مرگ رست. پس، او را باز، اینبار به‌جزیرهٔ تک‌افتادهٔ «سادو» در دریای ژاپن، تبعید کردند و آنجا بود که او فرقهٔ خود را بنیاد کرد. سرانجام در سال ۱۲۷٤ که حملهٔ مغولان درستی پیش‌بینی او را آشکار ساخته بود، اجازهٔ بازگشت به سرزمین اصلی ژاپن به او داده شد.

«نیچی‌رن» از مکتب و اندیشه‌های بودایی چین و هند الهام نمی‌گرفت و می‌گفت که ژاپن باید مرکز افکار بودایی شود. بدینسان، اعتـقاد مذهبـی در مکتب «نیچی‌رن» به اندیشهٔ ملی‌گرا بدل شد. در روزگار ما، اندیشه و تعالیم «نیچی‌رن» پایه و مایهٔ نهضت‌ها و جمعیت‌های نوبنیاد بودایی شده کـه «سوء کا گاکای» و «ریشوء کوء سی‌کای» معتبرترین آنهاست. ازینرو و نظربه‌تأثیری که اندیشهٔ این فرقه در سیاست امروز ژاپن دارد، در اینجا با تفصیل بیشتری به آن پرداختـه شد.

یکی از احزاب کنونی ژاپن به‌نام «کوء می‌تو» (حزب حکومت منزه)، بر پایـهٔ اصول اعتقادی «سوکا گاکای» تأسیس شد و این یک نهضت سیاسی- اجتماعی درزیر شعائر بودایی است که مرام و اندیشهٔ آن از آیین «نیچی‌رن» برآمده است. «سوء کا گاکای» درسالهای پس‌از جنگ دوم درژاپن گسترش پرشتاب وپیشرفت شگفت‌انگیزی داشته و هواداران آن که بیشتر از جوانان می‌باشند اکنون از ۱۲ میلیون افزون است. «کوء می‌تو» نیز در عرصهٔ سیاست توفیق چشمگیری یافته و در این سالها پیوسته بر شمارهٔ نمایندگان خود در مجالس قانونگذاری ژاپن افزوده است.

فرقه‌های بودایی «کاماکورا»، از«جوء دو» گرفته تا «ذن» و «نیچی‌رن»، گروه‌های گوناگون مذهبی بودند اما همانندیهایی نیز در میان داشتند. از یک سو، همهٔ آنها نهضتی بودند برای نزدیک‌تر ساختن تعالیم بودا به مردم، و همـهٔ آنهـا مذهب مردمی شناخته شدند و دین را از انحصار اشرافیت بیرون آوردند. آنهـا

همچنین کوشیدند تا پیرایه‌های تصنع را از آیین بودا بزدایند و پاکی و خلوص دیرین بودایی را باز آورند، چنانکه منش درست، خوداندیشی درست و رفتار به‌اصول آیین در مکتب «دوء گن» صرفاً وسیله‌ای بود برای بازگشت به صفا و نزهت روزگار بودا. جز «نیچی‌رن» که تعالیم آن در سوی تقید به مبادی و تعبیر لفظی «نیلوفر سوترا» بود، همهٔ فرقه‌های دیگر به نوشته‌های بودایی، کم وبیش، بی‌اعتنا بودند. مکتب «ذن» روش «موندو» یا مبادلهٔ شفاهی پرسش و پاسخ را برتعلیم متون و منابع نوشته ترجیح می‌داد. فرقه‌های «جوء دو» نیز با تأکید به ذکر «نمبوتسو» ، یادگیری متون بودایی را در درجهٔ دوم اهمیت جای دادند.

پیوندی نیز در اندیشهٔ این فرقه‌ها میان مدارج و معالم دنیوی و روحانی وجود داشت. آنجا که انسان می‌تواند درزندگی این‌جهانی به‌یک لحظه به‌معرفت (ساتوری) برسد، یامی‌تواند با ذکرنام «امیدابودا» یا«سوترای مقدس»، رستگاری یابد، پیداست که نیازی به گذشتن از زندگی مادی در راه معنویات نیست . سامورایی می‌تواند سامورایی بماند و به رستگاری هم برسد، و پیشه‌ور وبازرگان نیز همچنانکه کسب و کار خود را دارد می‌تواند با گفتن «نمبوتسو»، بهشت را فرا یابد.

فرقه‌های کاماکورا در جریان تحول و پیشرفت خود به صورت مکتب‌های‌ژاپنی و ملی آیین بودا درآمدند. نشانهٔ محوشدن نفوذ چین بخوبی پیدا بود. نوشته‌های اندیشمندان بزرگ ایندوره با «کانا»ی آمیخته نگاشته شده که آمیزه‌ایست از واژه‌های اصیل ژاپنی و لغات چینی. ازینراه، ناگزیر، اندیشه‌های اصیل ژاپنی هرچه بیشتر بیان شد. در میان این مکتب‌ها، «نیچی‌رن» مایهٔ ملی‌گرا داشت و حتی با گرایش ضدبیگانه، اندیشهٔ برتری ژاپن را بی‌پروا تعلیم می‌داد. فقط فرقه‌های «ذن» پیوند نزدیک با چین را نگاهداشتند.

بوداگری کاماکورا چون یک نهضت فکری و روحانی در همهٔ کشور گسترد. سفر زائران و کاهنان زمان از کاماکورا به کیوتو و دیگر نواحی ژاپن، پراکندن تعالیم این مکتب‌ها در سراسر ژاپن را تضمین کرد. این مکتب‌ها و فرقه‌های نو احساسهای مردم آنروزگار را تجلی داد.

از نوشیدن چای و آداب آن گرفته تا پیشتازیهای سیاسی فرقهٔ «سوء کاگاکای»، ژاپن امروز همچنان درتأثیر نیرو وشتاب نهضت‌های بودایی دورهٔ کاماکورا است.

بهرۀ ۷

حکومت لشکری آشی‌کاگا دوره‌های نامبوکوچوء (۱۳۹۲ - ۱۳۳٦) و موروماچی (۱۵۷۳ - ۱۳۹۲)

دورۀ «نامبوکوچوء»
جنگ دربارهای شمالی و جنوبی

پس‌از بازگشت حکومت به امپراتور با نهضت «کمو» در سال ۱۳۳۳، قدرت او دیر نپایید. هدف امپراتور «گو- دایگو» آن بود که نظام حکومت را به وضع قرن دهم که کارها به‌طور موروثی دراختیار درباریان و اشراف بود، درآورد، اما نفوذ و قدرت سامورایی‌ها مانع توفیق او دراین راه شد. امپراتور «گو- دایگو» به یاری بسیاری از رزمندگان که جانب اورا گرفتند توانسته بـود دست خاندان «هوء جوء» را، که قدرت آنان نیز سستی یافته بود، ازکار کوتاه کند. ساموراییها امید داشتند که، دربرابر، بهرۀ بیشتری از امتیازات اشرافی بیابند ونیزاراضی تیولی زیادتری دراختیارشان درآید. اما «گو- دایگو» اراضی بسیار به اشراف بخشید و سهم برابری به سامورایی‌ها نداد، و مقامهای مملکتی را به بـزرگـان کشوری سپرد و به سامورایی‌ها فقط مناصب ولایتی را داد.

از ناراضی‌ترین سامورایی‌ها دراین میان، «آشی‌کاگا تاکااوجی» بودکه مقام «شوگونی» را که آرزو داشت ازدربار نیافت. ساموراییهای همفکر وی نیز جانب اورا داشتند. سال پس‌از نهضت «کمو»، گروهی از بقایای خاندان «هوء جوء» به

«کاماکورا»، که برادر «تاکاوجی» آنجا مستقر بود، تاختند . «تاکاوجی» که اکنون درکار متحد ساختن ساموراییهای ناراضی در «کیوتو» بود، به «کاماکورا» شتافت و سپاه «هوء جوء» را درهم شکست وشهررا دراختیار گرفت و از آنجا بسیج حمله به «کیوتو» را ساخت.

امپراتور «گوـ دایگو» چون از نقشهٔ «تاکاوجی» آگاه شد، فرمان حمله به «کاماکورا» را داد، اما نیروهای او به «کیوتو» بازرانده شدند، تا که سپاه دیگری که امپراتور فرستاد، «تاکاوجی» را به «کیوشو» راند . او در آنجا نیروهایش را بازگرد آورد و به «کیوتو» تاخت.

«کوسونوکی ماساشیگه» که سهم بزرگی در نهضت «کمو» و بازگشت قدرت امپراتور داشت، پیشنهاد کرد که امپراتور و نیروهایش «کیوتو» را رها کنند و سپس، چون نیروهای «تاکاوجی» شهر را گرفتند، ازهمه سو به آنان بتازند. اما بزرگان دربار این تدبیر را نپذیرفتند ، و ازینرو «ماساشیگه» ناچار شد که سر راه دشمن، در «میناتوگاوا» در ناحیهٔ «کوء به» به او حمله کند، هرچند که عقیده داشت که جنگ را خواهد باخت. چنین نیز شد و«ماساشیگه» پس‌ازباختن دراین نبرد، خود را کشت. «آشی کاگا تاکاوجی» پیروزمندانه وارد «کیوتو» شد و شهر را دراختیار گرفت. تاریخ این رویداد سه سال پس‌از احیای قدرت امپراتور با نهضت «کمو» بود. «تاکاوجی» تاپیش‌از جنگ دوم نمونهٔ خیانت و از منفورترین چهره‌های تاریخ ژاپن شناخته می‌شد . «ماساشیگه» را وفادارترین سامورایی نسبت به امپراتور درسراسر تاریخ ژاپن دانسته‌اند. مجسمهٔ برنزی «ماساشیگه» را دربرابرکاخ امپراتور برپا داشتند، و گور او زیارتگاه خیل میهن‌ـ پرستان و بویژه ساموراییهایی شد که برای نیایش و آرزوی داشتن روحی چنان وفادار بر مزار او می‌رفتند.

«ماساشیگه» چنان‌سیمای قهرمانی‌درمیان مردم یافت که درپایان دورهٔ «توکوـ گاوا» (قرنهای هفده تا نوزده) هنگامی که بسیاری از رزمندگان و دلیران‌سامورایی سرانجام در سرنگون ساختن حکومت «شوگونی» (فرمانروایی لشکری) شرکت جستند و در بازآوردن قدرت حاکمهٔ امپراتور یاری دادند، آشکارا می‌بالیدند که روحیهٔ وفادار امیر «کوسونوکی» در آنان زنده وبیدار است.

دورهٔ اعتلای خدمت «ماساشیگه» کوتاه بود و ازنخستین دیدارش‌باامپراتورـ «گوـ دایگو» درسال ۱۳۳۱ تا مرگش در میدان جنگ پنج سال بیشتر نشد . در «تای هی‌کی»، تاریخ داستانی جنگهای این دوره ، آمده است که پس‌از تلاش نافرجام امپراتور برای سرنگون ساختن حکومت «شوگونی هوء جوء» و قدرت

«کاماکورا»، «ماساشیگه» به خواب او آمد. «گو- دایگو» درخواب درخت بزرگی دربرابر کاخ شاهی در «کیوتو» دید و درزیر آن نیمکتی رو به جنوب که دو پسر جوان اورا بااشاره به آنجا می‌خواندند. در ژاپن، مانند چین ، جایگاه امپراتور در مناسبت‌های رسمی، به طور سنتی، رو به جنوب و سوی اتباع اوست. ازینرو شاید که برای «گو- دایگو» تردید نماند که این نیمکت زیر درخت و رو به‌جنوب که درخواب دید، اشاره به تخت پادشاهی است ، و دعوت از او به نشستن برآن نشانهٔ آنست که او بزودی فرمانروای واقعی ژاپن خواهد شد و قدرت را با نام پادشاهی جمع خواهد کرد. باز، جدا ازین تعبیر، «گو- دایگو» پی‌برد که اگر علامت خط چینی که کلمهٔ «درخت» را نشان می‌دهد کنار کلمهٔ «جنوب» گذاشته شود، ترکیب ژاپنی «کوسونوکی» یا «درخت کافور» را می‌سازد ، وچون دربنباره از وزیران خودپرسید، گفتند که «کوسونوکی» را نام رزمنده‌ای از ولایت نزدیک، یعنی«کوسونوکی ماساشیگه» هم می‌توان‌گرفت، و شنیده بودند که اوسلحشوری نامور و برجسته است. پس، «گو- دایگو» «کوسونوکی» را فراخواند و ازو خواست که فرماندهی نیروهای پادشاهی را دراختیار بگیرد. شمار این نیروها در آن هنگام اندک بود. «ماساشیگه» باقبول این خدمت باحترام از «گو- دایگو» خواست که از ناکامیهای گذرا نومید نشود. تاهنگامی که «ماساشیگه» زنده بود، امپراتور اطمینان داشت که جانب او هنوز نیرومند و استوار است .

در سنت و تاریخ ژاپن، «کوسونوکی ماساشیگه» مظهر سلطنت طلبی و وفاداری به امپراتور است. سرسپردگی والای او جزآن گونه پیوند وفاداری بود که میان سامورایی و سردار و امیران زمیندار از قرن یازده در ژاپن پیدا شد . پیوند سامورایی با امیر ملاک، نوعی رابطهٔ متقابل میان دو رزمنده و برپایهٔ نیاز هریک بود. خدمت سامورایی و تعهد امیر وسردار باهم تناسب داشت. اما وفاداری به امپراتور تعهدی یک جانبه دربرابر فرمانروای مقدر کشور احساس می‌شد. در اواخر دورهٔ فرمانروایی لشکریان و آغاز عصر تجدد ژاپن در نیمهٔ دوم قرن نوزده ازاین احساس برای مبارزه با پیوندهای پراکندهٔ خانخانی و تقویت روح میهنی و ملی‌گرایی در ژاپن استفاده می‌شد. بدینگونه ، تجلی روح وفاداری به امپراتور در رویدادهای قرن چهارده ، بویژه در منش «ماساشیگه» و نبردهای او چنانکه در «تای هی کی» می‌بینیم، در تحولات عصر تجدد ژاپن تأثیر واهمیت بسیار داشت .

در دربار، از حدود یکصد سال پیش ازین، کشاکشی برسر جانشینی‌امپراتور پیدا شده بود. دراین میان با کناره‌گیری امپراتور وقت، دو شاهزادهٔ مدعی تاج و

تخت به مبارزه برخاستند. بزرگـان «هوء جوء» سفارش بـه سازش نمودند و پیشنهادی را تهیه ومطرح ساختند که بزرگان دربار ناگزیر پذیرفتند. اما،درواقع میان درباریان و اشراف شکاف پیدا شد. «تاکااوجی» پس‌از تصرف «کیوتو» پیشنهاد کرد که شاهزاده‌ای جز از گروه وابسته به «گو- دایگو» به‌تخت بنشیند. «گو- دایگو» خود به «یوشینو» در جنوب ایالت «نارا» گریخته بود. چنین شـد که برای مدت ۵۰ سال ازین تاریخ درواقع دو امپراتورو دو دربار وجود داشت ، یکی در «کیوتو» (دربار شمالی) و دیگری درباری که «گو- دایگو» در تبعیدساخته بود (دربار جنوبی) . ازینرو این سالهارا دورهٔ «نامبوکو چوء» (دربارهای شمالی و جنوبی) می‌خوانند. «تاکااوجی» به‌مقام «سی- یی- تای - شوگون» (سپهسالار سرکوبگر وحشیان) منصوب شد و «باکوفو» یا حکومت لشکری خودرا در«کیوتو» بنیاد کرد.

«آشی کاگا» پس‌از استقرار حکومت خـود در «کیوتو» و بـه تخت نشاندن امپراتور «کوء میوء»، که به دربار شمالی معروف است. در سال ۱۳۳٦ یـک فرمان هفده ماده‌ای صادر کرد . مفاد این فرمـان ، سیاست و خط مشی حکـومت لشکری «موروماچی» را نشان می‌دهد. تا آغاز قرن شانزده ، با تغییر احوال و به تناسب نیازهای زمان ، مواد دیگری به این مجموعه افزوده شد که شمارهٔ آن از ۲۰۰ بیشتر است. مقدمهٔ این فرمان به انتقال قدرت حکومت از «کاماکورا» بـه «کیوتو» اشاره دارد و هدف آن، که از میان بردن حکومت خاندان «هوء جوء» در «کاماکورا» و ایجاد انحصار قدرت برای «آشی کاگا» است. این مقدمهٔ دربـارهٔ روش حکومت می‌گوید: «بنا به نوشته‌های قدیم ، هنر حکومت در خوب حکومت‌کردن است و فضیلت آن در خوشنود ساختن مردم. پس برماست که آرامش‌خاطر مردم را هرچه زودتر فراهم سازیم. اصول این کار، در تدابیر زیر است،...» و سپس در هفده ماده به احترام به حقوق مکتسبهٔ افراد، حفظ نظم و آرامش، دقت در انتصاب مأموران صالح و اصول ادارهٔ درست و اختیار و مسؤولیت در کارها و رسیدگی به دادخواهی ضعفا تصریح شده است: «اگر بتوانیـم حکومت صالح امپراتورانی چون... را سرمشق خود سازیم و رسم و راه دیگر بزرگان را دنبـال کنیم، ستایش همهٔ مردم را درخواهیم یافت.»

دربار امپراتور «گو- دایگو» در «یوشینو» در مکان وسیعی قرار داشت ، و شمار اندکی از اشراف که‌آنجارا دربار واقعی می‌دانستند ازاو هواداری‌می‌کردند. «گو- دایگو» همچنان هوای بـازیافتن قدرت انحصـاری را در سر داشت. او و نزدیکانش از دیگر هواداران امپراتور که درسراسر ژاپن پراکنده بودند یـاری

خواستند تا باهم نیرویی بسازند و به «باکوفو» در «کیوتو» بتازند. فقط معدودی ساموراییِ وفادار به این ندا پاسخ دادند، اما نیروهای «باکوفو» این گروه را نابودکردند. سه سال بعد، «گو- دایگو»، که هنوز درآرزوی بازگشت پیروزمندانه به پایتخت پیشین خود بود، درگذشت. «آشی‌کاگا تاکااوجی» از مرگ امپراتور به هراس افتاد و داد تا بهر نیایش برای آرامش روح او معبدی، که «تن ریو - جی» نام دارد، در «کیوتو» بسازند.

در این دوره قدرت «شوگو»ها (مرزداران یا کلانتران ولایات) افزایش پیدا کرد و آنها در اراضی و قلمرو خود استقلال یافتند. «شوگو»ها در اصل از سوی «باکوفو» معین و فرستاده می‌شدند، اما اکنون دیگر تابع فرمان «باکوفو» نبودند، امیران خودمختار قلمرو خود شدند و ساموراییهای محلی را تابع و خدمتگزارخود کردند و بااین کار زمینه را برای عروج «دایمیو»ها یا امیران «شوگو» آماده ساختند. ازین امیران، بعضی پشتیبان دربار «یوشینو» بودند و بعضی دیگر خود را به «باکوفو» وفادار نشان می‌دادند.

از اوایل قرن چهارده رویهٔ «شوگو»ها این شده بود که درهمهٔ «شوء ئن»های غیرنظامی قلمرو خود، اختیار و حقوق مالی پیدا کنند، و جدا از مسؤولیت نظامی و اداری که از پیش داشتند، فعال مایشاء حوزهٔ حکومت خود شوند. این «شوگو- دایمیو»ها یا امیران «شوگو» بر سراسر املاک قلمرو حکومت خود ، تقریباً آزاد از نظارت «شوگون» یا فرمانروای نظامی کل ژاپن، مسلط بودند. بدینسان،اختیار و صلاحیت آنها از حد امیران منصوب حکومت «باکوفو» بسیارفراتر رفت.

درزمینهٔ رقابت میان دو دربار، درگیریهای جابه‌جا میان امیران هوادار این دو ادامه داشت تاآنکه سومین «شوگون آشی‌کاگا» به نام «یوشی می‌سو» ، توانست آنها را به امضای پیمان صلحی وادارد و بااین کار دربارهای دوگانه را سرانجام در سال ۱۳۹۲ متحد سازد.

تجربهٔ افتراق میان دربارهای شمالی و جنوبی ، که با ازمیان برداشته شدن دربار جنوبی با تدبیر «یوشی‌می‌سو» به پایان آمد، بیشترین تب و تاب را میان مورخان و ملی‌گرایان دوره‌های بعد به وجود آورد ، زیرا که بااعتقاد به‌تداوم خاندان و سلسلهٔ امپراتوری از عهد خدایان تا به امروز ، نمی‌توانند بپذیرند که دو دربار «به‌حق» می‌توانست باشد ، و ناگزیر رأی به حقانیت یکی از ایندو داده‌اند. در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن حاضر عقیدهٔ غالب براین بود که دربار به حق و مشروع، دربار جنوبی بود، زیرا که «گو- دایگو» هیچگاه به ارادهٔ خود کناره‌گیری نکرد و «آشی‌کاگا تاکااوجی» اورا به ترک «کیوتو» وادار ساخت .

دورهٔ نخست موروماچی (۱۴۷۷-۱۳۹۲)
بازگشت وحدت دربار

«یوشی می‌سو» ازبعضی امیران نیرومند محلی نگران بود که مبادا روزی حکومت «باکوفو» را به خطر اندازند، و، ازینرو، به آنان تاخت و نابودشان ساخت. بدینسان قدرت «باکوفو» به بیشتر نواحی کشور گسترش یافت و نظام حکومت‌های محلی مبتنی‌بر زمینداری اربابی ـ لشکری هم براثر جنگ‌های‌داخلی دامنه پیدا کرد. «یوشی می‌سو» داد تا کاخ «باکوفو» را در محلهٔ «موروماچی» در «کیوتو» ساختند و اینست که دورهٔ حکومت «شوگونی» (فرمانروایی نظامی) «آشی کاگا» را دورهٔ «موروماچی» نامیده‌اند و این حکومت را «باکوفو»ی «موروماچی» می‌خوانند. «یوشی می‌سو» پس‌از چندی از «شوگونی» کناره‌گیری کرد و صدر اعظم شد. او به شمال «کیوتو» جابجا شد و داد تا «کین کاکو» (قصر زرین) را در سال ۱۳۹۷ ساختند و آنجا را دیوانسرای خود کرد. ازین تاریخ تا هفتاد سال ژاپن در آرامش زیست، هرچند که «شوگونها»ی بعدی فرمانروایان مدبری نبودند. از رویدادهای این دوره قیام کشاورزان در «کیوتو» و حومهٔ آن بود: آشوبگران انبارها و دکانها را غارت کردند، اما «باکوفو» توان سرکوب کردن آنانرا نداشت.

در سال ۱٤٦٧ در «کیوتو» زد وخورد پردامنه‌ای ـ که نبرد «او- نین»خوانده می‌شود ـ میان دو جناح «باکوفو» درگرفت. پسر و برادر «شوگون» هشتم، «آشی‌کاگا یوشی ماسا» باهم درافتادند. این درگیری دنباله پیدا کرد و دامنهٔ آن به سراسر ژاپن کشیده شد و یازده سال ادامه داشت و از «کیوتو» تل خاکستری برجای گذاشت. در «رویدادنامهٔ او- نین» یا تاریخ مشروح این‌جنگ‌ها که سالها بعد نوشته شد، می‌خوانیم: «پایتخت گلریزی که امید بود هزارهاسال آبادان بماند، اینک کنام شغالان و گرگان شده است... هرچند که آشفتگی و نابسامانی از روزگاران باستان بوده، اما درین جنگ «اونین» قوانین آسمانی و فرامین پادشاهی را نیز حرمت نداشتند.»

موازنهٔ حساس قدرت که حکومت «شوگونی» از اواخر قرن چهارده با امیران خود در ولایات یا «دایمیو»ها نگهداشته بود، با جنگ بزرگ «او- نین» که در سالهای ۷۷-۱٤٦۷ درگیر بود، ازمیان رفت و این وضع آثار مهمی درپی داشت. این جنگ که شاید خونین‌ترین درگیری درتاریخ میانهٔ ژاپن بود، از موجبات چندگانه ریشه‌گرفت، اما مایهٔ اصلی‌آن درناتوانی «دایمیو»های متعدد به حکومت

مؤثر و حفظ صلح و آرامش در ولایات خود و نیز نافرمانی سرداران و ملازمانی که نیابت یا دیوانسالاری آنهارا داشتند ، بود. درنیمهٔ قرن پانزده کشمکش‌های درونی برسر جانشینی در شماری از خانواده‌های معروف «دایمیو» آشکار شده بود، و این به ملازمان و سرداران آنها فرصت داد تا با جبهه‌گیری در سوی یکی‌از جناحهای درگیر، به هوای مطامع یا بلندپروازی خود برخیزند و به مبارزه برای یافتن زمین و قدرت برآیند . سرانجام در دهۀ ۱۴۶۰ سرای «شوگون» نیز خود در کشمکش جانشینی گرفتار آمد.

«شوگون» حاکم این زمان، «آشی کاگا یوشی ماسا» دربارهٔ مسائلی که میان حکومت او و «دایمیو»ها در آستانهٔ جنگ «او- نین» تیرگی انداخته بود، چندان کاری نتوانست انجام دهد. او همهٔ عمر در معاشرت زنان و مصاحبت ملازمان چاپلوس بارآمده بود و، بیشتر ، مرد عیش و بزم و شعر و هنر بود و، به‌گواهی اسناد تاریخی ، توجه بایسته به امور نظامی نداشت.

درواقع چنین می‌نماید که «یوشی ماسا» آماده بود که همهٔ امور جنگ را، که کار اصلی دولتمردان ایندوره بود، به دیگران واگذارد. جانشین شدن او به مقام بلند و ارجمند «سی- ئی- تای- شوگون» (سپهسالارسرکوبگر وحشیان) به‌معنی بیرون شدن رهبری جامعهٔ سامورایی از فرمان حکومت «آشی‌کاگا» بود. در زمامداری «یوشی ماسا»، دستگاه «شوگون» تقریباً به‌پایهٔ دربار امپراتورسست و ناتوان شد، و فقط با ارادهٔ چند امیر برجسته که مصلحت و دنبال کردن بلند-پروازیهای خودرا دراین می‌دیدند، برجای مانده بود.

«یوشی ماسا» سرانجام برآن شد که درپی خواست واقعی خود از حکومت کنار برود و به هنر و ادبیات بپردازد. او چون خود پسری نداشت، از برادرش خواست که جانشین او شود. اما پس‌از چندی همسر او برایش پسری آورد و «یوشی ماسا» اصرار ورزید که این پسر، «شوگون» تازه باشد. در کشمکشی که بااین وضع برسر جانشینی درگرفت، سرکردگان سامورایی، هریک به جانبداری یکی‌از دو حریف، به صف بندی در دو اردوی متخاصم پرداختند. در احوالی‌که «دایمیو»ها نیروهایشان را از ولایات به «کیوتو» فرا می‌خواندند و پیرامون سرا و برج و باروی خود حصار می‌ساختند و آمادهٔ زد وخورد می‌شدند، «یوشی ماسا» کوشید تا ازجنگ جلوگیرد. اما تدبیر او که اعلام کرد که هرنیرویی که حمله را آغاز کند شورشی شناخته خواهد شد، تأثیر چندانی نداشت و در ماه پنجم سال ۱۴۶۷ جنگ بزرگ «او- نین» درگرفت.

این مخاصمه به کاهش قدرت «باکوفو» انجامید و هرج و مرج بارآورد ، و

زمینه را برای دوره‌ای که با جنگهای داخلی ممتاز است، آماده ساخت.

دورهٔ «موروماچی» شاهد تحول عمده‌ای در کشاورزی نیز بود، که مایهٔ پدید آمدن قشرهای تازه‌ای از کشاورزان خرده‌پا و متوسط حال شد و زندگی روستایی را دگرگون ساخت.

شیوهٔ کشاورزی از پایان دورهٔ «کاماکورا» پیشرفت نمود، برداشت دوباره و، دربعضی زمین‌ها ، سه باره در سال رواج یافت و نیز شیوه‌های کاشت عمیق، استفاده از حیوانات (اسب و گاو) در شخم زنی ، سبزکردن دانه پیش‌از کشت و نشاکردن آن در زمین، بهره‌برداری ازکود و جلوگیری از آسیب حشرات وآفت‌های کشاورزی رونق گرفت. دگرگونی در شیوهٔ تولید کشاورزی تغییراتی را در بافت وترکیب جامعهٔ روستایی، زمینداری و مناسبات مالک و زارع پدیدآورد.

پیشرفت فنون کشاورزی با توسعهٔ آبیاری ارتباط نزدیک داشت ودسترسی به آب یا «حق‌آب» (حقابه)، از مسائل حاد کشت و زرع و زمینداری و جامعهٔ روستایی شد. واحدهای ارضی «شوء ئن» به‌طور سنتی وابسته به موجبات سیاسی و اقتصادی بود، و گاه نیز اراضی یک زمیندار پراکنده و ناپیوسته بود. اما ملاحظه و مصلحت آبیاری در ایندوره به ایجاد مزارع و روستاهایی بی‌توجه به منطقه‌بندی سنتی «شوء ئن» انجامید و ناگزیر شدن تلاش گروهی برای آبیاری، حد و مرزهای ساختگی «شوء ئن»ها را در بیشتر جاها کنار نهاد و به جای «شوء ئن»، «سو» یا جوامع روستایی به‌وجود آمد. بدینسان ضربهٔ تازه‌ای بر نظام «شوء ئن» وارد آمد و زوال آنرا نزدیک‌تر ساخت.

انسجام و قوام جامعه‌های روستایی به کشاورزان فرصت داد تا به وضع اجتماعی خود بنگرند و به بعضی فعالیت‌های سیاسی گرایش یابند ، مانند دادن نامهٔ عرضحال برای تعدیل فشار مالیاتی یا ، حتی، گردهم آمدن و متحد شدن به منظور شورشهای دهقانی.

تحول دیگری که در تاریخ توسعهٔ اقتصادی ژاپن ممتاز است ایجاد بازار (ایچی) در ایندوره بود. بازارها مراکز تجمع و توزیع کالا شد . این مراکز ، در جریان ایجاد حد و مرز و حوزهٔ فعالیت مشخصی پیدا کرد که از محدودهٔ «شوء ئن» جدا بود. رواج اقتصاد پولی، ایجاد بازارهای نیمه مستقر و توسعهٔ دستگاه صنفی، تحرک اقتصادی بیسابقه پدید آورد. با ثبات نسبی گرفتن بازارها ، امیران و مقامات محلی می‌کوشیدند تا برآن مسلط شوند. داد و ستد در ایندوره بیشتر وسیلهٔ بازرگانانی انجام می‌شد که دارای حجرهٔ خاص (زا) در یک بازار بودند که معمولازیرحمایت یکی‌از اشراف یامعابد یا ارباب آنولایت قرارمی‌گرفت.

در گروه نیز بازرگانان هررشته، اتحادیه‌ای را تشکیل می‌دادند که «زا» نامیده می‌شد. کسی بیرون از اعضای صنف نمی‌توانست به‌آن کسب و تجارت بپردازد.

بازار و اصناف درپی کسب امتیاز و انحصارجویی برآمدند وحمایت بزرگان دربار و حکام ولایات و معابد بودایی و «شینتو» را جلب کردند، و دربرابرامتیاز- هایی که می‌گرفتند فایده‌هایی به حامیان خود می‌رساندند . ازسویی نیز امیران و حکام گاه از رقابت صنفی و تجاری آنان بهره‌برداری می‌کردند که بارزترین جنبهٔ آن تلاش اصناف در حفظ انحصار پیشه و کسب درمیان اعضای خود ، و سودجویی امیران با دادن اجازهٔ تأسیس واحدهای تجاری تازه بود.

دورهٔ دوم «موروماچی» (۱۵۷۳-۱۴۷۷)
کشوردرگیر جنگ

جنگ «او- نین» (۱۴۷۷-۱۴٦۷) با همهٔ کشتار و خرابی که بار آورد ، برنده‌ای نداشت و بسیاری از «دایمیو»ها (امیران ولایات) که همهٔ توان خود را دراین جنگ گذاشته و سالها از کار و حال ولایت خود غافل بودند، در قلمرو خویش با دشواریهای گوناگون روبرو شدند.

اصطلاحی که معمولا برای توصیف وضع اجتماعی در سدهٔ آشوب پس‌از جنگ «او- نین» به‌کار می‌رود، «گه کوکو جوء» است که به معنی «زیردستان بر سرنابودی بالادستان» می‌باشد. درنتیجهٔ این روحیه و رفتار بود که بی‌ثباتی و دگرگونی دراحوال کار مملکت بسیار شد، امیران کوچک به‌آسانی برسردارانشان قیام می‌کردند و شورشهای دهقانی و نابسامانیهای پراکنده نیز فراوان بود . اشراف درباری و کاهنان بودایی که بیشتر تاریخ‌های ایندوره را نوشته‌اند، با آنکه خود دیرزمانی بود که قدرت و سهم مؤثری در کارها نداشتند ، از احوال زمانه با تلخی و دریغ یاد می‌کنند.

در شرح‌هایی که ازاین جنگ آمده است ، دیگر چون داستان نبردهای‌گذشته نشانی از تحسین قهرمانیها و ستایش روح سلحشوری نمی‌یابیم. به جای این همه، رویدادهای جنگ «او- نین» سرشار از خشونت وکشتار و ویرانگری بی‌جهت در «کیوتو» است. «آشی گارو» یا سربازان پیادهٔ مزدور که در این جنگ درکار آمدند، پایبند اخلاقیات جنگی سلحشوران قدیم ژاپن نبودند و از ناروایی پروا نداشتند. ازینروست که «آشی‌گارو» مرادف شیوهٔ جنگ «او- نین» نیز می‌باشد.

پس‌از ایـن جنگ، قدرت «باکوفو آشی کاگا» بسیار کـاهش یـافت، و از «شوگون» (فرمانروای نظامی ژاپن) فقط اسمی باقی ماند. اما، برعکس ، چندتن از «دایمیو»ها (امیران محلی) که درسراسر کشور پراکنده بودند ، چنان نیـــرو یافتند که سر به استقلال بردارند. ازآنجا که دیگر بـه قدرت «باکوفو» اعتمادی نبود، مردم نیز بایست که خود حافظ جان و مالشان باشند. دراین احوال،مبارزه میان «دایمیو»ها برای توسعه قلمرو خود و تاخت و تاز و کشمکش بلند پروازانهٔ سرداران آنها برای مقام و پاداش یافتن، پایان ناپذیر بود و قانون جنگل حکومت داشت. مردم شهری و روستایی آسیب و آزار فراوان دیدند، و امیران محلی همه کمبود سرباز داشتند. هرکس که خدمت نمایانی در جنگ می‌کرد می‌تـوانست سامورایی شود و زود به جاه و مال برسد.

اینک چنین می‌نمود که روند و هدف تاریخ کشور مفهوم خـود را از دست داده است. دورهٔ «کاماکورا» حکومت ملی را در سایهٔ قدرت نظامی فراآورد وسدهٔ چهارده شاهد نهضت احیای قدرت امپراتور و جنبش سلطنت طلبان به‌پشتیبانی از دربار جنوبی بود. اما از آغاز سدهٔ پانزده در صحنهٔ اجتماع و سیاست ژاپـن جز آشوب و نابسامانی نبود و نهضت یا هدفی اجتماعی پیدا نمی‌نمود. مردم نیز پنداری که به تأثیر احوال زمانه دیگرگون می‌شوند و رزمندگان و قهرمانان نیـز رنگ می‌بازند و از شور و شکوه می‌افتند. فریاد دادخواهی ازهرسو برخاست . امیران ولایات به تدوین و اجرای آیین نامه‌هایی برای نظم بخشیدن بـه رفتـار سامورایی‌ها و مناسبات اتباع خود پرداختند، که هدف آن درواقع ثبات ونیرو-بخشیدن به حکومت خود آنها و تحکیم بنیهٔ اقتصادی آن بـود . آنان در جـدا ساختن سپاهیگری از کشاورزی کوشیدند و، رفته رفته، تسلط بیواسطهٔ خود را بر کشاورزان و منابع کشاورزی برقرارکردند.

امیران «شوگو» جای خود را به امیران «سن گوکو» داد که تسلّط اینان بـر اراضی و بهره‌کشی آنها از کشاورزان سخت‌تر بود. این امیران به تحکیم بنیـهٔ اقتصادی و نظامی خود در ولایاتشان پرداختند و برای توسعهٔ قدرت خـویش و به هوای تسلط بر کشور، به مبارزه درآمدند.

از موفق‌ترین امیران «سن‌گوکو» مـی‌توان «هوء جوء» در نـاحیهٔ «کانتو» ، «داته» در ناحیهٔ «توء هوکو»، «اوئه سوگی» در ناحیهٔ دریای ژاپن، «آریما» در «کیوشو»، «شوسوکابه» در ناحیهٔ «شیکوکو» و «اودا» و «توکوگاوا» و چند امیر دیگر در ولایات نزدیک پایتخت را نام برد. از اینان کسانی پابرجا ماندند و در مبارزه پیش بردند که توانستند ساموراییها و سرداران تابع خود را زیر فرمـان

نگهدارند و منابع اقتصادی کافی نیز دراختیار داشته باشند.

بهره‌کشی امیران «سن‌گوکو» از کشاورزان سخت و بیرحمانه بود. نسبت پنج ـ پنج سهم اربابی یا مالیات و سهم کشاورز ، به دو ـ یک تغییر یافت و علاوه بر آن عوارض و سهمیهٔ نظامی و جنگی هم گرفته می‌شد. زارعان از رها کردن زمین و رفتن منع شدند.

امیران «سن‌گوکو» تدابیری نیز برای حمایت از تجارت در قلمرو حکومت خود اتخاذ کردند، که از آنمیان ایجاد منطقهٔ تجاری آزاد و انحلال صنف و انحصار بازرگانی بود. در دورهٔ «موروماچی» داد وستد بیشتر وسیلهٔ بازرگانانی انجام می‌شد که صاحب حجره (زا) در بازار بودند. این بازارها که معمولا زیر حمایت یکی‌از اعیان، معبد محل یا امیر ولایت بود، انحصار بازرگانی را برای اعضای خود و صاحبان «زا» تضمین می‌کرد. با افزایش شمار بازرگانان درهر رشته و تعدد و فزونی شمارهٔ «زا»ها، این سازمان صنفی سست شد و، سرانجام، ایجاد «بازار آزاد» (راکو ایچی) در شهر دژها، پادگانها و بنادر، این انحصار وانسجام را ازمیان برد.

در اوایل سدهٔ شانزده مناطق تجاری گسترش پیدا کرد و بسیاری ازین منطقه‌ها از قلمرو انحصاری یک امیر «سن‌گوکو» فراتر رفت. قدرت نظامی «اودا نوبوناگا»، که می‌رفت تا فرمانروای ژاپن شود، پیوستگی نزدیک با فعالیت و اعتبار بازرگانان «ساکای» پیدا کرد، که مواد و مهمات اسلحهٔ آتشین اورا که ضامن برتری جنگی «نوبوناگا» بود، فراهم می‌کردند.

درگیریهای دامنه‌دار سامورایی‌ها سرانجام به سرنگون شدن «باکوفو» انجامید .

یکی‌از مهمترین پدیده‌های سدهٔ آشوب و کشمکش‌ها به دنبال جنگ بزرگ «او- نین»، ایجاد تأسیسات جنگی هرچه قویتر و متمرکزتر به‌وسیلهٔ «دایمیو»ها یا امیران محلی بود. «دایمیو»ها استحکامات مرکزی برای دفاع خود ساختند که پس‌از چندی به‌صورت شهر- دژها درآمد، و از سرداران خود خواستند که دراین شهر- دژها ساکن شوند تا همواره آماده و بسیج جنگ باشند. آنها همچنین سازمان و سلسله مراتب فرماندهی و درجات در سپاه تدبیر کردند و کارهای فنی و تخصصی لشکری را به افراد خاص دادند. چند وچون این تدابیر چنان بودکه دامنه و تأثیر آنرا نمی‌شد درحد دفاع محلی و درقلمرو امیران محدود ساخت وطبع ستیزه‌جوی سربازان جز با پرداختن به جنگهای پی‌درپی ارضاء نمی‌شد.

شگردهای رزمی از هرگونه به میان آمد. امیران محلی همواره نگران فعالیت

جاسوسان رقیب بودند و ازین‌رو به هرچیز وهرکس بدگمان می‌شدند تاآنجا که به گماردگان و پرس و جوگران خود هم اعتماد نداشتند و حتی براطرافیان‌خویش مراقب می‌گماشتند. گفته‌اند که «متسوکه»ها یا مشرفان ودیده‌وران همه‌جا بودند.

★ ★ ★

نخستین اروپاییانی که قدم به خاک ژاپن گذاشتند پرتقالی‌ها بودند. حدود سال ۱۵۴۳ کشتی بیگانه‌ای به جزیرهٔ کوچکی محاذی سواحل جنوبی «کیوشو» نزدیک شد. سرنشینان این کشتی سفیدپوست بودند و مردم آن جزیره اول‌بار بود که چنین کسانی را می‌دیدند. اینها بازرگانان پرتقالی بودند و «چوبدست» مخصوصی داشتند. وقتی یکی از آنها «چوبدست» را بالا گرفت و سوی آسمان نشانه رفت، آتشی از آن جهید و صدای مهیبی برخاست که جزیره نشینان را هراسان کرد. این همان «تفنگ سرپر» بود و چون امیر آن جزیره به آن علاقه نشانداد، دوقبضه به او هدیه شد. سال بعد کشتی دیگری که یک صنعتگر تفنگ ساز درآن بود به همان جزیره آمد. امیر جزیره مصمم شد که ازآن تفنگ‌ها آنجا تولید کنند و این کار را به‌یکی از مباشرانش واگذارد. این مباشر از آن صنعتگر خارجی خواست تا راه ساختن تفنگ را بیاموزاند ، اما اونمی‌خواست. مباشر امیر دختر هفده سالهٔ جذابی داشت که تفنگ ساز دلباختهٔ اوشد و مباشر باوصلت دادن دخترش به آن بیگانه توانست فنون ساخت اسلحه را بیاموزد. آن دختر با همسرش از ژاپن رفت، وتفنگ نخستین فرآوردهٔ تولید صنعتی جدید در ژاپن شد.

اما آن امیر به اهمیت سلاح آتشین درست پی‌نبرد و فنون ساختن آنرا به بازرگانی از ساکای در ایالت «اوساکا» واگذارد. «ساکای» در آن هنگام یک شهر تجاری پررونق بود که در آنجا شمشیر سازانی که تجربهٔ بسیار در فولادکاری داشتند، شمشیر می‌ساختند. دیر نکشید که آنها به ساختن تفنگ آغاز کردند.

چندین سال‌بعد، در۱۵۴۹ ، سنت فرانسیس ژاویر St. Francis Xavier که یک مبلغ پیشتاز عیسوی از اسپانیا بود، در «کاگوشیما» درجنوب «کیوشو» پا به خشکی گذاشت و «دایمیو» آن ایالت به‌نام «شیمازو تاکاهیسا» ازو استقبال کرد. «تاکاهیسا» فرمانروای بیدار فکری بود که نه به مسیحیت بلکه به تجارت خارجی علاقه داشت. پس، به «ژاویر» اجازه داده شد که دربرابر کمکی که به توسعهٔ تجارت می‌کند، به فعالیت تبلیغی خود بپردازد. چندی که گذشت و کشتی‌های تجاری به «کاگوشیما» نیامدند، «تاکاهیسا» رنجیده شد. پس‌از مدت درازی یک کشتی که او چشم به راهش بود از «کاگوشیما» گذشت اما آنجا

لنگر نینداخت و به نقطه‌ای دور در شمال «کیوشو» رفت. ازآن پس، «ژاویر» از گروانـدن مردم به دین خود منع شد و از قلمرو «تاکاهیسا» رانده شد. اوهمچنانکه کار تبلیغی را دنبال می‌کرد، روانهٔ شمال شد تا به «کیوتو» رسید. آنجا جنگ بود و او نتوانست مقامی را پیدا کند وبه او توسل جوید.

«ژاویر» سه سال ، از ۱۵٤۹ تا ۱۵۵۱ در ژاپن بود.

آمدن مبلغین مسیحی به ژاپن از جالبترین فصول برخورد شرق وغرب است. از آثار نخستین دیدارهای اروپاییان از ژاپن، یادداشتهایی است که از آنهامانده، بخصوص درشرح نکته‌هایی که ژاپنی‌ها خود به صرافت نگاشتن آن نبوده‌اند . این یادداشتها ، جز نکته‌های تاریخی ، حاوی تحسین اخلاقیات مردم ژاپن‌است. «فرانسیس ژاویر» می‌نویسد: «ژاپنی‌هایی که ما تاکنون دیده‌ایم ، بهترین‌کسانی هستند که در روزگار شناخته‌ایم، و برمن چنین می‌نماید که در میان مشرکان ، نژادی همپایهٔ ژاپنی‌ها هرگز نخواهیم یافت... آنها به اعلا درجه پایبند شرف‌اند، و غرور را بیش‌از هرچیز دنیا ارزش می‌نهند... آنها سلاح را بسی اهمیت می‌دهند و به آن بسیار اتکاء دارند، مردان از چارده سالگی ، از عالی و دانی، همیشه شمشیر و خنجر باخود دارند.»

در همین احوال «دایمیو» ولایت «سوروگا» (ایالت کنونی «شیزوئوکا») به‌نام «ایماگاوا یوشی‌موتو» ، در تدبیر ورود به «کیوتو» برای تصرف «باکوفو» بود. او با نیرویی حدود ۲۵٫۰۰۰ سامورایی شروع به پیشروی کرد و برای رفتن به «کیوتو» می‌بایست از قلمرو امیر کوچک همسایه به نام «اودا نوبوناگا» بگذرد. او «نوبوناگا» را کوچک می‌شمرد و گمان می‌کرد که به آسانی می‌تواند از ولایت او بگذرد. رایزنان نومید «نوبوناگا» نیز به‌این امیر سفارش کردند که تسلیم شود، اما او مردی بود بی‌باک و باروح سرکش، و برآن شد تا با ۳۰۰۰ سامورایی خود بی‌پروا بر رخنه‌گران بتازد. هنگامی که نیروهای «یوشی موتو» در گردنه‌ای باریک و نامناسب برای دفاع اردو زده و در استراحت یا گرم باده‌نوشی بودند، «نوبوناگا» حمله آورد . «نوبوناگا» بیدرنگ پس‌از بارانی توفانی و سیل‌آسا، تند چون صاعقه برآنها تاخت و سپاه «یوشی موتو» را تار و مار کرد و خود اورا کشت.

این رویداد به سال ۱۵٦۰ بود. این پیروزی «نوبوناگا» را پرآوازه ساخت. او نخستین سرکرده و امیرمحلی بود که گام مهمی به سوی متحد ساختن ژاپن برداشت و مصمم شد که شعار خود، «تن‌کا فوبو» (همهٔ کشور در زیر فرمان من)، را واقعیت بخشد. او دریافت که اینک هنگام پیشرفت تدریجی به «کیوتو»ست،

اما وضع خودرا کاملا ثابت نمی‌دید. پس، با بستن پیمانی با «توکوگاوا یه‌یاسو» حریف پیشین خود، ازپشت سر مطمئن شد و مخالفت امیر همسایهٔ دیگر را با ازدواج مصلحتی منتفی ساخت. او آنگاه، به سوی غرب ، روانهٔ «کیوتو» شد، اما در راه به مقاومتی سخت برخورد. باحملهٔ یکی‌از سرداران سپاه «نوبوناگا» به‌نام «تویوتومی هیده یوشی»، دژ دشمن سرانجام سقوط کرد. «نوبوناگا» این دژ را قرارگاه خود ساخت و آنجا درانتظار فرصت مناسب ماند.

بزودی نامه‌ای از امپراتور برای «نوبوناگا» رسید که در آن تمایلش را به گسترش قلمرو خود به مرزهای پیشین ابراز کرده بود . سال بعد، «آشی‌کاگا- یوشی آکی»، برادر «شوگون» سیزدهم ، که این یک کشته شده بود، به دیدار «نوبوناگا» آمد. نامهٔ امپراتور و دیدار «یوشی آکی» نشان می‌داد که «نوبوناگا» مورد اعتماد دربار ونیز «باکوفو» می‌باشد، و او بااستفاده ازین امتیاز توانست به «کیوتو» پیشروی کند و وضع خود را به عنوان بالاترین «دایمیو»، یا امیر محلی، درهمهٔ ژاپن محکم سازد. او «آشی‌کاگا یوشی‌آکی» را به عنوان «شوگون» چهاردهم گمارد ، اما چون «یوشی آکی» ناسازگاری نشانداد، پنج سال بعد اورا برکنار کرد. بدینسان حکومت «شوگونی» «آشی‌کاگا» که حدود ۲۰۰ سال پاییده بود، به پایان آمد (۱۵۷۳).

روزگار حکومت «آشی کاگا» (۱۵۷۳-۱۳۳۶) بیشتر دورهٔ بی‌ثباتی‌سیاسی، ناآرامی اجتماعی و جنگ سراسری در ژاپن بود. هرچند که «شوگونهای آشی- کاگا» در اواخر قرن چهارده و اوایل قرن پانزده و باوجود امیران محلی یا «دایمیو»ها توانستند نوعی موازنهٔ قدرت در ایالات مرکزی و غربی پدید آورند ، اما با جنگ یازده سالهٔ «او- نین» تسلط مرکزی خود را یکسره ازدست دادند.

تمدن و فرهنگ دورهٔ «آشی‌کاگا»

میراث دورهٔ «موروماچی» (۱۵۷۳-۱۳۹۲) به بنیادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن محدود نمی‌شود. درزمینهٔ پیشرفت فرهنگ و هنر نیز ایندوره از تاریخ ژاپن ممتاز است .

باتشویق و حمایت فرمانروایان «آشی‌کاگا»، نمایش «نوء» درخشیدن‌گرفت، و نیز مطالعات چینی به همت راهبان «ذن» معابد معروف پنجگانه (گو- زان - بونگاکو) رونق یافت.

آیین چای، هنر گل‌آرایی که «ایکه بانا» خوانده می‌شود و نیز نقاشی‌های

ساده وسیاه قلم کار «سشیو» و هنرمندان دیگر که هنر اصیل ژاپنی شناخته می‌شود، در دورهٔ «موروماچی» بارآمد. روح هنر «موروماچی» را اغلب «یوء گن» می‌نامند که آنرا می‌توان به «نفاست عرفانی» تعبیرکرد. نمودهای فرهنگی وهنری این دوره متنوع نیست اما باریک وظریف است و مغز ومعنایی عمیق در ورای ظاهر ساده، نهفته دارد.

دو فرمانروای «آشی‌کاگا»، «شوگون» سوم، «یوشی می‌سو» (قرن چهارده) و «شوگون» هشتم ، «یوشی ماسا» (قرن پانزده) را باید برای شوق و حمایت و سهمی که در کار پیشرفت هنر داشتند، ستود. «یوشی می‌سو» در محلهٔ «موروـ ماچی» «کیوتو» کاخ «شوگونی» «باکوفو» (فرمانروایی لشکری) را با باغهای دل‌ـ انگیز ساخته بود، که «کاخ گلستان» نامیده می‌شد. او همچنین سرای مجللی به عنوان گوشهٔ عبادت «شوگون» در شمال «کیوتو»، در زمین‌هایی که بنای باشکوه «کین‌کاگو» (قصر زرین) آنجا ساخته شد، بنا کرده بود. همهٔ دیواره‌های بیرونی قصر زرین از طلا روکش شده بود. اصل این بنا در سال ۱۹۵۰ درآتش سوخت، اما بدل همانندی ازآن بازساخته شد. «گین کاکو» (قصر سیمین) نیز در شمال غرب «کیوتو» و به فرمان «شوگون» هشتم ، «یوشی ماسا» ساخته شد.

این قصر بنای بالطف و ساده‌ای دارد، و دارای اتاقهایی است رو به باغ برای استراحت و خوشگذراندن . تسمیهٔ سیمین برای این قصر به نشانهٔ نیت اولیه‌ایست که برای پوشاندن دیواره‌های آن با ورق نقره بود، که این کار انجام نگرفت. این قصر با نمای شناور بر روی دریاچهٔ کوچکی ساخته شد. پلگان‌سرا، جزیره نماها و پلواره‌های دریاچهٔ آن با سنگهایی که امیران محلی از سراسر ژاپن فرستادند ، بنا گردید . ساختمان کوچکی در این محوطه است که نخستین چایخانهٔ سنتی ژاپن می‌باشد که دراین کشور ساخته‌اند. بدینسان ، این هردو «شوگون» «یوشی می‌سو» و «یوشی ماسا» در تاریخ بیشتر به نام بانی وحامی هنر شناخته می‌شوند تا رهبر سیاسی یا نظامی.

دراین دوره ، معابد بزرگ بودایی حوزه‌های دانش و خلاقیت هنری شناخته می‌شد و بسیاری از هنرمندان بنام خود از روحانیان بودایی بودند ، و بویژه راهبان «ذن» هنر این دوره را در تسلط خود داشتند زیرا که از حمایت دستگاه حکومت برخوردار بودند و نیز تماس نزدیکشان با چین مایه‌های تازهٔ هنری را در دسترسشان می‌گذاشت .

روحانیان «ذن» که زندگی ساده و نزدیک به طبیعت داشتند، شیفتهٔ‌منظره‌ـ نگاری تک رنگی شیوهٔ چینی بودند که در دورهٔ پادشاهان سلسلهٔ «سانگ»

(۱۲۷۰ـ ۹٦۰) در چین به کمال رسید. یکی‌از معروفترین هنرمندان این شیوه در ژاپن، به نام «سه‌شو» که راهب «ذن» بود، نمونـهٔ نقاشان منظره نگار است. کارهای او ویژگی «امپرسیونیستی» دارد، گردش قلمش در پرده‌ها تند و محکم و مواج است و نقاشی‌های او موازنه‌ای عالـی را نشان می‌دهد. آثـار «سه‌شو» را می‌توان نمونـهٔ زیبا و روشن اصـول ذوقـی «ذن» دانست. او دریک خـانوادهٔ سامورایی زاده شد، و در نوجوانی تصدی یک معبد بودایی را به وی دادند، اما «سه‌شو» نقاشی را بر علم دین ترجیح می‌داد. روزی روحانی ارشد «سه شو» او را درمعبد به ستونی بست. «سه‌شو» گریست و در اینحال بااستفاده ازانگشت پا واشک خود نقش موشی را برکف تـالار کشید. ایـن تصویر چنان واقعـی می‌نمود و هنر «سه شو» چنان در راهب بودایی اثر کرد که او را گذاشت تـا نقاشی را دنبال کند. چندی بعد «سه شو» به سفر چین رفت و نقاشان چیـن از چیره دستی او درنگارگری در شگفت ماندند.

از نقاشی‌های مکتب هنری «کانوء» در این دوره نیز باید یاد کرد. چندیـن نسل از نقاشان معروف از خانوادهٔ «کانوء» برآمدند.

روحانیان «ذن» سه هنر دیگر را نیز ازچین آوردند و این هنرها چنان بـا فرهنگ ژاپن سرشته شد که اکنون در جوهر و اصل ژاپنی شمرده می‌شود. یکی از این هنرها «ایکه بانا» (گل آرایی) است کـه آغاز آن در ژاپن با آمدن آییـن بودا و با تقدیم گل به قدیسان و ارواح بودایی بود. گل‌آرایی از فلسفهٔ کنفوـ سیوس، آیین بودا و بویژه مکتب «ذن» الهام گرفت و سرانجام در زمرهٔ هنرهای زیبا درآمد. امروزه گل‌آرایی هنریست که دختران شایستهٔ ژاپنی در آماده شدن برای زندگی، می‌آموزند.

در گل‌آرایی سنتی قاعدهٔ اصلی اینست که سه شاخه گل دریک گلـدان می‌گذارند که یکی مظهر «آسمان»، یکی نشانهٔ «انسان» و دیگری نمودار «زمین» است. شاخهٔ اول بلندتر از همه وآن دودیگر بترتیب کوتاهترند. سه‌گل«آسمان»، «انسان» و «زمین» و ترتیب بلندی و کوتاهی آن را می‌توان بااندیشهٔ دیگرادیان از خدا، انسان و جهان قیاس کرد. هنرمندان مکتب‌های تازهٔ گل‌آرایی، خود را به این اصل پایبند نمی‌دانند.

گلدانهایی که در گل‌آرایی به‌کار می‌رود، همه ساخت هنرمندانه دارد. ایـن گلدانها بیشتر پهن و کم گودی باشکل‌های گوناگون و رنگهای ساده است و از خیزران، چوب، فلز، سفال یا شیشه و بلور ساخته می‌شود، اما معمول‌تریـن و شاید زیباترین آنها ساخته‌های سفالی است. گلدان را هربار به تناسب نوع و

شکل و رنگ گل و اندازهٔ شاخه‌هایی‌که می‌آرایند، انتخاب می‌کنند تا میان رنگ و اندازه و نمای گل و گلدان هماهنگی باشد.

هنر دوم که از چین آورده شد آیین پذیرایی چای یا «چانویا» است. در دورهٔ «کاماکورا»، روحانیان «ذن» شیفتهٔ چایی بودند که از گرد چای سبز در آب‌جوش ساخته می‌شد. در دورهٔ «موروماچی»، ساموراییها ، روحانیان «ذن» و شهریان همه به یکسان از چای نوشیدن در چایخانه‌های کوچکی که بایک گلدان آراسته به گل و یک پردهٔ نقاشی زینت داده شده بود، لذت می‌بردند. آیین چای،گونه‌ای نیایش است که در آن میزبان چای درست می‌کند و به میهمانان می‌دهد و آنها می‌نوشند . این درست کردن و دادن ونوشیدن چای همه روی آداب و اصول خاصی است. این آداب را یک روحانی «ذن» به نام «موراتا شوکوء» در قرن پانزده ساخت و پرداخت و سی سال از زندگی خود را دراین کار گذاشت.

ظرف‌ها و وسایل پذیرایی چای از چیزهای ساده اما زیبا ساخته شده است و درچند ظرف سفالی (پیاله‌های چای و قوری و آبگردان) و کتری فلزی وچیزهای کوچک دیگر خلاصه می‌شود. تهیه و پذیرایی و نوشیدن چای به‌آرامی و با رفتار به نهایت باریک و ظریف و دقیق انجام می‌شود ، و روح آرامش کامل بر مجلس چای حکمفرما است. مجموعهٔ این محیط و حال و هوا، عشق به زیبایی، گرایش به سادگی و روح آرامش جویی را می‌نمایاند که اینهمه مظهر والاترین ارزشهای «ذن» است. پاره‌ای از اصول و آداب پذیرایی چای دقیق و دشوار است. حتی آداب تا کردن و طرز قراردادن پارچه‌ای که برای خشک کردن ظرفها به‌کار می‌برند، سخت پیچیده است. پذیرایی چای هنر و سرمایهٔ معنوی مهمی برای دختران ژاپنی شناخته می‌شود و عقیده براینست که آنها با فراگرفتن آیین چای لطف زنانه و وقار و خویشتن داری بیشتری می‌یابند. درآیین چای فقط گرد چای به‌کار می‌برند نه چای معمولی، اما درزندگی روزانه چای سبز که مانند چای سیاه معمول در ایران از برگ خرد شدهٔ چای درست می‌شود اما زودتر دم می‌کشد ، مطلوب ژاپنی‌ها و نوشیدنی رایج آنهاست.

بیشتر هنرآموزان گل‌آرایی و آیین چای از دخترانند، اما معلمان این هنرها گاهی استادان مرد می‌باشند.

نمای اتاق پذیرایی چای یا چایخانه ویژگی وسادگی گیرایی دارد. «شوگون» هشتم ، «آشی‌کاگا یوشی ماسا» شیفتهٔ چای بود، و داد تا در محوطهٔ «گین‌کاکو» (قصر سیمین) چایخانه‌ای ساختند.

در دورهٔ «آشی‌کاگا» شیوهٔ معماری تازه‌ای به مایهٔ ذوق و هنر روحانیان «ذن»

پدید آمد ، که بسیار خوشایند اشراف و ساموراییهای بلند پایه شد. در ایـــن شیوهٔ بنا، اتاق اصلی مشرف به ایوان بود که در آن نیمکتی برای استفــاده در وقت مطالعه نهاده می‌شد . برای اتاق پنجره و باغ نمای سراسری ، شاه نشین (توکونوما که جایگاه مخصوص در بالای اتاق برای گذاشتن ظرف گل وآویختن پردهٔ نقاشی است)، یک ردیف قفسهٔ دیواری (چیگایدانا) ، سقف سراسری و دریچه‌ای در زیرآن می‌ساختند وکف اتاق را با «تاتامی» یا کف پوش ساخته از حصیر مفروش می‌کردند. اتاق اصلی با دیوار، «فوسوما» یا «کاراکامی» (درهای کشویی پوشیده از کاغذ مات و دارای نقش ونما) یا «شوء جی» (درهای کشویی سبک و پوشیده از کاغذ سفید ونورگیر) از اتاقهای دیگر یا سرسرا جدا می‌شد. طرح خانه‌های امروزی ژاپنی هم ازین شیوه تأثیر بسیار گرفته است.

دربرابر اتاق اصلی ، نمای باغچهٔ آراسته‌ای درست می‌کردند . ساختن این باغچه سومین هنری است که روحانیان «ذن» ازچین آوردند. چایخانهٔ «یوشی ــ ماسا» در «گین کاکو» (قصر سیمین) قدیمی‌ترین ساختمان به این شیوه در ژاپن است .

باغچهٔ آراسته حاصل هنر باغ‌آرایی بود که هنرمندان دورهٔ «موروماچــی» بارآوردند و خواستند تا در فضایی محدود نمونه و نگارهٔ کوچکی از کوهستان و بیشه وجنگل و آب نماهای طبیعت را بسازند به حالی که هرچه بیشتر به‌طبیعت نزدیک باشد. آنها گاه در این هنر واقع‌گرا بودند، اما گاه نیز شیوهٔ سمبلیک داشتند ، چنانکه در «باغ سنگی» معبد بودایی «ریوآن» در «کیوتو» پیداست . این «باغ» ازیک زمین شن پوشیده که تخته سنگهایــی میان آن گذاشته‌انــد ، ساخته شده است. اما هنرمنظره سازی باغ ژاپنی ازطرحهای قراردادی وساختگی گریزان است و صفا و سادگی طبیعت در آن نمودار می‌باشد.

رسم «چوکیمی» (نگریستن ماه) در شب پانزدهم ماه هشتم سال قمری (در فصل پاییز، به تقویم خورشیدی) نیــز در این دوره آغاز شد. این رسم هــم از چین آمد. مــردم دراین شب سبزیهــای پخته مانند لــوبیا سبز و سیب زمینــی شیرین با شیرینی برنجی، شراب برنج و گل‌های وحشی در سبدی می‌چینند و نثار آسمان می‌کنند. این‌ها را برروی میز کوتاهی در ایوان خانه می‌گذارند وآنجا به تماشای ماه تمام می‌نشینند. به بچه‌ها می‌گویند که روی ماه خرگوشی‌نشسته است که با کوبیدن بــرنج نیم پخته در هــاون چوبی ، شیرینی برنجی درست می‌کند. دربارهٔ این خرگوش و رفتنش به ماه نیز داستانهایی ساخته‌اند.

هنر فراموش نشدنی دیگر این دوره نمایش «نوء» بود. «کان ــ امی» کـــه

هنرپیشه‌ای بود در ولایت «می‌یه» نزدیک، «نارا»، و پسر او «زی امی» از هنرمندان محبوب «شوگون» سوم، «آشی کاگا یوشی می‌سو» بودند و او آنها را تشویق کرد تا با درآمیختن بازیگری و رقص و شعر و موسیقی به‌شیوه‌ای لطیف و تازه، نمایش «نوع» را به الگوی مکتبی درآورند. نمایش «نوع» هنر والایی است که از شعر خوانی، بازیگری بی‌گفتار، رقص و سماع آرام وموسیقی‌پرداخته می‌شود ، درحالی‌که هنرپیشگان جامه‌های لطیف در بر کرده و صورتکها و سر- بندهای خاص گذاشته‌اند.

در دورهٔ «نارا» رقص‌های آیینی و صامت روی صحنهٔ باز اجرا می‌شد.بعضی ازین رقص‌ها «ساروگاکو» نام دارد. این گونه نمایش رقص از چین به ژاپن‌آورده شد. نمایش‌های «نوع» ازترکیب این رقص‌های صامت باآب و رنگهای فرهنگ بومی ژاپن ساخته و پرداخته شد. اجراهای مفرح این هنر در بازیهای جداگانه به نام «کیوء گن»، که نمایشی شاد همراه با رقص‌ها و گفت وگوی بانشاط می‌باشد، حفظ شده است. این بازیها به‌صورت میان پرده در فاصلهٔ نمایش «نوع» اجرا می‌شود، وبعضی از آنها را نیز در نمایش اصلی «نوع» می‌گنجانند.

موضوع نمایش‌های «نوع» از افسانه و تاریخ و داستانهای افسونگران‌گرفته شد. اندیشهٔ بودایی برسراسر نمایش وفضای آن پوشیده است. زمینهٔ این نمایش‌ها بر دوگونه است، یکی تاریخ واقعی ودیگر داستانپردازی. برای نمونه، مسافری در راه به یک روستا می‌رسد و در آنجا یکی از ده نشینان افسانهٔ آن ناحیه را باآب وتاب برایش می‌گوید. در پایان، آن روستایی فاش می‌سازد که او خود روح قهرمان اصلی آن افسانه است. آنگاه ، آن روستایی از صحنه بیرون می‌رود و سپس در جامهٔ روزگار آن افسانه به صحنه باز می‌آید و درهیأت قهرمان افسانه‌ای به رقص می‌پردازد.

حدود ۲۰۰۰ نمایش «نوع» دردست است که همه درقرنهای پانزده و شانزده ساخته شده است، اما از اینهمه فقط ۲۴۰ نمایش هنوز اجرا می‌شود. بسیاری ازین نمایش‌ها ساختهٔ «زی- امی» است که خود بازیگر و کارگردان نمایش‌های «نوع» نیز بود. نمایش‌ها با شرکت و کار هماهنگ چندین گروه ، اجرا می‌شود. این گروهها مرکب از بازیگران اصلی ، بازیگران درجه دوم، آواز خوانان ، نوازندگان و، گاه، گروه اجرای «کیوء گن»، یا میان پردهٔ شاد ، است. بازیگر اصلی یک صورتک به چهره دارد و کلاه گیسی برسر، و گاه نیز بازیگر دیگری همراه اوست. بازیگر درجهٔ دوم صورتک ندارد و کار مهم او فراخواندن بازیگر اصلی به صحنه است و پرس وجو کردن ازو و انگیزه و هوای رقص در او پدید

آوردن. بازیگری که از گروه هنرپیشگان اصلی باشد، هرگز بازی درجه دوم نمی‌کند. هریک ازین گروه‌ها تخصصی جداگانه و هنرکده‌هایی وابسته به خود دارد. گروه آواز مرکب از هشت نفر است که با خواندن شعر ، بازیگر را با نوا و نغمه همراهی می‌کند. گروه آواز از افراد دستهٔ بازیگران اصلی تشکیل‌می‌شود. گروه نوازندگان مرکب از چهار نفر است که، به‌ترتیب، بایک دایرهٔ بزرگ، یک دایرهٔ کوچک، یک نی و یک طبل (که گاه، به تناسب نمایش، آنرا حذف می‌کنند) رقص را همراهی می‌کند.

دقایق نمایش «نوع» تابع آداب و اسلوب خاص می‌باشد و درآن جزء پردازی که ویژگی هنر ژاپن است، خوب پیداست. بالاترین جلوهٔ این نمایش در آواز و رقص سنتی و زیبا است. صورتک‌هایی که در نمایش «نوع» به‌کار می‌رود شاهکار هنر تراشکاری و صورت سازی با چوب است و بیشتر حالت چهرهٔ بی‌احساس و بیضی‌گونهٔ یک دختر جوان یا سیمای مسخ شده و زشت و درهم و برچین پیرمرد یا دیوی را نشان می‌دهد. ۸۰ صورتک جوراجور درنمایش‌های «نوع» به‌کارمی‌رود.

صحنهٔ نمایش «نوع» ساده و بی‌آلایش است، اما لباس بازیگران براستی پرشکوه است. این لباسها درگذر چند قرن تکامل یافته و به صورت اثر هنری بسیار نفیس درآمده است. لباسهای نمایش «نوع» در جزئیات رنگ و طرح و دوخت و شیوهٔ پوشیدن ، کامل و بی‌مانند است و این هنر و استادی را هنوز در جامهٔ بازیگران «نوع» می‌توان دید.

در نمایش «نوع» هرحرکت و حالت هنرپیشگان معنای خاصی دارد ، چنانکه، جدا از حرکت‌های مقطع آهنگین رقص، حال شادی یا خشم با کوبیدن پا به کف صحنه ابراز می‌شود، شنیدن ، با خم کردن آرام سر به پایین، گریستن ، با نزدیک کردن یک دست به چشم ، گیجی و آشفته حالی، بانزدیک آوردن یک بادبزن تا شده به سوی دیدگان. صحنهٔ نمایش «نوع» سقف جداگانه‌ای (زیر سقف سراسری تالار) دارد و تالار نمایش گنجایش حداکثر ۵۰۰ بیننده را دارد. امروزه حدود ۲۵ تماشاخانهٔ «نوع» در ژاپن وجود دارد. در «نارا» و «کاماکورا» نمایش «نوع» در فضای باز سالی یک یا دوبار اجرا می‌شود. معمولا نمایش «نوع» فقط یکبار و در یک روز اجرا می‌شود . هنرآموزانی که به نمایش «نوع» علاقه دارند، شعر خوانی نمایشی و گاه نیز شیوهٔ رقص و حرکت در صحنه‌های کوتاه بازیها را از بازیگران فرا می‌گیرند.

بازیگران «نوع» به طرز سنتی همه از مردان بودند ، اما به تازگی زنان هم در اجرای نمایش شرکت می‌کنند.

بهرهٔ ۸

دورهٔ اتحاد (۱۵۷۳ - ۱۶۰۰)

عروج سرداران سه‌گانه

«اودا نوبوناگا» به دنبال ازمیان برداشتن «آشی کاگا»، خود تلاشی برای یافتن مقام «شوگونی» نکرد و بهتردید که با داشتن مناصب و عناوین درباری در مقام حامی سلسله و تبار امپراتور بماند. اما بااینکه او خودرا درمقام «دایمیو» (امیرمحلی) درجهٔ اول ژاپن استوار کرده بود، باز از موضع محکمی برخوردار نبود زیرا که هنوز بخش وسیعی از کشور را زیرفرمان نداشت .

در ماه چهارم سال ۱۵۷۰ «نوبوناگا» به «دایمیو» یا امیر ولایت «اچی زن» (ایالت فوگویی کنونی) تاخت، اما شکست سختی خورد. دراین نبرد نیروهای برادرزن او به طور غیرمنتظره به کمک دشمن آمده بودند . «نوبوناگا» ناچار به «کیوتو» عقب نشست ، اما چندی بعد، سرانجام، بر امیر «اچی زن» غلبه‌کرد.

در این سالها مردم از جنگ‌های پایان ناپذیر در رنج بودند و برای نجات ازین بلا به آیین بودا پناه بردند ، بویژه به فرقهٔ «سزمین پاک» که مبانی آن برای عامهٔ مردم آسان یاب تر بود. نفوذ این فرقه از حوزهٔ معبد «ایشی یاما — هونگان» در «اوساکا» تاگوشه و کنار ژاپن گسترد. قدرت مذهبی مهم دیگر ، حوزهٔ بودایی «انریاکو» متعلق به غرقهٔ «تندای» بود که در قرن نهم به دست «سایچوء» در کوه «هی‌یی» در گوشهٔ شمال شرقی «کیوتو» بنیاد شده بود. این حوزه‌های بودایی معد امیرانی بود که هوای غلبه بر سراسر کشور را در سر داشتند. در ماه نهم همانسال نیروهای متفق این دو مرکز بودایی همراه با بقایای

سپاه امیر «اچی‌زن» و برادر زن «نوبوناگا»، که «نوبوناگا» سرانجام دست یافته و اورا کشته بود، به او حمله‌ور شدند. دراین گیرودار امپراتور به یاری «نوبو ـ ناگا» برخاست . درسال بعد «نوبوناگا» ناگهانی به معبد بزرگ «انریاکو» حمله برد وآنرا سوخت و ویران ساخت و زنان وکودکان را همراه با کاهنان جنگجوی آنجا بیدریغ از دم تیغ گذراند.

«نوبوناگا» هنوز دشمنی سرسخت دربرابر داشت، که «تاکه‌دا شین‌گن» امیر ولایت «کای» (ایالت «یاماناشی» کنونی) بود. او نیز هوای غلبه بر سراسر ژاپن‌را درسرداشت. ازبخت نیک «نوبوناگا»، «شین‌گن» در دمدمهٔ جنگ‌سرنوشت‌ساز میان دوسپاه درگذشت و «نوبوناگا» توانست در نیروهای دشمن تفرقه اندازد و آنهارا بشکند. دوسال پس‌از آن، او به دو پایگاه و حوزهٔ بودایی تاخت. دراین حمله و ویرانگری ۲۰٬۰۰۰ مرد و زن در آتش سوختند. در سال بعد ، او همراه «توکوگاوا یه‌یاسو» با نیروهای «تاکه دا» که پسر او رهبری آنرا داشت ، جنگید. سپاه «تاکه دا» نیرویی مهیب بود با دلاوران جنگ دیده و کارآزموده ، اما «نوبوناگا» باکاربرد ماهرانه و مؤثر رستهٔ تفنگداران ، جنگ را برد . این جنگ نشانداد که او ارزش تفنگ را بدرستی شناخته است. «نوبوناگا» هنوز می‌بایست با دشمن دیگر درگیر شود که در نیرو کمتر از «تاکه دا» نبود، اما باز بخت بااو یار بود و این حریف یعنی «اوئه سوکی کن شین» در آستانهٔ «کیوتو» به بیماری ناگهانی درگذشت .

در این احوال «نوبوناگا» به ساختن قصری برای خود در «آزوچی»، نزدیک دریاچهٔ «بیوا» درسوی شرقی «کیوتو»، آغاز کرد. ازآنجا که او سری پرشتاب داشت، ۱۰٬۰۰۰ کارگر را بی‌وقفه دراین کار واداشت و ازینرو ساختن این قصر فقط سه سال کشید. ساختمان اصلی هفت مرتبهٔ این قصر ، که شیروانیهای سفالی بام آن از ورقهٔ طلا پوشیده شده بود، نمودار نیرو و شوکت او بود . اسکلت این بنا چوبی بود، اما روی پایهٔ سنگی عظیمی ساخته شده بودکه بیش‌از ۲۱ متر بلندی داشت. درون بنا به نقاشی‌های مکتب «کانوء» و تزیینات گرانبهای دیگر آراسته بود. این نخستین قصر جدید بود که به صورت یک دژ طراحی و ساخته شد. قلعهٔ قدیمی آنجا که «کوسونوکی ماساشیگه» دراختیار داشت فقط پایگاهی بود که موضع طبیعی آن، و نه کیفیت بنایش ، به آن امتیاز نظامی می‌داد. پیرامون قصر «نوبوناگا» بناهای مسکونی برای «دایمیو»ها یا امیران محلی ساخته و جاده‌های عریض و راست ازآنجا کشیده شد. دراین ناحیه بازرگانان از مالیات معاف شدند. این تدبیر، سوداگران و پیشه‌وران بسیار را

جلب کرد و جمعیت آنجا به پنج تا شش هزارنفر رسید.

قدرت «نوبوناگا» افزایش بسیار یافته بود، اما او هنوز آرام نداشت زیراکه بخش غربی «هونشو» در حکومت امیر دیگری به نام «موء ری موتاناری» بود . «نوبوناگا» برآن شد که «موء ری» را تابع خود سازد و یکی از سردارانش ، «آکه چی میتسوهیده» را به تصرف کنارهٔ شمالی غرب «هونشو» وسردار دیگرش «تویوتومی هیده‌یوشی» را به پیشروی در کنارهٔ سوی دریای ژاپن (شرق‌هونشو) فرستاد. «هیده‌یوشی» تا کنارهٔ شمالی نیز پیش رفت و آنجا دژی را محاصره و، بابستن راه آذوقه ساکنانش، آنرا تصرف کرد. او سپس به «شیکوکو» (جزیرهٔ جنوبی) تاخت و کوشید تا آنجا نیز دژی را، با به آب بستن آن، بگیرد. «موتو- ناری» پی نیروی کمکی فرستاد ، پس «هیده‌یوشی» هم از «نوبوناگا» یاری خواست. «نوبوناگا» خود پیشاپیش سپاهش روانه شد وبه سوی غرب رفت و پس‌از چند روز به «کیوتو» رسید و آنجا، همراه با تنی چند از یارانش، در معبد بودایی «هونو» اقامت گزید. در دمدمهٔ صبح دیگر، سردار خود او به نام «آکه‌چی- میتسوهیده» به‌این معبد حمله آورد و آنرا آتش زد. «نوبوناگا» نیزه‌ای برداشت و کوشید تا به یاری مردانش مهاجمان را برانند، اما کاری از پیش نبرد، پس اوبه معبد سوزان بازگشت و در آنجا خود را کشت. پسر ارشد او نیز درگوشهٔ دیگری از «کیوتو» گرفتار وکشته شد. بدینسان کار «اودا نوبوناگا» که زندگی سراسر تلاطمی را گذراند به سال ۱۵۸۲، اندکی پیش‌از متحد شدن ژاپن، به پایان آمد. «هیده یوشی»، حیرت زده از خبر سوء قصد به «نوبوناگا» و خودکشی او ، مصالحه‌ای‌شتابزده با «موء ری موتوناری»،که مرگ «نوبوناگا» را فرصت نشمرده بود، کرد وبه «کیوتو» برگشت. مردان «هیده یوشی» ، «آکه‌چی میتسوهیده» را دنبال کردند و او سرانجام گرفتار وکشته شد.

«نوبوناگا» فرمانروایی خودکامه بود که اجازه نمی‌داد قدرت فرقه‌ها وحوزه- های بودایی سر راهش باشد. او خود بظاهر پیرو فرقهٔ «هوکه» بودایی بود، اما گفته‌اند که به اصول بودایی ، از آنمیان وجود آفریدگار، بقای روح یا زندگی پس‌ازمرگ، عقیده نداشت. اوهنگام ساختن قصر «نی‌جوء» فرمان دادکه بسیاری از پیکره‌های سنگی بودایی را فرو کوفتند و تکه سنگ‌ها را دربنای این قصر به‌کار بردند. بارزترین نمودار بی‌اعتقادی مذهبی او تاختن و ویران ساختن بیرحمانهٔ معابد بودایی کوه «هی‌یی» بود که از قرنها پیش مرکز بسیاری ازفرقه- های بودایی شناخته می‌شد.

مبلغین مسیحی اروپایی که «نوبوناگا» را دیده‌اند دربارهٔ او نوشته‌اند که

مردی بود باعزم و اهل عمل ، به‌شرف و غرور نظامی خود حساس وچنان‌می‌نمود که برای متحد ساختن ژاپن درست شده است. مهروتحسین مبلغین مسیحی‌دربارهٔ این سردار، جدا از جوهر و کارآیی او، بیجا هم نیست زیرا که «نوبوناگا» که از قدرت ونفوذ بعضی حوزه‌های بودایی خرسند نبود ، آشکارا ، فعالیت مسیحیان اروپایی را تشویق می‌کرد، تا ازینراه ازنفوذ بنیادهای بودایی در ژاپن بکاهد . واقع اینست که دراین زمانهٔ خونریزی، «نوباناگا» خود نمونهٔ سخت دلی بود و دیگر تاریخ نگاران باأو برسر مهر نبوده و بسیارشان اورا سنگدل و بیرحـــم دانسته‌اند. درشرح تاختن «نوبوناگا» به مجموعه بناهای معبد «انریاکو» برفراز کوه «هی‌یی» ، که بیش‌از هفت قرن ونیم بزرگترین حوزهٔ تعلیم و تعلم بودایــی بود، نوشته‌اند که او به کینه توزی اتحاد این حوزه با دشمنانش ، آنجا را بــا خاک یکسان کرد. در پاییز سال ۱۵۷۱ مردان «نوبوناگا» کوه «هی‌یی» را درمیان گرفتند و ازهرسو پیش رفتند و، سر راه خود تا بالای کوه، هربنایی که یافتند به آتش کشیدند و حدود ۳۰۰۰ نفر را دراین ساختمانها، از زن و مرد و پیــر و جوان، از دم تیغ گذراندند وبه‌هیچ‌کس رحم نکردند.

اما ، جدا ازین طبع خشن و خونریز، «نوبوناگا» در روزگار خود از بسیاری جهات یک رهبر نظامی مترقی بود. او پیش‌از هرکسی ارزش و کاربرد اسلحـهٔ آتشین را شناخت و بیدرنگ ، مراکز ساخت این سلاحها را در ایالات مرکزی زیر تسلط خود درآورد. در جنگــی حماسی بــا نیروهای «تاکه دا» در ســال ۱۵۷۵ ، «نوبوناگا» برتری رستهٔ تفنگداران را بر سامورایی‌های سوار نشان داد. «شین‌ـ گن» بزرگ دوسال پیش‌از آن درگذشته بود و رهبری نیروهای «تاکه‌دا» را اکنون پسر او داشت که چندان برجسته نبود. یک پردهٔ نقاشی که در آن زمان کشیده شده است ، نشان می‌دهد کــه چگونه سواران «تاکه‌دا» بــه ستونهای ضربدری مواضعی که «نوبوناگا» ساخته بود، باکمان ، تیراندازی می‌کردند و سلاحداران او، از پشت این مواضع ، باحدود سه هزارتفنگ سرپر آنهارا ازنزدیک می‌زدند.

اینک هنگام آن رسیده بود که «هیده یوشی» داعیهٔ حکومت بر کشـــور داشته باشد، امــا اودراین کــار چندین رقیب داشت. پس‌از مرگ «نوبوناگــا» سرداران او گرد آمدند تــا دربارهٔ جــانشینی او گفت وگو کنند، امــا توافق در میانشان نبود. «هیده یوشی» و پیروانش از جانشینی نوهٔ «نوبوناگا» هواداری کردند، اما گروهی دیگر که «شیباتا کاتسوئی‌یه» برادر زن «نوبوناگا» سردمدار آنان بود، پسر دوم «نوبوناگا» را به جای او خواستند. پیشنهاد «هیده یوشی» چنان ناخوشایند حریفان شد که دوگروه به بسیج جنگ پرداختند . این‌جنگ

در سال بعد در کوه «شیزوگا داکه» در کنارهٔ شمالی دریاچهٔ «بیوا» روی داد و در آن «هیده یوشی» باکمک چند سردار وفادار و دلاور خود پیروز شد و، بااین فتح، زمام حکومت بخش اعظم کشور را در دست گرفت. او در پی «شیباتا کاتسویه» تاخت و چون کار براین سردار تنگ شد، بزودی جنگ را رها کرد وپس‌ازکشتن خانوادهٔ خود دربرابر سربازانش خود را به شیوهٔ سنتی («سپاکو» یا خوددریدن) کشت. پس‌از این جنگ ، همه سرداران دشمن ، همراه با بستگان وپیروانشان، به بیرحمی اعدام شدند.

«توکوگاوا یه‌یاسو» ازشرکت دراین جنگ خودداری کرده بود . او درپی این جنگ، پس‌از آنکه سوگند وفاداری به «هیده یوشی» خورد، اجازه یافت که بر ناحیهٔ «کانتو» (بخش شرقی «هونشو») مسلط باشد. چند هفته بیشتر نکشید که «هیده یوشی» باتلاش بسیار و درمیان نبردها و رویدادهای شگرف ، پایگاه قدرت خود را استوار ساخت و خود را ، درپی‌گیری کار متحد ساختن کشور ، جانشین «نوبوناگا» نشانداد . او درمدت هشت سال ازین تاریخ ، ازیک سوی ژاپن به سوی دیگر تاخت، نبردها و تلاش فراوان کرد و قدرت نظامی را همواره با شگرد سیاسی (که بر «نوبوناگا» ناشناخته بود) درکار آورد تا پایه‌های حکومت دیرپای خاندان خود را ساخت.

«هیده یوشی» پس‌از زیرفرمان آوردن بخش شمالی «هونشو» و نواحی «شیکوکو» و «کیوشو»، در سال ۱۵۹۰ برهمهٔ کشور تسلط یافته بود و دیگر هیچ امیرمحلی یارایی مبارزه با او نداشت. «هیده‌یوشی» در «اوساکا» یک قصر نه مرتبهٔ باشکوه ساخت که چایخانه‌ای داشت با دیوارهای پوشیده از ورقهای طلا و با اسباب و ظروف زرین. «هیده یوشی» مقام «کامپاکو» (وزیر دربار) ونیز صدراعظم را یافت. او همچنین داد تا سرایی مجلل در «کیوتو» برایش ساختند، و روزی امپراتور را آنجا به دیدن خود دعوت کرد. «هیده‌یوشی» و سردارانش آنروز چون اتباع عادی امپراتور و نه در مقام امیر، اورا به احترام پذیرا شدند. «هیده یوشی» مقام درباری را بر پایگاه «شوگونی» ترجیح می‌داد زیرا که در آن مقام می‌توانست از شأن و اعتبار امپراتور درکار خود سود جوید.

«هیده یوشی» سیاست «اودا نوبوناگا» را دنبال کرد ونخست دستور ثبت اراضی را درسراسر کشور داد. مساحت ومقدار محصول هر شالیزار معین شد و مالیات سنگینی (تا ۵۰ درصد محصول) به طور مؤثر از آنها گرفته می‌شد. فشار مالیات چنان زیاد بود که کشاورزان فرصت و زمینه‌ای برای بنیهٔ مالی پیدا کردن و سامورایی شدن نمی‌یافتند ، و نیز تشویق می‌شدند که مالک مزارع خود

باشند وزمین‌هاشان را بکارند.

شاید مهمترین تدبیر «هیده یوشی» «شکار اسلحه» بزرگ سال ۱۵۸۸ بود. «هیده یوشی» فرمان داد که اسلحه و شمشیر را از همهٔ مردم بگیرند ، مگــر از ساموراییها، وبااین کار خواست تا از قیام احتمالی‌کاهنان وکشاورزان جلوگیرد. این کار همچنین تمایز آشکار میان طبقهٔ سامورایی و طبقهٔ کشاورز پدید آورد . او سپس با صدور فرامینی دهقانان ولایات را از تهیه و نگهداشتن سلاح منــع کرد و نیز مقرر داشت که ساموراییها در شهر دژها و زیرنظر مستقیم امیرانشان اقامت گزینند. گذشته ازین ، ساموراییها و نیز دهقانان از آمیختن با پیشه‌وران و بازرگانان شهری منع شدند. بدینگونــه چهارطبقهٔ مشخص اجتماعــی یعنــی ساموراییهــا، کشاورزان، پیشه‌وران و سوداگران ازهــم ممتاز شدند. بــرای جلوگیری از محبوبیت و حمایت بیش‌از اندازه یافتن ساموراییها درمیان مــردم و دهقانان آنهارا هرچند یکبار از جایی به جایی دیگر منتقل می‌کردند. با ایــن تدابیر بنیاد نظام حکومت اربابی ـ لشکری که آنرا با نظام حکومت فئودالی در باختر زمین در قرون میانه مقایسه کرده‌اند ، تحکیم شد.

جــدا ساختن کشاورزان از لشکریــان، زمینهٔ طبقاتــی شدن جــامعه بود . ساموراییها به زندگی در شهر دژها مقید شدند و دهقانان به زمین‌هایی که درآن کشت وکار می‌کردند بستگی یافتند. در فرمانی که حکومت «هیده‌یوشی» درسال ۱۵۹۱ صادر کرد، ساموراییها از تبدیل پیشه و پیش گرفتن تجارت یا زراعت منع شدند . کشاورزان نیز نمی‌توانستند به بازرگانی بپردازند. این فــرمــان تقسیم طبقاتی جامعه را تسجیل کرد.

ثبت اراضی و آمارگیری سخت «هیده یوشی» در سال‌هــای ۱۵۹۸ـ۱۵۸۲ کوششی بود برای پایان دادن یکسره به‌دوگانگی الگوی زمینداری اربابی‌ـ تیولی و تعیین کشاورزان واقعی که بار مالیاتها و پرداخت حقوق و سهمیه‌های نظامی بر دوش آنهاست .

«هیده‌یوشی» نیروی لشکری ثابت و کارآمدی را سازمان داد که رزمندگان‌آن دیگر مانند سلحشوران قرون میانهٔ ژاپن، بــرای گذران خود یکسره به درآمــد اراضی تیولی واگذار شده به آنها وابسته نبودند . به آنان از زرادخانهٔ «هیده‌ـ یوشی» سلاح و مهمات داده می‌شد. ازسوی دیگر، امیران تابع نیز چون گذشته اختیار کامل بر اراضی تیولی خود نداشتند و «هیده‌یوشی» ارباب واقعــی این اراضی بود. مقرری این امیران مرکب بود از حق اجارهٔ سالانه که از زمین تیولی می‌گرفتند ، برای گذران خود و خانواده‌شان، ونیز حقوق معین برای نگهــداری

سامورایی‌ها و ملازمان خود، که رهبری عالی اینان نیز با «هیده یوشی» بود. «هیده‌یوشی‌کوشید تا درآمد شخصی امیران تابع‌را از درآمدی که برای مصارف حکومتی آنها اختصاص دارد، جدا کند. همهٔ این تدابیر برای متمرکز ساختن قدرت حکومت دردست «هیده یوشی» بود، که مؤثر افتاد اما نارضایی‌ها و ناآرامی‌هایی هم بارآورد.

مالیات‌ها جنسی و به برنج پرداخت می‌شد و معیار قدرت اقتصادی هر «دایمیو» (امیرمحلی) مقدار برنج محصول قلمرو او بود. قدرت بازرگانان شهری، بویژه سوداگران ناحیهٔ ساکای در ایالت «اوساکا»، که تجارت برنج، اسلحه و باروت می‌کردند ، قابل ملاحظه بود، و «هیده‌یوشی» ازین وضع سود جست. به بعضی از بازرگانان امتیاز بهره‌برداری از معادن نقره داده شد، اما از آنجا که منابع طبیعی سرمایهٔ کشور دانسته می‌شد، کانهای نقره را در نظارت امیران‌محلی قراردادند، و «هیده‌یوشی» بخشی از نقرهٔ استخراج شده را به عنوان مالیات بر- می‌داشت. سکه‌های طلا و نقره زده شد و رواج یافت.

«آکه‌چی میتسوهیده» و «هیده یوشی» ازنظر اندیشهٔ اجتماعی وفکر حکومت با رهبران سامورایی چند قرن پیش‌از خود تفاوت بسیار داشتند. این دو سردار از ردهٔ کشاورزان برآمدند و تند به اوج قدرت نظامی رسیدند . عروج آنان همراه بادگرگونی شگرف رزمی دراین زمان- مانند کاربرد روزافزون سلاح آتشین و رستهٔ توپخانه - می‌رفت تا اعتبار و پایگاه سنتی سامورایی را به عنوان نخبگان سلاحدار، فروریزد. اما «هیده‌یوشی» این دگرگونی را ازپیش دریافت وجلوگرفت و با اندیشیدن تدابیری که «توکوگاوا»، جانشین او، نیز آنرا دنبال کرد و با کشیدن خط فاصل روشنی میان سامورایی‌ها و دیگر طبقات، تسلط و امتیاز اجتماعی طبقهٔ سامورایی را برای نزدیک به سه قرن دیگر تثبیت کرد.

دگرگونیهای تند اجتماعی در دورهٔ جنگ‌های سراسری درچند دههٔ پایان قرن شانزده ، که آنرا به همین معنی دورهٔ «سنگوکو» خوانده‌اند، زمینه را برای رواج مذاهب و مکتب‌های عامه پسند آماده ساخت . تحرک و پیشرفت در کار فرقه‌های متنوع «ذن» بودایی بیش‌از مکتب‌های دیگر نمودار بود. این فرقه‌ها با طبع طبقهٔ سامورایی سازگار افتاد و درمیان آنان هواداران بسیار یافت، همچنانکه فرقه‌های سرزمین پاک درمیان کشاورزان و فرقهٔ «نیچی رن» نزد مردم شهرنشین رواج پیدا کرد.

مسیحیت نیز دراین دوره به یاری احوال سیاسی و اجتماعی مناسب درژاپن گسترده شد. بعضی از «دایمیو»ها که جلوه و جمال تمدن غرب چشمشان را گرفته

بود، به سنت «فرانسیس ژاویر» یاری داده و شماری ازآنان به مسیحیت گرویده بودند. حکومت‌های «آشی کاگا» و «اودا نوبوناگا» نیز به رواج مسیحیت کمک کردند ، وکلیسایی در «کیوتو» ساخته شد. «نوبوناگا» خود به مسیحیت دلبسته نبود، اما می‌خواست ازآن برای تضعیف حوزهٔ بودایی «انریاکو» در کوه «هی‌یی» و معبد «ایشی یاما هونگان» در «اوساکا» استفاده کند. جدا از زمینهٔ اجتماعی مساعد دراین دوره، کنجکاوی طبیعی ژاپنی‌ها برای کندوکاو و آزمون هرچیز وهر مکتب تازه نیز در گسترش مسیحیت مؤثر بود. شمار مسیحیان در سال ۱۵۷۹، سی سال پس‌از آمدن «ژاویر» به ژاپن، بـه حدود ۱۵۰٫۰۰۰ نفر در جمعیت ۳۰ میلیونی کشور رسید ، که بیشتر آنان در شمال «کیوشو» بودند. در این جزیرهٔ غربی ژاپن، مسیحیت بویژه مقبول کشاورزان شده بود . بعضی از «دایمیو»ها نیز به آیین تازه رسیده گرایش یافته و نیز مجذوب منافع و مزایای تجارت بـا اروپا شده بودند. سیاست مبلغین مسیحی نیز عموماً تبلیغ از بـالا به پـایین رده‌های اجتماعی بود و می‌پنداشتند که با جلب امیران و بزرگان به آیین خود، رعایا و اتباع آنان به طبع به‌این آیین خواهند گروید.

درسال ۱۵۸۲ چهار جوان از خانواده‌هـای اعیان ژاپن کـه ۱۳ تا ۱٤ سال داشتند به دیدار پاپ و پادشاه اسپانیا فرستاده شدند. آنها در ماه ژانویه‌همراه بایک کشیش اروپایی از ژاپن روانه شدند و در ماه مارس ۱۵۸۵ ، پس‌ازسفری دراز و دشوار به رم رسیدند (نوبوناگا در ماه ژوئن سال ۱۵۸۲ هدف سوء قصد شد و خودکشی کرد). این نوجوانان در لباس سامورایی و سوار براسب وارد واتیکان شدند، پاپ آنهارا خوشامد گفت وعنوان همشهری و القاب اشرافی‌به‌آنان داده شد . آنها پس‌از سفر وسیاحت در اطراف ایتالیا ، در سال ۱۵۹۰ ، پس‌از هشت سال ونیم دوری ، به وطن بازگشتند. دراین هنگام «هیده یوشی» برژاپن حکومت یافته و مسیحیت منع شده بود.

«سنت فرانسیس ژاویر» در سال ۱۵٤۹ به ژاپن آمد و سخت شیفتهٔ منش و روحیات مردم ژاپن شد ، همچنین بود «کوسمه دوتورز» Cosme de Torres که «ژاویر» هنگام رفتن از ژاپن ، رهبری مبلغین مسیحی را به او سپرد. «ژاویـر» عقیده داشت که ژاپنی‌ها تابع منطق می‌باشند و مسیحیت در این کشور آینـدهٔ روشنی دارد. «الساندرو والینانو» Alessandro Vagliano که میان سالهـای ۱۵۷۹ و ۱٦۰۳ سه بار به ژاپن آمد و دربار آخر بیست سال ماند، ژاپنی‌هـا را مردمی باتدبیر ، ملاحظه کار و بردبار ، اما بیش‌از اندازه در کار لذت جویی وگناه دانسته است .

دیر نگذشت که مبلغین آسان‌انگار و خوش‌بین پی‌بردند که ژاپنی‌ها از خمیره‌ای دیگرند، یا، به تعبیر «جوآئو رودریگز» Joao Rodrigues (۱۵٦۱ تا ۱٦۳٤) که به‌عنوان مترجم درخدمت «هیده یوشی» و «یه‌یاسو»، دو فرمانروای نامی ژاپن نیز بود، نمی‌توان به‌آنها امید بست.

بیزاری «نوبوناگا» از تعالیم بودا و آیین «شینتو»، و دوستی نشاندادن او به مبلغین، به رخنهٔ مسیحیت در ژاپن کمک کرد، اما این پیشرفت، مقاومت آیین‌های قدیم ژاپن و سپس جبهه‌گیری بزرگان دولت و امیران را نیز برانگیخت.

در سال ۱۵۸۷ «هیده یوشی» به ناگهان فرمان منع مسیحیت و بیرون راندن مبلغین مسیحی را داد. او در سال ۱۵۹۳ نه کشیش اروپایی و هفده مسیحی ژاپنی را اعدام کرد. این کار «هیده‌یوشی» چند موجب داشت. پس‌ازآنکه اوکشور را زیر فرمان خود آورد، از قدرت حوزه‌های بودایی کاسته شد و دیگر نیازی به مسیحیت، به عنوان یک نیروی معارض، نبود. گذشته ازین، آیین مسیح روی سازگاری با آیین‌های بودا و «شینتو» را نداشت و نیز تعالیم آن با بعضی‌اصول اخلاقی نظام لشکری ـ اربابی حاکم بر ژاپن تعارض داشت. مثلا، آیین مسیح تعلیم می‌داد که اعتقاد ونیایش به خدا مهمتر از وفاداری به امیر است. «سپپوکو» (هاراکیری یا خود دریدن) که نزد سامورایی‌ها ستودنی بود، در مسیحیت گناه شمرده می‌شد. کشمکش میان «ژزوییت»ها Jesuits، که در حمایت پرتقال بودند، و «فرانسیسکن»ها Franciscans، که از سوی اسپانیا حمایت می‌شدند، در ژاپن بالا گرفت. این دو کشور دربازرگانی شرق رقیب یکدیگر ومایل به یافتن پایگاههای تجاری در ژاپن بودند. «هیده یوشی» می‌ترسید که شاید آن دولتها نیروی نظامی بفرستند و ژاپن را اشغال کنند. بااینهمه او به تجارت با پرتقال ادامه داد و مبلغین هم پنهانی، کار گرواندن مردم به مسیحیت را دنبال کردند.

اما فرمان سال ۱۵۸۷ «هیده یوشی» دائر برمنع مسیحیت، نکته‌ها وتوجیه دیگری دارد:

«۱ـ ژاپن کشور خدایان می‌باشد، اما تعالیم نادرست از کشورهای مسیحی می‌گرفته است. این دیگر تحمل شدنی نیست.

۲ـ اینان (مبلغین) در ولایات و نواحی با مردم تماس می‌گیرند و آنانرا پیرو خود می‌سازند و وامی دارند تا معابد «شینتو» و بودایی را ویران سازند...

۳ـ روحانیان مسیحی به مایهٔ دانش [پزشکی و علمی] خود می‌پندارند که می‌توانند به دلخواهشان مردم را دنباله‌رو خود سازند. آنها بااین کار اعتقاد به

اصول بودایی را که در ژاپن رواج دارد ازمیان می‌برند...

٤ـ کشتی‌های سیاه [پرتقالی و اسپانیایی] برای تجارت به ژاپن می‌آیند. این امری جداگانه است و آنها می‌توانند همچنان به تجارت بپردازند.

٥ـ ازین پس، هرکس که مخل آیین بودا نباشد، خواه بازرگان یا جز آن، می‌تواند از ممالک مسیحی به ژاپن آزادانه رفت و آمد کند.

ارادهٔ ما براینست وفرمان چنین است.

سال پانزدهم (دورهٔ) «تنشوء» [١٥٨٧]، ماه ششم، روز نوزدهم.»

توسعه طلبی «هیده یوشی» حد و مرزی نمی‌شناخت. او فرستادگانی به فیلیپین و تایوان (فرمز) روانه کرد و خواستار تسلیم این جزایر به ژاپن شد. این داستان تکراری تاریخ است که «هیده یوشی» با همهٔ بیم وبیزاری ازتوسعه‌طلبی دیگران خود همان کار را میکند. او در سال ١٥٩٢ تصمیم به حمله به کره گرفت. ١٦٠٫٠٠٠ سرباز ژاپنی در بندر «پوسان» پیاده شدند و تند به سوی شمال پیشروی کردند. آنها با مقاومت چندانی روبرو نشدند وحدود ٢٠ روزپس‌از رسیدن به کره، «سؤول» پایتخت این کشور را گرفتند. دراینجا «هیده یوشی» در قرارگاه خود در «کیوشو» اعلام کرد که پس‌ازآنکه چین را نیز زیر فرمان آورد، پایتخت و امپراتور ژاپن را به «پکن» پایتخت چین منتقل خواهد ساخت وسپس به هند پیشروی خواهد کرد وآنجا را خواهد گرفت. نیروهای او تا مرز «منچوری» هم پیش رفتند و دراین حال پادشاه کره از چین درخواست کمک کرد. کره‌ایها خود نیز دسته‌های چریک مقاومت ترتیب دادند. دراین میان بسیاری ازسربازان ژاپنی نیز از بیماری و هوای سخت ازپا افتادند و حدود یک سوم آنها مردند. باآنکه بارها گفتگوی ترک مخاصمه میان ژاپن، کره و چین شد، این کار به انجام نرسید و «هیده یوشی»، بناچار، سپاه دیگری از ١٤٠٫٠٠٠ سربازروانهٔ کره کرد. این تهاجم نیز از همان آغاز با دشواری بسیار روبرو شد، و سال بعد با مرگ «هیده یوشی» آنها ناگزیر به عقب نشینی شدند. این جنگ هفت سال کشید و حکومت «هیده یوشی» را ناتوان ساخت و، سرانجام، او را ازپا درانداخت.

دربارهٔ لشکرکشی‌های «هیده‌یوشی» به کره این نکته گفتنی است که این عملیات در تاریخ هزار سالهٔ ساموراییهای ژاپن تنها موردی بود که آنها به توسعه طلبی به کشور دیگری تاختند. شاید بتوان گفت که ژاپنی‌ها باوجود سنت نظامیگری دیرین و استوار در تاریخ قدیم خود، کمتر به هوای غلبه بر

سرزمین‌های دیگر بوده‌اند.

«هیده یوشی» خود فرزند نداشت و برادرزاده‌اش «هیده ثوگو» را به‌فرزندی پذیرفته و جانشین خود ساخته بود. او از مقام «کامپاکو» (وزیر دربار) به نفع «هیده ثوگو» کناره‌گیری کرد. اما چون «هیده یوشی» به سن ۵۷ رسید، دارای پسری شد به نام «هیده یوری» که امید داشت جانشین او شود. درنتیجه، او با «هیده ثوگو» فرزندخوانده‌اش، سردی و بی‌مهری پیشه کرد. در اثنای تهاجم به کره و هنگامی که «هیده یوشی» درقرارگاهش در «کیوشو» بود، «هیده ثوگو» سر به وحشیگری و جنون برداشت و، بی‌موجبی، ملازمان و غلامانش را کشت. «هیده یوشی» ازین رفتار ونیز با شایعهٔ توطئهٔ «هیده ثوگو» علیه او، که بعداً نادرستی آن معلوم شد، به‌خشم آمد و «هیده ثوگو» را دریک معبد بودایی‌زندانی کرد و سپس اورا به خودکشی واداشت .

«هیده یوشی» سرجدا شدهٔ پسرخوانده‌اش را در «کیوتو» به نمایش مردم گذاشت و داد تا سه فرزند ، زن ومعشوقهٔ اورا دربرابر آن اعدام کردند . و نیز او مخالفان و بدگویان خود را با بریدن گوش و بینی و سپس به دار آویختن سرازیر آنها مجازات می‌کرد. یکبار دستور داد تا دزد محکومی را با پسرش در پاتیل بزرگی جوشاندند. مادر، خدمتگاران و دایهٔ این دزد نیز به همین شیوه اعدام شدند. باهمهٔ این بیرحمی‌ها، گفته‌اند که «هیده یوشی» به مادر ، همسر، معشوقه‌ها و بخصوص به پسرش «هیده یوری»، بسیار مهربان بود.

«هیده یوشی» چند ماه پیش‌از مرگش یک «شورای اعیان» مرکب از پنج‌امیر بزرگ تشکیل داد و ازآنها خواست تا نسبت به پسرش، «هیده یوری» ، ابراز وفاداری کنند. او سخت نگران پسرش، که هنگام مرگ او بیش‌از پنجسال نداشت، بود زیرا که در خانوادهٔ خود خویشاوند توانا و معتمدی نداشت . «هیده یوشی» در آستانهٔ مرگش نامه‌ای به این پنج امیر نوشت و درخواست خود را از آنها برای حمایت از پسرش تکرارکرد.

پس‌از مرگ «هیده یوشی»، این امیران با همیاری کوشیدند تا از هر «دایمیو» دیگر که بلندپروازی سرنگون ساختن «هیده یوری» را داشته باشد ، جلوگیرند . اما بزودی «توکوگاوا یه‌یاسو»، که نیرومندترین «دایمیو» درمیان آن پنج امیر بود، با ازدواج مصلحتی و با راه دادن به رخنه در اتحاد میان دیگر امیران شورای اعیان، به توسعهٔ قدرت خود پرداخت. او برجسته‌ترین رهبری بود که ژاپن از روزگار «اودا نوبوناگا» به خود دیده بود ، و همواره با «اودا» و نیز با «تویوتومی هیده یوشی» همگامی داشت، حتی وقتی که در کار فراهم‌آوردن

سپاه و قدرت نظامی در ناحیهٔ «کانتو» بود. او، پنهانی، به تقدیم طلا و دیگر هدایای ارزنده به‌امپراتور ادامه داد. «یه‌یاسو» خود را از پیوستن به تهاجم به کره کنار کشید و این تهاجم بیشتر با کمک «دایمیو»های غرب «هونشو» و «کیوشو» انجام گرفت . قدرت «یه یاسو» چنان بود که نه «نوبوناگا» و نه «هیده یوشی» می‌توانستند در کارهای او دخالت کنند و «هیده یوشی» او را به منصب رئیس دیوان طغرا (مهردار بزرگ) و سپس به ریاست «شورای اعیان» گمارد.

شش ماه پس‌از مرگ «هیده یوشی»، یکی‌از اعضای شورای اعیان به نام «مائدا توشی‌یه»، که «هیده یوشی» به او بیش‌از همه اعتماد داشت، ناگهان درگذشت. در این میان «توکوگاوا یه‌یاسو» برآن شد که به «دایمیو»های شمال «هونشو» حمله کند و قدرت خود را در این ناحیه توسعه دهد. اما در قصر «اوساکا» نقشهٔ دیگری پرداخته می‌شد و آنجا ، «ایشیدا میتسوناری» ، یکی از امیران شورای اعیان ، با «تویوتومی هیده یوری» و چند «دایمیو» قدرتمند دیگر زمینه چید که «یه یاسو» را سرنگون سازد. آنها نخست کوشیدند که خانواده و بعضی از سرداران «یه‌یاسو» را گروگان بگیرند، که بااین پیشامد «یه یاسو» کار حمله به «دایمیو»های شمالی را رها ساخت و بی‌درنگ به سوی غرب تاخت . چندین امیر نیرومند اورا یاری دادند، و در ۱۵ سپتامبر سال ۱۶۰۰ نیروی ۱۰۰٫۰۰۰ نفری «یه‌یاسو» با سپاه ۸۰٫۰۰۰ نفری «میتسوناری» در نبرد «سه‌کی گاهارا» ، که محلی میان «کیوتو» و «ناگویا» است، درگیر شد . «میتسو- ناری» نتوانست همهٔ نیروهایش را وارد جنگ کند، وبه وفاداری بعضی از سربازان و سرداران متحدش نیز اعتبار نبود. در بامداد ، جنگی سخت وبی‌امان آغاز شد، و در نیمروز چندتن از امیران متحد «میتسوناری» با نیروهایشان به «یه یاسو» گرویدند. تا شامگاه آنروز نیروهای «میتسوناری» شکست خورد و خود او و چندتن از «دایمیو»های متحدش دستگیر و اعدام شدند. بدینسان «یه- یاسو» رهبر بی‌منازع ژاپن شد و امیرانی که به «میتسوناری» یاری داده بودند به تناسب وابستگیشان به او، کیفر دیدند و قلمرو و اراضی تیولی آنها همه یا بعضاً پس گرفته شد. این اراضی سپس میان «دایمیو»هایی که به «یه یاسو» وفادار بودند تقسیم شد. این نبرد را نبرد «سه‌کی گاهارا» نامیدند و این کلمه اکنون مرادف هرجنگ سرنوشت سازی است .

سه سردار معروف ژاپن که کوشش‌هایشان در متحد ساختن این کشور پیوسته و مکمل هم بود، تقریباً همزمان می‌زیستند:

«اودا نوبوناگا» (۱۵۸۲ـ۱۵۳٤) در خانوادهٔ یک نایب پاسبان که درخدمت امیر «ئوواری» (ایالت «آیی‌چی» کنونی) ترقی یافت، به دنیا آمد . پدر «تویو – تومی هیده‌یوشی» یک ساموراییِ پایین رتبه بود در خدمت پدر «نوبوناگا». «هیده یوشی» (۱۵۹۸ـ۱۵۳٦) که جوانی هوشمند و کوشا بود، نخست به‌عنوان کفشدار «نوبوناگا» به خدمت او درآمد. او در زمستان عادت داشت که سندل «نوبوناگا» را به سینه‌اش بگیرد تا آنرا گرم نگهدارد، و مورد لطف «نوبوناگا» بود، هرچند که زشتی چهرهٔ او را به میمون مانند کرده‌اند . «توکوگاوا یه‌یاسو» (۱٦۱٦ـ۱۵٤۲) که پسر یکی از «دایمیو»های درجه دوم بود که قلمروش میان دو «دایمیو» قویتر ، «اودا» و «ایماگاوا»، واقع شده بود، ۱۳ سال از جوانی خود را به عنوان گروگان در سرای این یا آن امیرگذراند . او هنگامی می‌زیست که ژاپن آمادهٔ متحد شدن بود، اما این کار آسان به انجام نرسید. این سه رهبر برجسته ، بویژه «هیده یوشی» و «یه یاسو» باتلاش پی‌گیر خود توانستند ژاپن را متحد سازند. تفاوت منش این سه را می‌توان در حکایت زیر نمایان دید . می‌گویند که این سه سردار دربنباره گفتگو داشتند که با فاخته‌ای که آواز نمی‌خواند چه باید کرد . «نوبوناگا» گفت: «من آنرا می‌کشم»، «هیده یوشی گفت: «من آنرا به خواندن وامی‌دارم» و «یه یاسو» گفت: «صبر می‌کنم تا که فاخته بخواند». این سه گاه باهم همکاری ، اما بیشتر رقابت داشتند. بااینهمه هدف آنها یکی، یعنی آرام کردن ومتحد ساختن ژاپن ، بود.

دورهٔ حکومت «اودا نوبوناگا» و «تویوتومی هیده‌یوشی» را دورهٔ «آزوچی – مومویاما» می‌گویند. «آزوچی» نام محلی است که «نوبوناگا» قصر خود را آنجا ساخت، و «مومویاما» نام ییلاق «هیده یوشی» در «کیوتو» می‌باشد.

★ ★ ★

سرنوشت زنان این دوران براستی تاریک بود . نمونهٔ تیره بختی، خواهر «نوبوناگا» است که به مصلحت او همسر یک «دایمیو» شد. چندی بعد که شوهر این زن به مخالفت با «نوبوناگا» برخاست و کشته شد ، او خواست که خود را بکشد، اما دراین کار موفق نشد. پس، با سه دخترش به‌خانهٔ «نوبوناگا»برگشت. پس از چندی او زن امیری دیگر به‌نام «شیباتا کاتسوییه» شد، اما این «دایمیو» نیز هدف هجوم «هیده یوشی» واقع شد و پس‌از کشتن زنش، خودکشی کرد . دختر بزرگ این زن، به نام «یودوگیمی»، محبوب «هیده یوشی» بود و معشوقهٔ او شد و برایش پسری آورد به نام «هیده یوری». هنگامیکه «هیده یوری» هدف حملهٔ «یه‌یاسو» واقع شد و خود را کشت، مادر نیز چنین کرد. دختر سوم آن زن سه‌بار به مصلحت «هیده یوشی» ازدواج کرد. آخرین شوهر او، به نام «توکو-

گاوا هیده تادا»، «شوگون» دوم حکومت «توکوگاوا» شد و این زن «شوگون»سوم، «یه می‌سو» را به دنیا آورد.

این زنان آزادی چندانی نداشتند و زندگی آنها در اطاعت از پدر، بـرادران و شوهرشان خلاصه می‌شد. «هوسوکاوا گـراسیا»، دختر «آکه‌چی میتسوهیده»، که «نوبوناگا» را کشت ، به آیین مسیح گرویده وهمسریک «دایمیو» به نـــام «هوسوکاوا تادا اوکی» بود. این سردار درحملهٔ «یه یاسو» به شمال «هونشو»، پیش‌از نبرد «سه‌کی‌گاهارا»، از پیروان «یه یاسو» بود. «ایشیدا میتسوناری» خانوادهٔ آنهارا گروگان گرفت وکوشید که «گراسیا» را به قصر «اوساکا» جابه‌جا کند، اما او خودداری ورزید زیرا که شوهرش به «یه‌یاسو» کمک می‌کرد. هنگامی که نیروهای «میتسوناری» خانهٔ «گراسیا» را محاصره کردند، او ملازمانش را به جنگ با آنها واداشت و سپس خود را کشت، زیرا که می‌ترسید که اگرملازمانش پایداری کنند، جنگـی دامنه‌دار درگیر شود . بـرای زنـان ، گرفتن هر تصمیمی بی‌اجازهٔ شوهر ممنوع بود. این زن رنج بسیار دید زیرا که درمیانهٔ «تویوتومی» و «توکوگاوا» وضع حساسی داشت. همسران سامورایی‌ها می‌دانستند که بایـد یار ومطیع شوهر باشند ، گرفتار آمدن به دست دشمن شوهرشان برای آنـــان ننگ بود. بسیاری از آنان در هنگام مرگ شوهر، در کشتن خود تردید نشان نمی‌دادند.

بدینسان ، زنان سامورایی‌ها ، جدا از اینکه با توارث منحصر پسر ارشـد در نظام خانخانی که برای حفظ قدرت خاندان در جامعهٔ پرکشاکش سامورایـی ناگزیر بود، از حقوق خانهٔ پدری محروم می‌شدند ، در زندگی نیز وضع مطلوبی نداشتند و مردان، که علاقهٔ عمده و درواقع منحصر آنها سلاح و رزم بود، توجهی به حالشان نمی‌نمودند. سامورایی‌های این دوره برای همسری خواستار زنانـی بودند که ازنظر اجتماعی و جسمی بتوانند فرزند پسر و وارث سالم و قوی بـه آنها بدهند.

ساموراییهای ارشد معمولا ازدواج ساموراییهای تابع خود را تعیین وتکلیف می‌کردند. امیران سعی داشتند که ازدواج میان خانواده‌های سرداران و ملازمان خودرا منع یا محدود کنند ، مبادا که پیوند خانواده‌ها به اتحاد میان آنهـــا و سرکشی بینجامد. ازسوی دیگر، «دایمیو»ها زنان خانواده را به ازدواج مصلحتی برای هدفهای سیاسی خود وادار می‌ساختند. یکی‌از قربانیان این سیاست بازی، «اویچی» خواهرکوچک «اودا نوبوناگا» بود که از سرگذشتش یاد شد.

★ ★ ★

قصرهای تازه‌ای که درهرگوشهٔ ژاپن ساخته شد نمایانگر فرهنگ این دوره

است. دربنای این قصرها ، گرداگرد زمین را خندق می‌کندند و میان آنرا بادیوار-های سنگی عظیم ارتفاع می‌دادند. ساختمانهای اصلی و چندین مرتبهٔ این قصرها با دیوارهای خاکی سفید احاطه شده است. در چند گوشهٔ محوطهٔ قصر ، دژهای کوچک و دیدگاهها با دیوارهٔ سفید می‌ساختند . نمای این قصرهاازبیرون زیبا و شکوهمند است و درون آنرا با پرده‌های نقاشی و دیوارهای پوشیده ازطلا آراسته‌اند.

دراین دوره ذوق هنری در ساختن و آراستن قصرها ، از زیبایی ساده و طبیعی، به‌کاربرد فراوان الوان و طلا گرایش یافت. کاخها و سراهای این دوره همچنین با پرده‌های قاب گرفتهٔ «تاشو» مصور که نقش‌های بزرگ وگیرا بر آن کشیده شده بود ، تزئین می‌شد. در نمای بیرونی قصرها ، زه و لبهٔ بامها، نمای منحنی پیدا کرد.

جز معماری ، باغ‌آرایی، آیین چای و نمایش «نوء» نیز در این دوره پیشرفت نمود. «هیده یوشی» پذیرایی چای ترتیب می‌داد ، ویک بار در مهمانی چای او همه از عالی و دانی دعوت شدند. این پذیرایی ده روز ادامه داشت و بانمایش-های هنری ، اجراهای موسیقی و دیگر هنرهای صحنه‌ای همراه بود. «سن ــ نو-ریکیوء» که به عنوان استاد آیین چای در خدمت «هیده یوشی» بود، این هنر را به کمال رساند.

بهرهٔ ۹

دورهٔ «ادو» (توکوگاوا)
صلح دیرپای و درونگرایی پیش ازعصرجدید
(۱۸۶۷-۱۶۰۰)

پایان کار «تویوتومی» و عروج «توکوگاوا»

در سال ۱۵۹۰ «تویوتومی هیده‌یوشی»، پس‌از متحد ساختن ژاپن ازسردار تابع خود «توکوگاوا یه‌یاسو» خواست که زمین‌هایی را که در «شیزوئوکا» با رنج بسیار گرفته بود رها کند و به دشت «کانتو» برود. «یه‌یاسو» فرمانبرداری کرد و در این ناحیه، «ادو» (توکیو کنونی) را که در آن هنگام دهکدهٔ ماهیگیری کوچکی بود، قرارگاه خود ساخت. منطقهٔ «کانتو» دارای وسعت زیاد اما ازنظر اقتصادی عقب افتاده بود. این وضع برای «یه یاسو» ناسازگار درنیامد. گفته‌اند که قدرت امیر خودمختار بیش‌از هرچیز به شمارهٔ ملازمان و سربازان و وسعت قلمرو و اراضی تیولی او بستگی دارد. «یه‌یاسو» ساموراییهای خود را با تدبیر و محاسبهٔ درست در سراسر قلمرو تازه‌اش مستقر کرد، به وضعی که بتواند بالاترین بهرهٔ مالیاتی را از زارعان بگیرد. او همچنین تجارت و صنعت را به‌این منطقه آورد و به ساختن چند شهر دژ پرداخت .

بامرگ «هیده‌یوشی» در سال ۱۵۹۸ مبارزه برای قدرت درمیان «دایمیو»ها (امیران ولایات) بالا گرفت و این کشمکش‌ها در سال ۱۶۰۰ به‌اوج رسید. دراین سال امیران معارض در دو جناح عمده در جنگ «سه‌کی‌گاهارا» در برابر هم صف کشیدند.پیروزی دراین جنگ نصیب جناحی شدکه «یه‌یاسو» رهبری‌آنرا داشت،

و او با تأسیس حکومت «شوگونی» (لشکری) «توکوگاوا» در «ادو» پایه‌های قدرت خاندان خود را استوار کرد.

سه سال پس‌از جنگ «سه‌کی‌گاهارا»، «توکوگاوا یه یاسو» ازسوی امپراتور به‌مقام «سی‌ـ ئی‌ـ تای‌ـ شوگون» (سپهسالار فرمانروای کل ژاپن) منصوب شد. او به ساختن قصر بزرگی در «ادو» پرداخت که به دو خندق محاط بود و زمین‌آن ۱۰۰ هکتار مساحت داشت. بنـای اصلی پنج مـرتبهٔ ایـن قصر در آنروزگـار آسمانخراش به‌نظر می‌آمد. کاخ کنونی امپراتور ژاپن در «توکیو» درهمان محوطه است. «یه‌یاسو» حکومت «باکوفو» را احیاء کرد و قصر «ادو» برای بیش‌از دوقرن ونیم مرکز فرمانروایی واقعی برژاپن شد.

«یه‌یاسو» دوسال پس‌از آن از مقام «شوگونی» کناره گرفت (۱۶۰۵ م.) و پسرش «هیده تادا» جانشین او شد، اما زمام کار حکومت هنوز به‌طور عمـده در دست او بود . یکی‌ازسیاست‌های «یه یاسو» این بود که از قوی شدن نیـروی سیاسی و بنیهٔ اقتصادی «دایمیو»ها جلوگیرد . او از آنان خواست که درساختن قصر «ادو» و همچنین در بنای دیگر قصرها در ولایات حوزهٔ حکومت «توکوگاوا» سهیم شوند . «یه‌یاسو» اندیشه داشت که بنیادی استوار برای حکومت دیرپای خاندان خود بسازد و تا هنگامی که نیروی جناح «تویوتومی» را از بیخ و بـن نابود نکرد، ازپا ننشست. خاندان «تویوتومی» هنوز با «توکوگاوا» سر آشتی نداشتند و سلطهٔ اورا نمی‌پذیرفتند. قصر و دژ «اوساکا» که طلا و نقره و سلاح و باروت و آذوقـهٔ فراوان انباشته و ذخیـره داشت، تسخیـرناپذیر مـی‌نمـود و «یه‌یاسو» می‌بایست برای گرفتن آنجا به حیلهٔ جنگی دست یازد . او برای‌کاستن از ثـروت «تویوتومی» از آنهـا خواست کـه بنای چند نیایشگـاه «شینتو» و پرستشگاه بودایی را مرمت کنند، و پذیرفتند . سپس او می‌بایست بهانه‌ای‌برای حمله به جناح «تویوتومی» بیابد. تعمیرمعبد بودایی «هوء کوء ــ جی» در«کیوتو» که به‌همت «هیده‌یوشی» بنا شده اما در زمین‌لرزهٔ ویرانگر سال ۱۵۹۶ شکست‌ـ برداشته بود، کار هنگفتی بود که انجام آن شش سال انجامید. مقارن پرده ــ برداری از پیکرهٔ بودا دراین معبد، تیرگـی و کشاکشی در خاندان «تویوتومی» پیش آمد. «یه یاسو» بهانه و ستیزه کرد که کتیبه‌ای که بر ناقوس معبد نقش شده، در معنی لعن و نفرین اوست. ملازم ارشد «تویوتومی» به «سوروگا» پیش «یه یاسو» رفت و از او پوزش خواست اما او از سر ستیزه‌جویی نگذشت وگفت که «هیده یوری» (جانشین هیده یوشی) باید که یا خود از قصر «اوساکا» برود یا که مادرش «یودوگیمی» را به گروگان بسپارد. «تویوتومی هیده یوری» از این

درخواست برآشفت و آمادهٔ جنگ شد. «یه یاسو» خوشنود ازینکه زمینه‌سازیش کارساز درآمده بود ، پیشاپیش سپاهش به «اوساکا» راند. «تویوتومی» ازامیران ولایات کمک خواست، اما هیچیک آنها آمادهٔ این کار نبودند مگر چندتـن از امیران پیشین که «یه‌یاسو» اقطاع و اراضی آنهارا پس‌از جنگ «سه‌کی‌گاهارا» گرفته و ضبط کرده بود، و نیز ساموراییهای بی‌امیر و آواره که شمارهٔ آنها بر رویهم به صد هزار می‌رسید. این نیروها در دژ «اوساکا» گرد آمدند وبسیج‌جنگ با سپاه ۲۰۰٫۰۰۰ نفرهٔ «یه‌یاسو» را ساختند. بر «یه‌یاسو» دشوار می‌نمود که این دژ و قصر را ویران سازد، پس پیشنهاد آتش بس کرد. شرایط این آتش‌بس بسیار فریبکارانه بود و از آن‌جمله توافق شفاهی دراینکه خندق بیرونی گرداگرد قصر برداشته و پرشود. «توکوگاوا» بیدرنگ ، در اجرای توافق، به پـرکردن خندق بیرونی پرداخت ، اما پس‌از به‌انجام رسیدن این کار ، نیروهای او به پر کردن خندق درونی آغاز کردند. سران «تویوتومی» هراسان شدند و کوشیدند از در گفتگو درآیند اما دیگر خیلی دیر شده بود. «یه‌یاسو» در کنار این عملیات از نیروهای«تویوتومی» خواست که یا «هیده‌یوری» را بیرون بفرستند یاسامورایی‌های بی‌امیر را که به یاری او آمده بودند.

یک سال بعد، در ۱٦۱۵ ، سپاه ۳۰۰٫۰۰۰ نفرهٔ «یه یاسو» سرانجام حمله برد و قصر و دژ «اوساکا» را گرفت. «هیده یوری» خود را کشت ومادرش، «یودو-گیمی»، نیز. «سن هیمه»، زن «هیده یوری» ، نوهٔ خود «یه‌یاسو» بود که بنابـر توافق میان «هیده یوشی» و «یـه‌یاسو» درواقع بـه عنوان گروگان نزد خانـدان «تویوتومی» مانده بود . به‌التجای این زن که نجات جان شوهرش و مادر او را از «یه یاسو» می‌خواست توجهی نشد، اما خود او را از میان شعله‌های آتش که به قصر افتاده بود بیرون بردند. بدینسان ، حکومت و اقبال خاندان «تویوتومی» به پایان آمد.

دورهٔ نخست «ادو»

«توکوگاوا یه‌یاسو» و نخستین جانشینان او

استقرار حکومت لشکری و جامعهٔ طبقاتی

(۱۷۱۵-۱٦۰۳)

اصطلاح «تن‌کا تای‌هی» یا «صلح بزرگ سراسری در کشور» عبارتی است

که در توصیف روزگار صلح «توکوگاوا»، که بیش‌از دوقرن ونیم انجامید، به‌کار می‌رود. دراین فاصله هرچند که شورشهای گاه به‌گاه دهقانی وآشوب و ناآرامی‌های گذرا از ناحیهٔ ساموراییهای بی‌امیر پدید می‌آمد ، اما ، برورویهم ، حال و هوای صلح و آرامش و شکوفایی برقرار بود.

این ثبات دیرپای اتفاقی پدید نیامد و حاصل سیاست‌های سنجیده‌ای بودکه حکومت لشکری «توکوگاوا» پس‌از دردست گرفتن قدرت در سال ۱۶۰۳ در پیش گرفت. «یه‌یاسو» سیاست «هیده‌یوشی» را در حکومت با واسطه بر کشور ، از طریق شبکهٔ حکومت‌های خودمختار محلی «دایمیو»ها دنبال‌کرد.

«دایمیو»ها یا امیران محلی در سه دسته رده بندی می‌شدند . دستهٔ اول «شیمپان» یا «دایمیو»های خویشاوند ، از بستگان و خاندان «توکوگاوا» بودند. دوم، «فودای» یا «دایمیو»های موروثی، که از ملازمان و امیران یه‌یاسو ودرجنگ سه‌کی‌گاهارادرسوی اوجنگیده‌بودند. دستهٔ سوم«توزاما»یا«دایمیوها»ی بیرونی بودند یعنی بازماندگان امیرانی‌که‌درآن‌جنگ بیطرفی‌گرفته یاحریف «یه‌یاسو» بودند اماپس‌ازپیروزی‌او، ناگزیر، برتری وفرمانروائیش راپذیرفته‌بودند. مقامهای‌بالایی‌حکومت«باکوفو»دراختیار «دایمیو»های‌دسته‌اول‌ودوم بود، امااراضی‌و اقطاعی‌که‌اهمیت اقتصادی یاموقع نظامی عهده داشت به‌آنان داده‌نشده بود، مبادا که زیادنیروبگیرند. «دایمیو»های دستهٔ سوم‌ازحکومت مرکزی‌کنارنگهداشته‌شده و «دایمیو»های دودستهٔ دیگرقلمروآنان‌را درمیان گرفته بودند وفعالیتشان‌را زیرچشم داشتند. «دایمیو»های بیرونی بیشتر دور از «اوساکا» یا «ادو» جای داشتند وبر قلمروهای گسترده‌ای به‌استقلال حکومت می‌کردند.

«دایمیو»های بزرگ بیرونی عبارت بودند از «مائه‌دا» در «کاگا» (ایالت کنونی ایشیکاوا) که محصول برنج آنجا شش درصد تولید ملی بود: «شیمازو» در «ساتسوما» (ایالت کنونی کاگوشیما)، که چهاردرصد تولید ملی برنج را داشت ، و «داته» در «سندای» در شمال «هونشو» با سه درصد تولید ملی برنج. بعضی از «دایمیو»ها خود دارای امیران تابعی بودند که بر اراضی و اقطاع کوچکتری در قلمرو آن «دایمیو» امارت داشتند، و نیز «دایمیو»های بزرگ دارای ملازمان لشکری و دیوانسالاران موروثی در دستگاه خود بودند که بیشترشان مقرری می‌گرفتند و اراضی تیولی و اقطاع نداشتند.

حکومت «توکوگاوا» در واگذاری اراضی تیولی و تجدید تقسیم ولایات امارت نشین میان سرداران ، توجه نخستین را به پاداش دادن به امیران تابع و متحد خود و نیز تضمین وفاداری امیران «توزاما» داشت.

در سال ۱۶۱۱ «یه‌یاسو» خودرا چندان نیرومند دید که از «دایمیو»هـــای مرکز و غرب ژاپن سوگند وفاداری بخواهد و در سال ۱۶۱۲ این اظهار اطاعت را برای «دایمیو»های ولایات شمالی نیز مقـرر داشت. سوگند نخستین بوسیلـهٔ «دایمیو»ها در قصر «نی‌جوء» در «کیوتو» ادا شد. دراین هنگام نیروهای «تویوـ تومی» در «اوساکا» بودند وچهارسال به تصرفـ دژ «اوساکا» مانده بود . در این الزام به سوگند ، «یه‌یاسو» بویژه ابراز وفاداری «دایمیو»های «توزاما» را کـــه تابع «تویوتومی» بودند، منظور داشت. این سوگند نامه نخستین مقرراتی بود که وظایفـ امیران تابع «توکوگاوا» را معین می‌کرد. متن سوگند امیران این بود:

۱ـ ما به قوانین و نظامنامه‌هایی که حکومت «باکوفو» طی نسلها از زمـان سپهسالار دست راست (یوریتومو) مقرر داشته است ، احترام مـی‌گذاریم، و ، بی‌ملاحظهٔ نفع خود ، هرگونه مقرراتی را که ازین پس به وسیلهٔ حکومت «ادو» وضع شود به درستی اطاعت خواهیم کرد.

۲ـ هرکسی را که ازین قوانین و مقررات سرپیچی کند یا خلافـ دستورهای صادر از مافوق (حکومت «ادو») رفتار نماید، در قلمرو خود پناه نخواهیم داد.

۳ـ هرساموراییی یا مأمور دیگری در خدمت هریکـ ما که برای شورش یـا قتل گناهکار شناخته شود، و این امر به‌ماگزارش گردد، بایکدیگر پیمان می‌نهیم که بزهکار را به خدمت خود نپذیریم.

چنانچه ازهریکـ از مواد بالا تخطی شود وموضوع با بررسی حکومت «ادو» احراز گردد، بیدرنگـ مستوجب کیفر سخت بروفق قوانین و مقررات خواهیم‌بود.

سال شانزدهم «کی چوء» [۱۶۱۱] ، ماه چهارم، روز شانزدهم
«دایمیو»ها در «کیوتو» جمعاً امضاء نمودند.»

باآنکه «دایمیو»ها هم در اصل خود مختار بودند، حکومت «توکوگاوا» بـــا ایجاد یکـ شیوهٔ نظارت مؤثر کوشید تا از قدرت‌یافتن امیران در حدی که آنها را بـرای ثبات حکـومت مرکزی خطرناکـ سازد، جلـو گیرد. دستور داده شد که در هر امارت همهٔ دژها را ، جز یکی، خراب کنند. ساختن دژ تازه ممنوع شد و تعمیر دژها در ولایات نیز می‌بایست با اجازهٔ حکومت «باکوفو» باشد. «باکوفو» اختیـار تجدید واگـذاری تیولی یا بـازگرفتن وضبط آنـرا داشت. «یه‌یاسو» و جانشینان او بارویهٔ منتقل کردن «دایمیو»ها از قلمروی به قلمرو دیگر کوشیدند تا آنجا که بشود از جایگیر شدن و اتفاق و اتحاد امیران که آنانرا به هـــوای شورش و سرکشی اندازد، جلوگیرند.

ترتیب نظارت مؤثری نیز درکار امارات با انتصاب «متسوکه» یا مشرفان و بازرسان «شوگون» برقرار بود. خانواده‌های «دایمیو» نمی‌توانستند بی‌تصویب حکومت «باکوفو» درمیان هم وصلت کنند، و خانواده‌های بزرگ «دایمیو» نیز از راه ازدواج با خاندان «توکوگاوا» پیوند داشتند.

در سال ١٦٣٤ ترتیب گروگان ماندن اعضای خانوادهٔ «دایمیو»ها در «ادو» ، مقر حکومت «شوگون» ، الزامی شد و در سال ١٦٣٥ حضور متناوب «دایمیو»ها در «ادو»، که این ترتیب را «سانکین کوء تای» می‌خواندند مقرر گردید . گروگان داشتن خانوادهٔ امیران و اقامت اجباری یک سال در میان «دایمیو»ها در «ادو» شاید مؤثرترین تدبیر حکومت مرکزی «شوگونی» برای حفظ تسلط خود برکشور بود. پیش‌از آن و در سراسر قرن شانزده ، مبادلهٔ گروگان‌ها برای تضمین‌پیمان‌نامه‌ها و تحکیم میثاق وفاداری ، رواج داشت . «یه‌یاسو» خود بیشتر سالهای کودکیش را به گروگان ، به ترتیب نزد دو همسایهٔ نیرومند پدرش، خانواده‌های «اودا» و «ایماگاوا» سپری کرده بود ، «هیده یوشی» ، حتی پس‌از رسیدن به قدرت در کشور، گذاشته بود تا مادر او به‌گروگان در سرای «یه‌یاسو» بماند تا واهمهٔ او را ازینکه مبادا «هیده‌یوشی» متارکهٔ سست خصومت میان ایندو را بشکند، ازبین ببرد.

در حکومت «شوگونی» «توکوگاوا»، «دایمیو»ها ، با استثناهای چند ، می‌بایست زنان و فرزندانشان را پیوسته در «ادو» بگذارند وخود آنها نیزمتناوباً در مقر «شوگون» بسربرند. بدینسان امیران ولایات و خانواده‌شان همواره در راه رفت وبرگشت به «ادو» بودند ، واین برای حکومت «شوگون» چند مزیت داشت، یکی که می‌توانست آنهارا همیشه زیرنظر داشته باشد و دیگر اینکه‌آنانرا چندان از اماراتشان دور نگهدارد که تبانی و توطئه میانشان را برای سرکشی دشوار سازد. هزینهٔ این رفت و آمدها نیز گران بود و بیشتر اندوختهٔ مالی «دایمیو»ها صرف آن می‌شد. امیران هریک در «ادو» سرا و خانه‌ای داشتند و هرساله میان «ادو» و ولایت خود سفر می‌کردند. «دایمیو»ها در کجاوه‌ای که دو یا چهار غلام آنرا بردوش می‌بردند ، می‌نشستند و همراه ملازمان و اسباب سفرشان در یک ستون قافله‌وار حرکت می‌کردند. بعضی ازین کاروانها بسیار بزرگ بود وچندین هزار ملازم و سامورایی همراه قافله روان بودند. در شاهراه «توء کایدو» که «کیوتو» را به «ادو» می‌پیوست، این کاروانهای امیران از نمودهای چشمگیر و باشکوه زندگی روزگار «ادو» بود. روز و تاریخ این سفرها ونیز مسیر قافله را «باکوفو» معین می‌کرد. برای مردمی که در سر این راه‌ها زندگی می‌کردند یا ازین

مسیرها می‌گذشتند ، این قافله‌ها مایهٔ آزار و ناراحتی بسیار بود و می‌بایست به دیدن آنها به خاک افتند و سجده کنان بمانند تا قافلهٔ «دایمیو» بگذرد . اگرمردم و مسافران دیگر جلو این قافله‌ها می‌رفتند بسا که درجا به شمشیر نگهبانان و یساولان به دونیم می‌شدند .

ترتیب اقامت اجباری متناوب «دایمیو»ها در «ادو» موجب می‌شد که آنهـــا بیشتر درآمدشان را هزینهٔ گذران خود در آنجا و رفت وبرگشت کنند. این‌هزینه، بویژه برای «دایمیو»های «توزاما» یـــا امیران بیرونی ، کـــه قلمرو آنها از «ادو» خیلی فاصله داشت ، بسیار سنگین بـــود . در بزرگراههای عمده کـــه به «ادو» می‌پیوست ، راه بندانها و پاسگاههایی ساخته بودند که در آنجا نقل و انتقال زنان و اسلحه به «ادو» وارسی مـــی‌شد ، مبادا کـــه قاچاق اسلحـــه به پـــایتخت «شوگون» یا ازمیان به در بردن گروگانها زمینه ساز توطئه و قیامی باشد.برروی رودخانه‌های بزرگ پل نمی‌ساختند تا نقل و انتقال نیرو و سپاه برای شورش احتمالی آسان نشود ، و بااین وضع مسافران ناگزیر بودند که بر دوش حمالان از رودخانه‌ها بگذرند.

قلمرو حکومت هر «دایمیو» «هان» نامیده می‌شد و امیران در ادارهٔ قلمرو خود الگوی حکومت «توکوگاوا» را دنبال می‌کردند . تاریخ نگاران ژاپنی این‌حکومت‌ـ های هم شیوهٔ «باکوفو» و «هان» را اغلب نظام «باکوـ هان» می‌نامند . در ایـــن نظام، دریک سو، «باکوفو» نمـــودار مرکزیت حکومت بـــود و، در سوی دیگر ، «هان»، نشانهٔ بقایای گرایشهای خانخانی. بااینهمه ، این نظام مرکب، کارساز می‌نمود. اگر «باکوفو» درآمد مالیاتی و خراجی از «هان» نمی‌یافت، از تعهدات ادارهٔ امور محلی آنجا هم آزاد برد، و نیز، «باکوفو» می‌توانست از حکومت‌هـــای «هان» بخواهد که در ساختن قصر «ادو» یا دیگر کارهای ساختمانی سهیم شوند یـــا بعضی خدمات نظامی را به آنان واگذارد. وجود امارات خودمختار «هان» که‌شمار آنها در اوایل دورهٔ «توکوگاوا» به ۲۹۵ می‌رسید ، تداوم تنوع و ویژگیهای محلی و ولایتی را تضمین‌کرد. این مایه به نوبهٔ خود در رونق فعالیت‌ها و دستاوردهای فرهنگی این دورهٔ مؤثر بود.

سران «توکوگاوا» برای تثبیت حکومت خود شیوه‌های گوناگون تدبیرکردند. آنها باآنکه نظام ملوک طوایف را در ژاپن برجای داشتند و امیران ولایات را در ادارهٔ امور محلی خود آزاد گذاشتند، با حفظ برتری نظامی خود و نظـــارت در کار ولایات، آنهارا تابع خود نگاه داشتند. قلمروها و اراضی «دایمیو»ها درتعداد و اندازه کم وزیاد می‌شد ، و همچنانکه بعضی از آنها کوچک یا ضبط مـــی‌شد،

امارات دیگری وسعت می‌یافت یا امارات تازه ایجاد مـی‌شد. حدود اواخر دورهٔ «ادو» شمار امـارات حـدود ۲۶۵ بود. کوچکترین این امـارات محصول برنـج محدودی داشت که حدود ۱۰٫۰۰۰ «کوکو» (واحد اندازه‌گیری غله برابر حـدود ۱۴۰ کیلوگرم) بـود و بـزرگترین آنهـا بیش‌از یک میلیون «کـوکـو» بـرنج برمی‌داشتند . «شوگون»ها حدود ۲۱ درصد کل محصول برنج کشور را که ۱۹ میلیون «کوکو» برآورد می‌شد حق خود می‌دانستند. همهٔ معادن طلا و نقره وبنادر و شهرهای عمده جزء ملک «شوگون» شمرده می‌شد.

نظام اداری «باکوفو» ماهیت شدید دیوانسالاری داشت هرچند که بر زمینه و پیشینهٔ اجتماعی خانخانی استوار بود. مقامات عالی در اصل موروثی بود، اما در عمل، کارآئی فردی پایه ومایهٔ تصدی بود. دراین نظام اداری گرایشی به‌سوی مسؤولیت جمعی به جای رهبری فردی بارور شد. وزیر یا رایزن اعظم «شوگون» در کارها نظر می‌داد، اما دو شورا، یکی «شورای اعیان بزرگ» و دیگر «شورای اعیان کوچک»، که اعضای هردو ازمیان «دایمیو»ها برگزیده می‌شدند ، بردستگاه اداری مرکزی ریاست داشت. بانظارت این سازمان رهبری، چندین وزیر یا مدیر اجرایی برای مراقبت در اموری مانند مالیه، معابـد «شینتو» و بودایی و ادارهٔ شهرهای بزرگ کشور منصوب می‌شدند.

★★★

«یه یاسو» یک سال پس‌از ریشه‌کن کردن خاندان «تویوتومی» و استقـرار کامل حکومت «توکوگاوا»، در سال ۱۶۱۶، در هفتاد و پنج سالگی ، به مـرگ طبیعی مرد و روح او چون خدایگان حکـومت «باکوفو»ی «ادو»، پاسدار و مظهر معبد «شینتو» «توء شوء گوء» در «نیکو» (ناحیه ییلاقی نزدیک کوه «فوجی») شد. دروازه و بنای این معبد شکوه بسیار دارد و نمای دریاچهٔ «چوء ذن – جی» در کنار آن که با کوههای سرسبز احاطه شده و آبشار «که‌گون»، بلندترین آبشار ژاپن، به دامن آن روانست ، گیرایی خاصی به آنجا می‌بخشد . «نیکو» با ایـن گنجینهٔ طبیعی، هنری و تاریخی از دیدنی‌ترین جاهای ژاپن است.

«یه یاسو» از سال ۱۶۰۵ به ظاهر از حکومت کناره گرفته و زمام کارهـا را به پسرش «هیده تادا» سپرده بود ، اما اختیار کارها را همچنان در کف خـود داشت. «هیده تادا» نیز در سال ۱۶۲۳ کناره گـرفت و «شوگون» سوم، «یه – میتسو»، تا سال ۱۶۵۴ فرمانروایی‌کرد. درمیان نخستین جانشینان «یه یاسو»، او ازهمه معروف تر است.

«شوگون» سوم، «توکوگاوا یه میتسو»، که مردی صاحب عزم بود، امیران بیرونی را فراخواند وبه آنها چنین هشدار داد: «پدر و نیای من دوستان شما بودند و با برخورداری از همکاری شما توانستند این کشور را متحد سازند.پس، آنها با شما چون میهمان رفتار می‌کردند. اما من که حکومت را از آنها به ارث برده‌ام ، شمارا چون امیران تابع خود می‌دانم . اگر ازین وضع ناخرسندید ، می‌توانیدآمادهٔ جنگ شوید.» دراینجا همهٔ «دایمیو»ها دربرابر «شوگون» به‌خاک افتادند و سوگند خوردند که مطیع فرمان او باشند.

گفته‌اند که اگر سومین فرمانروای خاندان و سلسله‌ای دانا و لایق باشد ، اقبال و حکومت درآن خاندان دیرزمانی پایدار خواهد ماند. چون بنیادگزار سلسله‌ای والا مرد و سردار بزرگی باشد، فرزند و جانشین بلافصل او جزئیات تلاش و تکاپوی وی را می‌داند، اما نسل سوم خاندان حاکم معمولا شاهد سخت‌کوشیهای نیای خود نبوده است و بسا که به تجمل و آسایش گراید و حکومت و خاندان خود را به تباهی بکشاند. در حکومت «توکوگاوا» «شوگون» سوم ، «یه‌میتسو»، خردمند بود و بنیاد این حکومت را قویتر ساخت و این مایه به خاندان «توکوگاوا» یاری داد که بیش‌از دوقرن ونیم در پایگاه قدرت بماند.

«یه یاسو»، نخستین «شوگون» «توکوگاوا» ، حامی آیین کنفوسیوس بود که اعتدالگرایی آن و تأکیدش بر وفاداری بااندیشهٔ حکومت «توکوگاوا» سازگار می‌نمود. این مایه‌ها از اصول مکتب «نوکنفوسیوسی» بود که «چو هه سی» دانشمند چینی درقرن دوازده آنرا پرداخت. در اخلاقیات کنفوسیوسی‌سامورایی، وفاداری به امیر برهر چیز و همهٔ ملاحظات دیگر و حتی بر وظایف خانوادگی‌برتر نهاده شد. «یه یاسو» یک دانشمند مکتب «کنفوسیوس» را دبیر خود ساخت ، که پسر و نوهٔ او نیزپس‌از وی همین مقام را در دستگاه حکومت «باکوفو»داشتند. «چونایوشی» «شوگون» پنجم که از ۱۶۸۰ تا ۱۷۰۹ حکومت داشت، شیفتهٔ دانش بود و مکتب «نوکنفوسیوسی» را حمایت کرد. او سرداران و ملازمانش را خود تعلیم می‌داد، ویک مدرسهٔ کنفوسیوسی به نام «دانشسرای شوء هی» در «ادو» ساخت. بدینسان اندیشهٔ کنفوسیوس گسترش یافت و میان سامورایی‌ها و حتی میان مردم شهری و روستایی رایج شد.

«چونایوشی» در آغاز حکومت خود «شورای اعیان» را منحل کرد و بااین کار فرمانروایی مطلق خود را برقرار ساخت. این «شوگون» منش و خوی عجیبی داشت و در فرمانی مقرر نمود که همهٔ جانداران ، بخصوص سگ‌ها ، مصون از آزار و تعرض مردمند. خود او بنا به تقویم سنتی در «سال سگ» به دنیا آمده

بود (در تقویم سنتی شرقی، خاصه چین و ژاپن، سالها به‌ترتیب روی یکی از دوازده حیوان ــ موش ، گاو ، ببر، خرگوش، اژدها، مار، اسب، گوسفند،میمون، خروس، سگ و گراز وحشی می‌گردد.) «چونایوشی» پسر نداشت و نگران جانشینی خود بود. کاهنان بودایی صدور چنین فرمانی را سفارش کردند، زیرا می‌گفتند که او در زندگی پیشین خود (بنا به باور بودایی) جانداران بسیار را کشته و از شومی آنست که پسردار نمی‌شود . مردم از کشتن پشه‌ها هم منع شدند و مقرر شد که سگ‌ها را «او اینوساما» (عالیجناب سگ) بخوانند! هنگام بیماری سگها، آنانرا در پالکی یا تخت روان «دایمیو»ها می‌نشاندند و نزد دامپزشک می‌بردند . خیلی از سگ‌ها را صاحبانشان ، که نگهداری این حیوان را بسیار دشوار و پردردسر می‌یافتند ، رها کردند . حکومت «باکوفو» پناهگاه‌هایی دربیرون «ادو» ساخت و این سگان آواره را آنجا جای داد. این وضع ناخوشایند عموم بیست سال ، نامرگ «چونایوشی» ، ادامه داشت. جانشین او، بیدرنگ ، فرمان حرمت سگها را لغوکرد.

★★★

بنیاد حکومت «توکوگاوا» بر سپاهیگری استوار بود و رزمندگان سامورایی آن طبقهٔ ممتاز شناخته می‌شدند و در رأس طبقات اجتماعی (سلحشوران ، کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان) جای داشتند. حکومت «توکوگاوا» خواست تا با ترتیبات و الزامات خاص مانند اقامت سامورایی‌ها در شهر دژها و تدوین اصول و مقررات ناظر به رفتار و زندگی و اخلاقیات لشکریان و نیز طرح وتدوین و ترویج فلسفه و اندیشه‌ای که وفاداری و سرسپردگی بی‌چون و چرا از سامورایی‌ها می‌خواست، در ایجاد صلح و ثبات در کشور و دوام حکومت خود بکوشد. نمونهٔ اصول رفتاری که برای سامورایی‌ها وضع شد «قانون سراهای نظامی» است که «توکوگاوا یه‌یاسو» صادر نمود.

«بوکه شوهاتو» (قانون سراهای نظامی) در سال ۱۶۱۵ ، یکسال پیش از مرگ «یه‌یاسو»، وضع شد. این قانون موازین اساسی رفتار را برای کل طبقهٔ سپاهیان وضع کرد. این مقررات بارها پس‌از آن اصلاح شد، ازجمله اصلاحیهٔ «کانی» (۱۶۳۵) که موازین الزام حضور متناوب در مقر «شوگون» (سانکین کوء تای) را مقرر داشت. اما اصول «بوکه شو هاتو» ثابت ماند و در هرمناسبت جلوس «شوگون» جدید تأیید مجدد شد. این قانون خصال اطاعت ، فداکاری و قناعت را صفات سامورایی شناخت. تلاش این قانون در منضبط ساختن خوراک

و پوشاک ساموراییها یادآور تدابیر همانند «یوریتومو» ، نایبالحکومههای «هوء جوء» و «دایمیو»های «سنگوکو» است. هریک از مواد این قانون همراه بود با تفاسیری مأخوذ از مآخذ پیشین، مانند نوشتههای تاریخی و قوانینقدیم. این تفاسیر اغلب عباراتی از کنفوسیوس دارد. متن این قانون را یک راهب «ذن» به نام «سوء دن» (۱۶۳۳–۱۵۶۹) با همکاری دیگر دانشمندان نوشت واین طرح بعد از تصویب «یه یاسو» ، که اکنون کناره گرفته بود، برای «شوگون» دوم ، «هیده تادا»، فرستاده شد. او نیز این قانون را در قصر «فوشی می» دربرابرجمع «دایمیو»ها که برای دیدن یک نمایش «نوء» آمده بودند ، تصویب کرد.

قانون سراهای نظامی که مهمترین بنیاد حقوقی و نمودار اندیشه و نظام حکومتی «توکوگاوا» ست، ۱۳ ماده دارد:

۱ـ باید که در تحصیل ادب و آموختن فنون نظامی ، از آنمیان سوارکاری و تیراندازی ، کوشش شود.

«دانش ادب دردست چپ (نخست) و کاربرد سلاح دردست راست (دوم)» شیوهٔ گذشتگان بود. هیچیک ازیندو را نباید ازدست نهاد. فنون کمانداری و سواری، مرد لشکری را بایسته است. ستیزهگری و جنگ شاید که شومیباشد، اما ازآن چاره نیست. بههنگام صلح، امکان ناآرامی را ازیاد نبریم. پس، باید که خود را آماده داریم.

۲ـ مجالس نوش و خوشگذرانی نباید که از حد وقاعده بگذرد. دراین کار اعتدال باید. خاصه که شهوت باختن با زنان و اعتیاد به قمار سرآغاز نابودی ملک و امارت است .

۳ـ قانون شکنان نباید در هیچ امارتی پناه داده شوند. قانون اساس آداب و نظم اجتماعی است. شاید که قانون خلاف منطق باشد، اما بهایندلیل نمیتوان قانون شکنی کرد. پس، قانون شکنان را باید کیفر داد.

٤ـ «دایمیو»ها ، امیران پایینتر (شوء میو) و آنهایی که از سوی آنان زمین دارند (کیونین) باید هرکس از ملازمان و سربازانشان را که خیانت یاآدمکشی کند، بیدرنگ از قلمرو خود برانند.

ملازمان خیانت پیشه و ناآرام چهبسا که وسیلهٔ نابودی کشور وهلاک مردم میشوند. این را چگونه میتوان تحمل کرد.

۵ـ ازین پس، نگذارید که مردم ولایات دیگر با مردم امارات شما بیامیزند و اینجا اقامت گزینند. آداب و رسوم امارات مختلف، متفاوت است. فاش ساختن اسرار ولایت خود برمردم امارت دیگر یا بردن وگفتن رمز و راز کار این مردم به

مردم امارت خود، نشانهٔ طرف گیری است.

۶ـ تعمیر دژهای ولایات باید با اجازهٔ مقامات (شوگونی) باشد. ساختن هرگونه (دژ) نیز اکیداً ممنوع است.

هردژ با سطح دیوارهٔ بیش‌از ۱۰۰ «چی» (بلندی ده پا و درازای ۱۰۰۰ پا) برای‌امارت زیانبار است.دیواره‌های بلند وخندق پهن مایهٔ شورش عظیم‌می‌باشد.

۷ـ هرگاه در ولایت همسایه بدعتی گذاشته شود یا جبهه‌گیری و جناح‌سازی گردد، باید که بیدرنگ گزارش کنند.

مردم به جبهه سازی گرایش دارند، اما دراین کار کمتر به‌نتیجه‌ای می‌رسند. دراین میان، کسانی به‌اتکای جناح خود بر اربابان یا پدرانشان نافرمان‌می‌شوند، و با مردم ولایات همسایه بـه دشمنی می‌افتند . اگـر فرایض باستانی رعـایت نشود، بدعت‌ها و توطئه‌ها تمامی نخواهد داشت .

۸ـ ازدواج نباید به طور خصوصی (پنهانی و بی‌تصویب حکومت «باکوفو») واقع شود... دسته‌بندی و اتحـاد ازراه ازدواج (مصلحتـی) ریشهٔ نافرمانـی و خیانت است.

۹ـ آمدن «دایمیو»ها (سنت سانکین) به «ادو» (مرکز حکومت شوگون) باید با رعایت موازین زیر باشد:

در «شوکو نیهونگی» (ذیل تتویم تاریخی ژاپن) نوشته است: «مگر بـرای انجام مأموریتی رسمی هیچ‌کس مجاز نیست که به دلخواه خود با مردان‌خاندانش انجمن کند. گذشته ازین، کسی نباید که در محدودهٔ پایتخت بیش‌از بیست مرد سوار ملازم رکاب داشته باشد ...» پس، همراه داشتن فوج بزرگ سرباز مجاز نیست. «دایمیو»هایی‌که درآمد آنها از ۰۰۰ر۰۰۰ر۱ تا ۰۰۰ر۲۰۰ «کوکو» است، نمی‌توانند بیش‌از بیست سوار همراه داشته باشند. «دایمیو»هایی که بیش از ۰۰۰ر۱۰۰ «کوکو» درآمد دارند، شمار ملازمانشان باید مناسب عواید آنها باشد. اما هنگام مأموریت نیروی همراه هر امیر به اقتضای مورد خواهد بود.

۱۰ـ مقررات و آداب مربوط به کیفیت و جنس پوشاک بـاید دقیقاً رعایت شود. باید میان امیر و خدمتگذار و میان مهتر وکهتر تمایز روشنی باشد...

۱۱ـ غیرصاحب منصبان، کسی نباید در پالکی وکجاوه بنشیند...

۱۲ـ ساموراییهای همهٔ امارات باید در زندگی قناعت پیشه کنند. دولتمندان می‌خواهند که به دارایی خود جلوه بفروشند و ناداران ازبی‌چیزی خود به شـرم می‌افتند . چیزی به‌این اندازه روحیهٔ مردم را تباه نمی‌سازد. پس، باید این‌کارها را سخت جلوگرفت.

۱۳ـ امیران ولایات باید که مردان کارآمد را به خدمت گیرند.

راه حکومت برکشور، در کارآوردن مردان شایسته است. اگر امیر وفرمانروا میان فضیلت‌ها و رذیلت‌ها به خوبی امتیاز نهد، می‌تواند کارها و رفتارها را بجا پاداش یا کیفر دهد. چون امارت و حکومتی دارای مردان کافی و صالح باشد، پیوسته در رونق خواهد بود. اگر دستگاهی خدمتگزاران نیک نداشته باشد ، محکوم به نابودی است. این پند از کهن مردان فرزانه برای ما یادگار مانده است.

هشیار باشید و مفاد این مواد را رعایت نمایید

سال اول «گن‌نا» [۱٦۱۵]، ماه هفتم

سامورایی‌ها در ژاپن روزگار «توکوگاوا» وضع ممتاز داشتند. این‌سلحشوران که با خانواده‌هایشان حدود هفت تا نه درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، در حکومت «هیده‌یوشی» و سپس در دورهٔ «توکوگاوا» از امتیازات اجتماعی و مقرری موروثی بهره‌مند بودند . از مردم فقط آنها حق بستن شمشیر داشتند، که نشانهٔ برتریشان بردیگران بود و می‌توانستند هرکس از افراد رده‌های دیگر اجتماع را که جرأت می‌کرد با آنها درشتی کند یا ناخوشنودشان سازد، ازهم بدرند، هرچند که این کار کمتر پیش می‌آمد.

بااینهمه ، سامورابیهای این دوره رزمندگانی بودند که رزم و جنگ دربرابر نداشتند. آنها که نمی‌توانستند به‌کار اصلی خود که فلسفهٔ وجودیشان بود بپردازند، ناچار به‌کارهای دیگر مشغول شدند ـ مانند کار دیوانی یا معلمی ـ یا که بیهوده می‌گذراندند و از مقرری خود گذران می‌کردند.

اما چنین به نظر می‌آید که به همین علت که سامورایی‌های این دوره نمی‌توانستند به جنگ سرگرم شوند، بویژه احساس طبقاتی در آنها بار آمد و سهم یگانه‌ای برای خود در تاریخ ژاپن شناختند. آنها به داستانسازی از کردار و رفتار نیاگان خود پرداختند و هرگونه عظمت و مردانگی‌را در منش‌سامورابیهای پیشین دیدند، هرچند که آن رفتار ، آشکارا، از خونریزترین هیجانها برآمده بود.

علاوه‌براین ، سامورابیهای دورهٔ «توکوگاوا» که آزاد از اندیشه و کار پیکار، روزگار را به یادگرفتن و دانش اندوختن ـ که سنت سامورابیهای پیشین نبود ـ می‌گذراندند ، درپی مرام و شیوهٔ مطلوب رفتار درکار خود شدند و چنین بود که «بوشیدو» یا روحیهٔ والای سامورایی ـ طریقت سلحشوران ـ بارور شد. هسته و کانون اندیشهٔ «بوشیدو» در روزگار «توکوگاوا» این باور بود که سامورایی باید

خود را یکسره وقف امیر خـود کند. طبیعت و عمق روح وفـاداری «بوشیدو» را بهتر از هرچیز در واقعهٔ ۴۷ سامورایی بی‌امیر یا ۴۷ «رونین» می‌توان دید:

رسم شوگونهای «توکوگاوا» این بود که کار پذیرایی از فرستادگان دربـار ژاپن را که از «ادو» دیدن می‌کردند هربار به یکی‌از «دایمیو»ها واگذارند . ایـن مسؤولیت در سال ۱۷۰۱ بـه امیـر «آسانو»، «دایمیو»ی امـارت غربی «آکوء» سپرده شد. «آسانو» کمـی پس‌از رسیدن به «ادو» بـرای آشنا شدن با دقایـق تشریفاتی که در این مناسبت بایسته می‌نمود، خود را تحت تعلیم یکی از رؤسای تشریفات دستگاه «شوگون» به نام «کی‌را» قرارداد. درست معلوم نیست کـه میان «آسانو» و«کی‌را» چه گذشت، اما چندی نشد که «آسانو» احساس کرد که به او سخت توهین شده است. شاید هم «کی‌را» که مرد مال‌پرست وآزمندی بود، چون «آسانو» هدیهٔ ارزنده‌ای برای خدماتش به‌او نداد، ناسزا گفت. به‌هرروی، «آسانو» یک روز صبح ناگهان با شمشیر به «کی‌را» حمله برد و اورا از شانـه و پیشانی زخمی ساخت، تاکه دیگران آنهارا جدا کردند.

هرچند که کار «آسانو» به انگیزهٔ روح واقعی سامورایی بود، اما جرم بزرگی از او سرزده بود که مجازات مرگ داشت و آن شمشیر کشیدن در قصر «شوگون» بود. ازینرو، همانروز مـأموران «شوگون» به سرای او فـرستاده شدنـد و ازو خواستند که «سپاکو» کند (خودکشی باتن دریدن‌که‌آنرا هاراکیری هم می‌گویند). چنین مـی‌نمود کـه «شوگون» پنجم «چونایوشی»، بیدرنگ دستور خـودکشی «آسانو» را داد تا او فرصت نیابد که بداند که «کی‌را» از زخم شمشیر او نمرده است. «آسانو» همانشب ، در مراسمی که باشتاب ترتیب دادند، خود را کشت و چند ساعت بعد در محوطهٔ معبد «سن‌گاکو» در «ادو» به‌خاک سپرده شد.

چون خبر مرگ امیر «آسانو»، با پیک مخصوص، به ولایت «آکوء» رسید، سامورایی‌های او، به رهبری «اوء یشی کورانوسوکه»، سخت ازین رویداد تکان خوردند و در همان تب و تـاب و هیجان اولیه، راههای گوناگون برای مقـابلـه اندیشیدند، از خودکشی گروهی در همان لحظه گرفته تا حملهٔ چریک‌آسا بـه خانهٔ «کی‌را» در «ادو». اما منطق موقتاً برآنها غالب‌آمد و تصمیم گرفتند درانتظار رسیدن جزئیات بیشتری ازین رویداد بمانند. آنها براین متفق بودند که بایـد پیش از هرچیز، از حکومت «شوگون» بخواهند که امـارت «آکوء» را، به تبـع کیفر امیر آنها، ضبط نکند، بلکه بگذارد که برادر کوچک «آسانو» جانشین او شود.

بحث وکشاکش درایـن کـار یک سال کشید تا کـه، سرانجـام ، حکومت

«شوگون» برآن شد که از خانوادهٔ «آسانو» در امارت «آکوء» خلع ید کند. بااین کار همهٔ ملازمان و ساموراییهای «آسانو» نیز خود به‌خود به «رونین»، رزمندگان آواره و بی‌امیر، بدل شدند. آنها که دیگر از تغییر و تعدیل تصمیم مقامات «شوگونی» نومید شده بودند، بگروه ـ نخست به شمارهٔ بیش از یکصد نفر که سرانجام به ٤٧ تن کاهش یافتند ـ پنهانی پیمان بستند که با کشتن «کی‌را» انتقام خون امیرشان را بگیرند.

در داستانها گفته‌اند که چندتن ازین چهل و هفت «رونین» چنان سرپرشوری دراین‌کار داشتند که پنداری توجهی به‌سرانجام غم‌انگیز خاندان «آسانو» ندارند، بلکه فقط در آرزوی آنند که آنانرا بگذارند هرچه آرامتر وخوشتر زندگی کنند. «اوء یشی کورانوسوکه» که از زن و فرزندانش نیز بریده بود، در روایت‌های افسانه‌وار این داستان همه‌جا مانند کسی نشان داده می‌شود که، درانتظارفرصت حمله و انتقام ، زندگی قلندری وبی‌خودی وخماری درپیش گرفته بود.

حملهٔ چهل وهفت «رونین» سرانجام در ١٤ دسامبر سال ١٧٠٢ صورت گرفت. آنها یکباره باهم یورش بردند و پس‌از شکستن مقاومت نگهبانان، خانهٔ «کی‌را» را گشتند و اورا در زغالدانی یافتند و کشتند. آنها همانشب سر او را به معبد «سن‌گاکو» بردند و به نشانهٔ انجام شدن خونخواهی، روی گور «آسانو» نهادند و سپس خود را تسلیم مقامات «شوگونی» کردند.

تحسین و هواداری مردم از این چهل وهفت سامورایی اوج گرفت و از همه سو احساسات به نفع‌آنها انگیخته می‌شد. تاآنجاکه بعضی‌از مقامات «شوگونی» نیز دردل خواستار بخشوده شدن آنها بودند . اما این «رونین»ها یکی از اصول مقررات «توکوگاوا» را که حفظ صلح و آرامش بود، شکسته بودند. سرانجام ، پس‌از ماهها معطلی و بحث، این ساموراییها به مرگ شرافتمندانه محکوم شدند و ازآنها خواسته شد که خود را بکشند، زیرا که آنان توطئه و دسته بندی کرده و نیز در «ادو»، پایتخت «شوگون»، دست به زور و شمشیر برده بودند. امروز گور این چهل وهفت سامورایی وفادار در صحن همان معبدی که امیر آنان به‌خاک سپرده شد، برجاست. «اوء یشی کورانوسوکه» رهبر این ساموراییها ٤٤ سال داشت و جوانترین آنها فرزند ١٥ سالهٔ خود او و پیرترینشان ٧٦ ساله بود . میانگین سنی آنها ٣٥ بود. این حقیقت ونیز فاصله‌ای نزدیک به دو سال که میان مرگ سردار و انتقام ساموراییها بود نشان می‌دهد که این رزمندگان از روی شور و غرور جوانی به‌کین کشیدن برنخاسته بودند.

املاک نوه و جانشین «کی‌را» نیز همزمان مصادره و او از مقام موروثی خلع

شد زیرا که هرچند که در حملهٔ «رونین»ها زخمی شده بود، اما تا آخرین نفس برای دفاع از پدربزرگش پایداری نکرده بود. این امر نمودار درجهٔ وفاداری و فداکاری است که از رزمندگان انتظار می‌رفت.

«اوء یشی کورانوسوکه» ودیگر ساموراییهای این گروه با جان باختن خود تحسین ابدی مردم را یافتند و فقط معدودی دیگر از قهرمانان تاریخ ژاپن به پایهٔ این چهل وهفت «رونین» محبوبند. داستان آنها که درنمایشنامهٔ «چوء شین‌گورا» (گنجینهٔ دلهای وفادار) با هنر و استادی تمام در هنر نمایشی ثبت و روایت شده و نیز زمینهٔ نمایشهای «کابوکی» و عروسکی ـ و، به تازگی، فیلم و سینما ـ بوده است، آشکارا محبوب ترین داستان صحنهٔ بازیگری در هنر نمایشی ژاپن است. این رزمندگان با کار درخشان خود نمونه‌ای والا از روح سامورایی قدیم‌را به زیباترین شیوه نشاندادند. این داستان را در سالهای پیش‌از جنگ در مدرسه‌ها و برای جوانان ژاپن بسیار می‌گفتند تا روح وفاداری به امپراتور را در آنان تقویت کنند.



توجه عمدهٔ امیران و اربابان لشکری ، داشتن زارعان خوب بود که درآمدکافی برایشان بیاورند . آنها از کشاورزان می‌خواستند که سخت کار کنند و از زنان و اعضای خانوادهٔ آنها می‌خواستند که برای کشت وبرداشت بیشتر یاری دهند. دستورالعملی که «نائوئه کانه تسوگو»، از ملازمان «اوئه سوگی»، «دایمیو»ی «آیزو» برای کشاورزان نوشته است، روش اربابان را نسبت به رعایاشان نشان می‌دهد. به حقوق انسانی زارعان کوچکترین توجهی نمی‌شد، و اگر همسرکشاورز کمک او در کار تولید نمی‌بود ، شوهر را سخت سفارش به طلاق می‌کردند . مقرراتی که حکومت «باکوفو» در سال ١٦٤٣ برای روستاییان وضع نمود ، ضمن منع ساختن خانهٔ بالاتر از حد وشأن خود، خوراک و پوشاک آنهارا به طور دقیق معین میکرد. جایی برای تفنن و تجمل، که از بنیهٔ مالیات دهی کشاورز می‌کاست ، نبود. یکی ازین تجمل‌ها برای کشاورزان، مصرف برنج بود.

دستورالعمل سال ١٦١٩ امیر «آیزو» برای کشاورزان چنین بود:

١ـ ارباب امارت خود را چون خورشید و ماه بدان. تیول‌دار (جیتوء) یاعامل (دای کان) ملک مزروعی خودرا چون خدای حافظ (اوجی گامی) محل خویش‌محترم بدار. کدخدای (کیمویری) روستای خود را چونان پدرت انگار.

٢ـ در پنج روز اول سال نو، به دیدار و ادای احترام به اطرافیانت برو.

ظرف پانزده روز اول سال ، رشته و ریسمان کافی برای انجام وظایف بزرگ و کوچک خود (بیگاری سالانه) درست کن. پس‌از این پانزده روز، هنگامیکه‌کوهها و مزرعه‌ها از برف پوشیده است، هیزم لازم برای آنسال جمع‌کن. برای پاشیدن کود حیوانی در زمین از سورتمه استفاده کن. شبها برای اسبان نعل بساز . دختران و همسران باید از کنف برای مردانشان جامه بدوزند و ببافند. اگر زن خانه زیاده از حد چای برای پذیرایی از دیگران درست می‌کند، یا درغیاب [مردان خانه] اینجا و آنجا می‌رود و به گفت وگو می‌گذراند ، حتماً باکسی سروسری دارد. حتی اگر شوهر ازو فرزندی داشته باشد، باید چنین زنی را براند.

۵ــ در ماه چهارم سال، مردها باید از صبح سحر تا شب در مزرعه‌ها کار کنند. و زمین را به عمقی که خیش فرومی‌رود، شیار کنند. زنان و دختران باید سه بار در روز غذا درست کنند، پارچهٔ قرمزی دور سر بپیچند و غذارا سرمزرعه ببرند. آنها، از پیر وجوان، باید خوراک را برابر مردانشان که از کار مزرعه خسته و چرکین شده‌اند ، بر سفره بچینند. مردان، چه پیر و چه جوان ، با دیدن همسرانشان... شاید که چنان به شوق آیند که خستگی را ازیاد ببرند. شب که مردها ازکار به خانه برگشتند، زنان برای استحمام آنها آب آماده کنند، تا پاهاشان را بشویند. زن برادرها و دخترعموها پاهای ترک خوردهٔ مرد را برشکم زنش بگذارند و مالش دهند تا او رنج کار روز را ازیاد ببرد.

۱۳ــ درطول ماه دوازدهم سال، اگر آگهی مالیات پس‌افتاده‌ای ازتیول‌دار یا محصل مالیات آمده باشد، آنرا زود بپرداز. برای این لطفی که او درباره‌ات می‌کند، پیاله‌ای سوپ ماهی با بشقابی ساردین سرخ شده برایش بفرست ... اگر درپی آگهی و اخطار ، مالیات پرداخته نشود، شاید که زن عزیزت را به‌جای وجه‌الضمان نگهدارند. فراموش مکن که در خانهٔ ارباب مأموران جوان دونپایه و مردان متوسط حال بسیارند و چه‌بسا که زنت را ازتو بگیرند. برای اینکه چنین چیزی برایت پیش نیاید، همهٔ مالیات مقرر را پیش از پایان ماه یازدهم بده... تا به پشیمانی ابدی نیفتی. وقتی که مالیاتهای سالانه را تمام پرداختی، برای سال تازه آماده شو. برنجی را که (پس‌از مالیات) برایت مانده است، شیرینی برنجی (موچی) درست کن، کمی «ساکه» (شراب برنج) بینداز، کمی ماهی نمک سود بخر، و سالی دیگر شادمانه زندگی کن! نوروز هنگامی است که باید با دیگران این سرود را بخوانی:

من به راه این سفر دراز بادبان می‌کشم
باشد که ماه نیز با من همراه آید !»

اقتصاد حکومت «باکوفو» و نیز حکومت «هان» (ولایات) برپایهٔ کشاورزی بود و ازینرو تسلط برولایات و زمین‌های مزروعی اهمیت داشت. هدف مقررات حکومت «توکوگاوا» بررویهم حفظ تسلط بر اراضی و بر کشاورزان بود. آمار ـ گیری اراضی و سرشماری نفوس که نخست در حکومت «هیده یوشی» و باردیگر در دورهٔ «توکوگاوا» (انجام گرفت، مبنای مالیات گیری شد. حکومت «باکوفو» یک چهارم زمین‌های کشاورزی را خود دراختیار داشت و عاملان این حکومت ، به نام «دایکان» که زیرنظر مستوفی ولایت (کانجوء بوگیوء) بودند ، با زندگی و ادارهٔ روزمرهٔ ولایات و روستاها سروکار نزدیک پیدا کردند.

★ ★ ★

باهمهٔ توجه حکومت به کشاورزی و زمینداری ، ادارهٔ نواحی عمدهٔ شهری از چشم دور نماند و دوفرماندار برای هرکدام ازشهرهای «ادو»، «اوساکا» و«کیوتو» گمارده شدند. معابد بودایی و هم زیارتگاههای «شینتو» زیر نظارت سخت حکومت درآمد ، ونیز معابد بودایی درکار نظارت بررعایا، معد و وسیلهٔ دست حکومت شد .

هنگام روی کارآمدن باکوفو «توکوگاوا» خاطرهٔ کاهنان رزمنده، قدرت اقتصادی و روحانی بنیادهای دینی ونیز تصویر تهدیدی که اینها برای قدرت غیرروحانی داشتند، هنوز زنده بود. ازینرو، نظارت شدید و مؤثر بر معابد جزء کارهای مهم «باکوفو» درآمد. حکومت «توکوگاوا» این کار را ازیک سو بامحدود ساختن حق دربار در اعطای مناصب عالی بودایی (قبای ارغوانی و عنوان «شوءـ نین») پس‌از سال ۱۶۱۵ ـ و به‌اینوسیله معابد و راهبان را بیشتر تابع خواست «باکوفو» درآوردن ـ و ازسوی دیگر با فرسودن وکاستن از بنیهٔ مالی معابدبزرگ انجام داد. دربارهٔ رفتار راهبان نیز مقررات سخت وضع شد.

گذشته ازینها، معابد مسؤول نگهداری دفاتر و ثبت آمار و نفوس قرار داده شدند و درنتیجه درواقع به صورت بخش اداری تابع دولت درآمدند. ترتیب ثبت دین و مذهب اشخاص در معابد ، در اصل، تدبیری بود برای سرکوب ساختن مسیحیت. اما در سالهای بعد نظر اصلی از اینکار ازمیان رفت و ثبت نفوس در معابد صرفاً ضبط نام، تاریخ تولد ومرگ و ازدواج و سکونت وابستگان به‌هر معبد بود. بااینکه این ترتیب به ظاهر برسهم معابد در کارها افزود ، اهمیت مذهبی چندانی نداشت. بیشتر معابد ازنظر اقتصادی وابسته به مردم محل شد.

«ادو»، توکیو کنونی، در سال ۱۴۵۷ که «اوء تا دوءکان» تصمیم به‌ساختن

دژی در اینجا گرفت، یک دهکدهٔ کوچک ماهیگیری بود، اما در سال ۱۵۹۰ قرارگاه امیران «توکوگاوا» شد، و درسال ۱۶۰۳ که حکومت «باکوفو توکوگاوا» تأسیس گردید، مرکز سیاسی کشور شد. ساکنان «ادو» گروههای ملازمان (کاشیندان)، همسران وفرزندان «دایمیو»های «توزاما» که اینجاگروگان‌می‌ماندند، و نیز بازرگانانی که نیازآنهارا فراهم می‌ساختند، بودند. دردورهٔ «کانی» (۱۶۲٤ تا ۱۶٤۳) ترتیب حضورمتناوب «دایمیو»ها (سانکین‌کوء تای) مقررشد وسراهایی برای «دایمیو»ها و نیز خانه‌هایی برای سکونت ملازمان و خانواده‌های آنان ساخته شد.

حکومت «باکوفو» ایجاد بیش‌از سیصد «چوء» (بخش یا برزن) را در این شهر مقرر داشت. ساکنان هر برزن یا شهرک (ماچی) بیشتر پیشه‌وران یا سوداگران یک رشته بودند . در آغاز حکومت «باکوفو» بازرگانان و پیشه‌وران را از «میکاوا» و دیگر امارات متعلق به «توکوگاوا» به «ادو» آوردند. اینان نیز به نوبهٔ خود بازرگانان و دستورزان دیگری را از سایر ولایات به اینجا فرا خواندند. حکومت «باکوفو» به تجار و پیشه‌وران عمده زمین و عناوین رسمی داد. اینان زیرنظر عاملان بلاد یا کلانتران (ماچی بوکیوء) فعالیت داشتند و جزئی از نظام سلطهٔ حکومت «باکوفو» برتجارت و صنعت شدند. این ترتیب در دیگر شهر دژها و نواحی شهری هم برقرار شد.

تا دورهٔ «گن روکو» (۱۷۰٤ـ۱۶۸۸) اقتصاد پولی از شهرها به نواحی روستایی گسترده شد و قدرت بازرگانان محکم شد. این جریان با انتقاد شدید دانشمند نامی مکتب کنفوسیوس، «اوگیوء سورای» (۱۷۲۸ـ۱۶۶۶) روبرو شد و او در پاسخی که به پرسش «شوگون» هشتم، «یوشی مونه» داد این وضع را سخت نکوهش کرد.

از بازرگانان نامی این دوره یکی «میتسوبی تاکاهیرا هاچیروء اوئه‌مون» (۱۷۳۷ـ۱۶۵۵) بود که یک فروشگاه بزرگ، که فقط به پول نقد فروش می‌کرد، به نام «اچی گویا» درسال ۱۶۸۳ ایجاد کرد و اعتلای آتی خاندان خودرا پی‌ریزی نمود. او نخستین نظامنامهٔ خانوادگی را برای خاندانش طرح و تدوین کرد و نیز خاطره‌ها و رهنمودهای خود را برای پسرش در کتابی زیرعنوان «چوء نین کوء ـ کن روکو» (ملاحظاتی در کار بازرگانان) نوشت که حاوی مطالب اساسی و جالبی از اندیشهٔ سوداگری ژاپنی است و بر رسم و راه و شیوهٔ بازرگانان اواخر دورهٔ «توکوگاوا» تأثیر عمده نهاد.

مجموعهٔ «چگونه می‌توان بازرگان خوبی بود» که در سالهای ۱۷۳۳ـ۱۷۲۶

تدوین شد، در راز توفیق در تجارت ، ازجمله، می‌گوید:

«در «ادو» بعضی سوداگران به‌کار ساختمانهای دولتی یا دیگر معاملات قماری می‌پردازند و یک شبه ثروتمند می‌شوند، غافل که «آنکس که بر لب رود خانه سازد، سرانجام در رودخانه غرق شود». این سود مثل پول برده در قمار است که همه می‌دانند که سرانجام به پای قمار می‌رود ، که باد آورده را باد می‌برد... در کسب و کار باید که در کمین فرصت و هنگام بود، و درحال باید اندیشه کرد که چگونه زمان عوض می‌شود. اگر گاه‌گداری در کار و پیشه‌ات نیندیشی ... بازارت زود از رونق بیفتد. در چیزهایی که با حرفه‌ات سروکار ندارد هرگز وقت تلف نکن... و ازکسب و کارت یک دم غافل مباش.

«در «ادو» مردی بود به‌نام «فوشی می‌یاشیروء بی» که پدرش تجارت چوب داشت و از فرصت‌ها به نیکوترین روی بهره جست. هنگامی که «شیروء بی» کار را دردست گرفت ، باطبع جلوه غروشی که داشت به چشم و هم‌چشمی با سر و همسر برآمد...

«پس از چندی «شیروء بی» با دادن پیشکشی کلان به مقامات، سهمیهٔ داد و ستد کالا در «ناگاساکی» را گرفت. او برای دوسال به «ناگاساکی» رفت و مبالغ گزاف به مردم و مقامات آنجا و هدیه به معابد و زیارتگاهها داد تا زمینهٔ تجارت خود را محکم کند... اما درست هنگامی که تجمل و برو بیای اوچشم همه را خیره ساخته بود، یکی از معمرین «ناگاساکی» به‌نام «تاکاگی هی‌کوئه‌مون» پیشکشی ارزنده‌تر تقدیم مقامات کرد و امتیاز را به او واگذار کردند ... کار «شیروء بی» نکبت بار شد و او پس‌از بیست سال از گرسنگی مرد. اما ستارهٔ «تاکاگی ـ هی‌کوئه‌مون» درخشیدن گرفت و با این استدلال که از سوی دولت عهده‌دار این داد و ستد است، اجازه یافت که شمشیر ببندد، تصدی امور کشتی رانی دولتی در «ناگاساکی» به او داده شد و به ابراز وجود برآمد...

«او به غرور مرتبهٔ نازلی که یافته بود مردم را به چشم حقارت می‌دید و خدمتگارانش نیز شیوهٔ وی‌را دنبال‌کردند تاکه روزی چند نوکر او در زد وخوردی [بایک ساموراییِ پایین‌رتبه از ملازمان امیر «نابه‌شیما»] درافتادند. پس ، ثروت و دولت «تاکاگی» نابود شد.

«باز، بازرگانی به‌نام «ایشیکاوا روکوبی» از محلهٔ «اوبونه» در «ادو» که در داد وستد اعتباری یافت، زنی داشت بی‌اندازه تجمل‌پرست که درعیش واسراف از حد گذراند چندانکه شوهر را خانه خراب کرد. روزی در مسیر موکب «شوگون» پنجم، «چونایوشی» که به «اوئه‌نو» (یک محلهٔ «ادو») می‌رفت ، این زن و

خدمتگارانش در لباسهای آراسته به تماشا ایستاده بودند. «شوگون» که گمان کرده بود که او همسر یکی از «دایمیو»ها یا از خانوادهٔ نجبا باشد، گفت تا درباره‌اش پرس وجو کنند و گزارش رسید که او زن یک کاسبکار است . چون «شوگون» به قصر خود برگشت، «روکوبی» و زنش به سرای کلانتر شهر احضار شدند. چندین حکم شد که اسراف و تجمل آنها بیش‌از اندازهٔ شأن اجتماعیشان، و بخصوص بی‌احترامی آنها نسبت به بالادستان فاحش بوده است. همهٔ ثروت آنها ضبط شد و خودشان با بخشش «شوگون» جان به‌در بردند و از «ادو» تبعید شدند. می‌گویند که شومی دامنگیر خانه‌ای خواهد شد که مرغش به‌جای خروس بخواند...

«رسم وراه تجارت از حرفه‌های دیگر جداست... بازرگانی که زهد وفرزانگی پیشه کند، در کارش شکست می‌افتد. در حکومت برکشور، رسم و راه شاهان از طریقت خودکامگان جداست . شاهان جنگ را خوش ندارند. آنها نه به‌هوای منافع خود، که به خاطر مصالح کشور و مردم کار می‌کنند. این رسم وراه شاهان است. خودکامگان چهرهٔ خیرخواه به خود می‌گیرند ، اما درواقع به سود خود و خاندانشان کار می‌کنند... بدان که از دیرباز تا امروز، سرداران نامدار و هوشمند، رسم وراه خودکامگان را دنبال کرده‌اند . راه گرداندن از نیکی و خیر- خواهی، برای یک روز هم شده باشد، نامردمی است. اما ازسوی دیگر، زیاده‌از حد نیکوکاری کردن، بی‌اندیشیدن به بها و فرجام کار، ابلهی است. باید که این معانی را بدانی (و میان آنها تعادل برقرارسازی) تا کار تجارتت پربهره‌باشد...»

یک راز توفیق بنگاههای بزرگ تجاری ، توجه شایسته‌ای بود که به آموزش کارمندان تجارتخانه داشتند. تداوم آموزش ونیز رفتار و منش پدرانه‌ای که صاحب تجارتخانه با شاگردان داشت چشمگیر بود.

باتوسعهٔ تجارت و رشد اقتصاد پولی، شهرها رونق گرفت . «اوساکا» با جمعیت نزدیک به نیم میلیون نفر، شهر بازرگانی بود، و «کیوتو» ، شهر اشراف. در دورهٔ «ادو» حدود ۳۰۰ شهر بزرگ وکوچک در ژاپن رشدکرد.بیشتر این شهرها گرداگرد و برمحور یک دژ یا قصر اربابی پدید آمد و توسعه یافت. وسعت شهردژ متناسب بود با قلمرو ملک اربابی آن امارت. در طول «توء - کایدو»، که یکی‌از پنج بزرگراهی بود که به «ادو» می‌پیوست، و در فاصلهٔ میان «کیوتو» و «ادو» ۵۳ پایگاه سوار و چاپارخانه بود. این راه حدود ۵۰۰ کیلومتر طول داشت، و پیمودن آن برای مسافر عادی حدود دو هفته می‌کشید ، اما چاپارها آنرا ۶۰ تا ۹۰ ساعته می‌رفتند . درنتیجهٔ حرکت قافله‌های «دایمیو»ها و سفرهای

تجاری بازرگانان بود که این چاپارخانه‌ها و آبادیها و شهرک‌های بسیار درطول این راه به‌وجود آمد. راه آبی نیز دائر بود، و حمل دریایی و فعالیت و تأسیسات بنادر و باراندازها نیز پایه ومایه گرفت.

بارشد تجارت، حمل ونقل دریایی میان «ادو» و «اوساکا» افزایش بسیار یافت. در آغاز، حمل ونقل دریایی به‌وسیلهٔ بازرگانان و صاحبان کالا انجام می‌شد که کاری گران و پرخطر بود. در سال ۱٦۹٤ یک اتحادیهٔ کشتیرانی‌به‌نام «توکومی دوی‌یا» تأسیس شد. دراین بنگاه ترابری دریایی، صاحبان کالا به ده گروه تقسیم شده بودند که به‌نوبت ادارهٔ کشتیرانی را تصدی می‌کردند . درآغاز قرن نوزده یکی‌از اعضای این اتحادیه ، ادارهٔ کشتیرانی را به نام اتحادیه کشتیرانی «هیگاکی» تجدید سازمان داد. دراین اتحادیه نیز اعضاء به ده گروه تقسیم شدند. این بنگاه تازه توانست مرکز تجاری خاص خود تأسیس کند، وبا شرکت دادن حکومت «باکوفو» درمنافع ونیز باکارهای عمرانی و مرمت پل و باراندازها در «ادو»، کار آن بالا گرفت و راه را برای تأسیسات بزرگ حمل ونقل دریایی باز کرد .

تحریم مسیحیت و بریدن ژاپن از دنیای خارج

سیاست فرمانروایان «توکوگاوا» درمنع مسیحیت و بستن دروازه‌های ژاپن به روی جهان خارج، به دنبال توسعهٔ فعالیت مروجان مسیحی در اوایل قرن‌هفده و بیم اینکه مبادا اینان زمینه ساز استعمار و استثمار غرب باشند، در تحولات این دوره از تاریخ ژاپن تأثیر عمده داشت .

«یه‌یاسو» در آغاز دربارهٔ مسیحیت آسانگیر بود و با مبلغین اسپانیایی دوستی نشانداد و نیز کوشید تا بازرگانان اسپانیایی را وادارد تا با ناحیهٔ«ادو» داد وستد مستقیم برقرارکنند. اما، دراین میان ، ورود تاجرهای پروتستان‌هلندی و انگلیسی که علاقه‌ای به گسترش مسیحیت نشان نمی‌دادند، «یه‌یاسو» را قانع ساخت که برای داشتن روابط بازرگانی با کشورهای اروپایی، نیازی به مدارا کردن با آیین مسیح نیست. درسال ۱٦۰۹ هلندیها یک پایگاه تجاری در «هیرادو» در ایالت «ناگاساکی» ایجاد کردند.

بزودی «یه یاسو» به سیاست «هیده یوشی» در تعقیب و آزار مسیحیان بازگشت و جانشین او، «هیده تادا»، رویهٔ خشن‌تری درپیش‌گرفت و به اعدام

مبلغین مسیحی و گروندگان به این آیین پرداخت.

میان سالهای ۱۶۳۳ و ۱۶۳۹ حکومت «توکوگاوا» یک رشته فرامینی صادر کرد که درنتیجهٔ آن دروازه‌های ژاپن به روی دنیای خارج و مردم بیگانه ـ جز هلندیها و چینی‌هاـ بسته شد و این وضع بیش‌از دوقرن، تاسال ۱۸۵۳ که ناخدا «پری» Perry امریکایی با تفنگداران ناوگان خود به سواحل «اوروگا» پیاده شد، برجای بود. ترس از گسترش آیین مسیح واین اندیشه که مسیحیت پیشدار تهاجم اسپانیایی‌ها و پرتقالیهاست ، از دلایلی بود کــه «باکوفو» را به درپیش گرفتن سیاست انزوا، که ۲۱٤ سال انجامید ، واداشت .

تمایل به منحصر ساختن همهٔ منافع تجارت خارجی دردست «باکوفو» نیز در این تصمیم مؤثر بود. بندر «ناگاساکی» در ادارهٔ مستقیم «باکوفو» بود و نظارت انحصارگرانهٔ سخت در آنجا اعمال میشد. «باکوفو» می‌توانست ابریشم خامی‌را که از بازرگانان خارجی می‌گرفت، قیمت گذاری کند، و سپس توزیع آنرا میان بازرگانان پنج شهر بزرگ سهمیه‌بندی نماید (نظام «ایتو واپو»). درسال ۱۶۰۹ «دایمیو»های غربی از داشتن کشتی‌های بزرگ منع شده بودند . در سال ۱۶۳۵ منع کشتی‌های ژاپنی از رفتن به سرزمین‌ها و بنادر خارج جنبهٔ مطلق یافت.

هلندیها با بهره‌برداری زیرکانه ازترس «باکوفو» ازطبع و تأثیر ویرانگــر مسیحیت ، توانستند حکومت «ادو» را به بیرون راندن همهٔ رقبای بازرگانی خود برانگیزند. انگلیسی‌ها که تجارت ژاپــن را سودآور ندیده بودند پیش‌از آن، در سال ۱۶۲۳، کارخانهٔ خود را بستند، اما اسپانیاییها درسال ۱۶۲٤ رانده شدند. پرتقالیها نیز در سال ۱۶۳۹ از ژاپن بیرون شدند و هنگامی هم که هیأت سفارتی از «ماکائو»، جزیره‌ای نزدیک بندر هنگ‌کنگ و سواحل چین که بخش عمدهٔ آن هنوز در ادارهٔ استعماری پرتقال است، فرستادند و بیهوده کوشیدند تا موقع و مزایای تجاری خود را بازیابند، فرستادگانشان اعدام شدند. بیم ژاپنی‌ها ازنفوذ آیین مسیح و پیامد آن از لحن توبه نامه‌ای که گروهی از نوآیینان در رد و انکار مسیحیت داده‌اند، پیداست (صفحهٔ۳ـ۱۶۲).

درعین‌حال، منع کشتی‌های ژاپنی از فعالیت بازرگانی در خارج از ژاپن،یک مایهٔ مهم رقابت، یعنی تجارت ژاپنی‌ها در ماوراء بحار، را ازپیش پای هلندیهـا برداشت.

فرمان ۱۶۳۵ حکومت «توکوگاوا» دائر بــربستن دروازه‌ها و منزوی ساختن ژاپن و گسستن از دنیای خارج که به عنوان دو فرماندار یا کلانتر «ناگاساکــی» صادر شد، چنین است :

۱ـ کشتی‌های ژاپنی از عزیمت به ممالک خارج اکیداً ممنوع می‌باشند.

۲ـ هیچ ژاپنی مجاز به رفتن به خارج نمی‌باشد . اگر کسی پنهانی در این کار بکوشد ، باید اعدام شود، آن کشتی که وسیلهٔ این کار بوده است ، ضبط و مالک آن توقیف شود و موضوع به مقامات بالاتر گزارش گردد.

۳ـ هرژاپنی که پس‌از اقامت در خارج به ژاپن بازگردد، باید اعدام شود.

٤ـ اگر درجایی تعالیم پدران (روحانیان مسیحی) اجرا می‌شود ، هردو شما باید دستور بررسی همه‌جانبه بدهید.

٥ـ به هرکس که جا و مکان پیروان پدران (مسیحیان) را گزارش دهد وفاش سازد، باید پاداش مناسب داده شود...

۷ـ اگر کسانی از وحشیان جنوبی (غربیان) باشند که تعالیم پدران (مسیحیت) را تبلیغ کنند، یا جرائم دیگر مرتکب شوند، آنهارا می‌توان ، مانند گذشته ، در زندانهایی که در حوزهٔ امارت «اوء مورا» است، بازداشت کرد.

۸ـ همهٔ کشتی‌هایی‌را که ازخارج می‌آید باید دقیقاً بگردند تا کسی ازپیروان پدران (مسیحیان) درآنها نباشد.

۹ـ هیچ شهر تجاری مجاز به خرید تمامی کالایی که کشتی‌های خارجی می‌آورند، نمی‌باشد.

۱۲ـ نخ‌های سفید (ابریشم خام) که کشتی‌های خارجی آورده‌اند ، پس‌از تعیین بها، برای پنج شهر تجاری و دیگر نواحی ، به‌ترتیب مقرر، سهمیه بندی می‌شود.

۱۳ـ پس‌از تعیین قیمت نخ‌های سفید، دیگر کالاها (محمولهٔ کشتی‌های بیگانه) می‌تواند آزادانه میان بازرگانان (مجاز) داد وستد شود...

١٤ـ تاریخ بازگشت کشتی‌ها به بنادر مبدأ نباید دیرتر از روز بیستم ماه نهم‌باشد...

١٥ـ کالاهای حمل‌شده بوسیلهٔ کشتی‌های بیگانه که نافروخته مانده است، نمی‌تواند به امانت گذارده یا پذیرفته شود.

... موظفید که به مقررات بالا رفتار کنید. فرمان چنین است.

(مهر مقامات «باکوفو»)

در انکارنامه‌ای که نوآیینان مسیحی در رد و تکذیب این آیین در سال ١٦٤٥ داده‌اند و سوگندنامهٔ «نامبان» (وحشیان جنوبی) خوانده می‌شود، نوشته‌است:

«ما سالها مسیحی بوده‌ایم. اما هرچه از اصول مسیحیت زیادتر می‌آموزیم، به شر آن بیشتر پی‌می‌بریم. در وهلهٔ اول، تحت تعالیم پدران (کشیشان) دربارهٔ

دنیای دیگر، تهدید شدیم به تکفیری که مارا ازمعاشرت با دیگر مردم درهمه چیز این جهان بازدارد ، و در آخرت به جهنم اندازد. نیز، به‌ما گفتند که فرد گناهکار از عذاب اخروی درامان نخواهد بود مگر آنکه به‌گناه خود نزد پدر (کشیش) اعتراف کند و بخشایش اورا دریابد. بدینسان، مردم را وامی‌داشتند که به‌پدران (کشیشان) عقیده بندند. همهٔ این کارها به‌منظور گرفتن زمین‌های دیگران بود.

هنگامی که این معنی را دریافتیم، از مسیحیت برگشتیم، و پیرو «هوکه ـ کیوء» شدیم و زنهامان پیرو «ایکوء شوء» شدند. بدینوسیله این بیان نامه را به اقرار تنبه خود به شما ضابط محترم تقدیم می‌داریم.

ازین پس، هیچ اعتقاد مسیحی دردل نخواهیم داشت. اگر اندیشه‌ای از مسیحیت درسر داشته باشیم، اب و ابن و روح‌القدس و نیز مریم مقدس ، فرشتگان و حواریون جزایمان دهند!... از رحمت خدا محروم گردیم و نومید مانیم ، گرفتار دشنام و ریشخند مردم شویم و هرگز روی بهروزی نبینیم، این سوگند مسیحی ما است (در پایان بیان نامه، سوگندی نیز بنابر معتقدات ژاپنی آمده است).

در چند سالی که درپی آمد، همهٔ مبلغین مسیحی یا کشته و یا وادار به ترک ژاپن شدند، و هزاران مسیحی ژاپنی کیش تازه را رها کردند یا به مرگ تن سپردند. آنهایی که گمان مسیحی بودن دربارهٔشان می‌رفت ، وادار می‌شدند که شمایل یا پیکرهٔ قدیسی مسیحی را لگدکوب کنند. این کار را «فومی‌یه» (زیرپا کوبیدن) می‌گفتند. اوج اعدامها پیش‌از آن و در سالهای ۳۸ـ۱۶۳۷، در حکومت «یه میتسو»، «شوگون» سوم، بود. در این سالها ۳۷٫۰۰۰ کشاورز که بیشتر آنان مسیحیان جان به‌در برده بودند به شورش مسلحانه‌ای پیوستند که عده‌ای سامورایی بی‌امیر مانده (رونین) رهبری آنرا داشتند، همراه با کسانی دیگر که از جور حکام و بدی وضع زندگی و سختی معاش خود عاصی شده بودند . آنها همگی در یک دژ قدیمی در شبه جزیرهٔ «شیمابارا» در ایالت «ناگاساکی» پناه گرفتند. «باکوفو» دربرابر این آشوب که آرامش کشور را تهدید می‌کرد، عکس ـ العمل سخت نشانداد و نیروی یکصد هزار نفرهٔ «توکوگاوا» پس‌از سه ماه تلاش و با کمک بمباران دریایی هلندیها ، توانست بر شورشیان غلبه یابد. کشتار بی‌ترحمی ازآنان شد که بیش‌از چندتن از آن جان به‌در نبردند. شکست قیام «شیمابارا» سرنوشت ساز بود و نهضت مسیحی در ژاپن ناگزیر شد که فعالیت و تبلیغ خود را پنهانی ادامه دهد. بااینهمه، در پایان دورهٔ «ادو»، درسال ۱۸۶۸، آشکار شد که خانواده‌هایی بوده‌اند که اعتقاد مسیحی را نگاهداشته و پنهانی از

نسلی به نسل دیگر سپرده‌اند.

سرکوب نهضت مسیحی با وضع سیاسی در داخل ژاپن ارتباط داشت. نفوذ دولتهای بیگانه در«کیوشو» و درغرب «هونشو» که قلمرو امارت بعضی «دایمیو»ـ های بیرونی (توزاما) بود، زیاد بود. بی‌گمان حکومت «باکوفو» نگران بود که مبادا این «دایمیو»ها یک پایگاه تجاری به پرتقالی‌ها یا اسپانیایی‌ها بدهند و دربرابر آن اسلحهٔ اروپایی بگیرند، باآن مسلح شوند و «باکوفو» را سرنگون کنند. «باکوفو» سرانجام کار را یکسره نمود و همهٔ بازرگانان و مبلغین پرتقالی را بیرون کرد، بررای هرژاپنی که بکوشد به خارج برود مجازات اعدام نهاده شد، ظرفیت کشتی‌هایی که ساخته می‌شد به ۲۵۰۰ «بوشل» (۹۰ مترمکعب) محدود شد. بازرگانان چینی تحت نظر شدید درآمدند، و تنها بازرگانان اروپاییکه اجازه و امتیاز محدودی برای رفت وآمد و داد وستد داشتند، هلندی‌ها بودند. رفت وآمد آنها هم محدود به جزیرهٔ مصنوعی کوچکی به نام «دجیما» در خلیج «ناگاساکی» بود، اما اجازه یافتند که به فعالیت تجاری خود ادامه دهند. بدینگونه، ژاپن دروازه‌هایش را به روی بیشتر بیگانگان بست وفقط «ناگاساکی» را چون‌دریچه‌ای به سوی جهان خارج باز نگهداشت .

قیام «شیمابارا» درسال ۱۶۳۷ که شورش مسیحی شناخته شده است ، درواقع قیامی از سوی کشاورزان و ساموراییهای ناراضی علیه بهره‌کشی فزایندهٔ دستگاه حاکم بود. حکومت «شوگونی» «توکوگاوا» به‌تدریج بنیهٔ خود را محکم‌تر می‌ساخت و به همین نسبت برفشار به مردم افزوده می‌شد. باآنکه شماری از «دایمیو»ها از دورهٔ حکومت «یه یاسو» و به هوای جلب منافع تجارت با غرب ، مسیحی شده بودند، اکنون مذهب بیگانه را رها ساختند و به تعقیب و آزار گروندگان به آیین مسیح در امارت خود پرداختند. دربرابر این جریان، جنبش مسیحی به نهضتی علیه حکومت «شوگون» بدل شد و درنتیجهٔ این کشاکش ، ژاپن یکسره از دنیای خارج برید. حکومت «ادو» سیاست انزوای ملی (ساکوکو) درپیش گرفت، زیرا بیم داشت که ممالک کاتولیکی غرب در پوشش تبلیغ آیین مسیح، به انجام نیات استعماری خود در ژاپن برآیند. «توکوگاوا» و امیران تابع این حکومت هم دراین هنگام سازمان و قدرت مالیات گیری خود را کاملا برقرار کرده بودند ودیگر نیازی به عواید بازرگانی خارجی نداشتند . برقراری این‌سلطه برکشاورزان درواقع اساس قدرت و نظام حکومت لشکری ـ اربابی «توکوگاوا» بود .

سیاست منزوی ساختن کشور تصمیم مهمی بود و در ثبات و صلح دیرپای

دورهٔ «توکوگاوا» سهم عمده داشت. باآنکه نظـام حکومت «توکوگاوا» در جریان تلاش و تنش متمادی ساخته و پرداخته شده بود، استمرار بی‌سابقهٔ آن درنهایت امر نتیجهٔ سیاست انزوای کشور بود که حکومت «شوگونی» مقارن میانهٔ قـرن هفده درپیش گرفت. دراین هنگام همهٔ مردم ژاپن برای همیشه از خروج ازکشور منع شدند و به‌هیچ بیگانه‌ای اجـازهٔ ورود داده نمـی‌شد ، مگر شمار اندکـی از سوداگران چینی و هلندی در «ناگاساکی». حکـومت «توکوگاوا» بااین سیاست توانست جلوی توسعهٔ مسیحیت را بگیرد زیرا که ازتأثیر ویرانگرآن بر ارزشهای اخلاقی و سنتی ژاپن بیمناک شده بود، و نیز تجارت خارجی را زیرنظر خـــود گرفت. گذشته از آن، حکومت «توکوگاوا» ازینراه توانست شمار خارجی‌هـا در «کیوشو» را به‌حداقل برساند، این منطقه قلمرو چندین «دایمیو» بیرونی بود که از سخت‌ترین حریفان «یه یاسو» ، بنیادگذار حکومت «ادو» ، در جنگ «سه‌کی‌ـ گاهارا» بودند و ممکن بود که هرزمان درپی متحد نظامی اروپایی علیه حکومت «توکوگاوا» برآیند.



تدابیری که نخستین فرمانروایان «توکوگاوا» برای بقا و دوام حکومت خود درکار آوردند، هم مؤثر و هم موفق بود، اما رشد طبیعی اقتصادی و اجتماعی‌ژاپن را نیز عقب انداخت و ژاپن که یکسره ازجهان بریده و منزوی شده بود، در تمدن صنعتی از ممالک اروپایی بازماند. جمعیت ژاپن طـی نیمهٔ دوم دورهٔ حکـومت «توکوگاوا» (قرنهای هیجده و نوزده) ثابت و حدود ۳۰ میلیون بود. باآنکه بـــه طبقهٔ ساموراییِ موقع برجسته و ممتاز در جامعه داده شده بود، باز ساموراییهای دونپایه نادر بودند. پسر ارشد آنها جانشین پدر می‌شد ، اما پسران دیگر جا و مقامی نـداشتند . همین وضع در دیگـر طبقات اجتماع هـم بود. ازینرو ثابت نگهداشتن جمعیت ناگزیر می‌نمود. این کار در شهرها به وسیلهٔ سقط جنین بـه کمک ماماها انجام می‌شد و در روستاها ازراه بچه‌کشی. بسیاری از «دایمیو»ها کوشیدند که رسم بچه‌کشی رامنع ورسم فرزندپذیری ودادن بچه‌ها به‌خانواده‌های بی‌فرزند را تشویق کنند ، اما موفق نشدند.

ثبات سیاسی که «توکوگاوا» می‌خواست ، فراهم آمد. از نیمهٔ قرن هفده به مدت دویست سال ، هیچگونه قیام و انقلابی حکومت «باکوفو» را تهدید ننمود، هرچند که پیشامدهایی مـانند آتش سوزی هـولناک «ادو» در سـال ۱۶۵۷ و شورشهایی از ناحیهٔ کشاورزان بخت برگشته که خواستار نجات از شر مالیات‌ـ

های سخت یا مأموران بیرحم بودند، گاه گاه آرامش را برهم می‌زد. اما هیچیک ازین رویدادها گسترده و همه‌جاگیر نبود و ازینرو نظم سیاسی و اجتماعی کشور را برهم نمی‌زد.

در آتش‌سوزی بزرگ سال ١٦٥٧، بنای اصلی و دو ساختمان جنبی قصر «ادو» سوخت و خاکستر شد ، ٦٠ درصد «ادو» در آتش نابود گشت و ١٠٢٫٠٠٠ تن از مردم کشته شدند. باآنکه ساختمانهای قصر «ادو» تجدید بنا نشد ، باز ـ سازی شهر «ادو» انجام گرفت، خیابانهای وسیعتر و سد ساحلی ساخته و فضای باز بیشتر داده شد.

پس‌از این آتش سوزی و بازسازی، شهر «ادو» رو به گسترش رفت ودرسال ١٧٢٥ جمعیت آن به حدود یک میلیون رسید که نیمی از آنها سامورایی بودند. سامورایی‌ها ٦٠ درصد کل فضای «ادو» را دراختیار داشتند و پیشه‌وران و بازرگانان ٢٠ درصد آنرا . محوطهٔ نیایشگاههای «شینتو» و معابد بودایی نیز ٢٠ درصد دیگر سطح شهر را پوشانده بود. «ادو» شهر سامورایی‌ها بود و اینان همهٔ کارهای دیوانی و اداری و سپاهی را دردست داشتند.

دورهٔ دوم «ادو»

زمینه و نشانه‌های دگرگونی

(١٧١٦ـ١٨٦٧)

درسال ١٧١٦ بامرگ «شوگون» هفتم، «یه تسوگو»، که دراین هنگام هشت ساله بود و از سال ١٧١٢ مقام «شوگونی» داشت، یکی از «دایمیو»های «شیمپان» یا خویشاوند «توکوگاوا»، به نام «یوشی‌مونه» ، امیر ولایت «کی‌ئی» (ایالت «واکایاما»ی کنونی)، «شوگون» هشتم شد. او به فنون و هنرهای رزمی علاقه داشت و راه سادگی و صرفه جویی درپیش گرفت. درپی دورهٔ طلایی «گن‌ـ روکو» (١٦٨٨ـ١٧٠٤) اکنون نشانه‌هایی از دگرگونی در چند جهت پدیدار شد: بازرگانان که بیشترشان در کار داد وستد برنج بودند، و مالیات نیز جنسی به برنج داده می‌شد، ثروت و قدرت یافتند ، سامورایی‌ها که از نزدیک به ١٠٠سال پیش جنگ ندیده بودند، به تجمل وتن‌آسائی افتادند و ازنیرویشان هرچه‌بیشتر کاسته شد و این وضع پایه‌های نظام طبقاتی را متزلزل ساخت. بسیاری از سامورایی‌ها به بازرگانان وامدار بودند. پس، به نرخ مالیات افزوده شد تادرآمد

ساموراییها بیشتر شود . شورشهای دهقانی و قیام کشاورزانی که گرسنگی و بینوایی ترس مرگ را ازدلشان برده بود، روزافزون شد، واعتبار وابهت حکومت «باکوفو» کاهش یافت .

در چنین احوالی «یوشی مونه» به سال ۱۷۱۶ بر مسند «شوگونی» نشست، و مردم بهبود و اصلاح حال وکار خود را ازو چشم داشتند. «یوشی مونه»، ازروی درایت، نخست از اعضـای مجلس اعیـان دربـارهٔ اقتصاد و دفاع حکـومت رأی خواست، و دریافت که سنجش درست اوضاع از آنان ساخته نیست. او مردم را به ترک تجمل و پیشگرفتن قناعت و زندگی ساده تشویق کرد. «یوشی مونه» دستگاه اداری و شیوهٔ حکومتی پسندیده‌ای برقرار ساخت،براطاعت مردم ازقانون و نظامات اجتماعی تأکید نهاد، و هزینهٔ سازمان حکـومتی «باکوفو» را کـاهش داد. برجسته‌ترین کار او این بود که منع ورود کتابهای خارجی را ، مشروط بر اینکه در تبلیغ مسیحیت نباشد، ازمیان برداشت. او با رئیس نمایندگیبازرگانی هلند در «ناگاساکی» و یکی از مترجمان بازرگانان هلندی تماس گرفت و دربـارهٔ دانش غربی پرس وجو کرد و اندیشه داشت که ازآن برای پیشرفت نظامسیاسی و اجتماعی ژاپن بهره گیرد. او خواست که تقویم و گاه شمار را هرچه دقیق‌تـر سازند تا برای فرایض دینی و نیز در کشاورزی بهتر به کار آید . بااین زمینه، دانش جدید در هیأت و ستاره شناسی، جغرافیا ، پزشکی، ریاضیات ، گیاه ـ شناسی، برق، نقاشی به شیوهٔ اروپایی و دیگر تازه‌های دانش و هنر به ژاپـن راه یافت. در سال ۱۷٤٤ زیج و رصدخانه‌ای در «ادو» ساختند و یک سالنمای دقیق‌تر انتشار یافت. کاشت ومصرف سیب‌زمینی شیرین، که‌مردم راازگرسنگی نجات بخشید ، از جزایر «ریوء کی‌یوء» و ازراه «کیوشو» آمد و نخست در «ادو» و سپس در سراسر ژاپن رایج شد.

«شوگون» نهـم ، «یه شیگا» پسر «یـوشی مونه»، مـردی سست عنصر و «شوگون» دهم، «یه‌هارا»، فرمانروایـی خموده بود. حکـومت «باکوفو» سستـی گرفت چندانکـه «تانوما»، رئیس مجلس اعیـان ، قدرت را دراختیار درآورد. او اتحادیه‌هـای انحصاری بـرای منابع مختلف مـانند مس، آهـن، زاج، آهک و شنگرف ایجاد کرد و حق امتیاز سنگینی برای بهره‌برداری ازین معادن قرارداد. اما این فرمانروا با خشکاندن اراضی حاشیهٔ دریا و افزودن آن به سطح زیرکشت و همچنین با رسیدگی به وضع منطقهٔ زراعی «هوکایدو»، جزیرهٔ شمالی ژاپـن ، در پیشرفت کشاورزی کوشید (درآن هنگام روسها به سوی جزایر «کوریل» کـه نزدیک «هوکایدو» است پیشروی می‌کردند). دراین احوال تورم و گرانی فزاینده

بود و بلیه‌های بسیار یکی پس‌از دیگری نازل می‌شد، مانند خشکسالی ، آتش ـ سوزی، سیل، قحطی و گرسنگی، بیماریهـای واگیر (کـه یکی‌ازینها ۱۹۰۰۰۰ر قربانی گرفت) و فوران آتشفشانهای‌کوههای «آساما»، «می‌هارا» و«ساکوراجیما». در پریشانحالی اجتماعی، مردم شهرها به شورشهایی علیه سوداگران برنج دست زدند. دراین هنگامه حتی فروش لقب و امتیاز سامورایی هم، از راه به فرزندی پذیرفتن پسران بازرگانان ثروتمند به خانواده‌های سامورایی ، رواج یافت. این بلایا را از سوء حکـومت «تانوما» دانستند و پسر او کـه عضو مجلس اعیـان کوچک بود در یک سوء قصد کشته شـد. «تانوما» خود نیـز معزول شد و از اریکهٔ قدرت به‌زیر آمد.

درپـی این روزگـار شوم، یک «دایمیو» هوشمند به نـام «ماتسو دایرا ـ سادانوبو»، که از نوه‌های «شوگون» هشتم، «یوشی مونه»، بود. رئیس مجلس اعیان و رایزن عالی «شوگون» شـد. او معتقد بـه اصول اخلاق برپایهٔ تعلیمـات کنفوسیوس بود، و در احیای اقتصاد «باکوفو» کوشید . «سادانوبو» مردم را به قناعت پیشگی در زندگی فـراخواند ، نظام مالیاتـی را اصلاح کرد و اقتصـاد کشاورزی را بهبود بخشید و به وضع جنگل‌کـاری، ذخیرهٔ آب و آبیاری ، امـور عام‌المنفعه و کشت و کار توجه نمود. او بـه اندیشهٔ ذخیره کردن برنج بـرای خشکسالی افتاد و به «دایمیو»ها دستور داد که انبارهای ذخیره بسازند ومقدار برنجی را که باید اندوخته شود معین‌کرد. او فقط از مکتب نوکنفوسیوسی‌حمایت می‌کرد. انتشارکتاب در هرزمینهٔ دیگر منع شد واین محدودیت ناراحتی واعتراض فراوان مردم را به‌دنبال داشت .

درهمین احوال یک کشتی روسی به کناره‌های «هوکایدو» آمد و روسهـا خواستند راه تجارت بـا ژاپن را بازکنند. «سادانوبو» نپـذیرفت ، اما روسهـا پافشاری کردند زیرا که می‌خواستند در «هوکایدو» پایگاهی داشته باشند . درآن هنگام جزیره‌هـای «کوناشیر» و «ایتوروپ» از رشته جزایر «کوریل» در حکومت ژاپن بود. «ماتسودایرا سادانوبو» دستور داد تا دفاع ساحلی تقـویت شود، و خود از این مواضع دیدن کرد. اما «سادانوبو» سرانجام ناچار به کناره‌گیری از ریاست مجلس اعیان شد زیرا سیاست‌های او سخت‌تر از آن بود که مردم به‌آن تن دهند.

در سال ۱۸۰۷ نیروهای روسیه ناگهان به‌جزیرهٔ «ایتوروپ» پیاده شدنـد و یک قلعهٔ دفاعی ژاپن را با توپخانه کوبیدند. نیروهای ژاپن به‌سلاحهای جـدید مجهز نبودند و تاب پایداری نیاوردند. سال بعد، درگیری میان انگلیس و هلـند

بر سر مستعمره‌های شرقی به‌ژاپن کشید. یک کشتی انگلیسی به خلیج «ناگاساکی» آمد و محل نمایندگی بازرگانی هلند را بمباران کرد. این دو حادثه برای حکومت «باکوفو» هشداری بود که به دفاع کشور بیشتر توجه کند. برای این کار، حکومت «باکوفو» بیش از هرچیز، نخست در شمال و سپس در سراسر ژاپن، بررسی و شناسایی اقلیمی و نقشه‌برداری انجام داد.



سه «شوگون» نخست «توکوگاوا» مردان با عزم و اراده‌ای بودند که در استوار ساختن اساس حکومت خاندان خود سخت کوشیدند و فرمانروای واقعی کشور به‌جای امپراتور بودند. چون نوبت به جانشینان آنها رسید، نظام دولت و اساس حکومت همه ساخته و پرداخته شده بود و آنها کاری نداشتند جز آنکه برابر شیوه و طریقه‌ای که نهاده شده بود، حکومت کنند، قوانین و سنت‌های پیشینیان را مجری دارند و در کارها به توصیه و رهنمود وزیران و مشاوران خود رفتار نمایند. در مواردی که «شوگون» در خردسالی جانشین می‌شد، ادارهٔ کارها البته براین شیوه بود، اما دیگر شوگونها نیز، از نیمهٔ قرن هفده، خود را به راههای گوناگون محدود و مقید دیدند، چنانکه تشریفات دیوانی مانع آزادی عمل آنها بود، پس از آنکه «شوگون» به‌قصر اقامتگاه خود در دژ «ادو» وارد می‌شد، می‌بایست آنجا بماند مگر آنکه مناسبتی خاص و تشریفاتی، مانند سان دیدن از سپاه یا ادای احترام به آرامگاه «یه‌یاسو» در نیکورفتن به‌جایی را ایجاب کند.

امپراتور در کاخ خود در «کیوتو» و «شوگون» در قصر خویش در «ادو» هر دو در واقع زندانی مقام خود بودند. البته وضع و موقع ایندو را با هم مقایسه نمی‌توان کرد. امپراتور به‌سنتی که از قرنها پیش معمول شده بود، بسا که پس از مدت کوتاهی اریکه و مقام خود را به جانشینش می‌سپرد و خود گوشهٔ آرامش و بظاهر، عبادت می‌گزید. اما «شوگون» پس از جلوس، در اصل، برکنارشدنی نبود، و نیز بر ادارهٔ کارهای جاری مملکت مراقبت و سرپرستی داشت و مهر او باید بر همهٔ اسناد و مقررات و اعلامیه‌های مهم دولتی زده می‌شد. گذشته ازین، چندتن از «شوگونهای» آخری در کارهای سیاسی و فرهنگی کشور بسیار فعال بودند. با اینهمه، کارها در حکومت «شوگونی» رفته رفته از تصمیم‌گیری و اختیارداری مطلق «یه‌یاسو» و «یه‌میتسو»، دو «شوگون» اول، به دنبال کردن مقررات یا رویه‌های وضع شده، وگونه‌ای «حکومت مشروطه»، در دورهٔ شوگونهای بعدی‌گرایش‌داشت. براین زمینه، دامنه و درجهٔ قدرت و تصمیم و نفوذ «شوگون» در کارها، بیشتر با

شوگونهای توکوگاوا

نام	سال تولد	سال جلوس (سن)	کناره‌گیری (سالهای حکومت)	مرگ (سن)
۱- یەیاسو	۱۵۴۲	۱۶۰۳ (۶۱)	۱۶۰۵ (۲)	۱۶۱۶ (۷۴)
۲- هیدەتادا	۱۵۷۹	۱۶۰۵ (۲۶)	۱۶۲۳ (۱۸)	۱۶۳۳ (۵۳)
۳- یەمیتسو	۱۶۰۴	۱۶۲۳ (۱۹)	(۲۸)	۱۶۵۴ (۴۷)
۴- یەتسونا	۱۶۴۱	۱۶۵۱ (۱۰)	(۲۹)	۱۶۸۰ (۳۹)
۵- چونایوشی	۱۶۴۶	۱۶۸۰ (۳۴)	(۲۹)	۱۷۰۹ (۶۳)
۶- یونوبو	۱۶۶۲	۱۷۰۹ (۴۷)	(۳)	۱۷۱۲ (۵۰)
۷- یەتسوگا	۱۷۰۹	۱۷۱۲ (۳)	(۴)	۲۷۱۶ (۷)
۸- یوشی‌مونه	۱۶۸۴	۱۷۱۶ (۳۲)	۱۷۴۵ (۲۹)	۱۷۵۱ (۶۷)
۹- یەشیگا	۱۷۱۱	۱۷۴۵ (۳۴)	۱۷۶۰ (۱۵)	۱۷۶۱ (۵۰)
۱۰ یەهارا	۱۷۳۷	۱۷۶۰ (۲۳)	(۲۷)	۱۷۸۶ (۵۰)
۱۱- یەناری	۱۷۷۳	۱۷۸۶ (۱۳)	۱۸۳۷ (۵۱)	۱۸۴۱ (۶۸)
۱۲- یەیوشی	۱۷۹۳	۱۸۳۷ (۴۴)	(۱۷)	۱۸۵۳ (۶۰)
۱۳- یەسادا	۱۸۲۴	۱۸۵۳ (۲۹)	(۵)	۱۸۵۸ (۳۴)
۱۴- یەموچی	۱۸۴۶	۱۸۵۸ (۱۲)	(۸)	۱۸۶۶ (۲۰)
۱۵- یوشی نوبو	۱۸۳۷	۱۸۶۶ (۲۹)	۱۸۶۸ (۲)	۱۹۰۳ (۷۶)

روحیه و منش هر فرمانروا و احوال زمان بستگی می‌یافت.

«شوگونها»، در قدرت نمایی، از امپراتور کم نبودند و دستگاه حکومت «شوگونی» به هر راه می‌کوشید تا احترام و ترس از فرمانروایان را در دل مردم بیفزاید و «شوگون» را ، حتی در روزگار غروب دولتش، چون موجودی فوق بشر بنمایاند تا رعایا خود را در برابر او ناچیز و بی‌مقدار دانند. گواه ساده‌ای از این معنی، داستانی است به نام «گو ـ ناریساکی گو ـ یو نو یه» یا «خانه‌ای که «شوگون» آنجا آسود».

داستان چنین است که شوگون سیزدهم، «یه‌سادا،» که از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ فرمان راند ، بنابه سنت سالی یکبار با بازهای شکاریش بیرون می‌رفت و درنایی شکار می‌کرد که آنرا بیدرنگ به دربار امپراتور در کیوتو هدیه می‌فرستادند. در کاخ امپراتور، این درنا را دو نیم می‌کردند، یک نیم به پادشاه تقدیم می‌شد و نیم دیگر را بشتاب به «ادو» باز می‌گرداندند تا در خورش درنا که بر سفرهٔ سال نو «شوگون» برای پذیرایی از امیران بزرگ می‌نهادند، مصرف شود.

یک سال که «شوگون» با موکب ملازمان و یساولان به‌شکار درنا می‌رفت، بنا به‌عادت با جامه‌ای ساده از یک بالاپوش و یک شلوار نخی با پای‌پوشی حصیری پیاده از میان شهر می‌گذشت. در این شکار تشریفاتی ملازمان و همراهان او به سنت پرهیز از تجمل که نیای بزرگش «یه‌یاسو» نهاده بود، هفتاد یا هشتاد سردار و سامورایی و خدمتگزار بیشتر نبودند. «شوگون» در این دوره، دیگر آن سردار رزمندهٔ پرتوان و تلاش روزگار نیاگان خود نبود و شاید این مراسم تنها فرصتی بود که او از قصرش بیرون می‌آمد و سفر می‌کرد و خستگی را می‌آزمود. همهٔ خیابانهای مسیر او از مردم خالی شده و زیر مراقبت بود و پنجره‌های روبه گذر همه بسته بود و کسی اجازه نداشت که به تماشا بایستد . پیشداران موکب «شوگون» از جلو می‌دودیدند و با تکان‌دادن بادبزنهای سفید و بزرگ کاغذی که در دست داشتند، اشباح خیالی را از سر راه می‌راندند. با چنین هیبت و هیأتی «توکوگاوا یه‌سادا» از محلهٔ «آساکوسا» روانهٔ بیرون بود که ناگاه امیر نازک‌بدن بدحال شد و تاب ایستادن نیاورد و تند از موکب و ستون تشریفاتی بیرون آمد و جلوی نزدیکترین خانه نشست. از قضای روزگار، اینجا دکان و خانهٔ ابریشم ـ فروشی بود به‌نام «جوشویا». این رویداد از روزگار «شوگون اول» ، در تاریخ حکومت دو قرن و نیمهٔ خاندان «توکوگاوا» بی‌سابقه بود و حیرت همگان حد و مرزی نداشت، تا که یکی از ملازمان به‌خود آمد و گفت که چیزی بیاورند تا شوگون برآن بنشیند، و شاگرد مغازه تشکچهٔ نوی آورد و زیرانداز ساخت. یکی دیگر ازملازمان

از صاحبخانه خواست که آب‌جوش بیاورد که مرد ابریشم فروش زود آماده ساخت و سراسیمه، در حالی که به‌تعظیم وسجده کمر خم کرده وسر فرودآورده و چشم به زیر داشت، در پیاله‌ای که در دسترس بود، تقدیم کرد.

شوگون پس از آنکه اندکی آسود، بهبود یافت و به سفر ادامه داد. اما همین که شوگون پا از این خانه بیرون گذاشت، یک مأمور کلانتر شتابان آمد و هشدار داد که باید حرمت تشکچه‌ای را که فرمانروا برآن نشسته بود، نگهدارند پس، قفسه‌ای همطراز با قفسهٔ زیارتگاه خانگی (محراب و عبادتگاه کوچکی است که به سنت بودایی به منظور دعا و نیایش برای آمرزش و شادی روح مردگان در گوشه‌ای از خانه ترتیب می‌دهند) در بهترین اتاق خانه ساختند و آن تشکچه و پیاله را در گنجهٔ بالای آن جا دادند. روز بعد، مأمور دیگری آمد و «جوشویا» را نزد کلانتر محل احضار کرد. او که از جان خود بیمناک شده بود به دارالحکومه رفت، اما امیر شهر او را برای خدمتی که انجام داده بود تحسین کرد و پنج«کوان ــ مون» که مبلغ ناچیزی سکهٔ مسی بود به وی پاداش داد، با فانوس کاغذی بزرگی که رویش با حروف درشت نوشته بود «ئو ناری ــ ساکی گو ــ یو نو یه» (مکان عالیقدری که فرمانروای عالیجاه در آن آسود).

اما چنین افتخار و پاداشتی نوعاً مایهٔ زیان و ناراحتی «جوشویا» می‌نمود، چرا که از همانروز همهٔ دوستان و خویشان و همسایگان و بسیاری مردم بیگانه، هریک با هدیه‌ای، به دیدار و تبریکش آمدند و به‌سلامتیش نوشیدند و پذیرایی شدند و خرج این مهمانداریها برای مرد ابریشم‌فروش کمرشکن شد. هنگامی هم که آمد و شد مردم سرانجام به‌پایان آمد، باز صاحبخانه مجال آسایش نیافت زیرا که مأموران کلانتر گاه و بیگاه سراغش می‌آمدند تا مطمئن شوند که حرمت آن تشکچه و پیاله محفوظ است.زندگی ابریشم‌فروش بیچاره روی آرامش نمی‌دید و پنداری که شیطان فرزندش را به دایگی او سپرده بود.

دیر زمانی ازین رویداد نگذشته بود که «توکوگاوا یه‌سادا» از شوگونی کناره گرفت و به‌گوشهٔ انزوا رفت و «یه‌موچی» «شوگون» ماقبل آخر، در سال ۱۸۵۸ جانشین او شد. او نیز پس از هشت سال به مرگ ناگهانی در راه کیوتو درگذشت شوگونها که در این روزگار حرکت و فعالیتی جز کارهای رسمی و تشریفاتی نداشتند و جدا از زنان حرم خود با کمتر کسی حشر و نشر می‌کردند چنان زود رنج و عصبی و سست مزاج شده بودند که زندگی طبیعی از آنها انتظار نمی‌رفت.

در همین هنگام آتش‌سوزی گسترده‌ای ، که آن سالها زیاد پیش می‌آمد، در توکیو درگرفت و به محلهٔ «آساکوسا» هم دامنه یافت و شراره‌های آتش هرلحظه

به دکان و خانهٔ «جوشو ـ یا» نزدیکتر می‌شد. او سراسیمه، پیش از هرکار دیگر، تشکچه و پیالهٔ گرانقدر را در انباری ایمن از آتش گذاشت و سپس زنهای خانه را روانهٔ شعبهٔ فروشگاهش در مرکز شهر کرد تا از گزند آتش دور بمانند و آنگاه به دربردن چیزهای گرانبهای دکان از دم آتش پرداخت که در همین هنگام مأموری از سرای حکومتی سر رسید و به او گفت که فانوسی را که روز بعد ازآن رویداد، کلانتر به او داده، و او هیچگاه آنرا به‌کار نبرده بود، بیرون ساختمان بیاویزد. او همین کار را کرد و پس از اندک زمانی با شگفتی دید که یکی از دو کلانتر یا امیر حاکم توکیو، عالیجناب «یاماگوچی چوروگا ـ نو ـ کامی» شتابان از راه رسید و در برابر ساختمان مستقر شد و بیدرنگ بیست سی نفر از مأموران او ساختمان را دوره کردند و به آتش‌نشانان دستور دادند تا به بام خانهٔ همسایه‌ها رفتند و با تمام قدرت خود خانه‌ها و بناهای پیرامون آنجا را فرو کوفتند و آوار و تیر و تختهٔ آنرا هم از آنجا بردند چنانکه گرداگرد خانهٔ «جوشو ـ یا» سراسر صاف و هموار شد و راه رخنه‌ای برای آتش نماند. با آنکه همهٔ خانه‌های آن محله در آتش سوخت و خاکستر شد، خانه و دکان نظر کردهٔ «جوشو ـ یا» کمترین آسیبی ندید. نمای این ساختمان که ، در سایهٔ حفاظت فانوس کلانتر، چون نگینی در میان ویرانه و خاکستر خانه‌های محله سالم برجای مانده بود، افسانهٔ قدرت «شوگون» را در چشم مردم نمودار می‌ساخت و «جوشو ـ یا» هم دریافت که چند دقیقه نزول اجلال فرمانروای عالیجاه و سپهسالار کل ژاپن برایش بیفایده نبوده است.

در تعبیر این رویداد بعضی از مورخان و جامعه‌شناسان معاصر ژاپن می‌گویند که هرچند ژاپن امروز به‌ظاهر و در نما و جلوه با یک سدهٔ پیش خیلی متفاوت به نظر می‌آید، اما در واقع، اساس و بنیاد کارها، که روحیه برترنگریستن و احترام به مقامات یکی از مایه‌های اصلی آن می‌باشد، چندان دیگرگون نشده است ـ با نظام و حکومتی چنان سنجیده و دقیق و بقاعده که ژاپن در دورهٔ تحول خود تجربه کرد، و به‌یاری مردان قابل و مردم کوشا و منضبط ، چرخش و گردش کارها به روی صلاح و در سوی سعادت و رفاه اجتماعی امروز چنان طبیعی و آرام بود که، به قول «ژوانگ زو» حکیم چینی، پنداری که کوله‌باری را ازین شانه به آن شانه بندازند.

★ ★ ★

حکومت شوگونی هرچند گاه یک بار می‌کوشید تا وضع متزلزل خود را با

دست زدن به «اصلاحات» موقت، بخصوص با منع تجمل‌خواهی و پنددادن به‌قناعت و سخت‌کوشی، ترمیم کند. از مهمترین این موارد «اصلاحات کیوء هوء» بود که در سال ۱۷۱٦ از سوی «شوگون هشتم»، «یوشی‌مونه»، به اجرا نهاده شد، و «اصلاحات کان‌سی» که در سال ۱۷۸۹ به‌وسیلهٔ «ماتسودایرا سادانوبو» اعمال گردید. اما شکست پی‌درپی این تدابیر جز آشکارتر ساختن تعارضات اجتماعی اثری نداشت.

روستاهای پررونق اطراف «اوساکا» درنتیجهٔ سالهای پی‌درپی بدی محصول، کاهش تولید پنبه و پایین آمدن مصرف دانه‌های روغنی، دچار قحط وتنگسالی سخت شده‌بود. دربعضی جاها کشاورزان، به‌گروه، روستاهایشان را رها می‌کردند و می‌رفتند. خشکسالی بزرگ سال ۱۸۳۳ وضع را از آنچه بود بدتر کرد، و قحط و غلا و هرج و مرج در کشور گسترد و نظام حکومت اربابی ـ لشکری را تهدید به نابودی نمود. کار چنان سخت شد که «اوء شیو هی‌هاچیروء» از سرکردگان سامورایی ، که از وضع رقت‌بار کشاورزان سخت متأثر شده بود، علیه حکومت سر به شورش برداشت .

شورشهای دهقانی و آشوبهای شهری هرچه بیشتر در اینجا و آنجا برخاست. اما مهمترین سلاح مقاومت مردم رنجدیده در این هنگام سواد خواندن و نوشتن بود. شگفت این‌که طبقهٔ حاکم خود سرسختانه مردم را به فراگرفتن دانش خواندن و نوشتن و به‌کار بردن چرتکه (که وسیلهٔ معمول حساب‌کردن در ژاپن بوده و هست) تشویق کرده بود. هنگامی که طبقهٔ حاکم دریافت که دیگر به نیروی زور تنها نمی‌تواند حکومت کند، کوشید تا با تلقین و القاء اخلاقیات کنفوسیوسی به‌مردم، حربهٔ سواد را که به آنها داده بود تعدیل کند وآنها را منابع رام بهره‌دهی مالیاتی نگهدارد. اما شگفت اینکه نتیجهٔ این کار کاملا عکس بود. بالارفتن سطح آموزش عمومی موجب‌شد که جریان اصلی خلاقیت فرهنگی ازطبقهٔبالای‌مردم، به میان طبقات متوسط و پایین مردم شهرنشین آید. آموزش، با انگیزش توسعهٔ یک فرهنگ غنی و متنوع، نه‌تنها در شهرهایی مانند «ادو» و «اوساکا»، که در شهرهای کوچک و دهکده‌ها نیز، زمینه را برای فرارسیدن عصر جدید آماده ساخت.

نزدیک به پایان قرن هیجده، هشت پزشک ژاپنی کتابی دربارهٔ اندام‌شناسی از هنلدی به ژاپنی ترجمه کردند جز یکی ازین پزشکان که کمی زبان هلندی می‌دانست، دیگران نمی‌توانستند متن اصلی را بخوانند. آنها با تشریح اندامهای بزهکاران اعدام شده و تطبیق آن با تصاویر کتاب هلندی، پس از چهار سال کار

ترجمه را به انجام رساندند.

ادبیات قدیم ژاپن نیز بررسی شد، و همچنین مکتب «نوکنفوسیوسی» و معارف هلندی و اروپایی. دربنباره بویژه از مطالعاتی که در «کوجی‌کی» (تاریخ باستانی ژاپن) شد، باید یاد کرد. در هر امارت و تیول‌نشین مدرسه‌ای برای فرزندان ساموراییها بنیاد شد. دانش‌آموزان آیین کنفوسیوس را، که مهمترین دانش بایستهٔ سامورایی‌ها دانسته می‌شد، همراه فنون رزمی فرا می‌گرفتند. شمارهٔ این مدارس به ۲۴۰ می‌رسید و بعدها مطالعهٔ ادب قدیم، دانش هلندی (اروپایی) و علم طب به مواد آموزشی افزوده شد. مدرسه‌هایی به‌نام «ته‌را کویا» برای فرزندان شهریان (بازرگانان و پیشه‌وران) بنیاد شد که در آن خواندن و نوشتن و حساب کردن با چرتکه را یاد می‌دادند. یک پزشک آلمانی به نام «سیبولد» P. F. Siebold که برای یک شرکت هلندی کار می‌کرد در سال ۱۸۲۳ به ژاپن آمد و پنجسال در اینجا ماند. او بسیاری از بیماران را درمان کرد و نیز علوم طبیعی درس می‌داد. «سیبولد» کتابی نوشت زیرعنوان «نیپون» (ژاپن) که در آن از جغرافیا، مردم، تاریخ، هنرهای زیبا ، زبان، ادبیات، دین و صنایع ژاپن سخن رفته است. یک متخصص اقتصاد کشاورزی به‌نام «نی نومی‌یا سونو-توکو» (که نام کودکی او «کین جیروء» بود) از مردم خواست که با سادگی و قناعت زندگی کنند تا «دایمیو» را از گرفتاری اقتصادی برهانند. او تعلیم می‌داد که ملاکین و هم کشاورزان باید که با حداقل زندگی بسازند، مصرف‌کنندهٔ بی‌مصرف نباشند و همیشه ذخیره برای روز مبادا نگهدارند . «سونوتوکو» که در خانواده‌ای فقیر به‌دنیا آمده بود در آموختن کوشید و همزمان سخت کار می‌کرد تا کمک پدر و مادرش باشد. او سرانجام توانگر و صاحب ملک شد و در مقام مشاور اقتصادی، نخست در خدمت «دایمیو» و امیر ولایت خود و سپس دردستگاه «شوگون» به‌کار پرداخت. او برای بهبود وضع رودخانهٔ «تونه» در شمال «ادو» فعالیت داشت. پیش از جنگ دوم نیز که دولت از مردم خواست که کوشایی و قناعت پیشه کنند تا بتوان به بسیج نظامی توفیق یافت ، دورهٔ نوجوانی «سونو-توکو» برای دانش‌آموزان مدارس سرمشق نهاده شد، مجسمهٔ «سونوتوکو» در حالی که در راه بازگشت از بیشه و جنگل و با کوله‌باری هیزم برپشت، کتابی در دست دارد و می‌خواند، در محوطهٔ همهٔ مدرسه‌ها نصب شد. در ژاپن امروز نیز با همهٔ ثروت و ترقی و رفاه اجتماعی، باز به ملاحظهٔ کمبود منابع طبیعی و آسیب‌پذیری بسیار این کشور در یک بحران احتمالی، کوشش می‌شود تا فلسفه و شیوهٔ قناعت در مردم زنده و بیدار بماند. با همهٔ جلوه‌های یک جامعهٔ مرفه و

مصرفی ، سخن اینست که مردم ژاپن در روز مبادا می‌توانند به پیاله‌ای برنج یا شوربا و رشته برای خوراک روز اکتفا کنند.

افول نظام باکوفو و پایان حکومت سپهسالاری

در نیمهٔ قرن نوزده مردم از گرسنگی رنج می‌بردند. در این احوال، بازرگانان سودجو و قدرتمند از راه خرید و فروش برنج منافع کلان می‌بردند و مال می‌اندوختند، اما مقامات «باکوفو» توجهی به‌اوضاع نداشتند. یکی از صاحب‌منصبان پیشین که پیرو مکتب عملی کنفوسیوس و نگران احوال کشور بود، یورشی را به سرای حکومتی برانگیخت که سرکوب شد. «باکوفو» ازین پیشامد تکان خورد . پس از «شوگون» یازدهم، «یه‌ناری»، که فرمانروایی خودرأی بود، رئیس مجلس اعیان به‌نام «میزونو تاداکونی» شیوهٔ حکومت سختگیرانه‌ای را دنبال کرد که قناعت و سادگی از مردم می‌خواست و هرگونه تفریحی را منع نمود، تا آنجا که هنرپیشه‌های نمایش کابوکی را هم از ادو راندند. اما این فشار و سختگیری طاقت‌فرسا زمینهٔ حمایتی در میان مردم نیافت.

در برابر این آشفته‌حالی، دانشمندان معارف هلندی (اروپایی) و اندیشمندان و ادیبان مکتب سنتی در درستی سیاست‌های «باکوفو» تردید یافته بودند. «شوگون» فراگرفتن دانش اروپایی را تشویق می‌کرد و می‌پنداشت که این‌وسیله در اصلاح کار حکومت «باکوفو» مؤثر خواهد بود. اما دانشمندان هر روز بهتر و بیشتر می‌دیدند که ممالک بیگانه در حال پیشرفتند و فقط ژاپن است که همیشه درجا می‌زند. استادان ادب قدیم ژاپن نیز عقیده داشتند که حکومت کشور نباید در اختیار «باکوفو»، بلکه باید در دست امپراتور باشد. پس این هر دو گروه، دانشمندان معارف غربی و ادیبان ژاپن، اندیشهٔ انتقادی در کار حکومت داشتند.

در این میان ، در سال ۱۸۴۴، یک کشتی جنگی فرانسوی با درخواست گشایش باب تجارت اما بانیت ترویج مسیحیت به «اوکیناوا» آمد. سلطان «اوکیناوا» که تحت حمایت امیر «شیمازو»، «دایمیو»ی‌ولایت «ساتسوما» (ایالت کنونی «کاگوشیما») بود، در چارهٔ کار درماند. اندکی پس از آن یک کشتی جنگی انگلیسی آنهم با درخواست تجارت، به اوکیناوا آمد. امیر «شیمازو» آنچه را که می‌گذشت به «باکوفو» گزارش داد. «شیمازو ناریاکیرا»، که خود دانش هلندی آموخته بود، چنین دریافت که فرانسویها و انگلیس‌ها نیتشان تنها ارتباط با «اوکیناوا» نیست، بلکه می‌خواهند راه خود را در ژاپن باز کنند. او

احتمال داد که بزودی بسیاری دولتهای دیگر با نیت مشابه و با طرح درخواست مناسبات بازرگانی پیش خواهند آمد، و پیش‌بینی کرد که در آینـدهٔ نـزدیک کشتی‌های بیگانه به سواحل خاک اصلی ژاپن خواهند آمد، و عقیده داشت، کـه ژاپن باید بنادر خود را به روی همهٔ کشورها بازکند. او می اندیشید که ژاپـن درتجارت خارجی باید چندان قوی باشد که بتواند درپایهٔ مساوی باآنان گفتگوکند.

در ماه ژوییه ۱۸۵۳، چنانکه «ناریاکیرا» پیش‌بینی کرده بود، ناوگانی بـه فرماندهی «ماتیوپری» Commodore Matthew C. Perry افسر نیروی دریایی امریکا بی‌خبر به «اوراگا» (که اکنون بخشی از یوکوسوکا نزدیک یوکوهاما است) در دهانهٔ خیلج «ادو» رسید. ناوگان او مرکب بود از دو ناو بخاری و دو ناوچهٔ فولادی. همهٔ این سفاین رنگ سیاه شفاف داشتند. ژاپنی‌ها که دانشی از قوهٔ بخـار و مهندسی ماشین نداشتند، با دیدن کشتی‌های بخاری که خلاف جهت باد حرکت می‌کردند و از دودکش آنها دود بیرون می‌آمد، شگفت‌زده شدند. اهالی «اوراگا» این کشتی‌ها را «کوروفونه» یعنی «کشتی‌های سیاه» نامیدند و ورود آنها هـراس و آشفتگی زیاد در آن ناحیه پدید آورد. «پری» نامه‌ای از فیلمور Millard Fillmore رئیس جمهوری ممالک متحده متضمن درخواست گشایش مناسبات تجاری تسلیم کرد و سپس ناوگانش روانهٔ اوکیناوا شد، با این وعده که اوایل سال دیگر برمی‌گردد تا پاسخ پیام را بگیرد. حکومت «باکوفو» از چاره درماند. مردم نیز دربنباره به دو جناح محافظه‌کار و مصلحت‌بین تقسیم شدند. محافظه‌کاران خواهان بیرون راندن بیگانگان بودند و گروه دیگر نظر به پذیرفتن خواستهای امریکا داشتند. «باکوفو»، برای نخستین‌بار، از امپراتور رأی خواست و نیز «دایمیو»ها را بـه مشاوره فراخواند. دربار محافظه‌کار و نیز «دایمیوها» اخراج بیگانگان راخواستند. اما «باکوفو» که سرانجام جنگ تریاک سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۳ میان انگلیس و چین را می‌دانست، کار را دشوار می‌دید و چون ناوگان «پری»، مرکب از هفـت کشتی، در ماه فوریهٔ ۱۸۵٤ به‌خلیج «ادو» بازگشت، راهی جز آن نیافت که پیمانی با ممالک متحده امضا کند و بندر «شیمودا» در شبه جزیرهٔ «ایزو» و بندر «هاکوداته» در «هوکایدو» را به روی سفاین امریکایی بگشاید. همچنین اجازه داده شد که امریکا در بندر «شیمودا» کنسول مقیم داشته باشد.

طی دو سال از تاریخ امضای این پیمان، حکومت «باکوفو» ناچار شد پیمان‌های مشابهی با انگلیس و روسیه و هلند امضا کند. باکوفو افسون پیشرفت و توسعه صنعتی غرب وکاربرد نظامی آن شد و با این مسئلـه روبرو گردید کـه چگونه نیروی توپخانه برای دفاع از قلمرو خود بسازد. در «ایزو» کارخانهٔ ذوب

آهنی برای توپ‌ریزی ساخته شد و یک دژ دفاعی در خیلج ادو بنا گردید. چند تن از «دایمیوها» که نگرانی بسیار برای آیندهٔ امارت خود و سرنوشت ژاپن یافته بودند، آموختن علوم جدید را ترویج و به تجهیز خود با اسلحهٔ غربی آغاز کردند.

در این احوال زلزلهٔ سختی «ادو» را تکان داد و این رویداد به ناآرامی اجتماعی افزود. در این هنگام «لی نائوسوکه» رئیس مجلس اعیان شد. او در ادارهٔ کارها خودرأی بود و مخالفان را اعدام می‌کرد. در سال ۱۸۵۸ «تاونزند هریس» Townsend Harres نخستین کنسول امریکا برای بستن یک پیمان همه‌جانبهٔ تجاری متضمن مادهٔ کاپیتولاسیون که‌برابرآن آمریکاییها از حقوق برون‌مرزی درژاپن برخوردار می‌شدند، با حکومت «باکوفو» وارد مذاکره شد. ترتیب کاپیتولاسیون از جمله به‌اتباع امریکا حق می‌داد که در صورت ارتکاب جرم در محکمهٔ کنسولی خود محاکمه شوند. «نائوسوکه» با همهٔ مخالفتی که با این‌خواسته می‌شد آنراپذیرفت. دیگر دولتهای اروپایی نیز بزودی پیمانهای همانندی با ژاپن بستند و دروازه‌های این کشور از هر سو به‌روی آنان باز شد.

«نائوسوکه» با مسائل دشواری روبرو بود که می‌بایست خود به حل آنها بپردازد ، که مهمتر از همه مسألهٔ جانشینی «شوگون» و ضدیت جناح محافظه‌کار در حکومت «باکوفو» و جناح وفادار در دربار امپراتور باسیاست او بود. اقدامات «نائوسوکه» دشمنی شماری از «دایمیو»ها را نیز برانگیخته بود و او در سال ۱۸٦۰ در یکی از دروازه‌های قصر «ادو» در سوء قصدی کشته شد.

در این هنگامهٔ آشوب و آشفتگی سه گروه عمده در برابر هم بودند، حکومت «باکوفو»، جناح ضدباکوفو و سازشکاران یا میانه‌گیران. این گروه سوم، به‌رهبری «شیمازو هیسامیتسو» دایمیوی بیرونی‌ایالت «ساتسوما»، می‌خواست حکومت تازه‌ای بنیاد کند که دو گروه «باکوفو» و درباریان نیز در آن باشند. جناح باکوفو در این هنگام چنان ناتوان بود که به‌زودی به‌گروه سازشکاران پیوست. این گروه از گشایش مناسبات بازرگانی با ممالک بیگانه حمایت کرد. اما گروه ضد باکوفو، به‌رهبری میهن‌پرستان «چوء شوء» (ایالت کنونی یاماگوچی) ، که قلمرو دایمیوی بیرونی به‌نام «موء ری» بود، سرسختانه خواست که بیگانگان را از کشور برانند و قدرت را به امپراتور باز دهند. ساموراییهای «چوء شوء» و شماری از ساموراییهای بی‌امیر از ولایات دیگر که در «چوء شوء» گرد آمده بودند، پنهانی به کیوتو رفتند و با اعیان دربار راه مبارزه با مخالفان را بر رسیدند. اما امپراتور «کوء می» ، به جای پشتیبانی‌کردن از ساموراییها، آنانرا با کمک سازشکاران از کیوتو راند. امپراتور می‌کوشید تا با همکاری «باکوفو» به آشوب و بحران پایان

دهد.

در میانهٔ کشاکش‌ها، رویدادی در حومهٔ «یوکوهاما» به بحران اوضاع افزود. حادثه از آنجا آغاز شد که یک گروه چهارنفرهٔ انگلیسی، سواره در راه به‌قافلهٔ «دایمیوی» ایالت «ساتسوما»، «شیمازو هیسامیتو» برخوردند. انگلیس‌ها به موکب «دایمیو» اعتنا ننمودند و به جای آنکه بنابه رسم مردم ژاپن پیاده شوند و به‌زانو بیفتند تا خان بگذرد، همچنان به راه خود رفتند. یکی از سامورایی‌های همراه «دایمیو» در حالی که فریاد می‌زد «مردک‌های گستاخ» حمله آورد و یکی از انگلیس‌ها را به‌شمشیر درید.

سفیر انگلیس به‌جبران واقعه خواستار ۱۰۰٫۰۰۰ لیره غرامت از حکومت «باکوفو» و ۲۵٫۰۰۰ لیره غرامت از حکومت ایالتی «ساتسوما» همراه با تسلیم قاتل شد. کشتی‌های جنگی انگلیس برای تهدید «باکوفو» وارد خلیج «ادو» شدند و «باکوفو» سرانجام به درخواست انگلیس‌ها گردن نهاد. اما حکومت ایالتی «ساتسوما» درخواست را نپذیرفت و آمادهٔ جنگ شد. چندین روز پیاپی دو طرف یکدیگر را زیر آتش توپخانه گرفتند، اما قدرت توپخانهٔ دریایی انگلیس ازتوپخانهٔ «ساتسوما» خیلی بیشتر بود و در نتیجهٔ بمباران سنگین، بخشی از شهر «کاگو-شیما» در آتش سوخت. اما سامورایی‌ها دلیرانه جنگیدند و فرماندهٔ انگلیسی کشته شد. در نتیجهٔ این پیشامد جناح ضد باکوفو که در بیرون راندن خارجیان پافشاری می‌کرد نیرو گرفت و به تلاش افتاد و حکومت «باکوفو» ناگزیر، تصمیم به‌اخراج بیگانگان گرفت.

همان روز اجرای این فرمان، دژ «چوء شوء» ، که امیر آنجا از جناح ضد باکوفو حمایت می‌کرد، به روی یک کشتی بازرگانی امریکایی آتش گشود، دو هفته پس از آن یک کشتی فرانسوی و سپس یک کشتی هلندی را نیز به توپ بست. چند ماه بعد، ناوگان متحدی مرکب از جهازات انگلیسی، امریکایی ، فرانسوی و هلندی به «چوء شوء» حمله کرد و ۲۰۰۰ تفنگدار دریایی در آنجا پیاده شدند و دژ را تصرف کردند.

در نتیجهٔ این پیشامد، در افکار عمومی ژاپن دگرگونی عمده پیدا شد و دولتهای بیگانه نیز دریافتند که «باکوفو» دیگر توانایی حکومت بر ژاپن را ندارد. دولت انگلیس تصمیم گرفت که حکومت ایالتی «ساتسوما» را یاری دهد تا یک حکومت مرکزی تازه ایجاد کند و بنادر ژاپن را به روی ممالک دیگر بگشاید.

در این گیر و دار، فعالان جناح ضدباکوفو ایالت «چوء شوء» که سرکردگان این جنبش بودند از شیوه و رفتار امپراتور «کوء می» که می‌خواست بحران را

با همکاری باکوفو آرام سازد، رنجیده و ناخشنود شدند. در پایتخت امپراتــور نیز میان بعضی افراد گروه ضد باکوفو و دسته‌های هوادار آن که در کیوتو جا داده شده بودند، تیراندازیهایی شد. امپراتور به حکومت «باکوفو» فرمان داد که بــه ایالت «چوء شوء» حمله کند. یکـ نیروی متحد ۱۵۰٫۰۰۰ نفره مرکب از سربازان ۲۱ ولایت امیرنشین بسیج شد و به فرماندهی یکـ سردار «توکوگاوا» آمــادهٔ جنگـ گردید. این نیرو از کمکـ «سایگوء تاکاموری» امیر ولایت «ساتسومــا» برخوردار بود و فرماندهی کل سپاه به او واگذار شد. این سپاه در همان هنگام که نیروی متحد ممالکـ غربی در کار حمله بود، در مرز ایالت «چوء شوء» گرد آمد. حکومت «چوء شوء» بی‌جنگـ و مقاومت تسلیم شد و نبردی روی نداد. امــا نیروی «باکوفو» سال دیگر دوباره به «چوء شوء» تاخت زیرا که این ایالت همچنان با حکومت «شوگون» دشمنی می‌ورزید. اینبار بسیاری از «دایمیو»هــا، بویــژه امیر ایالت «ساتسوما» یاری نکردند و در نتیجه، نیروی «باکوفو» شکست خورد.

در میانهٔ این آشوب «یه‌موچی»، شوگون جوان ، از بیماری مرد. «توکوگاوا یوشی نوبو» که سرپرستی شوگون نوسال را داشت، به‌جای او نشست، چندی نگذشته بود که امپراتور «کوء می» که به حکومت «باکوفو» اعتمــاد و عــطوفت داشت ، درگذشت. حکومتهای ایالتی «ساتسوما» و «چوء شوء» اتحادی ساختند و زمینه را برای یکـ حکومت مرکزی تازه آماده کردند. حکومت «باکوفو» ازیــن رویدادها و نشانه‌ها هراسان شد. در این هنگام یکی از «دایمیوها» که یار «باکوفو» بود به «شوگون»، «یوشی نوبو»، پیشنهاد کرد که قدرت حکومت به امــپراتور اعاده شود، با این شرط که خاندان «توکوگاوا» در اختیارات حکومت سهیم باشد. «یوشی نوبو» که از بحران اوضاع نگرانی داشت، این رأی را پذیرفت و درسال ۱۸۶۷ قدرت حکومت از «شوگون» به امپراتور بازگردانده شد. اما میهن‌پرستان «ساتسوما» و «چوء شوء» و گروهی از اعیان دربار با شرط یادشده مخالف بودند. آنها می‌خواستند که قدرت «توکوگاوا» را یکسره از میان بردارند و خواستار تسلیم همهٔ نواحی زیرنفوذ «توکوگاوا» و تمامی نیروهای آن به حکومت مرکــزی شدند. سرداران و ملازمان «توکوگاوا» به‌خشم آمدند و زد و خوردهایی در کیوتو روی داد.

در کیوتو امپراتور «موتسو هیتو»، که چهارده سال داشت، جلوس کرده بود. درباریان بااین‌نظر همراه‌شدند که مقاومت«توکوگاوا» درهم شکسته‌شود. نیروهای امپراتوری، و در آن میان سامورایییهای ساتسوما و «چوء شوء»، به رهبری یکــی از شاهزادگان ، درحالی که «سایگوء تاکاموری» رئیس ستاد لشکــر و همــراه و

دستیار او بود، روانهٔ «ادو» شدند. «تاکاموری» چهار سال پیش از آنهم که نیروی باکوفو به «چوء شوء» تاختند، ریاست ستاد آن سپاه را داشت. مردم در مسیر این سپاه خوشحالی می‌نمودند و با دیدن پیشروی این نیروها فرا رسیدن عصر تازه‌ای را نوید می‌دادند.

سرود معروف «می‌یاسان، می‌یاسان ــ» که آهنگ آن در اپرای «مادام باترـ فلای» Madame Baterfly ساخته پوچینی Pucciny آمده است، دراین زمان ساخته شد. در «ادو» مقامات «باکوفو» به بررسی وقایع نشسته بودند، اما فضای گفت و گوی آنها تیره و آشفته بود. «توکوگاوا یوشی‌نوبو» می‌خواست از پیشامد جنگ جلوگیرد.

سرانجام «سایگوء تاکاموری» و «کاتسو کایشوء»، نمایندهٔ حکومت توکوگاوا، به‌گفت و گو نشستند. در این مجلس «کایشوء» تصمیم به احتراز از جنگ و تسلیم به نیروهای امپراتور گرفت. با این قرار ، «توکوگاوا» به «سوروگا» (ایالت شیزوگای کنونی) منتقل شد، پایتخت ژاپن از کیوتو به«ادو» آمد واین‌شهر نام‌تازهٔ توکیو را یافت، ودرسال ۱۸٦۸ حکومت امپراتوری بانظام تازه‌ای آغاز به‌کارکرد.

این سلسله رویدادها در تاریخ ژاپن به «اعادهٔ قدرت می‌جی» معروف است، و دورهٔ سلطنت امپراتور «می‌جی» که ازین پس ادامه یافت، عصر «می‌جی» خوانده می‌شود. این رویدادها و دگرگونی را «دایمیوها» یا بزرگان دربار پیش نیاوردند، بلکه جوانان و سامورایی‌های «ساتسوما» و «چوء شوء» آنرا ساختند، زیرا که با تجربهٔ جنگ وستیزولایاتشان باقدرتهای بیگانه دریافتند که اگرزود دست‌به‌کار تجدد ژاپن نشوند، کشور آنها از قافلهٔ تیزرو تمدن صنعتی و ممالک دیگر جهان واپس خواهد ماند.

رویدادهای نهضت «می‌جی» درتاریخ تجدد ژاپن وشناخت جریانهای معاصر اهمیت اساسی دارد وازاینرو در آغاز کتاب دوم با تفصیل بیشتری به‌آن پرداخته خواهد شد.

جریانهای فکری و فرهنگی در دورهٔ توکوگاوا

دورهٔ دو قرن و نیمی «توکوگاوا» از نظر فکری و فلسفی پرتب وتاب‌ترین دورهٔ تاریخ ژاپن است. تنوع و رویارویی فکری و عقیدتی در این دوره فراوان و عمیق بود. در یک سو، دانشمندان مکتب «کنفوسیوس» بودند که بی‌پروا خود را «وحشیان شرقی» می‌خواندند و سرزمین و پروردگاه مراد فرزانهٔ خود، چین، را آشکارا می‌ستودند. در سوی دیگر، دانشمندان «کوکو گاکو» یا مکتب ملی جای داشتند که با اندیشه‌های نژادی خود خوش بودند. بعضی از اندیشمندان به‌مطالعهٔ

شیوه‌های علمی باخترزمین پرداختند و دیگران شور و آگاهی را در انتقاد مکتبی از نوشته‌های قدیم کنفوسیوسی یا ژاپنی می‌یافتند.

مبنای فلسفی و حمایت فکری نظام حکومت اربابی ـ لشکری «توکوگاوا» را آیین کنفوسیوس به‌دست داد. این آیین در سنت ژاپنی درجهٔ دوم اهمیت را، پس از آیین بودا، داشت و دانش آن به‌جامعهٔ اعیان و روحانیان بودایی محدود بود، اما در حکومت «توکوگاوا» اعتبار و اهمیت نخستین یافت و پایه و مایهٔ اندیشهٔ حکومت و مملکتداری شد. اما با آنکه آیین کنفوسیوس در خاستگاه آن، چین، تأکید اولی را بر وفاداری فرد نسبت به والدین نهاده و وفاداری نسبت به فرمانروا را در درجهٔ دوم شمرده‌بود، در ژاپن بر وفاداری به‌امیر و فرمانروا پیش و بیش از هرچیز تأکید شد تا به این مایه قدرت حکومت مرکزی نظامی و سلطهٔ امیران حاکم ولایت بر مردم محکم شود. در این کار، سنت‌های دیرین ژاپنی در مایهٔ فداکاری و جانبازی و ایثار، با استفاده از فلسفه و تعبیر کنفوسیوس به صورت آیین دقیق رفتار اجتماعی ساخته و پرداخته شد.

حکومت «توکوگاوا» از میان مکتب‌های مختلف آیین کنفوسیوس، اندیشهٔ «نوکنفوسیوسی» را که حکیم چینی به‌نام «چو هه‌سی»(۱۲۰۰ـ۱۱۳۰) بنیاد کرده بود، آیین رسمی خود ساخت. هدف این بود که هرگونه هوای سرکشی و قیام رزمندگان سامورایی در برابر از میان برداشته شود و روح از خودگذشتگی سربازی با فضیلت‌های کنفوسیوسی پیوند یابد. هدف دیگر در این کار مقابله با آخرت‌نگری آیین بودا و دین مسیح بود. مکتب «نوکنفوسیوسی» با واقع‌گرائی و منطقی‌بودن خود، در تحکیم حکومت «توکوگاوا» بسیار کارساز افتاد. از سویی نیز، به تأثیر اندیشهٔ کنفوسیوس دائر برحکومت‌کردن بر پایهٔ بینش و باورهای اخلاقی و خیرخواهی، و با استقرار صلح و ثبات در کشور، کیفرهای شدید کشاورزانی که مالیات برنج سالانهٔ خود را نمی‌دادند تعدیل شد. اما بر رویهم از فشار و سختی زندگی‌جامهٔ دهقانی کاسته نشد زیراکه حکومت «شوگون» و امیران حاکم ولایات همچنان مالیات گران از کشاورزان می‌گرفتند و جز بخور و نمیری برای آنها نمی‌گذاشتند. این وضع بهتر از هرچیز از گفته‌ای که به «یه‌یاسو» نسبت داده‌اند، پیداست: «به کشاورزان نه‌زندگی بدهید و نه‌بگذارید بمیرند.» بدینسان، برزیگران جز وسیله بهره‌کشی مالیاتی انگاشته نمی‌شدند.

مکتب «نوکنفوسیوسی» چنانکه «چو هه‌سی» (به‌ژاپنی «شوشی») در دورهٔ سلسلهٔ «سونگ» چین ترویج کرد، نافذترین مایهٔ معنوی در شکل‌دادن به اندیشه و رفتار مردم ژاپن شد. این تأثیر تا اندازهٔ بسیار برای حمایت حکومت از این

مکتب بود. «توکوگاوا یه‌یاسو» و جانشینان او نظریه و رهنمود این مکتب را در تسلیم و مطیع‌بودن نسبت به مقامات با نیت حکومت خود به حفظ نظم و ثبات سیاسی و اجتماعی بخوبی سازگار یافتند. گذشته ازین مبادی اخلاقی این اندیشه توجیهی برای وجود چهار طبقهٔ اجتماعی در پیش نهاد و دولتمردان سامورایی ژاپن را با طبقهٔ نجبای دانشمند چین همطراز و پیوسته ساخت. اینچنین، ژاپن دورهٔ «توکوگاوا» در نمود و نهاد سیاسی بیش از هر دورهٔ دیگر تاریخ ژاپن همانند الگوی چین بود.

حکومت «توکوگاوا» بانظام «هان» یاامیرنشین‌های ولایات، بیشتر ازحکومت های پیشین دارای مرکزیت و تسلط برسراسر کشور بود. ازینرو مکتب کنفوسیوس که هماهنگ با نظام امپراتوری چین ـ که مرکزیت قوی داشت ـ رونق گرفت، زمینهٔ رواج مساعدی در ایندوره یافت.

جدا از حمایت رسمی دستگاه حکومت، ویژگیهای مکتب «نوکنفوسیوسی» نیز، بویژه منطقی‌بودن، انسانگرایی و عملی‌بودن آن، در رواج این آیین مؤثر بود. یکی از مآخذ مرجع«نوکنفوسیوسی»، کتاب «کندو کار در اشیاء و امور» مقتبس از یکی از کتب چهارگانهٔ معروف کنفوسیوس یعنی «دانش کبیر»، بود. این کتاب ژاپنی‌ها را تعلیم می‌داد که در قوانین جامعهٔ بشر بنگرند و به پدیدهٔ طبیعی توجه کنند. تأکید «چوهه‌سی» بر پیوندهای اساسی انسانی مانند «پنج فضیلت همیشگی» (صفای دل، راستی، درستی، خرد و ایمان) زمینهٔ ساخت و پرداخت جامعه‌ای برکنار از دین را فراهم کرد. در این جامعه که تارو پود قیود حقوقی و اخلاقی آن به‌این مایه معتدل و تلطیف شده بود، مکتب کنفوسیوس نیز زمینه‌ای یافت تا عدل را با رحمت بیامیزد.

مکتب کنفوسیوس در روزگار حکومت «توکوگاوا» به پایمردی و پیشگامی «هایاشی رازان» (۱۶۵۷-۱۵۸۳) اندیشمند نامی این دوره، رونق گرفت. «رازان» در سال ۱۶۰۸ مشاور «یه‌یاسو» شد و در سال ۱۶۳۰ مدرسه‌ای خصوصی در محلهٔ «اوئه نو» در «ادو» تأسیس کرد که بعدها مدرسهٔ رسمی «باکوفو» (حکومت «شوگون») شد و «شوع هی‌کو» نام گرفت و مرکز آموزش سامورایی‌ها گردید. سرمشقی را که «باکوفو» در ترویج دانش نهاد، بسیاری از امیرنشین‌ها دنبال کردند و در سالهای بعد مدارس ویژه‌ای در «هان» یا امارت خود تأسیس نمودند. چند تن ازشوگون‌ها ودایمیوها نیز حامی وپیرودانشمندان نامی مکتب‌کنفوسیوس شدند.

جدا از رسم و راه «نوکنفوسیوسی»، مکتب‌های دیگر اندیشه نیز بنیاد شد

که از آنمیان مکتب «اوء یوء می» (وانگ یانگ ـ مینگ) و مکتب «کوکوگاکو» با دانش قدیم بود و مقامات با این مکتب‌ها روی مدارا نشان می‌دادند . برآمدن طبقهٔ شهریان (چوء نین) نیز به گسترش هرچه بیشتر دانش و فلسفه کمک کرد و بویژه مکتب «شین‌گاکو» (مطالعهٔ اندیشه) پرداختهٔ «ایشیدا بیگان» (۱۷٤٤ـ ۱٦۸۵) و آموزش عمومی را رونق داد.

ژاپن روزگار «توکوگاوا» با این مکتب‌های متنوع فلسفه و اندیشه با چین دورهٔ حکومت «چه‌اینگ» همانندی یافت. اما در اینجا، برخلاف چین، مکتب‌رسمی کنفوسیوسی با نظام آزمون داوطلبان ورود به‌خدمت دیوانی پیوند داده نشد و بر رویهم از تأثیر در سازمان و مشاغل عمومی دور ماند. دانشمندان کنفوسیوسی در ژاپن نیز استفاده از مردم کارآمد را در خدمات عمومی سفارش می‌کردند، اما این منظور بیشتر از راه واگذاری اختیارات و گاه ازطریق فرزندخواندگی‌وپذیرفتن جوانان پرمایه به عضویت خانوادهٔ دیوانسالاران، انجام می‌شد.

دانشمندان کنفوسیوسی ژاپن به‌تأثیر احساسات ملی خود می‌خواستند تا اندیشه و فلسفهٔ عام کنفوسیوس را با نیازهای ویژهٔ ژاپن سازگار نمایند. پیشاهنگ این راه «هایاشی رازان»، نخستین رئیس دارالعلم یا دانشگاه ژاپن در دورهٔ «توکوکاوا» بود. از سویی نیز مکتب کنفوسیوسی می‌توانست به‌گرایشهای ملی جهت بدهد، چنانکه تدوین «دای نیهون‌شی» (تاریخ بزرگ ژاپن) وسیلهٔ خاندان حاکم «میتو» نمودار آنست و این کار را نشانهٔ نهضتی در مکتب کنفوـ سیوس دانسته‌اند.

دانشمندان مکتب ملی، «کوکوگاکو»، با همهٔ گرایش به باورهای «شینتو» و ستایش گذشتهٔ ژاپن، از بینش واقع‌گرای کنفوسیوسی برخوردار بودند و هم اینان، با توسل به مفاهیم تفوق و مشروعیت تبار و مقام امپراتور سرانجام پیشدار بازگشت قدرت به دستگاه سلطنت شدند. آنها همچنین با طرح این اصل که تحت حکومت امپراتور امتیازی میان اقشار مردم و چهار طبقهٔ اجتماعی نیست، اساس حقوقی نظام طبقاتی را فرو ریختند.

از دانشمندان علوم هلندی یا دانش اروپایی هم باید یاد کرد، که در اندیشهٔ منطقی و روح پژوهش علمی ممتاز بودند.

مکتب کنفوسیوس و سیاست

در حالی که مکتب کنفوسیوس چین در این دوره به مفاهیم اخلاقی و کتابی

پرداخته بود، دانشمندان کنفوسیوسی ژاپن اندیشهٔ خود را در کارهای علمی، عملی و سیاسی به آزمون نهادند.

«کومازاوا بانزان» (۱۶۹۱–۱۶۱۹) نظریه‌پرداز بی‌باک این مکتب، در شانزده سالگی ملازم «ایکدا میتسوماسا»، «دایمیو»ی امارت «اوکایاما» شد. او در ۲۰ سالگی خدمت را رها کرد تا در مکتب «ناکائه توء جو» بیاموزد، اما در۲۷ سالگی به‌ملازمت آن امیر برگشت. او در سال ۱۶۵۰ مقام بانگاشیرا (صدر علما) را یافت، با مقرری ۳۰۰۰ کوکو که برای دانشمندان بیسابقه بود. با حمایت «ایکدا» و رهبری «کومازاوا»، ایالت «اوکایاما» مرکز عمدهٔ مکتب «اوء یومی» شد، که دشمنی مقامات «باکوفو» و خاصه «هایاشی رازان» را برانگیخت. «کومازاوا» در سال ۱۶۵۷ از خدمت در دستگاه امارت کناره گرفت و خود را وقف تعلیم کرد. او در سال ۱۶۷۹ نظریه‌ای را به «شوگون»، «چونایوشی»، ارائه نمود و او فرمان حبس «کومازاوا» را داد.

«کومازاوا» رسالهٔ «دایگاکو واکومون» را در سالهای پایانی عمر نوشت و در آن نظریهٔ خود را دربارهٔ وظیفهٔ ازلی اتباع و رعایا بیان کرد، و آنرا یاری‌دادن به فرمانروا ازراه اطاعت‌ازرأی‌وفرمان‌او، برای‌تحقق‌یافتن‌حکومت‌خیرخواهانه،دانست. او چون دیگر اندیشمندان مکتب کنفوسیوس، چشم به‌راه آمدن فرمانروا وپادشاه فرزانه‌ایست که جامعهٔ مطلوب را بسازد، اما برخلاف شیفتگان «چو هه‌سی»، اطاعت کورکورانه را سفارش نمی‌کند و تأکید دارد که پادشاه باید با داشتن خصال لازم و از جمله نیکخواهی (جین‌سی) سزاوار نام پادشاهی باشد.

«کومازاوا» در زمینهٔ اقتصادی خواستار بازگشت به جامعهٔ خودکفا وکشاورز است. این هدف، منظور «اوگیوء سورای» نیز بود.

«اوگیوء سورای» (۱۷۲۸–۱۶۶۶) طبقهٔ سامورایی را از بحران و آشوبی هشدار داد. روزگار او زمانهٔ دولت یافتن بازرگانان و دگرگونیهای تند اجتماعی بود. او خواستار بازگشت طبقهٔ سامورایی از شهردژها به اراضی تیولی خود، نظارت بر اتباع و تحقق‌دادن به‌جامعه‌ای باثبات بود که تعادل میان چهار طبقهٔ اجتماعی ـ سامورایی، کشاورز، پیشه‌ور و بازرگان ـ را باز آورد. «سورای» گفت که برای ثبات و بقای دولت، به‌کارگرفتن مردان شایسته و پرمایه در دستگاه حکومت «باکوفو» ناگزیر است، و در توجیه خود افزود که از میان رفتن کهنه‌ها و نو شدن هرچیز قانون ازلی طبیعت و ناموس تحول است، اما در کار دولت، طبع بشر اقتضا دارد که خانواده و خویشان کسانی که روزگاری خدمتی به‌دستگاه کرده‌اند، نواخته شوند و پشت و تبارشان هرچه بیشتر پایدار بماند. درخانواده

نیز همه باید که عمر درازتر برای پیران بخواهند. در اینجا تعارضی میان اصول و نظام طبیعت (نوشدن هرچیز) با طبع و منش عادی بشر وجود دارد ... باید که این دو اصل را، هریک به جای خود، محترم شمرد. طریقت فرزانگان طبیعت انسان را حرمت می‌نهد و احساسهای بشری را نمی‌آزارد. این همه در کار حکومت بر مردم یک سرزمین نیز بایسته است.

آموزش جوانان

حکومت «توکوگاوا» به آموزش اهمیت اساسی داد. یک حوزهٔ آموزشی به نام «شوء هی‌کو» وسیلهٔ «باکوفو» اداره می‌شد، و هرامارت نیز مدرسه‌ای برای سامورایی‌های خود داشت. صدها مدرسهٔ خصوصی نیز در دسترس سامورایی‌ها و مردم عادی بود. مدارس معابد (ته‌راکویا) هم آموزش مقدماتی را ارائه می‌داد.

مواد اساسی آموزشی این مدارس را می‌توان از میان اسناد تاریخی دریافت. رساله‌ای زیر عنوان «وازوکو دوء شی‌کون» (آموزش عمومی برای کودکان ژاپنی) که از «کایبارا اکن» بازمانده است، جزئیاتی را دراینباره روشن می‌سازد «اکن» (۱۷۱٤ــ۱٦۳۰) که در خدمت خاندان «کورودا»، دایمیوی ایالت «فوکوئوکا»، بود، در رساله و دستورالعمل آموزشی خود برای کودکان به‌مراحل و مواد آموزشی پرداخته و تعلیم اطلاعات عمومی و مبانی اخلاقی و آیین رفتار و سلوک و بویژه احترام به‌بزرگتران را به‌نوجوانان از سن شش سال سفارش کرده است.

«اکن» نمایندهٔ تحولی در مکتب رسمی «چوهه‌سی» کنفوسیوس شناخته شده است که همزیستی آیین‌های «شینتو» و کنفوسیوس را تعلیم می‌داد. او دربارهٔ شینتو گفت: «این آیین، ضابطهٔ رفتار انسان عادی است و آداب و رسوم بومی را دنبال می‌کند و خود را با نیازهای محلی سازگار می‌سازد. تعالیم «شینتو» ساده است نه بسیار پیچیده و نه بسیار مصنوع... تشریفات آن یکراه و بی‌ریاست، نه نمایشی و نه دقیق و باریک. ازینروست که این آداب هیچگاه صفا و نزهت خود را از دست نمی‌دهد. تعالیم شینتو عامیانه می‌نماید و با اینهمه دارای عمق است. اگر تنها اثر این تعالیم صافی ساختن دل و کردار و صیقل‌دادن اخلاقیات مردم باشد، پس جهان در صلح و صفا خواهد زیست و از فاجعه‌ها و آشوبهای طبیعی دور خواهد بود... این طریقتی از تفکر است که از خدایان و فرزانگان ژاپن باستان به ما رسیده و چیزی از دنیای بیگانه وام نگرفته است...»

مکتب دانش ملی و احیای شینتو

دانشمندان مکتب کنفوسیوسی نیز، از هر گروه، احساس تند ملی‌گـرایی و میهن‌پرستی داشتند. اما این تمایل در هیچجا قوی‌تر از مکتب دانش ملی (کوکوـ گاکو) نبود. این نهضت با«کی‌چو» (۱۷۰۱ـ۱۶٤۰)و«کادا نو آزو مامارو» (۱۷۳٦ـ ۱٦٦۹) آغاز شد و «کامونو مابوچی» (۱۷٦۹ـ۱٦۹۷)، «مـوتـوء ری نوری ناگا» (۱۸۰۱ـ۱۷۳۰) و «هیراتا آتسوتانه» (۱۸٤۳ـ۱۷۷٦) آنرا دنبال گرفتند.

دانشمندان «کوکوگاکو» می‌خواستند که ژاپن به‌نزهت نـخستین خـود در روزگار باستان، هنگامی که هنوز زیر نفوذ آیین بودا و کنفوسیوس درنیامده‌بود، برگردد. آنها به‌بازیافت «رسم و راه باستان» برآمدند و در این کار نه با شیوه و اندیشهٔ آنروزگار بلکه با تعمق و کند وکاو سخت در زبانشناسی و ادبیات قدیـم ژاپن کوشیدند. آنان نظریهٔ حکومت مستقیم و بی‌واسطهٔ امپراتور را که در آن امتیازی میان سامورایی و دیگر مردم نیست، پرداختند. این دانشمندان شیفتـهٔ باستان، راه و رفتار طبیعی ژاپنی را در برابر حدود و قیود اخلاقی کنفوسیوسی نهادند و برتر شمردند. اینان حرمت و منزلت امپراتور را یادآور شدند و بـه‌وضع موجود در نظام «باکو ـ هان» (حکومت شوگون و امیران ولایات) تاختند.

«نائوبینو میتاما» (روح رهنمود راستی) نوشتـهٔ «مـوتـوء ری نوری‌ناگا» تصویری ازین اندیشه و نهضت بازگشت به‌ارزشهای باستان ژاپن («کوجی‌کی‌دن») را به دست می‌دهد. چنانکه ازین‌اثر پیداست، عناصر تاریخ‌نگاری، زبانشناسی، ادبیات و شینتو در بینش او از دانش ملی سرشته‌اند.

«موتوء ری» به‌افسانهٔ آفرینش ژاپن بازمی‌گردد و آنرا بنیاد فضیلت حکومت ملی در سرزمین خدایان می‌شناسد :

> «براستی کـه سرزمین ژاپن، که از «آماته راسو می‌کامی»، ستایش‌ـ انگیزترین الهه و نیای خاندان امپراتور، در وجود آمد، گرانقدر است. برتری ژاپن بر همهٔ کشورهای دیگر بهتر از همه در این حقیقت نمودار است...
>
> «آماته راسو ئو می‌کامی همچنانکه مهر و نشانهای آسمانی (سه نشانهٔ امپراتوری ژاپن یعنی آیینه و شمشیر و نگین مقدس که علامت پادشاهی و فره آسمانی آنست) را در دستهای مبارک خود داشت، فرمان داد که: این کشور باید پیوسته و جاودان در حکومت فرزندان والاتبار من باشد... چنین است که هیچ الهه‌ای در زمیـن سرکشی

نتواند، و هیچ کس به امپراتور نافرمانی نیارد....

«سرزمین‌های بیگانه را «آماته راسوئو مـی‌کامی» نیافـریده است ، پس آنها را فرمانروایان مقدر و ازلی نباشد و همه‌چیز در آنجا دست‌خوش آشوب و تیرگی است. هرکس که‌براین سرزمین‌ها چیره شود، هرچند که از تبار و نژادی پست باشد، خود را فرمانروا تواند خواند. چنین است که بالادستان پیوسته مراقبند کـه زیـردستان برآنهـا نشورند و فرودستان همواره در پی‌فرصت‌اند که زبردستان را نگون‌سار کنند. این دو با هم بر سرکین باشند و ازینروست که حکومت برکشور همیشه دشوار بوده است. در چین ، کسانی فرزانه نامیده می‌شدند که قدرت نظامی و دانش داشتند و مردم خـود را به‌تصرف‌سرزمین‌های دیگر وا می‌داشتند، و از آن پس مراقب بودند که سرکشی یا حمله‌ای علیه آنان نباشد...

«اگر پرسیده شود که طریقت در چیست، پاسخ اینست که طریقت در مهر و انساندلی و راستی ، احترام به والدین با روح سپاس فرزندی و اطاعت از بزرگتران، دل‌آگاهی و اعتماد و امـانت است. به‌تدویـن مقررات دقیق و تعلیم سخت و مقید مـردم نیاز نیست. دانشمندان مکتب کنفوسیوس که قوانین متأخر را مخالف «طریقت» پادشاهـان متقدم می‌دانند، آیا فراموش کرده‌اند که این «طریقت» پـادشاهـان متقدم جز اصول و قوانین قدیم نبود؟...

«بر رویهم، آفرینش و تکوین آسمان و زمین کار خدایان است. ایـن همانا اعجاز و اعجـابی است که دانش محـدود بشر به ژرفـای آن نتواند رسید...»

پس از آن «هیراتا آتسوتانه» در بینش ملی‌گرای خود به «شینتو» اهمیت و جلوهٔ نخستین داد و کتاب او، «کودوء تائی» (اصول طریقت باستان) با آنکـه به‌بحث از آیین کنفوسیوس ، بودا و دانش باختری پرداخته، همه‌جا به‌ترجیـح و تفوق شینتو تصریح و تأکید کرده است.

سامورایی و مرگ

«بوشیدو» یا «طریقت سامورایی» نخست به همت «یاماگا سوکوء» (۱۶۸۵-

۱۶۲۲) دانشمند مکتب کنفوسیوس و طراح نظامی نامی، به‌قاعده درآمد. در نظر او، سه طبقهٔ کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان به‌فعالیت اقتصادی می‌پردازند و ازینرو نمی‌توانند پیوسته برابر طریقت کنفوسیوس رفتار کنند. پس، پاسداری این طریقت و رفتار به‌آن و پی‌گیری سرپیچان این آیین، به ساموراییها سپرده است. انسان برای انکه یک سامورایی خوب شود باید که به‌رسم و راه سامورایی هشیار باشد. برخورد «سوکوء» با مسأله، در تحلیل نهایی، از جنبهٔ اخلاقی بود و طبیعت ذهنی داشت.

اما مفاهیم مندرج در کتاب «هاگاکوره»، که آنرا مرامنامهٔ سامورایی دانسته‌اند از تجارب عملی سامورایی برآمده است. آنجا که «سوکوء» به عقل توسل می‌جوید، «هاگاکوره» به دل رجوع می‌کند. «هاگاکوره» که معنی آن «نهفته در برگ‌ها» می‌باشد، می‌آموزد که چگونه باید با مرگ روبرو شویم تا زندگی یابیم و خداوندگار خود را خدمت کنیم. «هاگاکوره» مرگ را، آنجا هم که در چشم دیگران بیهوده می‌نماید، پذیرا می‌شود. «هاگاکوره» در سال ۱۷۱۶ به‌انجام رسید و حاصل تجربهٔ سامورایی و ملازم پیری به‌نام «یاماموتو چونه‌تومو» است که پس از درگذشت امیرش از دنیا گوشه گرفت و ماندهٔ عمر را در کسوت روحانی بودایی به‌آموختن و اندیشیدن پرداخت. «هاگاکوره» که از تقریرات او فراهم آمد گنجینه و پندنامهٔ ساموراییهای ایالت «ساگا» شد که با خواندن و آموختن آن روح سامورایی را در خود پرورش می‌دادند.

ترجمهٔ «هاگاکوره» همراه با حاصل پژوهشی در طریقت سامورایی، وسیلهٔ نویسندهٔ کتاب حاضر به فارسی فراهم شده است.



در یک نگاه کلی ، سه ویژگی را در دورهٔ «توکو گاوا» می‌توان دید: اول ــ حکومت شوگونی، سیاست خارج ساختن طبقهٔ سامورایی از دهات و تیول‌نشین‌ها را به‌اجرا درآورد و ساموراییهای بسیار، بی‌داشتن کار، زندگی خور و خواب را در پیش گرفتند و از مقرری مقطوع خود گذران می‌کردند. اما بعضی از سامورایی‌ها رفته‌رفته به‌خدمات اداری در دستگاه حاکم پرداختند و سهم مهمی در ادارهٔ کشور و امارات یافتند. این نظام سیاسی و اداری مایهٔ عمدهٔ دو قرن و نیم صلح و ثبات در کشور شد. در دورهٔ «گن‌روکو»، مؤثربودن این نظام اداری که به‌دست رزمندگان می‌گشت، بیش از هروقت دیگر نمایان بود و شکوفایی فرهنگی و ثبات اجتماعی در این هنگام به‌اوج رسید. دوم ــ حکومت «شوگون» و فرمانروایان

امارات برای مالیه و بنیهٔ اقتصادی دستگاه حاکم خود به مالیات، که به‌برنج از کشاورزان گرفته می‌شد، تکیه داشتند. چنین بود که با توسعهٔ اقتصاد تجاری، ثروت در دست بازرگانان و شهریان متمرکز شد و کشاورزان بیشتر به فقر افتادند. در نتیجه، حکومت «شوگونی» هرچندگاه، با بحرانهای مالی روبرو می‌شد. این حکومت با استفاده از انحصاری که در ضرب سکه داشت، کوشید تا با سست‌کردن پایه و تنزل ارزش پول، این بحرانها را از سر بگذراند، و طبقهٔ رزمنده ناچار شد که فقر و فشار را با توسل به‌هدف فداکاری و با تقویت روحی، تاب آورد.

سوم ـ حکومت «توکوگاوا» که دانشی از اقتصاد سرمایه‌داری نداشت، اصلاحاتی برپایهٔ فلسفهٔ کنفوسیوس که مرکب از یک سلسله منع و ترغیب‌ها در جهت سخت‌کوشی و اقتصاد و خویشتن‌داری بود، اجرا نمود. اما این «اصلاحات» یکی پس از دیگری در مقابل واقعیات اقتصادی به شکست انجامید. با گذشت زمان، تعارض و تناقض‌ها در نظام اجتماعی ـ اقتصادی «باکوفو» تشدید شد و سرانجام موجب سقوط این نظام از داخل گردید.

هنر و ادبیات در دورهٔ «توکوگاوا»

با آنکه ثروت بازرگانان در «ادو» چنان افزایش یافته بود که می‌توانستند سامورایی‌ها را وظیفه‌خوار خود سازند، باز در پایگاه اجتماعی هنوز در پایین‌ترین رده بودند. بازرگانان کوشیدند تا رنجش خود را با شور و سرور جشن‌های همگانی و جشنواره‌های موسمی و سرگرم شدن به نمایش‌های هنری و ورزشی و حتی ادبیات و شعر، فراموش سازند، و می‌توانستند هزینهٔ گران این سرگرمیهای نمایشی را بپردازند.

رایج‌ترین تفریح در «ادو»، تآتر «کابوکی» بود. نمایش‌های اخلاقی توجه و استقبال شوق‌آمیز مردم را در می‌یافت. مسابقه‌های کشتی «سومو» حرفه‌ای در این دوره آغاز شد. شعرهای طنزآمیز «هایکو» و «تانکا» در «ادو» رواج داشت. سفر زیارتی به «ایسه جینگو» (زیارتگاه شینتو در «ایسه») که به باور شینتو ، روح الههٔ آفتاب در آنجا آرمیده است، از آرزوهای بزرگ و یکی از مطلوبترین رویدادهای زندگی مردم بود.

از هنرهای برجستهٔ این دوره چاپ تصویر با استفاده از لوح چوبی بود که در ژاپنی «اوکی یوئه» (نقش و نگار جهان گذران) خوانده می‌شود. این هنر را، با

آنکه رواج عام داشت، چندان قدر دانسته نمی‌شد اما آنچه از آثار آن بازمانده، محبوب مشتاقان هنر و سرمایهٔ گنجینه‌داران نقاشی، بویژه در باخترزمین شد و نیز برکار نقاشان فرانسوی تأثیر نهاد. این آفرینش هنری، به صورت ساده و یکرنگ از قرن هفده آغاز شد و روبه‌کمال رفت و در قرن هیجده به‌اوج شکوه و شکوفایی رسید و نقش‌های دل‌انگیز و آمیزه‌ای پرهنر و استادانه از رنگ‌ها جلوه‌گر شد. برای ساختن «اوکی‌یوئه»، جدا از لوحهٔ اصلی نقش طرح و نمای تصویر، برای چاپ هریک از رنگهای آن لوح چوبی جداگانه‌ای کنده‌کاری می‌شود و این صفحه‌ها را یک به‌یک ، پس از آغشتن به‌رنگ، برکاغذ می‌فشارند. گاهی تا ۲۰ رنگ گوناگون در یک تصویر به‌کار می‌رود و هنر سازندهٔ «اوکی‌یوئه» در اینست که رنگها در هم نیامیزد. هنرمندان معروف اکثراً شمار محدودی از هر نقش، معمولا کمتر از یکصد شماره تصویر، چاپ می‌کنند. این چاپ‌ها لطف و گیرایی خاص دارد و نمونهٔ ظرافت و باریک‌نگری در فن چاپ دستی است و هنر و تردستی نقاش، کنده‌کار و استادکار چاپ را که هر سه کاری به‌نهایت ظریف انجام می‌دهند، نشان می‌دهد. نقش و نمای چاپ چوبی یا «نقش و نمای جهان گذران» بیشتر تصویر بازیگران مشهور خاصه در نمایش‌های کابوکی، ساقیان ژاپنی و گیشاها، زنان زیبا، جلوه‌های زندگی و زیبایی شهر و روستا و منظره‌های طبیعت است. از مجموعه‌ها و نمونه‌های معروف چاپ چوبی سنتی، سی و شش منظرهٔ کوه فوجی ساختهٔ «کاتسوشیگا هوکوسای» و پنجاه و سه چاپارخانهٔ مسیر بزرگراه «توء کایدو» ساختهٔ «آندو هیروشیگه» است. به‌تازگی و به‌دنبال توجه هنرشناسان اروپایی به‌آثار «شاراکو توشواسای» که چهرهٔ هنرمندان نمایش کابوکی را در ساخته‌های «اوکی یوئهٔ» خود نقش کرده است، هنردوستان ژاپن به ارزش آثار او پی‌برده‌اند. گفته می‌شود که «شاراکو» خود بازیگر نمایش‌های کابوکی بوده و این تصاویر را که حال و هوایی یگانه و گیرا دارد، در سال ۱۷۹٤ از چهرهٔ همبازیهای خود ساخته است.

تاریخ هنر چاپ با لوح چوبی به‌قرنها پیش باز می‌گردد. در چین، چاپ چوبی از قرن نهم برای تکثیر نوشته‌ها و همچنین تصاویر وجود داشت. برای هرنقش یا هر صفحه از کتاب، لوح جداگانه‌ای درست می‌کردند و کتابهای دینی به‌همین شیوه تکثیر و منتشر می‌شد.

میانهٔ روزگار حکومت«چونایوشی»، «شوگون»پنجم، عصرفرهنگی مهمی‌بودکه دورهٔ «گن‌روکو» (۱۷۰٤–۱٦۸۸) نام گرفته است. ویژگی این دوره در پدیدآمدن

یک فرهنگ شهری و گونهٔ تازه‌ای از هنر و ادبیات است که ناموران وآفرینندگان آن دیگر، مانند گذشته، اشراف و درباریان و روحانیان بودایی یا دایمیوهای قدرتمند نبودند، بلکه مردم شهری و ساموراییها میراث‌دار فرهنگ و ادب شدند. آرامش سیاسی و اقتصاد متحول و روبه‌گسترش دورهٔ «توکوگاوا» در پیشرفت شهرها و تمدن شهری در این دوره مؤثر بود. در کشاورزی نیز کشت و برداشت تنوع یافت و کنجد و توت و نیل و نیشکر و پنبه و تنباکو نیز کاشته شد، زمین‌های وسیع مزروعی به‌قطعه‌های کوچک که هرکدام را یک خانوار می‌کاشت، تقسیم شد. این خانواده‌های کشاورز، ماندهٔ وقت و نیرویشان را در کارهای صنایع شهرها می‌گذاشتند. در شبکهٔ داد و ستد نیز بعضی واحدهای کوچک بازرگانی در بنگاههای بزرگ اقتصادی ادغام شد. در این احوال اجتماعی و اقتصادی، بعضی از مردم شهری و سامورایی‌ها توانستند وقت فراغت را در چایخانه‌ها بگذرانند. هنر از قید و انحصار اشراف بیرون آمد. و در دسترس دیگر مردم قرار گرفت، و هنر خود نیز آزادی یافت. از عصر «گن‌راکو» ادبیات ، نقاشی، نمایش، موسیقی و همهٔ هنرهای زیبا و تزیینی به‌سلیقه و ذوق عامهٔ مردم، بویژه بازرگانان پیشرفت کرد و در میان همهٔ رده‌ها در جامعه گسترده شد.

آیین چای در این دوره رونق هرچه بیشتر یافت و بر لطف هنری آن افزوده گشت. «کاتو شوایچی» ادیب و منتقد هنری معاصر ژاپن تاریخ آیین چای را به سه دوره تقسیم کرده است: دورهٔ نخست از قرن پانزده تا قرن هفده انجامید و چهره‌های برجستهٔ این‌هنر در آن‌روزگار استادان آیین چای بودند. دورهٔ دوم ازقرن هفده تاقرن نوزده بود که چهره‌های برجستهٔ این‌هنر همه از بزرگان مملکتی‌بودند و از دیوانسالاران، که برای تلطیف ذوق و احساس خود به آیین چای نیز می‌پرداختند. دورهٔ سوم آیین چای در سدهٔ بیستم فراآمد که میراث‌داران این هنر، معلمان آیین چای می‌باشند. در این مرحله، هنر فردی به هنر اجتماعی بدل شده و نیز این هنر بیشتر رنگ تجاری یافته است. هنرکده‌های بسیار در کار آموزش آیین چای می‌باشند و جدا از مادران که دخترانشان را به یادگرفتن این هنر می‌فرستند، بنگاههای بزرگ اقتصادی برای زنان کارمند خود دوره‌های آموزش آداب و آیین چای ترتیب می‌دهند.

در آیین چای نگرش زندگی به‌عنوان یک هنر، به همهٔ جنبه‌های آن گسترش می‌یابد. اتاق آیین چای در نما و جلوه به کلبهٔ روستایی کوچکی مانند است، بی‌هیچ پیرایهٔ تجمل و تصنع. همه چیز اینجا، پردهٔ نقاشی یا خط نویسی آویخته در شاه نشین (تاکونوما)، گلدانی که آنجا نهاده و گلهایی که در آن آراسته‌اند، عودی که می‌سوزد و آبگیر و پیاله‌هایی که برای دادن چای به‌کار می‌برند، همه

جلوه‌ای از صفا و سادگی دارد و نمودار شناخت هنری صحنه‌آرای آنست و نیز ذوق او در نقاشی یا خوشنویسی، گل‌آرایی، عطر عود و هنر سفالگری. به سخن دیگر، هنر چای وجود نمی‌یابد مگر آنکه شیفتگان آن زندگی و جلوه‌هایش را سراسر چون یک هنر بنگرند.

چنانکه «هاسه‌گاوا نیوزکان» ادیب و منتقد تاریخی معاصر ژاپن گفته است، آیین چای را معمولا نشانه و نمونهٔ خصال معنوی و قراردادی فرهنگ ژاپن می‌شمارند. به تعبیر او، روح آیین چای دراینست که احساس باریک و لطیفی را به جلوه در می‌آورد، بی‌آنکه به «قالب محض» راه دهد. هنر کمان‌داری و شمشیربازی را نیز چنین احساسی پاک و مهذب می‌سازد و به آن معنی می‌بخشد. تعالی این احساس، کمال در هنر به‌کاربردن شمشیر و کمان است. لطف و گیرایی آیین چای نیز در احساسی است که طریقتی برای منش و رفتار پاک و سره می‌سازد و انسان را به‌سوی کمال می‌برد. آیین چای در ژاپن، هنری تعادل‌ساز بود، چنانکه میان رزمندگان و بازرگانان. این دو که به‌ظاهر دو طبقهٔ جدا بودند، در آیین چای برپایهٔ کاملا مساوی دیدار و رفتار می‌کردند.

هنر گل‌آرایی هم در این دوره به‌سوی کمال رفت. گفته‌اند که «سن‌مو» که مهمترین اصل گل‌آرایی، یعنی سه‌جزء داشتن آن، را نهاد، در این کار از فلسفهٔ کنفوسیوس، طریقت بودا و آیین ژاپنی شینتو الهام گرفته بود. در قرن پانزده «ایکه نوبو جوکی» در کیوتو شیوهٔ تازه‌ای در این هنر آورد که «سی‌کا» یا «ناگی ری» (در میان‌آوردن) نام گرفت. این مکتب ، اصل «تن ــ چی ــ جین» (آسمان، زمین و انسان) را دنبال کرد و، در شیوهٔ گل‌آرایی آن، بالاترین سطح نمودار آسمان، پایین‌ترین حد کنایه از زمین و ردهٔ میانی نشانهٔ انسان است.

مکتب تازهٔ «سی‌کا» با شیوهٔ قدیم «ریکا» درآمیخت و شیوهٔ تازهٔ «هی‌کا» (گل گلدان) را ساخت.

در آغاز قرن هفده استادان آیین چای شیوهٔ تازه‌ای در هنر گل‌آرایی ژاپنی آوردند و گل‌ها را با نمایی ساده‌تر و طبیعی‌تر آراستند. در پایان سدهٔ هیجده مکتب‌های بسیار پدید آمده بود. سامورایی‌ها و اشراف خواهان شیوهٔ رسمی گل‌آرایی بودند و دیگر مردم شیوه‌های طبیعی‌تر را می‌پسندید. گل‌آرایی، هنر عام شد. در این دوره برای سرگرم ساختن مردم، خاصه سامورایی‌ها و بازرگانان شهری، تماشاخانه‌ها و گرمابه‌های عمومی (برای رفع خستگی) ساخته شد و سفرهای تفریحی و گردشی رایج گردید.

نمایش‌های ایندوره روای پسند و سلیقهٔ مردم شهری بود، و ازینرو نمایش‌های «کابوکی» و «بونراکو» (عروسکی) ساخته شد. جلوهٔ عمدهٔ نمایش‌های کابوکی از پایان دورهٔ «موروماچی» تا آغاز دورهٔ ادو، رقص عامیانه بود، اما ازین پس اجراها صورت داستانی تازه‌ای یافت. «کابوکی» به‌واقع‌گرایی در حرکت و بازی تأکید کرد و در اجرای این نمایش از صحنهٔ گردان استفادهٔ شایسته شد. «کابوکی»، برخلاف داستانهای نمایشی سنگین و بازی آرام «نوء»، با شور و هیجان و حرکت قوی همراه است و صحنه‌ها و پرده‌های تند و تکاننده‌نده دارد. «باکوفو» شرکت زنان را در بازی «کابوکی» منع کرد زیرا بعضی از هنرپیشگان در نمایش‌ها به‌جای زنان هرجایی ظاهر می‌شدند. از آن پس در نمایش‌های «کابوکی» به‌جای زنان نیز هنرپیشه‌های مرد بازی کرده‌اند.

«بونراکو» یا نمایش عروسکی از قصیده‌خوانی رایج در قرن هفده آغاز شد. این نمایش آمیزه‌ای از سه هنر است: بازی عروسک‌ها، خواندن «جوء روری» (قصیده یا کلام آهنگین نمایش) و نواختن «شامیسن» (گونه‌ای ساز زهی مانند سه‌تار که با کفچه‌ای که بر پنجه می‌گیرند برآن می‌نوازند).

از برجسته‌ترین چهره‌های هنر و ادب در دورهٔ «گن‌روکو» نمایشنامه‌نویس معروف ژاپن «چیکاماتسو مونزائه‌مون» (۱۷۲۵ــ۱۶۵۳) بود که بسیاری نمایشنامه‌های دل‌انگیز وپرکشش و تکاننده‌نده برای «بونراکو» ونیز «کابوکی» نوشت. زمینهٔ نمایشنامه‌های او دوگونه است: یکی ازآنها که از رویدادهای تاریخی مایه گرفته، و دیگر نمایشهایی که به‌زندگی و ماجراهای روزگار خود پرداخته است. اما در همهٔ نوشته‌های او، هیجان داستان و گیرایی نمایش از تعارض میان حس وفاداری به رسوم و اخلاقیات و تعهدات اجتماعی، احساس دل و انگیزه‌های درونی برمی‌آید. محبوب‌ترین نمایشنامه برای «کابوکی»، نوشتهٔ «چیکاماتسو» «چوشین‌گورا» (داستان چهل و هفت سامورایی بی‌امیر یا «رونین») است، که از رویداد واقعی کین‌کشیدن چهل و هفت سامورایی، که شرح آن آمد، مایه گرفته است.

مشهورترین داستان‌نویس ایندوره «ایهارا سایکاکو» (۹۳ــ۱٦٤۲) بود. زمینهٔ داستانهای او زندگی مردم طبقهٔ متوسط است، و مادی‌گرایی این زندگی و شوق و شوری که برای لذت‌جویی دارد با لطف و واقع‌بینی تصویر شده است. مردم داستانهای «ایهارا» بیشتر جوانهای تن‌آسان و هوسران، کاسبکاران نزار که جز شوق پول در سر ندارند، زنان سست و بی‌قید وبند، آدمهای ساده و نیز کاهنانی‌اند که «چون به‌خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند». او وضع جامعه،

خلق و خوی مردم و حال‌گردانیهای دل آدمی رابا باریک‌نگری و چیرگی بسیار و به‌شیوه‌ای زیبا و شاعرانه وصف کرده است. برخلاف «سایاکو»، داستان‌نویس دیگری‌که دراواخر دورهٔ«ادو»می‌زیست، به‌نام «تاکی‌زاواباکین» به‌روحیه‌واخلاقیات طبقهٔ سامورایی پرداخت و کتاب‌های بسیار دربارهٔ منش و خصال سنتی رزمندگان نوشت.

چهرهٔ نامی دیگر در ادب دورهٔ «گن روکو»، «ماتسوئو باشوء» (۱٦٤٤ـ۹٤) بود. «باشوء» تخلص این شاعر است و او در شعر کوتاه و پراحساس ژاپنی، به نام «هایکو»، زبده و برجسته بود. بسیاری شاعران پس از وی شیوهٔ او را دنبال کردند اما به پایهٔ «باشوء» نرسیدند. شعر سنتی «تانکا» (که گاهی «واکا» خوانده می‌شود) و از قرن هشتم در ژاپن سروده می‌شد، کوتاه و مرکب از سی و یک هجا بود که در پنج پارهٔ ۵، ۷، ۵، ۷ و ۷ هجایی ردیف می‌شد. اما شعر «هایکو» کوتاه است و فقط هفده هجا، در سه پارهٔ ۵، ۷ و ۵ هجایی، دارد.

مغز سخن شعر «هایکو»، در اصل، کلمه یا عبارتی است که یکی از فصل‌های سال را وصف می‌کند و شاعر احساسی را در کنار آن بیان می‌دارد. هایکو یکی از تراشه‌های فرهنگ «ذن» بودایی است و احساس شاعرانهٔ آن از اشراق «ذن» الهام دارد.

قطعه‌های زیر نمونه‌هایی از شعر «هایکو» سرودهٔ باشو است:

در بیشه، به‌یاد چیزهایی که
از هم گسیختند و پراکندند ـ
وه که چکاوک چه می‌خواند

در سوز سکوت ناب ـ
فریاد ملخ
تا بن سنگ‌ها می‌رود.

علف‌های تابستان ـ
از رؤیای رزمندگان دلیر ،
همین بازمانده است.

این قطعهٔ سوم برای مردم هر روزگار، آموزنده است: باشو چون به‌میدان نبردی تاریخی رسید، احساس خود را از بیهودگی جنگ بیان کرد. جنگاوران هر دو سپاه پیروز و مغلوب، اینک از میان رفته‌اند و در این آوردگاه جز علف‌های

تابستان نمانده است .

در قطعه‌های پیوستهٔ دیگری از «باشو» می‌خوانیم:

در این سکوت سرد ـ	شیزو کاسا یا
فریاد زنجره‌ها	ایوا نی شیمی ـ ایرو
دل سنگ و کوه را هم می‌شکافد!	سه می نو کوئه
تاریکی پهنهٔ دریا را می‌پوشد	او می کوره ته
و آواز مرغابی‌ها	کامو نو کوئه
رنگ سفید مات دارد .	هونوکا نی شیروشی
دریایی خروشان در زیر	آرا اومی یا
و در آسمان، راه شیری	سادو نی یوکوتائو
تا جزیرهٔ سادو کشیده است.	آما نو گاوا
خرچنگی خفته در گلدان	تاکو ـ چوبو یا
زیر مهتاب تابستان	هاکاناکی یامه وا
دمی در رؤیا می‌شود.	ناتسو نو چوکی

مهارت و هنر شاعری «باشو» در این سروده آنست که، استادانه، ازاحساسی به‌احساسی دیگر در می‌آید، در عرصهٔ سکوت وهیاهو، گرمای تابستان رامی‌رساند و صدای مرغابیها را سفید مات تصویر می‌کند. آیین بودا و بویژه مکتب «که‌گون» که در دورهٔ «نارا» شکوفا شد، براین اندیشه است که اصل همهٔ پدیده‌ها یکی است که به جلوه‌ها و نگاره‌های گونه‌گون در چشم ما می‌نمایند. در شعر «هایکو» «باشو» دربارهٔ جزیرهٔ «سادو»، با پنداشتن این جزیره چون جایگاه نادیدهٔ تلاقی دریای خروشان با راه شیری و آسمان آرام ، همین فلسفه تصویر شده است. این شعر بیان گویای آشوب میان تضادها در این جهان و اعجاز بودا در سازش دادن آنهاست.

راز توفیق و امتیاز خلاقیت هنری این سه ادیب نامدار ژاپن ، «چیکاماتسو»، «ایهارا سایکاکو» و «باشو»، در نوآوریشان بود. اینان در نمایشنامه ، درداستان و در شعر گونه‌های تازه‌ای آفریدند که از تجربهٔ زندگی و احساس مردم عادی شهر و روستا برآمده بود و بر دل آنان می‌نشست. تا این زمان شعر و ادب و هنر، همچون دیگر نعمات زندگی، بیشتر درانحصار اعیان و بزرگان حکومت و روحانیان بودایی بود.

این تحول از «کینای»، که «سایکاکو» و «چیکاماتسو» در آنجا روزگار می‌گذراندند، سرگرفت. اما «باشو» که در «کیوتو» به‌دنیا آمده بود، در سال ۱۶۷۲ زادگاهش را پشت سرگذاشت و همراه استادش که برای یاددادن «هایکو» به «شوگون» به «ادو» فراخوانده شده بود، رهسپار آنجا شد و سالها به سفرگذراند.

بیا تا به یوشینو برویم. یوشینو نیته
به دیدن گلها ـ ساکورا میشوء زو
کلاهم کو؟ هینوکی ـ گاسا ·

احساس باشو از سرنوشت خود و حال و هوای این روزگار سرگردانی و سفرهای دراز به ولایات غربی و شمالی، شعر او را آب و رنگ داد،

دریغا که از تو جدا می‌شوم
همچون نرم‌تنی که از صدفش ـ
من می‌روم، و پاییز نیز.

کتاب دوم

از تجدد تا شکست

(۱۸۶۸ - ۱۹۴۵)

بهرهٔ ۱۰

بنیاد ژاپن نوین (۱۸۷۳ - ۱۸٦۸)

ژاپن در برابر غرب

در قرن نوزده ژاپن، و نیز چین، با مسألهٔ تازه‌ای در تاریخ خود روبرو شدند که هستی و هویت آنها را تهدید می‌کرد. این دو کشور که بسرمایهٔ فـرهنگ و تمدن قدیم و قویم و با روح و غنا و غرور ملی، قرنها دروازه‌هایشان را بروی جهان خارج بسته و آرام زیسته بودند، اینک دنیای تازه‌ای روبروی خود می‌دیدند که می‌رفت تا سکون و ثبات و انزوایشان را بشکند، و ناگزیر دیدند که شوق بقایی نشان دهند و خود را برای تنازع حیات در دنیای تازه باز سازنـد و در برابـر قدرتهای مهاجم بستیزند و برپای بمانند. این کار آسان نبود و به بهای صرف منابع مادی و انسانی هنگفت انجام شد و نیز به مایهٔ اراده و تدبیر و تلاش، که کشوری نوخاسته در جامعهٔ تازهٔ جهانی توانست در برابر قدرتها از خود دفاع کند و، مهمتر از آن، خود به رقابت با قدرتها برآید.

برای جامعه‌ای مانند ژاپن که اندیشهٔ بقا و نیز اعتلا وتجدد، در دنیای تازه داشت تغییر نگاره و الگوی سیاسی و حکومتی کافی نبود. ادامهٔ حیات مستقل و هدف تعالی اقتصادی، تحول فنی و ترقی صنعتی را بایسته می‌نمود، و نیز بسیج و تحرک هموارهٔ ملت را. الگو گرفتن از غرب نخستین مرحلهٔ تلاش در راه هدف تساوی با قدرتها بود و، پس از آن، برای تحقق هدف اعتلا و تجدد باید که همهٔ مایه‌های مادی و معنوی و سرمایه‌های ملی در کار می‌آمد. بدینسان ژاپن هرچند که باغرب‌گرایی به‌تحول آغاز کرد، اما در دام این افسون نمانـد و پس از آزمـون

مایه‌های غربی و برگرفتن آنچه که او را از آن‌به‌کار می‌آمد، از اندیشه و تجربهٔ خود نیز بهره گرفت و به عرصهٔ خلاقیت و تجدد پای نهاد.

در پایان قرن نوزده ژاپنی‌ها احساس کردند که دنیای پیرامون آنها دیگرگون شده است. گروه تازه‌ای از قدرتهای اروپایی با گسترش عرصهٔ رقابت خود در جهان وارد آبهای ژاپن می‌شدند تا دیوار انزوا و حریم «سرزمین خدایان» را بشکنند و سرچشمهٔ تازه‌ای برای یغمای سوداگرانشان بیابند. هرچند که ژاپن تا سال ۱۸۵۳ رویارویی مستقیم با این بحران تازه پیدا نکرده بود، اما در تاریخ نیم‌قرن اخیرش با آرامی در کشور فزاینده بود وباسستی گرفتن توان حکومت سپهسالاری مدعیانی از امیران ولایات (دایمیوها) به هوای قدرت یافتن افتادند، آنهم تا اندازه‌ای به پشتگرمی اسلحهٔ اروپایی و وسوسهٔ عوامل نفوذ سیاست غرب. در این احوال، زیاد شدن تجاوز خارجی به‌آبهای ژاپن و فزونی رویدادهایی که خارجی‌ها در آن دست داشتند یا درگیر بودند، بر تب بحران داخلی می‌افزود.

نخستین قدرت تازهٔ غربی که ژاپن را هراسان کرد، تهدید روسها بود. آنها تا سال ۱٦۳۸ در طول سیبری و اقیانوس آرام پیشروی کرده، ناحیهٔ درهٔ آمور (Amur) در چین را مستعمره ساخته و با چین به داد و ستد پر سود پوست‌های قیمتی آغاز کرده بودند. روسها در جستجوی پوست به سواحل شمال اقیانوس آرام و به‌پایین رشته جزایر «کوریل» (Kuriles) راه یافته و تا قرن هیجده به‌هوای تجارت با ژاپن افتاده و در پی منابع تازهٔ غذا بودند. روس‌ها وژاپنی‌ها سرانجام در جزیرهٔ شمالی «یزو» (Ezo) ، «هوکایدو» امروز، رودرروی هم در آمدند. «یزو» در روزگار «توکوگاوا» هنوز چندان بر ژاپنی‌ها شناخته شده نبود و مردم ژاپنی نژاد این جزیره در جنوب آن می‌زیستند و در اینجا دایمیوی «ماتسوـ مائه»، به‌اعتبار ولایت مرزی خود، وضع و موقع خاصی داشت و از الزام حضور متناوب در «ادو» برای خدمت «سانکین کوء تای» معاف بود. اما از نظر اقتصادی «یزو» در قرن هیجده بلحاظ منابع دریایی که یکی از اقلام اصلی تجارت با چین از بندر «ناگاساکی» بود، برای حکومت «توکوگاوا» اهمیت پیدا کرد.

اخبار پیشروی روسها حکومت شوگونی و معدودی از آگاهان را که به‌اوضاع جهان خارج آشنا بودند به‌فکر چاره انداخت. نخستین بازتابها بیشتر برپایهٔ تصور و بلند پروازی بود. «کودوء هی‌سوکه» (۱۸۰۰ـ۱۷۳٤) از رجال ولایت «سندای» به باکوفو توصیه کرد که «یزو» را مستعمره سازد و از «ثروت معدنی سرشار» آن بهرمبرداری کند. «هایاشی شی‌هی» (۱۷۹۳ـ۱۷۳۸) با نگرانی، ژاپن را از حملهٔ زودرس روسیه از شمال هشدار داد. «هوندا توشیاکی» (۱۷٤٤تا

۱۸۲۱) پیشنهاد کرد که ژاپن پایتخت خود را به «کامچاتکا» ببرد و آنجا را پایگاهی برای جهانجویی بسازد.

رویدادی که مسألهٔ رخنهٔ روسها را باز کرد در سال ۱۷۹۲ پیش آمد. افسری به‌نام «لاکسمن» (Laxman) بنام فرستادهٔ «کاترین دوم» (Catherine II) با کشتی بادبانی به بندر «نمورا» رسید و خواست تا روابط تجاری با ژاپن بگشاید. مقامات محلی ولایت «ناتسومه» با او دیدار کردند و «دایمیو» این ولایت دراینباره به حکومت «باکوفو» در «ادو» گزارش داد. پس از چندی پاسخ «باکوفو» در رد درخواست لاکسمن رسید و گفته شده بود که تجارت با خارج فقط از راه بندر «ناگاساکی» انجام می‌گیرد. به‌کشتی روسی اجازهٔ ورود به «ناگاساکی» داده شده بود.

به‌دنبال این رویداد، حکومت شوگونی زود در کار تدبیر شد تا غفلتش را دربارهٔ مرز شمالی جبران کند. در سال ۱۷۹۸ نقشه‌برداری رسمی «یزو» آغاز شد و توکوگاوا به‌تلاش برای بهره‌برداری از منابع این جزیره برآمد و تا سال ۱۸۰۲ ولایت «ماتسومائه» را در تصرف و ادارهٔ خود درآورد و نمایندهٔ ویژه‌ای با مأموریت تسلط بر یزو و بهره‌برداری از منابع آن و دفاع از این جزیره در «هاکوداته» مستقر شد.

اما علاقهٔ روسیه به ژاپن، بخصوص پس از رسمیت یافتن «شرکت روس و امریکا» (Russo -- American Company) در سال ۱۷۹۹، روبه‌افزایش بود. در سال ۱۸۰٤ مدیر این شرکت تازه، رضانف (N .P. Rezanov) (۱۷۷٦–۱۸۰۷) با استفاده از اجازه‌ای که به«لاکسمن» داده شده بود به بندر «ناگاساکی» آمد، اما ژاپنی‌ها در برابر درخواست او برای امتیاز تجارت سرسختانه ایستادند و او پس از ششماه انتظار بی‌نتیجه بازگشت. نیروهای این کمپانی طی چند سال از این تاریخ به چند حملهٔ انتقامی به پاسگاههای ژاپن در جزایر «یزو» و «ساخالین» دست زدند که ژاپنی‌ها را بیشتر هشدار داد. در سال ۱۸۱۱ یک پاسگاه مراقبت ژاپن، افسر دریایی روس بنام «گولونین» (V. M. Golovnin) را در جنوب جزایر کوریل دستگیر کرد و او را در «هاکوداته» زندانی ساخت، اما با او خوشرفتاری شد. روسها که در همین ایام یک بازرگان عامل حکومت «باکوفو» بنام «تاکادایا کاهی» را گرفته بودند، توانستند برسر استرداد و مبادلهٔ «گولونین» در سال ۱۸۱۳ توافق کنند. تا چند دههٔ بعد رویداد قابل ذکری در مناسبات ژاپن و روسیه پیش نیامد. روسیه گرفتار حمله و لشکرکشی ناپلئون شد و حضور حکومت تزاری در خاور دور تا بعد از جنگ «کریمه» در دههٔ ۱۸۵۰ ناچیز بود.

در همین احوال انگلیس‌ها به گشت و وارسی آبهای ژاپن پرداخته بودند. در قرن هیجده انگلیس‌ها که متوجه منافع سیاسی و تجاری در شرق آسیا شده بودند، فرانسویها و هلندیها را بسرعت از تجارت حوزهٔ «کانتون» (Canton) راندند. در دورهٔ جنگهای ناپلئون و درگیری فرانسه در اروپا، انگلیس‌ها چندگاهی «جاوه» را متصرف بودند و از عزیمت کشتی‌های هلندی به «ناگاساکی» جلوگرفتند. در سال ۱۸۰۸ کشتی جنگی انگلیسی به‌نام فریگیت (Frigate)، با برافراشتن پرچم هلند، در تعقیب و جستجوی سفاین هلندی وارد «ناگاساکی» شد. با اینکه این کشتی تهدید به بمباران بندر را عملی نساخت و رفت، حاکم «ناگاساکی» بنام «ماتسودایرا یاسوفوسا» بنشانهٔ قبول مسؤولیت تجاوزی که به سیاست انزوای ژاپن شده بود، خودکشی کرد. تا سال ۱۸۲۰ سفاین انگلیسی بسیاری در شمال اقیانوس آرام حضور یافته بودند و تلاش آنها برای گرفتن سوخت و ذخیره از ژاپن حوادثی بارآورد. یک کشتی انگلیسی در سال ۱۸۱۹ به خلیج «اوراگا» آمد و دیگری در سال ۱۸۲٤ در جزیره‌ای نزدیک ساحل «ساتسوما» پهلو گرفت که به درگیری مسلحانه با مردم این ولایت انجامید. با این رویداد، حکومت «شوگون» در ادو در سال ۱۸۲۵ در فرمانی مقرر داشت که همهٔ امیران و مرزداران ژاپن باید که بی تردید و تأمل، کشتی‌های جنگی را از سواحل ژاپن برانند.

در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸٤۰ و بخصوص پس از شروع جنگ تریاک (۱۸۳۹ تا ۱۸٤۲)، تمرکز انگلیس در کار چین چندگاهی از فشار سیاست استعماری بریتانیا بر ژاپن کاست و درین احوال چنین پیش‌آمد که، از میان کشورهای غربی، ممالک متحدهٔ امریکا کار «بازکردن دروازه‌های ژاپن» را در دههٔ ۱۸۵۰ به‌انجام برساند. علاقهٔ امریکا به ژاپن از چندی پیش فزونی می‌گرفت و کشتی‌های امریکایی از اواخر قرن هیجده درتجارت کانتون وارد شده بودند. رفته‌رفته، شکارچیان نهنگ از امریکا روانهٔ شمال اقیانوس آرام شدند. با بازشدن بنادر چین به‌روی دنیای خارج بنابر پیمان تحمیلی، عصر تازه‌ای برای انگلیس‌ها، و نیز برای امریکایی‌ها و روسها، در شرق دور باز شد الحاق کالیفرنیا به‌امریکا در سال۱۸٤۸ و رونق‌گرفتن بندر سانفرانسیسکو برای تجارت مستقیم با کانتون و شانگهای، ممالک متحده را هرچه بیشتر متوجه غرب اقیانوس آرام و از جمله ژاپن، ساخت.

موجبات علاقهٔ امریکا به ژاپن در این سالها، چنانکه اشاره شد، تجارت با چین، صنعت صید نهنگ، حفظ و حمایت ملوانان کشتی شکسته، نیاز به‌تدارکات برای کشتی‌ها و داشتن ایستگاههای ذغال‌گیری بود. انتظارتجارت با ژاپن نیز

در میان بود. با اینهمه، دو موجبی که کمتر محسوس می‌نمود، انگیزهٔ نخستین برای تلاش در گشودن دروازه‌های تجارت ژاپن شد: یکی احساس «اشتراک فرهنگی» با چین و «سرنوشت مقدر» برای ژاپن و باور اینکه آنچه برسرچین آمده ناگزیر بوده است و، بزعم غربیان، فروغ مدنیت و پیشرفت غرب باید سرانجام برهمهٔ عالم بتابد. دیگر، فشار و کشاکش رقابت استعماری میان‌ممالک نیرومند غرب، که‌امریکا را واداشت تادرحوزهٔ «مقدر»خود دراقیانوس‌آرام پیش‌تازد.

امریکایی‌ها تا این زمان چندین‌بار بیهوده کوشیده بودند تا راه مناسبات با ژاپن را بگشایند. در سال ۱۸۳۷ کشتی تجاری «موریسن» (Morrison) که کشتی شکستگان ژاپنی را همراه داشت به خلیج «ادو» آمد اما توپخانهٔ مستقر در «اوراگا» آنرا پس راند. در سال ۱۸٤٦ کمودور «بیدل» (Biddle) امریکایی با دو کشتی جنگی به «اوراگا» نزدیک شد، اما بی‌آنکه امتیازی بگیرد با مسالمت بازگشت. براین زمینه بود که «فیلمور» (Fillmore) رئیس جمهور امریکا در سال ۱۸۵۳ ناوسالار ماتیو پری (Commodore Matthew C. Perry) را در رأس نیرویی از تفنگداران دریایی مأمور گشودن مناسبات با ژاپن کرد. ناوسالار «پری» با واحد دریایی خود مرکب از چهار کشتی که دو تای آن سفینهٔ بخاری جنگی بود در تاریخ ۸ ژوییه ۱۸۵۳ به نزدیک ساحل «اوراگا» رسید و اجازه خواست که نامهٔ رئیس جمهور امریکا را به فرمانفرمای ژاپن (شوگون) (که او را امپراتور می‌نامید) تسلیم کند.

خبر ورود امریکایی‌ها به کنارهٔ ژاپن، «ادو» را متلاطم ساخت. ناوهای امریکایی با رنگ سیاه نشانه توانایی تازه‌ی قدرت‌های غربی برای تجاوز به «سرزمین خدایان» بود و عظمت «کشتی‌های سیاه» در چشم مردم اسرارآمیز می‌نمود. اما همه‌جا، از خانه‌های سامورایی تا محوطهٔ مدرسه‌ها، تجدید میثاق مبارزه با نفوذ خارجی شنیده می‌شد و این فریاد غرورآمیز بلند بود که «دشمن را از دروازهٔ ادو بزور می‌رانیم». با اینهمه، مقامات حکومت باکوفو ناچار می‌دیدند که با «پری» مذاکره کنند و خود را با احوال تازه سازگار نمایند.

پیش از آنهم، در سال ۱۸٤۲، «میزونو تاداکونی»، مرد نیرومند واصلاحگر دستگاه شوگون، فرمان سال ۱۸۲۵ این حکومت به راندن همهٔ کشتی‌های بیگانه را تعدیل کرده بود، که نگرانی «باکوفو» را از قدرت و فشار فزایندهٔ غرب نشان می‌داد. در سال ۱۸٤٤ دولت هلند یک کشتی جنگی به «ناگاساکی» فرستاده بود با نامه‌ای از پادشاه هلند، که با اشاره به «جنگ تریاک» از ژاپن می‌خواست که پیش از آنکه به سرنوشت چین بیفتد و وادار شود، خود بنادرش را به‌روی تجارت

خارجی بگشاید. در سال ۱۸۵۲ نیز هلندیها حکومت شوگون را پیشاپیش، از مأموریت «پری» هشدار دادند و موضوع درخواستی را که او خواهد کرد فاش ساختند، اما حکومت «توکوگاوا» به‌هیچ روی آمادهٔ مقابله با امریکایی‌ها نبود. آمدن کشتی‌های امریکایی به«اوراگا»نارسایی تدارکات دفاعی شتابزده راثابت کرد و آسیب‌پذیری سخت پایتخت «شوگون» را در برابر حملهٔ خارجی در محاصره و با نرسیدن آذوقه و با قحطی، آشکار ساخت. مقامات «باکوفو» و «آبه ماساهیرو» (۱۸۱۹ـ۱۸۵۷) که در مقام ریاست مشاوران عالی یا درواقع صدراعظم شوگون وظیفهٔ رسیدگی به‌خواستهٔ «پری» را داشت دریافتند که از ادامهٔ سیاست انـزوا ناتوانند. «پری» پس از رساندن نامهٔ رئیس‌جمهور امریکا از «اوراگا» رفت، با این وعده که سال دیگر برای دریافت پاسخ آن باز می‌گردد. اما آمدن او موجی را به حرکت آورده بود که زیر و بالای آن می‌رفت تا دروازه‌های ژاپن را به روی غرب باز کند، بنیاد سیاسی آنرا زیر و رو سازد و عصر تازه و شگرفی در تاریخ حیـات این کشور بگشاید.

بازتاب ژاپن

تأثیر رویاروی‌شدن ژاپن با غرب با بازشدن دروازه‌های این کشور بسی فراتر رفت، زیرا که سلسلهٔ رویدادها به‌سرنگونی «توکوگاوا» و بازگشت قدرت حکومت به‌امپراتور انجامید و جریان این تحول عصر تازه‌ای را برای ژاپن همراه آورد و این کشور را در شاهراه تجدد و در میان ممالک پیشرفته و قدرتهای بزرگ عالم جای داد.

اگر به وقایع این سالها با تفصیل بیشتری بتناسب دیگر بخش‌های ایـن کتاب می‌پردازیم، برای اینست که عظمت و اهمیت این رویدادها و آثار آن که در واقع نقطهٔ عطف تاریخ معاصر ژاپن و زمینه‌ساز تحولات آینده ـ حتی سالهـای پرآشوب جنگ بزرگ اخیر و پیش از آن ـ می‌باشد، برای ژاپن امروز تعیین‌کننده بوده و ژرف‌نگری و باریک‌بینی در آن برای ردیابی توفیق افسانه‌آمیـز ژاپن در راه تجدد و پیشرفت، بایسته است.

موج دگرگونی در آغاز نهضت چنان نیرومند بود که تا سال ۱۸۷۱، وباالغای کامل تیولداری و خانخانی، آخرین بقایای نظام توکوگاوا نیز از صحنه پاک شد. رهبری تازه‌ای که در سال ۱۸٦۸ قدرت حکومت را به‌دست گرفت در کار ایجاد یک کشور متحد ملی و طرح و اجرای اصلاحات اساسی که هدفش درآوردن ژاپن

در جادهٔ تجدد و جایگاه تعالی بود، با تلاش و توان و شتاب حیرت‌انگیز پیش رفت. رویدادهایی که حکومت واقعی برکشور را به امپراتور بازگرداند به اعادهٔ قدرت «می‌جی» یا «نهضت رجعت» معروف است و سرآغاز تاریخ معاصر و عصر ترقی ژاپن به‌شمار می‌آید.

از همان آستانهٔ بحران و در برابر تهدید خارجی، مبارزه قدرت در ژاپن نمودار تعارضی میان تمایل به دفاع از کشور از یکسو و قدرت‌جویی و فرصت‌طلبی امیران و دولتمردان بلندپرواز از سوی دیگر بود. مردانی که برای بازرساندن قدرت به امپراتور در مبارزه بودند و رهبری «نهضت» را داشتند، برای ایستادگی دربرابر تهدید خارجی تلاش و شتاب نشان دادند، اما تکاپوی آنان با ناهمسازی نظام موجود که دیگر پاسخگوی نیاز زمان نبود، نافرجام ماند و حکومت سپهسالاری ناکارآمد نمود. این ناتوانی، خلاء قدرتی را ایجاد کرد که به شتاب و شدت و گسترهٔ مبارزهٔ حریفان برای تسلط برکشور افزود. در دنبالهٔ این بحران چون چهرهٔ تازه و نیرومندی که موقع برتر و موضع مقاومت‌ناپذیر یابد از میان حریفان برنخاست، نظرها به‌سوی امپراتور که از جهت تاریخی جایگاهی برتر و پایگاهی آسمانی داشت، برگشت. در مرحلهٔ نخست، در لوای امپراتور تلاشی نافرجام برای بازسازی ترکیب رنگ‌باخته و فرسودهٔ قدرت میان حکومت سپهسالاری و «دایمیو»ها (خانها و تیولداران حاکم ولایات) در کار آمد. اما شکست این‌آزمون به‌نهضت «رجعت» یعنی الغاء حکومت سپهسالاری و ایجاد یک کشور متحد با حکومت مرکزی قوی بنام امپراتور، انجامید.

بحران خارجی در دههٔ ۱۸۵۰ هنگامی به‌اوج رسید که حکومت سپهسالاری از مایه و تحرک خالی شده و جز نام و نمودی میان‌تهی از آن نمانده بود. تدارک‌های دفاعی این حکومت در برابر تهدید قدرتهای خارج نارسا درآمد، اما خزانهٔ کم‌مایهٔ آنرا نادارتر کرد. گذشته ازین، رهبران حکومت «ادو» دربارهٔ راه مقابله با بحران همرأی نبودند. مقامات «روء جو» یا شورای عالی حکومت که گردانندهٔ سیاست کشور بودند، جنبهٔ عملی کار را می‌دیدند و به‌سازش با قدرتهای خارجی گرایش داشتند. اما مصالح و منافع قوی نیز بود که حفظ و ادامهٔ سیاست انزوا را می‌خواست.

بحران «تمپوء» اینک به‌امیران قدرتمندی چون «توکوگاوا ناریاکی» ازولایت «میتو» برای انتقاد از «باکوفو» میدان داده بود، و کسانی از آنها در روابط خارجی سخت‌گیرتر هم بودند. «ناریاکی» با دعوی اینکه تنها امید آیندهٔ ژاپن در جنگ و راندن خارجیان است، از باکوفو خواست که برای این کار به هشیارساختن و

آماده‌کردن مردم بپردازد. در این میان «آبه ماساهیرو» ارشد مشاوران عالی، و در واقع صدراعظم «شوگون»، آگاه بود و تشخیص داد که هرچند شوگون در مقام «سپهسالار سرکوبگر وحشیان» می‌بایست سیاست انزوا را صیانت و ژاپن را از تجاوز خارجی حفظ کند، اما اینک توان این کار را ندارد. «آبه» که با مسأله‌ای دشوار روبرو شده بود به‌مشورت گسترده در دستگاه حکومت و در کشورپرداخت. نامه‌های نظرخواهی به همهٔ «دایمیو»ها از جمله امیران بیرونی یا «توزاما» فرستاده و گزارشی از وضع به‌دربار امپراتور داده شد. اما این کار در واقع اقرار «باکوفو» به‌ناتوانی در تدبیر و عمل بود و نیز برای نخستین‌بار سیاست این حکومت را موضوع بحث عام ساخت. از حدود پنجاه پاسخی که از ولایات رسید، سی وچهار پاسخ خواستار رد درخواست «پری» ، چهارده پاسخ دوپهلو و، به‌هر راه، سفارش به‌سازش، وفقط دو پاسخ آشکارا به‌سود گشودن دروازه‌های ژاپن به‌روی تجارت خارجی بود. دراین میان فقط هشت دایمیو، و از جمله «توکوگاوا ناریاکی» از ولایت «میتو» از توسل به اقدام نظامی برای راندن خارجیان هواداری کرده بودند. «آبه» نیز دستوری برای مذاکره با امریکایی‌ها دریافت نکرده بود. او راه سازش در پیش گرفت و در برابر «پری» کوشید تا امتیاز هرچه کمتری بدهد و در داخل کشور نیز به بسیج نظامی گسترده پرداخت.

پیمان ١٨٥٤ «کاناگاوا» که «شیمودا» و «هاکوداته» را به روی کشتی‌های امریکایی (برای تأمین آذوقه و ذغال) گشود، حسن رفتار با ملوانان امریکایی را تضمین کرد و حضور یک کنسول امریکا در «شیمودا» را اجازه داد، خود امتیاز عمده‌ای نبود. اما با این پیمان شکاف بی‌سابقه در سیاست انزوای ژاپن پدید آمد. تقریباً هرکاری که «آبه» به‌آن دست زد، دشواری تازه‌ای ساخت. نظرخواهی او از مقامات حکومت و امیران ولایات، «باکوفو» را دستخوش سیل انتقاد و پیشنهاد نمود. «آبه» در ادامه‌ی تلاش برای همراه ساختن دایمیوهای نیرومند با سیاست خود، «ناریاکی» را مسؤول دفاع ملی ساخت و به مشورت با دیگر دایمیوهای جانبی و بیرونی («فودای» و «توزاما») پرداخت. پیدا بود که نظام حکومت سپهسالاری و تیولداری امیران ولایات یا «باکو ـ هان»، جز با رهبری نیرومند شوگون در کار تدبیر و پیشبرد سیاست واحد مملکتی، استوار نمی‌ماند. کوشش «آبه» برای نظرخواهی و جلب حمایت دایمیوها از سیاست «باکوفو»، نتیجه‌ای جز تضعیف شوگون نداشت. و نیز تدبیر او در الغاء محدودیت سنتی تأسیسات نظامی ولایات و ظرفیت کشتی‌هایی که این حکومت‌ها می‌توانند داشته باشند، که هدفش افزایش قدرت دفاعی کشور بود. تسلط وتفوق باکوفو را ازمیان

برد و این حکومت را سرانجام نابود ساخت. «آبه» با این آگاهی که «باکوفو» می‌بایست برتری نظامیش را برولایات نگهدارد، در سال ۱۸۵٤ سفارش کشتی‌های جنگی و اسلحهٔ جدید به هلند داد. و قلاع تازه‌ای برای دفاع از بنادر در برابر حمله‌های دریایی درست شد. یکسال بعد یک مدرسه نیروی دریایی بامربیان هلندی در «ناگاساکی» و یک مرکز آموزش نظامی به‌شیوه غربی در «ادو» گشوده شد. در سال ۱۸۵٦ اداره تازه‌ای برای ترجمه کتابهای خارجی ایجاد شد.

این تلاشها کارساز نشد، زیرا که بسیار نارسا بود و بسیار دیر، و نیز فشار سنگینی برمالیهٔ متزلزل «باکوفو» آورد. در سال ۱۸۵۵ زلزله بخش‌هایی از «ادو» را ویران کرد و کارمندان اصلی دستگاه اداری «باکوفو» را کشت و فشار بیشتری برخزانه باکوفو آورد. سیاست «ناریاکی» ناخوشایند «روء جو» یا مشاوران عالی افتاد و در میان مقامات مؤثر حکومت جبههٔ سرسختی در مخالفت با بازشدن شوراهای باکوفو به‌عقاید و آراء عموم پیدا شد. در پائیز ۱۸۵۵ «آبه» ریاست «روء جو» را به «هوتاماسایوشی» (۱۸٦٤-۱۸۱۰) سپرد تا مگر از تیرگی و دسته‌بندی میان مقامات باکوفو بکاهد.

همراه با ناآرامی در داخل، فشار خارجی نیز پی‌گیر بود. تاونزند هریس (Townsend Harris) (۱۸۷۸-۱۸۰٤) سرکنسول امریکا در «شیمودا» اکنون به‌مقامات باکوفو فشار می‌آورد که یک پیمان تجاری امضاء کنند. پیمانهای ۱۸۵٤ که با امریکا و سپس با بریتانیا و روسیه امضاء شده بود، برای جامعهٔ تجاری اروپا و امریکا و سوداگران سواحل چین قانع‌کننده نبود و دولتهای غربی زیر فشار منافع اقتصادی قرار گرفتند تا در ژاپن حقوق بازرگانی مشابه آنچه که در چین داشتند، به‌دست آورند. «هریس» در ملاقات با «هوتا» زیرکانه به توجیه این کار و در واقع ارعاب حکومت «باکوفو» پرداخت و گفت که چین به‌زور اسلحه گشوده شده است و بریتانیا اینک در کار دومین جنگ با چین است (جنگ پیکان، ۱۸۵۸-۱۸۵۷) که امتیازهای بیشتری از آن عاید خواهد کرد.

«هوتا» که متقاعد شده بود که گشودن ژاپن به‌روی تجارت با غرب ناگزیر است، برآن شد تا پیمان پیشنهادی «هریس» را امضاء کند. او با تلاش بسیار توانست بیشتر مقامات باکوفو و دایمیوهای فودای (جانبی) را با خود همراه سازد. نظرخواهی کتبی دیگری که از دایمیوهای عمده شد معلوم داشت که زمینه برای این کار مساعد می‌شود. پس، در اوایل سال ۱۸۵۸ «هوتا» به تدوین یک موافقتنامه‌ی قابل قبول پرداخت. متن نهایی که در آن توافق شد، چهار ماده اصلی را در بر داشت: مبادلهٔ مقامهای دیپلماتیک ـ تجارت آزاد در «کاناگاوا»

(یوکوهاما)، «ناگاساکی»، «نی‌ئی‌گاتا» و «هیوء گو» علاوه بر شیمودا و «هاکوداته» که با پیمان ۱۸۵٤ گشوده شده بود ــ اقامت خارجیان در «اوساکا» و «ادو» ــ تعرفهٔ محدود و قراردادی و امتیاز برون‌مرزی برای اتباع امریکا (کاپیتولاسیون).

اعلام مواد پیشنهادی موج مخالفت را برانگیخت و اینبار نیز «توکوگاوا ناریاکی» امیر «میتو» پیشتاز اعتراض و مخالفت بود. «هوتا» نومیدانه خود به کیوتو رفت تا حمایت امپراتور را برای این پیمان دریابد. اما این کار نتایج غیرمنتظری برای او داشت. از یکسو، توسل «باکوفو» به‌دربار کیوتو ضعف حکومت «ادو» را بیش از پیش نمایان ساخت و، از سوی دیگر، مشاوران و مقامهای دربار که سالها با بود و نمود تشریفاتی ساخته و دور از جریان مؤثر سیاست بودند، ناگاه خود را در وضعی دیدند که تصمیم و کارشان اهمیت سیاسی می‌یافت. آنها با آنکه هنوز چندان در مسیر اوضاع جهان نبودند، درخواست او را رد کردند.

در دستگاه «توکوگاوا» هم تفرقه و جبهه‌سازی قوت گرفته بود. مرگ شوگون سیزدهم، «یه‌سادا»، در سال ۱۸۵۸ و مبهم‌ماندن موضوع جانشینی او، بربحران افزود. «روء جوء» (مشاوران عالی یا هیأت حاکم) و دایمیوهای جانبی به‌رهبری بزرگترین امیر «فودای» یعنی «یی نائوسوکه» (۱۸۶۰ـ۱۸۱۵) هوادار جانشینی «توکوگاوا یوشی‌تومی» امیر «کیی» بودند. اما دیگر «دایمیوها» جانشینی «هیتوتسوباشی یوشی‌نوبو» (که «کی‌کی» هم نامیده می‌شد ــ بکسر ک اول و سکون ک دوم)، پسر توکوگاوا ناریاکی را می‌خواستند. ناریاکی نیز به‌امید ازهم پاشاندن «هوتا» و جانشین ساختن پسر خود به‌جلب حمایت دربار برآمد و بدین‌سان آنرا وارد جریانی ساخت که مسألهٔ داخلی باکوفو بود.

شتاب رویدادها در سال ۱۸۵۸ «روء جو» را ناگزیر ساخت تا بیدرنگ به تدبیر و اقدام برآید. «یی نائوسوکه» در مقام مشاور اعظم (تای روء) به‌رهبری سیاست باکوفو گمارده و مأمور شد تا دسته‌بندی را از میان بردارد و نظام درست کارها را باز آورد. «یی» یکی از دو «دایمیو»یی بود که درسال ۱۸۵۳، در پاسخ استعلام حکومت «باکوفو»، از سیاست ترک انزوا هواداری کرده بود. او اینک به‌انجام نظر خود پرداخت و، بی‌توجه به منع امپراتور و اعتراض جناح مخالف، دستور امضای پیمان تجاری با امریکا را داد (۲۹ ژوییه ۱۸۵۸)، و نیز به حل یکجانبهٔ مسألهٔ‌جانشینی شوگون به‌نفع «یوشی‌تومی»پرداخت. طی‌چندماه ودرهمان سال، بنابراصل «دول کاملة‌الوداد» پیمانهای‌مشابه باچهارکشوردیگر (روسیه، هلند، انگلیس و فرانسه) امضاء شد و بیش از دوقرن انزوای ژاپن به‌پایان آمد.

«یی» برای از میان بردن جبهه‌بندی در «ادو» و تحریک و مخالفت در کیوتو،

چند تن از مقامهای «باکوفو» را که با او ستیز داشتند، برکنار ساخت. او «هوتا» و یکی دیگر از اعضای شورای عالی را از کار برداشت و گناه عقد پیمان با امریکا را به‌گردن آنها گذاشت، «ناریاکی» و نیز «کی‌کی» را در خانه‌هایشان زندانی ساخت، چندین «دایمیو» و از آن میان امیران «ئوواری»، توسا و «ساتسوما» را بازداشت نمود و منتقدین بی‌پروای باکوفو مانند «یوشیدا شوئین» و «هاشیموتو سانای» را اعدام کرد. «یی» با این شدت عمل که «تصفیه‌ی انسی» (بفتح الف و کسر س) نام گرفت، تسلط قدیم باکوفو را بظاهر اعاده کرد و مسائل داخلی و خارجی هم تا چندی حل شده به‌نظر رسید. اما این آرامش ظاهری بود و مخالفان را به فعالیت پنهانی واداشت. «یی» در چهره یک دیکتاتور درآمد و هدف نخستین سیاستگران باکوفو نیز فقط این حکومت شد. تلاشهایی که برای ترمیم اوضاع اقتصادی می‌شد، ناساخته ماند. «یی» خود نیز از آمدن خارجی‌ها بهره‌ای درسوی پیشرفت ژاپن و اصلاحات ندید و سیاست او هرچه بیشتر در پردهٔ ابهام ماند. با اینهمه شماری از نویسندگان کار «یی نائوسوکه» در گشودن دروازه‌های ژاپن را ستایش‌انگیز شمرده‌اند زیرا که این امر در ده سال آینده گرایش‌ها و سیاست‌هایی بار آورد که در جریان تحول ژاپن اهمیت حیاتی داشت.

اما با ورود دیپلماتها به «ادو» و شروع اقامت خارجی‌ها در «یوکوهاما»، احساسات ضد خارجی باتمایلات شدید مخالف «باکوفو» درهم آمیخت و به‌بهای جان «یی» تمام شد. در ماه مارس ۱۸۶۰ گروهی از سامورائیهای «میتو»، ناراضی از رفتار «یی» با امیرشان و ناخشنود از سیاست خارجی او، «یی» را در یکی از دروازه‌های کاخ «ادو» کشتند. قتل «یی» ضربه سختی به نظام «باکوفو» وروحیه دولتمردان آن زد و بلوا درافتاد. مرگ او پایان استبداد حکومت شوگون بود و «باکوفو» دیکتاتوری را که با بیرحمی و خشونت خود توانسته بود حکومت شوگونی را برپا نگهدارد، ازدست داد.

سالهای ۱۸۶۳ــ۱۸۶۰ با فعالیت تروریستی و انتقامی مخالفان علیه خارجیان و مردان صاحب مقام در «ادو» و ولایات، پرآشوب بود. این ناراضیان را، که بی‌پروا آماده بودند تا شمشیر را در راه هدف به‌کار گیرند، ژاپنی‌ها «شی‌شی» یا مردان عزم خوانده‌اند. اینان بارآمدگان عصر آشوب و تحول بودند، درجوانی با بحران داخلی دهۀ ۱۸۴۰ به هیجان آمده، باتاب و تب فزایندۀ بحران خارجی تکان خورده و به‌فراگرفتن فنون نظامی یا دانش ملی درولایات خود پرداخته بودند و وجدان روشنی از مسؤولیت و فداکاری در راه هدف داشتند. کارآمدترین این «مجاهدان» برای تعلیم به «ادو» فرستاده شده یا خود به اینجا آمده وبیشتر مایل

بودند که در مدرسه‌های معروف شمشیرزنی گردآیند. بسیاری از آنها با تعلیمات اندیشه‌مندانی از «میتو»، مانند «فوجیتا توء کو» (۱۸۵۵ـ۱۸۰٦) که امیر او «ناریاکی» چنان سرسخت و استوار به حفظ غرور ملی و آمادگی نظامی پای می‌فشرد و تأکید او به قداست امپراتور در جای مظهر هویت و بود و نمود ژاپن صیت و صلای روزافزونی پیدا می‌کرد، آشنا شدند و بدینسان مایه‌ای قوی از آگاهی سیاسی یافتند. در سالهای پس از ۱۸۵۳ که اینان به ولایات خودبرگشتند، شعارهای «جوءی» («وحشیان را بیرون کنید») و «سون‌نوء» («درود برامپراتور») را با خود داشتند. بسیاری از آنها کار سازماندهی نیروهای تازهٔ ولایات خود را در دست گرفتند و شماری نیز مشاور دایمیو یا نمایندهٔ ارتباط با ولایات دیگر شدند. این مقام‌های تازه، با نیازهای روز به‌وجود آمده و تصدی آنها جوانی و شور و غرور می‌خواست. شماری ازین مجاهدان نیز در صف ناراضیان درآمدند و به اقدام مستقیم پرداختند و بیشتر آنها از امیرشان رخصت می‌خواستند تا ترک خدمت کنند و «رونین» (ساموراییِ آواره) شوند و بتوانند شمشیرشان را آزادانه و بی‌آنکه مایهٔ دردسر امیرشان شود، به‌کار گیرند. هم اینان بودند که «یی‌نائوسوکه» را از پای‌درآوردند وبسیاری ازخارجی‌ها رابه‌پای مرگ انداختند. در اوایل سال ۱۸٦۳ جانبازان «چوء شوء» نمایندگی بریتانیا را آتش زدند و سپس در همان سال توپهای ساحلی «چوء شوء» سوی امریکاییها، فرانسویها و هلندیها در تنگهٔ «شیمونوسه‌کی» آتش گشودند.

این خشونت‌ها بر مسألهٔ پیمانها و هم‌برسیاست داخلی تأثیر نهاد. قدرتهای خارجی برآن بودند تا ژاپن را به‌هرراه باشد به اجرای پیمانهاوادارند و، دراین کار، مقاومت داخلی را بهانه کردند وبه زور دست بردند. و نیز از آنجا که آشکار شده بود که حکومت «باکوفو» قدرت اجرای‌پیمانها را ندارد (درواقع نیز«ادو» زمزمهٔ بستن «یوکوهاما» به روی کشتی‌های خارجی را آغاز کرده بود)، پس مستقیماً با چند ولایت نیرومند و با دربار به مذاکره پرداختند. در سال ۱۸٦۳ ناوگان بریتانیا بتلافی قتل «ریچاردسن» (Richardson) انگلیسی که به دست محافظان شخصی «دایمیو»ی ساتسوما کشته شده بود، بندر «کاگوشیما» را بمباران کرد و شهر را سوزاند. یکسال پس از آن، ناوگان مشترکی از قدرتهای غربی، بیشتر از کشتی‌های انگلیسی، توپهای ساحلی «چوء شوء» رانابود کرد و تنگه‌ی «شیمونو سه‌کی» را بازگشود. در سال ۱۸٦۵ ناوگان متحد قدرتها بمنظور گرفتن تأیید امپراتور از پیمانها و تسریع در گشوده‌شدن خیلج «هیوء گو»، با عملیات دریایی بزور وارد این خلیج شد. نمایندگان قدرتها در دیدار با مقامات «باکوفو» در اوساکا

توانستند امپراتور را به امضای پیمانها وادارند.

در این سالها اوضاع داخلی ژاپن هم آشفته و دستخوش آشوب بود. در میان فشارهای خارجی و ناآرامی داخلی حکومت باکوفو و دایمیوها همه در پی تسلط بر اوضاع و حفظ خود بودند. حکومت «باکوفو»، نگران از ناآرامی و نارضایی مردم، کوشید تا در پناه حمایت امپراتور واز راه اتحاد منافع خود با دایمیوها برسر حکومت بماند. چنین بود که شوگون هرچه بیشتر وابسته به‌دربار شد. در سال ۱۸٦۲ برای جلب نظر دایمیوها «هیتوتسوباشی یوشی‌نوبو» که چند سال‌پیش مدعی و نامزد مقام شوگونی بود، نایب‌الحکومهٔ او شد و الـزام حضور متناوب دایمیوها در «ادو» (ترتیب «سانکین کوء تای») تغییر و تعدیل عمده یافت. شاید بتوان گفت که با این تحولات مرکز سیاست کشور به کیوتو منتقل شد. در سال ۱۸٦۳ شوگون در انجام خواستهٔ امپراتور به کیوتو سفر کرد و بااین کار تجدید اعتبار و قدرت مسلط امپراتور را پذیرفت. اینک شوگون ناچار شد که به‌سازش برآید و از دایمیوها بخواهد که تحت رهبری امپراتور با او متحد شوند و امـور مملکت را بگردانند. این‌کار که «کوء بو ـ گاتای» یعنی «ائتلاف دربارودایمیوها» نام گرفت با ترتیبی که در اوایل سال ۱۸٦٤ به آن داده شد، امیدوارکننده بـود بدینسان که قرار شد شوگون امور مملکتی را بنام امپراتور اداره کند و یک گروه مشورتی از دایمیوها درسیاست وتدبیر کارها شرکت‌داشته باشد. اما این‌ترکیب تازه انسجام بایسته را برای کار گروهی نداشت و در نتیجه پیش از پایان سال از هم پاشید.

تغییرات اساسی در نظام کارها ناگزیر می‌نمود. حکومت باکوفو با مخالفت فزاینده روبرو بود. شماری از دایمیوها در نتیجهٔ اصلاحات مالی یا قدرت رهبری توانسته بودند به پیشرفتهای نظامی برسند و بر قدرت خود در برابر باکوفو بیفزایند. بخصوص، دو ولایت «ساتسوما» و «چوء شوء» در نتیجهٔ تماس بـا قدرتهای غربی به‌نوکردن ارتش خود توفیق یافتند و کم‌کم در این راه از حکومت مرکزی پیش می‌افتادند. رهبران تازه و پرشوری نیز در این ولایات برخاستند. اینان که امیر یا دولتمرد ولایت خود یا نمایندهٔ ارتباط با دیگر ولایت‌ها بودند، بیشتر حال و هوای «شی‌شی» داشتند و اندیشهٔ نزدیک‌شدن به امپراتور ومخالفت با «باکوفو». در سال ۱۸٦٤ با نافرجام ماندن سیاست ائتلاف و اتحاد باکوفو با امیران ولایات، کشور دستخوش رقابت بی‌پروای سیاسی شد، وبا آنکه دایمیوها هنوز در سیاست میانه‌رو بودند، مباشران و مقامات ولایات در راه سرنگونـی حکومت شوگونی پیش می‌رفتند.

در فاصلهٔ سالهای ۱۸۶٤ و ۱۸٦٦ چندین گروه آشکارا در کار تضعیف نظام حکومت سپهسالاری بودند. در این میان هواداران سلطنت، درباریان، ناراضیان افراطی و بعضی امیران و صاحب منصبان ولایات شاخص می‌نمودند. کیوتو مرکز فعالیت وفاداران سلطنت شده بود. اعضای جوان اشرافیت دربار مانند «ایواکورا» و «سانجوء»، پنهانی علیه باکوفو توطئه می‌کردند و در ولایات نیز امیران نیرومند سر به‌نافرمانی برمی‌داشتند. حکومت شوگونی نومیدانه می‌کوشید تا وضع را نگهدارد. دو لشکرکشی علیه ولایت «چوء شوء» که در برابر «ادو» قیام کرده و در اندیشهٔ تصرف پایتخت بود، صورت گرفت. نخستین آن کمی موفق بود اما به روی کارآمدن رهبری انقلابی دراین ولایت انجامید. پیش از آنکه لشکرکشی دوم صورت گیرد، در ماه مارس۱۸۶٦، مباشران امیران «ساتسوما» و «چوء شوء» («سایگو» و «اوکوبو» از «ساتسوما» و «کیدو» و «تاکاسوگی» از «چوء شوء») که ازین پیشتر ضد و رقیب هم بودند به توافقی پنهانی برای کمک به یکدیگر رسیدند. این بود که دومین نبرد برای باکوفو فاجعه‌آمیز درآمد و نیروهای آن که رغبتی به‌جنگ نداشتندبوسیلهٔ سربازان تازه تعلیم‌دیدهٔ «چوء شوء» که به اسلحهٔ انگلیسی مجهز بودند، تار و مار شدند. ناقوس مرگ حکومت شوگون به صدا درآمده بود.

با آغاز سال ۱۸٦۷ دو رویداد مقارن تلاطم سیاسی را به اوج رساند. در ماه ژانویه اینسال امپراتور «کو ء می» که منش میانه‌رو داشت، مرد و درماه فوریه پسرش «موتسو هیتو» که ۱٤ساله بود، جانشین او شد. در ماه آغاز سال نیز «هیتوتسوباشی یوشی‌نوبو» پس از چندماه ازدرگذشت شوگون پیشین (یه‌موچی، که در ۱۹ سپتامبر ۱۹٦٦ مرده بود) در مقام شوگونی تثبیت شد. ازین پس او «توکوگاوا یوشی‌نوبو» یا «کی‌کی» خوانده می‌شود. در دنبالهٔ سال ۱۸٦۷ سه گدار تند در جریان مبارزه سیاسی پیدا می‌نمود: آخرین تلاشهای «باکوفو» برای ماندن برسر قدرت از راه انجام اصلاحات در حکومت وسیاست خود، کوشش پی‌گیر شماری از «دایمیوها» برای ساخت و پرداخت ائتلاف محافظه‌کارانه‌ای در صفوف خود، و تحریک دامنه‌گیر ضد توکوگاوا با هدف بازگرداندن قدرت و حکومت به امپراطور.

طرح تازه باکوفو برای اصلاحات در جهت توسعه قدرت نظامی شوگون و تجدید سازمان اداری به‌الگوی فرانسه باداشتن هیأت وزیران، وزارتخانه‌های متعدد و تقسیم کشور به‌استانها بود. اما اینبار نیز تدبیر اصلاحات دیرآمد. همزمان «یوشی‌نوبو» برای ساخت وساز موازنهٔ تازهٔ قدرت با رهبری امپراتور و برای

نجات حکومت شوگونی می‌کوشید، و همچنان در طرح ائتلاف و اتحاد باکوفو و دایمیوها اصرار داشت، اما توفیقی به‌دست نیامد. در این مرحله دایمیو ولایت «توسا» که، با احساس رقابت، از قدرت فزایندهٔ امیران «ساتسوما» و «چوء شوء» نگران بود، راه میانه‌ای برای مسألهٔ سازمان سیاسی کشور پیشنهاد کرد که به پیشنهاد «توسا» معروف است و دائر بود برکناره‌گیری «شوگون» بنفع شورای «دایمیوها» که زیرنظر امپراتور باشد. بدینسان قدرت سیاسی «شوگون» به امپراتور اعاده می‌شد اما رئیس سرای توکوگاوا (سپهسالار) اراضی تیولی خودرا نگهمیداشت و بجای رهبری نظامی و سیاسی کشور، مقام نخست وزیر را دارا می‌شد. در پیشنهاد امیر «توسا» خطاب به «شوگون» آمده بود:

«آن جناب باید اختیارات حکومتی را به امپراتور اعاده نمایند، و با این کار بنیادی نهند که بر پایه آن ژاپن بتواند جای مساوی خود را با دیگر ممالک بیابد.»

«یوشی‌نوبو» این پیشنهاد را در ماه نوامبر ۱۸٦۷ پذیرفت و استعفای او «اعادهٔ (قدرت) امپراتور» خوانده شد. این رویداد در تاریخ ژاپن «نهضت رجعت» نخستین شناخته می‌شود.

اما این راه حل سازشگرانه مورد قبول اعضای تندروتر اشرافیت دربار بود و نه رهبران پرشور «ساتسوما»، «چوء شوء» و شماری از ولایات دیگر. این دو ولایت که اینک رزمندگانشان را به کیوتو آورده بودند، کودتایی را بصورت حمله مسلحانه به‌شوگون که در کاخ خود در کیوتو بود، تدبیر کردند و در تاریخ ۳ ژانویه ۱۸٦۸ (بشمار تقویم ژاپنی در روز ۹ از ماه دوازدهم سال ۱۸٦۷) فوج‌های مسلح ولایات «ساتسوما»، «اچی‌زن»، «ائوواری» و «آکی» این کاخ را بنشانه پایان حکومت «توکوگاوا» تصرف کردند و «رجعت» تازه‌ای را اعلام نمودند. امیر توسا نیز که بختی برای بقای شوگون نمی‌دید، با آنان همراه شد. «کی‌کی» با طرفدارانش شبانه از کیوتو به اوساکا رفت. برای تدبیر نظام حکومت تازه شورایی دعوت به‌اجلاس شد که نمایندگان «توکوگاوا» در آن نبودند و «اعادهٔ» رسمی حکومت به‌امپراتوراعلام‌شد. بنای حکومتی که‌ازسلطنت افسانه‌ای امپراتور «جیمو» در دوهزار و پانصدسال پیش نشان داشت، طرح شد. حکومت شوگونی منحل و اراضی آن ضبط گردید و «یوشی نوبو» به پایهٔ «دایمیو» عادی تنزل داده شد. این‌رویداد همان «اعادهٔ قدرت‌میجی» یا«نهضت احیای میجی» سال۱۸٦۸بود.

تصمیم‌هایی که رهبران «نهضت» در ماه ژانویه، به دنبال تصرف کاخ شوگون در کیوتو، گرفتند، بیدرنگ اعلام نشد، و نیز این حامیان تازه‌ی امپراتور

هنوز توان اجرای آنرا نداشتند و نمی‌دانستند که اگر به‌شوگون بگویند که از مقامش برکنار و از اراضی خود خلع ید شده است، می‌پذیرد یا نه، و اگر نپذیرفت می‌شود او را وادار ساخت یا نه. سه هفته در تأمل و تردید گذشت. در اینروزها «چوء شوء» که نافرمانیش از حکومت «ادو» مورد عفو دربار واقع شده بود، سپاهش را به کیوتو آورد و نیروهای «نهضت» تقویت شد.

شوگون پیشین به اوساکا عقب نشسته و شمار قابل‌توجهی سپاه در فرمان او بود. «کی‌کی» شاید که خود تمایل و تصمیم قاطعی به‌درگیرشدن با مخالفان نداشت، اما پیرامونیان و پیروانش فشار آوردند که به کیوتو حمله کنند ونیروهایی را که امپراتور را دوره کرده‌اند در هم بشکنند. آنها این کار را فداکاری برای نجات امپراتور از «امیران بیرونی» خودخواه می‌دانستند. در این میان امیران «ئووارى» و «فوکویی» که هردو از وابستگان «توکوگاوا» بودند می‌کوشیدند تا کار به‌مصالحه بگذرد و پیشنهاد کردند که «کی‌کی» تسلیم شود، با این شرط که عناوین درباری او و بخشی از املاک که برای تأمین زندگیش کافی است، محفوظ بماند. شوگون پذیرفت، اما روز ۲٦ ژانویه امیران همراه او و از ولایات «آیزو» و «کووانا» که سرجنگ داشتند نیروهایشان را به کیوتو راندند و فردای آنروز در میانهٔ راه، در شهرهای کوچک «توبا» و «فوشیمی» با رزمندگان «ساتسوما» و «چوء شوء» در جنگ سه روزه‌ای درگیر شدند. این رزمندگان با اینکه در شمار بسیار اندک بودند، نیروهای شوگون را به اوساکا عقب راندند و «کی‌کی» ازآنجا به «ادو» گریخت. دربار کیوتو این پیشامد را بهانه ساخت واورا شورشی خواند. دو قرن ونیم پیش از این در «سه‌کی‌گاهارا»، «توکوگاوا یه‌یاسو» نیای «کی‌کی» مخالفانش را که خانهای غربی در آنمیان برجسته بودند، در هم شکسته بود و آنها اینک انتقام خود را می‌گرفتند. پیروزی «توبا ــ فوشیمی» نیز، چنانکه «سه‌کی‌گاهارا» تا حد بسیار با خیانت به‌دست آمد زیرا که درپایان روزدوم جنگ بخشی از نیروهای «توکوگاوا» به جبههٔ دشمن پیوست.

نیروهای امپراتور طی چند هفته به‌سوی شرق پیش راند و با مانع عمده‌ای برنخورد. پیدا بود که دژ «ادو» می‌توانست در برابر محاصرهٔ طولانی مقاومت کند، اما «کی‌کی» سرانجام برامیران و پیرامونیانش باز مسلط شد و دستور مذاکره و تسلیم داد. در نتیجه، «ادو» در اوایل ماه آوریل تصرف شد و اندکی پس از آن نیز دربارهٔ شرایط تسلیم موافقت گردید و امتیازهایی به «توکوگاوا» داده شد. قرار شد «کی‌کی» کناره‌گیری کند، اما جانشین او در مقام سرکردهٔ خاندان «توکوگاوا» زمین‌هایی به‌اندازهٔ ۷۰۰٬۰۰۰ کوکو محصول برنج نگاهدارد

ـ برابر «ساتسوما» و تقریباً دوبرابر «چوء شوء». این ترتیب همراه با قرار بخشودگی همه رزمندگان و امیران تابع «توکوگاوا» که سوگند وفاداری به‌حکومت تازه یاد کنند، از جنگ داخلی جلو گرفت. جز مقاومت‌های پراکنده‌ای به‌ظهور نرسید. امیر «آیزو» در«واکاماتسو» مصالحه رانپذیرفت وششماه درکوهستانهای آنجا سرسختانه پایداری کرد اما سرانجام تسلیم شد. آخرین آثار مقاومت در «هوکایدو» پیدا آمد و در «هاکوداته» یک امیر دریایی شوگون تا تابستان سال ۱۸٦۹ به‌مقاومت ادامه داد.

بدینسان تفوق سرای توکوگاوا به پایان آمد و پس از حکومت پانزده‌شوگون، نظام سپهسالاری برچیده شد. «کی‌کی» آخرین شوگون، سالهای بسیار پس از «نهضت» زیست، اما تا تابستان ۱۹۰۲ به‌حضور امپراتور میجی پذیرفته نشد. کمی پس از این تاریخ، مقام شاهزاده، عالیترین عنوان اشرافی، به او داده شد.

تدبیر نظام نو

آسان گذشتن کار خلع ید از باکوفو برای امیران «ساتسوما» و «چوء شوء» مغتنم بود، زیرا که در آغاز وضع حساسی داشتند و با آنکه امپراتور در سوی آنها بود بسیاری از بزرگان دربار با آنان همراه نبودند و بسیاری از امیران نیز اوضاع را می‌دیدند تا چه پیش آید و به جبهۀ پیروز بپیوندند. ولایاتی هم که در جبهۀ متحد بودند منافع و آراء متفاوت داشتند و بیم اختلاف و تشتت همواره در میان بود. دربار نیز جز نام و اعتبار چیزی نداشت و فرمان امپراتور در جایی روان بود که سپاه هوادار او در میدان باشد، سپاهی مرکب از واحدهای ولایات و هریک بسرداری امیر خود. ازینرو با از کارافتادن حکومت باکوفو، ژاپن در چند هفتۀ آغاز سال ۱۸٦۸ در واقع حکومت مرکزی نداشت.

در این احوال کسانی می‌پنداشتند که دستگاه سپهسالاری تازه‌ای بنیاد گیرد، اما چنین نشد. از یکسو هیچیک از امیران نیرومند، بخصوص دایمیوهای «ساتسوما» و «چوء شوء» نتوانستند بردیگری تفوق نشان دهند. ازسوی دیگر این دو امیر در ولایاتشان نیز رهبر برجسته و نیرومندی نبودند و ازینرو انتظار چنین جایگاهی را در رهبری کشور نداشتند. پس می‌بایست بنیاد تازه‌ای برای حکومت ساخته شود. در این احوال، سیر رویدادها، تجانس تاریخی، احساس دیرین، سنت و نبودن مرکز قدرت دیگر دست به‌دست هم داد و دربار را مرکز حکومت برکشور نمود. جدا از مرکز ثقل سیاست و قدرت حاکم، در بسیاری چیزها

باید تصمیم گرفته می‌شد، و از آنمیان، نام طبیعت و سازمان بنیادهای مملکتی، مردانی که باید آنها را بگردانند و سیاستهایی که‌باید داشته باشند. پرداختن به‌این مسائل گدار اصلی تاریخ ژاپن را در پنجسالی که از پی‌آمد، ساخت.

تلاش نخستین، که پایهٔ تحول در وضع نیز شد، آن بود که اتحاد ضد باکوفو حفظ شود و همهٔ آنهایی که در کار سرنگونی باکوفو بوده‌اند، میدان فعالیت یابند، بخصوص کسانی که آمادگی شرکت در امور را داشتند، مانند نجبای دربار، امیران بزرگ، بلندپایگان سامورایی در ولایات و حتی نمایندگان نهضت تندرو. این گرایش درتدوین مقررات وتدبیر سیاست‌مملکتی ودرتعیین‌مقامات بازتاب یافت.

شورایی که در ۳ ژانویه ۱۸٦۸، روز پیروزی نهضت، برای ادارهٔ امور دعوت شد (شورای اجرایی)، نخستین سنگ این بنای تازه بود. این شورا به‌تدبیر سازمان تازهٔ حکومت پرداخت و مشاوران سلطنتی تازه‌ای منصوب کرد. انتصاب یکی از شاهزادگان به‌نام مشاور اعظم و ریاست این دستگاه جدید به‌رقابت فعالان نهضت که مدعی این مقام بودند، پایان داد. دو تن از بزرگان دربار که در سیاست ضد باکوفو سهم برجسته داشتند، یکی «ایواکورا تومومی» و دیگری «سایگو سانه‌تومی» دستیار او شدند. سه تن دیگر از نجبا، به‌پاداش خدمات مشابه و نیز دو شاهزادهٔ دیگر همراه با پنج دایمیو که رزمندگانشان دروازه‌های کاخ را پاسداری می‌کردند (امیران «ساتسوما»، «توسا»، «هیروشیما»، «ئوواری» و «فوکویی») به مقام مشاورعالی(گی‌جو) منصوب شدند. مقام مشاورعادی (سانیو) هم به چند تن دیگر از بزرگان دربار از ردهٔ پایین‌تر و سه سامورایی از هریک از آن پنج ولایت، که امارت «چوء شوء» هم سپس به آن افزوده گشت، داده شد. بدینسان هستهٔ حکومت تازه از روی الگوی «توکوگاوا» ساخته شد. اما یک ماه بعد این دستگاه با ایجاد «دیوان»ها توسعه یافت. در رأس این دیوانها، مشاوران عالی بودند و مشاوران عادی هم دستیاری ایشان و گردش کار دیوانها را برعهده داشتند. این ترتیب، افزایش عده مشاوران را ناگزیر نمود، همچنانکه پیوستن ولایاتی مانند «اوواجیما»، «کومامونتو» و «توتوری» به‌اتحاد و نهضت، این نیاز را پیش آورد. پس، تا آغاز ماه ژوئن اینسال بیش از یکصد «سانیو» منصوب شدند. تعریف روشنی برای کار اینهمه وجود نداشت و گماردن آنان در واقع حرکتی بود برای تأثیر برافکار.

دو تدبیر دیگر نیز برای استقرار نظام نو وتحکیم پایگاه ملی‌حکومت‌درکارآمد: یکی دعوت از نمایندگان همهٔ ولایات برای تشکیل مجلس مشورتی در ماه مارس ۱۸٦۸ و دیگر صدور فرمانی از سوی امپراتور، بتاریخ ٦ آوریل اینسال، دراعلام

فلسفهٔ کلی و بنیادی حکومت و نیات دولت جدید که «سند میثاق» یا «میثاق‌نامه» خوانده شده است. این سند که پنج ماده داشت و بوسیلهٔ «یوری» و «فوکوئوکا» تهیه و سپس بوسیلهٔ «کیدو» اصلاح شده بود و نشان از اندیشهٔ غرب‌گرای طراحانش داشت، با همهٔ عام و کلی‌بودنش و ابهام در بعضی نکته‌ها، بر چهار اصل مهم تأکید می‌کرد: ۱ـ سیاست دولت برمبنای مشورت گسترده خواهد بود (که شاید اطمینان دادن به‌ولایات در ملاحظهٔ منافع آنها منظور بود)، ۲ـ مردم در خواستهای خود آزادند، ۳ـ منافع ملی بالاتر از همه چیز خواهد بود، ٤ـ «عادات پست گذشته باید منسوخ شود» و شیوه‌های مترقی گرفته شده از غرب جای آنرا بگیرد (که در واقع اطمینان می‌داد که انحصار حکومت باکوفو تکرار نخواهد شد). این تأکید برای زدودن نگرانی کسانی بود که به «ساتسوما» و «چوء شوء» بد گمان بودند، و نیز مبنایی بود برای سازش با بقایای «توکوگاوا» و مقامات آزمودهٔ آن دستگاه که خدمت آنها اینک برای ادارهٔ بسامان مملکت نیاز بود.

در ماه ژوئن ۱۸٦۸ به سازماندهی عمده‌ای در کار حکومت پرداخته شد و نخستین تلاش تجربی برای تدوین قانون اساسی و قوانین اداری انجام گرفت، که بیشتر در اجرای «میثاق‌نامه» بود. این طرح سازمان حکومت («سی‌تای‌سو») که بوسیلهٔ «فوکوئوکا» و «سوئه جیما» تهیه شد آمیزه‌ای از دیوانسالاری سنتی و الگوهای تازهٔ غربی از حکومت انتخابی و تجزیهٔ قوا از کار درآمد ــ تفکیک قوایی که در عمل با تداخل افراد و توارد امور میان قوهٔ قضائیه و قوهٔ مجریه بی‌اثر ماند. اما مهمترین جنبهٔ این کار، توزیع دوبارهٔ وظایف بود ــ بخصوص که شمار مشاوران عادی و دستیاران دیوان‌ها بسیار کاهش یافت. در این ترتیب یک دستگاه مرکزی حکومتی بنام «داجوء کان» (که نام «شورای بزرگ حکومتی» دورهٔ تاریخی نارا را زنده می‌کرد) با اختیار کامل ادارهٔ امور، به‌وجود آمد. فعالیت‌های دولت میان هفت وزارتخانه تقسیم شد که از آنمیان وزارت قوانین خود به دو مجلس اعلا (شورای مقامات دولتی) و مجلس نمایندگان ولایات («کوگیشوء») تقسیم می‌شد. دیگر وزارتخانه‌ها وظایف شینتو، مالیه، جنگ، خارجه و داخله بودند. وزارت دیگری، جدا از این سازمان، برای دادگستری درست شد تا اصل تجزیهٔ قوای سه‌گانه محفوظ مانده باشد. امتیاز این ترتیب، محدود شدن مقامات بود. نوزده نمایندهٔ ولایات که در چهارده ماه بقای این تشکیلات به عضویت مجلس عادی منصوب شدند، فقط از هفت امیرنشین متنفذ بودند، و تقریباً همهٔ آنها از صاحب‌منصبان پیشین این ولایات.

با تصرف «ادو»، حکومت جدید مقر قدیم «توکوگاوا» را قرارگاه اصلی حکومت

ساخت و چون «ادو» پایتخت سیاسی کشور شده بود، دولت در اواخر سال ۱۸٦۸ فعالیت خود را به‌آنجا که «توکیو» (پایتخت شرقی) نام گرفت، انتقال داد. در اوایل سال ۱۸٦۹ امپراتور به دژ قدیم اقامتگاه شوگون درآنجا نقل مکان کرد.

در ماه اوت ۱۸٦۹ که زد و خوردهای دورهٔ نهضت پایان گرفته بود، باز در سازمان حکومت تجدیدنظر گردید و ترکیبی که ساخته و پرداخته شد تا هنگام اتخاذ ترتیب کابینهٔ وزرا به الگوی غربی در شانزده سال بعد از آن (۱۸۸۵)، برجای ماند. بنیاد حکومت در این طرح تازه هرچه بیشتر به شیوهٔ نظام قدیم «نارا» بود. «شورای اجرایی» «دا جوء کان» قویترین بازوی دولت شد. در رأس این شورا «سانجو» بود که در واقع مقام صدراعظم را داشت و هیأتی از مشاوران («سانگی») از رده‌های مختلف، دستیارش بودند که برشش (بعداً هشت) دیوان یا وزارتخانه نظارت و ریاست داشتند. «وزارت امور شینتو» موازی «شورای حکومتی» قرار داده شد. مجلس (نمایندگان ولایات) باقی ماند، هرچند که تا انحلال آن چند گاهی بعد، تنها یک‌بار اجلاس کرد. وزارتخانه‌های تازه: امور مملکتی (که در ماه نوامبر ۱۸۷۳ به‌نام امور داخله تجدید سازمان یافت)، مالیه، جنگ (که در آغاز سال ۱۸۷۲ به دو وزارت نیروی زمینی و نیروی دریایی تقسیم شد)، عدلیه، دربار و امور خارجه بودند. وزارت رفاه عامه و آموزش نیز افزوده شد. تا اینزمان بیشتر مقامات اسمی کنار گذاشته شده و رهبران مؤثری که نهضت را گردانده بودند، در مقام عضو شورا یا وزیر یا معاون وزارتخانه در صحنهٔ حکومت ظاهر شدند. کم‌کم یک دیوانسالاری شکل می‌گرفت که مقاماتش کمتر از ۲۰ نفر و همه از دربار و چهار ولایت متنفذ آمده بودند و در پشت آنها، در عرصهٔ حکومت، انبوهی از مردان «ساتسوما» و «چوء شوء». ازینروست که ژاپنی‌ها این حکومت را «دستهٔ ولایتی» (هامباتسو) نام داده‌اند. اختیار اصلی کارها در دست گروه کوچکی از سامورابیهای ولایات «ساتسوما»، «چوء شوء»، «توسا» و «هی‌زن» افتاده بود. وزارت داخله با اختیار نظارت بر حکام و نظمیهٔ مملکت، دستگاه درجه اول حکومت بود که کار امنیت کشور و اصلاحات دشوار و ناهموار را بر عهده داشت. اهمیت این دستگاه چنان بود که «اوکوبو» که در اینوقت قویترین مرد حکومت بود، وزارت مالیه را رها کرد تا وزیر داخله شود.

★ ★ ★

اعتدال نسبی تغییر سیاسی که با «رجعت» فرا آمد، نمودار آن بود که بنیاد تازهٔ حکومت لازمه‌اش تغییر کامل دستگاه سیاسی کشور نیست. در حالیکه

دستگاه شوگونی و سپس نظام خانخانی و حکومت اربابی ـ لشکری منحل شد، باز می‌شد که از بسیاری از مجاری قدرت و بخش اعظم دستگاه اداری موجود بهره برد و نیازهای تازه را با اندک تغییراتی برآورد. رهبران نهضت در سال ۱۸۶۸ در عین مواجهه با ضرورت ایجاد بنیان نوینی برای مملکت، به دو نیاز درجهٔ اول نیز آگاه بودند: یکی حفظ قدرت دولت و تحصیل اعتماد و تبعیت ملت، و دیگر ساخت و پرداخت نظام مؤثر وپایداربرای حکومت. دراینجا نیز پیشنهادها آراء و گرایش‌ها یکسان نبود و گاه نیز با هم تعارض داشت. خارج‌دیده‌ها، هوادار الگوی متجدد حکومت بر پایهٔ نظام انتخاباتی بودند، حال آنکه نیاز به اعادهٔ تسلط دولت بر اوضاع داخلی، گرایش سنتی به حکومت مطلقه را تقویت می‌کرد. رهبران تازه با این مسائل با واقع‌بینی برخورد کردند، این دو جریان را با هم سازش دادند و راهی میان سنت و تجدد، میان قدرت متمرکز و حق انتخاب و نمایندگی منافع متعدد ومتنوع برگزیدند.

سر و سامان دادن به اوضاع مملکت و تحکیم نظام تازه، بیش از هرچیز توسعهٔ قدرت حکومت مرکزی به ولایات را ناگزیر می‌نمود که این کار انجام گرفت و نخست در سال ۱۸۶۸ ولایات وادار به قبول تسلط مرکز شدند. سپس در سال ۱۸۶۹ دایمیوها قلمروشان را به دربار برگرداندند، اما در مقام «حاکم» ولایت خود ماندند، و سپس در سال ۱۸۷۱ «هان»ها، یا ولایات تیولی به استان مبدل شد و طی چند ماه این چند صد ولایت در ۷۲ استان و ۳ شهر ادغام گردید (در سال ۱۸۸۸ شمار استانها به ٤۳ کاهش یافت). در سال ۱۸۷۳ باایجاد وزارت داخله بیشتر حکام از توکیو دست‌چین شدند (بسیاریشان از مردان «ساتسوما» و «چوءشوء»)، و ادارهٔ امور محلی یکسره در اختیار دولت درآمد. در ردهٔ شهرستان و روستا نیز تجدید سازمان در جهت کاهش شمارهٔ واحدهای محلی و افزایش تسلط دولت بود.

توکیو جذابیت تازه‌ای برای مدیران لایق ولایتی پیدا کرده بود و استانداریها فرصت اشتغال به‌ساموراییهای پیشین و کدخدایان کارآمد داد. علاوه براین، رهبران جدید با هوشیاری و تدبیر یک رشته مجالس محلی ترتیب دادند که از قدرت چندانی برخوردار نبود اما بسیاری از بلندپروازان سیاسی را سرگرم می‌داشت و دولت را از آنها آسوده می‌گذاشت. در سال ۱۸۷۱ دولت ایجاد شوراهای محلی را در استانهای تازه تشویق کرد. این مجامع هم وسیلهٔ بیان عقاید سیاسی بود و هم مراجعی که ازآن‌راه دولت توانست حمایت محلی را برای اصلاحات ناهموارتر خود در مالکیت ارضی و مالیات‌ها جلب کند. این مجامع فقط قدرت

بحث داشتند و نمی‌توانستند در راه سیاست دولت بایستند.

اصلاحات چنان صورت گرفت که وقفه‌ای در اعمال قدرت دولت پیش نیامد، چنانکه در همهٔ این مدت مالیات‌ها همواره وصول می‌شد. از نتایج مهم توانایی دولت در حفظ تداوم اقتدارش در ولایات آن بود که توانست مسائل خطیر مالی خود را در زمانی نه‌چندان دراز حل کند و این امر نیز مانند توفیق سیاسی به تقویت و تثبیت دولت، کمک کرد. در اوایل سال ۱۸٦۸ دولت مرکزی هیچ منشأ درآمد مستقلی نداشت و در نخستین ماهها ناچار به‌دریافت کمک از چند ولایت و استقراض اجباری از بنگاههای اعتباری شد. در سال ۱۸۷۹ درآمد املاک سابق «توکوگاوا» به‌دولت تعلق گرفت، اما این بزحمت نیمی از هزینه را پرمی‌کرد. انتشار اسکناس جدید موقتاً چاره‌ساز شد. سپس با انحلال «هان»ها (ولایات خودمختار) وضع اندک بهبودی پیدا کرد، اما دولت بااین کار قرض‌های گذشتهٔ «هان»ها را هم پذیرفته بود و تعهد مقرری دایمیوها و ساموراییهای پیشین را هم داشت. اصلاحات مالی که بوسیلهٔ «ایتو» و «اوء کوما» در سالهای ۱۸۷۱ و۱۸۷۲ انجام شد، پول کشور را بر پایهٔ نظام دهگانی تغییر داد و «ین» واحد پول قرار داده شد، یک نظام بانکی به الگوی «فدرال رزرو» (Federal Reserve) امریکا تدبیر شد که قرضهٔ دولتی را مبنای نشر اسکناس تازه کرد. یکی از موارد نادر استقراض خارجی ژاپن، ٤ر۲ میلیون لیره از انگلیس، نیز در بهبود وضع مالی دولت مؤثر افتاد. در سال ۱۸۷۳ اصلاحات مالیات ارضی ثبات مالی دیرپایی را برای دولت فراهم کرد.

الغای خانخانی

از میان‌برداشتن خانخانی شاید که مهمترین و حساسترین کار بعد ازنهضت برای تثبیت قدرت حکومت و تحکیم نظام نوین بوده باشد. اما این کار یکباره صورت نگرفت.

در سال ۱۸٦۸ اراضی ضبط شده از «توکوگاوا» به‌صورت استان‌ها (کـن) (به‌کسر کاف) و شهرها (فو) (بضم واو) سازمان شد، و از رهبران جوان ولایات غربی به فرمانداری آنها گمارده شدند. این تدبیر اهمیت داشت که املاک ضبط شده به تیولی تازه داده نشد و بپاداش خدمت هواداران دولت وسلطنت، میان آنان توزیع نشد. همزمان مأموران دولت به ۲۷۳ «هان» یا ولایت تیولی فرستاده شدند

تا کارها را در جهت وحدت اداره و برابر تعلیمات مرکز سازمان دهند. در همان‌حال با یک سلسله تجدید سازمان در حکومت مرکزی، درباریان و دایمیوهایی که مقام اسمی داشتند از منزلت افتادند و رهبران و مدیران فعال و مؤثر جایگزین آنها شدند. در میان اینان «اوکوبو» از ولایت «ساتسوما» رفته رفته قدرت برتر شد. این جریان نشانهٔ تمایل به‌تضعیف نظام خانخانی بود. دربار، در جهت تسلط مرکز و جلوگیری از قدرت‌گرفتن ولایات، بسیاری از محدودیت‌های موضوعهٔ «باکوفو» را به‌نام خود باز مقرر داشت، و از آنمیان منع ضرب سکه یا اتحاد خاندانها از راه ازدواج مصلحتی بود. همچنین مقرر شد که ساموراییهای مقام‌یافته در دولت مرکزی پیوندشان را با ولایت خود قطع کنند. در پایان اینسال فرمان امپراتور که عناوین مقامهای بلندپایه ولایات را معین می‌کرد، این مقامها را «تابع اقتدار امپراتور» شمرده و مقرر داشته بود که امیران ولایات باید آنها را از «مناسب‌ترین و کارآمدترین کسان... بی‌توجه به‌هرگونه ملاحظهٔ دیگر» برگزینند. این تدبیر، پیامد و تأثیر گسترده داشت.

شماری از رهبران «نهضت» این تدابیر را کافی نمی‌دانستند. «ایتو» چند سال پس از آن نوشت: «تار و پود نظام خانخانی، که با قیود و تشریفات پوسیدهٔ خود همه‌جا سد راه ما بود، می‌بایست ریشه‌کن و نابود می‌شد.»* «کیدو»، یکی دیگر از رهبران نهضت، در اوایل اینسال پیشدار این فکر بود، اما کار را دشوار یافت. با اینهمه، او از پا ننشست و در ماه ژوئن به «چوع شوع» رفت وبرای الغای خانخانی زمینه‌سازی کرد. در ماه مارس ۱۸٦۹ «اوکوبو» از ولایت مهم «ساتسوما» نیز در پی ایجاد مرکزیت قویتر برای دولت برآمد. او و «کیدو» پس از اطمینان از قدرت فوج‌های رزمندگان «ساتسوما» و «چوع شوع» مستقر در پایتخت برای تسلط براوضاع، ائتلافی از چهار ولایت اصلی («چوع شوع»، «ساتسوما»، «توسا» و «هی‌زن») ساختند و با تسلیم یادداشتی به امپراتور، داوطلبانه اراضی و رعایای خود را در اختیار امپراتور نهادند. دیگر دایمیوها نیز از آنان پیروی کردند و بدینسان نخستین گام برای انحلال ولایات خودمختار (هان) برداشته شد.

چهار امیر بزرگ ولایات غربی در تسلیم اقطاع‌های خود به‌امپراتور، کار را به‌صورت نمایشی کردند. در یادداشت آنها به امپراتور نوشته بود :

«در قلمرو شاهنشاهی ژاپن زمینی نیست که متعلق به امپراتور نباشد،

---

* Ito Hirobumi, Writing in S. Okuma, Ed., Fifty Years of New Japan (2 Vols., London, 1910), I, P. 122.

و آفریده‌ای نیست که تابع امپراتور نباشد، هرچند که در قرون میانه قدرت امپراتور سستی یافت و کار طبقات نظامی بالا گرفت، تا آنجا که زمین‌ها را در اختیار درآوردند. و بپاداش کمان و نیزه‌شان (سلاحداریشان) میان خود بخش کردند. اما اکنون که قدرت امپراتور احیاء شده است، ما چگونه می‌توانیم زمین‌هایی را که ازآن امپراتور است در تصرف نگه داریم و برمردمی که اتباع امپراتورند حکومت کنیم؟ پس، ما همهٔ زمین‌های تیولی را احتراماً (به‌امپراتور) تقدیم می‌کنیم ... تا که نظام واحدی برسراسر امپراتوری حاکم شود. بدینسان ژاپن خواهد توانست با دیگر ممالک دنیا همسری کند.»

تسلیم اراضی به منزلهٔ پایان تسلط امیران محلی نبود. «هان»ها اسماً باقی ماندند و دایمیوها صورت حاکم منصوب در ولایت خود را یافتند، با اختیار انتصاب مأموران زیردست خود. فرامینی که از آن پس صادر شد نشانداد که دولت این تغییر را ظاهری نمی‌داند. در توزیع درآمد ولایات نظم تازه‌ای داده شد ، بخشی از آن به دایمیوهای پیشین و بخشی به‌هزینه‌های اداری تخصیص یافت، و نیز دربارهٔ ضوابط مالیاتی، نیروی نظامی، جمعیت و دیگر امور گزارشهایی خواسته شد. در مقرری سامورایی‌ها تجدیدنظر و از بسیاری از مقرری‌ها کاسته شد. مراتب پیچیدهٔ مقامهای سامورایی ساده‌تر شد. این تدابیر همراه با تجدید سازمان اداری در ماه اوت ۱۸۶۹ زمینهٔ استخدام در دولت مرکزی را محدود ساخت. آن گروه از خوانین و امیران که وضع خود را نابسامان می‌دیدند به انتقاد برآمدند مهمتر آنکه امیران «چوء شوء» و«ساتسوما» نیززبان به‌ایراد گشودند وبخصوص «سایگو تاکاموری» ازین ایالت خصومت نشان می‌داد. این مخالفت‌ها دو سالی پیشرفت کار را جلو گرفت. «اوکوبو» از سران برجستهٔ نهضت نیز متقاعد شده بود که باید به جریانی که آغاز شده است پایان داد، اما او و «کیدو» نمی‌خواستند در برابر «سایگو» که رزمندگان «ساتسوما» سر به‌فرمانش بودند، کاری کنند.

سرانجام در ماه مارس ۱۸۷۱ در دیداری پنهانی که سران برجستهٔ نهضت یعنی «کیدو»، «اینووه»، «یاماگاتا»، «اوکوبو»، «سایگو»، «اویاما»، «سانجوء» و «ایواکورا» در آن بودند تصمیم به انحلال «هان»ها گرفته شد. زمینهٔ این کار نیز از پیش با قول و قرار قبول و تمکین دایمیوهای برجستهٔ پیشین و تقویت نیرو-های مسلح مرکز با الحاق واحدهای ولایات عمدهٔ عضو ائتلاف به آنها، فراهم شد. «کیدو» و «اوکوبو» در این فرصت توانستند طایفه‌هایشان را زیر فشار اخلاقی بگذارند زیرا که «سایگو» با نقشهٔ آنان برای از میان بردن یکسرهٔ دستگاه

خانخانی همراه شد. در ماه آوریل آنها با «ایتاگاکی» امیر «توسا» نیز به‌توافق رسیدند و در ماه ژوئن نیروهای ولایت «چوء شوء»، «ساتسوما» و «توسا» به سوی پایتخت پیشروی کردند. در ماه اوت با آماده شدن این مقدمات، تغییرهایی در مقامات داده شد. «اوکوبو» وزیر مالیه شد، «کیدو» و «سایگو» مشاور عالی شدند و سپس «ایتاگاکی» و «اوکوما» بنمایندگی «توسا» و «هی‌زن» به شورا پیوستند. در ۲۹ اوت، که رهبران نهضت بدینسان برحکومت مسلط شده بودند، گام نهایی برداشته شد: امپراتور، دایمیوها و امیران پیشین را به‌حضورخواست و انحلال امیرنشین‌ها و الغای نظام خانخانی را اعلام کرد و مقرر شد که همهٔ کشور قلمرو یکپارچهٔ امپراتوری باشد. یک ماه پس از آن فرمان انحلال سپاههای امارات، جز آنها که زیر فرمان امپراتوری بودند، داده شد.

ولایات تیولی قدیم به‌استان مبدل شد که استانداران و فرمانداران منصوب از طرف دولت در رأس آنها بودند. دژهای مقر دایمیوهای پیشین ضبط گردید و خود آنها خلع ید و با پرداخت مقرری متقاعد شدند. بر رویهم ۳۰۵ واحد محلی استان و شهر ایجاد شد، اما این تعداد با ادغام واحدها تا پایان آن سال به ۷۵ کاهش یافت. ژاپن دارای حکومت متمرکز ومسلط برهمهٔ کشور شد وازاین مرحله، رهبری جدید توانست با تسلط کامل، اصلاحات را طرح و در سراسر کشور اجرا کند، بی‌آنکه با مقاومت عمده‌ای روبرو شود.

بدینسان خانها و امیران ولایات زمینهٔ قدرت را باختند. این کار تنها بمایهٔ تهدید و فشار نبود. انگیزهٔ مالی هم در آن تأثیر داشت. از تابستان ۱۸۶۹ خوانین، که حکام ولایات شناخته شده بودند، ده یک درآمد امارات خود را می‌گرفتند و این سهم برایشان عایدی شخصی بود و بهای خوبی برای از دست‌دادن مقامی که بیش از قدرت برای آنها دردسر و نگرانی داشت. اما سامورایی‌ها، برعکس دایمیوها، نصیب چندانی نبردند. به‌آنها وعده داده شده بود که مستمریشان برقرار خواهد بود، اما مقدار آن با تدابیر اقتصادی که طی دو سال اجرا شد، پایین آمده بود، به‌نسبتی که یک سامورایی که پیش از نهضت یکصد «کوکو» (پیمانه) برنج سهم داشت، اینک شاید کمتر از شصت کوکو می‌گرفت. اما گروهی از سامورایی‌های وفادار به دولت بپاداش خدمتشان در سرنگون‌کردن «توکوگاوا» مقرری اضافی، و گاه هنگفت، یافته بودند.

مایه‌های دگرگونی

در اینکه چه‌چیزی سرنگونی حکومت سپهسالاری را موجب شد، مورخان بر

دو نظر بوده‌اند: نظر نخست که زمینهٔ قدیم‌تر دارد اینست که اگر پیشامد گشوده‌شدن دروازه‌های ژاپن بفشار امریکا و دیگر قدرتهای غربی روی نمی‌داد ، حکومت «توکوگاوا» می‌توانست بی‌دگرگونی اساسی ادامه پیدا کند، اما آمدن خارجی‌ها پایهٔ این حکومت را سست کرد و به ویرانی آن انجامید. اما بینش‌تازه‌ای که جایگزین نظریهٔ اول شده است براین حقیقت روشن تأکید دارد که کل نظام «توکوگاوا» زیر حملهٔ جناحهای بسیار در خود ژاپن بود و مدتها پیش از آمدن امریکایی‌ها، فشار تدریجی دگرگونی اقتصادی، بخصوص رشد طبقهٔ سرمایه‌دار بازرگان شهری، پایه‌های حکومت باکوفو را می‌فرسود و تجاوز خارجی ضربهٔ نهایی را برپیکر این حکومت، که در هرحال فرو می‌ریخت، زد. این نظر نیز شاید که اثر فشار غرب را بر ژاپن در دههٔ ۱۸۵۰ کم گرفته باشد. واقع اینست که ضعف حکومت سپهسالاری که آنرا به تسلیم در برابر فشار خارجی ناچار ساخت، سرانجام به‌سرنگونیش انجامید. نمی‌توان تصور کرد که اگر توکوگاوا یارای ایستادگی در برابر خواستهای امریکا، روسیه، بریتانیا و دیگر قدرتها را داشت، باز هم سقوط می‌کرد. دربار نیز اگر در این مرحلهٔ حساس تاریخ در مرکز قدرت می‌بود، چنانکه در سال ۱۹٤٥ و هنگام شکست و تسلیم ژاپن، کم و بیش در خطر می‌افتاد. اما حکومت سپهسالاری سپر بلای آن شد.

در فاصلهٔ ده سال از تاریخ امضاء پیمانها در سال ۱۸۵۸، مرکز ثقل سیاسی رفته رفته از «ادو» به پایتخت باستانی ژاپن، کیوتو، منتقل شد. این تحول نتیجهٔ رقابت امپراتور با شوگون نبود. امپراتور «کوء می» صد و بیست و یکمین امپراتور سرزمین آفتاب که از سال ۱۸٦٤ تا ۱۸٦٧ برتخت بود، بیشتر از پیشینیانش با امور مملکت سر و کار داشت، اما بسختی می‌توانست کاری فراتر از وظایف تشریفاتیش بی‌مشورت اطرافیان خود بکند. پیروزی نهایی جانب امپراتور بیش از هرچیز مدیون هشیاری سیاسی، آینده‌نگری و عزم مردان کارآمد خاندانهای غربی «ساتسوما»، «چوء شوء» «توسا» و «هی‌زن» بود که هماهنگ با شماری از نجبای دربار و بازرگانان «اوساکا» اقدام و عمل می‌کردند.

در «ادو» از تاریخ ورود کشتی‌های امریکایی در ۱۸۵۳ تا پایان سال ۱۸٦٧ سه فرمانفرمای«توکوگاوا» حکومت داشتند. «کی‌کی»، آخرین آنها، ثبات‌شخصیت و اعتماد بنفس داشت، اما در غروب دولت باکوفو اختیار اصلی کارها با مشاوران عالی شوگون بود که از کاخ «ادو» بنام او حکومت می‌کردند. یکی از اینان، «آیه ماساهیرو»، که تلاشی نافرجام برای نجات این حکومت کرد، در سال ۱۸۵۷ درگذشت و سپس برجسته‌ترینشان چندگاهی «ئی نائوسوکه»، امیر «هیکونه»

بود که با مخالفان خود راه استبداد و خشونت در پیش گرفت و، برغم دربار و بنام شوگون، امضای پیمانهای «نابرابر» با ممالک متحده، روسیه، بریتانیا و فرانسه را اجازه داد. این پیمانها «ادو» و چند بندر دیگر را به روی خارجی‌ها گشود، تعرفهٔ گمرکی بسیار نازلی برژاپن تحمیل شد، و، بدتر از همه، اتباع هیجده کشور که چنین پیمانی با آنها بسته شد از صلاحیت دادگاههای ژاپن مستثنی شدند. تا آخرین سالهای قرن نوزده مسألهٔ تجدیدنظر در این «پیمانهای نابرابر» و بخصوص الغای کاپیتولاسیون، عامل مسلط در سیاست خارجی ژاپن و هدف مقدم همهٔ دولتهایی بود که یکی از پی دیگری روی کار آمدند.

با تسلیم «ئی نائوسوکه» به فشار خارجی، موج مخالفت و مقاومت گسترده شد و شعار «درود به امپراتور، اخراج وحشیان!» اوج گرفت. خشونت «ئی» نتوانست ساموراییها و جانبازان «شی‌شی» (مجاهد) را آرام کند تا سرانجام در آغاز سال ۱۸۶۰ او را در دروازهٔ کاخ «ادو» کشتند. «توکوگاوا» کوشید تا بیاری حامیانی که هنوز در بیشتر ولایات داشت، براوضاع مسلط شود، اما توفیقی نیافت و امتیازهایی هم که داد سقوطش را تسریع کرد. در سال ۱۸۶۲ که اصل اجبار دایمیوها به اقامت و ملازمت یکسال در میان در ادو کم‌کم تعدیل شد و به‌گروگان نگهداشتن خانوادهٔ دایمیوها در ادو ملغی گردید، افول اقبال «توکوگاوا» آشکارتر نمود. نگارنده‌ای در آن روزگار این حال را چنین توصیف کرده است:

«و بدینسان اعتبار خاندان «توکوگاوا» که سیصدسال پایدار مانده بود درخشانتر از کاماکورا در عصر «یوریتومو»، وبیش از دویست وهفتاد سال دایمیوها را واداشته بود تا ترسان و لرزان بنوبت به ادو بیایند، و در هر زمان هشتاد هزار ملازم گوش به‌فرمان خود داشت، به‌بامدادی فرو ریخت.»

در زمینهٔ داخلی، آنچه که سرنوشت «باکوفو» را تسجیل کرد، ناتوانی این حکومت از برآمدن با سرکشی خاندان «چوء شوء» در منتهاالیه غربی جزیرهٔ «هونشو» در سال ۱۸۶۶ بود. نیروهای «چوء شوء» فرماندهانی بسیار کارآمد داشتند، بشیوهٔ اروپایی تعلیم یافته و به اسلحهٔ غربی مجهز بودند و تا اندازه‌ای هم به‌جامهٔ غربی آراسته. این نیروها محدود به طبقهٔ نظامی سنتی نمانده ، بلکه از شهریان و روستاییان داوطلب پذیرفته بود. جوهر فرماندهی و کفایت نظامی که امیران «چوء شوء» نشاندادند، موقع مسلطی در ارتش نوین امپراتوری ژاپن پس از سقوط حکومت شوگونی برای آنها فراهم ساخت و در واقع نیز بیش از

پنجاه سال، تا پس از جنگ جهانی اول، مناصب بالای ارتش ژاپن اصولا بوسیلهٔ افراد این خاندان یا برکشیدگان آنها تصدی می‌شد.

رهبران «چوء شوء» پیش از مبارزه‌جویی موفق با حکومت «ادو»، با قدرتهای دریایی غرب درافتاده بودند. در سال ۱۸٦۲ فرمانی از امپراتور «کوء می» خطاب به‌شوگون صادر شد که مقرر می‌داشت ترتیب اخراج خارجی‌ها را در تابستان دیگر بدهد. این موضوع قاعدهٔ به‌نمایندگان خارجی اطلاع داده شد، اما طبیعت درهم و برهم کارها در این ایام از نحوهٔ این اطلاع پیداست. به وزیران مختار و کنسولها از سوی دولت شوگونی اطمینان شفاهی داده شد که اقدامی در اجرای این فرمان انجام نخواهد گرفت، اما بسیاری از تندروان ضدبیگانه مصمم بودند که «بربرها» را بیرون بریزند، و به‌کارهایی مانند قتل خارجیان و حملهٔ شبانه به نمایندگی انگلیس دست زدند. در ماه ژوئن ۱۸٦۳ که موعد بیرون کردن خارجی‌ها نهاده شده بود، توپخانهٔ ساحلی «چوء شوء» در تنگهٔ «شیمونو سه‌کی»، دهانهٔ شمال غربی دریای سرزمینی ژاپن، به روی کشتی‌های امریکایی، فرانسوی و هلندی آتش گشود. نتیجهٔ این کار حملهٔ تلافی‌جویانهٔ ناوگان متحد قدرتها به «شیمونوسه‌کی» بود. سرکوبی خوانین نافرمان درواقع کار حکومت شوگونی بود، اما از انجامش ناتوان بود.

ولایات «ساتسوما» و «چوء شوء» که سالها دشمنی داشتند، در سال ۱۸٦٦ به‌تفاهمی رسیدند و اتحادی پنهانی بستند و در نتیجهٔ آن نیروهایشان را با خاندانهای مهم «توسا» و «هی‌زن» در غرب ژاپن متحد ساختند. بعضی بازرگانان ثروتمند «اوساکا»، بخصوص خانوادهٔ «میتسویی»، ازین اتحاد حمایت مالی نمودند. چنان می‌نمود که‌بسیاری از نجبای دربار «کیوتو»، وحتی خود امپراتور «کوء می» با این اتحاد ضد باکوفو بستگی دارند. نهضت احیای قدرت امپراتور تند و پرشتاب پیش رفت. سامورایی‌های «ساتسوما» و «چوء شوء» مصمم بودند که خاندان و سرای «توکوگاوا» را از قدرت، و از ملک و ثروت نیز، بیندازند.

«یوشی‌نوبو» مقام شوگونی را با بی‌میلی پذیرفته بود، اما چون روی کار آمد از انجام یک برنامهٔ اصلاحات عمیق برای تقویت باکوفو و براهنمایی فرانسه، حمایت کرد. فرانسویها در این هنگام در مقام رقیب اصلی انگلیس‌ها، و حامی «باکوفو»، ظاهر شده بودند. «لئون روشه» (Leon Roche's) وزیرمختار فرانسه از سال ۱۸٦٤، با شور و شوق در «ادو» فعالیت داشت و امیدوار بود که کشتی شکستهٔ «باکوفو» را به‌ساحل نجات برساند. انگلیس‌ها، در برابر، از «چوء شوء» و «ساتسوما» هواداری می‌نمودند. وزیرمختار بریتانیا، «سر هری پارکز» (Sir Harry

Parkes) با احساس اینکه آینده متعلق به‌خاندانهای غربی است، به‌شناسایی شماری از رهبران اصلی آنها و مشورت دادن به ایشان برآمد. این زمزمه بالا گرفت که بریتانیا هوادار اتحاد کشور تحت حکومت امپراتور است. فرانسه، از سوی دیگر، آشکارا هوادار حکومت شوگونی بود. کینهٔ «چوء شوء» و «ساتسوما» به‌حکومت شوگونی تا حد زیادی با پیوندهای بسیار نزدیک که میان این حکومت و فرانسه در دههٔ ۱۸٦۰ وجود داشت، انگیخته شد. گفته می‌شد که حکومت ادو در سال ۱۸٦۷ که برادر شوگون از نمایشگاه پاریس دیدن کرده، پیمان محرمانه‌ای با فرانسه امضاء نموده است. یقیناً در سالهای آخر حکومت باکوفو دولت فرانسه از طریق وزیرمختار خود مشورت بسیار در امور سیاسی و نظامی به‌آن داد. مربیان فرانسوی نیروهای شوگون را تعلیم دادند. ذوب آهن و کشتی سازی «یوکوسوکا» در دهانهٔ خلیج «ادو» با سرمایه و بدست فرانسویها ساخته شد. چندگاهی فرانسهٔ زیر حکومت ناپلئون سوم بیش از هرقدرت خارجی در ژاپن اعمال نفوذ کرد. امریکا در این هنگام در دههٔ ۱۸٦۰، درگیر جنگ داخلی وپیامد آن، تأثیر اندکی بر امور ژاپن داشت.

مردان عزم و عمل و دیوانسالاری جدید

لحظه‌های بحرانی مردان بزرگ را به صحنهٔ تاریخ می‌آورد. ژاپن شاید که در هیچ دوره از تاریخ خود به‌اندازهٔ سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ مردان بزرگ به وجود نیاورده باشد. همین مردان بودند که نیروی اصلی را به «نهضت» و به اصلاحات پیامد آن دادند. اینکه اینان چرا پیدا آمدند و به چه انگیزه، شاید که اساسی‌ترین پرسشی باشد که می‌توان دربارهٔ نهضت داشت، چنانکه بدفرجام شدن مشروطیت ایران را، گذشته از نفوذ و مقاصد سیاست‌های خارجی، باید در منش و نیات اکثر مدیران بعد از مشروطه یافت، دربارهٔ نهضت تجدد ژاپن این پاسخ که بانیان آن به‌انگیزهٔ وفاداری به‌امپراتور برخاستند یا از روی احساس زدودن تأثیر بیگانه و هوای رقابت با غرب، بسیار ساده‌انگارانه است. شماری از پژوهندگان، و از آنمیان نورمن (E. H. Norman) امریکایی نویسندهٔ کتابهای «کالبدشکافی خانخانی ژاپن» و «عروج ژاپن جدید، مسائل سیاسی و اقتصادی عصر میجی» این نظر را فراآورده‌اند که این رهبران از ردهٔ ساموراییهای پایین رتبهٔ ناراضی برآمدند و نمایندهٔ نیروی حرکت آنی جنبش طبقهٔ متوسط بودند.

اما نظر و تعبیر دانشمندان جدیدتر این رأی را بی‌اعتبار نموده است. رهبران نهضت در واقع از بسیاری از رده‌های طبقهٔ سامورایی برآمدند و حرکت آنان نشان چندانی از احساس طبقاتی یا گروهی نداشت، و نیز نمی‌خواستند که منابع طبقهٔ خود را برای هدف انقلابی در کار آورند.

نظریهٔ رایج‌تر در میان پژوهندگان تاریخ جدید ژاپن ـ که این نهضت نمودار انسجام دوبارهٔ طبقهٔ سامورایی در تلاش برای نگهداشتن پایگاه قدرت خود و تسلط براوضاع کشور در برابر ناآرامی نیروهای انقلابی دهقانی و گسترش نفوذ سرمایه‌داری تجاری بود، یعنی درواقع این یک ضدانقلاب بود در جهت استبداد سیاسی ـ نیز آشکارا کوششی است برای جادادن تحولات ژاپن در یک چارچوب آشنای غربی.

انگیزه‌های این نهضت را باید با بررسی در پیشینه و آراء و هدفهای گوناگون دست‌اندرکاران، که از یکصد نفر بیشترند، یافت. بررسی وضع شمار اندکی از آنها که نمایندهٔ این گروه و رهبران اصلی و عمدهٔ جنبش شناخته می‌شوند، کافی به‌مقصود است. برجسته‌ترین رهبران اینان بودند:

از دربار: «سانجوء سانه‌تومی» (۱۸۹۱ـ۱۸۳۷) و «ایواکورا تومومی» (۱۸۲۵ تا ۱۸۸۳)،

از «ساتسوما»: «اوکوبو توشی‌میچی» (۱۸۷۸ـ۱۸۳۰)، «تراشیما مونه‌نوری» (۱۸۹۳ـ۱۸۳۳)، «گودای توموآتسو» (۱۸۸۵ـ۱۸۳۵)، «سایگو تاکاموری» (۱۸۲۷ تا ۱۸۷۷)، «کورودا کی‌یوتاکا» (۱۹۰۰ـ۱۸٤۰) و«ماتسوکاتا ماسایوشی» (۱۸۳۵ تا ۱۹۲٤).

از «چوء شوء»: «تاکاسوگی شین‌ساکو» (۱۸٦۷ـ۱۸۳۹)، کیدو کوئین (۱۸۳۳ تا ۱۸۷۷)، «اومورا ماسوجیرو» (۱۸٦۹ـ۱۸۲٤)، «اینتو هیروبومی» (۱۸٤۱ تا ۱۹۰۹)، «اینووه کائورو» (۱۹۱۵ـ۱۸۳۵)، «یاماگاتا آریتومو» (۱۹۲۲ـ۱۸۳۸) و «هیروساوا سانه‌ئومی» (۱۸۷۱ـ۱۸۳۳)،

از «توسا»: «ایتاگاکی تایسوکه» (۱۹۱۹ـ۱۸۳۷)، گوتوء شوء جیروء (۱۸۳۷ تا۱۸۹۷)،«فوکوئوکاکوء تی»(۱۹۱۹ـ۱۸۳۵) و«ساکاموتوریوء ما»(۱۸٦۷ـ۱۸۳۵)،

از «هی‌زن»: «اتو شیمپی» (۱۸۷٤ـ۱۸۳٤)، «اوکوما شیگه‌نوبو» (۱۸۳۸ تا ۱۹۲۲)، «سوئه‌جیما تانه‌ئومی»(۱۹۰۵ـ۱۸۲۸) و«ئوء کی‌تاکاتو»(۱۸۹۹ـ۱۸۳۲).

رهبرانی از دیگر امیرنشین‌ها، و حتی مردانی از حکومت باکوفو مانند «کاتسو کایشوء» نیز در پیشرفت نهضت مؤثر بودند.

در این گروه چند وجه مشترک است که نخست به‌ذهن می‌آید: اکثر آنها از

چهار ولایت (هان) بزرگ «بیرونی» غرب ژاپن آمدند که همه با خاندان «توکوگاوا» دشمنی قدیم داشتند. آنان بررویهم بسیار جوان بودند، و در سال پیروزی نهضت بطور متوسط کمی بیش از سی‌سال داشتند. بیشتر آنان از خانوادهٔ ساموراییهای ردهٔ پایین برآمده بودند، گرچه بعضی‌شان مانند «کیدو» از بلندپایگان بودند. این ساموراییهای جوان، پرشور و بلندپرواز بودند و بیشترشان در دستگاه امارت و بخصوص در سپاهیگری ترقی یافته بودند، و چون از اشراف زمیندار نبودند، جاه‌طلبیشان فقط در دستگاه دولت زمینهٔ اقناع داشت، و نیز پیش از آنکه زمامدار مملکت شوند، در ولایات خود مشق رهبری کرده بودند.

باز آنکه رهبران نهضت همه بیکسان تحصیلات بالا و آموزش تخصصی داشتند و بیشترشان بواسطهٔ مهارتهای نظامی یا صلاحیت علمی در ولایت خود برجسته بودند، همهٔ آنها کار اداری و سپاهی را در جوانی آغاز کرده و در مقام مشاور دایمیو، نماینده روابط خارجی یا سازمانده واحدهای نظامی جدید خدمت کرده بودند. «سایگوء»، «اومورا»، «اتوء»، «هیروساوا»، «ایتاگاکی» و بسیاری دیگر بیشتر در رهبری سپاهی فوج‌های «هان» فعال بودند، «ایتو» کار مترجمی میکرد، «کیدو» مشاور عالی دایمیو بود. آنها با گذراندن آموزش نظامی با خوی انضباط بار آمده و یاد گرفته بودند که مردان عمل باشند و خصایل سپاهیگری را در خود بپرورند. اندیشهٔ بنیادی آموزش آنها بیشتر تعلیمات کنفوسیوسی بود که بروفاداری و فداکاری برای جامعه تأکید داشت. ازینرو، با آنکه هواهای شخصی آنها قوی بود، باز وجدان مسؤولیت شدید نسبت به مسائل مملکتی داشتند. در جان این «شی‌شی»ها، شعلهٔ نجات کشور و خدمت به زادگاه و سرزمینشان فروزان بود، با اینهمه، فقط چند تنی انگشت‌شمار از آنها در نظرات سیاسی تعصب داشتند. عده‌ای از آنان پیش از سال ۱۸۶۸ خارج را دیده بودند. «ایتو» و «اینووه» به‌انگلیس رفته بودند و «کاتسو» یک کشتی ژاپنی را با شجاعتی افتخارآفرین در طول اقیانوس آرام به‌امریکا رانده و بازگردانده بود. دیگران با غربی‌ها در ژاپن معاشر بودند، و با آنکه بیشترشان از سال ۱۸۵۳ صدای رسای ضد خارجی برداشته بودند («ایتو» در حمله به نمایندگی انگلیس در ۱۸۶۳ شرکت داشت)، باز دانسته بودند که در تمدن اروپایی و پیشرفت غرب جوهری است که ژاپن برای رسیدن به این قافلهٔ تیزرو باید آنرا بگیرد، این بینش و دانش که تقریباً برای همهٔ رهبران میجی دست داد، مایه‌ای بود که آنها را از «رجعت» خواهی مطلق به اصلاحگری کشاند.

در آستانهٔ نهضت هنوز رهبران «رجعت» وحدت نظر نیافته و فرداً قوی

نبودند، و فقط به‌اعتبار امیران و دایمیوهای خود یا با بهره‌برداری از منابع و نفوذ ولایاتشان می‌توانستند بررویدادها تأثیر بگذارند. پس، نخستین کار آنها از میان‌برداشتن باکوفو و درآوردن امپراتور در اختیار امیرانشان بود. بعد از این کار دو هدف آنان در میانهٔ بحران یکی نجات کشور و دیگری تقویت آن در برابر غرب بود. در این راه جاه‌طلبی شخصی با دولتمداری همراه شد و این مباشران و ملازمان پرتلاش و توان را به‌رهبری رساند، تا از آن پایگاه مملکت را به‌راه اصلاحات درآورند.*

---

* مرحوم مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) که همراه علی‌اصغرخان اتابک، پس از عزل او از صدارت، از چند کشور و از آنمیان ژاپن دیدن کرده، سفرنامه‌ای شیرین و موجز نوشته بنام «تشرف به مکه از طریق چین و ژاپن و امریکا» و در آن با قلمی گیرا و نکته‌بین از سفر از راه ناگاساکی به‌کیوتو و توکیو و دیدار مکانهای تاریخی حدود این مسیر و نیز ملاقات معاریف ژاپن آن روزگار یاد کرده‌است. درشرح ملاقات هیأت بااینو، زیرعنوان «ملاقات بامارکی ایطو هیروبومی» می‌نویسد:

«مارکی ایطو در کنار دریا کوشکی دارد و کمتر به شهر می‌آید. با راه‌آهن به منزل او رفتیم. میرزا احمدخان و من در خدمت بودیم. دو نفر از وزرای اسبق امور خارجه با مارکی بودند. آنها را دوستان صمیمی خود معرفی کرد. دعوت به ناهار بود.

«... سه جام طلا برسر سفرهٔ مارکی بود و گفته شد هدیهٔ امپراتور است.»

مارکی ایطو منزلتی فوق‌العاده نزد امپراتور دارد. در امری اگر مجلسی رأی بدهد، هیأت وزرا موافق باشند، امضای امپراتور موقوف به تصویب مارکی ایطو است و حکمت این منزلت در ضمن اجمال تاریخی کشف خواهد شد.

بعد از ناهار ساعتی تنها با مارکی اتفاق صحبت افتاد. مترجمی ژاپنی و من حضور داشتیم. اتابک عنوان کرد که دانسته‌ایم که ترقیات ژاپنی نتیجهٔ حس تدبیر و تعلیمات جنابعالی است؟ گفت: اینهمه آوازها از شه بود [(اینهمه آوازها از شه بود گرچه از حلقوم عبداله بود ـ از مولانا)]. باز اتابک پرسید: از کجا شروع کردید؟ گفت: چون دست بکار زدیم دیدیم مرد کار نداریم. از جوانهای آزموده به ارپ و امریکا فرستادیم. در هر شعبهٔ علمی و صنعتی تکمیل شدند. سپس به تشکیلات پرداختیم و هرگونه مدرسه در مملکت ساختیم. بین من و اتابک صحبتها درین زمینه رفته بود. فرمایشات مارکی باری از روی دل من برداشت.» (ص ۱۰۲ـ۱۰۱)

کپی بخشی ازین سفرنامه را که شرح سفر هیأت به‌ژاپن از ۹ دسامبر ۱۹۰۳ تا ٦ ژانویه ۱۹۰٤ میلادی مقارن جنگ روس و ژاپن می‌باشد و بقرینه و اشاره‌های آمده در کتاب در سالهای بعد از جنگ دوم در ایران چاپ شده است و نام ناشر نیز ندارد، دوستم آقای پروفسور شوگو اوکازاکی استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا مرحمة به‌من دادند. ازیشان سپاسگزارم. این کتاب با اینکه نقطه در پایان جمله‌ها ندارد، اما برای واژه‌های بیگانه اعراب دارد. جای شرمندگی این نویسنده است که چاپ کتاب تاریخ ژاپن زیر و زبر و پیش برای اسامی نامأنوس ندارد. از خوانندهٔ گرامی برای این کمبود که نتیجهٔ نوع چاپ و نقیصه فنی است، پوزش می‌خواهد.

در نخستین ماههای سال ۱۸٦۸ حکومت جدید بیشتر مانند ائتلاف تازه‌ای میان ولایات بود که به‌مایهٔ قدرت برتر «ساتسوما» و «چوء شوء» به هم پیوسته بودند. امارات «هی‌زن» و «توسا» نیز به‌این ائتلاف آورده شدند تا دولت ثبات بیشتری یابد، اما قدرت حکومت هنوز منسجم نبود. بتدریج، در پس نمای دایمیوها و درباریان عالیرتبه که جلوهٔ بیرونی ائتلاف تازه بودند، فعالان ساموراییی که بیشتر امور اجرایی به‌آنها سپرده شده بود، بصورت یک دیوان‌سالاری آگاه برکارها استوار شدند و رفته رفته در ترکیب حکومتی که برتر از نظام امارات بود، شکل گرفتند. اما آنها در این کار با ملاحظه پیش رفتند.

دیوانسالاری تازه برای حکومت مؤثر برکشور می‌بایست قدرت اجرایی داشته باشد. در سال ۱۸٦۹ این قدرت بنیاد نشده بود و دولت مرکزی هنوز از نظر نظامی به‌ولایات وابسته بود، بیشتر درآمدش از اراضی ضبط شده از «توکوگاوا» حاصل می‌شد و برای فرمانبرداری رعایا به‌اعتبار امپراتور تکیه داشت. در این احوال برای هر تصمیم‌گیری عمده‌ای «کیدو»، «اوکوبو» و «ایواکورا» می‌بایست‌به یک رشته مذاکرات دشوار بپردازند، و پیش از هرچیز حمایت دو امارت عمده را جلب کنند ــ که دایمیوها و امیران آنها گاه ناسازگاری می‌نمودند ــ و سپس رضایت دربار را حاصل کنند. پس از این کارها، یک سلسله تدبیر و ترغیب و تهدید می‌بایست تاهمراهی خوانین و امیران دیگر فراهم آید. ساموراییی‌ها که به قابلیت خود مطمئن و با سنت استبدادی بار آمده بودند، بسیار بهتر می‌دیدند که دولت امپراتور دارای قدرت واقعی باشد. گذشته از این، دولتمردان تازه با انتقال احساس تعلق وسرسپردگی خود از امیر ولایت به‌حکومت مرکزی چیززیادی‌ازدست نمی‌دادند وشاید هم پایه‌ومرتبهٔ بهتر ومهمتری در دستگاه‌امپراتوری می‌یافتند.

رویدادها و تحولات سالهای ۱۸٦۹ تا ۱۸۷۱ که به الغای خانخانی، انسجام قدرت حکومت و بنیانگذاری دستگاه کارآمدی برای اصلاحات آینده انجامید، در تاریخ ژاپن نوین اهمیت اساسی دارد. نهضت میجی و نظام تازه بخت آنراداشت که رجال و *امیران* متنفذ و زمامداران حکومتش در مهمترین اصلاحات سرنوشت‌ساز برای کشور، با همهٔ اختلاف‌نظرشان، با هم کنار آیند. اگر این تفاهم و آگاهی سازنده در پایه‌ریزی استوار دستگاه حکومت در کار نمی‌بود، شاید که سرنوشت این نهضت همان می‌شد که برسر مشروطهٔ ایران آمد.

در پی این تدبیرها، با هر بحران و تکانی تسلط هستهٔ حکومت بر کارها بیشتر شد. در تابستان ۱۸۷۱ که امارات قدیم منسوخ گردید، ساموراییی‌ها ریاست دو وزارتخانهٔ مهم، مالیه و امور خارجه، را در اختیار گرفتند. در اکتبر

۱۸۷۳ در پی‌کشمکش بر سر ارجحیت‌ها، که مشاوران را در دو گروه رودررو هم نهاد، جناح پیروز اختیار مستقیم تدوین و نیز اجرای سیاست دولت را در دست گرفت. دیگر به مقامات اسمی نیازی نبود. اینک مردانی که نخست آموخته بودند که چگونه برامیران خود مسلط شوند و سپس برامپراتور و دربـاریانش، سرانجام به‌جایی رسیدند که توانستند خود آشکارا اعمال قدرت نمایند. «دیوان‌ـ سالاری میجی» شکل می‌گرفت، و سامورایی‌های جنوب و غرب کشور چهره‌های برجسته‌اش بودند.

عضو ارشد این گروه یکی از نجبای دربار بنام «ایواکورا تومومی» بود، مردی زیرک و کاردان که نفوذ بسیار برامپراتور و دربار او داشت. او ابتدا در مقام مشاور، دورهٔ کوتاهی در پاییز ۱۸۷۱ به‌عنوان وزیر خارجه و سپس تا زمـان مرگش در سال ۱۸۸۳ در مقام وزیر اعظم خدمت کرد. از ساموراییهای مقام‌یافته در دولت، «سایگو تاکاموری» که فرماندهی رزمندگان «ساتسوما» را در جنگ نهضت داشت و مأمور مذاکره در تسلیم «توکوگاوا» بود، محبوب‌ترین و نیـز معارضه‌انگیزترین کس‌بود. «تاکاموری» که قهرمان نهضت ونمونهٔ چهرهٔ ستایش‌ـ انگیز سامورایی بود، پس از سال ۱۸٦۸ کوشید تا از سیاست دور بماند، امـا بواسطهٔ اعتبار و نیز احساس مسؤولیتی که داشت خود را در هر بحرانی درگیر دید. او که میانه‌روئی بود که برخلاف تمایل خود انقلابی شده بود، کارش بـه شورش مسلحانه کشید.

شخصیتی کم‌نفوذتر، امـا نرم‌تر و پذیراتر برای اندیشه‌هـای نو، «کیدو کوئین» بود. مرگ نابهنگام «تاکاسوگی شین‌ساگو» در بهار سال ۱۸٦۷، «کیدو» را در سیاست «چوء شوء» تقریباً بی‌رقیب گذاشته و او نمایندهٔ ارشد این امارت در حکومت مرکز شده بود. در اینجا او هوادار دگرگونی تند، بویژه در دستگاههای سیاسی شد، و با شور بسیار و اغلب با موفقیت در برابر آراء سنتی‌تر اکثـر همتایانش استدلال می‌کرد.

این چهار مرد با همهٔ تفاوت طبعی با یکدیگر، وجوه تشابه بسیار نیزداشتند. آنها از یک نسل بودند و، در اصل، از رده و پایگاه اجتماعی همانند. «ایواکورا» در پایهٔ یک نجیب‌زادهٔ درباری، در اصل از دیگران والاتر بود، اما او از ردهٔ میانهٔ طبقهٔ خود برآمده بود، همچنانکه آن سه تن دیگر هم در طبقهٔ خود این حال را داشتند. «سایگو»، «اوکوما» و «کیدو» از خانواده‌های سامورایی تمام عیار بودند، و هرچند که ثروتی زیاد نداشتند، باز چندان قابل احترام بودند که در نظـام پیشین نیز مقام یابند، پس، از تنها راهی که برآنان گشوده بود، درخدمت‌خاندان

و ملازمت امیرشان، وارد فعالیت اجتماعی شدند. «ایواکورا» نیز پلکان ترقی در دربار را بشیوه‌ای همانند پیموده، از عنایت خاص امپراتور بهره‌مند شده و پیشرفت کرده بود. همتایان ایشان نیز کم و بیش مانند آنها و بمایهٔ قابلیت و تجربهٔ خود مقام و منصب یافته بودند. دیگران که نمودشان تنها به‌اعتبار تندروی و پیشینهٔ شورش ضد باکوفو بود، افتخارات را آسان‌یاب‌تر از مسؤولیت در کار دیدند. اما آنانکه در خدمت دستگاه باکوفو گذرانده بودند نیز این سابقه را، پس از گذشت یکی دو سال و آرام‌شدن وضع، مانع عمدهٔ کار با نظام تازه نیافتند. نمونه‌ای همانند این را، اینبار اسفبار، پس از «نهضت مشروطه ایران» می‌توان دید که کارها به دست عوامل قدیم افتاد، هرچند که بسیاریشان رنگ استبداد و فساد را از چهره و دل نمی‌توانستند پاک کنند.

در ولایات، نسلی یک کم جوانتر که مایه و اعتبار یافته و مقدر بود که تا قرن بیستم بماند، رو می‌آمد. از «ساتسوما»، «ماتسوکاتا ماسایوشی» (۱۸۳۷ تا ۱۹۲٤)، مردی با اجداد نیمه‌سامورایی ــ که در سال ۱۸۸۱ وزیر مالیه شد و این مقام را پانزده سال نگهداشت ــ نمونه بود، و از «توسا»، «ایتاگاکی تایسوکه» (۱۹۱۹ــ۱۸۳۷) کارشناس نظامی و مردی دولتخواه که سرانجام رهبر حزب سیاسی شد. «اوکوما شیگه‌نوبو» (۱۹۲۲ــ۱۸۳۸) از ولایت «هی‌زن» برجسته بود، که هم در آنجا زبانهای هلندی و انگلیسی را آموخت و مدیر تجارت خارجی این امارت بود. او در سال ۱۸٦۹ معاون وزارتخانه‌های مالیه و داخله شد و از ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۰ وزیر مالیه بود و سپس سیاستمدار حزب، بنیانگذار دانشگاه معروف «واسدا» و وزیرخارجه، دوتن از مردان امارت «چوء شوء» که از خانوادهٔ سامورایی تمام عیار نبودند، شهرت حتی زیادتری یافتند. «یاماگاتا آریتومو» (۱۹۲۲ــ۱۸۳۸) تا میانسالگی بیشتر سرباز بود تا سیاستمدار. «ایتو هیروبومی» (۱۹۰۹ــ۱۸٤۱) مانند «اوکوما»، تجددگرایی با دانش بالنسبه بالا از غرب، در سالهای ٦٤ــ۱۸٦۳ در لندن و در سالهای ۷۱ــ۱۸۷۰ در امریکا تحصیل کرده بود. این سابقهٔ تحصیلی او را هنگامیکه در سالهای ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۱ وزیر فواید عامه شد، در وضع مسلطی نهاد. او سپس با کمک ایواکورا در مقام رهبر برجستهٔ دولت، جانشین «اوکوبو» شد، چنانکه خود نیز با پایان سدهٔ نوزده جایش را به «یاماگاتا» داد.

اغراق نیست اگر گفته شود که در مدت چهل سال پس از نهضت اعادهٔ میجی، سیاست کشور در اختیار و انحصار رجال برخاسته از چهار ولایت عمده بود که گروه همگنی را از نظر سن، وضع اجتماعی و تجربهٔ سیاسی ساخته بودند. این امر در توفیق حکومت تازه سهم اساسی داشت زیرا که به‌تدابیر و کارها هماهنگی

واستواری و تداوم می‌بخشید و امکان داد که شیوه‌های نو پیش از آنکه نسل‌تازه به‌معارضه با آن برآید، پابگیرد.

ماهیت تحول

دربنباره در آغاز مبحث پیش بررسی کوتاهی شد. پژوهشهای تازه براین نظر است که ژاپنی‌ها در نهضت میجی نیز، چنانکه در اصلاحات «تایکا» درنیمهٔ سدهٔ هفتم ــ که آن نیز پیش‌درآمد الگوگرفتن از چین و تمرکزبخشیدن به حکومت و ثبات و انجام دادن به‌دیوانسالاری جدید و اشرافیت تازه بود ــ تغییرات انقلابی در بافت و ساخت سیاسی و دست به‌دست‌شدن قدرت را بی‌وقوع انقلاب به‌انجام رساندند. ازینرو این دگرگونیها را، هرچند که جنبهٔ انقلابی داشت، نمی‌توان «انقلاب» خواند. در همراه شدن امیران قدرتمند، بخصوص چهار دایمیوی عمده، با این جریان، مجموعه‌ای از فشار درونی و انگیزهٔ مصلحت درکار بود. تصمیم به‌انحلال امارت یکباره گرفته نشد، و در هر مرحله هم با زمینه‌سازی و پیش‌بینی انجام گرفت، چنانکه مقاومت در مراحل بعدی هرچه دشوارتر شد. دایمیوها با موجی تند و انقلابی که نابودشان سازد، روبرو نبودند. آنها در برابر واگذاردن امارات، پاداش و مقرری خوبی یافتند. دولت حتی بدهی امارات را قبول کرد. خوانین هم، در واقع، پایگاه قدرت را باخته بودند و زمانه دیگرگون شده بود. آرام گذاشتن تغییرات سیاسی و اعتدالی که در این کار بود، تا آنجا که به «توکوگاوا کی‌کی»، آخرین شوگون، هم در سال ۱۹۰۳ عنوان شاهزاده و اقامتگاه‌مناسبی داده شد، همراه با احساس بحران که حضور و تهدید قدرتهای غربی در کشور بار آورده بود، محیطی ساخت که در آن تلاش و اتحاد شمار اندکی مردان صاحب عزم توانست ژاپن را برای حیات غرورآفرینش در سدهٔ بیستم بازآفریند.

فشار خارجی برحکومت شوگون در سالهای واپسین آن بازتابهای بسیار پیچیدهٔ سیاسی در داخل ژاپن پدید آورد. این وضع علاوه برایجاد آگاهی دراذهان و مخالفت عام در برابر مطامع خارجی، عواملی را که برای قدرت سیاسی مبارزه می‌کردند در دو جناح هواداران دربار و هواداران حکومت شوگون گروه‌بندی کرد. با بیشتر و عمیق‌ترشدن تماسها با غرب، این هر دو جبهه ضرورت فوری اتحاد و تقویت کشور را دریافتند. ده سال پس از جنگ و جدال و جدل گذشت تا که سرانجام دربار محور اصلی سیاست کشور شد.

سرعتی که ژاپن در این تلاش و پویایی و توفیق در کار آورد، اعجاب جهانیان را برانگیخت. یقیناً عواملی مانند موقع جغرافیایی، هنگام خاص آمدن امریکایی‌ها، چند و چون تلاش و مبارزه میان غربیان و نیز اوضاع داخلی ژاپن در روند رویدادها تأثیر داشت. اما، بهر تقدیر، سرعت ژاپن در راه تحول و تجدد و اهتمامش در این کار چشمگیر بود.

ویژگی برجستهٔ بازتاب ژاپن در برابر غرب، توفیقش در حفظ همبستگی ملی در نقطهٔ حساس انتقال از نظام سنتی به‌رسم و راه تازه بود، مرحله‌ای که در آن بسیاری از کشورهای دیگر به جنگ داخلی درافتادند. این تحول در واقع «انقلاب» نبود، زیرا که منشأ آن به گروه قدرتمندان قدیم، که همان طبقهٔ سامورایی بود، محدود و متکی بود برتداوم قویم مظاهر وفاداری و ارزشهای سیاسی سنتی. کاری که در ژاپن به‌انجام رسید، یک بازتاب سیاسی هدایت‌شده بود و، بنابه‌تعبیری، تحول و تجدد را از «بالا» تجربه کرد. آثار تنش‌های اجتماعی تا دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹٤۰ در ژاپن آشکار نگردید.

رویدادهایی که به‌نهضت ۱۸٦۸ انجامید به دوگانگی قدرت نظامی حاکم و مقام تشریفاتی پادشاه پایان داد و مرکز قدرت تازه‌ای، که امپراتور مظهر آن بود، بنا نمود. اما چند قرن جدایی پادشاه از حکومت در این برهه از تاریخ ژاپن حافظ بنیاد سلطنت شد زیرا که در لحظهٔ رویارویی با تهدید غرب، نظام امپراتوری نخست از خطر ایمن ماند و سپس مرکز توجه و کانون وحدت تازه‌ای برای کشور شد. بازتاب اصلی ژاپن در برابر غرب جریانی طبیعی و «رجعت به‌اصل» «فوکو» (بضم واو اول و تشدید کاف) نامیده شد.

هر که او خود دور ماند از اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش

و حکومت تازه بر بنیاد سنتی قدرت عالی امپراتور («ئو سی») (بکسر سین) استوار گشت. اما این «رجعت به‌اصل» معنایی بیش از دست به‌دست شدن قدرت حکومت پیدا کرد. موج تحرک سیاسی ودگرگونی اقتصادی و اجتماعی که با این جنبش همراه شد، از سرنگونی دستگاه شوگونی بسیار فراتر رفت. آنچه که برای طراحان «رجعت» اهمیت نخستین داشت، تقویت ژاپن برای مقابله با تهدید خارجی بود، و به این منظور شعار «فوکوکو کیوء هی» (بضم واو اول و سوم و کسر هاء، کشور غنی، ارتش قوی) را اختیار کردند. تا سال ۱۸۷۱ در لوای این شعار از دایمیوها خلع ید، طبقهٔ سامورایی منحل، برابری اجتماعی و آزادی فردی اعلام و تلاش همه‌جانبه برای احیای ژاپن و رسیدن به پایهٔ پیشرفت غرب آغاز شده بود. بدینسان «رجعت» رهنمون تحول و گذر ژاپن به «تجدد» بود.

بحث مورخان دراینکه «رجعت» یک انقلاب بوده یانه، بیشتر برمدار مقایسهٔ این نهضت با تاریخ اروپا مطرح شده است. اما با آنکه ژاپن در دهه‌های ۱۸٦۰ و ۱۸۷۰ دستخوش دگرگونیهای شگرف سیاسی و اجتماعی شد، فضا و زمینه و جریان رویدادها در اینجا از بسیاری جهات متفاوت از انقلابهای عصر جدید اروپا بود. از مقاومت‌ها و قیام‌های اجتماعی یا نظرگاههای سیاسی که انقلابهای فرانسه و روسیه را دامن زد، در ژاپن چندان اثری نبود، مردم به خیابانها نریختند و از سرها مناره ساخته نشد. بیگمان، عوامل اقتصادی و اجتماعی در رویدادها اثر داشت و قیامهای کشاورزان اینجا و آنجا پیدا بود، اما با آنکه این ناآرامی‌ها رفته رفته بیشتر و شدیدتر شد، باز محلی و غیرسیاسی ماند و شعار وجنبشی همگانی در اعتراض سیاسی یا اجتماعی بار نیاورد. بازرگانان نیز با همهٔنارضائی از محدودیت‌ها، باز زمینهٔ گسترده‌ای برای سودجویی خود مـی‌یافتند. نهضت «می‌جی» نه‌یک انقلاب شهری و نه یک قیام دهقانی بود، هرچند که بازرگانان و کشاورزان نیز در میان سران مبارزه باکوفو بودند. رهبری تحول‌خواه بیشتر از درون خود طبقهٔ سامورایی برآمد. این واقعیت و نیز احساس مشترک و مسلط بحران خارجی که‌برکشور سایه انداخته بود، دو ویژگی عمدهٔ نهضت «رجعت»است.

شعار «کشور غنی، ارتش قوی» بیان آرزویی قدیم و قویم بود که اکنون در برابر تهدید خارجی و اقتضای توسعهٔ تجارت و اتخاذ فنون نظامی غرب رنگ و جلوهٔ تازه‌ای یافته بود و امیران تحول‌خواه در قلمرو امارت خود و، پس ازنهضت، درگسترهٔملی ومملکتی آنراچنان درکار آوردند که‌به‌دگرگونی اساسی کشورانجامید، بوسعتی که کمتر کسی درسال۱۸٦۸، سال‌پیروزی نهضت، آنرادرتصور داشت.

نظام نوین و اصلاحات

رهبران تازهٔ ژاپن به‌تجدد و اصلاحات پرداختند. آنها از همان آغاز نهضت در پی ساختن یک ژاپن نوین بودند و نه‌فقط یک حکومت نو، انگیزه آنان از یکسو حس جاه‌طلبی شخصی و غرور ملی بود، اما بیشتر از آگاهی و بینششان در اوضاع بین‌المللی برآمد. رهبران تازه سالها و پی‌درپی از تجاوز اروپاییان‌در جاهای دیگر آسیا می‌شنیدند، بمباران سواحل ژاپن را به‌عیان دیده بودند ونیز رقابت غربیان را نزد مراکز قدرت و برای گرفتن امتیازات. آنها خود شاهد برتری غرب در اسلحه و فنون و سازمان نظامی بودند و ازین تجربه دریافتند که ژاپـن

با رسیدن به‌این چیزها می‌تواند تفوق و سروری یابد. به سخن دیگر آنها پروردگان و میراث‌داران «ساکوما شوزان»، «ساتو شی‌من» و «یوشیدا شوئین» اندیشمندان مکتب دانش هلندی نیمهٔ اول سدهٔ نوزده و پیشگامان اخذ تمدن غربی و هواداران اصلاحات اساسی بودند، اما این مردان نیمهٔ دوم قرن، جدا از اندیشه وبینش، قدرت عمل هم داشتند. بیش و پیش از هرچیز الغای امارات در سال ۱۸۷۱ مانع عمده را از سر راه اصلاحات برداشت.

پیش از آنهم نشانه‌هایی بود ازینکه نظام تازه یکسره با حکومت گذشته تفاوت دارد، چنانکه در سال ۱۸٦۸ مقر حکومت به «ادو» که نام تازهٔ توکیو را یافت آورده شد و در نوامبر آنسال امپراتور کاخ و دژ پیشین شوگون را اقامتگاه ساخت. در سال ۱۸٦۹ پس از تحویل دفاتر ثبت جمعیت از امارات به دولت، تغییراتی در طبقه‌بندی اجتماعی داده شد. بزرگان دربار و خوانین در یک دستهٔ واحد «اشراف» («کازوکو») (بضم واو آخر) نهاده شدند، امیران و ملازمان آنها در دستهٔ «اعیان» («شیزوکو») (بضم واو آخر) و مراتب فروتر ولایتی در دستهٔ «سوتسوزوکو» («نجبا») قرار گرفتند. بقیهٔ مردم «عامه» («هی‌مین») (بکسر هاء) شناخته شدند. سامورابیهای بلندپایه در دستهٔ «اعیان» قرار گرفتند و رزمندگان در ردهٔ «نجبا». دیر نکشید که بیشتر سربازان نیز به طبقهٔ «عامه» تنزل داده شدند. در سال ۱۸۷۰ عامه اجازه یافتند که نام خانوادگی (که تا آن هنگام در انحصار بزرگان بود) اختیار کنند و نیز آزادی اشتغال و اقامت به‌آنها داده شد. بدینسان گروه‌بندی اجتماعی مطلوب نظریه‌پردازان «توکوگاوا» ـ که جامعه را به چهار طبقهٔ سامورایی، کشاورز، پیشه‌ور و بازرگان تقسیم می‌کرد، منسوخ شد. مهمتر از فروریختن نظام طبقاتی، این کار زمینهٔ ایجاد حس وحدت ملی برابر تعلیم مکتب «میتو» بود و مقدمهٔ از میان رفتن تمایزی که جامعه بالای عصر «توکوگاوا» را به دو جناح دربار و باکوفو و امیران و ولایات را به «وابسته» و «بیرونی» («فودای» و «توزاما») تقسیم کرده بود. این تدبیر سرانجام به‌الغاء امارات و نظام خانخانی در ماه اوت ۱۸۷۱ انجامید و همراه با آن زمینه و مایهٔ حس وفاداری محلی یا ولایت‌پرستی را نیز از میان برد.

در ماه ژوئن ۱۸۷۱ سه تدبیر دیگر به‌اجرا درآمد که نشانهٔ منسوخ‌شدن بنیاد اجتماعی کهنه بود: به عامه اجازهٔ ازدواج با خانواده‌های بزرگان و اعیان داده شد، حق و امتیاز شمشیرکشیدن بی‌پروا و کیفر برای مردم عامه «کی‌ری سوته ـ گومن» از سامورابیها گرفته شد و ، نمایانتر از همه شمشیر نبستن سامورابیها مجاز شد. پس از آن، در ماه مارس ۱۸۷٦ که دولت خود را پابرجاتر دید، شمشیر-

بستن را مطلقاً منع کرد.

اما پایه‌های تحول عظیم سالهای پس از نهضت اصلاحاتی بود که اقتصاد و سیاست و دفاع کشور را زیر و رو ساخت.

اصلاحات ارضی و مالیاتی

انگیزهٔ اصلاحات پس از «نهضت» بیشتر اقتصادی بود، نه‌اجتماعی. وهدف نخستین آن متمرکزساختن و اقتصادی‌کردن نظام مالیات ارضی.

برای تقویت بنیهٔ مالی کشور، بازپردازی مالیات زمین ضروری بود و برای این کار می‌بایست وضع مالکیت ارضی اصلاح شود. «کیدو» و «اوکوبو» باالغاء امارات و امحاء نظام خانخانی، کار خطیری را به‌انجام رسانده بودند. با این تدبیر، دولت مرکزی برسراسر کشور و مردم حکومت مؤثر یافت و عواید همهٔ ولایات را در اختیار درآورد. در همین حال، حکومت جدید مسائل مالی چندی را نیز به میراث برد که یکی از آنها فشار سنگین مقرری دایمیوهای پیشین و سامورایی‌ها بود و دیگری، که نخست به‌آن پرداخته شد، نارسایی در جمع‌آوری عواید دولت.

لازمهٔ روشن‌کردن وضع مالیاتی، حل مسألهٔ مالکیت ارضی بود. ممنوعیت دورهٔ خانخانی در انتقال زمین ــ که از سال ۱٦٤۳ برقرار بود، هرچند که اغلب ندیده گرفته می‌شد ــ در فوریهٔ ۱۸۷۲ ملغی شد و صدور سند مالکیت آغاز گشت. این کار تا شروع سال دیگر بخوبی پیش رفت و «اوکوما شیگه‌نوبو» در مقام معاون وزیر دارایی جزییات نظام تازهٔ مالیات ارضی را تدوین کرد که در ۲۸ژوییه ۱۸۷۳ اعلام شد. سه ضابطهٔ تازه در این کار اتخاذ شد که شیوه‌های درآمد ارضی «توکوگاوا» را یکسره دگرگون ساخت: ۱ــ مالیاتها می‌بایست بوسیلهٔ اشخاص داده شود، نه‌بوسیلهٔ روستا («مورا»)، ۲ــ مالیات براساس ارزش زمین (معاملاتی یا برآوردی) داده شود، نه به‌تناسب محصول، و ۳ــ مالیات‌ها می‌بایست به دولت مرکزی داده شود. نرخ مالیات ارضی ۳درصد معین شد. ترتیب پرداخت جنسی مالیات ملغی و پرداخت نقدی الزامی گشت.

در اجرای این ترتیب قیمت اراضی برآورد شد و برای کسانی که مؤدی مالیات هرزمین شناخته می‌شدند، قبالهٔ تازه صادر گردید. از آنجا که مدتها پیش طبقهٔ سامورایی از زمین خلع ید شده بود، تدابیر تازه هیچ ملک اربابی برجای نگذاشت و فقط بعضی اراضی جنگلی و کوهستانی در تصرف خانواده‌های دایمیوها، بنیادهای مذهبی و چند سامورایی عالیرتبه باقیماند. «زمین‌های عام» (خالصه)

پیشین به‌تصرف دولت درآمد.

نظام تازه مالیاتی مزایای قابل توجهی برای دولت داشت: میزان درآمد مالیاتی قابل پیش‌بینی بود و بتناسب محصول تغییر نمی‌کرد، مالیاتها نقدی پرداخت می‌شد نه به‌جنس، و مالیات مناطق مختلف تفاوت زیاد با هم نداشت. اما این مالیات‌بندی چندان خوشایند مالکان و زارعان نبود، خاصه که راه گریزی از پرداخت مالیات نمی‌گذاشت و آنها در سال خوبی یا بدی محصول در هر حال مدیون دولت بودند، و سرانجام نیز این وضع مایهٔ عمدهٔ ناآرامی در روستاها شد. چهار سال کشید تا مقررات مالیات ارضی سال ۱۸۷۳ شامل همهٔ اراضی مزروع شد و چهار سال بعد از آنهم اراضی جنگلی و کوهستانی مشمول مالیات گردید. در این هنگام ژاپن دارای یک نظام نوین مالیاتی شده بود، هرچند که زمین هنوز منبع عمدهٔ درآمد دولت بود.

بدینسان ژاپن با یک بنیاد زمینداری پیشرفته که عامل اقتصادی وجه مقدم آن بود، مرحلهٔ عمران جدید را آغاز کرد. اما این بنیاد ارضی مایه‌هایی از اجاره‌داری زمین را که در اواخر عصر «توکوگاوا» تکوین یافته بود، به‌دورهٔ میجی آورد و بجای آنکه نهضتی در توسعهٔ اراضی بزرگ کشاورزی با سرمایه‌گذاری عظیم فراآید، شیوهٔ کشاورزی خرده و با سطح بالای اجاره‌داری ادامه پیدا کرد. از سویی نیز با از میان رفتن محدودیت واگذاری زمین و در نتیجهٔ نظام تازهٔ مالیاتی، مزارع برنج هرچه بیشتر به‌دست مالکان بزرگ افتاد. در سال ۱۸۷۳ بیش از یک چهارم این اراضی استیجاری شده بود و این نسبت تا سال ۱۸۹۰ به ۴۰ درصد رسید.

دراین تلاطم اوضاع، کشاورزان سختی بسیار دیدند. درواقع‌هم‌پس‌ازالغای خانخانی، وضع زارعان چند سالی بدتر شد زیرا که هدف نخستین دولت تشویق صنعت بود و با افزایش هزینهٔ زندگی بر مزد کارگران صنعتی هم افزوده می‌شد، اما چیزی نصیب کشاورزان سختی کشیده نگشت. نتیجه این وضع ناآرامی‌های پراکندهٔ کشاورزان در گوشه و کنار بود که هنوز انگیزهٔ سیاسی نداشت.

پایان کار طبقهٔ سامورایی

فشار مقرری سامورایی‌ها برای مالیهٔ دولت از مسائل عمده بود. امیران و خوانین قدیم و نجبا حدود ۲ میلیون نفر (۴۵۸٫۰۰۰ خانوار) می‌شدند و یک‌سوم هزینهٔ دولت برای مقرری آنها بود. دولت این پرداختها را مرحله به‌مرحله کاهش داد و سرانجام نیز، پس از چند سال، بازخرید کرد. در سال ۱۸۷۱ ساموراییها

مجاز شدند که به‌کشاورزی، بازرگانی و دیگر فعالیت‌ها بپردازند، اما بسیاری از آنها با نداشتن سرمایه و تجربه این کار را دشوار دیدند. ازینرو ساموراییهایی که مقرریشان کمتر از ۱۰۰ «کوکو» بود، از دسامبر ۱۸۷۳ مجاز شدند که آنرا به‌نقد بگیرند. عدهٔ کمی این کار را کردند. سپس در تاریخ ۵ اوت ۱۸۷٦ ترتیب اجباری و یکسانی در این کار اعلام شد و جدولی انتشار یافت که مقدار قرضهٔ دولتی را که از آن پس در عوض مقرری سالانه داده می‌شد، معین کرد. برای مقرری‌های هنگفت که سهم خوانین بزرگ بود، قرار شد که اوراق قرضهٔ چهارساله با بهرهٔ ۵درصد منتشر شود. برای نازلترین مقرریها، مدت قرضه چهارده‌سال با بهرهٔ ۷ درصد بود. بررویهم مبلغ ۱۷۰ میلیون ین اوراق قرضه (با متوسط ۵۵۰ ین برای هرخانوار مقرری‌بگیر) منتشر شد. به‌مقرریهایی که فقط برای دورهٔ حیات ذینفع معتبر بود، نصف بهره تعلق گرفت. بااین ترتیب ، دایمیوهای پیشین دارای سرمایهٔ قابل توجهی شدند، حال آنکه ساموراییهای فقیر بسختی می‌توانستند با بهرهٔ اوراق قرضه‌شان زندگی خود را بگذرانند. در این میان، دولت نیز به اقتصاد خود سر وسامانی داد و رقم هزینهٔ مقرریهای دیوانی را به‌حدود نیم آنچه که در سال ۱۸۷۱ بود، رسانید. دیوانسالاران، به‌بهای سهمی از درآمد خود به حکومتشان، جدا از مرکزیت توازن مالی هم دادند.

در این میان سامورایی‌ها وضع دشواری یافتند. این وضع تا اندازه‌ای بواسطهٔ کثرت آنها بود که در این هنگام به بیش از یک میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر در جمعیت سی میلیونی ژاپن می‌رسیدند. البته تجدد ژاپن در مراحل نخستین به‌همت سامورایی‌ها پیش برده شد، دستگاه اداری به‌دست آنها به‌گردش افتاد و بنگاههای اقتصادی و سرمایه‌داران تازه بیشتر با تلاش و از میان آنان برآمدند و رشد کردند، اما چون همهٔ مناصب دولتی تصدی شد و کارهای صنعتی وتجاری به‌راه افتاد، هنوز صدها هزار سامورایی پیشین باقیماندند که نتوانسته بودند کاری و جایی بیابند. آنها بسختی می‌توانستند با مقرری ناچیزی که دولت می‌داد گذران کنند، که آنهم پس از چند سالی به‌بهای اندک و یکجا بازخرید شد. نارضایی سامورایی‌ها با صدور فرمانی که همهٔ مردم را، جز نظامیان و پلیس، از همراه داشتن شمشیر منع می‌کرد، تشدید شد. برقراری ترتیب سربازگیری ضربهٔ دیگری به‌غرور سامورایی بود، زیرا که اینک هر ژاپنی، از هر اصل و تباری، می‌توانست فضیلت سپاهیگری را که قرنها در انحصار یک طبقهٔ ممتاز شناخته می‌شد، دارا گردد.

ناخشنودی سامورایی‌ها به‌صورت چند قیام نمودار شد، که خطیرترین آن در

سال ۱۸۷۷ در کیوشو روی داد. دربارهٔ این قیام که رهبری آن با «سایگو تاکاـ موری» بود باید به‌تفصیل گفت زیرا که نشاندهندهٔ طبیعت پرتلاطم حیات‌سیاسی و اجتماعی این زمان است و نیز بخشی از مایهٔ فکری آن زمینه‌ساز رویدادهای گاه بگاه در سراسر تاریخ دورهٔ تجدد ژاپن تا به امروز بوده است.

پس از سقوط حکومت سپهسالاری، دیوانسالاری در اصل از چهار خاندان برجستهٔ غربی ژاپن ترکیب می‌شد که چند گاهی بخوبی در کنار هم کار می‌کردند، اما طی چهار سال از پیروزی نهضت، شکاف خطیری برسر مسألهٔ سیاست خارجی و روابط آینده با کره، میانشان افتاد. ژاپنی‌ها می‌خواستند با کره همان کاری را بکنند که «پری» امریکایی با آنها کرده بود. هیأتی به آنجا فرستاده شد تا کره را به گشودن دروازه‌هایش بروی ژاپن جدید وادارد، اما کره‌ایها بی‌اعتنایی نشان دادند و در برابر هیئت دوم رفتار سخت و توهین‌آمیز داشتند. از هنگام لشکرـ کشی «هیده‌یوشی» به‌کره در قرن شانزدهم، وداد چندانی میان دو کشور نبود. «سایگو» و گروه متنفذی دردولت‌احساس می‌کردند که‌باید یک لشکرکشی انتقامی به‌کره بشود. «سایگو» پیشنهاد کرد که خود فرماندهی این نیرو را داشته باشد و عقیده داشت که این کار گذشته از آنکه حیثیت ملی ژاپن را بالا می‌برد وانتقام اهانتهای (واقعی یا تصوری) را می‌گیرد، اشغال آن سرزمین نیز افتخار و غنیمتی نصیب جامعهٔ سامورابیهای پاک باخته که به‌ناآرامی و نومیدی گرفتار آمده‌اند، می‌سازد. چندی تصور می‌شد که «سایگو» پیش خواهد برد، زیرا که معارضان اصلی او در دولت در این هنگام در سفر اروپا بودند (هیأت «ایواکورا»). اما مسأله به درازا کشید تا آنها برگشتند و توانستند بقبولانند که اینک وقت این کار نیست و ژاپن می‌بایست پیش از دست زدن به‌ماجراجویی درخارج، به‌سامان داخل و احیاء و تجدد کشور بپردازد، و نیز شاید که این کار، ژاپن را با روسیه درگیر سازد. «سایگو» که زمینه را باخته بود همراه با هواداران خود، «ایتاگاکی»، «اتو»، «گوتو» و «سوئه جیما» از دولت کنار گرفت. کمی بعد «اتـو» با ۲٫۵۰۰ سامورایی پیشین امارت «هیزن» علیه دولت شورید اما به‌آسانی سرکوب شد. «سایگو» در ولایت خود، «ساتسوما»، بیشتر وقتش را به کار مدرسه‌ای که درست کرده و فنون نظامی مهمترین برنامهٔ آموزشی آن بود، می‌گذراند و با نارضایی روزافزون ناظر تدابیری بود که دولت از آن پس اتخاذ می‌کرد ــ مانند ترتیب سربازگیری ــ که بگمان او برای محو هرچه زودتر بنیاد و سنت سامورایی از جامعهٔ ژاپن بود. سرانجام نیز او خود را در کانون گروهی ۳۰٫۰۰۰ نفره از سامورابیهای پیشین یافت که سر ستیز با حکومت داشتند. در سال ۱۸۷۷

شورش مسلحانه در «ساتسوما» برهبری «سایگو» برخاست.

پیکار سخت نیروهای ۴۰٫۰۰۰ نفره دولتی وشورشیان ماهها‌کشید وبه‌بهای جان ۳۰٫۰۰۰ نفر از دوطرف تمام شد تا که قوای دولتی که در واقع بوسیلهٔ «یاماگاتا آریتومو» از ولایت «چوء شوء» رهبری می‌شد، سرانجام توانست قیام را سرکوب کند. این جنگ را ژاپنی‌ها نبرد «سی‌نان» (بکسر سین) می‌گویند. «سایگو» که در جنگ زخمی شده بود به‌سنت رزمندگان و بخواهش خود بدست یار نزدیکش کشته شد.

این جنگ آزمون موفقی نیز برای دولت از کار درآمد، زیرا که ارتش با سربازان وظیفه توانست برسامورایی‌ها غلبه کند و معلوم شد که این سربازان نیز می‌توانند بخوبی رزمندگان قدیم بجنگند. شاید که همین احساس اطمینان نیز رهبران ژاپن را در دهه‌های بعد به‌هوای زورآزمایی با قدرتها و سپس توسعه‌طلبی در آسیا انداخت. بگفتهٔ «یاماگاتا» «ژاپنی‌ها چه از ردهٔ سپاهیان یا از دیگر مردم، در اصل از یک خون و تبارند، و چون به نظم درآیند رزمندگانی همانند نیاگان دلیر و پرآوازه‌شان می‌شوند.»

دولت ژاپن در سال ۱۸۷۴ برای آرام‌ساختن سامورایی‌ها نیروی کوچکی به فرمز که گفته می‌شد مردمش با ملوانان ژاپن و جزایر بدرفتاری کرده‌اند، فرستاده بود. این کار با موفقیت به‌انجام رسید و قضیه با دولت چین فیصله پیدا کرد. اما تأثیر درهم‌شکستن قیام «سایگو» در ایجاد حس اطمینان نظامی در رهبران ژاپن، بیش از رویداد فرمز بود. البته «سایگو» نیز بگمان خود شورشی نبود ودر برابر امپراتور برنخاسته بود، و عقیده داشت که «مشاوران نابکار» امپراتور را به‌اشتباه انداخته‌اند. حال و هوای ذهنی او به‌الگوی بینش سنتی سپاهیگری ژاپن و نمونهٔ اندیشهٔ همهٔ ملی‌گرایان تندرو بود. از سوی دیگر نیز قیام او را می‌توان آخرین مقاومت مؤثر خوانین قدیم ژاپن در برابر نظام نو دانست.

اصلاحات نظامی

جدا از اصلاحات ارضی، در کارهایی هم که برای نوسازی ارتش شد، سامورایی‌ها بازندهٔ اصلی بودند. پیدا بود که ترکیب ارتش ملی از واحدهایی که ولایات در اختیار می‌گذارند مطلوب نظام تازهٔ حکومت نیست. و نیز با انحلال امارات این کار ناممکن شده بود. بجای آن، ترتیب سربازگیری اتخاذ گردید، که در تاریخ چین و ژاپن سابقه داشت، هرچند که شیوهٔ کار اکنون از غرب گرفته شده و به‌دنبال دیدار «یاماگاتا» وزیرجنگ از اروپا، ساخته و پرداخته گشته بود.

نظام وظیفه که در دسامبر ۱۸۷۲ اعلام شد مقرر می‌داشت که همهٔ افراد ذکور که به ۲۰ سالگی می‌رسند قابل احضار به‌خدمت زیرپرچم برای سه‌سال می‌باشند. بدینسان انحصار سلاحداری و جنگاوری از سامورایی‌ها گرفته شده بود، ومزایای اجتماعی آن نیز در اعلامیه دولت گفته شده بود: «اکنون در کشور امپراتوری همهٔ افراد برابرند و همه، بی‌امتیازی در کار و وظیفه‌شان در خدمت میهن می‌باشند.» اینک مفهوم تقویت کشور یا «ارتش قوی» (فوکوکو کیوء هی) که شعار سامورایی‌ها بود، با سیاست اجتماعی مربوط شد، و جلوی اعتراض آنها را گرفته بود.

نظام وظیفه وسیله‌ای بود که دولت با آن می‌توانست نسل آینده را با افکار مطلوب بسیج کند. آموزش همگانی وسیلهٔ دیگر این کار بود. در سپتامبر ۱۸۷۲ طرحهایی برای تعلیمات اجباری اعلام شد. اما آنچه در اصل به‌تدابیر اصلاحی حکومت میجی نیرو و جهش داد و تثبیت اوضاع و حفظ امنیت کشور را میسر ساخت، توانایی رهبران حکومت در نشاندادن قدرت نظامی بود. سقوط حکومت سپهسالاری بیشتر نتیجهٔ شکست نظامی از واحدهای ولایاتی بود که پیشرفته‌ترین فنون جنگی غربی را فرا یافته بودند. شکست نیروهای باکوفو از سپاه «چوء ـ شوء»، مرکب از واحدهای پرشور داوطلب (کی هی‌تای) (بکسر هاء) که مردم عادی و سامورایی‌ها هر دو در آن بودند، در سال ۱۸۶۶، و شکست نیروهای «توکوگاوا» در «توبا ـ فوشیمی» در سال ۱۸۶۸ هر دو با اسلحهٔ برتر وآموزش نظامی مترقی نیروهای ضدباکوفو حاصل شد. پس، رهبران میجی از همان آغاز در اندیشهٔ تقویت نظامی بودند تا بازماندهٔ نیروهای باکوفو را براندازند و، در احوالی‌که‌هنوز ارتش‌های‌مستقل‌ولایات‌برجای‌بود، نظم‌کشوروتسلط خودرانگهدارند.

در سالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۶۹ بیشتر عملیات نظامی حکومت میجی بوسیلهٔ نیروهای ولایات که زیر فرماندهی مرکزی می‌جنگیدند، انجام گرفت. در سال۱۸۶۹ «وزارت جنگ» درست شد و «ئومورا ماسوجیرو» طراح نظامی «چوء شوء» ریاست آنرا یافت. «ئومورا» با تأسیس مدارس نظامی و ایجاد زرادخانه‌ها، ارتش ملی مترقی را پایه نهاد، اما نتوانست فکر ایجاد ارتش وظیفه را بقبولاند. در اوایل سال ۱۸۷۱ «گارد امپراتوری» «گوشیمپی» (بکسر پ) مرکب از حدود ۱۰٫۰۰۰ نفر از نیروهای «ساتسوما»، «چوء شوء» و «توسا» درست شد و زیر فرماندهی «سایگو تاکاموری» درآمد. «ئومورا» در سوء قصدی در سال ۱۸۶۹ کشته شده و «یاماگاتا آریتومو» جانشینش شده بود. او پس از دیداری از اروپا، در ایجاد ارتش نوین به‌الگوی فرانسه اصرار داشت. در تابستان ۱۸۷۱ با انحلال امارات، گاردهای قدیم «هان»ها زیر فرماندهی واحد درآمد، و همهٔ اسلحه و تأسیسات نظامی

آنها ملی شد. در پایان سال ۱۸۷۲ طرح نظام وظیفه تهیه و در ژانویه ۱۸۷۳ قانون نظام وظیفه تدوین و اجرا شد. همهٔ مردان پس از رسیدن به سن ۲۰مشمول خدمت وظیفه می‌شدند. احضارشدگان می‌بایست سه‌سال خدمت کنند و شش سال دیگر هم ذخیره باشند. رؤسای خانوار، فرزند ارشد مقامات حکومتی وصاحبان بعضی مشاغل از خدمت معاف می‌شدند و نیز خدمت وظیفه را می‌شد با پرداخت ۲۷۰ ین جبران کرد. در سازمان جدید لشکری، کشور به شش منطقهٔ نظامی تقسیم شد و طرح ایجاد ارتش ۴۶٬۰۰۰ نفری برای زمان صلح تهیه شد طی چند سال پس از آن ژاپن در کار ایجاد ارتشی قوی و مترقی برپایهٔ نظام اروپایی سربازگیری، سازماندهی نظامی و تجهیزات پیشرفته همت گماشت.

توسعهٔ اقتصاد

گسترش تأسیسات نظامی و صنایع جنگی برای تقویت بنیهٔ دفاعی کشور کافی نبود. رشد همه جانبهٔ صنعتی و اقتصادی ناگزیر می‌نمود. نخستین گام دولت در راه تقویت تسلیحاتی، در اختیار گرفتن همهٔ وسایل ساخت اسلحه و صنایع جنگی بود. تجدد و پیشرفت صنعتی برای نیرومند ساختن ژاپن در داخل و در صحنهٔ بین‌المللی بایسته بود. با گشایش خط آهن در سال ۱۸۷۲، نقشه‌های توسعهٔ آن تهیه شد. کشتی‌سازی و حمل و نقل دریایی و صنایع حیاتی زیرحمایت دولت درآمد، و پس از آنکه این صنایع پا گرفت، اجازه داده شد تا در اختیار بخش خصوصی درآید تا سرمایه‌های خصوصی انباشته شود و ابتکار و فعالیت صاحبان صنعت و سرمایه، نهضت صنعتی را به‌پیش ببرد. بدینسان کمبود سرمایه که تا اندازه‌ای بواسطهٔ مخالفت دولت با آمدن سرمایهٔ خارجی بود، تا حد بسیاری از میان رفت. تصور می‌شد که تکیه به‌سرمایهٔ خارجی برای استقلال کشور زیانبار خواهد بود. عطای غربیان را به لقایشان بخشیدند.

این سیاست اثر دوجانبه داشت: روند صنعتی شدن را تحرک بخشید و نیز به‌ایجاد اقتصاد مستقل ملی کمک کرد. وزارت داخله که در سال ۱۸۷۲ تأسیس شد تعدادی واحد اقتصادی نمونه ایجاد کرد که از تجهیزات و تکنولوژی جدید غربی استفاده می‌کردند. این واحدها نخست به‌صورت آزمایشی دائر گردید وسپس بهره‌برداری کامل از آنها شد. دولت به کسانی که مایل به فعالیت اقتصادی و تولیدی پیشرفته بودند، بیدریغ کمک کرد زیرا که سرمایه‌های خصوصی هنوز اندک بود و تقویت و تشویق فعالیت‌های صنعتی و تولیدی با منابع و سرمایهٔ ملی لازم می‌نمود.

طی چند سال از نهضت میجی، رهبری جدید تجربه‌های محدود حکومت توکو- گاوا در زمینهٔ استفاده از فنون پیشرفتهٔ غرب را با برنامهٔ استوار و روبه‌گسترش تجدد اقتصادی توسعه داد. بااین کار، ژاپن از رویهٔ انفعالی گذشته که تجدد را به‌کشتی‌سازی و توپ‌ریزی محدود ساخته بود، به میدان گستردهٔ صنعت واقتصاد گام نهاد. چند کشور دیگری در جهان نیمهٔ دوم سدهٔ نوزده که با وضعی کم وبیش همانند ژاپن روبرو شدند ـ بویژه چین و ترکیه ـ هیچکدام نتوانستند با چنین تدبیر و کارآیی و اغتنام فرصت و تلاش شجاعانه، سالهای از دسته رفته را جبران کنند. در کار ژاپن نیز سخت می‌توان باور داشت که رهبران میجی از آغاز بـه دامنه و عظمت تأثیری که این تدابیر خواهد داشت، آگاه بوده‌اند. آنچه یقیـن است، آنها صنعت و اقتصاد جدید را راه رسیدن به‌امنیت ملی و سعادت کشور می‌دیدند، اما سیاستهاشان می‌رفت تا هدفهایی بسیار فراتر را تحقق بخشد.

جدا از درجهٔ اعلای دل‌سپردگی به‌تجدد و تلاش و همت در این راه، جوهر و کارآئی سنتی مدیریت سامورایی از این رهبران کارگردانانی توانا و ارزنده برای انجام دگرگونیهای مطلوب ساخت. با اینهمه، آمادگی و توان و شوق عامـهٔ مردم برای همراه شدن با این جریان چیزی بود که بی‌آن تحول و تجدد صورت‌پذیر نمی- شد. بنیادگرفتن شهرها در دورهٔ «توکوگاوا» و توسعهٔ شبکهٔ تولید و تجارت که در گوشه و کنار کشور گسترده شد نیز در این جریان اهمـیت بسیار داشت . استوارشدن تدابیر و شیوه‌هایی مانند اعتبار و حواله و ارتباط تجاری پیوسته میان طرفهای بازرگانی، کثرت و تنوع مهارت‌های پیشه‌ای و دست‌ورزی ودرجـهٔ عالی سواد خواندن و نوشتن، میراثی گرانبها به این جامعهٔ سنتی داده بـود. گذشته از این، ژاپن عصر میجی روح تولید و خلاقیت اقتصادی را که بخصوص در میان کشاورزان بالنسبه مرفه قویتر بود، به میراث برد. روستاهای گوشه و کنار کشور تا اواخر قرن نوزده منبع اصلی تولید اقتصادی ماند.

عوامل تازه‌ای هم در سیر تجدد اقتصادی و پیشرفت آن تأثیر نهاد. مسألهٔ بازرگانی زیانبار خارجی آزاردهنده شده و با محدودیت مقرر در «پیمانها» بـرای تعرفهٔ گمرکی، دست دولت برای تجدید واردات بسته بود و پیشرفت صنایـع داخلی در برابر رقابت غیرممکن می‌نمود و رشد اقتصادی را هم محدود می‌ساخت. از نتایج این وضع خروج آزاد طلا و نقره بود و از سویی هم فزونی‌گرفتن علاقـهٔ مردم و بازار مصرف برای کالاهـای خارجی . با ناتوانـی دولت بـرای وضع تعرفهٔ حمایتی برای واردات، تنها راه چاره پیشرفت صنایع جدید دانسته شد تا به‌این‌وسیله زمینه و انواع کالای آمادهٔ صدور توسعه یابد و به‌توازن پرداختهـا

کمک کند. علاوه براین، فقط با اجرای شیوه‌های جدید می‌شد صنایع دستی داخلی را از خطر رقابت نابودکنندهٔ ساخته‌های ماشینی ارزانتر غرب نجات داد*. بدین سان وجود تعرفه‌های نازل تحمیل شده در پیمانها، که از میان‌بردن آن هدف ملی رهبران نهضت بود، زمینه و مایهٔ تازه‌ای برای تحول و تجدد صنعتی شد، ورهبران ژاپن این‌بار نیز از عاملی که ناخوشایند و خلاف مصلحت این کشور می‌نمود، بسود پیشرفت اقتصادی استفاده کردند، چنانکه در بسیاری فرصت‌های تاریخی دیگر در آینده.

گذشته از موجبات دیگر، دولت میجی امید داشت که با آغاز تحول و تجدد صنعتی ساموراییها را به‌گونه‌ای برای یافتن راه زندگی تازه کمک کند. بدینسان جوهر مدیریت، نظم و کوشائی رزمندگان قدیم در راه تجدد صنعتی و بازرگانی نیز کارسازدرآمد. دولت برای ایجاد زمینهٔ فکری گسترش وتجدد اقتصادی به‌آگاه ساختن مردم برآمد. در سال ۱۸۷۲ آموزش همگانی برقرار و نظامنامه‌های لازم وضع شد. آموزش اجباری در سطحی بلندپروازانه برنامه‌ریزی شد. تأسیس نزدیک به ۵٤٬۰۰۰ مدرسه ابتدایی، تقریباً برای هر ٦۰۰ نفر از مردم یک‌مدرسه، پیش‌بینی گردید. نظام آموزشی تازه اندیشهٔ بهره‌جویی غربی را جایگزین روح قناعت‌طلبی والقاء مشرب کنفوسیوس در رد ونکوهش منفعت‌طلبی تجاری ساخت.

به‌اهمیت و تأثیر مطبوعات در اذهان توجه گردید و نرخ پستی بسیار نازلی برای روزنامه‌ها معین شد.

به‌نوکردن ارتباطات نیز پرداخته شد. این کار در دسامبر ۱۸۷۰ زیرنظر وزارت فواید عامه درآمد. تا این زمان شبکهٔ تلگراف در منطقهٔ توکیو و یوکوهاما دائر شده بود. در سال ۱۸۷۱ ژاپن با خط تلگراف به‌شانگهای و ولادیوستک مرتبط شد. به‌توصیهٔ بریتانیا طرحهایی هم برای ارتباط خطآهن توکیو، کیوتو، اوساکا و کوبه تهیه شد و قطعهٔ توکیو ـ یوکوهاما پس از حدود دو سال، در سپتامبر ۱۸۷۲، آمادهٔ بهره‌برداری گردید. همزمان، یک شبکهٔ پستی دولتی دائر شد، نخست در بهار ۱۸۷۱ میان توکیو و اوساکا و سپس، در سال ۱۸۷۲، در سراسر کشور همهٔ این کارها در افزایش قدرت و اعتبار دولت در زمینهٔ ملی و بین‌المللی مؤثر بود.

* ذوق و ظرافت و هنر و زیبایی همیشه امتیاز ساخته‌های ژاپن بوده است، حتی پیش از آنکه این کشور به میدان رقابت صنعتی جدید گام نهد. به‌سخن مخبرالسلطنهٔ هدایت: «دست صنعت ژاپنی از هیچ! چیزی می‌سازد که محل حیرت است» (سفرنامه، ص ۹۹ و ۱۲۵).

بعضی اعضای دولت با شوق به‌این برنامهٔ اصلاحات پیوستند، بخصوص «اوکوما» وزیر مالیه و «ایتو» وزیر فواید عامه. دیگران آنرا بضرورت تقویت کشور پذیرفتند، هرچند که محتوای کار همیشه‌پسند آنان نبود و تصور پاره‌ای پیامدهای اجتماعی آن محافظه‌کاران را به‌وحشت می‌انداخت. بااینهمه، می‌توان گفت که تا این هنگام سیاست داخلی دولت میجی برورویهم از حمایت کافی برخوردار بود. برعکس، درکار سیاست خارجی بزودی اختلاف نظرها بروز کرد که به‌رودررویی خطیر انجامید.

تجدد و سیاست خارجی

هدف اصلی دولت میجی پیش‌بردن نهضت بود، اما در چگونگی آن آراء متفاوت می‌نمود. ژاپن دروازه‌هایش را به‌روی دنیا باز کرده بود اما می‌کوشید تا ثروت و قدرت فزونتر یابد و بتواند با ممالک غرب همسری کند و، در نهایت، آنها را پشت سر بگذارد. چنین بود که در سال ۱۸۶۸ «اوکوبو» و دیگر رهبران نهضت، سیاستهای اخراج خارجیان را که جنبش ضد توکوگاوا در آغاز با آن پیوند داشت، کنار گذاشتند. آنها به حشر و نشر با وزیرمختار بریتانیا، پارکز، ادامه دادند و او نیز دیگر نمایندگان خارجی را به اعلام بیطرفی در جنگ داخلی ژاپن واداشت و، با این فرصت، «اوکوبو» و یارانش بسرعت به‌آرام ساختن آن دسته از هواداران خود که هنوز نتوانسته بودند چند و چون این تغییر رویه را دریابند، پرداختند.

حمله‌های متعدد به خارجی‌ها در چنده ماه اول پس از نهضت، از جمله سوء قصدی به جان «پارکز» در ماه مارس ۱۸۶۸ با تنبیه و عذرخواهی رفع و رجوع شد، اما رهبران تازه از این رویدادها برای رساندن پیامشان به‌قدرتهای خارجی بهره‌برداری کردند، چنانکه در آخرین سالهای حکومت سپهسالاری نیز هواداران باز-شدن ژاپن به‌روی جهان بیرون نیز، دانسته، مقاومت عمومی را برانگیخته بودند. با این رویدادها، رهبران میجی توانستند روشن سازند که «پیمانها» با وضع موجود سازگار نیست و گفتند که خیال دارند همانکه ثبات سیاسی فراهم شد، در این پیمانها تجدیدنظر کنند. بخصوص مواد صلاحیت کنسولی (کاپیتولاسیون) و تجدید حقوق گمرکی در «پیمانها» آزاردهنده و ناخوشایند بود، اولی لطمه به حاکمیت ملی و دومی زیان مالیهٔ مملکت و مانع عمده برای تهیه سرمایه و رشد اقتصادی بود.

فرصت اجرای این اندیشه‌ها تا بعد از الغاء خانخانی پیش نیامد، اما با

سامان‌گرفتن کلی نظام در داخل کشور، در پاییز ۱۸۷۱، تصمیم گرفته شد هیأت سفارتی برای درخواست تجدیدنظر در پیمانها به اروپا و ممالک متحده فرستاده شود. این هیأت در شمار اعضاء و ترکیب خود چشم‌گیر و خیلی بزرگتر از سفارتهایی بود که حکومت سپهسالاری در سالهای پیشین به‌مغرب‌زمین گسیل داشته بود. «ایواکورا تومومی» بعنوان نمایندهٔ مختار ژاپن ریاست هیأت راداشت، با دستیاری «اوکوبو»، «کیدو»، «ایتو» و شماری دیگر از بلندپایگان، و عدهٔ اعضای آن با دانشجویان، منشی‌ها و مترجم‌ها از پنجاه بیشتر بود. «ایواکورا» ویارانش می‌بایست علاوه بر تلاش برای تجدیدنظر در «پیمانها» در احوال ممالک مورد بازدید نیز بنگرند.

هیأت «ایواکورا» در ماه دسامبر از یوکوهاما عزیمت کرد و در سانفرانسیسکو و واشینگتن با تشریفات پذیرایی شد و در لندن نیز و همچنین در دیدارها با بیسمارک در برلین در مارس ۱۸۷۳. اما همه‌جا به آنها گفته شد که برای گفتگو برسر پیمانها هنوز زود است وبرایشان تردید نماند که اصلاحات گوناگون، از جمله تجدیدنظر کامل در نظام قضایی ژاپن که بهانهٔ غربی‌ها بود، باید انجام شود تا این قدرتها زیر بار مناسبات تازه ژاپن بروند. آنها به چشم خود دیدند و دریافتند که کشورشان برای رسیدن به وضعی که بتواند در پایهٔ مساوی به‌مذاکره با قدرتهای صنعتی و نظامی جهان بنشیند، راه درازی در پیش دارد. آنها در هیجده ماه سفر خارج، که برای «ایواکورا»، «اوکوبو» و «کیدو» نخستین‌بار بود، بخش اعظم مظاهر پیشرفت غرب را دیدند و این دیدار آنان را مصمم ساخت که کار اصلیشان پس از بازگشت به میهن، تسریع تجدد ژاپن باشد.

در این احوال در ژاپن رویدادهایی شکل می‌گرفت و بحرانی تازه پیدا می‌شد. دولتی که کفالت کارها را در ژاپن داشت تصمیم‌هایی متفاوت گرفته بود که از مناسبات با کره سرچشمه می‌گرفت. روابط ژاپن و کره از سال ۱۸۶۸ ناآرام و دشوار شده بود زیرا که حکومت این کشور به‌ماندن در انزوای سیاسی، که ژاپن و نیز چین از آن دست کشیده بودند، اصرار داشت و همهٔ فرستادگان ژاپن را به بهانهٔ اینکه این دولت از راه سنت منحرف شده است، برگردانده بود. بسیاری از ژاپنی‌ها از این رویه رنجیده بودند، و از آنمیان «سوئه‌جیما تانه‌ئومی». دیگران هم به‌هوای افکار توسعه‌طلبی که نظریه‌پردازانی چون «یوشیدا شوئین» تعلیم داده بودند، کره را عرصهٔ مناسبی برای گسترش نفوذ و قلمرو ژاپن می‌دیدند، و به‌بهانهٔ تلافی توهین خواستار اقدام نظامی بودند. از رهبران دولت نیز کسانی، بیشتر به‌ملاحظات داخلی، ازین خواسته حمایت می‌کردند. به‌گمان آنها جنگ با

کره شاید که ذهن هواداران اخراج خارجی‌ها را از مسألهٔ خطیر روابط با غرب منحرف می‌کرد. این جنگ شاید هم چاره‌ای برای رنج و افسردگی ساموراییها می‌بود، و نیز پیروزی در آن و غنیمت‌گرفتن و تقسیم اراضی، آنان را راضی می‌کرد. چند گاهی «کیدو» نیز چنین اندیشه داشت، و «سایگو تاکاموری» رهبر نهضت از ولایت «ساتسوما» با ابراز نگرانی از وضع ساموراییها همچنان در این کار پای می‌فشرد. «ایتاگاکی» و «گوتو» از ولایت «توسا» و «سوئه جیما» و «اتو» از ولایت «هیزن» نیز یا از روی اعتقاد یا برای تضعیف همبستگی «ساتسوما» و «چوء شوء» ازو هواداری می‌نمودند.

هنگامی که هیأت «ایواکورا» در اروپا بود، بحران با رد فرستادهٔ دیگری از ژاپن به‌کره به اوج رسید. «سایگو» در پی راه‌حلی برای مسائل مملکتی وشخصی خود را برای سفارت بعدی پیشنهاد کرد، با این امید که ناکامی اینبار بهانه‌ای برای جنگ به‌دست دهد. شورای حکومتی در تابستان ۱۸۷۳ این نظر را پذیرفت اما پیش از اجرای آن، هیأت «ایواکورا» از اروپا برگشت و خواستار عدول از این تصمیم شد. در ماه اکتبر «اوکوبو» با تمایلی نه‌چندان، سخنگوی این گروه شد و استدلال کرد که: اولا، بنیهٔ مالی ژاپن تاب فشار جنگ را ندارد، ثانیاً، همهٔ منابع کشور باید در کار اصلاحات نهاده شود و، ثالثاً، جنگ ژاپن با کره آب را برای بهره‌برداری قدرتها گل‌آلود خواهد ساخت و به زیان ژاپن خواهد بود. «سایگو» از عزم خود برنگشت، اما نتوانست در برابر فشار مخالفان پیش ببرد. «ایواکورا» حمایت امپراتور را دریافت. «اوکوبو» و «کیدو» هم پشتیبانی بیشتر بلندپایگان را فراهم ساختند و خیال لشکرکشی به کره رها شد تا به سازندگی کشور پرداخته شود، تا سه سال بعد که سرانجام ژاپنی‌ها کره را گشودند.

مسألهٔ کره به بهای وحدت گروه حاکم تمام شد. سایگو، سوئه‌جیما، اتو، گوتو و ایتاگاکی همه استعفا دادند و، به‌دنبال آنها، بسیاری ازهوادارانشان نیز. اما آنها که در دولت و برکار ماندند، صفوف خود را فشرده‌تر ساختند. «ایتو» که وزیر مالیه بود، در ۲۵ اکتبر ۱۸۷۳، روز بعد از کناره‌گیری «سایگو»، مشاورعالی شد و «اوکوما» وزیر مالیه شد و یک ماه بعد «اوکوبو» نخستین وزیر داخله شد. این سه، همراه با «ایواکورا»، که پس از چندی نخست‌وزیر شد و سالها در این مقام ماند، طراحان اصلی سیاست تجدد ژاپن شدند. طرحهای پراکنده اینک بر پایهٔ آگاهی‌های دقیق ساخته و پرداخته و منسجم شد و برنامهٔ ایجاد ژاپن نوین به‌اجرا درآمد.

تجدد یا غرب‌گرایی

رویارویی ژاپن با غرب، همچنانکه تلاقی تاریخیش با تمدن چیـن در سدهٔ هفتم، نقطهٔ عطف تازه‌ای را در تاریخ این کشور ساخت. ژاپن در این میان هدف بی‌اختیار موج غربزدگی نبود، ومی‌رفت تاعضوی مؤثر درجامعهٔ جهان‌مترقی شود.

برای روشن‌شدن سخن، باید میان دو جریان «غرب‌گرایی» و «تجدد» تمایـز نهاد. «غربی‌شدن» پس از سال ۱۸۵۳ و گشوده‌شدن دروازه‌های ژاپن بیشتر بـه مفهوم یک تساهل فرهنگی از سوی ژاپنی‌ها در سیر گرایش به‌رهاشدن از قیود فرهنگ سنتی و فراآوردن چیزی تازه از غرب بود. «تجدد» جریانی عام‌تر است که در آن ژاپنی‌ها خود بطور سازنده و مؤثر سهیم و در کار بودند. البته دشوار می‌توان تصور کرد که اگر تأثیرپذیرفتن و الگوگرفتن از غرب نبود، ژاپن در دهه‌های ۱۸٦۰ و ۱۸۷۰ انگیزهٔ اصلاحات بنیادی را می‌یافت.

شاید هیچ جامعه‌ای در تاریخ نتوانسته است بی‌گذر از آشوب وتلاطم به تحول و تجدد برسد. این جریان برای جوامعی مانند ژاپن که با فرهنگ غـرب بیگانه بودند و می‌خواستند آنرا دریابند، پرآشوب‌تر بود، و شاید درست آنست که گفته شود که این وضع را فرهنگ بیگانه برآنان تحمیل کرد. در کار ایـن جوامع، «تجدد» در واقع با «غربی‌شدن» شروع شد و تکان و تنش فرهنگی ایـن جریان، بازسازی و تحول بنیادی و فرهنگی را هرچه دشوارتر و پیچیده‌تر ساخت. جامعه‌های آسیایی که دیر در جریان ترقی افتادند، همه در برابر تأثیر غرب در آغاز به‌کوشش و جوششی کم‌وبیش همانند افتادند. گشوده‌شدن چین و ژاپن با یورش غربیان به‌این کشورها همراه بود که آنان را واداشت تابنادر خود را به روی بازرگانی خارجی بگشایند، سیاحان و مبلغان مسیحی را در خاک خـود بپذیرند و، در نهایت، قانون اساسی و مقرراتی با روح و رویهٔ غربی بنویسند.

از سال ۱۸۵۷ که هریس (Haris) وزیرمختار ممالک متحدهٔ امـریکا اعتبارنامه‌اش را به‌شوگون سیزدهم تسلیم کرد، دهه‌ای پرتب و تاب بر ژاپـن گذشت و در این مدت کوتاه دگرگونیهای شگرف بارآمد. بیشتر در اثر رخنـهٔ خارجیان و پیامدهای آن بود که دستگاه شوگون چنان اعتبارش را باخت که در برابر جناح خاندانهای غرب ژاپن که زیر شعار و نشانهٔ کوکب امپراتوری گـرد آمده بودند، در هم شکست ـ تا سال ۱۸٦۸ رهبران «ساتسوما» و «چوء شوء» خوب دریافته بودند که آموختن از غرب (دست کم فنون نظامی آن) ناگزیر است، و اگر ژاپن نخواهد که بسرنوشت چین دچار شود، باید خود را با اوضاع جهـان

سازگار کند. در سالهایی که از پی آمد، زمامداران ژاپن از سر مصلحت یا از روی ناچاری امتیازهایی دادند. فعالیت مبلغین مسیحی را مجاز ساختند و نظـام حقوقی و قضایی غربی را پذیرفتند، بیشتر برای آنکه قدرتهای غربی را به الغاء کاپیتو- لاسیون تشویق کنند.

اما انگیزه ژاپن به‌پذیرش سریع شیوه‌های غربی فقط ترس یا احساس ضعف نبود. ژاپنی‌ها، در میان همهٔ ملل آسیا صادقانه‌ترین شوق را به تمدن غربی وآثار آن نشان دادند. «میثاق‌نامه» امپراتور که در ۱۸٦۸ اعلام شد، آشکارا غربی‌شدن را همراه با ایجاد یک کشور نیرومند دو هدف نخستین نظام تازه شناخت: «باید که دانش را در سراسر جهان بجوییم و ازینراه بنیاد حکومت امپراتوری را محکم کنیم.» ژاپن هنگام بازشدن دروازه‌هایش، چندان تردید و تأملی برای دریافتن تمدن غربی نداشت. زمینهٔ کار پیشتر فراهم آمده بود. حکومت سپهسالاری در سال ۱۸٦۰ هیأتی از ۸۰ مقام سامورایی را برای امضای پیمان تجاری به‌امریکا فرستاد. این گروه با «کانرین مارو» (Kanrin Maru) کشتی ساخت هلند، سفرمی‌کردند، که ناخدا وملوانان ژاپنی آنرابه‌سانفرانسیسکو بردند وبرگرداندند یکی از سرنشینان این کشتی «فوکوزاوا یوکیچی» بود که بعدها خود را در هواداری از تجدد ژاپن ممتاز ساخت. او در زندگینامهٔ خود با اشاره به این تجـربه و در تحسین قابلیت فراگیری مردم ژاپن نوشت: «... ما در سال ۱۸۵۵ به‌آموختـن دریانوردی از هلندیها در ناگاساکی آغاز کردیم و تا سال ۱۸٦۰ به درجه‌ای از آگاهی رسیدیم که توانستیم یک کشتی را در طول اقیانوس آرام هدایت کنیم. در واقع هفت سال پس از دیدن کشتی بخار و فقط با پنج سال تمرین و ممارست، ژاپنی‌ها توانستند بی‌کمک کارشناسان خارجی از اقیانوس آرام بگذرند. بحقیقت فکر می‌کنم که برای این همت و مهارت باید که برجهان ببالیم...». دومین هیأت نمایندگی «باکوفو» در سالهای ۱۸٦۲ و ۱۸٦۳ به‌انگلیس، هلند و فرانسه سفر کرد. در همین سال ولایت «چوء شوء» پنج سامورایی خود را پنهانی به‌انگلیس فرستاد که «ایتو هیروبومی» و «اینووه کائورو» در آن میان بودند. در سال۱۸٦۵ ولایت «ساتسوما» نوزده نفر را به‌خارج فرستاد. با این فعالیت‌ها بود که ساخت اسلحهٔ غربی، کشتی‌سازی، مدارس نظامی و آموختن زبان خارجی آغـاز شد. عده‌ای تکنیسین خارجی از بریتانیا، فرانسه، امریکا، آلمان و هلند نیز در خدمت «باکوفو» و بعضی امیرنشین‌ها بودند و بنام کارشناس مالی و حقوقی وکشاورزی، خلبان، مهندس، استاد و معلم و مربی نظامی و مانند اینها فعالیت داشتند. جلوه- هایی از نفوذ غربی هم در ظاهر ژاپنی‌ها پیدا آمده بود و بسیاری از رزمندگان

باکوفو و امارات، بجای دامن رسمی سامورایی، شلوار می‌پوشیدند. پس‌ازنهضت، مراوده با غرب افزایش یافت.

نیروهایی کـه حکومت سپهسالاری را سرنگون کردند زیر شعار «اخـراج وحشیان» متحد شده بودند، اما، پس از پیروزی، رهبـران تازه دریافتند کـه کشورشان برای رسیدن به‌موضع قدرت درجهان باید متجدد شود، واین بی‌یاری غرب نمی‌تواند بود. ژاپنی‌ها هرگز چنان غرور کور که آنها را از یاد گرفتن مانع شود، نداشته‌اند.

پیش‌درآمد ناگزیر تجدد، الغاء خانخانی بود و انجام این کار راه را بـرای تغییر چهرهٔ ژاپن هموار کرد. رویدادهای سال ۱۸٦۸را، بدرستی، «نهضت رجعت»، یا اعاده و احیای قدرت امپراتور نام داده‌اند زیرا که تسلیم اقطاع‌ها به‌امپراتور براین اندیشه بود که نظام حکومت متمرکز که از چین دورهٔ «ته‌آنگـ» گرفتـه شده بود، اعاده شود. بلندپروازی و هوای قدرت بزرگـ در جهان شدن تا آنجـا که به‌تجاوز و توسعه‌طلبی کشوری بزیان دیگر کشورها نینجامد، جـای ایـراد ندارد. برای ژاپن قرن نوزده طبیعی بود که سرمشق دیگران را دنبال کند.

ژاپنی‌ها از آنچه برچین می‌گذشت هشدار یافتند. آنها می‌دیدند که کشوری با چنان جمعیت و با غروری که جلوگیر او از تقلید شیوه‌های غربی است، دربرابر وحشیان خوار شده است و به‌دست آنها به یغما می‌رود. و ژاپن اگر ضعیف بماند قربانی طمع و تجاوز همین قدرتها خواهد شد. از بخت مساعد ژاپن، بریتانیا اکنون سرگرم کار هند بود و امریکا هم درگیر جنگـ داخلی و پیامدهای آن. اما شکست مکزیکـ و سپس تهدیـد پروس ناپلئون سوم را نیز ازینکـه سخت مـیداندار ماجراجویی در خاور دور شود، بازداشت. با اینهمه، فـرانسه در سال ۱۸٦۲ مستعمرهٔ «کوشین» در چین را ضمیمهٔ خود ساخت، کامبـوج را در سال ۱۸٦۷ تحت‌الحمایه کرد و کمی پس از آن، در منطقهٔ «هایفونگـ» و «هانوی» رخنـه و پیشروی کرد، هرچند که نخست توفیق چندانی نیافت. شاید تهدید روسیه هـم بود. چین در سال ۱۸٦۰ ناحیهٔ ساحلی میان «آمور» و شبه جزیرهٔ کره را به‌روسیه واگذار کرد و روسها نزدیکـ این مرز ولادیوستکـ (Vladivostock) را که به‌معنی «فرمانروای مشرق» است بنیاد کـردند. پس نگـرانی ژاپن از آیندهٔ کشورشان در برابر تهدید غرب بیجا نبود. بیم آن می‌رفت که ژاپن در کام‌استعمار یکـ یا چند قدرت غربی بیفتد.

اندکـ زمانی پس از «نهضت» یکـ هیأت ژاپنی برای تلاش در راه تجدید «پیمانها» به‌ممالکـ غربی رفت، اما ناکامیش در این کار دولت ژاپن را در هدفـ

تجدد کشور کوشاتر و پرشتاب‌تر کرد. این هیأت را شماری از ناظران ومقامات همراهی می‌کردند که کارشان مطالعهٔ سازمانهای سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب بود و تشخیص اینکه از چه بنیادهایی می‌توان برای ژاپن الگو گرفت. اطلاعات فراهم‌آمده و گزارشهای این مأموریت مواد و مصالح اصلاحات به الگوی غربی را آماده ساخت که طی دوازده سال به‌اجرا درآمد. در گزارش مفصل این هیأت به‌عقب‌ماندگی ژاپن و نیاز به‌آموختن از غرب تأکید رفته، اما از نکات قوت ژاپن هم (مانند آزادی از تعصب مذهبی) یاد شده بود، و نیز از این واقعیت که ممالک غربی قدرت خود را فقط در پنجاه یا صد سال اخیر ساخته‌اند. پس، ژاپنی‌ها باعزم استوار و اعتماد به‌نفس در پی تجدد رفتند. اما این سیاست و رهبران آن از معارضه مصون نماندند. شکافی که یک بخش از دستگاه رهبری را برکار غلبه داد، از بخش دیگر جناح مخالف تازه و مؤثری ساخت که در آن «اتو» و «سایگو» به‌زور دست زدند و دیگران، بطور مخاطره آمیزتری، سازمان سیاسی را وسیله ساختند.

پس از مأموریت «ایواکورا» دولت با پیش‌بینی اصلاحات، به‌استخدام‌مشاوران خارجی پرداخت. در سال ۱۸۷۵ ۵۰۰ تا ۶۰۰ متخصص خارجی در خدمت دولت ژاپن بودند و در فاصلهٔ امضای پیمانهای تجاری تا سال ۱۸۹۰ برروی‌هم حدود ۳۰۰۰ کارشناس از خارج آورده شدند. از متخصصان آلمانی برای تدریس در دانشگاهها و مدارس طب جدید استفاده می‌شد و کسانی هم مانند «هرمن روسلر» (Herman Roesler) و «آلبرت موس» (Albert Mosse) در تدوین قانون اساسی یاری دادند. «لودویگ ریس» (Ludwig Riess) قرار بود که مدرسهٔ مطالعات تاریخی را در دانشگاه توکیو درست کند، مشاوران امریکایی به‌ایجاد ایستگاههای کشاورزی و شبکهٔ پستی مملکتی کمک کردند. استفاده از خارجی‌ها تا هنگامی بود که ژاپنی‌ها تخصص لازم را نیافته بودند. نظام جدید مالیاتی و نظام تازهٔ پول و مسکوک ایجاد شد. بانکها، راههای آهن، بنادر، فانوسهای دریایی، بار-اندازها، دفاتر تلگراف، مطبوعات، دفاتر پستی، سیگار و خلاصه همهٔ مظاهر تمدن مادی غرب در ژاپن راه و رواج یافت. ژاپن در دو دههٔ نخست دورهٔ میجی در دوار غربی‌شدن افتاده بود. بعضی رهبران نهضت، مانند «اینووه کائورو» تا آنجا پیش رفتند که از اروپایی‌شدن لباس زن و مرد، جایگزینی برنج با نان و وارد کردن و پرورش کثیر گوسفند هواداری نمودند. «سرجورج سانسوم» (Sir George Sansom) محقق ادبیات و تاریخ ژاپن در این دوره، به یک آواز و بازی محبوب بچه‌ها بنام «توپ تمدن» که در سال ۱۸۷۸ سروده شده بود اشاره می‌کند که درآن

بچه‌ها توپ را به زمین می‌زنند و هرجهش آن را می‌شمرند و به‌آن آهنگ، نام ده چیز مطلوب غربی را با هم می‌گویند: لامپ، موتور بخار، درشکه، دوربین، تلگرام، مولد برق، روزنامه، مدرسه، پستخانه و قایق موتوری (سانسوم، دنیای غرب و ژاپن، ص ۴۰۱).

بندرهای پیمان، بویژه یوکوهاما، نیز دروازهٔ نفوذ غرب شد. اروپاییان جدا از تجارتخانه و انبارهای کالا، خانه‌ها، کلیساها و بیمارستانهایی ساختند. جوامع تازهٔ بندری مراکزی شد که از آنجا مدرسان و مبلغان راه خود را به شهرها ونواحی داخلی ژاپن باز کردند و نفوذ تمدن غربی به‌تندی گسترده شد. صدها تن از ژاپنی‌ها نیز برای دیدن و آموختن به‌خارج سفر کردند. این سالها عصر رقابت در توسعهٔ مستعمرات بود و غرب هنوز تظاهری در یاری‌دادن به‌خارج نداشت. اما چون ژاپنی‌ها توانستند در برابر غرب ابراز وجود کنند، دنیا به روی این مردم مشتاق و کنجکاو گشوده شد. در این میان، انتخاب میان الگوهای گوناگون نیز مسأله‌ای دشوار بود. بر ژاپنی‌ها بود که بدانند که از تکنولوژی و بنیادها واندیشه‌های غربی کدام را بگیرند و چگونه. از آنجا که ژاپن نخستین کشوری بود که برای الگوگرفتن تجدد می‌کوشید، تجربه‌ای در دسترس نداشت مگر خاطره‌ای محو از اصلاحات «تایکا» در قرنها پیش. ازینرو اقتباس و تطبیق رسم و راه اروپایی برای ژاپنی‌ها، همان اندازه که تقلیدی بود، ابتکاری هم بود. در کار توسعه و عمران ملی، زمینه‌ها و راهها یکسان نبود. در وضع سیاسی نیز نمونه‌های جداگانهٔ لیبرالیسم انگلیس و فرانسه و حکومت مطلقهٔ پادشاهی پروس در برابر بود. در عرصهٔ ارزشهای بنیادی نیز آراء مسیحی با نظرات عرفی علمای مکتب دارووینی تناقض داشت. اما ژاپنی‌ها توانستند جامعهٔ خود را اصل قرار دهند و، سرانجام آنچه را که برایشان سازگار بود برگیرند و در راه هدف «رسیدن به اروپا وپشت سر گذاشتن آسیا» در کار آورند.

بهرهٔ ۱۱

ژاپن در راه عظمت ـ بحران مشروطیت (۱۸۷۳ - ۱۸۹۴)

تنش‌ها و ناآرامی‌ها ـ مبارزه جویی سیاسی و نظامی

تا سال ۱۸۷۳ ژاپن عصر میجی تب و تابهای نخستین سالهای نهضت را از سر گذرانده، مقاومت‌ها ومبارزه‌ها را تاب آورده اصلاحات اجتماعی بنیادی را به انجام رسانده، به سازمـان مملکتی و نیروی نظامـی خود سامـان داده و تدابیر اقتصادی برای جهش به‌سوی عظمت را طرح انداخته وآماده شده بود تا تند در راه ترقی پیش تازد و خود را در جرگهٔ قدرتها تثبیت کند، تاجایی که طی ده سال، از ۱۸۹٤ تا ۱۹۰۵ چین را، که قرنها به ژاپن به‌چشم یکی‌از اقمار خود نگریسته بود و روسیه را که ترکتاز سیاست آسیا واروپا وشکست ناپذیر می‌نمود، شکست دهد و موازنهٔ قدرت تازه‌ای در جهان پرتحول قرن بیستم بسازد. سال ۱۸۹٤ را که با رویداد شکست چین ممتاز است باید نقطهٔ عطفی در تاریخ ژاپن و آسیا دانست زیرا که این پیشامد اعجاب جهانیان را برانگیخت و قدرتهای غربی را که تصور چنین نیرو ونمودی از ژاپن نداشتند به‌خود آورد و بازتاب شتاب آمیز و هراس‌ـ آلود آنها به‌سلسله وقایعی انجامید که برای آیندهٔ ژاپن و تاریخ جهان سرنوشت‌ـ ساز بود.

این‌آینده‌را مردانی ساختندکه همراه باجاه‌طلبی شخصی‌که طبعی بشر وسر‌ـ چشمهٔ تلاش و انگیزهٔ ترقی است، در اعتقادات خود استوار و در کار و مصلحت

میهن خویش سازش ناپذیر بودند، واز تجربـه ودانش ، یـا سنت و نوگرایی، ترکیبی متناسب و مؤثر ساختند و بخت آنرا داشتند تا بلندپروازی خود را بـا احساس میهنی‌شان دمساز وهمراه نمـایند و ازفـرصت تاریخی بـرای پیشرفت شگفت‌انگیز کشورشان به‌بهترین راه بهره گیرند. عصر «میجی» درسیاست ونیز در اقتصاد ژاپن دارای ویژگی بازبودن راه تحول، تمایل به‌تجربه کردن و نوآوری و قدر دانستن از مردان قابل و استثنایی بود. این مایه‌ها در تجدد نظام سیاسی نیزآشکار نمود. تأسیس حکومت مشروطه باافتتاح مجلس شورا درسال ۱۸۸۹ نمودار برجستهٔ این جریان ونیز نقطهٔ کانونی تاریخ سیاسی این مرحله بعد از جزر و مدهای اولیهٔ نهضت بود.

حیات سیاسی جامعهٔ «میجی» ازآغاز دستخوش فشارهای‌گوناگون بود: فشار و خشونت تحول‌خواهی، فشار و مقاومت اندیشه‌ها وبنیادهای سنتی، فشـار عرصهٔ رقابت باغرب، فشار وضع داخلی کشور و، سرانجام، تأثیر وفشار ایـن واقعیت که دولت جدید درواقع ائتلافی مصلحتی از منافع مختلف و احیاناً رقیب است نه یک واحد کاملا منسجم. تأثیر رقابت‌ها و حال وهوای مصالحه در آغاز عصر «میجی» خوب نمایان بود. بیشتر مناصب بالای حکومت جدید، بصـورت صرفاً تشریفاتی، به شاهزادگان ، درباریان و دیوانیان قدیم و «دایمیو»ها داده شده بود. اما در «شورای حکومتی» (که نام آن از «داجوء کان» قدیمی گرفته شده بود) ساموراییهای بلندپایه و بالنسبه جوان و فعالان نهضت از ولایات غربی که قدرت واقعی درپس نهضت بـودند، بسرعت راه یـافتند. دولت «میجی» که بـه ضعفـ‌ها و قوت‌هایش آگاه بود، خود را آمـادهٔ سازش با مخالفان نشانداد . در «میثاق نامه» امپراتور که در آوریل ۱۸٦۸، در اصل بـرای بازآوردن اطمینان و ثبات داخلی، صادر شد، ایجاد مجالس مشورتی، آزادی اقامت و اشتغال، الغـاء طبقات و تماس کامل فرهنگی باغرب بطور صریح یا ضمنی وعده داده شده بود. تا سال ۱۸۷۰ وضع دولت بهبود یـافت. الغاء امـارات در سال ۱۸۷۱ و اجرای ترتیب نظـام وظیفه از سال ۱۸۷۲ ریشهٔ خانخانـی و امتیازات ساموراییـی را سوزاند.

این تدبیرها، که به مصلحت کلی کشور بود، مقامات دو میلیون سامورایی‌را، ناگزیر، برانگیخت. بحث و اختلافـ نظر برسر مسألهٔ کره در اواخر سال ۱۸۷۳ میان رهبران «میجی» چنان تفرقه انداخت که باتصمیم دولت به اینکه باکره، به بهانهٔ امتنـاع جسورانه‌اش از گشودن روابط دیپلماتیکـ با ژاپن، «سنت شکن و غرب گرا» به جنگـ درنیاید، «سایگو تاکاموری» رهبر هوادار جنگـ در «شورای

حکومتی»، مردی که همه او را مظهر فضیلت‌های سپاهیگری می‌دانستند همراه با همفکرانش از دولت بیرون رفت و ساموراییهای ناراضی گرد او در ایالت «ساتسوما» هستهٔ مقاومتی ساختند. قیام ساموراییهای ناراضی که سال بعد از آن با رهبری «اتوشیمپی» (بکسر پ) (۱۸۳٤ـ۷٤) در ایالت «ساگا» پیش آمد ، مقاومت کوچکی بود و زود سرکوب شد. لشکرکشی تنبیهی به فرمز (تایوان) در سال ۱۸۷٤ نیز بیشتر برای آرام کردن ساموراییهای بی‌تاب بود. اما در سال ۱۸۷٦ سه اقدام تازهٔ دولت به ناخشنودی ساموراییها افزود. در اوایل اینسال دولت موافقتنامه‌ای با کره بست که بنادر این کشور را به‌روی بازرگانی ژاپن می‌گشود، که یک پیروزی دیپلماتیک بهمان شیوه که بیست سال پیش‌تردربارهٔ خود ژاپن بکار گرفته شد می‌نمود، اما موجب نارضایی کسانی شد که مذاکره با کره برایشان فقط بهانهٔ جنگ بود. در سیاست داخلی نیزدرماه مارس سامورایی‌ها امتیاز حمل شمشیر را، که آخرین نشانهٔ تشخص اجتماعی آنها بود ، از دست دادند. در ماه اوت هم مقرری سامورایی‌ها قطع شد، که اجباراً بازخرید یا به اوراق قرضه بدل گردید. شورشهای کوچکی از ناحیهٔ ساموراییها در «کوماموتو» و «چوء شوء» برخاست. اما ناآرامی در «ساتسوما» بالا می‌گرفت تا که سرانجام «سایگو» به‌سرداری بیست هزارسامورایی به‌سوی پایتخت براه‌افتاد ودر۲۰فوریه ۱۸۷۷ دولت اورا شورشی خواند. پیشروی نیروی «سایگو» بامقاومت سخت پادگان «کوماموتو» روبرو شد و دولت نیز همهٔ ارتش چهل هزارنفری خود را در کار آورد تا شورش را سرانجام در ماه سپتامبر درهم شکست. از «سایگو» و یارانش افسانه‌ای در یادها بازماند و اثری دیرپای در سیاست ژاپن. این بزرگ‌ترین قیام پس‌از نهضت نشانداد که مقاومت مسلحانهٔ سامورایی‌ها نمی‌تواند دربرابر ارتش وظیفه تاب بیاورد و حکومت نوپای «میجی» را براندازد.

این رویداد آخرین شورش خوانین دربرابر حکومت «میجی» بود، اما پایان مقاومت سامورایی نبود. هرچندکه خوانین پیشین‌چندان با «سایگو» متحد نبودند که به شورش او بپیوندند، اما بسیاریشان بااو هم‌اندیشه بودند و بخصوص خیالاتش را برای توسعهٔ ژاپن در قاره آسیا می‌ستودند، و کسانی که نخستین انجمن‌های میهنی ایندوره را ساختند این فکر را دنبال کردند . درواقع یک نتیجهٔ قیام «سایگو» شدت گرفتن خشونت و سوء قصد در رابطه با سیاست خارجی بود که از سالها پیش جریان داشت، از قتل «یی نائوسوکه» در ۱۸٦۰ گرفته تا سوء قصد نافرجام به جان «ایواکورا» در ژانویه ۱۸۷٤. «اوکوبو» نیز در ماه مه ۱۸۷۸ قربانی آن شد، و حمله‌های گاه به گاه به جان شخصیت‌های سیاسی تا

چهل سال پس‌از آن ادامه یافت: در سال ۱۸۸۹ به «اوکوما»، در ۱۸۹۵ به‌نمایندهٔ چین در مذاکرات «شیمونوسه‌کی»، در ۱۹۰۹ به «ایتو» و در ۱۹۲۱ به «هارا» نخست وزیر وقت ژاپن سوء قصد شد. هرچند که همهٔ اینها از سوی ساموراییهای پیشین نبود، اما، براهی از سنت کهن و ستیزه‌جویی سامورایی نشان داشت .

دیگر رهبران ناراضی ، «ایتاگاکی تایسوکه»، «گوتو شوء جیرو» و چندتن دیگر از رهبران ایالت «توسا»، پس‌از کناره‌گیری ازدولت، بجای شورش مسلحانه تصمیم به مبارزهٔ سیاسی گرفتند و بااین تلاش‌ها «نهضت آزادی، و حقوق ملت» («جی یو مینیکن اوندوء») پیدا آمد و نخستین خواست خود را که قانون اساسی مدون و مجلس شورایملی بود در اوایل سال ۱۸۷٤ اعلام کرد.

نهضت آزادیخواهی

اندیشهٔ نوآزادیخواهی همراه با دیگر جنبه‌های فرهنگ غربی به ژاپن آمد و از راه نهضت سیاسی موسوم به «جنبش حقوق دموکراتیک» بروز یافت. این نهضت نخست از سوی ناراضیان و بهوای مبارزه با حکومت «میجی» بنیاد شد و ازینرو شیوه و سیاست آن باخشونت، همراه بود. ساموراییهای ناآرام اینک، ده سال پس‌از بنیادگرفتن دولت «میجی»، دریافتند که زور و شمشیر نمی‌توانند آنرا سرنگون کند، و برآن شدند که اصلاحات سیاسی عمده را برزمینهٔ حقوق دموکراتیک فراآورند. از سال ۱۸۸۰ مردم عادی هم رفته رفته بااین جریان‌همراه شدند. نهضت آزادیخواهی نخست در گروههای زیر رهبری «ایتاگاکی تایسوکه» و «گوتو شوء جیرو» از ایالت «توسا» و «سوئه جیما تانه‌ئومی» از ایالت «هیزن» پدید آمد. آنها هم مانند «سایگو» در سال ۱۸۷۳ از دولت کناره گرفته بودند و انگیزه‌شان در این کار ، جدا از اختلاف نظر در سیاست خارجی، مقاومت دربرابر انحصار قدرت بوسیلهٔ رجال «ساتسوما» و «چوء شوء» بود، نه مخالفت دربرابر جریان تجدد. ازینرو آنها خواسته‌شان را بنام مشروطیت و حقوق و آزادیهای اساسی و دولت مسؤول نسبت به ملت مطرح کردند. این رهبران، بخصوص «ایتاگاکی»، از طریق جلسات عمومی و روزنامه‌ها وبااستناد به آراء اندیشمندانی چون جان استوارت میل (Mill) و ژان ژاک روسو (Rousseau) خواست خود را تبلیغ می‌کردند. هدف نخستین این نهضت تشکیل مجلس شورای ملی بود . علاقه به بنیادهای مترقی سیاسی غربی از همان سال ۱۸٦۸ «گوتو» را بر آن

داشته بود که از یک دیپلمات انگلیسی دربارهٔ چند و چون نظام پارلمانی بپرسد ونیز چندین سامورایی پیشین را به‌نوشتن رساله‌هایی دربارهٔ حکومت مشروطه، قوهٔ مجریه و کار آن و مباحثی ازینگونه برانگیخته بود.

بسیاری از ژاپنی‌های آگاه‌تر در آن روزها حکومت ملی و مجلس شورا را جایگزین مناسبی برای نظام خانخانی «توکوگاوا» می‌دیدند، و ازینرو رهبران گروههای ناراضی توانستند خودرا نماینده وسخنگوی بخش عمده‌ای‌از روشنفکران و، به‌سخن خودشان در بیانیهٔ ۲۰ فوریهٔ ۱۸۷٤ آنها: نمایندهٔ «سامورایی و دهقانان (کشاورزان مرفه) و بازرگانان... که رهبری نهضت ۱۸٦۸ از آنان برآمد» بنامند.

«گوتو» با هستهٔ ناراضیان منطقهٔ خود و گروههای سامورایی پیشین ، «اتحادیهٔ ملی گروههای آزادیخواه» را درست کرد که آنرا «آیکوکوشا» (جبههٔ میهنی) می‌خواندند . مرکز این سازمان در «اوساکا» بود و جدا از بنیادگران خود، حمایت زمینداران و پیشه‌وران ولایات را که مالیات دهنده بودند و نیز هواداری طبقهٔ متوسط و کسبهٔ شهری را جلب کرد و به راههای گوناگون برای تحصیل قانون اساسی ومجلس ملی به‌مبارزه درآمد. آنچه که بیشتر به این نهضت نیروی سیاسی داد جذبه‌های حکومت پارلمانی نبود، بلکه جریان نارضایی‌ها در جامعهٔ ژاپن بود. جدا از ساموراییها ، بسیاری کسان دیگر از روند دگرگونیها یانارسایی آن خرسند نبودند: ناسازگاران که در نظام تازه نمی‌توانستند به جایی برسند، سرخوردگان که توان و تلاششان را در خدمت نهضت نهاده واینک خود را بازنده یافته بودند، کشاورزان فقیر که از سلطهٔ امیران زمیندار آزاد شده اما اکنون اسیر محصلان مالیاتی شده بودند . مالیات ارضی نه‌تنها بیش‌از حقوق اربابی‌گذشته، که درواقع سنگین‌تر از مالیات حرفه و بازرگانی هم بود. بدینسان «نهضت حقوق ملت» بزودی دامنه و توسعه پیدا کرد.

البته پس‌از پیروزی نهضت و درپی صدور «میثاق نامه» امپراتور در سال ۱۸٦۸ آزمونی از گونهٔ مشروطیت درکار آمده و یک قانون اساسی موقت («سی تای شو») ارائه گردیده بود که نوعی مجالس بررسی و تنقیح قوانین مرکب از نمایندگان سامورایی‌های ولایات و«دایمیو»ها («کوگی شو») را پیش‌بینی می‌کرد. منتها این ترتیب نارسا ازکار درآمد و با موج تند تحول ازمیان رفت. اما فکرحزب سیاسی مخالف دولت برای ژاپنی‌ها تازه و بیگانه بود و کمتر کسی از رهبران می‌توانست وجود حزب یا گروهی را که اصولا تابع و مطیع دستگاه حکومت نباشد، بپذیرد. طی دویست و پنجاه سال پیش‌ازاین تاریخ، سیاست «توکوگاوا»

آن بود که هرگروه یا دسته‌ای را که بخواهد در کار حکومت وارد شود ، سرکوب کند. بعلاوه ، در آغاز دورهٔ «میجی» دولت خود را چنان در کار ساخت و پرداخت بنیهٔ کشور می‌دید که خواست‌های «حقوق ملت» و «مجلس شورا» را تقریباً نابجا بداند. الویت دیگری درکار بود و در زیر شعار «فوکوکو کیوهی» یا «کشور غنی، ارتش قوی» این احساس وجود داشت که فقط یک حکومت استوار مقتدر ومیهنی می‌تواند ژاپن عقب مانده را به شاهراه ترقی وتعالی برساند.

اما جبههٔ «آزادیخواه» که اندیشهٔ «حقوق ملت» («مینکن») را دنبال می‌کرد استدلال می‌نمود که همین ضرورت شتاب در سوی تجدد ژاپن ایجاد مجلس ملی را مطلوب می‌سازد. آزادیخواهان می‌گفتند که قانون اساسی برای جلوگرفتن از خودآرایی مشاوران دربار است، نه محدود کردن قدرت امپراتور ، و نیز برای تقویت وحدت ملی درزیر شعار «درود به امپراتور، اخراج وحشیان». دراین‌توجیه، انتقاد از پیشینهٔ استبدادی و نظامی رهبران دولت «میجی» پیدا بود و، به سخن دیگر، روح ستیز در کالبد آزادیخواهی نمود داشت.

موجباتی نیز این خواست را درنظر دولت پذیرفتنی می‌ساخت. مشروطیت در چشم قدرتهای غربی، که ژاپن می‌کوشید تا آنهارا به تجدید نظر در «پیمانها» راضی کند، ستایش‌انگیز بود. بعلاوه، توجیه وحدت ملی بمایهٔ حقوق ملت و مجلس شورا پسند خاطر «کیدو» بود. پس‌از کناره‌گیری جنگ طلبان در سال ۱۸۷۳، چون «ایواکورا» بیشتر در «کیوتو» می‌گذراند، دو وزیر برجسته دولت و مؤثر در کارها «کیدوکوئین» و «اوکوبو توشی‌میچی» بودند . «کیدو» در سال ۱۸۷٤ استعفا کرد زیرا که با لشکرکشی به تایوان به بهانهٔ بدرفتاری مردم آنجا با ماهیگیران ژاپنی موافق نبود، هرچند که انگیزهٔ اصلی «اوکوبو» دراین کار تسکین سامورائیهای ناآرام بود. «اوکوبو» سخت می‌کوشید تا برقدرت حکومت و بخصوص وزارت کشور که او وزیرش بود، بیفزاید و برای این مقصودسیاست تمرکز اداری و مالی را دنبال می‌کرد. منش سیاسی او در سالهای حکومتش در ولایت «ساتسوما»، پیش‌از نهضت، شکل گرفته و با ملاحظهٔ تمدن غربی درسفر به امریکا و اروپا با هیأت «ایواکورا» در سالهای ۷۳ــ۱۸۷۲ پرورانده شده بود. «اوکوبو» بخصوص در تأثیر تلفیقی واقع شده بود که در انگلیس میان نیروی صنعتی و بازرگانی و قدرت و قابلیت سیاسی پیدا می‌دید، و این وضع را حاصل لیبرالیسم می‌دانست که به فرد فرد مردم انگلیس احساس مسؤولیت برای رفاه و سعادت کشورشان داده است تا مصلحت کلی ملک و ملت را همراه منفعت شخصی خود پیش می‌برند. ازینرو او در بازگشت از سفر غرب معتقد شده بود

که ژاپن باید دارای قانون اساسی شود. علاقهٔ «اوکوبو» به حکومت قانون وحقوق ملت بیشتر بملاحظهٔ کارآیی اداری و اجتماعی آن بود و کمتر از اعتقاد عمیــق و اصولی به حقوق فردی مایه می‌گرفت و، درواقع، دولت گرا بود.

در همین هنگام «کیدو» که او نیز عضو هیئت «ایواکورا» در سفر به‌غرب بود، در گزارشی به امپراتور نظر داد که ژاپن باید قانون اساسی مدون داشته باشد و نیز کم‌کم آمــادهٔ تشکیل مجلس شوراملــی شود. در سال ۱۸۷٤ نیز گروهی از رهبران سیاسی که بر سر مسألهٔ جنگ با کره از دولت بیرون رفته بودند ، از آنمیان «ایتاگاکی»، «فوکوشیما»*، «اتو» و «گوتو» بیان نامه‌ای در هواداری ایجاد مجلس منتخب ملی انتشار دادند.

یادداشتها و گزارشهای «اوکوبو» و «کیدو» از بیانیــهٔ سال ۱۸۷٤ «نهضت آزادی و حقوق ملی» جلوتر بود. «اوکوبو» درواقع از سال ۱۸۷۳ انزوای سیاسی خود را حس کرد و بیاری چند عضو جوانتر «شورای حکومتی» کوشید تا خود را با یاران پیشین هماهنگ سازد. «سایگو» سرسخت ازکار درآمد، اما اختلافـ ـ نظر با «کیدو» زیاد عمیق نبود و طی جلساتی در ماه فوریه ۱۸۷۵ در «اوساکا» که به «کنفرانس اوساکا» معروف است، «اوکوبو» بااو ونیز با «ایتاگاکی» به‌توافق رسید. درنتیجهٔ این توافق ، امپراتور در بیانیه‌ای به تــاریخ ۱٤ آوریل ۱۸۷۵ اعلام کرد که نیت قاطع و جازم او براجرای «میثاق نامه» و استقرارنوعی حکومت مشروطه «به‌تدریج» می‌باشد. بررسی دراینباره بــه مجلس مشورتی منصوب از طرفــ پادشاه بنام «گن روئین» سپرده شد. این گروه تحقیق میان سالهای ۱۸۷٦ و ۱۸۷۸ چهار طرح کلی قانون اساسی تهیه کرد که همهٔ آنها بدرجهٔ زیاد لیبــرال بودند و ازینرو برای «ایواکورا» و «اوکوبو» غیرقابل قبول.

پیش‌از آنکه گزارش این مجلس تحقیق آمادهٔ بحث شود، تغییرات عمده در تــرکیب رهبری حکومت روی داد. «کیدو» در مــاه مه ۱۸۷۷ درگذشت، «سایگو» باشکست شورش «ساتسوما» خود را کشت، و یکسال بعد هم «اوکوبو» درسوءـ قصدی به قتل رسید زیرا که، بگفتهٔ ضاربش: «قدرت را در انحصار خود درآورده بود». ازگروه اصلی رهبران «میجی» «ایواکورا» تنها خود بازمانده بود . اینکـ سه چهرهٔ جوانتر ، در کار دولت به او پیوستند: «اوکوما شیگه نوبو» از «هیزن» کــه از سال ۱۸۷۳ وزیر مــالیه و دست درکــار اجرای نظام مــالیاتی تازه بود ،

---

* «فوکوشیما» شاید نخستین ژاپنی باشد که در تاریخ جدید، در سال قتل ناصرالدینشاه (۱۹۰٦ م.) به ایران آمده و دیده‌ها و دریافتهای خود از ایران آنروز را در سفرنامه‌ای به ژاپنی نوشته است.

«ایتوهیروبومی» از «چوء شوء» وزیر فواید عامه در همین سالها وگرداننده‌ٔ بخش اعظم برنامهٔ تجدد، و «یاماگاتا آریتومو»، هم از «چوء شوء»، سازمانده اصلی ارتش نوین ژاپن. پرداختن به کار مشروطیت ژاپن بر این چهارتن قرارگرفت .

طی دوسالی که ازپی آمد، «ایتو»، «یاماگاتا» و «ایواکورا» دربارهٔ چند نکته به توافق رسیدند: پذیرفتند که انتقاد به کارکرد دولت در کشور فراوانست ، قبول کردند که ایجاد مجلس شورایملی بشیوهٔ غربی مؤثرترین وسیلهٔ جلوگیری از خطرناک شدن مخالفت‌هاست و، سرانجام ، مصمم نشاندادند که این مجلس ــ دست کم تا چند سالی که اعضای آن با آموختن و تجربه کردن در امور احساس مسؤولیت یابند ــ نباید قدرت معارضه با سلطهٔ آنهارا بر سیاست و کار مملکت داشته باشد. «اوکوما» در این تصمیم‌ها سهمی نداشت، اما می‌دید که نهضت مشروطه خواهی شتاب و نیرو میگیرد. او تا سال ۱۸۸۱ عقایدش را آشکار نساخت، و هنگامی که چنین کرد، کار او بیشتر حرکتی بود در مبارزهٔ قدرت با رقیب دیرینش «ایتو»، که در سال ۱۸۷۸ در مقام مهم وزارت داخله جایگزین «اوکوما» شده وبه تحکیم بیشتر پایهٔ قدرت خود برآمده بود. «اوکوما» در رقابت با «ایتو» خواست تا باقراردادن خود در رأس نهضت «حقوق ملت» و تحصیل نوعی مشروطیت که به گمان او ابتکار واقعی در سیاست و حکومت را به رهبر نمایندگان منتخب می‌داد، موازنه‌ای در قدرت ایجاد کند. درسال ۱۸۷۹ «ایواکورا» پیشنهاد کرد که امپراتور از هریک از وزیران نظر کتبی دربارهٔ آیندهٔ پیشرفت کار مشروطیت بخواهد. همهٔ پاسخ‌ها درواقع در جهت تأکید بر سیاست اعلام شده در سال ۱۸۷۵ دائر بر پیشرفت تدریجی به سوی مشروطیت کامل بود. بخصوص «ایتو» و «یاماگاتا» با اعلام ناگزیر بودن لیبرالیسم در ژاپن، استدلال کردند که دولت باید مهلت برای‌آماده شدن دراین کار بگذارد. «اوکوما» یادداشتش را دیر داد و هنگامی هم که آنرا تقدیم نمود، همکارانش ازینکه او خواستار تشکیل مجلس تا دو سال دیگر و انتقال قدرت به رهبر حزب اکثریت شده بود ، تکان خوردند. او در بیانیه‌اش پیشنهاد ترتیب مشروطه با حکومت حزبی و دولت مسؤول دربرابر مجلس بشیوهٔ انگلیس را کرد. گذشته ازین، او خواستار انجام هرچه زودتر این کار شد، با تدوین قانون اساسی درسال ۱۸۸۱، اعلام آن درسال ۱۸۸۲ و برگزاری نخستین انتخابات در ۱۸۸۳.

«ایواکورا» ودیگران در دولت این آراء را افراطی یافتند. از سویی هم «اوکوما» با همکارانش در شورای حکومتی اختلاف پیدا کرد زیرا که او در مقام وزیر مالیه با فروش تأسیسات مصادره شدهٔ «کایتاکوشی» در «هوکایدو» به‌قیمت

نازل به شرکتی که «کورروداکی‌یوتاکا» عضو شورا باآن پیوستگی‌داشت، مخالفت ورزید. مواضع «اوکوما» دربارهٔ مشروطیت و در مسألهٔ «کایتاکوشی» علنی شد و او خود را قهرمان محبوب مردم یافت. گروههای لیبرال و حقوق اساسی و «جبههٔ میهنی» بر فعالیت خود افزودند و تظاهرات و اجتماعات سیاسی در همه‌جا تشکیل می‌شد. گره کار سرانجام با تدبیر «ایتو» بازشد: «اوکوما» از دولت کنار رفت ، فروش تأسیسات «هوکایدو» منتفی گردید، تصمیم به اعطای قانون اساسی‌گرفته شد و درتاریخ ۱۲ اکتبر ۱۸۸۱ فرمان امپراتور اعلام داشت که مجلس شورا در سال ۱۸۹۰ تشکیل خواهد شد. «ایتو» مأمور شد که ترتیبات کار را فراهم کند.

تنها فشار عمومی، که مقاومت ناپذیر می‌نمود، نبود که دولت را به‌گرفتن این تصمیم واداشت. تلاش در راه تجدیدنظر درپیمانها با نشاندادن اینکه ژاپن به یک کشور دموکراتیک بدل می‌شود، از موجبات اصلی این تدبیر بود.

با تعیین تاریخ گشایش مجلس ملی، رهبران نهضت آزادیخواهی و حقوق اساسی متوجه تشکیل احزاب سیاسی شدند.

سازمانها و احزاب سیاسی

فرمان اکتبر ۱۸۸۱ امپراتور در اعلام مشروطیت و وعدهٔ افتتاح مجلس شورایملی هشدار می‌داد: «آنانکه احیاناً از تغییرات تند و خشونت بار جانبداری کنند، و بااین کار به صلح کشور لطمه بزنند، مورد قهر ما خواهند بود.»

اما بسیاری برای قبول این مخاطره آماده بودند. طی چند روز از صدور این فرمان «ایتاگاکی» و «گوتو» یک سازمان سیاسی بنام «جی‌یوتو» یا «حزب لیبرال» درست کردند. کمی بعد «اوکوما» «ریکن کای‌شینتو» یا «حزب ترقیخواه» را تشکیل داد. این هردوگروه امید داشتند که بر طرح قانون اساسی اثر بگذارند تا ازآن درآینده برای مصلحت و هدف خود بهره‌مند شوند. این گروهها، با جلب حمایت روشنفکران، سردبیران روزنامه‌ها، بنگاههای اقتصادی و ملاکان دربعضی نواحی کشور به شور وشوق مردم در آستانهٔ تشکیل مجلس دامن زدند. اما این‌دو حزب کمتر شباهتی با یکدیگر داشتند . لیبرال‌ها ازنظر آیینی به سنت سیاسی ولایت «توسا» و ازنظر اندیشهٔ سیاسی به رادیکالیسم فرانسه وابسته بودند و بیشتر از نواحی روستایی حمایت می‌شدند. ترقیخواهان به شهرها امید داشتند، و گرایش سیاسیشان به سنت «هیزن» و لیبرالیسم انگلیس بود و هستهٔ آنهارا

شماری از روشنفکران و دیوانسالاران ناراضی، باپشتوانهٔ بازرگانان و صاحبان صنایع جدید ـ مانند «ایواساکی یاتارو» بنیادگذار «میتسوبیشی»ـ می‌ساختند، و اعتدال شعارشان بود. می‌توان گفت کـه درمیان اقلیت آگـاه وبیدار سیاسی ، بیشتر نسل جوان بودند که به حقوق و آزادیهای اساسی دلبستگی داشتند ، اما نیروی واقعی در سیاست ژاپن همواره بوسیلهٔ شخصیت‌ها اعمال شده است نه با اصول و مفاهیم مجرد. این شخصیت‌ها کوشیدند تا حزب راه میانه درپیش گیرد .

اما میانه‌روی احزاب آنهارا از تعقیب دولت مصون نداشت. درواقع این هردو حزب بزودی خود را با تهدید و فشار سرکوب کنندهٔ دولت روبرو دیدند. بدینسان عقاید عمومی بصورتی سازمان یافته باردیگر رودر روی دولت شد.

دولت که با دو حزب مخالف طرف شده بود، یک حزب فرمایشی بنام «تی سی تو» (بکسر ت و سین- «حزب حکومت پادشاهی») درست کرد تا باهمان‌حربه مقابله کند، ویکسال بعد هم اختیارات تازه‌ای برای جلوگیری از تظاهرات سیاسی و توقیف روزنامه‌ها به پلیس داد.

لیبرالیسم ژاپن از قرن نوزده بااحساس تند ملی‌گرایی و نیز میهن پـرستی خشن پیوند نزدیک داشت زیرا کـه نظریهٔ گسترش سرزمینی ژاپـن بتناسب توسعهٔ آموزش عمومی رشد پیدا کرد. درسال ۱۸۷۲ آموزش اجباری در ژاپن به اجرا نهاده شد، بااین نتیجه که پنجاه سال پس‌از آن ژاپنی‌ها باسوادترین مردم آسیا شدند. پیشرفت آموزش همراه با نظام وظیفه ، مردم را درقالب میهن‌پرستی درآورد ونیز خواست عمومی را برای ابراز اراده در حکومت و ادارهٔ کشور افزون ساخت. هرچند که اقلیتی از مردم از معنای کـامل شرکت در امور عمومی آگـاه بودند، اما آموزش ـ که عقاید سیاسی نیمه دریافته شدهٔ غربی هم در آن بود ـ سرانجام چنان افکار عمومی بارآورد که می‌توانست برمسایل خاصی ـ مـانند شرایط صلح پس‌از جنگ روس وژاپن ـ تأثیر بگذارد. خواستهای مترقی سیاسی نخست از بخش کوچک امـا مهم مردم آگاه کـه دانشمندان و نـویسندگـان ، زمینداران وتولیدکنندگان در رأس آن بودند، برآمد و هم اینان چارچوب نخستین سازمانهای سیاسی را ساختند، اما دراین میان افراد غیرعادی یا کهنه‌پرست یا سرسخت وبانواع طبایع، راه یافتند و این وضع ادعای دولت را درینکه سازمان‌های سیاسی انبوه خطرناکی است از کسانیکه باید با آنها سخت رفتار کـرد ، موجه نمود .

چند سال پیش‌از آن دولت بـرای جلوگیری از ابـراز عقایـد مخالف خود ،

بخصوص آنها که در روزنامه‌های روبه رواج ظاهر می‌شد، به‌زور متوسل‌شده بود.

نخستین روزنامه‌های ژاپن که در واپسین سالهای دورهٔ «توکوگاوا» پدیدار شدند، رویدادها را درج می‌کردند و سرمقاله و تفسیر نداشتند، اما در روزنامه‌های پس‌از نهضت این کمبود ازمیان رفت، ونیز بیشتر آنها مانند «ماینیچی» و روزنامهٔ «یوبین هوچی» که «اوکوما» انتشار داد، جبههٔ ضد دولتی‌گرفتند. ناگزیر، در سال ۱۸۷۵ «قانون مطبوعات» وضع شد که هدف چنین قانونی اصولا مقید و محدود ساختن مطبوعات است. برابر این قانون ، دارنده ، مدیر و چاپخانهٔ‌روزنامه می‌بایست اجازهٔ رسمی داشته باشند، همهٔ تفسیرها بانام و امضاء باشد نه به اسم مستعار، و مدیر روزنامه مسؤول هرگونه مقالهٔ مضر یا موهن شناخته‌می‌شد، ازجمله «هرنوشته‌ای که از قوانین موجود بدگویی کند، یااحساس وظیفهٔ مردم را در رعایت آن سست کند.» نقض این موارد کیفر زندان و جریمه داشت و این مجازاتها طی دوسال از تاریخ وضع این قانون وسیعاً اعمال شد. در ماه ژوییه ۱۸۷۷ باتجدیدنظر در قانون مطبوعات اختیارات بازهم بیشتری ، ازجمله‌توقیف یا تعلیق انتشار هرگونه روزنامه یا نشریهٔ زیانبار، به وزیر داخله داده شد تا از بحث و فحص عموم دربارهٔ قانون اساسی موعود جلوگیری شود. در ماه آوریل ۱۸۸۰ دامنهٔ نظارت دولت توسعه یافت و فعالیت احزاب و سازمانهای مشابه را هم دربرگرفت. جلسات سیاسی زیر نظر پلیس درآمد، افراد نیروهای مسلح ، پلیس، معلمان و دانشجویان ازشرکت دراین جلسات منع شدند، و انجمن‌هایی که هدف سیاسی داشتند مجاز به تبلیغ گردهمایی خود و فعالیت برای جلب اعضای تازه و نیز پیوستن یا مراوده با گروههای مشابه نبودند. این محدودیت‌ها باوضع «مقررات صیانت صلح» در ماه دسامبر ۱۸۸۷ بیشتر شد و دست پلیس در سرکوبی گروههای سیاسی و انجمن‌هایی که اینک ناگزیر فعالیت زیرزمینی داشتند، قویتر گشت. پلیس می‌توانست هرکس را که توطئه کند یا مخل آرامش باشد یا «تشخیص داده شود که خیالی برضد آرامش عمومی درسر دارد» ازمراکز جمعیت تبعید کند. به وزیر کشور هم اختیار توقیف یا تعلیق نشریه‌ها به‌بهانه‌هایی از همین‌گونه داده شد. این اختیارات بویژه علیه هواداران حکومت مشروطه به کار می‌رفت .

در سالهای مقارن اعلام مشروطه بازداشت روزنامه‌نگاران و سیاستمداران زیاد می‌شد . این کار با دلسرد کردن میانه‌روها و خشمگین ساختن تند روان ، شکافهای درونگروهی را زیادتر و نمایانتر می‌ساخت و، همراه بادیگر محدودیت‌ها و منع فعالیت آزاد، احزاب سیاسی را از رشد طبیعی در سوی تمرکز تشکیلات و

رسیدن به هدفها بازمی‌داشت. درنتیجه، گروهها و سازمانهای سیاسی هرکدام راه جداگانه‌ای رفتند و، ناگزیر، به آشفتگی و تجزیه افتادند. در این میان حزب لیبرال بیش‌از دیگر جمعیت‌ها صدمه دید. از آنجا که رهبری این حزب صورت محلی پیدا کرد، نه ملی، جناح سازی و برخورد منافع میان دوگروه اعضای آن ، مالکان و کشاورزان، حادتر شد. این بحران همزمان شد با سیاست ضد تورمی دولت در سال ۱۸۸۱ که از ترقی قیمت محصولات کشاورزی، بخصوص برنج ، جلوگرفت و کار را بر روستائیان، و بیشتر بر اجاره‌داران و خرده مالکان فقیر که ذخیرهٔ کمتری داشتند، دشوار کرد. شکاف میان کشاورزان و ملاکان ثروتمند گسترش می‌یافت زیرا که تجاری شدن کشت و زرع، کشاورزان میانحال را هرچه بیشتر ازمیان می‌برد. این جریان پس‌از اصلاحات زمینداری و مالیات ارضی سالهای ۷۳ـ۱۸۷۱ شدت گرفته بود. درگذشته، توسل نهایی دهقانان در چنین وضعی به زور بود، اما دولت اکنون دارای پلیس جدید و ارتش وظیفه شده و قدرت یافته بود. ازینرو، بسیاری از کشاورزان احزاب سیاسی تازه را میدانی برای ابراز نارضایی دیدند و برای جبران وضع به آنها امید بستند. اما این سازمانها دربرابر دولت ناتوان درآمد و نومیدشدگان باز به خشونت رو آوردند، که مانند همیشه متوجه حریف عینی و نزدیک یعنی مالک و ارباب ده بود . شورشهایی ازینگونه در سال ۱۸۸٤ فراگیر شد، که ملاکان و رهبران میانه‌رو را بیش‌از همه نگران کرد و واداشت تا از سازمانهایی که این کارها به نام آن‌می‌شد، کناره جویند. این وضع ضربهٔ نهایی را به احزاب مخالف دولت زد و به انحلال چند ساله «جی‌یوتو» در ماه اکتبر ۱۸۸٤ انجامید. «اوکوما» و تنی چند ازیارانش نیز اندکی بعداز «کامی شینتو» بیرون آمدند.

بدینسان ، نخستین احزاب مخالف ژاپن با درگیری میان خود و با نقار و معارضهٔ درونگروهی ، کار دولت را درمقابله باخود آسان کردند. اما این جمعیت‌ها بعداً به صورت دیگری باز ظاهر شدند و به نامهای مختلف تا سال ۱۹٤۰ دوحزب عمدهٔ سیاسی ژاپن ماندند و دوحزب میانه‌رو سالهای پس‌از جنگ وتسلیم ژاپن ازآنها به وجود آمد.

مشروطیت و قانون اساسی «میجی» ـ ۱۸۸۹

فرمان اکتبر ۱۸۸۱ امپراتور که وعدهٔ ایجاد مجلس ملی و بنیاد حکومت

مشروطه را تا سال ۱۸۹۰ در ژاپن می‌داد، درواقع بازتاب حکومت «میجی» دربرابر صدای آزادیخواهی بود و نیز حصول تأیید عام ملت از بنیاد تازهٔ حکومت ، که درعین حال می‌توانست بهانهٔ قدرتهای غربی را دربرابر خواست ژاپن برای‌تجدید‌نظر در پیمانها و الغاء کاپیتولاسیون ازمیان بردارد.

اما الگویی که در تهیه و تدوین قانون اساسی ژاپن اختیار شد بیشتر نتیجهٔ مبارزهٔ قدرت و برخورد آراء در داخل حکومت بود و نیز تأثیر مایه‌های سنتی . نظام «داجوء کان» (شورای حکومتی) که تاسال ۱۸۷۳ حکومت بسیار متمرکزی سازگار با طبع رهبران ژاپن را تحقق بخشیده بود، با ساخت و بافت اصولا استبدادی خود، در نخستین سالهای بازسازی اجتماعی و اقتصادی کشور بسیار کارساز درآمد، واین تأثیر بیشتر زمامداران «میجی» را مصمم ساخت که الگوی حکومت قوی و مسلط مرکزی را در نظام مشروطه نیز تاحد امکان نگهدارند. در رقابت و معارضهٔ سیاسی در داخل دولت نیز برد با این دسته شد. طرحی که «اوکوما» در پاسخ خود به استعلام پادشاه دربارهٔ حکومت مشروطه داد، ازترتیبی بسیار لیبرال با الگوی بریتانیا هواداری کرده بود که در آن وزرا و هیأت دولت مسؤول ملت و مجلس باشند، اما غلبه با جناح محافظه‌کار در دولت شد و آنها «اوکوما»را متهم‌کردند که می‌خواهد نهضت «مینکن» (حقوق ملت) را برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود به‌کار گیرد و اورا به‌کناره‌گیری از دولت واداشتند . دراین فرصت، با صدور فرمان امپراتور برای تنظیم قانون اساسی، «ایتو هیروبومی» مأمور این کار شد. «ایواکورا» دراین هنگام رهنمودهایی را برای «ایتو» روی‌کاغذ آورده بود، ازجمله اینکه قانون اساسی می‌بایست ازطرف امپراتور اعطاء شود، وزیران دربرابر امپراتور مسؤول باشند، قوانین را دولت تهیه کند و کار مجلس فقط رسیدگی به لوایح تقدیم شده از دولت باشد نه طرح قانون . بدینسان پیدا بود که ژاپن برای الگوی نظام مشروطهٔ خود به پروس می‌نگرد و در این مرحله نیز، مانند تاریخ نیمهٔ اول قرن بیستم، آلمان بود که برجریان تاریخ ژاپن اثر می‌گذاشت. باآنکه «ایواکورا» در سال ۱۸۸۳ درگذشت، رهنمودهای او در تهیهٔ قانون اساسی دنبال شد.

بااینهمه در درجهٔ نفوذپذیری «ایتو» از آلمانها درطرح قانون اساسی ، گاه مبالغه شده است. درواقع، تأثیر آلمانها بیشتر تأیید و تصدیق عقایدی بود که «ایتو» ازپیش داشت. در اوایل سال ۱۸۸۲ «ایتو» همراه با گروه کوچک مشاورانش برای مطالعهٔ دست اول نظریه‌های مشروطهٔ اروپایی و طرز کار آن، عازم مغرب زمین شد. «ایتو» بیش‌از هرکشور در آلمان گذراند و دیدار وگفتگویش

با بیسمارک (Bismark) در او سخت تأثیر کرد. او در یک دوره سخنرانیهای فون گنشت (Von Gneist) نظریه‌پرداز معتقد به سیاست قدرت شرکت جست ونیز در وین آراء «لورنز فون اشتین» (Lorenz Von Stein) را بادقت وتوجه شنید.از «آلفرد موسه» (Alfred Mosse) و «هرمن روسلر» (Hermann Roessler) استاد آلمانی دانشگاه سلطنتی توکیو و مشاور وزارتخارجهٔ ژاپن نیز در کار خود کمک گرفت. «ایتو» در ماه اوت ۱۸۸۳ به ژاپن بازگشت وشش سال دورهٔ خدمت پرمشغله‌ای را آغاز کرد.

«ایتو» در سال ۱۸۸۵ که نظام کابینهٔ جدید جایگزین «شورای حکومتی» (داجوء کان) گردید ، نخست وزیر شد. او یکسال پیش‌از آن مجلس اعیان تازه‌ای مرکب از نجبای دربار، «دایمیو»های پیشین و رجال تازه برآمده مانند خود وی، ترتیب داده بود. درماه ژوییه ۱۸۸٤ اشرافیت تازه‌ای مرکب از پنج رده ایجاد شد که مجلس اعیان را تشکیل دادند. رده‌های اشرافی تازه: شاهزاده ، «مارکی» (Marquis) ، «کنت» (Count) ، ویسکونت (Viscount) و بارون (Baron) بود. پانصد فرمان برای درباریان، «دایمیو»های پیشین و برگزیدهٔ ساموراییهای قدیم و رهبران نهضت «میجی» که تا این هنگام دردیوانسالاری ممتاز شده بودند، صادر شد. عنوانهای اشرافی تازه ، همه، جز ۳۰ تای آن، به خانواده‌های نجبای قدیم تعلق گرفت. «سانجو» و «ایواکورا» شاهزاده شناخته شدند هرچند که این یک در سال ۱۸۸۳ درگذشته بود. (عنوان شاهزادگی که طبیعی و موروثی و متعلق به افراد خانوادهٔ سلطنتی است در اینجا در سلسلهٔ عناوین اعطایی قرارداده شد). «اوکوبو» و «کیدو» (نیز پس‌از مرگشان) عنوان «مارکی» یافتند. ازجملهٔ کنت‌ها «ایتو» و «یاماگاتا» بودند (حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت در سفرنامه‌اش در شرح دیدار با «ایتو» ازو با عنوان «مارکی» نام می‌برد). این تدبیر به طبقهٔ حاکم پیشین کمک کرد تا در راه اعتلا و قدرت استوار شوند. نام «گوتو»، «ایتاگاکی» و «اوکوما» درفهرست عناوین نبود. دولت وسیعاً به تجدید سازمان اداری پرداخت تا دستگاه حکومت پیشاپیش برای کارکرد مشروطه آماده شود. در نظام تازهٔ کابینه، وزیران همچنان دربرابر پادشاه مسؤول بودند. دستگاه اداری تازه با انتخاب افراد و صاحبان مشاغل برحسب استعداد و درجهٔ تحصیل، بطور علمی سازمان داده شد. «یاماگاتا» نیز که در نخستین کابینهٔ «ایتو» وزیر کشور بود، بعد اساس ادارهٔ امور محلی ژاپن بود.

به تجدید نظر در نظام حکومت محلی و شهرداریها پرداخت که ثمرهٔ تلاش او «قانون شهرداری» و «قانون ایالات و ولایات» مورخ ۱۸۸۸ شد که تا شصت سال

درسال ۱۸۸۸ «شورای سلطنتی» از منصوبان مادام‌العمر از طرف پادشاه ایجاد شد که کار نخستین آن تصویب قانون اساسی بود و قرار شد که‌بعدازسال ۱۸۹۰ هم بعنوان مرجع عالی مشورتی درخدمت امپراتور به‌کار ادامه دهد ودرواقع مجلس اعیان ژاپن ازآن ساخته شود. درهمانسال «ایتو» با سپردن کار نخست ـ وزیری به «کورودا کی‌یوتوکا» نخستین رئیس این مجلس شد و انتصاب در این شورا درواقع دراختیار و با پیشنهاد دولت بود و شورا از دریافت دادخواست از مردم منع شده بود تا زیرفشار جناح مخالف نباشد، ونیز تصریح شده بود که «شورا نباید در کار مجریه دخالت کند». واقع آنکه هیچ مرجعی بنا نبود در کار مجریه دخالت یابد. این امر نخست در انجمن‌های ایالتی و ولایتی روشن شد که در سال ۱۸۷۸ برای استانها و دوسال بعد برای شهرهای کوچک و بزرگ ایجاد گردیده بود. حق انتخاب کردن برای این انجمن‌ها محدود به شهروندان معتبر و کار این مجالس فقط بحث و تبادل‌نظر بود و مقامات اجرایی، فرمانــدار و وزیــر داخله، حق طرح مقررات، رد پیشنهادها و تعلیق یــا ابطال جلسه‌هــای انجمن را داشتند.

بدینسان تا سال ۱۸۸۸ بخش اعظم دستگاه حکومت که برای نظام مشروطه تصور می‌شد، مــوجود و درکار بــود. تنها عضو مفقود، مجلس شورا بــود کــه می‌بایست پاسخ اصلی به خواست حکومت انتخابی باشد.

خواستهایی برای مجلس مؤسسان مطرح گردید، اما اندیشهٔ آنهم خوشایند «ایتو» و یارانش نبود. پس، ازهمان آغاز، دفتر تدوین قانون اساسی که زیرنظر «ایتو» فعالیت داشت، جزئی از وزارت دربار شد. این تدبیر، محرمانه بودن کار را تأمین می‌کرد و درواقع عظمتی قدیسی به آن می‌داد که فراتر از حد بحث وسخن مردم می‌نمود. تهیهٔ قانون اساسی بوسیلهٔ مردان دست چین «ایتو» و بیشتر در وزارت دربار یا در خانهٔ ییلاقی او در جزیرهٔ کوچکی نــزدیک بندر «یوکوهاما» انجام شد. کار «شورای اعیان» که بیشتر در حضور امپراتور تشکیل می‌شــد ، حک و اصلاح نهایی طرح بود.

سرانجام در ۱۱ فوریه ۱۸۸۹، روزی که در تاریخ افسانه‌ای ژاپن روز بنیاد امپراتوری ژاپن شناخته می‌شود. امپراتور «میجی» که اکنون سی و هفت ســال داشت در تشریفاتی کوتاه اما پرشکوه در کاخ امپراتوری نخستین قانون اساسی مدون ژاپن را به «کورودا» نخست وزیر تسلیم کرد. این کار نشانهٔ آن بود کــه قانون اساسی هدیه‌ایست اعطایی امپراتور به ملت، نه قراردادی میان پادشاه و مردم یا امتیازی گرفته شده از مقام سلطنت.

قانون اساسی «میجی» تلفیق نمایانی از اصول حکومتی غرب و عقایدسیاسی سنتی ژاپن ازکار درآمد. مبنای فلسفی این قانون هماهنگ بود بانظریهٔ «لورنز فون اشتین» (Lorenz Von Stein) ازیک «دموکراسی‌اجتماعی»که منافع متعارض گروههای مختلف جامعه‌را سازش می‌دهد،خواست عمومی‌را متجلی‌می‌سازد، برتر و فراتر ازمبارزهٔ طبقاتی جای دارد، از استثمار ضعفا بوسیلهٔ اغنیا جلو می‌گیرد و توازن اجتماعی‌را نگهمیدارد. مرورگذرایی که هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) در طرح این قانون اساسی کرد، تغییر چندانی درحال و هوای آلمانی آن نداد.

فلسفهٔ حکومت در این قانون، بخصوص در مسألهٔ حاکمیت و رابطهٔ امپراتور با دولت و با مردم ، برپایهٔ اصولی بود که ژاپنی‌ها از دیرباز چون جوهر حکومت سنتی (کوکوتای) (بضم واو دوم) خود به آن نگریسته بودند. امپراتور در واقع فرمانروای مطلق و در پایگاهی مقدس و برتر از دولت، ونیز مظهر وتجسم کشور و حکومت شناخته می‌شد، مردم ژاپن اتباع او بودند که خدمت وفادارانه به امپراتور برآنان بایسته بود. دستگاه حکومت نیز در نظام تازهٔ مشروطه همچنان شیوهٔ دیوانسالاری و تمرکز را نگهداشت. «وزارت دربار» خارج از پیکر دولت و دایرهٔ قانون اساسی و در خدمت امپراتور بود، وبرابر «قانون دربار» فعالیت داشت. «شورای سلطنتی» درجای «مرجع مشورتی امپراتور بالاتر از نخست وزیر و هیأت دولت بود، و وزیران فقط دربرابر پادشاه مسؤول بودند. وزیران نیروی زمینی و نیروی دریایی نیز تابع امپراتور که فرماندهی عالی قوا را داشت، و مستقل از نظارت غیرنظامی بودند. ادارهٔ امور محلی ولایات و شهرها مستقیماً از طریق وزارت کشور جدید و زیرنظر دولت بود و فرمانداران ازطرف دولت مرکزی منصوب می‌شدند.

واقع آن بود که پیش‌از اعطای قانون اساسی، نظارت وتسلط دولت بر امور محلی استوار شده بود، که نشانه‌ای بود از نیات دیوانسالاری. در سال ۱۸۷۲ که امارات منسوخ شد، آنهارا استان (کن) نامیدند ، که شمار آنها به ۳۰۲رسید، جدا از سه شهر بزرگ (فو) ــ «توکیو»، «کیوتو» و «اوساکا»ــ که حکومت محلی جداگانه داشتند. در آغاز سال ۱۸۷۲ شمار استانها با ادغام آنها در یکدیگر به ۷۲ (و تاسال ۱۸۹۰ به ٤۵) کاهش داده شد و بتدریج نظام خاصی برای حکومت محلی آنها ساخته و پرداخته شد که با صدور مقرراتی در نوامبر ۱۸۷۵ منضبط گردید. فعالیت حکومت‌های محلی شامل نظارت بر معابد «شینتو» (که دین رسمی شناخته می‌شد)، ادارهٔ مدارس و ساختمانهای عمومی، نظارت بر امور ثبتی ، تجدید تقویم مالیاتی، احیای جنگل‌ها، عمران ساحلی، نگاهداری راه‌ها و پل‌ها ،

آمارگیری نفوس و ثبت اراضی بود. مهمتر اینکه حکومت محلی اختیار پلیس را داشت و درنتیجه دربرابر جمعیت‌های سیاسی قرار گرفت. این نظام حکومت محلی با تابعیتش نسبت به وزارت داخله که درنوامبر ۱۸۷۳ تأسیس شده بود، با حکومت مرکزی پیوند یافت و جزء سازمان اداری مملکتی درآمد و مقامات آنهم پایهٔ قدرت خود را در مرکز می‌جستند و گماردگانش نیز کمتر تعلق محلی داشتند.

تحت نفوذ «ایتو» کار دستگاههای اداری نیز تابع مقررات شد. در دسامبر ۱۸۸۰ مقررات معاملات دولتی برای وزارتخانه‌های عمده وضع شد و اختیارات وزیران و مقامات وزارتخانه‌ها مشخص گردید و اموری که می‌بایست از تصویب شورا بگذرد فهرست شد. بااینهمه، سوء جریان اداری که میراث دورهٔ «توکوگاوا» بود، ادامه یافت. نبودن ترتیب صحیح بودجه‌بندی و خاصه خرجی مقامات ، هزینهٔ مقرریهای دولت را میان سالهای ۱۸۷۳ و ۱۸۸٤ به‌نسبت ٦۰درصد افزایش داد، اما کار انجام شده درواقع کاهش یافت زیرا که دولت غرق در کاغذ بازی بود. نظرخواستن درهرموضوع از مرکز و سلسله مراتب ، کندکاری و نبودن اعتماد و ابتکار نیز بر خرابی کار افزود. «ایتو» در بخشنامه‌ای به مدیران وزارتخانه‌ها در دسامبر ۱۸۸٥ همهٔ این نکات را یادآور شد و از آنها خواست تا نارسایی‌ها را درست کنند و دوماه پس‌از آنهم یک سلسله مقررات اداری تازه وضع شد که نظمی درکار استخدام و ادارهٔ امور وزارتخانه‌ها ایجاد کرد و دستگاه حکومت را درحد توان دولت برای کار در نظام مشروطه آماده ساخت.

باریکه راه شرکت مردم در حکومت که قانون اساسی ایجاد کرد، مجامع قانونگذاری و شوراهای محلی بود که تاحد بسیاری فاقد قدرت بود. مجامع قانونگذاری مملکتی که نام غیرژاپنی آن معادل پارلمان آلمان است و «دیت» (Diet) خوانده می‌شود، مرکب از دومجلس اعیان و نمایندگان یا شورایملی‌بود. مجلس اعیان از اعضای جامعهٔ اشرافی (اعیان دربار، خوانین پیشین و دیگران که بتازگی عنوان اشرافی یافته بودند)، منصوبان پادشاه (که مادام‌العمر معین می‌شدند) و عده‌ای نمایندهٔ مالیات دهندگان کلان تشکیل می‌شد. این مجلس که شباهت ظاهری به مجلس اعیان انگلیس داشت، تا سال ۱۹٤٦ که برجای بود خیلی قویتر ازآن مجلس می‌نمود وبگفتهٔ «ایتو» «می‌بایست موازنه را میان احزاب سیاسی نگهدارد». تصور نمی‌شد که حزب سیاسی هرگز به مجلس اعیان راه‌یابد و انتظار می‌رفت که این مجلس آنچه را که «ایتو» «استبداد اکثریت مجلس نمایندگان» می‌نامید، جلوگیرد. بنابه قانون اساسی، قدرت مجلس اعیان برابر مجلس نمایندگان بود و می‌توانست قوانین مصوب مجلس نمایندگان را رد کند.

عضو مشارکت مردم درواقع مجلس شورا بود کـه نمایندگانش بـا ترتیب انتخاباتی بسیار محدود برگزیده می‌شدند. فقط کسانی کـه صاحب تملک عمده بودند صلاحیت انتخاب کردن داشتند که جمع آنان در چند سال اول نزدیک به نیم میلیون نفر، کمی بیش‌از یک درصد جمعیت ۴۰ میلیونی کشور، بود. مجلس شورا در درجهٔ اول مرجع بحث در تدابیر دولت انگاشته شده بود زیرا کـه حـق طرح قانون نداشت و فقط می‌توانست به لوایح دولت رسیدگی کند. اما این‌مجلس بزودی از امکانات خود برای انتقاد و جلوگرفتن از تصمیم‌ها و سیاست‌هایی که خوشایندش نبود، استفاده کرد. در جریان کار معلوم شد که تنها وسیلهٔ مؤثـر مجلس دربرابر دولت، خودداری از تصویب مالیاتهای تازه و امتنـاع از گـذراندن بودجهٔ مملکتی است. اما این حربه نیز باپیش‌بینی اینکه درصورت عدم تصویب یا رد بودجه از طرف مجلس، دولت می‌تواند بـودجه سال گذشته را عمل کند، کند شد .

مجالس قانونگذاری بر رویهم سه ماه در سال جلسه داشتند، جز در مواقـع بحرانی که جلسهٔ فوق‌العاده تشکیل می‌شد. پادشاه درهروقت می‌توانست مجلس را بتوصیهٔ هیأت دولت منحل کند (درواقع مجلس شورا منحل و مجلس اعیـان معلق می‌شد). وزیران جوابگـوی مجلس نبودنـد و دربرابر پـادشاه مسؤولیت داشتند. تا عده‌ای در الـزام وزیران بـه عضویت داشتن در پـارلمان نبود، امـا وزیران می‌توانستند در هرزمان درهـریک از دو مجلس حاضر شوند و صحبت کنند .

یک فصل قانون اساسی دربارهٔ «حقوق و وظایف اتباع ملت» بود. حقوقی مانند آزادی بیان، قلم و اجتماع برای مردم تضمین شده بود . خـانهٔ اشخاص از ورود و تجسس مصون بود مگر بااجازهٔ صاحبخانه. آزادی عقیدهٔ مذهبی نیـز تصریح شده بود. اما این آزادیها هرکدام با عبارتی مانند: «جز درمواردی کـه قانون معین می‌کند» یا (درمورد آزادی مذهبی) «درحدودی که مغایر صلح و نظم یا معارض وظیفهٔ ملی مردم نباشد» مقید شده بود. یکی‌از اصول قانون اساسی نیز مقرر می‌داشت که احراز این حقوق نباید مانع اعمال اختیارات امپراتور در زمان جنگ یا هنگام وضع فوق‌العاده در مملکت باشد. پرداخت مالیات و خدمت وظیفه از تکالیف اتباع شمرده شده بود.

بااینهمه نمی‌توان قانون اساسی «میجی» را سندی ارتجاعی در جهت تثبیت حکومت مطلقه دانست. بااینکه این قانون اختیارات دیوانسالاری را تضمین‌می‌کرد و ارزشهای سیاسی و اجتماعی محافظه‌کارانه را تقویت می‌نمود، باز در عصر و

فضای خود و درتاریخ سیاسی ژاپن یک بدعت عظیم بود. «ایتو» چند سال پس‌از آن نوشت: «در آنزمان ما هنوز به جایی نرسیده بودیم که میان مخالفت سیاسی از یکسو و خیانت به‌اساس حکومت و نظام مملکت از سوی دیگر، بروشنی امتیاز نهیم.» در احوال آنزمان و باتوجه به طبیعت جامعهٔ ژاپن، قانون اساسی «میجی» نشانهٔ پیشرفتی واقعی، هرچند اعتدالی، درجهت بنیاد انتخابی حکومت بود. قانون اساسی «میجی» اساس حکومت قانون را بنانهاد و بنیادهایی ایجاد کرد که ریشه سیاسی بیشتر برای مردم ژاپن‌را میسر ساخت. تأسیس‌مجالس‌قانونگذاری امتیاز ساده‌ای تنها برای آرام کردن جناح مخالف نبود. «ایتو» خود اعتقاد داشت که بااین بنیاد دستگاهی برای ابراز واقعی عقاید عمومی وپیشرفت نهایی امر مشارکت مردم در تصمیم‌های دولت فراهم آمده است. البته این قانون اساسی بدقت طراحی شده بود تا وضع سیاسی موجود را حفظ کند، اما خیلی کمترازآنکه بعضی بلندپایگان حکومت می‌خواستند گرایش استبدادی داشت.

این قاعده که وزیران نیروی زمینی و نیروی دریایی باید امیر ارتش و دریاسالار باشند با فرمان امپراتور وچند سال پس‌از اعطای قانون اساسی برقرارشد. پژوهندگان تاریخ معاصر ژاپن این ترتیب را از مایه‌های اصلی نفوذ و رشد نظامیگری در حکومت در سالهای پیش‌از جنگ دوم و از عوامل مؤثر در سیاست و سرنوشت ژاپن در این سالها دانسته‌اند.

دو اصل قانون اساسی بخصوص برپیشرفت سیاسی ژاپن تأثیر نهاد: اصل چهارم قانون اساسی که برابر آن دولت می‌بایست «مطابق قانون عمل کند»، راه‌را برای نظریه پردازان بازکرد تا استدلال کنند که قانون می‌تواند بالاتراز ارادهٔ امپراتورباشد، وبنابراین دولت باید مسؤول‌مردم وتابع‌ارادهٔ عمومی‌باشد. دوم‌آنکه بنیاد مجلس شورا وجریان انتخابات زمینه برای فعالیت حزبی ایجاد کرد که سرانجام دولت را ناچار ساخت که به فشارهای حزبی تمکین و حکومت و قدرت مطلق دیوانسالاری را تعدیل کند.

قانون اساسی «میجی» با همهٔ نارسائیش، ژاپن را در چشم نویسندگان سیاسی غربی در زمرهٔ «کشورهای متمدن» و مشروطه نهاد که تأثیر آن بزودی در روابط ژاپن با قدرتهای باختری نمایان شد، و این از هدفهای عمدهٔ رهبران «میجی» بود. ارتقاء ژاپن به پایهٔ کشورهای پیشرفتهٔ گیتی درمدت پنجاه سال از تاریخ نهضت «میجی» از داستانهای افسانه‌وار موفقیت در تاریخ جدید جهان است. ژاپن در این فاصلهٔ کوتاه از مجموعه جزایری بیدفاع وکمتر شناخته شده درگوشهٔ اقیانوس آرام به امپراتوری پیشرفته‌ای بدل شد که درجنگ با چین و روس

پیروز برآمد.

قانون اساسی «میجی» کمبودهای جدی نیز داشت. این قانون حاکمیت را در وجود «امپراتور آسمانی» مسجل ساخت و جامهٔ اعتباری بر باورها و افسانه‌های تاریخی درباره بنیاد امپراتوری ژاپن پوشاند، وامپراتور مظهر کشور ومقدس‌ترین تجسم هویت ملی باقیماند. این قانون همچنین به الگوی خاص ژاپنی در تصمیم‌گیری که عنصر مسؤولیت را در پناه «فرمانروای برکنار از مسؤولیت» محو یا کمرنگ می‌سازد، تداوم بخشید. آمیزهٔ این دو مایهٔ اقتدار شخصی پادشاه و مسؤولیت نامشخص مقامات بود که در سالهای سرنوشت ساز آینده با شیوهٔ حکومت پارلمانی ناسازگار درآمد.

قانون اساسی و نظریهٔ «کوکوتای» («جوهر حاکمیت ژاپن»)

نخستین اصل قانون اساسی «میجی» چیزی را اعلام میکرد که ژاپنی‌های سنت گرا هنوز آنرا جوهر و مایهٔ شیوهٔ حکومت سرزمین خود می‌دانند، اینکه: «ژاپن تحت سلطنت و حکومت سلسله پادشاهی‌ای که تا به ابد گسسته نمی‌شود، می‌باشد.» امپراتور همچنین «وجود مقدس و غیرقابل تعرض» دانسته شده و «ایتو» در تفسیر این عبارت قانون اساسی نوشته است که تصور نمی‌توان کرد که امپراتور هرگز موضوع بحث عموم واقع شود. در این سالها احیای گرایشهای کنفوسیوسی در طبقهٔ حاکم محسوس می‌نمود، که بازتاب آنها دربرابر شوق و عطش گسترده برای چیزها و اندیشه‌های غربی بود.

سیاست سالهای آغاز عصر «میجی» مبنای نظری استواری نداشت، مگر در علاقهٔ به غربی شدن ، که گاه بیش‌از اندازه می‌نمود. این وضع ازدههٔ ۱۸۸۰ کم‌کم دیگرگون شد و تا زمان مرگ امپراتور «میجی» و پایان دورهٔ او در سال ۱۹۱۲ فلسفه‌ای کارساز در دسترس مدیران حکومت و سیاستگران حزبی درآمد که آگاهانه بوسیلهٔ مربیان و فرهنگیان، بخش‌هایی از روشنفکران ، مطبوعات و نیروهای مسلح تبلیغ و ترویج گردید. ترتیب تازهٔ آموزش همگانی و نظام وظیفه باهم فرصتی گسترده برای عرضهٔ این فلسفهٔ سیاسی فراهم ساخت.

واژهٔ «کوکوتای» را می‌توان «ماهیت یگانهٔ بنیادهای ژاپنی و رسم و راه حکومت ژاپن» تعریف کرد. آمرانه‌ترین بیانیهٔ دورهٔ «میجی» در این مفهوم در «فرمان امپراتوری دربارهٔ آموزش» یافته می‌شود که در سال ۱۸۹۰ صادر شد و

ازآن پس همواره برای دانش‌آموزان سراسر ژاپن خوانده می‌شد:

> اتباع ما بدانند،
>
> نیاکان تاجور ما امپراتوری ما را بر پایه‌ای گسترده و پایدار بنیاد نهاده و آنرا با فضیلتی قویم و عمیق سرشته‌اند. اتباع ما که همواره در وفاداری (به‌سلطنت) و سپاس فرزندی (به والدین) یکدل و یکرای بوده‌اند، نسل درپی نسل جمال و جلال این معنی را نشانداده‌اند. این همان شکوه جوهر بنیادین امپراتوری ما، و مایهٔ فرهنگ و آموزش ما نیز در آن نهفته است. شما اتباع ما، نسبت به اولیاء خود حق‌گزار ، به برادران و خواهران خود شفیق، با همسر خود بر اعتدال و در دوستی صادق باشید، خود را فروتن و معتدل دارید، همه را نیکخواه باشید، راه دانش را بپویید و خود را به‌فنون و هنرها بیارایید، و ازاینراه مایه‌های ذهنیتان را بپرورید وفضایل نفسانی خود را کمال بخشید. علاوه‌بر این، درپی خیر مردم ومصلحت عموم باشید، قانون اساسی را همیشه محترم دارید و قوانین را رعایت کنید. اگر نیاز و حادثه‌ای پیش آید، خود را با شور و شوق دراختیار میهن بگذارید، و بااین کار سعادت وفرهی تخت شاهنشاهی مارا هموار و همراه با زمین و آسمان پاس دارید. بدینسان، شما نه همان اتباع نیک و وفادار ما، که تجلی‌بخش والاترین سنت‌های نیاکان خود خواهید بود.
>
> آیینی که در اینجا نموده شد درواقع رهنمود موروث نیاکان تاجور ما است که فرزندان و اتباع خود را ، بیکسان، به رعایت آن سفارش کرده‌اند... برای همهٔ اعصار و درهرجا. وظیفه ما آنست که این وصایا را، همراه با شما اتباعمان، بانهایت تکریم در یاد و دل بسپاریم، باشد که همه به‌آن فضیلت برسیم.»

این فرمان، همانطور که منظور وزارت فرهنگ بود، حکم کتاب مقدس‌را پیدا کرد. نسخه‌ای ازآن همراه با تمثال امپراتور و ملکه درهر مدرسه درهرجای ژاپن باحترام نگهداری، و در روزهای جشن ملی با تشریفاتی بوسیلهٔ مدیر مدرسه و بصدای بلند برای دانش‌آموزان خوانده می‌شد. این فرمان نه تنها یک رهنمود آموزشی، که سند رسمی بنیاد اخلاقی ملت برای پنجاه سال آینده شناخته می‌شد، و اعتبار آن در چشم مردم ــ اگرهم نه در فکر چند اندیشمند ــ ازهرچیز دیگر بالاتر بود.

بعضی از مورخان این فرمان را تدبیر و سیاست تضمینی از سوی دیوان ـ سالاری دربرابر خطر احتمالی تعبیر لیبرال قانون اساسی در آینده دانسته‌اند. قانون اساسی بیشتر ساخته و پرداختهٔ کسانی بود که جهت فکری استبدادی داشتند.

«کوکوتای» در بیان و القاء خود بروشنی محافظه‌کار بود. بااینهمه آنرا تاحدی منطق تعبدی ناسیونالیزم افراطی همراه با استبداد که پس‌از سال ۱۹۳۰ در ژاپن بروز یافت نیز دانسته‌اند. اما واقع اینست که ناسیونالیزم در قرن نوزده پدیده‌ای بود فراگیر و در بسیاری از جوامع دنیا، و اگر ژاپن در این راه تند رفت برای آن بود که در رقابت قدرتهای بزرگ، چه بازیچهٔ آن وچه در بازی آن، درگیر شد. دراین احوال، ناسیونالیزم بالاترین توجیه برای سیاست ملی می‌نمود و نظرگاههای اعتدالی‌تر بودایی و کنفوسیوسی، که هردو پایگاه خود را بعنوان اندیشه‌های جهان‌نگر می‌باختند، نتوانست آنرا ملایم کند.

عنصر مهم دیگر «کوکوتای»، سوای ناسیونالیزم، احساس کشور بمانند خانواده‌ای با نظام سلسله مراتب بود، بااین رویه که تصمیم‌گیری به اعضای ارشد آن واگذار شود که با مشورت و جلب تفاهم عمومی این کار را انجام دهند. این مایه نیز مظهر نهایی خود را سرانجام در امپراتور یافت. سازندگان ژاپن جدید به امپراتور «میجی» و نوادهٔ او (امپراتور کنونی که از سال ۱۹۲۶ سلطنت دارد)، پایگاه دوگانه‌ای دارند: ازیکسو رهبر قدیسی و آسمانی و از سوی دیگر پادشاه مشروطه. پایگاه نخستین به افسانهٔ «یاماتو» و افسانهٔ آفرینش ژاپن باز می‌گردد، بارنگ و نگاری تازه از اندیشهٔ ناسیونالیزم. پایگاه دوم از باورهای آیینی و اندیشهٔ کنفوسیوس برآمده است. شیوهٔ اعطای قانون اساسی و نیزخود این قانون، روشن می‌ساخت که حاکمیت با امپراتور است و بس، و این با اصل حقوق طبیعی انسان ناسازگار بود. ازسوی دیگر، حاکمیت پادشاه برمدارسنت‌ـ های قومی و بازتاب نظام خانواده و نظریهٔ سلسله مراتب بود، و شاید که این به حفظ حکومت مشروطه در آغاز آن یاری کرد. ونیز آنچه که قانون اساسی‌مطرح ساخت مسألهٔ قدرت بود، نه حاکمیت. امپراتور مرتبهٔ اعلی داشت، اما تفوق او اسمی بود. اصل پنجاه و پنجم قانون اساسی گویای آنست:

> وزرای دولت نظر خود را به امپراتور خواهند داد و مسؤول آراء خود می‌باشند. همهٔ قوانین، فرامین و منشورهای سلطنتی از هرگونه که به امور دولت مربوط می‌شود، باید به امضای متقابل یک وزیر برسد.»

بدینسان قانون اساسی فرمانروا را ازهرگونه اقدام مستقل منع کرد. اصول دیگر قانون اساسی اختیارات قضایی امپراتور را به محاکمی که «به‌موجب قانون برقرار می‌شود» و اقتدارات قانونگذاری او را به پارلمان و وظایف اجرایی وی را به دولت انتقال داد، و فرماندهی امپراتور بر نیروهای مسلح را به فرماندهٔ ستاد هرنیرو و وزیران دولت واگذارد. اما این تفریق اختیارات که برای ایجاد ترتیب نظارت و تعادل قدرت بود، مراکز چندگانهٔ قدرت به وجود آورد و مایهٔ لوث شدن مسؤولیت و نیز کشمکش طولانی میان دولتهای غیرحزبی و اکثریت مخالف در مجلس نمایندگان در دههٔ ۱۸۹۰ نیز شد تا آنجا که «ایتو» تصمیم گرفت تا از طریق «سی‌یوکای» انتقال تدریجی قدرت از دیوانسالاران به کابینه‌های حزبی را تحقق بخشد. این وضع همچنین مایهٔ اعتبار یافتن گروه کوچک سیاستمداران کناره گرفته یا پیران سیاست («گن روء») پس‌از سال ۱۹۰۰ گردید که کانون حیاتی و هماهنگ ساز بیرون از چارچوب مشروطه شدند و دستگاه حکومت در لحظه‌های مهم تصمیم معمولا صوابدید آنهارا می‌جست . جامعهٔ پیرسالاران سیاست در ژاپن امروز میراث‌دار «گن‌روء» است .

صدور فرمان آموزش و افتتاح نخستین پارلمان امپراتوری در یکسال ، در ۱۸۹۰، منصف یا نشانهٔ میاندورهٔ واقعی سلطنت طولانی امپراتور «میجی» بود. خانها و بزرگان خاندانهای غربی ژاپن مانند «ایتو»، «یاماگاتا»، «اوکوما» ، «ایتاگاکی» و دیگران که نهضت احیای «میجی» را پیش بردند، همچنان فعالیت خستگی ناپذیر داشتند. اما باهمهٔ پیشرفت‌ها در تجدد کشور، برای رسیدن به هدف قدرت سیاسی، پیشرفت اقتصادی و عظمت صنعتی هنوز راه زیاد در پیش بود. ژاپن در نیمهٔ عصر «میجی» هنوز در نیمه راه مقصود بود.

نخستین انتخابات مجلس شورا، آزمون مشروطه

نخستین انتخابات عمومی ژاپن در سال ۱۸۹۰ آغاز مبارزه‌ای تازه میان احزاب خواستار حکومت پارلمانی و دیوانسالاری معتقد به دولت قوی «برتر» از منافع گروهی بود. این جریان آزمونی هم برای «ایتو» بود که بینش او را درطرح قانون اساسی در مقایسه با مهارت سیاسی وی به سنجش می‌گذاشت.

احزاب سیاسی قدیم در آستانهٔ انتخابات حیات تازه‌ای یافته یا آنکه فعالان آنها خود را در جمعیت‌های سیاسی متشکل ساخته بودند.

برای ترتیب کار انتخابات، در دسامبر سال ۱۸۸۹ «یاماگاتا آریتومو» با پشتیبانی «ایتو» نخست وزیر شد، باآنکه «ایتو» خود در کابینه نبود. این دولت در ژوییهٔ سال بعد نخستین انتخابات مجلس نمایندگان را انجام داد. از حدود پانصد هزار نفر انتخاب کنندهٔ واجد شرایط، بیشتر آنان رأی دادند و جریان انتخابات بر رویهم با نظم همراه بود، اما نتایج آن دولت را نومید ساخت. حزب «گوتو» ٦٠ کرسی مجلس را برد و احزاب «ایتاگاکی» و «اوکوما» هرکدام پنجاه کرسی به‌دست آوردند، حال آنکه بسیاری از ۱٤۰ نمایندهٔ منفرد که باقی‌انتخاب ـ شدگان را تشکیل می‌دادند، مانند احزاب مخالف آماده بودند تا دربرابر دولت بایستند. نتیجهٔ این وضع پیدا شدن برخورد بمحض گشایش مجلس در نوامبر آنسال بود. مجلس خواستار کاهش بودجهٔ دولت شد و فقط پس‌از آنکه «یاماگاتا» تهدید و تطمیع بسیار درکار آورد، راه سازشی پیدا شد.

سالهای متمادی پس‌از ۱۸۹۰ دولتها تقریباً همیشه از مقامات یا اعضاء یا برکشیدگان دیوانسالاری ائتلافی «ساتسوما»ـ «چوء شوء» تشکیل می‌شد. احزاب در مجلس مصمم به تحصیل قدرت بودند، و دولتمردان مصمم به نگهداشتن آن. سرسخت‌ترین حریف احزاب، که دموکراسی را به هرصورت «زهرمهلک» می‌شمرد، «یاماگاتا» بود. در آغاز او توانست برجبههٔ متحد همکاران خود تکیه کند و چندان نگران دردسر احزاب ـ مهمتر از همه «جی‌یوتو» برهبری «ایتاگاکی» و «کای شینتو» برهبری «اوکوما»ـ نباشد. هرچه بود ، اگر مجلس شورا سر ـ ناسازگاری داشت، می‌شد آنرا منحل کرد، و ازطرفی نیز مجلس بیش‌از سه ماه در سال اجلاس نداشت. هنگام انتخابات به‌نظر می‌رسید که دولت انحصارطلب حربه‌های بسیار برای سوق دادن آراء در جهت مطلوب خود دارد، اما نتیجهٔ انتخابات اول نشانداد که این تصور بیش‌ازحد خوشبینانه است.

در طول اجلاس مجلس «یاماگاتا» مقام نخست وزیری را به «ماتسو ـ کاتا ماسایوشی» که از سال ۱۸۸۱ وزارت مالیه را داشت، سپرد. اما این تدبیر تأثیری در نجات لایحهٔ بودجهٔ سال بعد نکرد . «ماتسوکاتا» ناگزیر شد که مجلس نمایندگان را در دسامبر ۱۸۹۱، پیش‌از پایان کار بررسی بودجه، منحل سازد.

دومین انتخابات مجلس شورا، در فوریهٔ ۱۸۹۲، باتلاش مداخله جویانهٔ دولت، رسوایی‌آور بود. پلیس درسراسر حوزه‌های انتخابی از وزیر کشور ـ که از طایفهٔ «چوء شوء» بود ـ دستور محرمانه برای مداخله در جریان انتخابات را به نفع دولت داشت . پلیس بابسیج چماقداران ناسیونالیست و به خیابان فرستادن اجامر، حوزه‌های رأی‌گیری را به صحنهٔ زد وخوردهای خونین بدل کرد

که بیست وپنج کشته و نزدیک به چهارصد زخمی برجای گذاشت. بااینهمه ، نامزدهای دولتی کرسیهایی کمتر از مخالفان بردند و خصومت مجلس با مصادر امور حکومت برقرار ماند. مجلس دوم که از ماه مه اجلاس خود را آغاز کرد، مانند مجلس اول توفانی بود و کار به استعفای «ماتسوکاتا» انجامید. درماه اوت «ایتو» باز نخست وزیر شد و «یاماگاتا» دراین دولت وزارت عدلیه را داشت. آنها نیزدر فوریهٔ ۱۸۹۳ با استیضاح مجلس روبرو شدند. نمایندگان همچنین خواستار آن بودند که دولت ائتلافی از احزاب تشکیل شود. «ایتو» اینک روش تازه‌ای را آزمود و آن درمیان آوردن امپراتور بود که دستخطی به دولت داد که اعلام می‌داشت: «نصب وعزل وزرای دولت مطلقاً تابع ارادهٔ مقام سلطنت است، وهیچ‌گونه مداخله‌ای دراین امر مجاز نیست.» احزاب مخالف ازین شیوهٔ دولت سخت رنجیدند چنانکه «ایتو» در دسامبر آنسال از انحلال پارلمان ناگزیر شد.

انتخابات بعدی در ماه مارس ۱۸۹٤ صورت گرفت و اجلاس پارلمان درماه مه گشایش یافت. این دورهٔ مجلس نیز در اوایل ماه ژوئن آنسال به انحلال انجامید. چنین می‌نمود که مشروطیت ژاپن تحقق‌ناپذیر است.

اما این کشاکش‌های پی‌درپی کار را رفته رفته به مصلحت دولت می‌گرداند. فعالیت انتخاباتی پرخرج بود و انحلال مجلس و تجدید مکرر انتخابات بسیاری‌از سیاستگران‌را از شوق انتخاب شدن می‌انداخت. رهبران حزبی هم معتقد می‌شدند که این بن بست را نمی‌توان بسود مجلس شکست ، وشاید که به مصلحت خود آنهاست که در پی سازش با دولت بروند. این دیوانسالاران قدیم چنین سازشی را دشوار نمی‌دیدند. درواقع نیز «گوتو» در سه سال اخیر وزیر و در دولت بود. «ایتو» نیز خود، باهمهٔ ناخوشایندی «یاماگاتا» ازین کار، خواهان رسیدن به تفاهم و ائتلافی با احزاب بود تا حمایت کافی برای دولت در مجلس فراهم کند بی‌آنکه سازشی به بهای تسلط دولت بر سیاست امور کرده باشد. او از سال ۱۸۹۳ به مذاکره دربنباره با «یاماگاتا» پرداخت و برای تشکیل حزبی ازخود هم آماده می‌شد. بدینسان ، اوضاع در جهتی پیش می‌رفت که مجلس را به صحنهٔ مبارزهٔ سیاسی، اینبار نه میان احزاب و دولت، که میان حزب و حزب بدل کند، و کشاکش‌ها نه‌تنها به هوای قدرت سیاسی، بلکه برسر تقسیم غنیمت مقام و منصب باشد.

دیوانسالاری «میجی» خود را کانون این مبارزهٔ تازه یافت. آنها که قانون اساسی ساخته و پرداختهٔ خود را هماهنگ با طرحهایش برای تجدد کشور می‌دانستند، احساس تعهد می‌کردند که آنرا کارساز نمایند، اما در شیوهٔ کار

نظام مشروطه وحدت نظر نداشتند. کسانی، و در رأس آنها «یاماگاتا»، قدرت حکومت را فراتر و بالاتر از احزاب و دسته‌های سیاسی می‌دیدند ، و دیگران ، مانند «ایتو»، به سازش و اعتدال گرایش داشتند. برخورد آراء درمیان گروه حاکم فرصتی به احزاب داد تا نظر خود را پیش ببرند و موضع خود را محکم کنند. آنها ازین پایگاه توانستند نفوذ و مشارکتی در کار حکومت ، بیش‌از آنکه طراحان قانون اساسی در اندیشه داشتند، به دست آوردند و در سالهای بعد ، بخصوص پس‌از جنگ دوم، باائتلاف میان پیران سیاست و مدیران احزاب ، اکثریت حزبی را کارگردان و مسلط سازند.

شتاب تجدد در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۷۳

در سال ۱۸۹٤ ژاپن با پیروزی برچین در نخستین جنگ خارجی خود پس‌از نهضت،اعجاب جهانیان را برانگیخت و انظار را متوجه دامنه وشتاب پیشرفتهایی ساخت که در این سالهای کوتاه، به آن توفیق یافته بود. این تحول بیش‌ازهرچیز بمایهٔ ترقی صنعتی و نظامی بود، همراه با بسیج فکری و معنوی مردم. درتاریخ ۱ ژانویه ۱۸۷۳ تقویم جدیدی در ژاپن به اجرا درآمد که برابر سالشمار تقویم میلادی اروپاییان بود. سال به ٣٦٤ رورز با افزونی یک روز در هر سه سال چنانکه در تقویم خورشیدی و جلالی ایرانست ، تقسیم شد. تقویم تازه جایگزین سالنمای قمری و سنتی ژاپن گردید که در اصل از چین گرفته شده بود. ژاپنی‌ها همان مبدأ سال اروپایی، ۱ ژانویه، را آغاز سال خورشیدی خود قرار دادند، اما در شمارش سالها و محاسبهٔ تاریخ سنوات به سنت خود که تقسیم تاریخ به دوره‌های پادشاهی امپراتوران و دادن نام خاص به دورهٔ سلطنت هر امپراتور و شمارش‌سالها در هردوره از آغاز بود، ماندند ــ مثلا ، عهد امپراتور «میجی» «دورهٔ میجی» («میجی جیدای») گفته می‌شود و سال ۱۸٦۸، تاریخ نهضت «میجی»، را ژاپنی‌ها «سال دوم میجی» می‌گویند زیرا که امپراتور «میجی» در سال ۱۸٦۷ سلطنت یافت. امسال هم که ۱۹۸۵ میلادی و ۱۳٦٤ خورشیدی است سال ٦٠ «شووا» خوانده می‌شود زیرا که شصتمین سال سلطنت امپراتور «هیروهیتو» است که دورهٔ پادشاهیش «شووا» نامیده شده است.

تغییر تقویم در بسیاری از امور متعارف زندگی مردم اثر گذاشت. اکنون موعد کشت و برداشت محصول و پرداخت مالیات، شروع فصل‌ها، هنگام جشن‌ها

و جشنواره‌های مذهبی و محلـی و اعیاد و سررسید تعهدات مالی بـه روزهـای تازه‌ای افتاد و می‌بایست باتقویم جدیدی محاسبه شود. هرچند کـه بسیاری از مردم تقویم قدیم را همراه با تقویم تازه همچنان به کار می‌برند ، امـا تغییـر سالنما و روزشمار مفهومی بیش‌از تغییر اعداد و حساب روز و ماه و سال داشت و اثر فکری آن بمراتب ژرفتر بود. این دگرگونی نمودار جنبهٔ مهمی از سیـاست دولت بود و عزم قاطع حکومت تازه را برای گسستن از سنت و روآوردن به‌تجدد، درواقع دورشدن از چین و الگو گرفتن از مغرب زمین تاآنجا که برای ساختن ژاپن نیرومند و مترقی بایسته بود، نشان می‌داد. این سیاست نه در فکر و نه درشیوهٔ کار تازگی چندان نداشت ، اما رهبران «میجی» میدان و شتاب تحولسازی به آن دادند و تا سال ۱۹۰٤ ژاپن گوشه گـرفته و عقب مانده از دنیـای مترقی را بـه جامعه‌ای بدل کردند که محسود همهٔ ملل آسیا و مورد ستایش جهانیان شد.

ژاپنی‌های پرتلاش و هوشمند و کنجکاو از یک سدهٔ پیش پایه و مایهٔ ایـن پیشرفت را ساخته بودند. آنها دانش غربی را شناخته وآنرا، بخصوص درزمینهٔ نظامی، فراگرفته بودند. پدیدآمدن بحران خارجی، حمایت دولت را پشتوانهٔ این فعالیت‌ها ساخت. درسال ۱۸۵۵ شورای حکومتی «توکوگاوا» اداره‌ای برای ترجمهٔ کتابهای خارجی ایجاد کرد و از سال ۱۸٦۰ مرتباً دانشجویانی را برای تحصیل زیرنظر نمایندگیهای ژاپن در خارج به اروپا و امـریکا فرستاد. امیرنشین‌هـای عمده نیز مستقلا درفراگرفتن دانش‌ها و فنون غربی فعال بودند و بعضی از آنهـا که تماس بیشتر با خارجی‌ها داشتند، گذشته از اعزام پنهانی محصل به اروپا، تأسیسات نظامی و صنعتی جدید درقلمرو خود می‌آوردند. ذهن پرسشگر وجویندهٔ ژاپنی‌ها بزودی توجه آنان را به زمینه‌های دیگر علوم مانند جغرافیا ، سیاست و اقتصاد کشانید چندانکه ژاپن در هنگام نهضت در سال ۱۸٦۸ هستهٔ انسانـی ارزنده‌ای از مردان آموخته و آشنا به دانش و فنون غربی آماده داشت. بسیاری دیگر از مردم ژاپن نیز در داخل کشور به کسب دانش و تجربه پرداختند و با کار در کارخانه‌های وارد شده از غرب و سپس گرداندن این تأسیسات، مانند کارخانهٔ توپ ریزی در «ساگا» و کارخانهٔ پنبه ریسی در «کاگوشیما» به راز و رمز صنعت و فنون جدید آشنا شدند ، یا کـه با آموختن دریانوردی بـا کشتی‌های بخار و نگهداری و مرمت سفاینی که امیران ولایات خریده بودند ، پایه‌های بحریهٔ جدید ژاپن را، که بسرعت توسعه پیدا کرد، ساختند . عصر تجدد و ژاپن نوین به‌همت این مردان جوان و پرشور پیدا آمد.

قابلیت رهبری دولت «میجی» هم به سهم خود در تجدد ژاپن اهمیت و اثـر

داشت. رهبران تازه‌ای که زمام کشور را دردست گرفته بودند ، آسیب پذیری میهنشان را دربرابر خطر خارجی دریافتند و دانستند که فقط با حکومت کارآمد و ارتش قوی می‌توان این کشتی را به ساحل نجات رساند و ازینرو وصول به این مقصود را وجههٔ اعلای همت و هدف اولای خود ساختند و شاید که جاه طلبی شخصی و سیاسی آنها هم بیشتر در خدمت همین دو آرمان درآمد. خوشبختانه، رهبران تازهٔ حکومت میهن‌پرست بودند و نیز کارآمد و باسیاست، و آماده بودند تا همه چیز را برای ثابت و مستقر شدن حکومت وقوی شدن کشور فدا کنند وهمهٔ ملاحظات دیگر را پیش این هدفها ناچیزانگارند و دربرابر توفان حوادث بیباک باشند.

ارتش نوین

حکومت قوی پشتوانهٔ اجرای سیاست‌های دولت درداخل و خارج بود و این، جدا از کیفیت رهبری، به وجود ارتش کارآمد بستگی داشت. پیش‌از پرداختن جدی به‌کار ارتش، تدابیر دیگر دولت نیز ، مانند الغای خانخانی ، اصلاحات مالیاتی و بهبود وضع ارتباطات که در اوایل دههٔ ۱۸۷۰ بوسیله وزارت فواید عامه انجام گرفت، متوجه تحکیم قدرت حکومت بود. اصلاح وضع ارتش در این سیاست جنبهٔ حیاتی داشت چنانکه آثار آن در فرونشاندن قیام «سایگو» درسال ۱۸۷۷ نمودار شد و نشانداد که دولت می‌تواند با ارتش وظیفه بیشتر و بهتر بر اوضاع مسلط باشد. این ارتش درپایان بخشیدن به‌شورشهای پراکنده وگاه‌به‌گاه دهقانی که از بیش‌از یکصد سال پیش مایهٔ ناآرامی در کشور شده بود نیز کار-آمد نمود، و باز همین ارتش بود که بسیاری از رهبران جوان آینده را با مکتب فکری خاصی بارآورد و در سیاست ژاپن نیمهٔ اول قرن بیستم، تا پایان جنگ دوم و شکست این کشور، سرنوشت ساز شد.

در سیاست خارجی هم این ارتش در دفاع از کشور ونیز ایجاد اعتبار برای پیشبرد مقاصد دولت کارآئی عمده داشت. ارتش نو برای ساخت و ساز دفاعی خود از میراث تلاش و تجربهٔ ولایات عمدهٔ ساحلی در دورهٔ «توکوگاوا» بهره برد. در آنزمان هریک از امیران این ولایات درحد توان خود در بسیج نظامی و آماده ساختن نیرویشان برای پاسخ به تجاوز خارجی کوشیده بود، تأسیسات ارزندهٔ نظامی ساخته شده بود و متخصصان توپ‌ریزی، ناوبانی و دیگر فنون متنوع نظامی بارآمده بودند. یک قورخانه در «اوساکا» و بندر نظامی و تأسیسات فولاد در «یوکوسکا» ساخته شده بود. «باکوفو» تلاش دیرگاهی برای تجهیز و تجدید

سازمان ارتش خود باکمک فرانسویها انجام داده بود که تجربه و تأسیسات آن نصیب حکومت تازه شد. ولایـات اصلی پیشدار نهضت نیز تجربه‌های نظامـی خودرا به میان آوردند. «ساتسوما» درایجاد یک واحد رزمی دریایی و «چوء شوء» در تربیت و تجهیز ارتشی بشیوهٔ اروپایی تجربه اندوخته بودند و طبیعی بود که رهبران آنها اینک که زمام کـار کشور را دردست داشتند بـه تقویت نظامی آن اهمیت نخستین بدهند.

هنگامی هم کـه بحران داخلـی و خطر شـورش ازسرگذشت، تلاش رهبران «میجی» هرچه بیشتر متوجه تواناساختن کشور برای جنگ خارجی شد. درسال ۱۸۷۸، پس‌از سرکوبی قیام «سایگو»، «یاماگاتا» به تجدید سازمان نظامی برپایهٔ اصول آلمانی پرداخت. ستادکل ارتش ایجاد شد ویکسال بعد، دورهٔ خدمت وظیفه افزایش یافت. درسال ۱۸۸۳ باز به‌این دوره افزوده و خدمت نظام برروی‌هم دوازده سال شد که سه سال آن زیرپرچم و نه سال دیگر ذخیره بود. درنتیجهٔ این تدبیر یک نیروی ۷۳٫۰۰۰ نفرهٔ دورهٔ صلح به‌وجود آمد ونیروی ذخیرهٔ ۲۰۰٫۰۰۰ نفره برای زمان جنگ آماده شد. این نیرو تاسال ۱۸۹٤ به تفنگ و توپخانهٔ جدیدکه اکنون بیشتر در ژاپن ساخته می‌شد، مجهز گردید. طی همین سالها نیز دانشکدهٔ افسری ژاپن تأسیس شد، فنون ودانش‌های نظامی به‌سوی تخصصی شدن پیشتر رفت و در رسته‌های بسیار مانند پیاده ، توپخانـه، مهندسی و تدارکات طبقه ـ بندی شد. روشهای تعلیم نظامی پیشرفت کرد. همهٔ این کارها باافزایش سریـع هزینه‌های ارتش همراه بود.

توسعهٔ نیروی دریایی نیز قابل ملاحظه بود. درسال ۱۸۷۲ وزارت تازه‌بنیاد دریاداری هفده کشتی داشت باظرفیت بر رویهم نزدیک به ۱٤٫۰۰۰ تن که فقط دو شناور آن زره‌پوش بود. در سالهای ۱۸۷۵ـ٦ دو کشتی بخاری ساخت ژاپـن با ظرفیت متوسط به این ناوگان افـزوده و در سال ۱۸۷۸ سه کشتی بزرگتر از فرانسه خریداری شد. ساخت یـا خرید کشتی‌هـای بیشتر همچنـان پیش رفت چنانکه هنگام درگرفتن جنگ باچین در سال ۱۸۹٤ ناوگان ژاپن دارای بیست و هشت کشتی جدید بر رویهم باظرفیت ۵۷۰۰۰ تن، ونیز بیست و چهار اژدرافکن بود. آمادگیهای دیگر نیز هماهنگ پیش رفته، تأسیسات بندری برای نگاهداری و مرمت سفاین ایجاد شده و آموزش افراد به وضع کـاملا مترقی درآمده بـود . اینک ژاپن خود می‌توانست قایقهای اژدرافکن و توپهای تندزن بسازد. این همه

نمودار تأکید قوی برنظامیگری در سیاست دولت بود.*

این سیاست تقریباً برهمهٔ جنبه‌های حیات کشور اثر گذاشت. درسال ۱۸۹٤ حدود یک سوم بودجه مملکتی صرف ارتش و نیروی دریایی می‌شد ، صنایع نظامی بسرعت توسعه یافته و در نظارت مؤثر دولت بود. تأسیسات دیگری هم که کاربرد نظامی داشت ، مانند شبکهٔ تلگراف و تلفن، زیرنظر دولت درآمد. تلفن از سال ۱۸۹۰ که برای استفادهٔ عموم آماده شد، در انحصار دولت بود. راه‌آهن نیز که حدود ۳۰ درصد آنرا دولت ساخته بود سرانجام در سال ۱۹۰٦ ملی شد و دولت خواست تا به اینوسیله توسعهٔ آتی آنرا باسیاست و مقاصد نظامی خود هماهنگ سازد. بدینسان، در پس بسیاری از زمینه‌ها و جریانهای تجدد ژاپن ملاحظات نظامی پیدا بود.

جامعهٔ «میجی»: مردم، قانون و فرهنگ

تحول و تجدد به تحکیم قدرت حکومت و تقویت نظامی محدود نماند، و به زمینه‌های اجتماعی، قضایی وحقوقی، آموزشی و همهٔ جنبه‌های دیگر زندگی مردم گسترده شد و بر همهٔ قشرهای جامعهٔ ژاپن اثر نهاد. همین جامع بودن اصلاحات و دگرگونی فراگیر است که اطلاق «تجدد» براین جریان را توجیه می‌کند.

رهبران «میجی» باهمهٔ دشواریها که در تدبیر الگوی سیاسی و حکومتی‌کشور و تطبیق‌آمال آزادیخواهی با نیازهای روز و ارجحیت‌های جامعه داشتند، درکاربرد اصول و مبانی عدالت اجتماعی تند و قاطع عمل کردند . طبقات اجتماعی قدیم ازمیان رفت و زمینهٔ شکوفایی و دروازهٔ ترقی بر جوانان هوشمند و پرمایه‌گشوده شد تاخودرا در فعالیت‌های علمی و دانشگاهی، سیاست ، روزنامه‌نگاری، تجارت و پیشه و صنعت ونیز در ارتش و در خدمات اداری ممتاز سازند و به مقامات و مناصب بالا برسند. قوانین اجتماعی، بویژه پس‌از سال ۱۸۹۰ که بشیوهٔ غربی تنظیم شد، قائل به امتیازات طبقاتی نبود. نخستین گامها برای تساوی حقوق زنان، که در جامعهٔ ژاپن همیشه از منزلت نسبی برخوردار بوده‌اند، برداشته شد.

---

* هدایت در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «... مارا بتماشای کشتی جنگی شینیان بردند، ساخت ژاپن. دوتوپ مفرغی بزرگ روی کشتی نصب بود. یکی‌از صاحب منصبان مارک توپ را بدست پوشید گفت بین این دو توپ چه تفاوت می‌بینید، گفتم هیچ. مارک را آشکار کرد گفت این کار خودمان است وآن ساخت آرمسترانگ انگلیس. صورتاً فرقی ندارند، عملا ساخت ما چهل پنجاه تیر بیشتر تاب دارد.» (مهدیقلی هدایت، تشرف به‌مکه...، ص ۳-۱۰۲).

البته در جامعهٔ نو امتیاز ثروت و وجود دارا و نادار ازمیان نرفت و مالکیت خصوصی و فعالیت و ابتکار فردی در تولید و تجارت اساس اقتصاد آزاد بود . نخبگان و دولتمندان جامعهٔ اقتصادی ، صاحبان صنعت و تجارت و سرمایه‌داران نیز در نظام تازهٔ قدرت جایی یافتند و با دیوانسالاران سهیم شدند . اما گروه رهبری در نخستین دهه‌های پس‌از نهضت ازمیان ساموراییهای قدیم برخاست. بسیاری ازینان مناصب دولتی را دراختیار گرفتند و بسیاری دیگرشان نیز ارکان طبقهٔ بالا و متنفذ اجتماعی را که از صاحبان صنایع، ملاکان ولایات، اربابان حرفه‌های آزاد و مدیران و مقامات آموزشی ساخته می‌شد ، تشکیل دادند. این‌گروه «نخبگان» با همهٔ اختلاف سلیقه‌ها و کشاکش‌های درونی برسر جزئیات سیاست امور، به‌آن اندازه همبسته و منسجم بود که طرحهای دولت «میجی» برای تجدد کشور را به‌اجرا درآورد.

تاثیر آزادی در زندگی رده‌های پایین اجتماعی نمایان بود. کشاورزان ، پیشه‌وران و دیگر مردم از حدود سال ۱۸۷۰ در انتخاب شغل و محل زندگیشان کاملا آزاد بودند. حرکت و موج جمعیت که بدینسان ایجاد شد یکی از جنبه‌های خطیر اجتماعی تاریخ «میجی» است که کمتر به آن پرداخته شده است. فعالیت آزاد و ابتکار شخصی همراه با رهنمود سیاسی و تلاش حکومت در جهت دادن به جریان امور زندگی مردم را دگرگون کرد. حمل و نقل و ارتباطات ـ باهمهٔ نارسایی‌ها که داشت ـ اطلاعات و آموزش همه از وسایلی بود که رهبران «میجی» برای جهت دادن به سیر تحول و هدایت بخش خصوصی و فعالیت آزاد در سری هدفهای دولت به کارگرفتند. همین ترکیب و تلفیق مناسب فعالیت بخش‌خصوصی و تلاشها و برنامه‌ریزیهای دولتی از رموز ترقی و تجدد ژاپن امروز است . انطباعات، وازجمله نشریات متعدد غربی که وارد یا ترجمه می‌شد، و روزنامه‌ها که تا سال ۱۸۹۰ در سراسر ژاپن انتشار می‌یافت، اغلب به کیفیت بسیار بالایی رسید ـ چین هم در قرن نوزده از شیوه‌های نظامی غرب مایه گرفت ونیز استفاده از تلگراف و راه‌آهن را آموخت، اما چینی‌ها ازینراه به تحولی درطریق زندگی خود نرسیدند. آنچه که ژاپن را ممتاز نمود، تدبیر در کار و آمادگی رهبران «میجی» به اصلاح سریع و بنیادی در همهٔ زمینه‌های زندگی بود. آنها در این‌راه با عزم وتهور پیش رفتند.

پاره‌ای از دگرگونیهای اجتماعی بمنظور رسیدن به اعتبار و منزلت در چشم غربی‌ها انجام گرفت و تدبیری بود برای نیل به تساوی کامل که لازمهٔ ازمیان برداشتن پیمانهای تحمیلی و درآوردن ژاپن به پایه و جرگهٔ ممالک پیشرفته

می‌نمود. هیأت سفارت «ایواکورا» به پایتخت‌هـای غربی در سالهای ۷۳ـ۱۸۷۲ دریافته بود که تا هنگامیکه نظام قانونی ژاپن همسنگ موازین غربی نشده‌است هیچیک از قدرتها به تجدیدنظر در مقررات کاپیتولاسیون راضی نخواهد شد . این درک و دریافت یک سلسله اصلاحات پیچیدهٔ قضائی و قانونی را به دنبال آورد که انجامش بیست سال طول کشید. کار این اصلاحات از اواخر سال ۱۸۷۳ با انتصاب «بوسانا دوفونتارابی» حقوقدان فرانسوی به عنوان مستشار وزارت دادگستری شروع شد و او بیدرنگ بـه طرح قـانون جزایی براساس مـوازین حقوق عرفی ژاپن دورهٔ «توکوگاوا» و کد ناپلئونی سال ۱۸۱۰ فرانسه پرداخت . این طرح تاسال ۱۸۷۷ آماده شد و باتجدیدنظر سراسری که دولت در آن به عمل آورد تصویب و از آغـاز سال ۱۸۸۲ بـه‌اجرا نهاده شد. امـا پیشنهادهـای این حقوقدان برای وضع قانون مدنی به دشواریهایی برخورد. پس‌از آنکه نخستین طرح قانون مدنی در سال ۱۸۷۸ به این عنوان کـه بیش‌ازحد فرانسویست ، رد شد، کمیته‌های چندی طی دوازده سال درکار بود تا طرح متناسبی ازکار درآورد، اما درپی وضع این قانون درسال ۱۸۹۰ اعتراض‌هایی برخاست که بیشتر ازسوی تربیت شدگان مکتب حقوقی انگلوساکسون بود. درنتیجه، مجلس تازه بنیاد ژاپن رأی به تعلیق اجرای آن داد. بیشتر فصول قـانون تازهٔ تجارت هـم سرنوشت مشابهـی پیدا کـرد. این قـانون در سالهـای ۹۰ـ۱۸۸۱ زیـرنظر هرمن رسلر (Hermann Roesler) مشاور آلمانی دولت تنظیم شده بود. دراین هردو قانون تجدید نظر شد و بعداً در سالهای ۹۹ـ۱۸۹۸ به تصویب نهایی رسید.

در طرح نهایی قانون مدنی نشانه‌های تأثیر هرچه بیشتر حقوق ژرمن پیـدا بود و مقامات «میجی» خود به این معنی اذعان داشتند*. بعضی مـوازین نظـام حقوقی تازه، مانند هیأت قضایی تحصیلکرده، قواعد اثبات دعوی و آیین دادرسی محاکم بر رویهم لازم شناخته می‌شد، اما کسانی نیز ایراد داشتند که در مسائل مربوط به نظام و عرف جامعه ، مانند مالکیت وارث و خانواده، این قوانین بیش‌از حد از سنت ژاپنی دور افتاده است. البته آنجا که این انحراف از اصل جزئی و

* مرحوم حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت در شرح ملاقات اتابک و همراهان با «کنت کاتسورا» ، رئیس‌ـ الوزراء» در تـاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۰۳ ، و از قول او، مـی‌نویسد: «دولت آلمان شصت نفـر از قضات معمر مجرب را مأمور کرد در ظرف بیست سال قانون مدنی‌ئی نوشتند . مقرر بود از ابتدای ۱۹۰۰ مجری شود (در همهٔ ممالک آلمانی). ژاپنی‌ها آن دوره قانون را ترجمه کردند: یکسال قبل، ۱۸۹۹، در ژاپن مجری کردند.» (مهدیقلی هدایت، تشرف به مکه ازطریق چین و ژاپن و امریکا، ص ۱۰۰) .

بیشتر برای جلب نظر و احترام خارجی به این نظام حقوقی بود، قابل گذشت می‌نمود. در بعضی از تدابیر قانونی هم مانند منع فروش یا نمایش صور قبیحه یا مقررات دیگری که بر وفق وجدان اخلاق اروپایی بود، اقشار جامعهٔ ژاپن علاقهٔ کمتری داشتند و دولت دراین موارد تا اندازه‌ای تحت تأثیر یا فشار اروپائیان و مبلغین مسیحی بود که اینجا هم بیشتر در جامهٔ خیرخواهی و بنام کمک و همراهی ظاهر می‌شدند. آنها بخصوص در امر آموزش فعال بودند. محتوا و سازمان تازهٔ آموزشی نیز بیشتر اثر رهنمود معلمان امریکایی و اروپایی بود. اما این تدابیر را، در نهایت، خود ژاپنی‌ها می‌بایست به اجرا درآورند. توفیقی که آنها دراین کار یافتند مدیون نیرو و اندیشهٔ ترقیخواه و بینش آینده‌نگر دولت «میجی»، انضباط فکری مدیران واعضای طبقهٔ حاکم که مکتب‌آموزشی‌کنفوسیوسی خاص سامورایی مایهٔ احترام به یادگرفتن را در آنها پرورده بود ، مردان دانش‌دوست و پرهمتی که با شور و شوق درکار بنیاد کردن و گرداندن مدارس تازه شدند، و، سرانجام، توجه و علاقه‌ای که عامهٔ مردم به دانش اندوزی و پیروی از رهنمود دولت نشاندادند، بود .

در برنامهٔ دولت برای آموزش عمومی که در ماه سپتامبر ۱۸۷۲ اعلام شد ، ژاپن به هشت منطقهٔ آموزشی تقسیم گردید که هرمنطقه می‌بایست یک دانشگاه و سی مدرسهٔ متوسطه داشته باشد. در ناحیهٔ هر مدرسهٔ متوسطه نیز ۲۱۰ دبستان ــ یک مدرسهٔ ابتدایی برای هر ٦۰۰ نفر جمعیت ــ پیش‌بینی شد ، که در آنجا همهٔ بچه‌ها پس‌از رسیدن به شش سالگی باید شانزده ماه آموزش اجباری بگذرانند . این طرح برای کشوری که فقط یکسال پیشتر خانخانی در آنجا برافتاده بود بسیار بلندپروازانه می‌نمود، اما پیشرفت کار بطور شگفت‌انگیزی سریع بود. تابستان ۱۸۸۰ حدود ۲۸۰۰۰ مدرسهٔ ابتدایی با بیش‌از دو میلیون دانش‌آموز (حدود ٤۰ درصد بچه‌های درسن تحصیل) ایجاد شده و دورهٔ آموزش اجباری به سه سال افزایش یافته بود. در سال ۱۸۸٦ حدود ٤٦ درصد بچه‌های لازم‌التعلیم به مدرسه می‌رفتند و دورهٔ تعلیمات اجباری نیز چهار سال شد.نسبت دانش‌آموزان پیوسته روبه‌فزونی داشت وتاسال ۱۸۹۵ به‌٦۰ درصد رسید،تاسال ۱۹۰۰ به ۹۰ درصد و تا سال ۱۹۰٦ به ۹۵ درصد. در سال ۱۹۱۰ همهٔ پسران و دختران میان شش تا دوازده سال در سراسر ژاپن به مدرسه می‌رفتند. این توفیق که طی چهل سال حاصل آمد در آسیا مانند نداشت و آموزش عمومی ژاپن را در پایهٔ مترقی‌ترین جوامع اروپایی نهاد. آموزش متوسطه نیز رشته‌ای و تخصصی شد. مدارس متوسطه در سال ۱۸۸۱ وسیعاً ایجاد و در سال ۱۸۸٦ دورهٔ دوم

متوسطه و در سال ۱۸۸۹ مدارس متوسطهٔ دختران به آن افزوده گشت. مؤسسات آموزش عالی متنوع دولتی نیز به‌تدریج در پایتخت ایجاد و در سال ۱۸۷۷ درهم ادغام شد و، سرانجام، در سال ۱۸۸٦ «دانشگاه سلطنتی» توکیو از آن به‌وجود آمد که امروز هم به نام «دانشگاه توکیو» معتبرترین مرکز آموزش عالی ژاپن است.

مدارس وکالج‌های حرفه‌ای از ضمایم مهم این شبکهٔآموزشی بود، ودانشگاه‌های سلطنتی (دولتی) جز در توکیو در چهار مرکز دیگر- «ساپورو» (هوکایدو)، «سندای» (توء هوکو)، «کیوتو» و «فوکوئوکا» (کیوشو) - نیز بنیاد شد. آمار ثبت نام در مدارس و دانشگاهها در سال ۱۹۱۰ چنین بود:

مدارس ابتدایی ٦٫۳۳۵٫۲٦۱ دانش آموز.

مدارس متوسطه ۲۱۹٫۲۰۳ دانش‌آموز.

مدارس بالای متوسطه و کالج‌ها ٦٦٫۳۰۰ دانشجو.

دانشگاهها ۷٫۲۳۹ دانشجو.

«موری آری نوری» (۸۹-۱۸٤۷) که عضو هیأت سفارت «ایواکورا» به‌ممالک غربی (سالهای ۷۳- ۱۸۷۲) و در سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۹ وزیر آموزش بود، سهم مهمی در این پیشرفت داشت. دستورالعمل‌هایی که او در بهار سال ۱۸۸٦ صادر کرد ترکیب نظام آموزشی تازهٔ ژاپن را که تا بیست سال برجای بود، شکل داد. دراین طرح دورهٔ ابتدایی هشت ساله، که چهار سال اول آن تعلیمات اجباری بود، با پنج ساعت کلاس در روز برای شش روز در هفته، دورهٔ دبیرستانی چهارساله باهمین ساعات درسی، و سپس مراحل تعلیمات عالی، با «دانشگاه سلطنتی» نوبنیاد در رأس تأسیسات آن، پیش‌بینی شده بود. این ترتیب نظارت مؤثر دولت را در آموزش همگانی تأمین کرد. ازین پس، وزارت آموزش محتوای کتاب‌های درسی را معین می‌کرد و دولت، بانفوذ خود براستانداریها و شهرداریها و از طریق مقامهای محلی، بر امر آموزش نظارت کلی داشت. بدینسان تعلیمات عمومی تابع نیازهای خاص و مقاصد دولت شد و ازینراه آموزش از یکسو جنبهٔ عملی، با برنامهٔ درسی تنظیم شده به شیوهٔ غربی، پیدا کرد وازسوی دیگر برپایهٔاخلاقیات کنفوسیوسی و ملی‌گراییئی که محور آن امپراتور بود - نهاده شد. این دو عامل می‌بایست از نسل آینده شهروندان خوبی، وفادار به نظام امپراتوری و آموخته و آماده برای زندگی متجدد، بسازد.

رفته رفته نسبت هرچه بیشتری از جوانها به تحصیل در دوره‌های بالاتر از تعلیمات ابتدایی اجباری ادامه دادند و با افزایش درآمد سرانهٔ مردم شمارهٔ این

دانش‌آموزان طی سه دهۀ بعد فزاینده بود. اما ورود به دوره‌های آموزش عـالـی بتناسب نیاز جامعه و اقتصاد آن، محدود نگهداشته شد و دراین میان ورود بـه دانشگاههای دولتی بالاترین امتیاز بود. فقط در سالهای اخیر بوده است که ژاپن و دیگر جوامع پیشرفته توانسته‌اند آموزش عالی را تقریباً در دسترس همۀ مردم بگذارند، اما هنوز هم برای ورود به دانشگاههای دولتی، بخصوص مراکزمعتبری مانند دانشگاه تـوکیو، رقابت فشرده درکـار است و آثـار «نخبه‌پروری» دورۀ «میجی» همچنان برجاست.

سوای مدارس و دانشگاههای دولتی، مدرسه‌ها و کالج‌های خصوصی متعدد ایجاد شد و رشد کرد. مبلغین مسیحی بویژه در آموزش عالی زنان تلاش داشته و«مدرسۀ عالی مسیحی دختران» هنوز در شهرهای معتبر بسیار است. امامهمترین مؤسسات خصوصی آموزش عالی دو دانشگاه در توکیو بود که کاملا با سرمایه و مدیریت ژاپنی تأسیس گردید و اداره می‌شد، یکی دانشگاه «کی‌یو» که در سـال ۱۸۵۸ بهمت «فوکوزاوا یوکیچی» بنیاد شده بـود و دیگر دانشگاه «واسدا» کـه «اوکوما شیگه نوبو» در سال ۱۸۸۲ تأسیس کرد. «کی‌یو» و «واسدا» هنـوز از دانشگاههای معتبر ژاپنند و توفیق آنها نشانۀ بیداری است که بمایۀ آن ژاپنی‌ها در عصر «میجی» به آموزش اهمیت اساسی دادند و جامعۀ خود را متحول ساختند. ترقی ژاپن با تلاش توأم دولت و مردم یـا بخش خصوصی و استفاده از شیـوۀ تسلسل تجربه و خطا و اصلاح انجام شد. سیاست و عزم رهبران «میجی» جهت پیشرفت را مشخص ساخت، اما «نخبگان» و آگاهان بیرون از دستگاه حکومت هم در پیشبرد این مقصود سهم ارزنده داشتند و مردم نیز با دادن مالیات وفرستادن فرزندانشان به مدرسه ، همیاری مالی و معنوی کردند، و جوانان هم در راه دانش کوشیدند . آشکار می‌نمود که همه، از رهبران و مدیران گرفته تا معلمان و اولیاء و دانش‌آموزان، حس می‌کردند که زمانه فرصتی گرانبها برای تعالی به آنها داده و افق تازه‌ای پیش رویشان گشوده است که اگر آنرا مغتنم بشمارند ، پاسخی دربرابر سرزنش نسل‌های آینده نخواهند داشت .

اقتصاد پیشرفته*

نهضت آموزش در سیر پیشرفت ژاپن مایۀ اصلی تجهیز فکری و اتحاد ملی

* این مبحث بیشتر از کتاب «تاریخ جدید ژاپن» نوشتۀ «بیزلی» گرفته شده است:
W. G. Beasley, The Modern History of Japan, Charles E. Tuttle, Tokyo, 1973.

بود. اما درمراحل اولیهٔ رشد اقتصادی آندسته از سیاستهای اقتصادی دولت که مستقیماً متوجه رشد ثروت ملی بود، اثر اساسی داشت. این تدابیر جنبهٔ دیگری از کاربرد شعار معروف «کشور غنی، ارتش قوی» بود که زمینهٔ جهش کشور در راه تعالی را فراهم ساخت .

تجدد اقتصادی با تحول کشاورزی آغاز شد، زیرا که صنایع در نخستین سالهای نهضت هنوز پایه و مایه‌ای نیافته بود و از سویی هم در اندیشهٔ رهبران تازه که امیران و اربابان و بزرگان پیشین ولایات بودند ، زمین منبع عمدهٔ درآمد دولت شناخته می‌شد و تشویق تولید زراعی وظیفهٔ اصلی مقامات آن. زمامداران اکنون می‌توانستند تکنولوژی غرب را دراین راه به‌کار گیرند، و بیدرنگ دست به‌کار شدند. دانشجویان کشاورزی به خارج فرستاده شدند و متخصصان فلاحت از فرنگ برای کارشناسی طرحهای خاص دعوت شدند. برای اصلاح نهال وبذر، اصله‌ها و تخمه‌های تازه از خارج آورده و شیوه‌های کشاورزی غربی آزموده شد. ابتکار همهٔ این کارها با دولت بود که بیشتر از روی شوق به آن می‌پرداخت وگاه به ناکامی برمی‌خورد. شکست تجربهٔ تاکستان کاری و گوسفند داری ازینگونه بود. اما نوآوری در شیوهٔ آبیاری و استفاده از کود در کاشت زمین، بسیارموفق درآمد. پیشرفت عمده در کشاورزی با تأسیس ایستگاههای آزمایشی ودانشکده‌های کشاورزی به‌دست آمد. معروفترین این مراکز در سال ۱۸۷۷ در «هوکایدو» ایجاد شد و بزودی مدرسه‌های دیگر در سراسر کشور تأسیس گردید. نتایج کار این مراکز بوسیلهٔ مربیان و مروجان سیار درگوشه وکنار کشور وسیعاً شناسانده و ترویج می‌شد.

کشاورزی رایج‌ترین اشتغال سنتی ژاپن بود و دیرزمانی پس‌از نهضت نیز چنین ماند. درسال ۱۸۷۲ حدود سه چهارم جمعیت ازینراه زندگی می‌گذراندند و سه دهه پس‌از آن، در سال ۱۹۲۰، هنوز بیش‌از ۵۰ درصد مردم با کشاورزی گذران می‌کردند. علاوه‌براین، کشاورزی تا سال ۱۸۸۰ بیش‌از ۸۰ درصد مالیات دولت را تأمین می‌کرد و این نسبت در سال ۱۸۹٤ هنوز بالای ٦۰ درصد بود.این درجه اهمیت، کشاورزی را عامل مهمی در تدبیر و اجرای سیاست دولت ساخت. درواقع نیز صنعتی شدن کشور طی چند دههٔ کوتاه بیشتر بمایهٔ افزایش بازده و تحول تولید کشاورزی وتغییرات وابسته به‌آن بود.

باهمهٔ این پیشرفتها، الگوی کشاورزی از جهاتی ثابت ماند: مزرعه‌هاهمچنان کوچک بود ــ ملک مزروعی عادی کمی بیش از یک «اکر» وسعت داشت ــ و کشت متراکم ماند زیرا که روستاهای ژاپن زمین کم و نیروی کار زیاد داشت .

ازسوی دیگر، بازرگانی شدن کشاورزی که از دورهٔ «توکوگاوا» شروع شده بود، با الغای خانخالی رشد یافت و این پیشرفت تمرکز هرچه بیشتر در تملک ارضی و توسعهٔ پیوستهٔ اجاره‌داری را بهمراه آورد. در آغاز نهضت حدود ۲۰ درصد اراضی را زارعان مستأجر زیر کشت داشتند، اما درسال ۱۸۹۰ این نسبت ۴۰ درصد شده بود. باگران بودن حق زمین که به‌جنس پرداخته می‌شد ــ چنانکه تا نیمی از محصول برنج شالیزار هم برای اجاره می‌رفت ــ ، این وضع ناآرامی بسیار در روستاها پیش آورد. اما اقتصاد روستا بر رویهم رشد کرد. تولیدبرنج در فاصلهٔ سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹٤ بیش‌از ۳۰ درصد افزایش یافت، زیرا که از یکسو نواحی زیر کشت توسعه پیدا کرد و از سوی دیگر کاربرد روشهای نوین کشاورزی ۲۰ درصد به مقدار برداشت در واحد کشت افزود. کشت‌های درجه‌دوم، مانند گندم و جو، نیز توسعه یافت. رشد کشاورزی نه‌تنها هماهنگ با رشد قابل توجه جمعیت پیش رفت، بلکه افزایش مصرف سرانه برنج را نیز میسر ساخت ــ که در فاصلهٔ همان پانزده سال از چهاربه‌پنج پیمانه (۳٦ لیتری) رسید. این بهبود برای مالکان وخرده مالکان کشاورز رفاه نسبی همراه آورد، هرچند که وضع کشاورزان مستأجر هنوز سخت بود.

پیشرفت کشت و بهبود برداشت برنج و غلات بر دیگر رشته‌های کشاورزی و فعالیت‌های روستایی نیز اثر گذاشت. ماهیگیری که در دهکده‌های ساحلی با کشاورزی توأم بود، با فراهم شدن قایق‌ها و تجهیزات بهتر، توسعه پیدا کرد تا که سرانجام در آغاز قرن بیستم ، به صنعت عمده‌ای بدل شد. رشد صنعت ریسندگی و تقاضای فزاینده برای منسوجات نخی، کشت پنبه را رونق داد و افزایش پیوسته‌ای در کاشت و برداشت آن پدید آورد. ژاپن تا سال ۱۸۸۷ ازنظر پنبه تقریباً به‌خودکفایی رسید . اما ازآن‌پس واردات رو به‌افزایش نهاد و با توسعهٔ صنایع نساجی در ژاپن پنبهٔ ارزان هند به رقابت با تولید داخلی برآمد، چنانکه تا سال ۱۹۰۰ تولید پنبه کاهش بسیار یافت. بارشد صنایع کارخانه‌ای، صنایع سنتی و روستایی نیز آسیب دید و بویژه نخ تابی و تولید دستباف تنزل نمود زیرا که در قیمت و کیفیت قادر به رقابت با تولید کارخانه‌ای نبود. دولت تااندازه‌ای به حمایت صنایع دستی برخاست، اما آنچه که دراین میان به کمک مؤثر روستاییان آمد ــ تولید ابریشم بود. ابریشم نخستین بار در دههٔ ۱۸٦۰ بازار صادراتی یافت زیرا که ابریشم اروپا دچار آفت شده بود. ازآن پس نیز ژاپن با حفظ کیفیت بالای ابریشم ، بازار آنرا توسعه داد و خانواده‌های هرچه بیشتری درجنب کشاورزی به تولید ابریشم پرداختند. افزایش فروش درعین‌حال

پیشرفتهای فنی در تولید و عرضه را میسر ساخت چنانکه پرورش دهندگان ابریشم توانستند تولید پیله را به دوبار در سال (محصول تابستان ـ پاییزه و ومحصول بهاره)برسانند . درنتیجه، تولید ابریشم که در سال ۱۸٦۸ حدود ۲۷۸ر۰۰۰ «کان» (هر کان برابر ۲۷ر۸ پوند) بود، درسال ۱۹۰۰ از مرز یک میلیون کان گذشت و صادرات آن ازنظر ارزش مقام سوم را پیدا کرد.

کشاورزی پایهٔ توسعهٔ اقتصادی شد و بیشتر سرمایه‌هایی را که در بخش خصوصی یا دولتی صنایع «میجی» را به‌راه انداخت، فراهم ساخت. تمرکز ثروت دردست ملاکان که طبعاً تمایل زیاد برای پس‌انداز کردن داشتند، عامل مهمی در تشکیل سرمایه‌های کلان برای طرحهای صنعتی و اقتصادی بود. همچنین ، پیشرفت شیوهٔ کشاورزی و آزاد ماندن نیروی کار فراوان در روستاها، منابع انسانی‌را برای اشتغال در صنایع تهیه‌کرد. علاوه‌بر این‌ها، رشد درآمدکشاورزان درنتیجهٔ تولید ابریشم با توسعهٔ زراعت تجاری، در ایجاد بازار داخلی مؤثر بود و این بازار برای گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری در تولید صنعتی بویژه درآغاز کار، اهمیت داشت. سهم صادرات کشاورزی، مانند ابریشم و چای، نیز قابل ملاحظه بود زیرا که درآمد آن، ارز لازم برای خرید ماشین‌ها و مواد مورد نیاز از خارج را فراهم کرد. عواید مالیات ارضی و کشاورزی نیز منبع مالی عمدهٔ دولت برای سرمایه‌گذاری در صنایع و فعالیت‌های تازهٔ اقتصادی بود.

سهم دولت «میجی» در توسعهٔ اقتصادی موضوع بحث فراوان بوده و آنچه مسلم است اینکه رهبران «میجی» زود دریافتند که تجارت و صنعت پایه‌های عظمت غرب است و آنها باید برای همسنگی کشورشان با قدرتها درپی توسعهٔ این منابع باشند، و سیاست‌هایی درپیش گرفتند که به رشد اقتصادی زمینه و تحرک داد هرچند که تجدد اقتصادی ژاپن تا پایان قرن نوزده ، هنگامی که سرمایه‌گذاری خصوصی سهم عمده را دربازرگانی و صنعت یافت، به‌مرحلهٔ جهش نرسید. الغای خانخانی به میلیونها خانوار کشاورز آزادی شغل داد و تحرک جمعیت و نیروی کار را میسر ساخت، ونیز ازمیان رفتن مرزهای محلی میان ولایات، بازار وسیع سراسری در کشور ایجاد کرد. پس‌ازآن، نظم سیاسی و ثبات مالی همراه با امنیت ملکی و فردی، محیط مناسب برای هرگونه رشد اقتصادی فراهم نمود. شبکهٔ جدید ارتباطات نیز تأثیر اداری و هم ارزش‌اقتصادی داشت. جدا ازین تدابیر، دولت به ترویج و تشویق بخش‌هایی از فعالیت اقتصادی که مورد نظر و علاقه‌اش بود، پرداخت، وحتی رأساً در کار تجارت خارجی وارد شد و ازینراه ارز برای خرید ماشین‌آلات و کالاهای ضروری ازخارج

فراهم کرد.

تدبیر دولت برای ایجاد صنایع و معرفی تکنولوژی جدید مؤثر بود . دولت ماشین‌هایی را که وارد می‌کرد به مراجع محلی واگذاشت تا درگوشه و کنارکشور واحدهای تولیدی نمونه درست کنند و بخشی از آنرا نیز به کسانی که نیاز به سرمایهٔ تأسیساتی داشتند باقساط فروخت. فعالیت دولت برای رشد صنایع با ایجاد نمایشگاههای تجاری و صنعتی، ایجاد مدارس فنی و اعزام دانشجو برای آموزش صنعتی به اروپا و امریکا دنبال شد و نیز مربیان و متخصصان و مهندسانی از خارج استخدام شدند تا برخی از دستگاهها و تأسیسات تازه را بگردانند و ژاپنی‌هارا هم برای آیندهٔ این کار تربیت کنند. تنها وزارت فوایدعامه تا سال ۱۸۷۹ حدود ۱۳۰ کارشناس و مشاور خارجی استخدام کرد. سیاست دولت این بود که کارشناسان خارجی دستیاران و حرفه‌آموزان ژاپنی را آموزش دهند و هرچه زودتر جایشان را به آنها بسپارند. همین رویه بود که سرانجام ژاپن را در صنعت و تکنولوژی بنیادی از خارج بی‌نیاز ساخت، حال آنکه دیگر ممالک آسیایی همچنان به کمک خارجی وابسته ماندند.

سرمایه‌گذاری دولت هم بیشتر برای تحرک بخشیدن به بخش‌هایی بود که سرمایه‌گذاری خصوصی کمتر به آن جلب می‌شد. بیشتر ثروت بازرگانان دورهٔ «توکوگاوا» در طرحهای مالی یا تجاری «باکوفو» یا امیرنشین‌ها گذاشته شده بود که بافزهم پاشیدن این نظام، آن سرمایه‌ها نیز ازمیان رفت . سرمایه‌های کمتری در نزول دادن پول و در زمین، که بانرخ بالای بهره و اجاره بخش عمدهٔ پس‌انداز خصوصی را جلب می‌کرد، گذاشته شده بود. بازرگانی کلان بصورت جدید هنوز فعالیتی پرخطرتر و کم‌درآمدتر شمرده می‌شد. درنتیجه، این کار درابتدا به‌دست سرمایه‌گذاران بی‌پروا و ماجراجو افتاد که اینان معمولا از تیرهٔ بازرگانان نبودند و با دستگاه دولت نیز سروسری داشتند. حتی سرمایه‌ای که درنتیجهٔ بازخرید مقرری «دایمیو»ها و سامورایی‌ها درسال ۱۸۷۶ ایجاد شد بیشتر در بانکداری ، که وزین‌تر و سودآورتر بود، به‌کار افتاد و مستقیماً به بخش صنعت نرفت . سرمایه‌دارانی هم که به صنعت رو کردند می‌خواستند پولشان را در کارهایی بگذارند که برایشان شناخته بود. ازینرو در سالهای پس‌از ۱۸۸۰ که بعضی از تجارتخانه‌ها و صنایع تازه ، مانند منسوجات نخی، سود بسیار نشانداد ، سرمایهٔ خصوصی بازرگانان «اوساکا» و دیگر مراکز قدیم پول و تجارت به آنها جلب شد. تا اینزمان طرحهایی که نیاز به سرمایه‌گذاری کلان و درازمدت داشت معمولا می‌بایستی متکی به مالیهٔ دولت و مشارکت طبقهٔ جدید سوداگران حمایت

شده از دستگاه باشد.

گسترش شبکهٔ حمل ونقل هم بیشتر ازین راه انجام گرفت. توسعهٔکشتی‌رانی ساحلی که از دورهٔ «توکوگاوا» رایج‌ترین وسیلهٔ ترابری کلان بود، کمتر دشواری داشت. تأسیسات و تسهیلاتی دراین رشته ازپیش فراهم بود، مانند دو بارانداز نوع غربی که پیش‌از نهضت در «اوراگا» و «ناگاساکی» ساخته شده بود. ناوگان تجاری هم بااستفاده ازکشتی‌هایی که بعضی امیران ولایات ازخارج خریده بودند ونیز باکمک دولت به شماری از تجار برجسته، آماده شد. نمونهٔ این بازرگانان نوخاسته ومتهور «ایواساکی یاتارو» سامورایی پیشین ولایت «توسا» بود که بنگاه تجاری او درسال ۱۸۷۳ «میتسوبیشی» نام گرفت. او با چند کشتی که از دورهٔ امارت برایش مانده بود، آغاز به فعالیت کرد و بزودی کشتیرانی بخاری میان توکیو و «اوساکا» را به شبکهٔ خود افزود و همچنین کشتی‌هایی را که دولت برای حمل و نقل نظامی خریده بود اداره کرد و پس‌ازمدتی دراختیار خود درآورد ، ونیز یک شبکهٔ کشتیرانی به خارج ـ نخست در مسیر هنگ کنگ (سال ۱۸۷۹) و سپس به «ولادیوستک» (۱۸۸۱)ـ دائر کرد . در سال ۱۸۸۵ خط کشتیرانی او با چند شبکهٔ دیگر کشتیرانی ساحلی ادغام شد و «شرکت کشتیرانی‌پستی‌ژاپن» (نیپون‌یوسان‌کایشا Nippon Yusan Kaysha, NYK) را به‌وجود آورد که پنجاه وهشت کشتی با مجموع ظرفیت ۶۵٫۰۰۰ تن داشت . بازده این شرکت را دولت بنسبت ۸ درصد و برای پانزده سال تضمین کرد، ونیز NYK مانند دیگر شرکتهای کشتیرانی ازکمک مالی، قراردادهای پستی و مساعدتهای مشابه دولت بهره‌مند می‌شد و، دربرابر این مزایا، نظارت دولت را در خط سیر و شبکهٔ فعالیت خود می‌پذیرفت .

در ساختن راه‌آهن که فعالیتی کاملا تازه بود، ابتکار و پیشگامی دولت خیلی بیشتر لازم می‌نمود و دولت همهٔ کارهای راه‌آهن سازی را تا سال ۱۸۷۷ زیرنظر داشت. تااینسال سه بخش کوتاه از راه‌آهن توکیو به «کوبه» تکمیل شده بود : خط میان توکیو و «یوکوهاما» در سال ۱۸۷۲، خط میان «کوبه» و «اوساکا» در ۱۸۷۴ و راه‌آهن میان «اوساکا» و «کیوتو» در ۱۸۷۷ به انجام رسید. کندی پیشرفت بواسطهٔ ناآرامی سیاسی بود و نیز کمی تجربه، اما پس‌از شکسته‌شدن شورش «ساتسوما»، کار سرعت گرفت و شرکتهای خصوصی هم درمیان آمدند و خطوط این شرکتها بزودی از دولت بیشتر شد. طول خطوط راه‌آهن خصوصی از ۱۳۰ میل درسال ۱۸۸۵ به بیش‌از ۱۵۰۰ میل در ۱۸۹۴ رسید، حال آنکه طول خطوط‌آهن دولتی درهمان مدت فقط از ۲۲۰ به ۵۸۰ میل افزایش یافت. بخش

عمده‌ای از شبکهٔ سراسری راه‌آهن ژاپن در طول کنارهٔ اقیانوس آرام، از «آئو ــ موری» در شمال جزیرهٔ اصلی «هونشوء» به «کوبه» در ساحل دریای سرزمینی ساخته و طرح امتداد آن به «ناگاساکی» هم آماده شد. با فزونی حمل و نقل با راه‌آهن، سرمایه‌گذاران پیشگام دراین شبکه که بیشترشان امیران وساموراییهای پیشین بودند، سود خوبی بردند.

در صنایع تولیدی نیز نخست دولت ابتکار را دردست گرفت و فعالیت خصوصی درپی آن آمد، چنانکه در سال ۱۸۸۱ کار میان دو بخش خصوصی و دولتی به یک اندازه تقسیم شده بود. دولت با تأسیس و ادارهٔ کارخانه‌ها به‌این فعالیت آغاز کرد. بعضی از واحدهای دولتی نمونه‌ای بود برای تشویق استفاده از فنون وشیوه‌های تازهٔ تولید و بعضی‌از واحدها نیز درپاسخ به نیازهای اقتصادی ایجاد شد و در رشته‌هایی که باوجود اهمیت کار ، بازده چندانی نداشت که سرمایه‌های خصوصی را جذب کند، مانند کارخانه‌های ابریشم‌تابی که در سال ۱۸۷۰ از فرانسه و ایتالیا وارد شد و کارخانهٔ سیمان که در سال ۱۸۷۲ تأسیس گردید. هدف دیگر ازین کار، کاستن از واردات گران و کمک به موازنهٔ تجاری بود. ساخت سفال سقف، شیشه و مواد شیمیایی نیز آغاز شد. کارخانهٔ جدید نخ ریسی در سال ۱۸۷۸ در «ناگویا» تأسیس شد و واحدهای متعدد در دیگر جاها. شمارهٔ اینگونه کارخانه‌های دولتی تا سال ۱۸۸۰ به پنجاه و دو واحد رسید و علاوه‌براینها سه کارگاه کشتی سازی، ده حوزهٔ استخراج معدن و پنج واحد مهمات سازی نیز دائر شده بود.

سرمایه‌گذاری دراین تأسیسات متنوع هزینهٔ هنگفتی داشت که همراه با مقرری ساموراییها و هزینهٔ فرونشاندن قیام «ساتسوما» فشار سنگینی برمالیهٔ دولت آورد. این وضع با کمیاب شدن پول نقره که نتیجهٔ فزونی مدام و سنگینی صادرات بر واردات بود، مخاطره‌آمیز می‌نمود. مقارن سال ۱۸۸۰ نشر مکرر اسکناس برای رفع نیازهای دولت، تورم ایجاد کرده بود. قیمت برنج که در سال ۱۸۷۷ هر «کوکو» ۵٫۷ ین بود، در سال ۱۸۷۹ به ۹٫٤ ین و در سال ۱۸۸۰ به ۱۲٫۲ ین رسید. زارعان این وضع را بسود خود یافتند ، اما برای دولت نتایج مالی و سیاسی وخیم داشت ، چنانکه ارزش درآمد ساموراییهای قدیم را از اوراق قرضه‌ای که در بازخرید مقرریهایشان به‌آنها واگذار شده بود، کاهش داد و درنتیجه بر نارضایی آنان افزود.

«ماتسوکاتا ماسایوشی» که در سال ۱۸۸۱ به وزارت مالیه منصوب شد سیاستهای مؤثری برای اصلاح وضع تدبیر کرد. دولت در متوازن ساختن درآمد

و هزینه سخت کوشید ، مالیاتهای تـازه بر شراب برنج و تنباکو وضع شـد ، حمایت‌های مالی دولت بسیار کاهش یافت و دردخل و خرج دستگاه اداری تجدید- نظر شد. درنتیجهٔ این تدابیر، ثبات اقتصادی به‌تدریج بازآمد و تاسال ۱۸۸٦ دولت توانست قرضه‌هـای دولتی را که ۸ تـا ۱۰ درصد بهره داشت، با اوراق قرضه با ٥ درصد بهره جایگزین سازد. تاسال ۱۸۹٤ معادلهٔ اسکناس و پشتوانهٔ طلا اعاده گردید.

باگذشتن مرحلهٔ شروع تحرک صنعتی و سرمایه‌گذاریهای بنیادی، دولت به اندیشهٔ واگذاری کارخانه‌های دولتی، باستثنای صنایع نظامی ، افتاد. اعلام شد که کارخانه‌های دولتی به مزایده فروخته می‌شود. قیمت‌هایی که پیشنهاد شد ، پایین بود زیرا که کمبود سرمایه هنوز بشدت وجود داشت. پیشنهاد خرید این کارخانه‌ها هم بیشتر از سوی سوداگران و سرمایه‌داران مرتبط و آشنا بامقامات دولتی داده شد زیرا که آنان در وضعی بودند که بهتر می‌توانستند مزایا ونتایج این سرمایه‌گذاری را درآیندهٔ دور برآورد کنند. درواقع بیشتر این کارخانه‌هـا ضرر می‌دادند و بعداز فروش هم سود ده نبودند. وفقط بعداز توسعهٔ بازارداخلی، صنایع پیشگام توانستند بازده قابل ملاحظه‌ای عاید کنند و همین رونق مایـهٔ عمدهٔ عظمتی بود که چند مؤسسهٔ بزرگ تـولیدی دراقتصاد ژاپـن پیدا کردند. برجسته‌ترین آنها صنایعی بودند که در این سالها کارخانه‌های دولتی را خریدند: شرکت «میتسوبیشی» متعلق به «ایواساکی» در سال ۱۸۸٤ کارگاه کشتی‌سازی «ناگاساکی» را صاحب شد. خاندان «میتسویی» از سراهای معدود بازرگانی کـه از دورهٔ «توکوگاوا» بازماند و در عصر جدید توسعه پیدا کرد، کارخانهٔ ابریشم- تابی «تومی‌یوکا» را خرید، و دیگران نیز در سایر واحدها سرمایه‌گذاری کردند.

فروش کارخانه‌های دولتی نمودار مرحلهٔ تازه‌ای در سیاست اقتصادی بودکه در آن کمک‌ها و سفارشهایی که به بنگاههای خصوصی داده می‌شد جایگزیـن مالکیت و مباشرت دولت در ادارهٔ مـؤسسات تولیدی ـ بـازرگانی شد. صنایع سنگین بااینگونه تشویق‌ها و حمایت‌ها به رشد ادامه داد. در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۳ کارگاههای کشتی سازی تازه‌ای دائر شد. در سال ۱۸۸۷ «صنایع ماشین- سازی شیبائورا» تأسیس گردید که در سال ۱۸۹۲، همزمان با چند واحد دیگر، شروع به تولید ماشین‌های برقی کرد و درهمان سال نیز اولین لکوموتیو ساخت ژاپن عرضه شد. در استخراج معادن، کاربرد روشهای جدید همچنان بر تـولید می‌افزود، چنانکه تولید سالانهٔ زغال در سال ۱۸۹٥ بـه ٥ میلیون متریک تـن رسید. زغال درآنزمان یک رقم صادراتی بود، همچنانکه مس. امـا ژاپن بـرای

بیشتر آهن و تقریباً همهٔ فولاد مصرف صنایع خود نیاز به خرید از خارج داشت.

این کامیابیها آیندهٔ صنعت ژاپن را پایه‌ریزی کرد، اما در آنزمان هنوز در طبیعت اقتصاد و زندگی ژاپن نمود و تاثیر چشمگیر نداشت . ابداعات کوچکتر نیز در رشد اقتصادی سهیم بود و بسرعت و وسعت کاربرد یافت: ارابهٔ دستی و دوچرخه، انبارهای جدید، وسایل بهداشت اساسی، بذر بهتر و کود بیشتر ، چراغ نفتی وسپس چراغ برق، ماشین بافندگی، موتورگازی برای قایق وبسیاری ساخته‌های صنعتی دیگر. ثروت ملی در درجهٔ نخست باچنین تغییر و ابداعهای کوچک افزایش پیدا کرد. قدرت خریدی که این توسعه فراهم ساخت ، گسترش و سود دهی صنایع عظیم تولیدی را میسر کرد.

بیشتر پژوهندگان اقتصاد پس‌از نهضت ژاپن رشد صنعت نساجی را نمونهٔ پیشرفتی که نتایج عمده در تحول مادی کشور بارآورد، دانسته‌اند. صنعت نخ‌تابی و ریسندگی و بافندگی، نسبت به صنایعی مانند ماشین سازی سنگین ، مستلزم دانش فنی کمتر و سرمایه‌گذاری اندک‌تر بود و می‌توانست بخوبی در کارگاههای کوچک دائر شود. این کارگاهها از نیروی کاری استفاده می‌کردند که به‌آسانی از خانوار روستایی فراهم می‌شد. بااین کیفیت، صنعت نساجی اولین رشته‌ای بود که سرمایه‌گذاران خصوصی را وسیعاً جلب کرد و از کمک دولت بی‌نیاز شد. منسوجات ابریشمی دراین مرحله کمتر پیشرفت نمود شاید برای اینکه تقاضا بیشتر برای ابریشم خام بود نه تابیده یا منسوج. ازینرو، درسال ۱۸۹٤ فقط شمار اندکی ازکارگاههای ابریشم تابی ازدستگاههای خودکار استفاده می‌کردند، اما صنعت نخ‌ریسی تااندازهٔ بسیار ماشینی شده بود. دراین صنعت شمارهٔ دستگاههای ریسندگی از ۸۰۰۰ در سال ۱۸۷۷ به ۷۷٫۰۰۰ در دهسال بعد افزایش یافت، که باز هم چیزی بیشتر از حد یک کارخانهٔ متوسط «لانکاشایر» (Lancashire) نبود. اما در سال ۱۸۹۳ که ۳۸۲٫۰۰۰ دستگاه ریسندگی دائر شده بود، تولید سالانهٔ نخ به ۸۸ میلیون پاوند رسید. این ترقی باافزایش سریع مصرف مواد خام همراه بود که همه از هند وارد می‌شد. منسوج نخی بیشتربازار داخلی داشت و پارچه‌ها اکثراً با دستگاههای کم‌عرض و باریک تولید می‌شد ، اما رشد سریع بازار از سال ۱۸۹۰ صنعت نساجی را بسرعت ماشینی و خودکار کرد و این تحول، بخصوص با پیشرفت های فنی، بهره‌برداری از فرصت خوب صادرات را میسر ساخت .

رشد صنعتی و پیشرفت مرحله به مرحله که نمونهٔ آن در نساجی ذکر شد درواقع دربارهٔ کل اقتصاد و فعالیت تولیدی صدق می‌کند. آمار فعالیت و تولید

صنعتی در آستانهٔ جنگ با چین هرچند کـه دربرابر معیارهای آنروز ممـالک اروپایی ناچیز می‌نماید، در مقایسه با وضع یک دههٔ پیش ژاپن چشمگیر است. نسبت ترقی دراین دورهٔ کوتاه بیسابقه بود چنانکه مصرف صنعتی زغال بیش‌از شش برابر و محصول نخ پنبه بیش‌از بیست برابر شده بـود. در سال ۱۸۹٤ مصرف زغال صنعتی به‌یک میلیون تن وتولید نخ به یکصد میلیون پاوند رسید.

تجارت خارجی نیز باآنکه هنوز در سطـح پایین ، و در سالهای ۹۳ـ۱۸۸۳ متوسط سالانهٔ واردات ونیز صادرات کمتر از ۸۰ میلیون ین بود، در این هنگام شروع به تغییر و تحول کرد. خرید کالاهای ساخته شده که در فاصلهٔ سالهـای ۸۲ـ۱۸۷۸ بر رویهم ٦ر٤۸ درصد بـود، در دورهٔ ۹۷ـ۱۸۹۳ بـه ۱ر۳۵ درصد واردات تنزل کرد و، دربرابر، واردات مواد خام از ۵ر۳ درصد به ۷ر۲۲ درصد کل واردات افزایش یافت. صادرات مواد ساخته شده نیز از ۲ر۷ به ۲ر۲٦ درصد بالا رفت ـ که عمدهٔ آن منسوجات بود، و ژاپن برای نخستین بار افزایش مـوازنـهٔ بازرگانی پیدا کرد. این توفیق هنوز باآنچه که ژاپن در نیمهٔ دوم قرن بیستم به آن رسید، قابل مقایسه نبود، اما نشانهٔ دگرگونی و تحـول پدیدار شده و ثمرهٔ تلاش بیست ساله بارآمده بود. دراین کامیابی‌ها با همهٔ تأکیدی که بر تدبیر و سیاست دولت، برنامه‌ریزی ، سهم شایستهٔ سرمایه‌گذاری خصوصی و تهور و ابتکار و تلاش صاحبان صنایع می‌شود، کار و خلاقیت مردم ژاپن را نیز نبایـد نادیده گرفت، که این عامل اساسی وحیاتی تحول و ترقی بود. با سپری شـدن سالهای آمادگی و رسیدن بـه دورهٔ بهره بـرداری اقتصادی ، آشکار شد کـه در بخش‌هایی که شرکت مردم بیشتر و دخالت دولت کمتر بوده، مانند نساجـی ، رشد و پیشرفت زیـادتر بوده است. کـار دولت بیشتر برنامه‌ریزی و هـدایت اقتصادی بود، اما تجدد ژاپن را در اصل مردمی پیش بردند که با جان ودل وقف کار و فعالیت و شیفتهٔ راههای تازه برای معاش و شیدای آموختن وتجربه کردن بودند و خود را آمادهٔ سازگار شدن با آداب و شیوه‌های تازهٔ کار و زندگی نشان دادند .

اندیشهٔ تجدد و پیشروان آن

بازتاب ژاپن دربرابر غرب آمیزه‌ای بود از اندیشه‌های گوناگون و روشهـای متنوع که از تفکر و منش شخصی وگـروهی متفاوتی بـرمی‌خاست : ازیکسو ،

کسانی باناخرسندی از گذشته و سنت‌های محیط خود و بملاحظهٔ دگرگون شـدن احوال کشور و پیرامون آن، می‌خواستند تا همه چیزرا از خارج بیاورند ومی‌گفتند که «ژاپن باید از نو متولد شود، تجدد را از امریکا و تمدن را از فرانسه ارمغـان بگیرد». دراین جریان هرچیز ژاپنی هدف ایراد و حمله واقـع شد، تا آنجا کـه بسیاری از نوجوانان تغییر و اصـلاح و حتی کنار نهـادن زبان ژاپنی را بـرای «پیشرفت» ژاپن ناگزیر می‌پنداشتند. درواقع نیز ایـن کشور یکسره فـرهنگ مادی غرب را گرفت و مظاهر تمدن جـدید مانند خطوط آهـن و تلگراف تـا قلب روستاها رسید، شیوهٔ معماری جدید در ساختمانهای دولتی و کارخانه‌ها به‌کـار رفت، و افکار سیاسی و اجتماعی رایج آلمان، فرانسه و انگلیس ـ امریکا بـا آموزش همگانی گسترش یافت ونیز در گروههای فراوان بحث ونقد و نظر بـه تفسیر و تعبیر نهاده شد. طبیعی بود که این جریان با شیوه و اندیشهٔ سنت ـ پرستان ناسازگار درآید و بیم از دست رفتن ارزشهای ژاپنی دراین موج دگرگونی یا خلجان و آشوب و ازهم پـاشیدگی اجتماعـی و بنیادی براثـر این تندروی و و شتاب، محافظه‌کارانرا نگران دارد.

از آغاز دههٔ ۱۸۷۰ همراه با موج آزادیخواهـی و تحول اجتماعی و فکری در ژاپن، بحث داغی دربارهٔ مسائل اساسی غربگرایی رواج گرفت و بازار انجمن ـ سازی، مانند دورهٔ معروف به استبداد صغیر در ایران و مقارن آن، گرم شد . در این انجمن‌ها از آخرین افکار سیاسی و اجتماعی غربی و کاربرد آن در ژاپن گفت وگو می‌شد. درمیان این گروهها ، «می‌روکوشا» که درسال ۱۸۷۳ بهمت «مـوری آرینوری» بنیاد شد ، ازهمه مهمتر بود زیرا که بسیاری از اعضای آن در عرصهٔ اندیشه و آموزش نام و اعتبار پیدا کردند. ازینان «فوکوزاوایوکیچی» (۱۹۰۱ـ ۱۸۳۵) بنیادگذار دانشگاه معروف «کی‌یو» و «کاتو هیرویوکی» کـه بعد رئیس دانشگاه توکیو شد و فرهنگیان نامور دیگر بودند. «فوکوزاوا» را می‌توان نمایندهٔ این گروه دانست. او غرب را سرچشمهٔ «تمدن وفروغ معرفت» برای ژاپن می‌دیدکه ارزشهای اجتماعی برابری و اصالت فردی را همراه می‌آورد. کتاب او بنام «احوال دنیای غرب» (سی‌یوء ـ جی‌جوء) که در سال ۱۸۶۶ منتشر شد ، شرح ستایش‌ـ آمیزی بود از دنیای متعالی پـارلمان، راههای آهن، کشتی‌هـای بخار، بانکهـا ، موزه‌ها و دانشگاهها که او در سفر خود به مغرب زمین دیده وشناخته بود.

«فوکوزاوا» در جوانی که ساموراییِ پـایین رتبه‌ای در «کیوشو» بود بـرای آموختن علم توپخانه و زبـان هلندی بـه «ناگاساکی» فـرستاده شد. او سپس، بابتکار خود، طب و انگلیسی هم خواند و تاسال ۱۸۶۲ در سمت‌های مترجمـی

هیأت‌های سفارت ، امریکا و اروپا را هم دید. اما پس‌از آن، بیزار از خشم و خشونت آن سالها، از سیاست کناره‌گرفت و به تدریس و نوشتن و ترجمه کردن پرداخت . آرمان او میهنی بود، ونوشت: «هدف همهٔ آثار من نه‌تنها گردهم‌آوردن جوانان و بهره‌مند ساختن آنها از کتابهای خارجی، که گشودن فرهنگی ژاپن و درآوردن آن در پرتو تمدن مغرب زمین بوده است، زیرا که ژاپن فقط ازینراه در فنون جنگ و صلح نیرومند خواهد شد... مرام من اینست که انسان باید ایمان را در استقلال و احترام به نفس بیابد». او با تأکید نیاز به دگرگونی، خواست که ارزشهای جامعهٔ طبقاتی و اصول خشک کنفوسیوسی دور ریخته شود. کتاب «فوکوزاوا» بنام «تشویق دانش» (گاکومون نو سوسومه) که در سال ۱۸۷۲ انتشار یافت بااین عبارت معروف شروع می‌شد که «خداوند هیچ انسانی را برتر از انسان دیگر، یا کسی را فروتر از دیگری نیافریده است». کتاب دیگر او برای «اصول تمدن» (بونمی‌رون نوگایریاکو) که در سال ۱۸۷۵ درآمد، کوشیده بود تا مفهوم تمدن جدید را برای ژاپنی‌ها روشن سازد، و ازآنها می‌خواست که خود را از بند گذشته رها سازند، زیرا که چون آزادی فراهم آید «هیچ چیز در جهان نمی‌تواند سد راه همت و حجاب فکرت انسان باشد.» درنظر «فوکوزاوا» مایه‌های پرفروغ پیشرفت و آزادی فردی در سیاست و فرهنگ تجلی دارد: «در بررسی تمدنهای غرب و شرق دریافته‌ام که هرکدام اینها نکات قوت و ضعفی درتعلیمات اخلاقی و بینش علمی خود دارند... باقبول اینکه سرنوشت یک ملت به آموزش مردمش بسته است، باید که تفاوتی اساسی در آموزش مردم غرب و شرق باشد ... در آموزش شرق که بفراوانی از تعلیمات کنفوسیوسی انباشته است، دوچیز را مفقود می‌بینم ، یکی «منطق» و یکی «عدد»، هرچند که هیچ‌کس‌نمی‌تواند از قوانین «علت» و «عدد» بگریزد... ژاپن جز با دریافتن و درکار آوردن کامل این دو مفهوم اساسی نخواهد توانست خود را درمیان ملل بزرگ عالم جای دهد .» (زندگینامهٔ «فوکوزاوا» بقلم خود او).

«فوکوزاوا» تقید مکتب نوکنفوسیوسی را نمی‌پسندید، هرچند که انتظام و تعادل را در آن تحسین میکرد، و نیز با همهٔ خصایص سادگی، سرگی و میهنی بودن آیین «شینتو»، نمی‌توانست آنرا در جای یک مذهب بپذیرد. در آیین بودا هم با اعتقادی که به جلالت انسان و رویارویی با حقایق دشوار زندگی داشت ، به مکتب ذن نزدیک شد، اما بهره‌مندی از راحت و نعمت زندگی را بر فقر وقناعت ذن ترجیح می‌داد. مکتب «شیزان» بودایی را هم بخاطر داعیهٔ رستگار ساختن همهٔ انسانها بجای اشراق معدودی از عارفان، می‌پسندید. نویسندگان غربی

کوشیده‌اند تا «فوکوزاوا» را شیفته و شیدای مسیحیت نشاندهند و سخن او را از «پرتو تمدن» و تاباندن آن به ژاپن به «فروغ عیسویت» تعبیر کرده‌اند. اماواقع اینست که او باتوجه اعلا بـه مسیحیت برای فردگرایـی آن، تنفر و نـاروایـی بسیاری از مبلغان آیین عیسی را که کاملا جاهل بـه فرهنگ تاریخی ملتهایـی بودند که خیال یا داعیهٔ هدایت آنهارا داشتند، محکوم ساخت.*

«فوکوزاوا» با همهٔ تأکید به ضرورت الگو گرفتن از اندیشه و روش باختر ـ زمین، به مایه و قابلیت ژاپنی برای پیشرفت اعتقاد داشت. همین آگاهی واعتماد و غرور بجای اندیشمندان و رهبران تجدد را باید از موجبات عظمت ژاپن امروز دانست، همچنانکه روحیه‌ای مغایر آن در مردم و زمامداران دیگر سرزمین‌هـای آسیایی را که از خود سرخورده و نومید شدند، فاجعه‌آور و ویرانگر بوده است. در زندگینامهٔ «فوکوزاوا» نوشتهٔ خوداو مـی‌خوانیم: «...می‌خواهم بـه مباهاتم برای این توفیق ژاپن اذعان کنم... ما ژاپنی‌ها نخستین کشتی بخار را در سال ۱۸۵۳ دیدیم... در سال ۱۸۵۵ به آموختن دریانوردی از هلندیها در «ناگاساکی» شروع کردیم، وتاسال ۱۸۶۰ دراین دانش تاآنجا پیش رفته بودیم که توانستیم یک کشتی را در دل اقیانوس آرام برانیم. فقط پس‌از هفت سال از دیدن کشتی بخار و پس‌از پنجسال تمرین ، بـی‌یاری کارشناسان خـارجی از اقیانوس آرام گذشتیم ... ما، بی‌غرور نابجا، می‌توانیم بر جهان ببالیم.» (این کشتی پس‌از بازشدن ژاپن به روی جهان خارج، یکی‌از نخستین هیأتهای ژاپنی را به امریکا، سانفرانسیسکو، برد و بازگرداند).

«فوکوزاوا» نمونهٔ اندیشمندان ترقیخواه عصر «میجی» است. اما فکر تحول و تعالی دیرزمانی پیش‌ازین اهـل بینش و مکتب‌هـای اندیشهٔ ژاپن را به خـود

---

* شماری از اندیشمندان این دوره تمدن مادی اروپا را باآیین عیسی همزاد مـی‌دیدند و مسیحیت را جوهر معرفت می‌پنداشتند. «ناکامورا ماسانائو» از اعضای «می‌روکوشا» چنان فریفتهٔ ایـن تصور بود که درسال ۱۸۷۲ هنر و تکنولوژی غربی منهای مسیحیت را مانند صدف بی‌جان یـا گردوی بی‌مغز دانست. «نی‌ئی‌شیما جوء» در بازگشت از سالهـا آموزش مسیحی در امریکا در سال ۱۸۷۵ «دوء شه شا» را بنام مکتبی برای پیشبرد اصول مسیحی در ژاپن بنیاد کرد. با ازمیان رفتن منع فعالیت مبلغان مسیحی درسال ۱۸۷۳، میسیونرها شروع به دزدیدن فکر ژاپنی‌ها کردند و چندی هم درمیان سامورااییهای پیشین توفیقی یافتند، که اینان وفاداری خود بـه «دایمیو» را باایمان به «خدای غرب متمدن» جایگزین می‌ساختند. بنابه برآورد غربیان، تاسال ۱۸۸۰ حـدود ۳۰٫۰۰۰ ژاپنی به مسیحیت درآمده بودند و این شمار تا سـال ۱۸۹۰ سه برابر شد تـا آنکـه پیروزیهای جدید ژاپن خودشناسی تازه‌ای فراآورد و این تب فرو نشست.

داشته بود. مکتب «میتو» دراین میان ممتاز است.

مکتب یا فرهنگستان تازهٔ «میتو» درقرن هفده بوسیلهٔ «توکوگاوامیتسوکونه» بمنظور تدوین تاریخ رسمی ژاپن تأسیس شد. نگارش این تاریخ تا اوایل قرن بیستم به انجام نرسید، اما در قرن هیجده ونیمهٔ اول قرن نوزده تیرهٔ «میتو» از خاندان «توکوگاوا» پیوسته برنفوذش افزود. مباشرت بسیاری از دانشمندان برجسته دراین کار تاریخ نگاری در اعتبار «میتو» مؤثر بود و پس‌از آنهم که «ناریاکی» رئیس این طایفه شد و پسر او با نبودن وارثی در تیرهٔ اصلی «توکو-گاوا» جانشین مقام شوگونی گردید، اقبال سیاسی «میتو» بالا گرفت . اعتلای خاندان و اندیشهٔ «میتو» تااندازهٔ بسیار بواسطهٔ نظریه‌های ساده و مؤثری نیز بود که اعضای این مکتب ارائه دادند، که درشعارهای «شینتو و آیین‌کنفوسیوس یکی است!» (شین جی- فونی)»، «ادب و نظامیگری باهم ناسازگار نیستند» (بومبو- فوگی) و «وفاداری به فرمانروا و اطاعت از والدین در اصل یک چیز است» (چوء کوء - ایپون) خلاصه می‌شد. دراینجا هدف آن بود که عوامل اصلی دینی، دانشی و سیاسی کشور را دربرابر تهدید خارجی همبسته ومتحد سازد .

پاسخ دانشمندان مکتب «میتو» را به مسألهٔ اصلی این سالها که «با خارجی‌ها چگونه باید رفتار کرد؟» می‌توان در بینش آنها از تاریخ ژاپن چنانکه در تدوین «دای - نیهون - شی» پیداست، یافت.اساس تاریخی بنیاد «شوگون» درسرکوبی «آینوها» (وحشیان شمالی) بود و شوگون بنام سپهسالار سرکوبگر بربریان مأمور آن شده بود. پس، کار اصلی «شوگون» مبارزه با وحشیان بود. اما «توکوگاوا» با تمکین به‌خواست «بربریان» امریکا زمینهٔ اعتماد را باخته و بنیاد فرمانروایی خود را سست کرده بود. تدبیر اندیشمندان «میتو» که خود تیره‌ای از خاندان «توکوگاوا» و در پی ترمیم وضع بود، چنانکه «آیزاوا سی‌شی‌سای» (۱۸۶۳-۱۷۸۲) و «فوجیتا توءکو» (۱۸۵۵-۱۸۰٦) مطرح ساختند، آن بود که با وحشیان تازه با همان رفتار خشن و تحقیرآمیز که با «آینو»ها باید طرف شد. در بحبوحهٔ بحرانی که در نیمهٔ قرن نوزده ژاپن را فراگرفته بود، شعار «درود بر امپراتور، اخراج وحشیان» که از مکتب «میتو» بیرون آمد، در انگیزش هیجان عمومی در سوی محور ساختن درگاه و سلسلهٔ امپراتوری برای احساسات پرشور ملی اثری شگفت داشت. اما همان سادگی و کلی بودن این شعار آنرا چنان دستخوش تعبیرهای گوناگون ساخت که خواستهٔ «درود بر امپراتور» که دعوت به وحدت ملی بود، برخلاف نظر طراحان آن به صورت «اعادهٔ قدرت امپراتور» درآمد و به دعوتی برای تسلیم قدرت و اختیارات «شوگون» به پادشاه انجامید .

بهمین سان، فریاد «اخراج وحشیان» که ابتدا طرد و رد مطلق و چشم بستهٔ هرگونه مراوده با غرب بود، درگذر چند سال چنان طرح و تعبیر شد که بازشدن کشور را تنها راه عملی برای بنیاد کردن قدرت ژاپن دربرابر غرب شناخت. دراین تحول تند فکری دربارهٔ این مسائل «ساکوما شوءزان» (۱۸٦٤ـ۱۸۱۱) و شاگرد او «یوشیدا شوئین» (۱۸۵۹ـ۱۸۳۰) را می‌توان حلقهٔ پیوندی میان اندیشهٔ کهنه و نو دید .

«ساکوما» با همهٔ اعتقاد به شعار «درود برامپراتور، اخراج بربریان» دید روشنی داشت و از نخستین کسانی بود که به آموختن فن توپ ریزی غربی پرداخت. در برنامهٔ هشت ماده‌ای که او به امیر خود تسلیم کرد تا پایهٔ سیاست «شوگون» شود، هواداری سخت او از رویهٔ انزوا و نیز گرفتن پیشرفتهای فنی غرب پیداست. او دراین برنامه از تقویت استحکامات و پیشرفت اسلحه سازی، توسعه کشتی‌سازی و دریانوردی ، گسترش آموزش عمومی و اصلاحات اداری حمایت می‌کرد .

«یوشیدا شوئین» که درین سالها شاگرد «ساکوما» بود، سرنوشت دیگری یافت. او کوشید تا با پنهان شدن در یکی از کشتیهای ناوگان «پری» به باختر ـ زمین برود، اما اورا یافتند و به مقامات «شوگونی» سپردند. او و استادش بدشواری از کیفر مرگ نجات یافتند و پس‌از یکسال از زندان آزاد و درخانه‌شان زیرنظر گرفته شدند. اما «ساکوما» ازپا ننشست و به بحث مؤثر درامور سیاسی و نظامی ادامه داد. یادداشتهای زندان او با این سخن که بازتاب گفتهٔ معروف «کنفوسیوس» است تمام می‌شود:

«دربیست سالگی دریافتم که باید سهمی درکار حکومت داشته باشم
«در سی سالگی دانستم که کاری در زندگی ملت برعهده دارم
در چهل سالگی فهمیدم که وظیفه‌ای درحیات همهٔ جهان باید ایفاء کنم»
(مکالمات ، کتاب دوم، بخش ٤).

«ساکوما» با شعارهای «بازشدن کشور» (به‌روی غرب)، «وحدت دولت لشکری و کشوری» و بخصوص عبارت معروف او «اخلاقیات شرقی و علوم غربی» (تویوء نو دوءتوکو سی‌یوء نو گاکوگی) شناخته می‌شود. او در این شعار اعتقاد خود را به سازش دادن میراث اخلاقی شرق و دانش فنی غرب بیان کرد، و در کتابش، «مروری بر خطاهایم»، نوشت:

«مرد فرزانه پنج گونه خوشی دارد ، که ثروت و مقام در آنمیان نیست: ۱ـ خانوادهٔ او آداب شناس باشد و در صلح و صفا زندگی

کند، ۲ـ به دیگران عطوفت دارد و از آنها مهربانی ببیند، تا درمیان سر و همسر سرافراز باشد، ۳ـ نمونۀ انسان دانشی و آزاده باشد و در همه حال به‌وظیفۀ خود شاد و درکار خود خشنود، ٤ـ با به دنیا آمدن دراین عصر که افق علوم بوسیلۀ غربیان باز شده است می‌تواند چیزهای تازه بداند، و ٥ـ اخلاقیات شرق و فنون علمی غرب را به‌کار گیرد، و نه ازجنبۀ معنوی و نه ازوجهۀ مادی زندگی غافل ماند. علوم عقلی و نقلی را باهم جمع کند و با آن به خلق بهره رساند. این پنجمین خوشی است.»

«یوشیدا شوئین» نیز در خانوادۀ سامورایی فقیری بارآمد. پدرش کشاورز بود و معلمی هم می‌کرد و از اعتقاد به تعلیمات «یاماگاتا سوکوء» دربارۀ آیین سلحشوری را (که بعداً «بوشیدو» نام گرفت) از پدر به‌ارث برد، و نیز با اصول علم نظامی قدیم چین از راه کتاب «فن جنگ» نوشتۀ «سون ته زو» آشنایی و دلبستگی نزدیک یافت، احساسی از رسالت جهانی درخود دید و به‌هرجا سفر کرد و در شمال ژاپن به مکتب «میتو» برخورد که می‌گفت رسالت آسمانی ژاپن آنست که غرب را به‌زیر آورد وحکومتی جهانی برهبری سلسلۀ راستین‌امپراتوری ایجاد کند. او که نوشتۀ «منزیوس» کتاب اصلی تدریسش بود، به توجیه ضمنی این حکیم نامدار چینی توسل و تأکید نمود که قیام علیه فرمانروای ناصالح رواست*، و به‌ناتوانی «شوگون» ازعمل باقتضای سمت و تصدیش که «سرکوبی

* این تعبیر را می‌توان بانظریۀ شماری از دانشمندان ایران اسلامی دربارۀ صلاحیت فرمانروا و فلسفۀ حکومت مقایسه کرد. خواجه نصیر طوسی و ابن سینا دراین میان جای خاص دارند. خواجه نصیر صلاحیت پادشاه را به عدالت می‌داند و درکتاب «اخلاق ناصری» عادل را کسی می‌شناسد که چیزهای نامتناسب و نامتساوی را مساوات می‌دهد، و می‌نویسد: حفظ عدالت در میان خلق بی سه چیز صورت نپذیرد ، که عبارتند از ناموس الهی و حاکم انسانی و دینار. در معنی کلمۀ «ناموس» می‌گوید که آن در اصطلاح ارسطو تدبیر و سیاست بود و آنچه بدان ماند، ومی‌نویسد: «پادشاه عادل حاکم بسویت باشد...» این نظریه در معارضه باعقیدۀ فقیهانی است که اصل رضای به حکومت بد را توجیه کرده و «چهل سال ظلم سلطان را بهتر از یک ساعت خودسری مردمان» دانسته بودند.

ابن سینا نیز دربحث از وظایف «سائس» یعنی کسی که «سیاست مدینه» یا ادارۀ سیاست مملکت را برعهده دارد، به منش شخصی او که همانا «اخلاق و عادات» است نظر می‌نماید که آن باید به «عدالت» انجامد و این به تفوق مطلق فرمانروا در قلمرو خود می‌رسد (رک: رجب زاده ، هاشم: آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی ، تهران، توس ، ۱۳۵۵، ص ۱۱٤-۱۱۳) .

وحشیان» بـود اشاره نمـود. «یوشیدا» این بـی‌کفایتی را درسراسر دستگـاه دیوانسالاری یافت و معتقد شد که فقط آنانکه نزدیک به خاکند، پاکند، و تنهـا درمیان کشاورزان می‌توان مردانی ازجان گذشته یافت که برخیزند و این دستگاه را براندازند. این تعبیر و دعوتی به انقلاب بود. نظریه پردازان همگام با تحول اجتماعی پیش می‌رفتند و هم آنرا پیش می‌بردند.



هدف رهبران نهضت «میجی» و طراحان تحول پس‌از نهضت در شعار «کشور غنی ، ارتش قوی» پیداست . آنها در راه این هدف بلندپروازانه دو وجهۀ عمده نشاندادند: یکی آمادگی برای آزمودن شیوه‌های تازه و دیگر وفادار ماندن بـه ارزشها و آرمانهای سنتی. ویژگی دیگر رهبری «میجی» که از توانائیش بـرای تلفیق چنین تمایلات ناهمساز برمی‌آمد، اعتدال آن بود. عنوانی که به این تحول داده شد و آنرا «نهضت رجعت» یا «نهضت اعادۀ قدرت امپراتور» خواندند ، از شعار «نظام قدیم را بازآورید» یا «فوکو» گرفته شد که از قاموس نوکنفوسیوسی چین عهد سلسلۀ «سونگ» به آنها رسیده بود، دوره‌ای که بااتخاذ یکپارچۀ این قالب و مفهوم آن بنیاد امپراتوری عظمت تازه‌ای یافت. بخشی ازین بنیاد و روح آن در نظام نوین بازماند.

بینش امپراتور «میجی» به بنیاد آسمانی پادشاهی ژاپن اعتلایی تازه داد . این پادشاه طبعی میانه‌رو و محتاط داشت، اما درکار مملکت بسیار جدی بود و آرام و استوار کـار خود را می‌کرد*. با همۀ اتکاء بـه مشاورانش ، در هنگـام تصمیم‌های خطیر قضاوت شخص او غالب بود. دراین مرحلۀ تاریخی که نفوذ و قدرت عظیم دراختیار یک فرد درآمده بود، کسی بابینش و انضباط نفسانی‌کمتر

* مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه) که در سفر به ژاپن همراه اتابک به حضور «میجی» نیـز رسید، این دیدار را چنین وصف می‌کند: «...پس‌از بیست دقیقه احضار شدیم. امپراتور دراتاق جنب تالار که قدری هم تاریک بود جلو صندلی‌ئی از چوب فوقل و ظاهراً کار هند ایستاده بود، سر برهنه و چون مجسمه بی‌حرکت ... تا ما ازاتاق خارج نشده بودیم سیخ سرجای خود ایستاده بود. بعداز در دیگر تشریف بردند. پادشاه مردی خوش‌اندام و خوش سیما بود، چشم و ابرو و موی سیاه داشت. پیچیدگی چشم ظاهر نبود، رنگ بشره سبزۀ تند بود . قیافۀ جازم و جاذب داشت. گفتند هشت سال است که پادشاه در تقاص تصرف روسها پرت آرطور را ازقصر خـود بیرون نرفته است و آنی از صرافت تدارک بیرون نیست.» (هدایت ، تشرف به مکه از راه چین و ژاپن و امریکا، ص ۱۰۱) .

چه بسا که مقاومت رهبران نهضت را برمی‌انگیخت و بـه مساعی تحدید قـدرت پادشاه بوسایل مشروطه پروبال می‌داد. اما این رهبران احساس کردند کـه در خدمت پادشاهی پرعاطفه و سلیم تأمین بیشتری دارند تا در چنگ عامهٔ متلون، و ازینرو در اعتلای سلطنت همراه شدند. چنین بود که امپراتور «میجی» مظهر و نیز مرجع دوقدرت متحدساز اجتماعی در ژاپن نوین شد، یکی ملی‌گرایی و دیگری اخلاقیات و حیات معنوی. این پادشاه در دستخط هایی که در آن مردم را از آمال و افکارش آگاه می‌ساخت ، بیشتر درپایهٔ فرمانروای فرزانهٔ زمان باستان سخن می‌گفت، چنانکه گویی رهنمود اخلاقی به فرزندانش می‌دهد.

سهم رهبران «میجی» نیز در اندیشهٔ حکومت و تدبیر کار مملکت بسیار بود. رهبری واقعی دولت «میجی» نه از امیران ولایات نهضت خواه، که بیشتر از ردهٔ ساموراییهای جـوان و پایین‌رتبه برآمـد. آنها بـه ندای «یوشیدا شوئین» کـه «قهرمان کلاه حصیری‌ها» (اصطلاحی معادل «کلاه نمدیها» کـه سید جمال‌الدیـن اسدآبادی در ایران خطاب به عامه وبرای انگیختن شور و غرور آنها به‌کار می‌برد) باید برپای خیزد و اشرافیت فرتوت را سرنگون سازد، پاسخ دادند. «کیدوکوئین» (۱۸۷۷ـ۱۸۳۳) یکی‌ازآنها بـود. این سامـورایی ولایت «چوء شوء» و شاگـرد «یوشیدا شوئین» ، زود به بی‌نتیجه بودن تظاهرات ضد خارجی بی‌پشتوانهٔ قدرت نظامی پی‌برد و تلاش بسیار در متجدد ساختن نیروهای «چوء شوء» و رهبری‌آن علیه حکومت سپهسالاری نمود. او در مذاکره توانا بود و این مهارت را درساخت و پرداخت ائتلاف نیروهایی که سرانجام «توکوگاوا» را سرنگون کردند، درکار آورد و در نظام تازه نیز با سیاست و فراست و نفوذ خود «دایمیو»های عضـو ائتلاف را به تقدیم اقطاعات و اراضی اقطاعیشان به امپراتور راضی کرد. او در سفری که با هیأت «ایواکورا» به باخترزمین رفت، از عقب ماندگی ژاپن سخت متأثر شد و اعتقاد یافت که باید همت و توان را بر اصلاحات داخلی گمارد.«کیدو» با جنگ بـا کـره مخالف بـود، امـا شتاب چشم بستهٔ دولت در اصلاحات ـ بخصوص در بازخرید مقرری ساموراییها ـ نیز با حس عدالتخواهی او ناسازگار درآمد و از دولت کناره گرفت و تا مرگ زودرسش همچنان ناراضی از حکومت ـ که در تسلط «اوکوبو» بود ـ اما مخالف قیام دربرابر آن، ماند. «کیدو» اعتقـاد داشت که باید مردم را از پیشرفتهای باخترزمین بهتر آگاه ساخت و ازینراه به دانش عمومی افزود .

«سایگو تاکاموری» رهبر نهضت از ایالت «ساتسوما» که کارش سرانجام به شورش کشید ، نام خودرا میان قهرمانان نـاکام ژاپن ثبت کرده است. او کـه

بقول مهدیقلی هدایت «امیرهزارمرد» بود، و بسرداری نیروهای «ساتسوما» همراه با «کیدو» و نیروهای «چوء شوء توکوگاوا» را سرنگون کرد، مانند او از رفتار دولت جدید با طبقهٔ رزمندهٔ قدیم آزرده شد و نیز از جریان تند غربگرایی که بگمان او داشت ارزشهای قدیم‌را ازمیان می‌برد. این «هایکو» (شعر کوتاه) را ازو دانسته‌اند:

من سفینه‌ای‌ام	شیکی شیما نو
تقدیم شده به میهنم،	میچی نی
اگر باد و توفانست، بگذار بیاید	واگا می ئو سوته ئوبونه
اگر موج خروشانست،	کازه فوکابا فوکه
بگذار برآید	نامی تاتابا تاته

«اوکوبو توشی میچی» یار دبستانی «سایگو»، مرد سیاست بود ، همچنانکه «سایگو» دلبستهٔ جنگ. همین تفاوت طبع سرانجام نقاری بر سر مسألهٔ کره میانشان پیش آورد. «اوکوبو» معتقد به نظم داخلی و پیشرفت مرحله به مرحله، و مظهر خصائل دولتمردان «میجی» بود. وسعت نظر اورا در فراگذشتن ازاحساس تعصب طایفه‌ای و حمایت از مردانی ازدیگر ولایات ، مانند «ایتو» از «چوء شوء» و «اوکوما» از «هیزن» ستوده‌اند. او پس‌از آرام یافتن کشور به دنبال شکست شورش «سایگو»، نیروی محرک و طراح اصلی تجدد ژاپن شد. «کیدو» و«سایگو» و «اوکوبو»، سه قهرمان نهضت، همه در جوانی و بفاصلهٔ یکسال از یکدیگر درگذشتند، اما آینده نگری «اوکوبو» مردانی را که قرار بود کار رهبری آنهارا در دورهٔ بلند پادشاهی «میجی» به سرانجام رسانند، آماده کرده بود.

از هدف‌های اساسی اصلاحات دورهٔ «میجی» جلب احترام ممالک غربی و پاک ساختن ژاپن از ننگ بزور گشوده شدن دروازه‌هایش بود. این مقصود با رهبری «ایتو هیروبومی» (۱۹۰۹ــ۱۸٤۱) به‌انجام رسید، نخست با برقراری مشروطه و حکومت قانون وسپس با نشاندادن قدرت تازهٔ نظامی در جنگ باچین و، درنتیجهٔ آن، تجددنظر در پیمانهای تحمیلی. «ایتو» را می‌توان معمار اصلی ژاپن نوین دانست. اندیشه و شیوهٔ او نمودار رسم و راه ژاپن دورهٔ «میجی» بود که یک چشم را به غرب و چشم دیگر را به ملیت و خصال ویژهٔ خود داشت. این رسم و راه را «ایتو» و یارانش «کوکوتای» یا جوهر حاکمیت ملی نام دادند . او در سخنانی به مناسبت اعطای قانون اساسی در سال ۱۸۸۹ به ویژگی این تحول در ژاپن در مقایسه با غرب تأکید نمود و کوشید تا قدمت و ترجیح حکومت شورا در آلمان را که به مشرب او نزدیکتر بود، نسبت به مشروطیت انگلوساکسون ،

ثابت کند. «ایتو» از استادش «یوشیدا شوئین» آموخت که هرلحظه برای مرگ آماده باشد ونیز ، به تعلیم او، اعتقاد یافت که گرفتن دانش دست اول از غرب ناگزیر است. اما او می‌خواست راه میانه‌ای را میان استبداد و دموکراسی درجهت سلطنت مشروطهٔ مبتنی بر ارزشهای کنفوسیوسی تبلیغ کند، ونیز به‌مسؤولیت‌های خطیری که مردم در استفاده از آزادیها دارند تأکید کرد.

اگر «ایتو» مظهر وحدت و همبستگی و ثبات و تداوم در ژاپن «میجی» بوده است، «اوکوما شیگه نوبو» را باید تجسم مخالفت سازنده ، اصلاحات حاد اما تدریجی و پذیرش خوشبینانهٔ غرب دانست . جریانی که ایندو رهبری آنرا داشتند، نمودار خصلت ارزندهٔ ژاپن دورهٔ «میجی» می‌باشد که آن ظرفیت حفظ تعادل فعال وسازنده میان نیروهای رقیب وپیشبرد ورشد فعالیت‌های تازه ومتنوع مؤثر در حیات ملی است. کوچکترین ولایتی که به‌اتحاد چهارگانهٔ ضد «توکوگاوا» پیوست «هیزن»، تیولی خاندان «نابه‌شیما» در جنوب غرب ژاپن بود، و از آنجا تنها «اوکوما» در حلقهٔ بالای رهبری درآمد. او در زادگاه خود «ناگاساکی» هلندی و انگلیسی آموخته و این دانش همراه با قدرت سخنوری، شخصیت نافذ و قامت گیرای او مایهٔ ترقیش شد. هنگامیکه غلبهٔ رهبران «ساتسوما» و «چوء شوء» در مسألهٔ مشروطیت اورا از دولت کنار زد، استعداد شگرف «اوکوما» و اعتبار شخصی او در خدمت نهضت حزبی درآمد. او که بیشتر دوستدار پیشرفت محافظه‌کارانه به الگوی انگلیس بود، با تشکیل حزب سیاسی خود برای تغییر منضبط در سوی لیبرالیسم کوشید .

«ایتاگاکی تایسوکه» که در ژانویهٔ ۱۸۷٤ همراه با «سایگو» و یاران دیگرش بر سر مسألهٔ کره از دولت بیرون رفت، پیشدار آزادیخواهی در دورهٔ «میجی» شناخته می‌شود و این بیانش پس‌از زخمی شدن در سوء قصدی به او معروف است که «ایتاگاکی» شاید بمیرد، اما آزادی هرگز نمی‌میرد». او در سال ۱۸۸۰ ، در سخنرانیش برای حزب لیبرال، که رهبری آنرا داشت، بر آزادی چون وسیلهٔ تحکیم وحدت ملی تأکید کرد، که مستلزم احساس شدید مسؤولیت فردی و انضباط در جهت پیشرفت مصلحت عموم است. این تأکید بیشتر بر مسؤولیت و نه به حق و آزادی شاید که برخاسته از اصل و روح سامورایی او بود و نیز دشواریهایی که در ایجاد انضباط حزبی تجربه کرده بود.

بیشتر بمایهٔ اندیشه و اخلاص و کوشایی این رهبران بود که ژاپن با همهٔ تب و تاب‌ها و ناآرامیهای دورهٔ نهضت و سالهای پس‌از آن ، از آزمون تجدد پیروز بیرون آمد. در فاصلهٔ سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۷۷ کشور نوی ساخته شد که

بحران ، ناآرامی و آشوب دورهٔ تحول را ازسر گذرانده بود، و میان سالهای۱۸۶۸ و ۱۸۹۰ تدبیر و انجام اصلاحات پردامنهٔ اجتماعی، اقتصادی و آموزشی به‌ژاپن امکان داد تا تنش و تلاطم دورهٔ پیشرفت اقتصادی و تحول سیاسی را پشت سر بگذارد. در سال ۱۸۹۰ ژاپن دیگر می‌توانست به‌توسعهٔ صنایع سنگین بپردازد ونیز سیاست مستقل خود را در صحنهٔ بین‌المللی به‌اجرا درآورد. میان سالهای ۱۸۹٤ و ۱۹۰۵ ژاپن با دو آزمون قدرت در دو جنگ ـ با چین و با روسیه ـ و با پیروز برآمدن از آنها، و بستن پیمان اتحادی با بریتانیا ، خود را عضو برابر ملل متمدن یافت و در جرگه قدرتهای غربی پذیرفته دید.

فرهنگ ، هنر و ادب در سالهای پس‌از نهضت

دگرگونیهای شگرف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که تأثیر اندیشه‌ها و تلاشهای تازه است در آیینهٔ ادبیات و فرهنگ مردم بازتاب می‌یابد یا، به‌سخن دیگر، خود تصویر پرداز عصر نوین می‌شود. جامعهٔ «میجی» نیز از این تأثیر برکنار نبود، اما در دهسال نخست پس‌از نهضت گرایش تازه، بویژه کشش غرب، در ادبیات محسوس نشد، زیرا که مردم بیش‌ازآن گرفتار مسائل اقتصاد و سیاست عصر تحول بودند که بتوانند به تفنن‌های ذوقی بپردازند، هرچند که تأثیر بنیادی مایه‌های فرهنگی ـ مانند اندیشه‌ها و مکتب‌ها، کتب، روزنامه‌ها و تااندازه‌ای هنر و ادبیات ـ درپیش بردن نهضت و شکل دادن به جامعهٔ نوین‌مسلم بود. ازنیمهٔ دههٔ ۱۹۷۰ رفته رفته ترجمه‌هایی از آثار غربی، از نقد ادبی وداستان گرفته ـ مانند نوشته‌های شکسپیر (Shakespeare) ـ تا آثار فلسفی و فکری ، ظاهر شد. گروهی از اندیشمندان ژاپن، مانند «فوکوزاوا»، عرضهٔ آثار نوع اخیر را از وسایل عمدهٔ وصول به هدف تجدد ژاپن می‌دانستند. ازینگونه آثار کتابهایی مانند «خودیاری» (Self-Help) نوشتهٔ «ساموئل‌اسمایلز» (Samuel Smiles) ـ درسال ۱۸۷۱ـ و دور دنیا درهشتاد روز نوشتهٔ «ژول ورن» (Jules Verne) ـ در سال ۱۸۷۸ ـ ترجمه و منتشر شد . کتابهای دیگری هم مانند سفرهای روبینسون کروزوئه، قصه‌های «آسپ» (Aesop Fables) وهزارویکشب‌ـبیشتر برای جوانان و نوجوانان ـ به ژاپنی انتشار یافت، و از نوشته‌های متفکران کتابهایی‌مانند «مدینهٔ‌فاضله» (Utopia) از «مور» (Moore) وقرارداد اجتماعی (Contract Social) از«ژان ژاک روسو» (Rousseau) تاسال ۱۸۸۰ عرضه شد.

دردهٔ بعد به‌نویسندگان‌جدیدترمانند «تورگنف» (Turgenov) ، «داستایوفسکی» (Dostoievsky) ، «تولستوی» (Tolstoy) ،«ویکتورهوگو» (Victor Hugo) و «ایبسن» (Ibsen) توجه شد و دراین میان ژاپن هم داستان نویسان نامدار خود را پرورد. شاید «ناتسومه سوسه‌کی» (۱۹۱٦ــ۱۸٦۷) را بتوان نمایندهٔ این‌گروه دانست که در سالهای گردش قرن ، نوشته‌هایش نمودار بینش عالی او ازمسائل اجتماعی و روح و طبیعت آدمی و سرشار از طنز کوبنده در انتقاد از نارواییها و نابسامانیهای زندگی و جامعه بود و ژاپنی‌ها را شیفته ساخت. «سوسه‌کی» را بزرگترین داستان‌نویس دورهٔ «میجی» دانسته‌اند ، که برای شعرهای چینی و قطعه‌های «هایکو» و انتقادهای ادبیش هم معروف است. او پیش‌از آنکه به‌عنوان داستان نویس و باکتاب «بوچان» (آقازاده) وارد جهان ادب شود، استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه سلطنتی توکیو بود و برای همین سابقهٔ تحصیل وتدریس نفوذ نوول‌های انگلیسی در چند اثر نخستین او پیداست، اما داستانهای او رفته رفته لحنی فلسفی پیدا کرد که بیشتر از شرق مایه می‌گرفت. «بوچان» که در سال ۱۹۰٦ چاپ شد، و شاید محبوبترین داستان او باشد، داستان زندگی و تجربه‌های جوانیست که در توکیو بزرگ می‌شود و سپس برای کار معلمی به شهرستان دورافتاده‌ای در جزیرهٔ «کیوشو» می‌رود.

جنبه‌های ذوقی دیگر زندگی مانند نقاشی هم ازغرب تأثیر گرفت و مایه‌های تازهٔ آن با تأسیس مدرسهٔ دولتی هنر در سال ۱۸۷٦ ترویج شد. معماری چنان فن عملی شناخته شد که در دانشگاه سلطنتی توکیو جزء رشته‌های مهندسی درآمد. نگاه به غرب، بویژه درزمینهٔ هنر، موجب سردرگمی شد که آثار آن هنوز هم پیداست. ذوقیات ژاپن دستخوش دو معیار یکسره متفاوت شد. در معماری ، یکجا نشانهٔ ذوق اروپایی معاصر در دنیای ساختمانهای دولتی ، بانکها ، ایستگاههای راه‌آهن آشکار می‌نمود، و یکجا نیز ارزشهای سنتی سراپا نمایان بود چنانکه در بنای زیارتگاهها و خانه‌ها.

تجدد هنری به تأتر هم راه یافت و در کنار نمایشهای سنتی ژاپنی ، «نوء» و «کابوکی»، تماشاخانه‌هایی برای اجراهای غربی ساخته شد که درآنها داستان‌های ترجمه شدهٔ خارجی و همچنین داستانهای ژاپنی که برای نمایش تنظیم شده بود، به روی صحنه می‌آمد. داستانها واقع‌گراتر شد و به موضوع‌های مورد توجه مردم این زمان ، مانند سیاست و تاریخ و وضع جهان پرداخت. یکی‌از این‌کتابها به نام «کاجین نوکی‌گو» (دیدنیهای عجیب زن متشخص) خواننده را همراه دو زن زیبا به مروری بر نهضت‌های انقلابی و آزادیخواهی جهان می‌برد.

با نمایان شدن اهمیت ادبیات در جهت دادن فکری مردم و با توسعهٔ وسایل ارتباط جمعی، نویسندگی هرچه بیشتر درخدمت جریانها و آرمانهای اجتماعی ، بخصوص میهنی، درآمد. دولت از هیچ فرصتی برای تبلیغات سیاسی ازینراه غافل نماند. روزنامه‌های این دوره نیز در سیاسی بودن و بدزبانی و آزادی و گستاخی قلم، نمونه بودند . دولت دربرابر قلم‌های مخالف ، حربهٔ سانسور را درکارآورد، ونیز به سهم خود برنامه‌ای را برای القاء نظرات سیاسی و اصولی دنبال کرد، بااین هدف که امپراتور را کانون وحدت ملی سازد. وسیلهٔ اصلی در این کار باور و جوهر آیین «شینتو» بود که قدرت امپراتور را ملهم و مورث از نیاکان آسمانی او دانسته است. آموزش دراین رهگذر اهمیت بسیار داشت ، همچنین نظام وظیفه. در آموزش سربازان به اصل وفاداری به‌مقامی که فرمانده کل قوا، فرمانروای کشور و فرزند آسمان بود، تأکید می‌شد. در مدرسه‌ها نیز درس «اخلاق» در برنامهٔ آموزشی منظور شد که بر وفاداری به امپراتور و اطاعت از والدین تأکید داشت، تا منش و رفتار نسل آینده متناسب با وظایف ملی آنها شکل گیرد.

با فرمان سال ۱۸۹۰ امپراتوری دربارهٔ آموزش، کتابهای درسی ابتدایی صورت ملی یکسان یافت وبخصوص در کتابهای تاریخ، آغاز تاریخ ژاپن بروایت افسانه‌ای تدریس می‌شد. ازین پس آموزش، احساسات میهنی و روح نظامیگری باهم پیوندی نزدیک داشتند. همراه با این «رجعت» فرهنگی، موج بازنگری به دیگر ارزشهای ژاپنی هم برخاست بسیاری کسان ، سرخورده از شور بی‌اندازهٔ مردم در گرفتن مظاهر زندگی اروپایی مانند لباس و آداب ، خواستند که ازینها هرچه می‌توانند دوری کنند. دیگران ، که میانه‌روتر بودند ، به بازیابی هنرها و سرگرمیهای ژاپنی که توجه بیدریغ به غرب آنهارا فراموش ساخته بود،پرداختند. در سال ۱۸۸۱ انجمنی برای احیای علاقهٔ مردم به نقاشی و هنرهای مستظرفهٔ ژاپن بنیاد شد. در همانسال «ایواکورا» به بازآفرینی تأتر سنتی «نوء» همت نهاد و برای ساختن تالار تازه‌ای برای این نمایش یاری شد. دههٔ بعدازآن به احیای هنرهایی که کمتر همگانی بود، مانند گل‌آرایی (ایکه‌بانا) و آئین چای (چا- نو- یا) پرداخته شد، و بیشتر به همت سرمایه‌داران «اوساکا» . هم اینان به ترویج کشتی ژاپنی «سومو» نیز توجه کردند، چنانکه این ورزش تا سال ۱۹۰۰ رقیب ورزش فرنگی بیسبال (Baseball) شد. دیگر ورزشهای دورهٔ «توکوگاوا» مانند «کندو» یا چوب بازی (نظیر شمشیربازی، اما با خیز ران بلند) بوسیلهٔ ارتش و پلیس زنده نگهداشته شد.

حال وهوای ملی که در سدهٔ بیستم اوج تازه‌ای یافت ازهمان پایان قرن نوزده نمود داشت و در مایه‌های موسیقی و آوازهای میهنی بروز می‌یافت، مانند سرود: «بیایید، ای دشمنان بیایید» (کیتاه یا کیتاره، که در سال ۱۸۸۸ درآمد) یا «اگر هم دشمن یک کرور باشد» (ته هی وا ایکومان آری تاته‌مو، که در سال ۱۸۹۰ ساخته شد) و برای مدرسه‌ها ، واحدهای نظامی ودیگر جمعیت‌ها در همه‌جا اجرا می‌شد .

این شور و احساس در داستانها و آوازهای نوع غربی که برای بچه‌هاساخته شد، آوازهای دستجمعی، سرودهای مدرسه و دیگر ترانه‌ها و همچنین سرود ملی ژاپن که درین دوره تنظیم شد، پیداست. کلمات سرود ملی ازیک شعر نیمه‌کوتاه («واکا») درجنگ شعری قرون میانهٔ ژاپن، گرفته شد،که می‌گوید: «تخت امپراتور شاید که برای یک هزار، و بیشتر تا هشت هزار نسل بپاید، تا روزگاری که ریگها به تخته سنگی عظیم بدل گردد و آن صخره از خزه پوشیده شود».

پرچم ملی ژاپن (دایرهٔ سرخ برزمینهٔ سفید) نیز در اوایل دورهٔ «میجی» انتخاب شد. طرح آن نمودار آفتاب برشونده در آسمان ، متناسب مکان‌جغرافیایی ژاپن می‌باشد که درست در باختر خط روزشمار جهانی واقع شده است. نام ملی ژاپن «نیهون» یا «نیپون» است که درستی این یاآن دیرزمانی مورد بحث بوده ، اما اکنون «نیپون» رسمیت یافته است. این واژه با دو علامت چینی نوشته می‌شود که یکی به معنی «آفتاب» یا روز ودیگری به معنی «اصلی» یا اساسی است. این پرچم را ملی‌گرایان نشانهٔ عروج ژاپن می‌گیرند و نیز نمودار سرزمین اصلی آفتاب. پرچم و سرود ملی ژاپن اکنون نیز همانست.

بهرهٔ ۱۲

ثمرهٔ تلاش
پیروزی در دو جنگ و پایان یک عصر
(۱۹۱۲-۱۸۹۵)

تجدیدنظر در پیمانها

رهبران «میجی» باجنبش تجدد و تحول اجتماعی وفرهنگی و با کمک ناخود-آگاه رقبای سیاسی و در فضای برخورد عقاید درکار ادارهٔ مملکت، آراء عمومی را در مفهوم سیاسی آن بارآوردند. این نیروی تازه که ، بــه تأثیر احوال و محیط خاص، ازشوق به اعتلای بین‌المللی و اعتبار جهانی یافتن ژاپن سرشار بود ، در تعیین جهت سیاست‌ها در کارآمد. دامن زدن به موج گرایشهای سلطنت پرستی بمنظور تأمین وحدت ملی و انتقاد از نــارسایی دولت درامور خــارجی از ســوی جناحهای درگیر درمبارزهٔ قدرت و کشمکش‌های سیاسی، درقشرهای گستردهٔ مردم عقایدی را القاء کرده بود که با حقایق سیاسی ناسازگار می‌نمود. مردم بیش‌از هرچیز چشم براه بودند که دولت پیمانهای نابرابر را تجدید کند ونیز در خاک آسیا دست به کاری بزنند. مآل اندیشی و پیشرفت گام به گام دولت دراین راه ، برای مردم و مطبوعات همیشه قابل توجیه نبود.

تفاوت روش احساسی مردم و بینش سیاسی دولت بیش و پیش‌ازهرچیزدر مسألهٔ تجدیدنظر در «پیمانها» پدیدار شد. دیپلماسی ژاپن دراین قضیه دوهدف را منظور داشت: یکی الغاء یا تغییر تربیت «برون مرزی»، که خارجیان مقیم ژاپن را تابع صلاحیت قضایی کنسولهای خــودشان ساخته بود، و دیگر حــق تعیین

تعرفه‌های گمرکی، که برابر پیمان‌ها اکثراً در ۵ درصد تثبیت شده بود. نظر به تفاوت قدرت دوطرف پیمان، دولت می‌خواست تا با مذاکرهٔ بردبارانه به این هدف‌ها برسد، چنانکه هیأت سفارت «ایواکورا» در سالهای ۷۳ـ۱۸۷۱ در این‌راه کوشیده بود. مذاکرات در سالهای بعد دنبال شد. در مذاکره با بریتانیا درسالهای ۷۹ـ۱۸۷۸، آندولت دربارهٔ آزادی تعرفهٔ گمرکی برای ژاپن نرمشی نشانداد، اما تجدیدنظر در مقررات کاپیتولاسیون را بی‌چون و چرا رد کرد. باز در سال ۱۸۸۲ بریتانیا درمسألهٔ صلاحیت برون‌مرزی درژاپن سرسختی نشانداد. مقامات ژاپنی به اندیشهٔ سازش افتادند، اما نخستین تلاش آنها دراین راه، که پیشنهادی‌برای ایجاد دادگاههای مختلط، مرکب از قضات ژاپنی و خارجی، برای اتباع بیگانه بود، با برخاستن موج انتقاد عمومی در سال ۱۸۸٦ به شکست انجامید . دولت با انتقادکنندگان باشدت رفتار کرد، اما چندی هم دنبال مذاکرات را نگرفت تاکه سرانجام «اوکوما»، وزیر خارجه، در سال ۱۸۸۸ مذاکرات را، اینبار درپایتخت‌های غربی و دور از جنجال ، تجدید کرد و تا پاییز ۱۸۸۹ در الغای رویهٔ قضاوت کنسولی، باشرط ایجاد دادگاههای مختلط فقط برای مرحلهٔ استیناف ، توافق شد. نتایج مذاکرات اینبار هم بیموقع در توکیو علنی شد و توفانی از اعتراض برخاست و در ماه اکتبر «اوکوما» باانفجار بمبی که یک ملی‌گرای متعصب و سنت پرست به کالسکهٔ او انداخت زخمی شد. مذاکرات متوقف گردید و دولت «کورودا» استعفا داد.

باگشایش مجلس شورا درسال ۱۸۹۰ مسألهٔ پیمانها بیش‌از همیشه در سیاست داخلی مطرح و زمینهٔ حمله به دولت شد. احزاب مخالف از اینراه می‌کوشیدند تا قدرت دیوانسالاری را بشکنند و از احساسات عمومی در موضوع روابط خارجی بهره‌برداری می‌کردند تا جاییکه بیانیه‌های پارلمان موجب اعتراض شدید بریتانیا نیز شد. از سویی هم وزیران مسؤول با بی‌اطمینانی به آیندهٔ سیاسی خود مذاکره دربارهٔ پیمانها را دشوار می‌دیدند. اما باز همین بی‌تابی مردم و احساسات عمومی وسیله‌ای برای فشار سیاسی به آنها داد. در تابستان۱۸۹۳ که «موتسو مونه میتسو» وزیر خارجهٔ کابینهٔ «ایتو» تصمیم به ازسرگرفتن مذاکرات با لندن گرفت، توانست، توجیه و تأکید کند که افکار عمومی ژاپن به چیزی کمتر از الغای کامل کاپیتولاسیون راضی نخواهد شد، وحتی اشاره کردکه اگر در پیمانها با توافق تجدیدنظر نشود، شاید که دولت ژاپن چاره‌ای جز فسخ یکجانبهٔ آن نداشته باشد. این موجبات همراه با امتیازهای تجاری که ژاپن داد، به توفیق نهایی مذاکرات انجامید. جزئیات موافقتنامهٔ تجدیدنظر در پیمانها طی

چند ماه تنظیم و قرار شد که اصل برون مرزی پس‌از به‌اجرا درآمدن قانون مدنی ژاپن (که سرانجام در سال ۱۸۹۹ تحقق یافت) ملغی شود و، درعوض، بازرگانان خارجی، برای نخستین بار، به ژاپن در خارج از محدودهٔ بنادر نامبرده شده در پیمان‌ها دسترسی یابند. این موافقتنامه با انگلیس در ژوئیهٔ ۱۸۹٤ به امضاء رسید و بزودی موافقتنامه‌های مشابه با دیگر قدرتها بسته شد زیرا که دراینگونه امور رویهٔ بریتانیا الگو شناخته می‌شد و هم‌آنکه در اوایل تابستان ۱۸۹۵ با توفیق چشمگیر در جنگ با چین ، اعتبار ژاپن در دنیا افزایش بسیار یافته بود. *

مسألهٔ کره و جنگ ژاپن و چین، ۱۸۹۵

پیروزی دیپلماسی ژاپن در الغای کاپیتولاسیون و تعرفهٔ گمرکی تحمیلی با استقبال و تحسین بسزایی روبرو نشد زیرا که دراین هنگام ذهن مردم متوجه جنبهٔ دیگری از سیاست خارجی کشور رابطهٔ ژاپن با قارهٔ آسیا، بود . ژاپن دیرزمانی به سرزمین همسایه چشم داشت و نظریه‌پردازان درسراسر قرن نوزده، چنانکه دیدیم، آنجا را زمینهٔ طبیعی و بلندپروازیها و توسعهٔ آتی ژاپن می‌دیدند. درهمان سالهای تیره و دشوار پس‌از امضای پیمان‌ها، که آگاهی به ضعف کشور همهٔ مردم را در موضع دفاعی نهاده بود، باز کسانی چون «یوشیدا شوئین» داشتن پایگاهی در خاک آسیا را شرط ادامهٔ بقای ژاپن می‌دانستند. گروهی از رهبران نهضت «میجی» هم بااین نظر همراه بودند. تلاشهای «سایگو» آنهارا در

* تعرفهٔ اجباری و کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی از بلیه‌هایی بود که در حکومت ناتوان و فاسد قاجارگریبانگیر ایران نیز شد. حاج مخبرالسلطنه هدایت درشرح دیدارش از ژاپن می‌نویسد: «۱۹ دسامبر (۱۹۰۳) می‌بایست به ملاقات «کنت کاتسورا» رئیس‌الوزراء رفت. مردی است که در آلمان تحصیل کرده است درهمان اوقات که اخوی و من هم دربرلن مشغول تحصیل بودیم (۱۸۷٦). از اتابک سؤال کرد که در زمامداری خود برای اقتصاد چه کرده‌اید؟ اتابک گفت: عهد‌نامه با روس داشتیم و از شروط آن حصر گمرک به صد پنج بود. در گمرک اختیارنداشتیم . اخیراً موفق شدیم با روس قرار تازه بگذاریم. کنت گفت: ماهم همین گرفتاری را داشتیم ومبتلا به کاپیتولاسیون هم بودیم. عدلیه را مطابق مرسوم «ارپ» ساختیم. قوانین را تنظیم کردیم . قوای نظامی خودمان را تکمیل نمودیم و عهد نامه‌هارا نسخ کردیم. اروپاییان ایرادی نداشتند. سرنیزه را هم می‌دیدند ، تمکین کردند». (تشرف به‌مکه معظمه ازراه چین، ژاپن و امریکا، ... ص ۱۰۰) .

این عقیده استوارتر کرد. درسال ۱۸۸۱ بازماندگان قیام «سایگو» ودیگر هواداران آن یک انجمن میهنی بنام «گن یوشا» برای پیشبرد هدف خود تشکیل دادند و از هرفرصتی برای درفشار نهادن دولت و برانگیختن احساسات عمومی بهره ـ برداری کردند. درنتیجه کره هم، مانند پیمانها ، موضوع بحث عام شد و مردم، ازهردسته و گروه اجتماعی، با فکر مداخله در کره همراه شدند، خواه به‌این گمان که باید کره را به انجام اصلاحات و افتادن به راه تجدد به الگوی ژاپن واداشت تا متفق ارزنده‌ای دربرابر سلطه جویی غرب در منطقه شود، یا بااعتقاد به‌رسالت ژاپن برای ایجاد یک اتحاد ضد غربی که چین و کره باید خواه ناخواه در آن باشند، تا ژاپن به‌این وسیله خود و همسایگانش را از مطامع استثمار اروپاییان حفظ کند.

حکومت «میجی» نیز چنین تمایلاتی داشت اما باسیاست خویشتن‌داری و سازش که در سال ۱۸۷۳ تدبیر شده بود نمی‌خواست به جبهه‌گیری دربرابر حریف زورمند برخیزد. بااینهمه ، دولت ژاپن از سیاست توسعهٔ ارضی دور نماند، چنانکه در سال ۱۸۷٤ قبول ضمنی چین را برای تسلط بر جزایر «ریوکیو» به دست آورد ویک سال بعد رشته جزایر «کوریل» (Kurile) شمالی را با گذشتن از ادعایش بر «ساخالین» (Sakhalin) از روسیه گرفت. درسوی‌کره، که چین آنجا را حوزهٔ نفوذ خود می‌دانست، پیشرفت ژاپن دشوار درآمد. در سال ۱۸۷۵ یک ناوگان ژاپنی که بظاهر مأموریت نقشه‌برداری دریایی داشت برای برانگیختن کره وارد خلیج «کانگ وا» شد و آب آشامیدنی خواست. گارد ساحلی کره به روی این کشتی‌ها آتش گشود منتها گلولهٔ توپ به آنها نرسید، اما ناوگان ژاپنی استحکامات بندر و سفاین پهلوگرفته در آنجا را بمباران کرد. دولت ژاپن بیدرنگ «کورودا کی‌یوتاکا» را بنام سفیر فوق‌العاده با چندین کشتی‌جنگی فرستاد و او با تهدید اسلحه، به همان شیوه‌ای که دو دههٔ پیش امریکا با ژاپن رفتار کرده بود، «پیمان نابرابر» «کانگ وا» را درسال ۱۸۷٦ با کره امضاء کرد و دو بندر کره به روی ژاپن گشوده شد. دراین پیمان کره کشور مستقلی‌انگاشته شده و نفوذ مسلط چین در آنجا نادیده گرفته شده بود. این کار معارضهٔ چین را برانگیخت و مدعی شد که کره تحت حمایت چین است و صلاحیت بستن چنین پیمانی باکشور دیگر را ندارد. درنتیجه، مناسبات ژاپن و چین ناآرام شد. اما چین دراین هنگام با فرانسه در ویتنام و با روسیه در شمال گرفتاری و درگیری داشت و نمی‌توانست دربرابر ژاپن درکره دست به زور ببرد. بااینهمه، دو دولت وارد رقابت ومبارزهٔ جناحهای درگیر بایکدیگر در دربار کره شدند. در سال ۱۸۸٤

که چین در ویتنام از فرانسه شکست خورد، جناح هوادار ژاپن در کره فرصت را مغتنم شمرد و با حمایت ژاپن دست به کودتای در کره زد که شکست خورد وکار به درگیری مسلحانهٔ نیروهای چینی و ژاپنی در سؤول در پایان اینسال رسید، اما نیروی چین در آنجا قویتر بود. سرانجام مذاکرهٔ مستقیم میان «ایتو» با «هونگ ــ چانگ» (Hung-Chang) در «تین‌تسین» (Tientsin) دربهار ۱۸۸۵ به مناقشه پایان داد و دو دولت پیمانی براساس تساوی حقوق امضاء و توافق‌کردند که نیروهایشان را از کره بیرون ببرند و در آینده نیز هرگاه اعزام نیرو به کره ضروری باشد با مشورت قبلی با یکدیگر به‌این کار دست بزنند.

بیرون رفتن سربازان چینی و ژاپنی از کره نشانهٔ تغییر موضع هیچیک از دو دولت دربارهٔ این سرزمین نبود. پس، بناچار، بحران دیگری پیش آمد. فساد اداری در دستگاه حکومت کره شایع و فشار مالیاتی برای مردم طاقت فرسا بود. در ماه ژوئن ۱۸۹٤ شورشهای پراکنده‌ای در کره برخاست که گروههای ضدغربی بنام «تونگ ــ هاکس» (Tong-Haks) سازمان‌داده بودند. پادشاه کره‌که خودرا تحت حمایت چین می‌دانست، ازیندولت کمک خواست.

چین بیدرنگ پاسخ داد و بااعزام یک نیروی ۲۰۰۰ نفری به‌آنجا شورشها بتندی سرکوب شد. ژاپن بهانه کرد که مداخلهٔ چین مغایر موافقتنامهٔ ۱۸۸۵ بوده است و نیروهایش را «برای ایجاد توازن قوا باچین» به‌کره فرستاد. ۳٫٤۰۰ سرباز ژاپنی در بندر «اینچ ئون» (Inch'on) نزدیک سؤول پیاده شدند.

موجبات چندی در خطیرتر کردن مسئله از آنچه که در سال ۱۸۸٤ بود، مؤثر افتاد. چین به‌سابقهٔ تجاوزهای پیوستهٔ فرانسه و انگلیس در طول مرزهای «تونکینگ» (Tong king)، تبت وبرمه، روش سخت تری دربارهٔ حقوق‌مرزی خود یافته بود و، بااین احساس که بااعتماد به نفس بیشتر می‌تواند دربرابر ژاپن درآید، موضع هرچه سازش ناپذیرتری پیدا می‌کرد. ژاپن نیز از اطمینان به‌نفس شایانی برخوردار بود زیرا که در دههٔ گذشته رشد قابل توجهی در ارتش و نیروی دریایی یافته و نیز بربحران مالی کشور فائق آمده بود و ازینرو احتیاط و ملاحظه‌کاری در امور بین‌المللی را دیگر ضروری نمی‌دید. ازسویی هم محافظه‌ـ کاری زیاد اینک، بابودن پارلمان، احزاب مخالف و افکار عمومی‌را برمی‌انگیخت.

دراین احوال دولت کره دژی را که به‌دست شورشیان افتاده بود پس‌گرفته و قیام را تقریباً سرکوب کرده بود، اما ٤۰۰ سرباز نیروی دریایی ژاپن به شهر سؤول، که دیگر آرام شده بود، وارد شدند. دراین وضع دولت ژاپن، بملاحظه عکس‌العمل بین‌المللی، اقدام بیشتری را دشوار می‌دید، پس «موتسو مونه‌میتسو»

پیشنهاد کرد که دولت چین تغییرهایی در نظام اداری و کشوری کره بدهد ، اما چین پاسخ داد که نیازی به این کار نیست. «موتسو» بهانهٔ دیگری تدبیر کرد و به وزیر مختار ژاپن در سؤول دستور داد که از دولت کره بخواهد تا خط تلگراف میان بندر «پوسان» و سؤول را به‌ژاپن واگذارد، حقوق و عوارض گمرکی برکالا-های ژاپنی را بردارد و منع صدوربرنج به ژاپن را ازمیان ببرد. اما این بهانه‌ها واهی بود و ازپیش نرفت.

دولت ژاپن خود را ناگزیر می‌دید که درکره دست به‌کار شود. ملاحظهٔ اقتصادی نیز، نظر به‌تجارتی که بتازگی میان دو سرزمین ایجاد شده بود، درکار بود. اما ژاپن بیشتر هدف استراتژیک داشت و کره را طریق مسلم دسترسی خود به آسیای شمالی می‌دید. افتادن کره به دست هرقدرت دیگری منافع‌اقتصادی و مقاصد نظامی ژاپن را تهدید می‌کرد . ازیکسو چین در پی تحکیم خود در کره بود و از سوی دیگر روسیه طرحهای ساختن راه‌آهنی را درمسیر آسیای شمالی به سیبری اعلام کرده بود. ژاپن خواست که تا دیر نشده است دست به‌کار شود. «یاماگاتا» خواهان اقدام فوری بود. «ایتو» نیز موضع تازه‌ای گرفت و، بجای خارج کردن سربازان ژاپنی ازکره، در ماه ژوئن ۱۸۹٤ قصد خود را به نگهداشتن آنها درآنجا تا هنگامی که دولت کره اصلاحات همه‌جانبه‌ای را به‌عمل نیاورده است، اعلام کرد. یکی از نتایج این اصلاحات جایگزین شدن نفوذ ژاپن در کره و پایان یافتن همهٔ دعاوی و تظاهرات چین به داشتن حقوق مخصوص در آنجا می‌بود .

وزیر مختار ژاپن در سؤول به وزیر خارجهٔ کشور خود پیشنهاد کرد که با دولتهای کره و چین براین اساس که کره کشور مستقلی است، به مذاکره بپردازد. اگر دولت کره پذیرفت که تحت حمایت چین است، می‌شود اینرا مغایر پیمان «کانگ وا» گرفت، و اگر خود را دولت مستقلی دانست که چین ناچار خواهد بود نیروهایش را از کره بیرون ببرد. در این احوال روس و انگلیس هم درمیان آمدند و مسأله را هرچه پیچیده‌تر ساختند. وزیر خارجهٔ ژاپن به وزیرمختار خود در کره دستور داد که، به‌هربهانه ، سیاستی تعرضی را دنبال کند. در ماه ژوییه اینسال «ایتو» به چین اخطار کرد که نیروهای بیشتری به کره نفرستند و به دنبال آن سربازان ژاپنی کاخ سلطنتی کره را تصرف کردند و پدر پادشاه را گرفتند . او با پسر، وبخصوص عروسش، ملکه، بـرسر حکومت بـرکشور درگیری داشت و ژاپنی‌ها وی را وادار نمودند که حکومتی هوادار ژاپن تشکیل دهد و ایندولت را ناگزیر ساختند تا از نیروهای ژاپن برای اخراج قوای چینی استمداد کند. چین

راهی جز تسلیم یا جنگ نداشت، و چون نخواست دربرابر ازدست رفتن‌حقوقش در کره آرام بنشیند، پیشامد جنگ ناگزیر بود.

نیروهای چین آمادهٔ حملهٔ ژاپنی‌ها بودند و بااینهمه در شبیخونی که در ۲۹ ژوییهٔ ۱۹۸٤ به آنها شد، زود شکست یافتند. نخستین نبرد چند روز پیش‌ازآن و میان بحریهٔ دوطرف در نزدیکی سواحل غربی کره درگرفته و در آن ناوگان چینی تار ومار شده بود. اما اعلان رسمی جنگ در ماه اوت شد و درپی آن ژاپن یک سلسله پیروزیهای خیره‌کننده یافت. تاپایان ماه سپتامبر ارتش ژاپن بیشتر خاک کره را تصرف کرده بود و بحریه ژاپن بر دریای زرد تسلط داشت. در ماه اکتبر دو لشکر بفرماندهی «یاماگاتا» در جنوب «منچوری» و سه لشکر دیگر بفرماندهی «اویاما» درسوی «لیائوتونگ» (Liaotung) پیشروی کرد و در ماه نوامبر «پورت آرتور» (Port Arthur) را گرفت و در فوریهٔ ۱۸۹۵ بندر «وی ـ هایوی» (Weihaiwei) درساحل«شانتونگ» (Shantung) را تصرف کرد. اینک راه برای پیشروی بسوی «پکن» باز بود وچون هفت لشکر ژاپن روانهٔ تسخیر آن شد، چین چاره‌ای جز تسلیم ندید و «لی‌هونگ چانگ» (Li Hung-Chang) را برای مذاکره با «ایتو» فرستاد (ایندو دربهار ۱۸۸۵ نیز مذاکره و برای بیرون بردن نیروهای چین و ژاپن ازکره توافق کرده بودند) و او تقریباً همهٔ خواستهای «ایتو» را پذیرفت. پس طبیعی بود که پیمان صلح که در ماه آوریل ۱۸۹۵ دربندر ژاپنی «شیمونوسه‌کی» امضاء شد شرایط سختی برای چین داشت. این پیمان استقلال کره را شناخت و بدینسان به دعاوی قیمومت چین برکره پایان داد، و نیز جزیرهٔ فرمز (تایوان) و شبه جزیرهٔ «لیائوتونگ»، ازجمله «پورت آرتوز» را به ژاپن واگذار کرد، چهار شهر دیگر چین را به روی بازرگانی خارجی گشود ، و قرار شد که چین غرامت نقدی سنگینی بمبلغ ۳۰۰ میلیون ین بپردازد. ثمرهٔ پیروزی برای ژاپنی‌ها ، چه دولت وچه مردم ، بسیار شیرین بود و شور و شادمانی همه‌جا را فراگرفت .

پیروزی تلخ وشیرین ـ مداخلهٔ سه قدرت

شهد پیروزی بر همسایهٔ نیرومند و تحقق یافتن رؤیاهای توسعهٔ ارضی ژاپن بزودی باشرنگ مداخلهٔ سه دولت بزرگ که «مداخلهٔ سه‌گانه» یا «مداخلهٔ سه قدرت» نام گرفته است، آمیخته شد و بازتاب آن موج تازه و سرنوشت ـ

سازی را در سیاست و تاریخ ژاپن وجهان ایجاد کرد.

پیروزی ژاپن برچین حقایق تازه‌ای را در عرصهٔ سیاست منطقه و دنیا مطرح ساخت. این رویداد نشانداد که چین ضعیف‌تر از آنست که پنداشته می‌شد ونیز آشکار نمود که تجدد ژاپن توفیق عمده و برجسته‌ای داشته است. ژاپن احساس پیروزی و اعتماد به نفس تازه‌ای پیدا کرد و با یافتن موقع «قدرت پیمان» در تجارت خارجی چین و به‌دست آوردن مستعمرهٔ ارزنده‌ای مانند فرمز، افق تازه‌ای برای رشد اقتصادی و توسعهٔ سرزمینی و قدرت درجهٔ اول شدن درپیش‌رو دید. صحنهٔ سیاسی بین‌المللی تغییر کرده بود. اما یک هفته پس‌از امضای «پیمان» صلح باچین، چیزی که ژاپنی‌ها چون خاطرهٔ تلخ «مداخلهٔ سه قدرت» همیشه در یاد نگهداشته‌اند، رخ داد. درتاریخ ۲۳ آوریل ۱۸۹۵ روسیه، فرانسه و آلمان بوسیلهٔ وزرای مختار خود در توکیو به ژاپن «توصیه» کردند که از ادعایش بر شبه جزیرهٔ «لیائوتونگ»، شامل بندر و استحکامات «پورت آرتور»، بگذرد زیرا که تسلط ژاپن براین ناحیه «پکن» را تهدید و درنتیجه «صلح خاوردور» را متزلزل خواهد کرد. انگیزهٔ سه دولت درواقع کمتر جانبداری از چین شکست خورده بود وهریک مقاصد سیاسی خود را پیش چشم داشت: روسیه می‌خواست فرصت را برای توسعهٔ ارضی خود نگهدارد، فرانسه که متحد روسیه بود امید داشت که بااین همراهی، حمایت روسیه را برای مقاصد خود در جنوب آسیا فراهم کند، وهدف آلمان درگیرداشتن روسیه دراین منطقه و دورنگهداشتن او از صحنهٔ سیاست اروپا بود. امریکا و انگلیس هم علاقه‌ای به‌برد ژاپن نشان‌ندادند.

ژاپن که با مناسبات جدید خود با چین به قدرتهای جهانی میدان داده بود، دربرابر فشار آنها خود را تنها دید و تاب مقاومت نداشت. کابینهٔ «ایتو» اطلاع یافت که دست کم روسیه درنظر خود جدی و با ناوگانش در «ولادیوستک» آماده است که برای تأمین مقصود به زور متوسل شود و خواست خود را نیز تعدیل نخواهد کرد. دولت ژاپن راهی نداشت جزآنکه توافق خود را بااین «پیشنهاد» به سه دولت اطلاع دهد. این کار درتاریخ ۵ مه، سه روز پیش‌از مبادلهٔ اسناد پیمان، انجام شد وژاپن برای حفظ غرور خود فقط توانست برمبلغ غرامت بیفزاید.

غرور ملی ژاپن دراین میان مسألهٔ اساسی نمود. ازدست رفتن «لیائوتونگ» پیمان صلح را یکسره از ارزش نینداخت، اما صورتی که این کار داشت وتحمیل سه دولت چنان بر مردم ژاپن گران آمد که آنرا شکست بزرگی شمردند و موج نارضایی و التهاب همگان علیه اقدام روسیه، فرانسه و آلمان برخاست. مردم پیروزی را شادمانه جشن گرفته بودند که ناگاه این تحقیر وارد آمد و یادآورشد

که نیم قرن تلاش هنوز ژاپن را در وضعی ننهاده است که «توصیه» یکی‌از قدرتها را ندیده بگیرد. این ضربه عظیم بود و تلخکامی بارآورد ، اما امپراتور «میجی» به مردم خود گفت که باید حقیقت دردناک را بپذیرند و تاب بیاورند ــ نوهٔ او در سال ۱۹٤٥ همین کلمات را برای آرام داشتن مردم هنگام تسلیم ژاپن به‌کار برد. اثر مداخلهٔ سه دولت در روح و اندیشهٔ مردم ژاپن سالیان دراز باقیمانده ، و ازآن پس آنان هرچه بیشتر درمعرض القائات ملی‌گرایان افراطی و نگران حیثیت وغرور ملی بودند. به‌این اعتبار، مداخلهٔ سه‌گانه در بسیج وتحرک و وحدت بخشیدن به ملت ژاپن در راه پیشرفت و تحمل سختی‌های بیشتر دراین طریق ، سودمند افتاد. *

پیامد پیروزی برچین و مداخلهٔ سه دولت:
تقویت نظامی

ژاپن درنتیجهٔ جنگ با چین طعم پیروزی را چشید و دید که نیرومند بودن و درکار آوردن زور بازده خوبی دارد. اعتبار ارتش و تجربهٔ ژاپن بالا رفت پایگاه قدیسی امپراتور در مقام فرمانده کل قوا جلوه و جلال تازه‌ای یافت. استقلال کره درواقع به معنی وابسته شدن کره به ژاپن بود.

از سویی هم مداخلهٔ سه قدرت به احساسات نظامیگری میدان داد و دولت تقویت نیروهای مسلح را وجههٔ همت خود ساخت تا ژاپن را چنان نیرومند کند که در آینده دیگر به چنین خواری تن ندهد. دراین سالهای اوج احساس ملی و شوق تقویت نظامی برای «یاماگاتا»، بنیادگزار ارتش نوین ژاپن ، دشوار نبود که در سال ۱۹۰۰ فرمان سلطنتی را بگیرد که مقرر می‌داشت که فقط امیران (ارتشبدان و سپهبدان) شاغل می‌توانند وزیر جنگ شوند . همین اصل دربارهٔ وزارت دریاداری هم صادق بود واین مقام می‌بایست بوسیلهٔ دریاسالار یا دریادار شاغل تصدی شود. بااین ترتیب اگر ارتش یا نیروی دریایی با دولتی مخالفت جدی داشت، این دو نیرو می‌توانستند جبههٔ متحدی دربرابر دیوانسالاران

* جبران خواری مداخلهٔ سه دولت هدف ملی ژاپن شد. حاج مخبرالسلطنه هدایت در سفرنامه‌اش در شرح باریابی حضور امپراتور «میجی» در دسامبر ۱۹۰۳ می‌نویسد: «گفتند هشت سال است که پادشاه درتقاص تصرف روسها «پورت آرطور» را از قصر خود بیرون نرفته است و آنی ازصرافت تدارک بیرون نیست» (همانجا، ص ۱۰۱).

بسازند و دولت را بــه کناره‌گیری وادارند. در قبول تصدی وزارت نیز امیــران ارتش و نیروی دریایی تابع خواست این نیروها بودند و این کار را نمی‌پذیرفتند مگر آنکه دولت را در سوی هدفهای نیروهای مسلح بیابند. این تدبیر فرماندهان نیروها را همطراز دولت نهاد و درواقع حق وتو تصمیم‌های هیأت وزیران را به آنها داد.

واگذاری تایوان به ژاپن برای مردم این جزیره غیرمنتظره بود. با پیاده شدن نیروهای ژاپنی به‌آنجا، قوای چینی به «تایپه» عقب نشست. ژاپنی‌ها شهرهای بزرگ را بی‌درگیری عمده‌ای تصرف کردند ، اما در گوشه و کنار مقاومت‌هــای سختی از مردم محلی دیده شد که قوای ژاپن آنرا با بیرحمی درهم شکست.

غرامت جنگی که تقریباً یک برابر ونیم هزینهٔ ژاپــن دراین جنگ بــود ، بیشتر صرف توسعهٔ نظامی شد. «آهن و فولاد سازی ملی یاواتا» که یکی ازمراکز تولیدی «مجتمع فولاد نیپون» با ٤۰ میلیون تن تولید سالانه است، با بخشی ازین غرامت ساخته شد.

توسعهٔ واحدهای نظامی چشمگیر بود. درسال ۱۸۹٦ شش لشکر تــازه بــه ارتش منظم ژاپن افــزوده شد وجمع لشکرها بــه سیزده رسید و نیروی خط اول ارتش دوبرابر شد. درسال ۱۸۹۸ سواره نظام* و تــوپخانه هــرکدام به‌صورت تیپ مستقلی سازمان داده شد. بــرای بهبود وضع تجهیزات و بخصوص تهیــهٔ تفنگ‌های بهتر برای پیاده نظام و توپهای تندزن برای توپخانه و ایجاد وسایل ساخت آنها در ژاپن نیز از هیچ کوششی فروگزار نشد. نیروی دریایی هــم در ظرفیت و درکارآیی توسعهٔ بسیار یافت. برنامهٔ تقویت بحریه که در سالهای ۷-۱۸۹٦ به‌اجرا درآمد، افزودن چهارکشتی جنگی، شانزده رزمناو ، بیست و ســه اژدرافکن وبیش‌از ٦۰۰ سفینهٔ دیگر به ناوگان موجود را پیش‌بینی کرده بود که شمار سفینه‌های عمدهٔ جنگی ژاپن را تاسال ۱۹۰۳ بــه هفتاد و شش با ظرفیت چند برابر می‌رساند.

تا سال ۱۹۰٤، هنگام جنگ روس و ژاپن ، این هدفــها بــه انجام رسیده

---

* روزی بعدازظهر وزیر خارجه به هتل آمد. صحبت بیشتر از خرید قاطر بود که آیا می‌شود از ایران عدهٔ استر بدست آورد کــه در ژاپن کمتر پیدا مــی‌شود؟ همه فکــر جنگ روس است و تقاص «پرت آرطور».

«ولوله در شهر نیست جز شکن پشت خصم فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی روس!»

(حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت، همانجا، ص ۱۰۸).

بود. اما هزینهٔ این تجهیز و توسعه نظامی بسیار سنگین بود. هزینهٔ ارتش که در سال ۱۸۹۳ نزدیک ۱۵ میلیون ین بود، درسال ۱۸۹٦ به ۵۳ میلیون رسید و تا هنگام جنگ با روس دراین حد ماند. هزینهٔ نیروی دریایی از ۱۳ میلیون ین در سال ۱۸۹۵ به بیش‌از ۵۰ میلیون در ۱۸۹۸ رسید، اما پس‌از تهیه شدن تجهیزات سنگین، هزینهٔ سالانه کمتر شد و درسال ۱۹۰۳ به ۲۸ میلیون ین پایین آمد. بیشتر این هزینه را دولت از منابع خود یا باافزایش مالیات برکسب و درآمد، وضع مالیات برشراب برنج و ایجاد انحصار دولتی تنباکو فراهم کرد. چندین وام داخلی و خارجی هم گرفته شد و میزان استقراض دولتی در یک دهه به دوبرابر رسید. باالینهمه بدهی دولت در سال ۱۹۰۳ فقط کمی بیش‌از ۵۰۰ میلیون ین بود که درآمد ملی فزاینده درنتیجهٔ شکوفایی و رشد صنعتی کشور ، آنرا مجاز می‌ساخت .

دولت با هدایت سرمایه‌گذاری‌ها به صنایع سنگین، رشد صنایع اساسی، بخصوص بخش‌هایی را که کاربرد و اهمیت جنگی داشت، پشتوانهٔ تقویت نظامی ساخت. سرمایهٔ پرداخت شده در صنایع ماشین سازی از ٦ر۲ میلیون ین در سال ۱۸۹۳ به ٦ر۱٤ میلیون در دهسال پس‌از آن افزایش یافت. کشتیرانی و کشتی سازی از کمک‌های ارزندهٔ دولت بهره‌مند شد و استفاده از کشتی‌های جدید ساخت سفاین تازه و نیز ظرفیت کشتی‌های بازرگانی بسرعت افزایش یافت . تأسیسات ساخت کشتی‌های فولادی هم توسعه پیدا کرد. در سال ۱۸۹٦ دولت به ایجاد واحد عظیم آهن و فولاد سازی «یاواتا» پرداخت که در سال ۱۹۰۱ آغاز به بهره‌برداری نمود و افزایش تولید سالانهٔ آهن و فولاد که تاسال ۱۹۱۳ بترتیب به ۲٤۳ر۰۰۰ و ۲۵۵ر۰۰۰ متریک تن رسید بیشتر درنتیجهٔ فعالیت آن بود. بر تولید زغال نیز افزوده شد و مهمتر آنکه بیشتر این زغال را کارخانه‌های تولیدی مصرف می‌کردند.

توسعهٔ نظامی و صنعتی کشور در روابط خارجی تأثیر و بازتاب داشت زیرا که از سویی عزم دولت ژاپن را برای تحقق هدفهای سیاست ملی نشان می‌داد و از سوی دیگر نمودار اعتماد به نفس فزایندهٔ دولت درسیاست بین‌المللی بود ، هرچند که ژاپن با درس و تجربه‌ای که از جنگ با چین و مداخلهٔ قدرت‌ها یافته بود و بملاحظهٔ محدودیت‌ها و دشواریهای طبیعی و ناگزیر خود، همراه با اطمینان احتیاط را نیز درخاطر داشت و می‌آموخت که قدرت را همراه باسنجش ودیپلماسی درکار آورد.

دولت ژاپن تأکید می‌ورزید که جنگ با چین جنگ برحقی است برای رفع زورگویی و استبداد یک دولت متجاوز نسبت به کشور کوچک و دولت ناتوانی چون کره. تقریباً همهٔ ژاپنیها نیز دراین نکته هم‌عقیده بودند، اما نزدیک به‌پایان جنگ آشکار شدن دعاوی ژاپن و بویژه غرامت سنگین، صحنه را عوض کرد. پس‌از گذشتن قوای ژاپنی از رود «یالو»، «یاماگاتا» که فرماندهی نیروهارا داشت در نامه‌ای به امپراتور که در ستاد خود در هیروشیما مستقر بود نوشت که با فرستادن و نشاندن مهاجران ژاپنی در شمال کره و ساختن راه‌آهن سراسری در آنجا، کره پایگاهی برای ژاپن خواهد شد و کشور امپراتوری می‌تواند از آنجا تسلط خود را تا چین وهند بگستراند و تفوق خود را در جهان همیشه نگهدارد.

اما توسعهٔ سرزمینی آسان نبود. دشواریهای واقعی که رویاروی ژاپن درآمد بیشتر نتیجهٔ دگرگونی‌هایی بود که در روابط اروپا با چین رخ می‌داد. تجارت چین که تااین هنگام در روابط شرق آسیا با غرب عامل تعیین کننده بود، در ربع پایانی قرن نوزده با حجم فزایندهٔ سرمایه‌گذاری و استثمار و بخصوص باساختن راه‌های آهن، بهره‌برداری از منابع کانی و ایجاد کارخانه‌ها و واحدهای صنعتی اهمیت تازه‌ای پیدا می‌کرد. این سرمایه‌گذاریها علائق جدیدی برای قدرتها ایجاد کرد که حمایت از آنرا حق و وظیفهٔ خود می‌دانستند. گذشته ازین، سرمایه‌گذاری قدرتها کم‌کم جنبهٔ محلی پیدا کرد و هرکدام آنها در ناحیه‌ای ترکتاز شدند و چین را عملا به مناطق نفوذ اقتصادی (وسیاسی) تقسیم کردند چنانکه بیم تجزیهٔ‌چین می‌رفت بویژه آنکه چندین قدرت جهانی در مرزهای چین مستقر شده بودند: روسیه در شمال، فرانسه و بریتانیا در جنوب، و همهٔ آنها درپی امتیازهای خاص در نواحی مجاور یا نزدیک به متصرفات خود بودند.

پیروزی ژاپن بر چین وضع را حساس‌تر کرد زیرا ازیکسو بر تردید ونگرانی درینکه چین قادر به‌حمایت ازسرمایه‌های خارجی باشد افزود وقدرت‌ها را وسوسه کرد که خود دست به‌کار شوند و ازسویی هم شکست و تسلیم چین به قدرتها فرصت مداخله داد و زمینهٔ اینکه درپی گرفتن امتیاز و پاداش برای خود برآیند. تا پیش‌از شکست چین، غربیان این کشور را شیر خفته می‌پنداشتند، اما اینک آنرا به بازی گرفتند و سه کشور مداخله‌گر روسیه و فرانسه و آلمان به تاراج آن برآمدند و انگلیس هم به این خوان یغما پیوست. آنها به چین وام دادند و، دربرابر، منابع ثروت این کشور را به وثیقه برداشتند. کل وامی که این دولتها

به چین دادند به چهار برابر درآمد ملی سالانهٔ این کشور رسید. نخست، درسال ۱۸۹۶، روسیه امتیاز ساختن راه‌آهن خاوری چین را از مسیر منچوری، که «ولادیوستک» (Vladivostock) را به منتهاالیه باختری روسیه می‌پیوست، ازآن خود کرد. در نوامبر ۱۸۹۷ کشته شدن دو کشیش کلیسای کاتولیک رم به‌آلمان فرصت داد تا به سهم خود خواستهایی را مطرح کند که به امضای پیمانی در مارس۱۸۹۸ انجامید وبرابرآن پایگاه دریایی‌در«کیاوچو» (Kiaochow) و امتیاز‌های گستردهٔ اقتصادی در ایالت «شانتونگ» (Shantung) به‌دست آورد. دیگر قدرتها برای گرفتن امتیازهای هرچه بیشتر به تلاش و رقابت برآمدند، طی چند روز روسیه توانست «پورت آرتور» را به اجاره بردارد و نیز دولت چین را به شناسائی موقع خاص روسیه در «منچوری» وادارد. یکماه بعد فرانسه پایگاهی در«کوانگ‌چو- وان» (Kwangchow-wan)، امتیاز راه‌آهنی‌در«یونان» (Yunnan) ونیز تعهد دولت چین را دراینکه «یونان»، «کوانگ تونگ» و «کوانگ سی» را به دولت دیگری واگذار نخواهد کرد، یافت. بریتانیا نیز به‌تحصیل سهم متناسب و تأمین منافع نظامی و اقتصادی خود برآمد و تا ماه ژوییهٔ همانسال تعهد واگذار ننمودن درهٔ «یانگ تسو» (Yangtsue)، بخشی ازاراضی‌محاذی«هنگ کنگ» به دولت دیگر و اجارهٔ پایگاهی در «وی های وی» (Weihaiwei) راازدولت چین گرفت.

این تاراجگری قدرت‌ها مایهٔ نگرانی عمدهٔ ژاپن شد ونیز تلخکامی اورا از مداخلهٔ دولتها هرچه بیشتر نمود زیرا می‌دید آنهایی که جلوی جاه‌طلبی ژاپن را گرفته و آنرا تهدیدی برای صلح جهانی شمرده بودند، اینک به همان شیوه به تقسیم غنائم میان خود پرداخته‌اند و ژاپن نه می‌تواند آنهارا از این کار باز دارد و نه آنکه بطور مؤثر دراین یغما سهیم شود. ژاپن چاره‌ای نداشت جز آنکه بنگرد و امیدوار باشد که شاید انگلیس یا امریکا با جلوگرفتن از تجزیهٔ یکسرهٔ چین بملاحظهٔ مقاصد خود، منافع ژاپن را هم تأمین کنند.

تحولات داخلی چین فرصتی برای جبران وضع به ژاپن، و دولت «یاماگاتا» که در پایان سال ۱۸۹۸ روی کار آمده بود، داد. در سال ۱۸۹۹ مقاومت چینی‌ها دربرابر تاراج خارجی‌ها به صورت شورشهای پردامنه بروز کرد که شدیدترین آنها در «شانتونگ» و شمال چین به رهبری گروههایی بنام «مشت بازان» بود که به شورش «بوکسورها» معروف است. دولت چین شاید که پنهانی به‌این‌شورشها میدان می‌داد تا خارجیان را براند. درماه مارس سال ۱۹۰۰ اینجا و آنجا شایع شد که همهٔ خارجی‌ها در پکن و «تین تسین» (Tientsin) قتل‌عام خواهند شد.

شورشیان راههای منتهی به پکن را گرفتند و نمایندگیهای خارجی را در محاصره درآوردند و بااین کار مداخلهٔ فوری نظامی قدرتهای طرف پیمان باچین را ناگزیر ساختند. قوای بحری دولتهای غربی در سواحل چین پیاده شدند و به سوی پکن پیش رفتند، اما دراین میان تنها ژاپن در وضعی بود که توانست به درخواست دولتهای غربی و بخصوص انگلیس ، نیروی عمده‌ای بسرعت به آنجا بفرستد و ازینرو در عملیات بعدی سهم عمده‌ای داشت وتقریباً نیمی از نیروی متحد دولتهای پیمان را که در ماه اوت نمایندگیهای خارجی را آزاد وپکن را اشغال نمود،فرستاد. بااینهمه ژاپن در این قضیه بااحتیاط بسیار رفتار کرد و دربرابر حساسیت متحدانش ملاحظه‌کاری فراوان نشانداد و همهٔ آداب نظامی و دیپلماتیک‌را رعایت نمود. فوج‌های ژاپنی به غارت شهر نپرداختند و نظم و وقار آنها بر جهانیان تأثیر نهاد و اعتبار بین‌المللی ژاپن را بسیار بالا برد و ازجمله ستایش اروپاییان را به جوهرذاتی و تمدن والای این مردم برانگیخت . ژاپن همچنین حق رأیی در مذاکراتی که در سال ۱۹۰۱ به توافق انجامید ، وسهمی از غرامت هنگفت که قرار شد چین بپردازد، یافت .

دربرابر این پیروزی نظامی و دیپلماتیک، روابط ژاپن با روسیه تیره‌تر شد. مناسبات دو کشور پس‌از سال ۱۸۹۵، باوجود بالا گرفتن رقابت رودر رو میان آنها در کره، اندکی بهتر شده بود زیرا که روسیه درگیر مسألهٔ چین و «منچوری» و ژاپن نیز بیش‌از آن سرخورده بود که جانب احتیاط را نگیرد. در سال ۱۸۹٦ دو دولت برای همکاری در عمران کره توافق کردند و در آوریل ۱۸۹۸ روسیه حتی ادعای ژاپن را در برتری اقتصادی داشتن در آنجا شناخت . اما چند سال بعد مسألهٔ «منچوری» بحران روابط ژاپن و روسیه را باز دامن زد. این وضع نتیجهٔ جنبی شورشهای مشت بازان بود. روسیه بطور نمایانی از نقشه‌ها و عملیات آزاد کردن نمایندگیها در پکن دور نگهداشته شد. آندولت هم گسترش شورشها به ایالات شمال شرقی چین را بهانه ساخت و «منچوری» را سراسر اشغال کرد و در فوریهٔ ۱۹۰۱ برای بیرون رفتن از آنجا خواستار قبول شرایطی ازطرف چین شد که انجام آن «منچوری» را تحت‌الحمایهٔ روسیه می‌خواست. اعلام این شرایط اعتراض فوری دولتهای ذینفع ، و شدیدتر از همه ژاپن ، را برانگیخت و روسیه ناگزیر شد که هرگونه نیت توسعه طلبی‌را انکار کند و بحران یکچند فرونشست. اما نیروی روسیه به هربهانه در آنجا باقی ماند.

در کره هم گردش کار، حتی پس‌از پیروزی برچین ، برمراد ژاپن نبود. حکومتی که با به‌تخت نشاندن پدر پادشاه ساخته وپرداخته شد، نتوانست ثباتی

در کارها ایجاد کند و ازینرو ژاپن نقشه را تغییر داد و به سازشی با ملکه رسید، اما او در اریکهٔ حکومت به ژاپن وفادار نماند و با روسیه سروسری داشت. وزیر مختار ژاپن در کره در توطئهٔ کودتایی با پدر پادشاه همداستان شد و اجازه دادتا گاردهای سفارت همراه اجامر به کاخ ملکه بریزند و اورا به قتل برسانند. این واقعه دولت ژاپن را تکان داد و سرکنسول را دستگیر کرد، اما خشم مردم کره نسبت به ژاپن فرونشست. کمی پس‌ازین رویداد، شورشی در آنجا درگرفت و روسیه به این بهانه درمیان آمد. بدینسان نفوذ و قدرت حکومت تزاری در «منچوری» و کره روزافزون و مایهٔ دردسر بزرگی برای ژاپن شد.

یک نتیجهٔ این بازیها نزدیک شدن ژاپن و بریتانیا بود زیرا که اینندوعلاقهٔ مشترکی در مخالفت با توسعهٔ ارضی روسیه داشتند. انگلیس نگران بود که اگر روسیه به اشغال «منچوری» ادامه دهد، نفوذ او در چین به‌خطر افتد و ژاپن نیز آنرا سد راه دسترسی مناسب به خاک آسیا و نیز تهدیدی برای کره می‌دید. ژاپن و انگلیس هیچکدام نمی‌توانستند دربرابر این جریان آرام بمانند، اما توافق رسمی برای مخالفت با آن هم کار ساده‌ای نبود. این کار ازنظر بریتانیا نقض دیپلماسی «انزوای مطلوب» (Splendid Isolation) می‌بود(هرچندکه مضار این سیاست در جریان جنگ «افریقای جنوبی» نمایان شده و بریتانیا را یکه و بی‌یار و هوادار گذاشته بود)، وازنظر ژاپن شاید که امید رسیدن به مصالحه‌ای با روسیه را در منطقه ازبین می‌برد. بسیاری از دولتمردان در توکیو، مانند «ایتو»، هنوز چنین سازشی را بهترین راه برای ژاپن می‌دانستند. ازینروبریتانیا و ژاپن هردو دراین کار بااحتیاط پیش رفتند.

زمینهٔ اتحاد میان ژاپن و بریتانیا از سال ۱۸۹۵ فراهم شده بود. بریتانیا توافق‌های تجاری «شیمونوسه‌کی» را تأیید و از پیوستن به «مداخله سه دولت» خودداری نمود و بااین کار خاطرهٔ مخالفت نخستین خود را با تجدیدنظر در «پیمان» با ژاپن زدود. علاوه‌بر این، بریتانیا سهم مهمی در تجدد ژاپن ایفاء کرده و با آموزش دادن افسران دریایی، فرستادن کارشناس در بسیاری از زمینه‌ها، دادن کمک‌های فنی نظامی و صنعتی وفروش اسلحه و کشتیهای جنگی وسیلهٔ ایجاد گروهی در توکیو شده بود که از مناسبات نزدیکتر با انگلیس هواداری می‌کردند. این احساس با همکاری آرام و مؤثر مقامات دو دولت در طرح جزئیات سرکوبی شورش مشت بازان و در مسألهٔ غرامات تقویت شده بود. فکر اتحاد را گروهی از روزنامه‌ها نیز در توکیو ولندن تبلیغ می‌کردند.

امکان‌امضای پیمانی‌میان ژاپن وبریتانیا بوسیلهٔ چمبرلن (Joseph Chamberlin)

درسال ۱۸۹۸ به وزیر مختار ژاپن در لندن پیشنهاد شده، اما به جایی نرسیده بود. آنچه که موجب شد که این احساسهای دوستانه به مذاکرات رسمی برای اتحاد بینجامد، اقدامات روسیه در چین بود. مشاوران تزار درینکه نباید گذاشت تا ژاپن استحکاماتی در ساحل جنوبی کره بسازد، توافق کردند زیرا که آنرا مخل ارتباط دریایی روسیه میان «ولادیوستک» و «پورت آرتور» می‌دیدند. ژاپنی‌ها چنین محدودیتی را موهن می‌دانستند و مصمم شدند تا روسیه را از کره وازشبه جزیرهٔ «لیائوتونگ» برانند. در ماه ژوییه ۱۹۰۱ «هایاشی تاداسو» وزیر مختار ژاپن در لندن که سالها هوادار چنین اتحادی بود، ملاقاتی در این خصوص با «لرد لانسدون» (Landsdowne) وزیر خارجهٔ انگلیس کرد و سپس در گزارشی خواستار دستور دولت متبوعش درینباره شد. تعلیمات توکیو تشویق کننده بود و کار به تبادل نظر دربارهٔ مواد و شرایط پیمان کشید. دولت ژاپن نخستین مزیت اتحاد بابریتانیارا آزادی عمل‌یافتن درکره می‌دانست. اما بزودی دومشکل درراه این اتحاد پیدا شد: هردو دولت می‌خواستندکه وضع موجود (Status que) را در چین تضمین کنند و روسیه را ازالحاق «منچوری» جلوگیرند. اما بریتانیاخواستار قول کمک متقابل بود که شامل دفاع از هند هم بشود. ژاپن منافع نظامی در شبه قاره نداشت و عنوان کرد که این شرط وزنهٔ توافق را بسود بریتانیا سنگین خواهد کرد. انگلیس هم در قبول حمایت تام از موضع ژاپن در کره تردید داشت و نمی‌خواست که در کشمکش مختص روسیه و ژاپن درگیری پیدا کند. بحث در این نکات ونیز در اختلاف نظر در تقسیم و تناسب نیروهای دریایی دو دولت تا ماه نوامبر به درازا کشید.

دراین هنگام فعالیت‌های دیپلماتیک «ایتو» وقفهٔ کوتاهی در مذاکرات پیش آورد. او در ماه ژوئن ریاست وزراء را به «کاتسوراتارو»، برکشیدهٔ «یاماگاتا»، سپرده اما نفوذش برسیاست امور برجای بود. «ایتو» اعتقاد داشت که باید با روسیه مذاکره کرد تا شاید توافقی با آندولت پیدا شود، و درماه نوامبر کابینه را واداشت تا مذاکرات اتحاد با بریتانیا را تاوقتی که او دیداری خصوصی از «سن پطرزبورگ» (St. Petersburg) کند، متوقف دارد. او در پاییز اینسال نخست به واشنگتن رفت و سپس به پایتخت تزاری ، بی‌آنکه از لندن دیدن کند. مذاکرات او با «لمسدورف» (Lamsdorff) وزیرخارجهٔ روسیه خوب پیش‌نرفت. «لمسدورف» امتیازهای کمی دربارهٔ کره داد، اما دربرابر انتظار داشت که دست روسیه در چین بازگذاشته شود. قبول این وضع ازطرف اکثر ژاپنی‌ها نشانهٔ ضعف شمرده می‌شد. ازطرفی هم علنی شدن دیدار «ایتو» از مسکو بدگمانی

انگلیسی‌ها را برانگیخت و «هایاشی» را واداشت تا دیر نشده است مذاکرات در لندن را ازسرگیرد و «کاتسورا» هم ناچار از او حمایت نمود.

اکنون عقد پیمان اتحاد با بریتانیا ناگزیر می‌نمود. دربارۀ مواد و شرایط پیمان نیز پس‌از مذاکرات دشوار توافق شد. مسألۀ قدرت دریایی دو دولت به مذاکرات جداگانه‌ای میان افسران دریایی محول شد، بریتانیا ازینکه دفاع ازهند هم از مواد پیمان اتحاد باشد صرفنظر کرد، و مسألۀ وضع ژاپن در کره هم با تدبیر و دقت نظر عبارتی در متن موافقتنامه رفع و رجوع شد. پیمان اتحاد بصورتی که سرانجام در ۳۰ ژانویه ۱۹۰۲ امضاء شد، این واقعیت را که «ژاپن علاوه‌بر منافعی که در چین دارد، بدرجۀ ویژه‌ای ازنظر سیاسی و نیز تجاری و صنعتی درکره هم ذیعلاقه است» شناخت. اما این پیمان کمک بریتانیا را به‌ژاپن چنانچه برسر این علائق درگیر جنگ با روسیه شود، پیش‌بینی نمی‌کرد. منتها دوکشور توافق کردند که اگر یکی از آنها درگیر مخاصماتی در شرق دور شود ، دیگری بیطرف بماند. اما اگر یکی‌از طرفین مورد حملۀ دو یا چند قدرت واقع می‌شد، مقررات نظامی پیمان اتحاد قابل اجرا می‌گردید.

اتحاد ژاپن وبریتانیا نخست برای پنجسال بسته شد. درسال ۱۹۰۵، پس‌از جنگ روس و ژاپن، دراین پیمان تجدیدنظر و اعتبار آن تمدید شد و سپس در سال ۱۹۱۱ برای دهسال دیگر تمدید گردید. اتحاد با بریتانیا برای ژاپن چون وزنه‌ای دربرابر قدرت روسیه در آغاز قرن بیستم ارزنده بود و در جریان جنگ روس و ژاپن و در جنگ جهانی اول در وضع ژاپن تأثیر داشت. این پیمان تصریح داشت که ژاپن در کره «بدرجۀ خاصی ذیعلاقه است» و بااین عبارت درواقع ادعای زعامت ژاپن برکره را تصدیق می‌کرد. این اتحاد همچنین به ژاپن اطمینان می‌داد که درصورت جنگ با روسیه ، بریتانیا بیطرفی دوستانه را نگاه خواهد داشت، و اگر قدرت دیگری ـ مانند فرانسه ، متحد روسیه ـ درطرف روسها وارد جنگ شود، ژاپن می‌تواند به شرکت و حمایت مؤثر بریتانیا امیدوار باشد. ازنظر روانی اتحاد با بریتانیا ، که قدرت درجۀ اول جهان بود، اعتماد به نفسی را که ژاپنی‌ها نیمقرن پیش، با تجاوز غربیان به خاک ژاپن، ازدست داده بودند، بازآورد و احساس شد که ژاپن به‌هدف ملی خود در دنیای جدید که تعالی و ترقی و همسری با قدرتهای درجه اول جهان بود، نزدیک شده است، و دیر نخواهد کشید که کبادۀ سیادت دنیا را بردارد و خاطرۀ تلخ مداخلۀ سه قدرت را بزداید .

جنگ روس و ژاپن ۱۹۰۵ــ۱۹۰٤

جنگ روس و ژاپن دو سال پس‌از امضای پیمان اتحاد با بریتانیا درگرفت. این جنگ برای ژاپنی‌ها خواستی‌ترین جنگ بود. نظامیان باشوق به جبهه‌ها شتافتند و اکثر مردم براین عقیده بودند که ژاپن راهی جزجنگ ندارد.

پیمان اتحاد ژاپن و بریتانیا باهمهٔ دقتی که در تنظیم آن شد، برای هرکدام از دوطرف معنی دیگری داشت. این پیمان برای بریتانیا هشداری بود به روسیه که تند نرود، اما ژاپن آنرا یک پیروزی می‌دید که به‌وی امکان می‌داد که باروسیه هرچه سخت‌تر رفتار کند. پیدا بود که تاهنگامی که یک سرکار دردست بریتانیا است قضیه‌ای مانند مداخلهٔ سه دولت پیش نخواهد آمد، و ازینرو تندروان عرصهٔ سیاست ژاپن پیمان اتحاد را دعوتی به‌تجاوز گرفتند. حتی میانه‌روها، ودرآنمیان دولت، نیز باین پشتگرمی وقت را مساعد دیدند که زیربار سازش نامطلوبی برسر کره نروند.

اثر فوری پیمان اتحاد با بریتانیا امیدوارکننده بود. در ماه آوریل ۱۹۰۲ روسیه باخارج کردن نیروهایش از «منچوری» موافقت نمود و قرار شد این کار در چند مرحله، بفاصلهٔ هرششماه یکبار، انجام شود. اولین مرحلهٔ کار در ماه اکتبر آنسال بخوبی پیش رفت، هرچند که نیروها فقط درآن ناحیه جابجا شدند. اما مرحلهٔ دوم که انتظار می‌رفت درماه آوریل ۱۹۰۳ باشد انجام نگرفت. بجای آن، روسیه برهر قرینه و نشانه‌ای آشکار ساخت که برای پیشروی تازه‌ای آماده می‌شود. پس درماه ژوئن آنسال ژاپن تصمیم گرفت که پیشنهاد حل و فصل کلی مسأله را به روسیه بدهد، باین قرار که دوطرف احترام به تمامیت ارضی چین و کره را متقابلا تضمین کنند و حقوق خط آهن روسیه در «منچوری» ونیز منافع اقتصادی و سیاسی ژاپن در کره را نیز بشناسند. مذاکره با روسها در نیمهٔ دوم سال ۱۹۰۳ در «سن پطرزبورگ» جریان داشت. دولت «کاتسورا» با همهٔ پشتگرمی به اتحاد با بریتانیا ، آماده بود که اگر شرایط توافق با روسیه زیاد نامساعد نباشد، با اینِدولت کنار آید. اما روسها در تأکید برحق انحصاری خود برمنابع جنوب «منچوری» سرسخت بودند و فقط خواستار تضمین تمامیت ارضی کره و ایجاد یک منطقهٔ بیطرف در شمال مدار ۳۹ درجه و قول ژاپن در اینکه استحکاماتی در سواحل کره ایجاد نکند، شدند و تعهدی دربارهٔ چین (ومنچوری) نپذیرفتند. ژاپن باآمادگی نظامی که داشت و بافشار افکار عمومی و احساسات ملی که خواهان جنگ بود، قبول این شرایط را دشوار یافت و «کاتسورا» ،

بتوصیهٔ مشاوران نظـامیش، بهتر دید کـه جنگ را انتخاب کند*. پس، دولت ژاپـن در ژانویهٔ ۱۹۰٤ حـداقل شرایطی را کـه پذیرفتنی می‌دانست بصـورت اولتیماتومی ارائه نمود و چون پـاسخ مساعدی نرسید ، در تـاریخ ٦ فـوریـه مذاکرات و روابط سیاسی با روسیه را قطع کرد و روز ۱۰ فوریه اعلان جنگ داد.

مخاصمات از همان تاریخ قطع مذاکرات آغـاز گشته بود. همانـروز نیروی روسیه از «یالو» گذشت و درکره پیشروی کرد و یک ناوگان ژاپن از بندر نظامی «ساسه‌بو» عزیمت کرد و این نیرو درشب ۸فوریه در«چمولپو» (Chemulpo) پیاده شد و باترن به سؤول رفت و شهر را تصرف کرد. واحدهای دریایی ژاپن به یک ناوگان روسی حمله کردند. عملیات ژاپن دراین مرحله بیشتر برای تسلط و تقویت موضع خود در تنگه‌هایی بود که نیروهای تقویتی برای رفتن به کـره باید ازآنجا می‌گذشت. این کار در ۱۳ آوریل باپیروزی بر دفاع دریایی روسیـه دربرابر «پورت آرتور» انجام شد و درنتیجه ارتش اول ژاپن توانست در طـول رود «یالو» پیشروی کند و در تاریخ ۱ مه با شکستن خط دفاعی روسها ازین رود بگذرد و به جنوب «منچوری» برسد. ارتش دوم ژاپن هم چند روز پس‌از آن در شبه جزیرهٔ «لیائوتونگ» پیاده شد. در فاصلهٔ یک ماه ارتش سوم، بفرماندهی ژنرال «نوگی»، «پورت آرتور» را درمحاصره گرفت. اما پایگاه آنجا تا آخرین روز سال ۱۹۰٤ پـایداری کـرد و سرانجام در نـوروز ۱۹۰۵ تسلیم شد. محـاصرهٔ «پورت آرتور» بزرگترین گرفتاری این جنگ برای ژاپنی‌ها بود.

ژنرال «نوگی ماره سوکه» سردار جـان برکفی کـه اورا مظهر فضیلت‌هـای سامورایی دانسته‌اند ، پنج ماه دربرابر استحکامات دشمن کوشید. «نوگی» در

---

* جدا از اتحاد با بریتانیا، ژاپن در سیاست خارجی خود روی دوستی با امریکا و پادرمیانی آندولت در روز نیاز حساب می‌کرد. حاج مخبرالسلطنه هدایت که در ژانویه ۱۹۰٤ در توکیو بوده است ، مشاهدات خود را چنین می‌نگارد: «میستر تفت امریکایی، حاکم فیلیپین، به توکیو آمد که بسمت وزارت جنگ به امریکا برود. چهارم ژانویه به توکیو وارد شد. احترامات فوق‌العاده از او کردند و پیدا بود که بـرای تصمیم قطعی جنگ منتظر او هستند. در دوروز تـوقف او صحبت جنگ گرم‌تر شد.

روز پنجم ژانویه وزیر خارجه دو نوبت بین امپراتـور و «مارکی ایتو» آمـد و شد کرد. شب ششم وزیر خارجه شامی بافتخار تفت داد. از اتابک هم دعوت نمود. برای ساعت ۹ مجلس برهم خورد. وزیر مختار امریکا گفت: امر است که امشب وزراء متفرق نشوند مگراینکه تصمیم جنگ و صلح را قطعاً بگیرند. میهمانان همه رفتیم و روزدیگر خبر جنگ منتشر شد...» (تشرف به‌مکه معظمه ازطریق چین و ژاپن... ص ۱۱۳) .

میدان جنگ و نیز در پشت جبهه انضباط اعلا و بسیار سختی برای سربازانش مقرر داشت. تلفات ژاپن در این جبهه ۶۰٫۰۰۰ نفر بود و دوپسر ژنرال «نوگی» هم در نبرد کشته شدند *

در جبهه‌های دیگر نیز کار روسها دشوار بود. ژنرال «کوروپاتکین»

---

* نخستین تلاش برای گرفتن دژ «پورت آرتور» ۱۶٫۰۰۰ کشته از ژاپنی‌ها برجا گذاشت و ژنرال «نوگی» ناچار ازحمله دست برداشت. «نوگی» هدف انتقاد شد و سخن از برکناری او به میان آمد، اما امپراتور از وی حمایت نمود و اشاره کرد که درصورت شکست می‌توان به او اجازهٔ خودکشی داد. «نوگی» وجدان مسؤولیتی قوی داشت. درمقابله با قیام «سایگو» در سال ۱۸۷۷ بخت با «نوگی» ناسازگار درآمد و پرچم هنگ او به‌دست خصم افتاد که خفت بزرگی بود. «نوگی» تصمیم گرفته بود چندان بجنگد تا کشته شود و ازینرو در خطیرترین هنگام نبردی جانانه کرد و بجای آنکه ازپا درآید، خود را قهرمانی نامور ساخت و در ارتش ژاپن ترقی یافت. امپراتور ایپرا بخاطرداشت و اورا شایستهٔ حمایت می‌دید. ارتش ژاپن پس‌از سه‌بار تلاش نافرجام برای تصرف «پورت‌آرتور» که به بهای جان ۲۴٫۶۰۰ سرباز تمام شد، نقشهٔ جنگی را تغییر داد و به‌تپه‌ای موسوم به «ارتفاعات ۲۰۳» حمله کرد. نبرد درینجا چنان سخت بود که گفته‌اند که شدت بمباران توپخانه شکل این تپه را دگرگون ساخت ارتش ژاپن بزحمت زیاد و بادادن ۶۲۰۰ کشته توانست این تپه را بگیرد و باآتش گشودن بروی ناوگان روسی از فراز آن موفق شد تقریباً همه سفاین جنگی دشمن را دربندر نابود کند و قوای روس را به‌تسلیم وادارد.

«نوگی» احساس خودرا دربارهٔ این نبردها در قطعه شعری که بشیوهٔ چینی سروده ، بیان‌کرده است: «هزار کرور سرباز ارتش پادشاهی نیروی دشمن را شکستند اما از پیکر رزمندگان ما تپه‌ای برجای ماند. چگونه می‌توانم در روی مادران و پدران این کشته‌ها نگاه کنم؟ چه شمار از سربازانمان پیروز بازمی‌گردند ؟» پس‌از تسلیم دشمن، «نوگی» فرماندهٔ کل قوای روس «استسل» (Stessel) را پذیرفت و به او اجازه داد که شمشیر ببندد و در پایهٔ مساوی با او دیدار کند. او از «استسل» برای دفاع جانانه‌اش تحسین کرد و سردار روس شجاعت نیروهای ژاپنی را ستود ونیز کشته شدن دوپسر «نوگی» در جنگ را تسلیت گفت و خواست تااسب سفیدش را به ژنرال ژاپنی پیشکش کند. «نوگی» آنرا پذیرفت وتقدیم امپراتور کرد. «نوگی» چون بازگشت و به خاک میهن قدم گذاشت گفت که دوست دارد صورتش را باکلاه حصیری بپوشد ونمی‌خواهد چنان قهرمانی باشد که درباره‌اش این مثل آمده است که «هزاران سرباز می‌میرند تا سرداری را قهرمان و نامور سازند.»

ازآن پس «نوگی» زندگی را هرچه کمتر ارزش می‌نهاد. درسال ۱۹۱۲ که امپراتور «میجی» درگذشت و در روز بخاک سپردن او، «نوگی» در خانه‌اش در توکیو به‌شیوهٔ سامورایی خودکشی («سپاکو» یا «هاراکیری») کرد و به تیغ او همسرش نیز. او را سربازی نمونه دانسته وبه‌داشتن روح و جوهر سامورایی (بوشیدو یا آیین سلحشوری) ستوده‌اند و همسرش نیز زنی شایسته و برازندهٔ بانویی یک سرباز وسردار بافضیلت بود.

(Kouropatkine)* فرماندهٔ قوای روس که هنگام عزیمت از مسکو گفته بود که بزودی در توکیو پیمان مصالحه را امضاء خواهد کرد، دربرابر نیروهای ژاپن مرتب عقب می‌نشست. ** در پایان ماه اوت و اوایل سپتامبر نیروهای زیر فرماندهی ژنرال «اویاما» ناحیهٔ «لیائویانگ» را گرفتند و روسها را به «موکدن» (Mukden) عقب راندند. دراینجا جنگ سرنوشت ساز دیگری از ۲۳ فوریه تا ۱۶ مارس ۱۹۰۵ در پیش بود که در آن سیزده لشکر ژاپن با ۴۰۰٫۰۰۰ سرباز به میدان آمد و ژاپنی‌ها با دادن بیش‌از چهل هزار کشته ، شهر را گرفتند . روسها «کوروپاتکین» را از فرماندهی قوا معزول کردند اما جانشین او «لینوویچ» (Linovitch) هم‌بختی‌نداشت‌ونتوانست‌درخاربین (Kharbine) جلوی پیشروی ژاپنی‌هارا بگیرد. ضربهٔ نهایی به امیدهای روسیه هنگامی زده شد که ناوگان او در «بالتیک» که در ماه نوامبر گذشته از اروپا عزیمت کرده و از راه اقیانوس اطلس و دماغهٔ امید نیمی از کرهٔ زمین را پیموده بود ، با نیروی دریاسالار «توگو» در تنگه «تسوشیما» روبرو و نابود گشت. این ناوگان ، از حدود چهل کشتی، در

---

* این سردار روسی اندکی پیش‌از جنگ روس بسفارت کبرای فوق‌العاده به ایران آمده بود. عبدالله مستوفی در شرح وقایع شعبان ۱۳۱۲ (۱۸۹۵ میلادی) دربنباره می‌نویسد: «درهمین ایام «کوروپاتکین» ژنرال بدربار ایران مأمور شده بود یکی دوروز بود به تهران وارد شده ، کارکنان دولت مشغول پذیرایی او بودند که خبر فوت حاجی میرزا حسن شیرازی مرجع تقلید شیعیان به تهران رسید... این ژنرال یکی‌از رجال نظامی مهم روسیه و در استقرار نفوذ روسها در ترکستان زحماتی کشیده و مأموریت در ایران نیز البته باطناً برای مطالعات نظامی بود، ولی مردم از تجلیلاتی که دولت از این سفیرکبیر بعمل آورد، خوشدل نبودند.» (شرح زندگانی من...، ج ۱، ص ۵۰۹ـ۵۰۸).

** روحیهٔ عالی سربازان ژاپنی دراین جنگ تحسین همگان را برانگیخته بود . هدایت در سفرنامهٔ خود درشرح دیدار از مدرسهٔ نظامی توکیو (دسامبر ۱۹۰۳) می‌نویسد: «چند نفر از صاحبمنصبان در گوشهٔ جرگه داشتند و یکی‌از ایشان در جنگ چین گلوله به پایش خورده بود، می‌لنگید . ما مشغول تماشا بودیم که هیاهویی شد و آن صاحبمنصب لنگ برجستنی کرد که عصایش به‌سقف خورد. گفتند روزنامه برای آنها رسیده که وقوع جنگ را تایید می‌کند. صاحب منصب‌های روسی بخاطرم آمد که از جنگ ملول می‌شدند!» (تشرف به مکه معظمه... ص ۱۰۳) ونیز دراشاره به آمادگی وشوق مردم برای جنگ می‌نویسد که در بزمی که روز اول ژانویه (۱۹۰۴) برایشان ترتیب داده بودند «زدند و خواندند ... ترجمهٔ آنچه خوانده شد این بود: محبوبه به‌خواطرخواه خود خطاب می‌کند فردا که جنگ «نیپن» و روس درمی‌گیرد تو میروی بمیدان من به دنبال تو می‌آیم برای بستن زخمها. «اتابک افسوس داشت که حیف است ژاپنی‌ها با روس جنگ کنند شکست می‌خورند و لطمه به کارشان وارد می‌آید . گفتم تصور نمی‌کنم شکست بخورند ... این قوم شکست نخواهند خورد و بی‌گدار به‌آب نمی‌زنند ...» (همانجا ، ص ۱۱۰ـ۱۰۹).

راه طولانی خود از مساعدت بیدریغ فرانسه برخوردار شد و ایندولت ایستگاه ـ های ذغالگیری در «ماداگاسکـار» و در هندوچین دراختیـار آن گـذاشت . امـا انگلیس که متحد ژاپن بود این کاروان جنگی را با سوء ظن خصمانه می‌نگریست، بخصوص که کشتی‌های روسی به روی مسافران انگلیسی در دریای شمال بتصور اینکه سربازان ژاپنی هستند، آتش گشوده بودند. اطلاعات دقیق و ارزنده‌ای که بریتانیا از مسیر و نقل وانتقال این ناوگان دراختیار ژاپنی‌ها گذاشت ، از دلایل توفیق شگفت‌انگیز دریاسالار «توگو» در نابود کردن آن بود. تجربهٔ ژاپن باحیلهٔ جنگی ناوگان روسی را محاصره کرد و با شگرد خاصی آنـرا ازهرسو زیر آتش گرفت. فقط دوکشتی از جهازات روسی توانست بگریزد. دراین نبرد ژاپن سـه اژدرافکن ازدست داد و یکصد کشته و زخمی داشت. بحریهٔ بریتانیا شاید کـه بهمان اندازهٔ ژاپنی‌ها ازاین پیروزی شادمان شد زیرا که بخش عمدهٔ ناوگان پیروز در بنادر انگلیس ساخته شده و بیشتر افسران دریایی ژاپن را انگلیسی‌هاآموزش یا مشاورهٔ فنی داده بودند.

بااین شکست‌ها روسیه حاضر به صلح شد. هرچند که ایندولت نمی‌پذیرفت که منابع مادی و نظامیش توان ادامهٔ جنگ را ندارد، باز ناآرامی سیاسی وموج و تکان پیشدرآمد انقلاب اکتبر در داخلهٔ روسیه محسوس بود. ژاپن هم بنیـهٔ مالیش به‌انتها می‌رسید و تلفات فراوان در جنگ داده بود که نسبت آن به ۴۰ درصد نفرات زیرپرچم می‌رسید. در ۲۰ ماههٔ جنگ تقریباً همهٔ افراد مشمول و ذخیره بسیج شده بودند. خزانهٔ کشور تقریباً خالـی شده و دیگر محلی بـرای استقراض خارجی نمانده بود. بااینکه انگلیس، همپیمان ژاپن، و امریکا مساعدت اقتصادی نمودند و تقریباً نیمی از هزینهٔ جنگ را وام دادند، اما بریتانیا خـود نگران گسترش نفوذ ژاپـن در شـرق آسیا بود. بیدرنگ پس‌از نبرد «موکدن» ، مارشال «اویاما»، فرمانده ژاپنی، رئیس ستاد خود بنام «کوداما» را به مأموریت محرمانه به توکیو فرستاد تا لزوم صلح بی‌تأمل را به دولت بقبولاند. درواقع هم «گن رو»، سیاستمداران معمر، و هیأت وزیران با بینش سزاوار تحسین پیش‌از شروع جنگ تصمیم گرفته بودند که از ممالک متحدهٔ امریکا بخواهند که درموقع مناسب میانجیگری کند و نمایندهٔ مخصوصی باین منظور به واشنگتن فـرستاده شده بود. بنابراین برای پـرزیدنت «روزولت» (Theodore Roosevelt) عجیب نبود که ظرف یکهفته از نبرد «تسوشیما» ژاپن ازو خواست که پیشنهاد صلح را با روسها مطرح‌کند. روسیه که بی‌آنکه کسی قصد میانجیگری داشته باشد چندین بار به سایر دول اعلام کرده بود که میانجیگری نکنند، ازیـن پیشنهاد استقبال

کرد وکنفرانس صلحی در «پرتسموت» (Portsmouth) در «نیـوهمشایـر» (New Hampshire) ترتیب یافت و نمایندگان مختار- «کومورا» وزیرخارجهٔ ژاپن و «کنت ویته» (Vitté) ازسوی روسیه- درماه‌اوت ۱۹۰۵ درآنجاملاقات کردند. خواستهای ژاپن، چنانکه ازین فاتح مسلم انتظار می‌رفت، سنگین بود و متضمن شناسایی تفوق ژاپن در کره، انتقال تأسیسات و منافع روسیه در «منچوری» و ازجمله خط آهن آنجا و شبه جزیرهٔ «لیائوتونگ» بـه ژاپن ، تسلیم «ساخالین» (Sakhalin) و پرداخت غرامت. این دو خواستهٔ اخیر را روسیه سرسختانه رد کرد، تا سرانجام با پادرمیانی امریکا تسلیم نیمهٔ جنوبی «ساخالین» را پذیرفت و غرامت را به هیچ روی زیربار نرفت. دولت ژاپن ، باهمهٔ ناخشنودی چون توان جنگ طولانی‌تر را درخود نمی‌دید، قبول کـرد. در «پیمان پرتسموت» کـه در ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ امضاء شد روسها پذیرفتند که منافع اعلای سیاسی، نظامـی و اقتصادی ژاپن را در کره بشناسد، اجارهٔ شبه جزیرهٔ «لیائوتونگ» (ازچین) را به ژاپن انتقال دهند، و راه‌آهنی را که «پورت آرتور» را به «موکدن» می‌پیوست تا اقتصای شمالی و همچنین نیمهٔ جنوبی جزیرهٔ «ساخالین» را با حقوق خـاص ماهیگیری به ژاپن واگذارند. بتقدیر تلاشهای میانجیگری پرزیدنت «روزولت» ، جایزهٔ صلح نوبل به رئیس جمهور امریکا داده شد.

در ژاپن بااعلام مـواد و شرایط پیمان صلح بلوا و خشم عمومی برخاست . مردم که در بیست ماه جنگ با تبلیغات بسیار و اخبار پیروزیهای پی‌درپی، امید داشتند که پاداش و بهره‌ای ارزنده‌تر دربرابر آنهمه تلاش بیابند، به تحـریک گروههای ناسیونالیست علیه کابینهٔ «کاتسورا» به اعتراض برخاستند ونارضایی خودرا با شورشهای خیابانی، که گهگاه اعلام حکومت نظامی را ناگزیر می‌ساخت، نشاندادند، تا آنجا که وزیر خـارجه دربازگشت از کنفرانس صلح مـی‌بایست محرمانه پیاده شود زیرا که خطر سوء قصد به او زیاد بود. بااینهمه پیروزی ژاپن و شرایط صلح، در وضعی که دولت می‌دانست که توانش ازنظر مالی و سربـاز تقریباً به‌انتها رسیده است، موفقیتی بزرگ بود. همچنین جای بحث نبود کـه کابینهٔ «کاتسورا» باید در پاسخ به خواست مردم کناره‌گیری کند.

پیروزی نظامی و عروج دیپلماتیک

دگرگونیهایی‌که نهضت «میجی» به‌دنبال داشت، رفته رفته طی دودهه بینش

و منش تازه‌ای در ژاپنی‌ها نسبت به‌دنیای خارج بارآورد. ازیکسو آگاهی مردم به شیوه‌ها و بنیادهای غربی بیشتر شد، وازسوی دیگر رنج وستوهی که ازاحساس حقارت برای ضعف سیاسی، کمبود علمی و نارسایی فرهنگی خود یافته بودند به شوق تقویت بنیهٔ ملی پروبال داد و این خواست و آرزو با هدفهای خاص در سیاست خارجی پیوند یافت. ژاپن که نخست برای «بیرون راندن وحشیان» برخاسته بود، چون به‌این مقصود رسید ، خواست تا باآنها همسری یابد وسپس به رقابت باآنها برآمد و صلای نظم نوینی را در جهان درانداخت.

نتیجهٔ این جریان بالاگرفتن موج ناسیونالیزم در داخل و یک دهه تلاش نظامی در خارج بود. ژاپن که اینک پایگاه برابری باقدرتها یافته وپایه‌گذاری امپراتوری خود را آغاز کرده بود، ناگزیر دید که دستگاه دیپلماسی مناسبی برای خود بسازد، الگوهای بنیادی را که غرب بمایهٔ آن خود را «متمدن» می‌دانست در داخل دنبال کند، و وارد بازی «پیمان نامه» و «موافقتنامه» در خارج شود. برای «اول بودن» درصحنهٔ بین‌المللی می‌بایست قدرت پویای ملی را درخدمت دیپلماسی نهاد و، درنهایت، به‌خطر جنگ هم تن داد. رهبران ژاپن موضوع روابط خارجی را جدی گرفتند و خواستند تا بهترین مایهٔ اندیشه را در عرصهٔ دیپلماسی‌بگذارند و منابع ملی، نیروی نظامی و عقاید عمومی را پشتوانهٔ آن بسیج کنند. این نیت و روش تاآنجا که ژاپن را به‌سرنوشت خود در دنیای جدید حاکم ساخت و به رهبران و مردم این کشور غرور ملی و اعتماد به نفس تازه داد، در چشم جهانیان تحسین‌انگیز بود، اما رویدادهای بعدی بسیاری از مورخان را به هدفهای نهایی ژاپن بدگمان ساخت. عروج ژاپن در جای یک قدرت امپریالیستی این سؤال را پیش آورد که آیا رهبران «میجی» و سیاست‌های آنان ژاپن را در راهی نهاد که سیاست ملی را با جنگ و توسعه‌طلبی، بزیان رفاه و آسایش مردم، پیوند داد و فاجعهٔ درگیری و شکست در جنگ دوم را آفرید، یا آنکه ژاپن واقعاً راهی جز این نداشت و فشارها و مصلحت‌هایی که به ویرانی جنگ انجامید بیشتر نتیجهٔ عزم و تمایل به اثبات وجود و تأمین امنیت ملی بود نه اشتهای ارضی.

عروج دیپلماتیک ژاپن تا سال ۱۹۰۵ که این کشور بر روسیه پیروز آمد ، در چند مرحله پیش رفت: ازسال ۱۸۵۳ و گشوده شدن دروازه‌های ژاپن تا ۱۸۷۱ رهبران ژاپن چند وچون دیپلماسی جدید و فن مذاکرهٔ بین‌المللی و دفاع ملی را می‌آموختند. پس‌از سال ۱۸٦۸ دولت بسرعت در کار شد تا به خواست یا بهانهٔ قدرتهای غربی برای حمایت از اتباع آنها در ژاپن پاسخ گوید و زمینهٔ الغای کاپیتولاسیون را فراهم سازد، و چندی پس‌از آن، درسال ۱۸۷۱، که «سوئه‌جیما»

وزیر خارجه شد، دولت توانست مرحله‌ای از دیپلماسی مثبت را آغاز کند. دراین میان تا سال ۱۸۹٤ و هنگام جنگ با چین، رهبران ژاپن تلاش خود را متوجه دو هدف نمودند، یکی روشن ساختن و تثبیت وضع بین‌المللی ژاپن باعتبار زبان تازهٔ دیپلماتیک، و دیگر تجدیدنظر در پیمانهای نابرابر. هدف اول بطورمطلوب و با سهولت شگفت‌آوری بوسیلهٔ رهبری تازهٔ دیپلماسی ژاپن به‌انجام رسید. ژاپن در سال ۱۸۷۱ پیمان بازرگانی با چین بست، در سال ۱۸۷۲ جزایر «ریوع ـ کیوع» را در ادارهٔ خود درآورد و سال بعد جزایر «بونین» (Bonin) دراختیار نیروی دریایی ایندولت آمد، در ۱۸۷۵ جزایر «کوریل» (Kuriles) را باعقدپیمانی از روسیه گرفت و مرز ژاپن با روسیه در «ساخالین» مشخص شد. نخستین بحران واقعی در روابط خارجی برسر کره پیش آمد و چنانکه دیدیم دولت درسال ۱۸۷٤، بیشتر برای آرام ساختن ساموراییهای جنگ طلب در مسألهٔ کره، به بهانهٔ قتل چند ملوان «ریوع کیوع» بدست بومیان «فرمز»، به تایوان نیروفرستاد. این لشکرکشی گران درآمد و چندان موفق نبود، اما پیروزی دیپلماتیک تازه‌ای برای ژاپن بارآورد، که ایجاد تردید حقوقی در ادعای چین بر فرمز و تسجیل حاکمیت ژاپن بر جزایر «ریوع کیوع» بود. در سال ۱۸۷٦ ژاپنی‌ها کره را گشودند و پیمانی که در «کانگ وا» بسته شد نه فقط کره را بروی بازرگانی ژاپن بازکرد، بلکه به‌استقلال کره نیز تصریح نمود که پیشدرآمد جایگزین شدن ژاپن در آنجا بجای چین بود. اینک ژاپن با چین و روسیه برای نفوذ در خاک آسیا به‌رقابت درآمده بود.

هدف دوم دیپلماسی ژاپن، تجدیدنظر در «پیمانهای نابرابر»، راهی دور و دشوار درآمد تاکه سرانجام در سال ۱۸۹٤ با پیشرفت اصلاحات داخلی وتوسعهٔ قدرت نظامی ژاپن، «آئوکی» وزیر خارجهٔ ایندولت توانست با «کیمبرلی» (Kimberley) وزیرخارجهٔ بریتانیا به توافقی برسد که ترتیب برون مرزی را تا سال ۱۸۹۹ ازمیان برمی‌داشت، وبزودی دیگر قدرتها نیز چنین کردند. اعادهٔ اختیار تعرفه‌های گمرکی به ژاپن نیز درسال ۱۹۱۱ انجام شد.

سال ۱۸۹٤ شروع مرحلهٔ تازه‌ای در دیپلماسی ژاپن نیز بود، که با جنگ با چین آغاز شد و یازده سال بعد با پیروزی نظامی بر روسیه پایان گرفت. جنگ باچین، در چشم دنیا نشانهٔ بلوغ ژاپن نمود و نگرانی قدرتهای غربی از خطر ژاپن و «مداخلهٔ سه‌گانه» سال ۱۸۹۵ را پیش آورد. درسال ۱۹۰۰ ژاپنی‌ها به لشکرکشی متحدان برای نجات نمایندگیهای خارجی در پکن در هنگامهٔ شورش «مشت بازان»، پیوستند، و در اینجا نیز با نمایش انضباط عالی و فضیلت‌های

سربازی، غربیان را به تحسین آوردند. دو سال پس‌از آن ژاپن باامضای پیمان اتحاد با بریتانیا برگ دیگری از تاریخ را ورق زد و ملموس‌ترین شناسایی را برای تساوی دیپلماتیک خود با قدرتهای درجهٔ اول جهان به‌دست آورد. پیروزی در جنگ با روس ، ژاپن را در راه ایجاد امپراتوری خود انداخت که ملاحظات تازه‌ای را در سیاست خارجی آیندهٔ ایندولت پیش می‌آورد. در تابستان ۱۹۰۵ ممالک متحده دعای خیر خود را بدرقهٔ راه تسلط ژاپن برکره ساخت و در ماه اوت اینسال پیمان اتحاد ژاپن و بریتانیا تجدید شد و دایرهٔ شمول آنهم توسعه یافت و دفاع از منافع انگلیس در هند و شناسایی روشن‌تری از موقع مسلط ژاپن درکره نیز درآن گنجانده شد. در ماه سپتامبر پیمان «پرتسموت» به جنگ با روسیه پایان داد و ژاپن با فراغ خاطر آمادهٔ بهره‌برداری از بردهایش درکره وچین شد.

اینک ژاپن حقوق و امتیازهایی داشت که از آن دفاع کند. در بینش‌سیاسی زمامداران و سیاستگران ژاپن نیز تفاوت و برخورد میان دونظر پدیدار شد، یکی ملاحظه‌کاری که در سوی نگهداشتن و بهره‌برداری کردن از یافته‌ها بود، و دیگر، بلندپروازی و زیاده خواهی که بیشتر بـه امتیازهای تازه در چین نظر داشت . نتیجهٔ این وضع ترویج آمالگرایی و اندیشهٔ رسالت ژاپن درخاک آسیا ودرصحنهٔ بین‌المللی ازسوی کسانی که باسیاست‌های دولت معارضه داشتند، بود.بدینسان، شکاف میان مقاصد دولت و انتظارات عامه هرچه بیشتر شد کـه نمونهٔ آن نارضایی مردم از شرایط پیمان صلح «پرتسموت» پس‌از جنگ روس و ژاپن بود. دراین میان جریان تازه‌ای پدید آمد و کسانی این اندیشه را آوردند که ژاپن،بجای همگام شدن با دولتهای امپریالیستی، باید که «انقلاب آسیائی» را ، علیه غرب ، دراندازد، و دراین کار ازچین آغاز کند. تنش‌ها و نارضایی‌های اجتماعی کـه در جریان تجدد بارآمده بود ، به‌این اندیشه‌ها زمینه و نیرو می‌داد.



در کره، همانکه روسها در آغاز جنگ با ژاپن ازآنجا رانده شدند، دولت ژاپن پادشاه کره را به امضای موافقتنامه‌ای واداشت که امنیت آنکشور و خانوادهٔ سلطنتی را تضمین می‌کرد و برای این کار اجازهٔ اقدام لازم را به ژاپن می‌داد . مردم کره که از فشار روسیه و فساد دستگاه حکومت رنجدیده بودند ، امیدوار شدند که بااین ترتیب کارهاشان سامان گیرد. اما ژاپن که حقوق نظامی در آنجا پیدا کرده بود، خواست تا حقوق مالی و دیپلماتیک را هم برآن بیفزاید و نیات خود را آشکار ساخت. سوداگران بسیار که می‌خواستند یکشبه ثروت بادآورده

یابند، رهسپار کره شدند و احساسات ضد ژاپنی در آنجا بالاگرفت. با پیداشدن افق پیروزی بر روسیه، ژاپن تصمیم گرفت تا کار کره را یکسره کند و آنجا را تحت‌الحمایه سازد. نه انگلیس، متحد ژاپن، نه روسیه که علائق عظیم ژاپـن در کـره را در پیمان صلح شناخت و نه امریکا کـه کنفرانس صلح را تـرتیب داد ، مخالفتی بااین قصد ژاپن ننمودند. «ایتو هیروبومی» رئیس شورای سلطنتی، این مهم را برعهده گرفت و عازم کره شد.

در کره، پادشاه اختیاردار مطلق بود. او زیربار این خواست ژاپن نمی‌رفت، اما نیروهای ژاپنی در کره حاضر بودند و «ایتو» بـا نمایش قدرت و همراه بـا فرماندهٔ کل نیروها با پادشاه مذاکره کرد و از پیش‌برد. پس، درپایان سال ۱۹۰۵ فرمانداری کل ژاپن در سؤول برقرار و «ایتو» نخستین فرماندار کل کره شد. او می‌توانست همهٔ مقامها ، جز وزیران را منصوب کند و با ایجاد سازمان و سمت فرمانداران نواحی و مشاوران انتظامی ، ژاپنی‌ها را به این مقامها گماشت.«ایتو» در جلسه‌های هیأت وزیران، ارادهٔ خود را به دولت کره تحمیل می‌کرد. درباره کره و مردم دربرابر این استبداد به مقاومت برخاستند. پادشاه در سال ۱۹۰۷ هیأتی را، پنهانی، برای استمداد به «دومین کنفرانس جهانی صلح» در لاهه فرستاد . کنفرانس به‌این درخواست اعتنا ننمود، اما «ایتو» که به خشم آمده بود، پادشاه را به کناره‌گیری واداشت . در روز به‌تخت نشستن پادشاه جدید شورشهایی در سؤول برخاست. یکهفته بعد پادشاه جوان، بفشار «ایتو»، فرمان انحلال نیرو-های مسلح کره را صادر کرد و ژاپن کار نظم و اداره داخلی کره را هم دراختیـار گرفت. نظامیان ژاپنی ناآرامیهایی را که اینجا و آنجا بوسیلهٔ سربازان و دیگـر مردم کره برپا شد ، خـواباندند . بعضی میهن پرستان کـره‌ای در کـوهستانها دسته‌های مقاومت تشکیل داده بودند که سربازان نیروهای منحل شده هم بـه آنها پیوستند. این گروهها که «سربازان راستین» نامیده می‌شد بوسیلهٔ نیروی ۲۰۰۰ نفرهٔ ژاپنی‌ها سرکوب گردید. اما ناآرامی در کره روزافزون و الحاق‌یکسرهٔ آن کشور هدف دولت ژاپن بود، وکشته شدن «ایتو» بدست یک جوان کره‌ای در چین در سال ۱۹۰۹ بهانه برای این کار داد. «ایتو» که گویا با الحاق کره مخالف بود واندیشه داشت که با متجدد ساختن کره می‌توان تفاهم مردم را جلب ومقاصد ژاپن را بهتر تأمین کرد، در سال ۱۹۰۸ که کابینهٔ «سایونجی»، یار هوادار او ، جای خـود را به کـابینهٔ دوم ژنـرال «کاتسورا»، بـرکشیدهٔ «یاماگاتا»، داد، از نفوذش کاسته شد. او در سال ۱۹۰۹ از فرمانداری کل کره استعفا کرد ورهسپار روسیه شد تا با رهبران این کشور دربارهٔ چین تبادل نظر کند، و هنگامیکه در

ایستگاه «پین کیانگ» (Pinkiang) در«منچوری»ازسوی‌مقامات‌روسی‌استقبال می‌شد، هدف سوء قصد گردید.

در ماه مه ۱۹۱۰ ژنرال «ته‌رائوچی ماساتاکه» که از سال ۱۹۰۲ وزیر جنگ بود، باحفظ سمت، فرماندار کل کره شد. او درماه اوت پادشاه جوان را به‌امضای پیمان الحاق واداشت. برای «یی»، پادشاه کره، مقرری هنگفتی معین گردید وقرار شد با خانوادهٔ سلطنتی کره، که اینک به «چوسان» («سرزمین آرامش بامدادی») تغییر نام یافته بود، رفتاری برابر خانوادهٔ امپراتور ژاپن بشود. ژاپن ازاین‌تاریخ ۳۵ سال برکره فرمان راند و این حکومت، هرچند که منافعی برای کره‌ایها داشت و نرمتر از حکومت پادشاهی کره بود، اما توجه چندانی به احساسات کره‌ایها نداشت. فرمانداری کل کره و تایوان همیشه در تصدی یک امیر ارتش یا نیروی دریایی بود .

ژاپن تسلط برکره را برای امنیت نظامی دربرابر روسیه وپیشرفت اقتصادی خود توجیه می‌کرد ونیزاین سرزمین‌را پایگاهی برای پیشروی درخاک‌آسیاگرفت، همچنانکه تایوان برای گسترش در سوی جنوب و نیمهٔ جنوبی «ساخالین» برای دفاع شمال به‌کار می‌آمد.

در چین ، کار آرامتر پیش می‌رفت. درسال ۱۹۰۶ بهره‌برداری از حقوق ژاپن در آنجا به «شرکت راه‌آهن جنوب «منچوری» که تازه تأسیس شده بود، سپرده شد. دولت نصف سرمایهٔ این شرکت و حق انتصاب دو مقام بالای آنرا داشت. به‌این کمپانی، جدا از ادارهٔ خطوط و توسعهٔ شبکهٔ راه‌آهن، اختیار فعالیت در استخراج معادن، خدمات عمومی و فروش کالا داده شد، و همچنین جمع‌آوری حقوق و عوارض و ادارهٔ منطقهٔ راه‌آهن . هدف آن بود که کمپانی راه آهن یک منبع درآمد ونیز وسیلهٔ اجرای سیاست دولت باشد. با مباشرت این شرکت که در زمینه‌های سیاسی و دیپلماتیک با فرماندار کل «کوانتونگ» (که از اوت ۱۹۰۶ منصوب شد) سهیم بود، کار سرمایه‌گذاری ژاپن بسرعت پیش رفت . قدرتها این وضع را ناگزیر یافتند و تجدید روابط با فرانسه و روسیه در ۱۹۰۷ و تأیید موافقتنامهٔ ۱۹۰۵، ژاپن باامریکا دریادداشت سال ۱۹۰۸ «روت ـ تاکاهیرا» (Root-Takahira) بمنزلهٔ شناسایی این امتیازها برای ژاپن بود. زمزمهٔ اعتراضی ازلندن شنیده شد، اما چندان نبود که مانع تجدید اتحاد با بریتانیا درسال ۱۹۱۱ شود. اینک ژاپن بجای روسیه در جنوب «منچوری» مستقر و با ممالک غربی در بهره‌برداری از ثروت عظیم چین سهیم شده بود. منافع اقتصادی ژاپن در چین بسرعت توسعه می‌یافت. در زمان جنگ باچین، کل صادرات ژاپن به حدود ۶۲

میلیون دلار امریکا می‌رسید کـه ۸٫٤ درصد آن صادرات بـه چین بود (متـوسط سالهای ۱۸۹۲ـ۱۸۹٦). در سالهای ۱۹۱۲ـ۱۹۱٦ متوسط صادرات ژاپـن ۳۵۵ میلیون دلار بود که ۲۵ درصد آن به چین می‌رفت، و سهم ژاپن در سرمایه‌گذاری خارجی در چین در سال ۱۹۱٤ به ۱۳٫٦ درصد رسید . ژاپن این وضع را بنفع چین‌توجیه می‌کرد، وبعدها، پیش‌از جنگ دوم، در تبلیغات ژاپن مرتب گفته می‌شد که ژاپن مانند برادر کوچک و پرجنب و جوش‌تری است که می‌خواهد با تنبیه و تهدید ، چین تنبل وتباه و عقب مانده را که برادر بزرگتر اوست به‌حرکت و زندگی وادارد. اما همین بهره‌برداری وضعی ایجاد کرد که، برخلاف انتظار ژاپن ، به پیـروزی نهایی کمونیست‌ها در چین انجامید . پیش‌از آن ، نخستین جنبش انقلابـی در چین قرن بیستم نیـز از حمایت ژاپن بـی‌بهره نبود زیرا کـه «سون یات ـ سن (Sun Yat-sen) و چندین یار انقلابی او از ژاپن کمک ، وچندی هم پناه، گرفتند.

در کار چین نیز احساسات ملی‌گرایان تندرو، وارثان راه و اندیشهٔ «سایگوء تاکاموری»، برای توسعهٔ ارضی در خاک آسیا، پشتوانه وتوجیه سیاست دولت بود. همین گروهها بودند که انجمن‌های متعدد، و معروفتر از همه «کوکو ریوکای» (انجمن «اژدهـای سیاه» یا، بمعنی بهتر، «رود آمور») را در سال ۱۹۰۱ درست کردند که یکی از فعالیت‌های آن خبرگیری در «منچوری» و سیبری بود و ازینرو خود را انجمن رود آمور نـامیدند . علامات چینی کـه «آمور» (Amur) را بـا آن می‌نویسند، بطـور تحت‌اللفظی «اژدهـای سیاه» معنی مـی‌دهد. دولتهای عصـر «میجی» باهمهٔ ناخوشایندی از تب و تاب و فشار این انجمن‌ها که با ارتش هـم پیوند نزدیک داشتند ، از آنها برای پیشبرد هدفهای سیاسی خود بهره می‌بردند.

اما پیروزی روسیه، ژاپن را محبوب دیگر آسیایی‌ها ساخته و بارقهٔ امیدی در دل مردم ستمدیده از استثمار غرب دراین اقالیم افروخته بود.*

---

* نویسندگان دورهٔ مشروطه و مقارن آن درایران پیروزی ژاپن را بسیار ستوده و ازین نمونه برای تشویق مردم به‌حرکت وستیز بااستبداد داخلی و استثمار خارجی سود جسته‌اند. جز کتابهـا و مقاله‌هایی که شناخته و فراوان در دسترس است، کتابی دیدم بنام «میکادو نامه» به شعر و بر وزن شاهنامه (میکادو عنوان سنتی امپراتور ژاپن است و نام کتاب همان شاهنامه معنی می‌دهد) که بنا به‌مندرج در آغاز آن «ریختهٔ قلم ادیب یگانه و دانشمند فرزانه آقامیرزا حسین علی تاجـر شیرازی است که حسب‌الاجازه ایشان در مطبع حبل‌المتین کلکته بامر جناب مؤیدالاسلام زیـور طبع پوشید، جمادی‌الثانیه ۱۳۳۵...» وبتصریح سراینده در پایان کتاب، در سال ۱۳۲۳ قمری در دو هزار وچند بیت «جهت تنبیه ابناء ملت بنظم آورده» وهمراه با پنجاه و هشت تصویر از ←

حفظ و احیاناً توسعهٔ این امتیازها و بردهــا در خارج به سیاست محکــم و ثبات در داخل کشور بستگی داشت. در دههٔ نخست قرن بیستم چنین می‌نمود که ژاپن دراین راه می‌رود. تدابیر و بنیادهایی که در چهل سال گذشته ساخته و پرداخته شده بود، توزیع قدرت را در درون طبقهٔ حاکم تغییر داد، بی‌آنکه برخورد مهمی پیش آید. اعیان و امیران قدیم با مال و اعتبار و عنوانی که به‌آنها داده شد، بانظمام تازه سازگار شدند ، و از ساموراَئیهای پیشین، آنها که کارآمد بودند، هرکدام در دستگاه تازه جایی یافتند و بعضی‌شان هم، مانند «ایتو» و «یاماگاتا»



صحنه‌های جنگ و رجال وسرداران روسی و ژاپنی طبع شده است. این منظومه، که «نصـایح دلپذیر و چگونگی محاربت عبرت خیزش ملل غیور را اسباب جنبش و مایهٔ عبرت» است ، ۲۶ بخش دارد و پس‌از ستایش باریتعالی و داستان شاهان باستان ایران، به‌بیان ترقی روس وژاپن پرداخته و سپس رشتهٔ سخن را به جنگ ایندو دولت کشانده و تفصیل نبردها را از آغاز تاپایان و صلح دو دولت آورده ونتیجه گرفته است .

نسخه‌ای از «میکادونامه» در کتابخانهٔ تالار یـادبود «هانه‌دا» در دانشگـاه «کیوتو» هست و نسخهٔ عکسی آنرا بلطف آقـای پرفسور «اوکازاکی» استاد دانشگاه مطالعات خـارجی «اوساکا» دیدم .

نظم این کتب که از تعبیرها و ترکیب‌های شاهنامه و دیگر سرایندگان متقدم بهره گرفته ونیز از اصطلاحات تازه آمده در زبان فارسی نشان دارد، باوجود پاره‌ای نارساییهای شعری و ادبی ، گویاست. این منظومه ادبار کار روس را نتیجهٔ استبداد مـی‌داند و پیروزی ژاپن را از عـدل و مشروطه، و در تحسین انگلیس هم ابیاتی دارد. چند بیتی از آن در زیر می‌آید:

چـو مشروطـه شـد پـایـهٔ سلطنت فـــزونـی دهـــد مـایـهٔ سلطنت
زمشروطه‌گی (ایضاً) گشت ژاپن بزرگـ که شـد چیره بر همچو خصمی سترگـ
ز مشــــروطـه‌گـــــی دولت انگلیس بهــــر نقطهٔ خـــاکـ بــاشد جلیس

و دربیان ترقی ژاپن می‌گوید:

شنیـدم کــه میکـادوی نـامــدار چــو بــر امپراتــوری آمــد قــرار
نخست از پــــی حکمت و آبـــرو بــاصـــلاح ملت بکـوشیـــد او
که وحشیت (ایضاً) ازملکـ اوگم شود رعیت پـــــی علـــم و صنعت رود
چـو اهـل اروپــا تجــارت کننـــد خــرابـی خـود را عمـــارت کننـــد
درآینـــد در زی مـــردان کـــار بـــدولت سپـارنـــد مـر روزگـــار
بگفتـا نـــه مـــا زادهٔ آدمیـــم ؟ چــرا از فــرنگــان بــه ثـروت کمیم؟
کنـون خلـــق را وقت بیـــداریست چه مستی‌است این، وقت هشیاریست

به بالاترین مقام‌ها رسیدند. آموزش، که در آن بروی فرزندان همهٔ خانواده‌ها بازبود، می‌توانست پایه و زمینهٔ ترقی باشد و روستازادگان دانشمند را هم از بزرگان دولت و مشاوران پادشاه سازد*. این تدابیر خطر ازهم پاشیدگی نظام را کم کرد، اما مناقشه‌های سیاسی و برخوردهای اجتماعی را ازمیان نبرد. بسیار بودند کسانی که برای روی کارآوردن دستگاه تازه یاری داده و خود را شایستهٔ تصدی مهام مملکت دیده اما از کارها کنار یافته بودند یا مشی و اندیشهٔ سیاسی جدا از دولت داشتند. احزاب سیاسی ازین گروه مردم بوجود آمده بود . آنها فکر انقلابی نداشتند ونمی‌خواستند جامعه‌را زیر و رو کنند، وبیشتر رقیب دولتمردان بودند و فرصتی می‌جستند تا درقدرت وسیاست حکومت سهیم شوند.

دربرابر اینان، دیوانسالاری در پایان دورهٔ «میجی» همچنان در پایگاه قدرت استوار بود. اینک اعضای ارشد آن، «ایتو»، «یاماگاتا» و «ماتسوکاتا» عضو «گن‌روء» ، مجلس معمران سیاسی ، و رایزن دائم پادشاه شده بودند، دولتی بی‌مشورت با آنان روی کار نمی‌آمد و نیز در انتصاب اعضای شورای سلطنت ، مجلس اعیان، امیران لشکری، و بزرگان کشوری که پادشاه اختیار آنرا داشت ، نظر و توصیهٔ آنها روان بود. «ایتو» وقتی این بافت و ساخت حکومتی را به «پیوندهای خانوادگی و شبه خانوادگی در دهکده‌ای بسیار بزرگ» مانند کرد که به تعبیر او، «سدی استوار دربرابر پیشرفت تهدیدکنندهٔ عقاید سوسیالیستی» ساخته بود و نیز زیان آنرا داشت که «بحث آزاد را جلوگیرد و شاید که دست بدست شدن قدرت را یک مسألهٔ خانوادگی سازد»

(Okuma, Fifty Years of Modern Japan, I, 128-9)

دربرابر این انحصار قدرت دیوانسالاران، مخالفان دو سلاح عمده داشتند : یکی افکار عمومی، که گاه نیز با اجتماعات و تظاهرات خشونت بار و شاید هم بوسیلهٔ مطبوعات ابراز می‌شد، و، دیگر مجلس شورای ملی و نیز احزاب سیاسی که در آن نماینده داشتند. چنانکه دیدیم ، میان سالهای ۹٤ـ۱۸۹۰ ، این احزاب کوشیدند تا با حربهٔ صلاحیت تصویب بودجهٔ مملکتی، سیاست دولت را دراختیار درآورند، و این کشمکش به انحلال و تجدید انتخابات پی‌درپی مجلس انجامید . جنگ با چین چند سالی هیاهوی حزبی را در احساسهای میهنی غرق کرد وپس‌از

---

* روستازادگان دانشمند
پسران وزیر بی‌فرهنگ
بوزیری پادشاه رفتند
بگدایی به روستا رفتند .

از سعدی است.

آن نیز حیات سیاسی ژاپن فضای سازش بهتری یافت. مقامات دریافتند که بـا جبهه‌گیری دائم مجلس بـا دولت دستگاه مشروطه بـه گردش نخواهـد افتاد و سیاستگران مخالف هـم دانستند کـه حکومت مـوجود بوسایل پارلمانی ازپـا درنمی‌آید، و انقلاب را هم نمی‌خواستند. پس، باهم کنار آمدند.

نشانهٔ تغییر در سـال ۱۸۹۵ پدید آمد کـه «ایتو» حمایت حـزب آزادیخواه «جی‌یوتو» را که بزرگترین گروه در مجلس شورا بود کسب کرد و وزارت کشور را به «ایتاگاکی»، رهبر آن، داد. در سال ۱۸۹٦ «ماتسوکاتا» جانشین «ایتو» با همین قرار اتحادی با حزب تحت رهبری «اوکوما» ساخت. اما درهر دوبار مخالفت‌های بسیار ازهردوسو شد و بخصوص «یاماگاتا» ضدیت نشان می‌داد. پس، چون «ایتو» باز درسال ۱۸۹۸ نخست وزیر شد، نتوانست همان رویه را دنبال کند و بی‌سازش بـا مجلس شورا هم کار دشوار بود . ازینرو او ابتکـاری نشانداد و گروههای حزبی «اوکوما» و «ایتاگاکی» را بـه تشکیل نخستین دولت حزبـی در تاریخ ژاپن واداشت که در آن «اوکوما» نخست وزیر و وزیر خارجه و «ایتاگاکی» وزیر کشور بود. ایندولت که در ۳۰ ژوئن ۱۸۹۸ روی کار آمد از حمایت حـزب تازه‌ای بنام «کن سی‌تو» (حزب مشروطه خـواه) که طرفداران هـردوگروه در آن بودند، برخوردار شد. این حزب مرام خود را وفاداری به امپراتور ، حفظ قانـون اساسی و مسؤولیت هیأت وزیران دربرابر مجلس اعلام کرده بود . بزودی‌اختلاف دوگروه در دولت برسر سیاست مالیاتی ونیز غنایم سیاسی پدیدار شد، ودستگاه اداری هم دربرابر آن جبهه گرفت. درنتیجه، این کابینهٔ ناموفق حزبی در۳۱ اکتبر استعفا داد و این تجربه پندار «یاماگاتا» را که مقامات حزبی بهیچ روی مناسب حکومت کردن نیستند، تأیید کـرد. دولت‌های طـایفه‌ای (چوء شوء و ساتسوما) دورهٔ «میجی» گمان داشتند که برتر از احزاب و نسبت به آنها بیطرفند . اکنون دولت «یاماگاتا» روی کار آمد که تا دوسال، و از راه تطمیع ، اکثریت مجلس را برای گذراندن قوانین ضروری باخود همراه داشت .

دراین میان اختلاف «ایتو» و «یاماگاتا» دامنه می‌یافت و تأثیر آن در وضـع سیاسی کشور نمایانتر می‌شد. «ایتو» به‌این نتیجه رسید که دیوانسالاری باید یک حزب سیـاسی تشکیل دهد یـا بایک یا چند حزب مـوجـود متحد شود و «یاماگاتا» سخت مخالف این فکر بـود. «یاماگاتا» از آغاز پایهٔ قدرت خود را در ارتش داشت، اما «ایتو» خود را برهبری دیوانسالاری ممتاز ساخته بود. اختلاف ایندو مایهٔ شخصی و هم زمینهٔ تفاوت سلیقه در سیاست خارجی داشت وتعارض میان علائق نظامی و کشوری در دستگاه رهبری «میجی» نیز برآن می‌افزود. درماه

سپتامبر ۱۹۰۰ «ایتو» کوشید تا باتشکیل حزبی جانب خـود را تقویت کنـد و بقایای حزب «آزادیخواهان» را در گروه تازه‌ای بنـام «ریکن سی یوکای» («اتحاد یاران سیاسی») سازمان داد، اما آنهارا واداشت که نظر او را درینکه کابینه‌هـا با بودن وزیران حزبی در آن باز مستقل ازسیاست رهنمود حزب باشند، بپذیرند. کابینهٔ تازه براین پایه تشکیل شد، اما دولت مستعجل بود وچون «یاماگاتا» به مخالفت باآن برآمد، بااعتباری که او در نیروهای مسلح و نفوذی کـه در مجلس اعیان داشت، «ایتو» نتوانست کاری بکند و درمیان آوردن امپراتور ، تدبیری که پیشتر در مقابله با مجلس اثر بخشید، بیفایده بود، و او درمـاه ژوییهٔ ۱۹۰۱ ، اینبار کمتر از یکسال از روی کار آمدنش، استعفا داد.

اما این تحولات زمینه را برای ثبات داخلی بیشتر آماده ساخت و ازین هنگام تا ۱۲ سال «ایتو» و«یاماگاتا» بوسیلهٔ برکشیدگان خود، «سایونجی» «کیم موچی» (۱۹۴۰ـ۱۸۴۹)، از اعیان درباری وابسته به «ایتو» ، و «کاتسوراتارو» (۱۹۱۳ـ ۱۸۴۷)، امیر لایق ارتش از «چوء شوء» و مـورد اعتماد «یاماگاتا»، کـه بتناوب ریاست دولت را داشتند، غیرمستقیم زمـامدار امـور بودند. این سالها به دورهٔ آتش بس «کاتسوراـ سایونجی» معروف است زیرا که هریک ازیندو مصلحت تفاهم را دریـافته بود و اینراه را دنبـال مـی‌کرد. معمار سیاست های سـازش «هاراکی» از «سی‌یوکای» («اتحاد یـاران سیاسی») بود کـه تأکید تازه‌ای بر آن نهاد. «هاراکی» کوشید تا پایبندی و حمایت مردم برخوردار از نظام ، ملاکان و پیشه‌وران و ساموراییهای پیشین را از دولت به جانب «سی‌یوکای» بگردانـد و موازنهٔ قدرت را در درون دستگاه موجود جابجا کند. پست‌های کابینه که «سی‌ـ یوکای» دربرابر حمایت از دولتهای غیرحزبی در دورهٔ پس‌از جنگ روس و ژاپـن به دست آورد، بر نفوذ «هارا» افزود و او در فاصلهٔ سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۵ سه بار وزیر کشور شد و ازاین پایگاه مؤثر توانست بسیاری را به همکاری باخود و حزب وادارد ونیز بااستفاده از مقام و اختیارات خود گروههای نفوذ محلی را جلب کند و از «سی‌یوکای» دستگاه سیاسی نیرومندی بسازد.

اصلاحات عصر «میجی» تاکنون راه را باز کرده بود تا اتباع صاحب اعتبار سهمی در حیات اجتماعی داشته باشند و بیشتر آنان در بخش‌های اقتصادی، در مقامهای اداری، در عضویت انجمن‌هـای ایـالتی و ولایتی یـا بنام رأی دهنده و نمایندهٔ مجلس شورا به بازی گرفته می‌شدند. انجام تغییرهایی در شرایطانتخاب کردن، شمار رأی دهندگان را از نیم میلیون نفر درسال ۱۸۹۰ به ۵ر۱ میلیون در سال ۱۹۱۲ رساند. فرصت طلبی‌ها و آشوب و جنجال کمتر شد . حیات پارلمانی

در دوازده سال پایان عصر «میجی» و پیش‌از آن همراه با اغوا و سیاست بازی و فساد و جبهه سازی بود، اما دولت پارلمانی شیوهٔ اروپایی همه‌جا این مفسده‌ها را داشته است.

با پایان گرفتن عصر م«یجی» تحول دیگری نیز روی می‌داد و آن غروب آفتاب عمر و دولت رهبرانی بود که جامعهٔ «میجی» و نظام حکومتی آنرا ساخته و خود هماهنگ کنندهٔ این بنیاد بودند. از وارثان سیاسی «گنروء» هیچیک تمامی پایگاه قدرت و نفوذ و روابط رهبرانی چون «ایتو» یا «یاماگاتا» را به میراث نبرد. کسانی که اجزای تازهٔ این ترکیب بودند باهم روی رقابت داشتند. «هاراکی» با تدبیر خود احزاب را هم در موازنهٔ قدرت سهیم کرد. «کاتسورا» خواست تا نمونهٔ نسل گذشتهٔ رهبران «میجی» را دنبال کند و در دسامبر ۱۹۱۲ که نخست وزیر و جانشین «سایونجی» شده بود درصدد ایجاد حزبی ازخود برآمد تا ادارهٔ مملکت را از نفوذ و تهدید روزافزون «سی یوکای» ایمن دارد و خود را چون پیران سیاست در رهبری آن ممتاز کند، اما زمینه را باخت و در زیر حمله و فشار «سی‌یو کای» در مجلس و تظاهر و آشوب هزاران نفر دربیرون آن در فوریهٔ ۱۹۱۳ استعفا داد. ناکامی این آزمون تازه برای حکومت دیوانسالاری نمودار ورق‌خوردن برگ وعصر دیگری در سیاست ژاپن بود. ازآن پس هیچ فرد یا گروهی‌نتوانست به جایگاه سالاران سیاست دورهٔ «میجی» برسد. تحول اجتماعی که با رشد اقتصادی پیدا آمده بود این بازگشت را هرچه دشوارتر می‌ساخت. شاید چنین بود که خلاء قدرت و ازمیان رفتن پیرسالاران سیاست ، میدان را برای درمیان آمدن ارتش و افسران جوان آن رفته رفته مهیا ساخت.

ادامهٔ پیشرفت اقتصادی

توانایی ژاپن در تامین امنیت بین‌المللی خود و راه یافتن در جرگهٔ قدرتها فقط نتیجهٔ تجدید سازمان حکومتی پس‌از نهضت «میجی» و مهارت در بازی دیپلماسی نبود. پایه و پشتوانهٔ این توفیق‌ها را پیشرفت‌های فنی و صنعتی ، رشد اقتصادی و توسعهٔ تجاری فراهم ساخت. اصلاحات بنیادی درنظام اجتماعی و ازمیان رفتن طبقات و محدودیت‌هایی که راه را بر تحرک اجتماعی و خلاقیت اقتصادی بسته بود، محیط مساعدی برای پیشرفت مادی فراهم کرد. بیشترکارها دراین زمینه بی‌برنامه‌ریزی بلند مدت انجام گرفت، اما دولت با تدابیر مناسب و

بموقع، سرمایه‌ها و منابع کشور ونیروی انسانی را در جهت بازدهی اقتصادی هدایت کرد. در سالهای پس‌از نهضت، سرمایه لازم برای شروع فعالیت صنعتی بطورعمده از بخش کشاورزی فراهم شد. بیشتر پژوهندگان و مورخان معاصر براین عقیده‌اند که دولت ژاپن دراین کار الگوی ممالک اروپایی را دنبال کرد. در این مرحله تلاش ارزندهٔ پیشه‌وران و اهل حرفه و کسب و تجارت، تولید فزایندهٔ کشاورزی و تمایل مردم به پس‌انداز و تهیهٔ سرمایه، قابل توجه بود. دولت هم دربعضی زمینه‌ها، بویژه در توسعهٔ زرادخانه‌ها و صنایع سنگین وبخش‌هایی که سرمایه و فعالیت خصوصی آسان به آن جلب نمی‌شد، مانند راه‌آهن وکشتیرانی و مخابرات، ابتکار و همت نشانداد. سیاست‌های مناسب مالی دولت نیز موانع را ازسر راه تجدد و پیشرفت اقتصادی برداشت .

مرحلهٔ شروع واقعی رشد اقتصادی ژاپن را بیست سالهٔ میان ۱۸۸۶ و۱۹۰۵ دانسته و تاریخ اخیر را مشخص پایان تورم یا رونق «ماتسوکاتا» شمرده‌اند ، زیرا که او در مقام وزیر دارایی تدابیر مؤثر و موفقی برای بهبود وضع مالی‌کشور اتخاذ و اجرا کرد. تااین تاریخ ژاپن دارای نظام پولی محکمی شده بود که برد و کشش رشد سریع صنعتی را داشت .

کشاورزی ، چنانکه اشاره شد، با همهٔ تلاشهایی که در چند دههٔ گذشته برای توسعهٔ صنعت شده بود، هنوز بخش عمدهٔ اقتصاد ژاپن بود. در آغاز قرن بیستم حدود ۱۴ میلیون از جمعیت کشور ازراه کشاورزی گذران می‌کردند و تا سال ۱۹۲۰ هنوز بیش‌از نیمی از جمعیت در بخش کشاورزی شاغل بود. تولید دو محصول عمده، برنج و ابریشم، روند فزاینده داشت. متوسط محصول برنج که در سالهای ۸۴ـ۱۸۸۰ حدود سی میلیون «کوکو» بود در سالهای ۱۹۰۴ـ۱۹۰۰ نزدیک به ۴۵ میلیون «کوکو» شد و در سالهای ۱۴ـ۱۹۱۰ به ۵۱ میلیون رسید. تولید سایر غلات، مانند گندم و جو، نیز افزایش یافت. ترقی تولید ابریشم بیشتر بود و محصول آن از ۵ر۱۱ میلیون پاوند در سال ۱۸۹۴ به ۵ر۱۶ میلیون در ۱۹۰۴ و ۳۱ میلیون در ۱۹۱۴ رسید و ارزش صادرات ابریشم ۱۴۴ میلیون ین شد که نزدیک به یک سوم کل صادرات ژاپن بود.

در این سالها تولید کشاورزی برای بازار رو به توسعه بود و درنتیجه کشاورزان قوهٔ خرید می‌یافتند و می‌توانستند ابزار و بذر و کود و نیز وسایل زندگی بخرند، اما مالیات را هم می‌بایست نقد بدهند. ازینرو گذراندن زندگی از راه کشاورزی هرچه دشوارتر می‌شد و بسیاری از کشاورزان که مالک زمین خود بودند به اجاره‌دار مبدل شدند. در روزگار «دایمیو»ها زمین مال امیران بود و

کشاورز آنرا چنانکه مال خودش باشد می‌کاشت ، امـا محصولی که پس‌از دادن مالیات برای او می‌ماند کفاف خوراک خـانواده‌اش را نمی‌داد و ناچار بـود از دهقانان مرفه‌تر برنج قرض کند و زمینش، یا درواقع حق کشت آنرا، گرو بدهد. بنابراین، از سال دیگر می‌بایست، جدا از مالیات ، حق زمین هم به مرتهن بدهد، و با تکرار این وضع سرانجـام بیشتر زمین‌ها در هـر ناحیه به رهن یک یا دو دهقان یا ملاک ثروتمند می‌افتاد. بعضی ازین ملاکان دامنهٔ کار خودرا با تجارت کود، عرق برنج و رباخواری توسعه می‌دادند و ثروتمندتر می‌شدند. پس‌ازنهضت «میجی» باآنکه کشاورزان توانستند با دادن مالیات به دولت مالک زمین مزروع خود شوند، این جریان ادامه پیدا کرد. درنتیجه، در سال ۱۹۰۰ دوپنجم اراضی کشاورزی استیجاری بود و فاصلهٔ میان دهقانان غنی و کشاورزان فقیر آشکـار می‌نمود . اغنیا در جامعهٔ نوین از امکان آموزش و زندگی خوب بهره می‌بردند و فقرا فرصت اشتغالی برای فرزندان جوانشان که خانواده دیگر نمی‌توانست معاش آنهارا فراهم کند، می‌جستند. ایـن فرصت بیشتر در کـارگاههای ریسندگـی و نساجی یافت می‌شد که پیشرفته‌ترین رشتهٔ فعالیت دراقتصاد ژاپن شده بود.

ابریشم تابی و حریربافی بیشتر در نواحی روستایی ماند و عمدهٔ نیـروی کار روستازادگان را جذب می‌کرد. صنعت پنبه اهمیت بیشتری داشت، اما کار ـ کارخانه‌های پنبه ریسی دور از روستاها و در نواحی شهری بود. در این سالهـا کشت پنبه اقتصادی نبود زیرا که ازمیان برداشته شدن حقوق عوارض واردات در سال ۱۸۹۶، پنبه‌کاران ژاپنی را از رقابت با پنبهٔ هند ناتوان ساخته بود. اما صنعت نخ ریسی و نساجی پنبه هرچه بیشتر توسعه می‌یافت. شمارهٔ دستگاه‌ـ های نخ‌ریسی کارخانه‌ها از ۳۸۲٫۰۰۰ در سال ۱۸۹۳ به ۲٫٤ میلیون در سـال ۱۹۱۳ رسید و تولید نخ از ۱۱٦ میلیون پاوند بـه بیش‌از ٦۵۰ میلیون افزایش پیدا کرد. ۳۰ تا ٤۰ درصد نخ تولید شده صادر می‌شد و ماندهٔ آن به مصـرف نساجان داخلی می‌رسید که بسیاری از آنها هنوز کارگاه خانگی و تولید دستباف داشتند. اما کارخانه‌های نساجی هم گسترش مـی‌یافت. در سال ۱۹۱۳ حـدود ۸۵٫۰۰۰ نفر در کارگاههای دارای پنج کارگر و بیشتر، کـار می‌کردند . بخشی ازین‌ها کارخانه‌های دارای ماشین‌های نساجی بودند که برای صادرات تـولید می‌کردند. ارزش این صادرات از ۷٫۵ میلیون ین در سال ۱۹۰۰ به ۳۳ میلیون ین در سال ۱۹۱۳ رسید. اما منسوجات پشمی در دورهٔ «میجی» بصورت کالای تجملی وارداتی باقیماند .

تولید صنعتی که با کمک و سرمایه‌گذاری دولت حمایت می‌شد، بعداز جنگ

چین وژاپن هرچه بیشتر توسعه پیدا کرد. در صنعت کشتی سازی، در سالهای ۱۳ـ۱۹۰۹ که شش واحد ساخت کشتی‌های فولادی با ظرفیت یکهزارتن و بالاتر فعالیت داشت، متوسط ظرفیت شناورهایی که به آب انداخته می‌شد سالانه ۵۰٫۰۰۰ تن بود. دراین سالها تولید آهن و فولاد هریک به حدود ۲۵۰٫۰۰۰ تن رسید. در صنایع سنگین ، تولید لوکوموتیو و واگن سازی بخصوص پیشرفت کرده بود. کارخانه‌های بسیار نیز مواد مورد نیاز ساختمانی مانند سیمان ، شیشه و وسایل برقی یا کالاهای مصرفی مانند کاغذ و لوازم خانگی تولید می‌کردند .

تولید و مصرف زغال و برق، برای صنعت و هم برای روشنایی، بسرعت ترقی کرد. در سال ۱۹۱۳ تولید زغال به ۲۱ میلیون تن رسید و تولید برق، که بیشتر از تأسیسات هیدرولیک بود، بیش‌از نیم میلیون کیلووات شد. معادن بیشتر در ادارهٔ دولت بود. استخراج طلا و نقره از ۸ر۲۰٤ و ۲۳۷۰ کیلو گرم در سال ۱۸۹۰، بترتیب به ٦ر۵۷۲ و ۵۲۲٦ کیلوگرم در سال ۱۹۱۱ رسید. درتولید مس، ژاپن در آغاز قرن بیستم مقام چهارم را در جهان یافت و تولید آن به ٤۰۰ر٦ تن رسید و تا سال ۱۹۱۷ به نزدیک ۱۵ میلیون تن ترقی کرد.

راه‌آهن تااین هنگام بیشتر نواحی ژاپن را به هم می‌پیوست. در سال ۱۹۰٦ دولت تصمیم به ملی کردن خطوط آهن شرکتهای خصوصی گرفت تا این شبکه را یکنواخت و طرحهای توسعهٔ آنرا با برنامه‌ریزی بلندمدت متناسب کند، و ادارهٔ شبکهٔ ۵۰۰۰ میلی راه‌آهن، جز ۱۰ درصد آن، دراختیار دولت درآمد. بیشترین توسعه در راه‌آهن سراسری جزیرهٔ اصلی ژاپن از «آئوموری» در شمال تا «شیمونوسه‌کی» و «ناگاساکی» در جنوب غرب، و خطوط فرعی و انشعابی این شبکه و خطوط متراکم توکیو، «کیوتو»ـ «اوساکا» و حومهٔ این نواحی بود. چند شاخه از شبکهٔ سراسری نیز در شمال «کیوشو» و درطول سواحل دریای ژاپن ساخته شد. فقط دو جزیرهٔ شمالی و جنوبی «هوکایدو» و «شیکوکو» هنوز دارای راه‌آهن نبودند. در سال ۱۹۰۷ راه‌آهن ۱٤۰ میلیون مسافر و ۲٤ میلیون تن کالا حمل کرد. طول این شبکه در سال ۱۹۱٤ به ۷۱۰۰ میل رسید.

شبکهٔ راه‌آهن باایجاد جاده‌های ارابه‌رو تکمیل شد و در بنادر نیز خط آهن به خطوط کشتیرانی ساحلی و خارجی می‌پیوست، که نسبت فزاینده‌ای از آن در ادارهٔ ژاپنی‌ها بود. ظرفیت کشتیرانی بازرگانی تا سال ۱۹۱۳ به ٤ر۲ میلیون تن رسید که ٦۰ درصد آن با نیروی بخار و موتور بود، و نزدیک به نیمی از کالاهای صادر و وارد بوسیلهٔ کشتی‌های ژاپن حمل می‌شد. خطوط آبی منظم با

کشتی‌های بخار، نیز میان بنادر عمدهٔ ژاپن و بنادر خاوردور، جزایر اقیانوس آرام، هند، اروپا و امریکای شمالی دائر بود. سفر به اروپا و امریکا از راه دریا با خطوط کشتیرانی .N.Y.K و ازطریق سوئز یا ازراه «ولادیوستک» و از آنجا باراه‌آهن «ترانس سیبری» آسان شد.

سیاست محکم پولی ومالی دولت که با اصلاحات «کاتسورا» وزیرمالیه از دههٔ ۱۸۸۰ شروع شده بود، ادامه پیدا کرد. تعداد و فعالیت بانکهای خصوصی پس‌از آنکه شرکت «میتسوبیی» نخستین بانک را درسال ۱۸۷۶ تأسیس کرد و با تحولات بعدی، توسعه یافته بود. از سال ۱۸۹۲ مقررات تازه‌ای برای تنظیم فعالیت بانکها اجرا شد و نیز دولت تصمیم گرفت که امتیاز و اجازه نامهٔ بانکهای ملی را که تاچند سال بعد بسر می‌آمد، تجدید نکند. درنتیجه، بیشتر آنها تاسال ۱۸۹۹ به بانکهای خصوصی مبدل وبقیه نیز منحل شد.

توسعهٔ تجارت خارجی نیز چشمگیر بود. نسبت صادرات کالاهای نیم‌ساخته تقریباً ثابت، ومیان ٤۰ تا ۵۰ درصد کل صادرات، ماند. صادرات مواد غذایی با افزایش مصرف و رفاه در کشور رو به کاهش داشت اما صادرات مواد ساخته شده رشد پیدا کرد. این دو دسته کالا در سال‌های ۹۷ـ۱۸۹۳ هرکدام حدود ۲٦ درصد صادرات را تشکیل می‌داد، وپس‌از ده سال نسبت صادرات مواد غذایی و خام ۲۱ و مصنوعات ساخته شده ۳۱ درصد شد. واردات مواد خام ، بخصوص سنگ آهن و پنبه، نیز بیشتر می‌شد و متوسط نسبت آن در جمع واردات از ۲۲ درصد سالهای ۹۷ـ۱۸۹۳ به ٤٤ درصد در سالهای ۱۲ـ۱۹۰۸ رسید.

توسعه در همهٔ این زمینه‌ها ، از کشاورزی و صنایع روستایی گرفته تا معادن و سوخت و صنایع جدید و کارخانه‌ای و شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطات و تجارت، مرحله به مرحله و با تلاش مداوم طی نیم قرن پیش رفت. رهبری دولت دراین میان سهم اساسی داشت. اما رهبران «میجی» هیچگاه نظر به بهره‌برداری دائم دولت از تأسیسات تولیدی نداشتند و این واحدها را برای نمونه و بمنظور شوق و انگیزه دادن به بخش خصوصی ایجاد می‌کردند. صنایع جدید در بخش دولتی و خصوصی سالها با دشواری و ناهمواری کار روبرو بود و دولت و بخش کشاورزی و اقتصاد سنتی می‌بایست صنایع نوپا را یاری دهند، اما سرانجام بر سختی‌ها غلبه شد و درپایان عصر «میجی» در سال ۱۹۱۲ ، بااینکه جمعیت کشور طی پنجاه سال از سی میلیون به حدود پنجاه میلیون رسیده بود، رفاه مردم روزافزون بود.

یکی‌از ویژگیهای اقتصاد این عصر عروج گروههای عظیم اقتصادی ، تولیدی

و بازرگانی بود که اصطلاحاً «زایباتسو» نامیده می‌شوند و بجای مجتمع‌های عظیم صنعتی و اقتصادی (Corporation) امروزه بودند. دراین‌سالها«میتسوبیشی»، «میتسویی»، «سومیتومو» و «یاسودا» چهار «زایباتسو» بزرگ ژاپن را تشکیل می‌دادند. این بنگاههای اقتصادی سرانجام، بفشار رقابت میان خود، باسیاست مربوط شدند و هرکدام خود را به یکی از بزرگان سیاست بست، «میتسویی» با «ایتو» و با «اینووه کائورو» و «میتسوبیشی» با «ماتسوکاتا» پیوند یافت. با قدرت و نفوذ مالی که این بنگاهها داشتند، تأثیر «زایباتسو» در سیاست دورهٔ «میجی»، بخصوص در پشت پردهٔ سیاست، در دههٔ ۱۹۲۰ به اوج رسید، تاکه بعد از پایان جنگ دوم و اشغال ژاپن، حکومت نظامی فرمان به انحلال‌آن داد.

احوال اجتماعی در پایان عصر «میجی»

در این روزگار، ژاپن دیگر آن سرزمین کنارافتاده و جامعهٔ آرام که یک نسل پیش به‌یاد داشت، نبود. زندگی، در کیفیت و سیمای آن، دگرگون شده بود. شهرهای بزرگ مرکز اقتصاد و سیاست و کانون تحرک اجتماعی بود. دو شهر بزرگ، «اوساکا» با نزدیک به یک میلیون جمعیت و توکیو با حدود دوبرابر آن (برابر آمار سال ۱۹۰۳) با بزرگترین شهرهای دنیا همسری می‌کرد. این هردو شهر تا سال ۱۹۰۷ به شبکهٔ جدید آبرسانی، خطوط آهن شهری و تراموای برقی، ساختمانهای عمومی و بانکها و ادارات به اسلوب غربی، شبکهٔ تلگراف و تلفن و روشنایی برق و دیگر تأسیسات مجهز بودند. شهرهای «کیوتو»، «یوکوهاما»، «ناگویا» و «کوبه» هم که در اینسال هرکدام از ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار نفر جمعیت داشت، به سهم خود از این جلوه‌ها برخوردار بودند، و همچنین نوزده شهر دیگر مرکز استان که ۵۰٫۰۰۰ و بیشتر جمعیت داشتند. نسبت جمعیت شهرنشین هم رو به افزایش بود. در سال ۱۸۹۳ نسبت ۱۶ درصد مردم در شهرهای دارای بالاتر از ۱۰٫۰۰۰ نفر جمعیت زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۰۳ این نسبت ۲۱ درصد شد و در ۱۹۱۳ به ۲۸ درصد رسید.

زندگی مردم بهبود نمایانی یافته بود. مصرف سرانهٔ برنج، که غذای اصلی ژاپنیهاست، در دههٔ ۱۸۸۰ از ۰٫۸ «کوکو» برای هرنفر در سال به حدود یک «کوکو» بالا رفت و نیم قرن در همین حد ماند. درنتیجهٔ افزایش جمعیت، ژاپن پس‌از سال ۱۸۹۰ وارد کنندهٔ برنج شد که تا سال ۱۹۰۴ تقریباً سه میلیون

«کوکو» در سال و بیشتر از کره و فرمز وارد می‌شد. بدینسان مسألهٔ آشنای ژاپن که نیاز به وارد کردن مواد غذایی و صادر کردن کالا برای پرداخت بهای واردات، آنهم بسهم خود با تهیهٔ بیشتر مواد خام تولید صنعتی مانند سنگ آهن، سرب، روی، نفت، پنبه و پشم از خارج، است، چهره نمود. این وضع همراه با هزینهٔ نگهداشتن تأسیسات نظامی وسیع، از بهبود و رفاه بیشتر زندگی مردم جلو می‌گرفت .

تغییرهایی هم در شیوهٔ زندگی مردم، بخصوص شهریان، پیدا شده بود که بیش‌از همه در لباس آنها نمودار بود و سپس در بسیاری چیزهای دیگر ازآرایش مو و کار و تفریح و سرگرمی آنها گرفته تا وسایل نقلیه . مانند تراموا و ارابه دستی و سپس دوچرخه و اتومبیل. لباسهای اروپایی، پس‌از آنکه دربار ژاپن در سال ۱۸۷۲ لباس تشریفاتی اروپایی را اختیار کرد و وزیران دولت نیز به‌الگوی نمایندگان سیاسی جامه ساختند، بسرعت رواج پیدا کرد زیرا برای زندگی جدید مناسب‌تر بود. ژاپنی‌ها همهٔ جلوه‌ها و سوغاتهای غرب را بنا به طبع کنجکاو آزمودند و جز آنچه که مایهٔ راحت زندگی یا بمصلحت همراه و همسر شدن با فرنگیان بود، چیزی را بهوا و هوس نگرفتند.*

آموزش عمومی توسعه و اهمیت هرچه بیشتر یافت. پدران و مادران‌آموزش، بخصوص آموزش عالی، را راه سعادت آیندهٔ فرزندانشان شناختند . در سال ۱۹۰۷ که آموزش اجباری از چهار به شش سال افزایش یافت ، ۹۷ درصد بچه‌های در سن تعلیم به مدرسه می‌رفتند و مدارس متوسطه حدود ۱۵۰٫۰۰۰ شاگرد داشت. شمارهٔ دانشجویان و داوطلبان ورود به دانشگاهها فزاینده بود و سه دانشگاه موجود در توکیو، دانشگاههای سلطنتی، «کی‌یو» و «واسدا»، جوابگوی آنها نبود. دانشگاههای دیگر ــ در «کیوتو» در سال ۱۹۰۳، در «سندای» درسال ۱۹۰۷ و در «فوکوئوکا» در ۱۹۱۰ ــ تأسیس شد. رقابت برای وارد شدن به دانشگاهها هرچه سخت‌تر می‌شد و به رقابت برای دانشکده‌ها و رشته‌های

* پس‌از رفرم و حرارت تجدد در شور اقتباس آداب خارجه غلوی شد. تصور می‌رفت اثری ازعادات و رسوم بومی باقی نماند . ژاپنی زود آتش تجددش فرونشست. دیدند که اخلاق درشرف خرابی است. از صورت به معنی پرداختند و با طرز خود ساختند. تا مزیتی ثابت و ترجیحی معقول نبینند، رسمی را اختیار نمی‌کنند . سادگی زندگی را ازدست نداده‌اند . بقول سعدی که ژاپنیان عمل کردند و ماگوش ندادیم:

کهن جامهٔ خویش پیراستن   به از جامهٔ عاریت خواستن

(حاجی مخبرالسلطنهٔ هدایت، تشرف به مکه... ص ۱۳۱).

تحصیلی مطلوبتر ونیز سطح پیش‌از دانشگاه ، ورود بـه دبیرستانهای بهتر ، کشید .



توسعهٔ اقتصادی و تحول اجتماعی چند سال آغـاز قرن بیستم در تـاریـخ اقتصادی ژاپن مشخص مرحله‌ایست که می‌توان گفت دورهٔ تلاش و سازندگی را از دورهٔ دستیابی به هدفها و بهره‌برداری از ثمره‌ها و یافته‌ها جدا می‌کند، هرچند که این سالها همراه با نتایج و منافع ، مسائلی نیز فرا آورد. یکی ازینها مسألهٔ آلودگی محیط زیست بود. در «آشیو» در شمال توکیو، ضایعات معدن مس رود ــ خانه‌های اطراف را آلود و آبزیان مردند، مـزارع برنج نـابود شد، جنگل‌هـا از دود کارخانه‌ها خشک شد و درختهای آنرا هم بریدند تا برای دیرک تونل‌هـای معدن بکار ببرند. زندگی مردم تباه شد امـا کارخانه اعتنایی نـداشت. نمایندهٔ مجلس ازین ناحیه به مبارزه‌ای جانانه برخاست و تاپایان عمر از پا ننشست . در سال ۱۹۰۰ هزاران نفر از مردم آنجا در توکیو به تظاهرات پرداختند و بـا پلیس درگیر شدند. ازین نمونه پس‌از آن بسیار بود.

دشواری حاد دیگر مسائل کارگری در اقتصاد جدید صنعتی بود که همراه با کشاکش‌های حزبی و گـرایشهای سوسیالیستی خطر آنـرا داشت کـه ناآرامی سیاسی ببار بیاورد. شمارهٔکارگران کارخانه‌ها که درسال ۱۹۰۰ حدود۴۲۰٬۰۰۰ نفر بود، یک دههٔ بعد دوبرابر شد. کارگران ، در فشار دستمزد پایین و وضـع بد کار، به سازمـان دادن اتحادیه‌های کـارگری و تشکیل احـزاب خـاص خـود پرداختند، و باعکس‌العمل شدید دولت روبـرو شدنـد. در سال ۱۸۹۷ نخستین اتحادیهٔ کارگری ژاپن در صنعت راه‌آهن ایجاد شد، که یک اتحادیه تعاونـی و هدفش گرفتن حق اعتصاب و کمک به کارگران بود. تلاشها برای وضع مقررات حمایت از کارگران با کارشکنی کارفرمایان و سرمایه‌دارها که در پارلمان نفـوذ داشتند، روبروگردید. وضع کارگران زن که از روستاها به هرشیوه و نیرنگ و با مزد کم و ساعات کار زیاد برای کارخانه‌های پنبه ریسی و نساجی استخـدام می‌شدند، ازهمه دشوارتر بود. در سال ۱۹۰۰ مقررات انتظامی پلیس، اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد. در سال ۱۹۰۱ حزب تازهٔ «سوسیال دموکراتیک» یک روز پس‌از تشکیل ، برچیده شد. کارخانه‌داران سخت مـی‌کوشیدند تا تصویب «قانون‌کار» را که کار روزانه برای زنان وکودکان را به یازده ساعت محدودمی‌کرد، به تأخیر بیندازند. پس‌از جنگ روس و ژاپن فعالیت‌های کارگری بیشتر شد و

اتحادیه‌هایی در هر رشته تأسیس گردید. شورشهایی، کــه چند تای آن قــوای نظامی را به میدان آورد، بوسیلهٔ معدنچیان درگرفت. قانون کار، سرانجام ، در سال ۱۹۱۱ تصویب و پنج سال پس‌از آن به اجرا نهاده شد.



تحول صنعتی و اجتماعی و ناآرامی کارگران زمینه را برای رواج گرایشهای سوسیالیستی و عقاید افراطی آماده ساخت. «آیزن یاماجی» (۱۹۱۷ـ۱۸٦٤) و «کیتا ایکی» (۱۹۳۷ـ۱۸۸۳) نظریه‌های خود را دربــارهٔ سوسیالیزم بلافاصلــه پس‌از جنگ روس و ژاپن و برپایهٔ اصول عقیدتی رایج در ایندوره مطرح‌ساختند. هرچند که بینش آنها با نظریهٔ سوسیالیزم دولتی که بیست سال بعد بوسیلــهٔ «تاگاباتاکه موتویوکی» ساخته و پــرداخته شد، ارتبــاط داشت. «کیتا ایکی» در کتابی که بسال ۱۹۰٦ انتشار داد رهبران «میجی» و «خانهای اقتصادی» را برای جلوگرفتن از سیاست ملی واقعی ژاپن نکوهش کرد و گفت که برای اصلاح کارها باید که اراضی و سرمایه‌ها در کشور ملی شود و، همزمان، با مطامع قدرتهــای غربی در خارج مبارزه گردد . او «طرح تجدید سازمان ژاپن» برمبنای تساوی همهٔ اتباع امپراتور را ارائه داد که از آن درمباحث آینده نیز سخن خواهد آمد. کتاب او بیدرنگ منع و جمع‌آوری شد. پیش‌ازو «آیزن» طی مقاله‌هایی در سال ۱۹۰۵ اصول عقیدهٔ سوسیالیزم دولتی خود را مطرح ساخت و به دفاع ازآن پرداخت. او این نظر را بتفصیل بررسید کــه در ژاپن قــدیم سیاست سوسیالیستی وجــود داشته و جامعه یک خانوادهٔ بزرگ، که اعضایش بــاهم برابرند، و بــریاست امپراتور بوده و همهٔ زمین و دارایی، ملک عام بوده است. اما او به حقایق زمانه آگاه بود و وجود دولت قــوی را تا هنگامیکــه تهدید امپریالیستی، نمونهٔ روس دربرابر ژاپن، باقیست، ناگزیر میدید. بدینسان او نمی‌توانست موافق نظریــهٔ سوسیالیستی مبارزهٔ طبقاتی باشد زیرا که این با همبستگی ملی برای دفاع از کشور مغایر مــی‌بود. درهمین سالهــا تندرو دیگری بنــام «کوتوکو شوسویی» (دنجیرو) (۱۹۱۱ـ۱۸۷۱) مردم را بنام سوسیالیزم بین‌الملل به مبارزه با «طبقهٔ متوسط پولدوست» خواند. او تاآنجا پیش رفت کــه با درگیر شدن در توطئه‌ای برای کشتن امپراتور، در سال ۱۹۱۰ دستگیر و در سال بعد با یازده نفر دیگــر اعدام شد. «کوتوکو» و «کیتا» هردو با «نهضت حقوق ملت» در میانهٔ دورهٔ «میجی» سروسری داشتند و بــه تندروان دهــهٔ ۱۹۳۰ الهام دادند و بــرزبان آنها سخن نهادند. ازینجاست کــه اینان را ازنظر تــاریخی واسطه‌ای میان این دو جریان

می‌دانند.

در دهۀ آخر دورۀ «میجی»، باهمۀ سرکوب و فشار پلیس، همچنانکه جریان صنعتی شدن دامنه می‌گرفت و اقتصاد ژاپن رنگ وبوی سرمایه‌داری پیدا می‌کرد، سوسیالیزم و هرج و مرج گرایی برای روشنفکران جذبه می‌یافت. «کاتایاماسن» دریک مجلۀ سوسیالیستی سخنانی تکاندهنده نوشت که بسیاری در ژاپن آنرا در یاد دارند: «من زبان مردم خواهم شد. دهان پرخونی خواهم بود که مهر از آن برداشته باشند. همه چیز را خواهم گفت.» درسال ۱۹۰۸ که سوسیالیست‌ها و هرج ومرج‌گرایان و طرفداران نهضت سندیکایی در توکیو بابرداشتن پرچم سرخ و خواندن سرودهای انقلابی راهپیمایی کردند، محافظه‌کاران تکان خوردند وپلیس مبارزه با تندروان را تشدید کرد. همانسال امپراتور بتوصیۀ مشاورانش ، در بیانیه‌ای مردم را از «شرایر زمانه» زنهار داد، هرچند که ازین عبارت، جدا از «ایسم»های خطرناک اسراف و تجمل نمایی و بی‌بند و باری ثروتمندان و نو-دولتان نیز منظور بود.

از سوی دیگر، ناسیونالیست‌های افراطی ژاپن سخت علاقمند به رستاخیز آسیایی بودند. البته ژاپن بنابر پیمان اصلاحی اتحاد با بریتانیا رسماً متعهد به دفاع از هند بود و نیز دولت ژاپن درست‌تر می‌دانست که یک قدرت جهانی‌باشد و نه شرقی. گفته‌اند که امپراتور «میجی» بکاربردن واژه‌های «خاور» و «باختر» را در تضاد باهم نمی‌پسندید. بنابراین، دولت ژاپن دشوار می‌توانست از شعارهایی مانند «آسیا برای آسیائیها» حمایت کند. اما ملی‌گرایان تندرو زمینۀ نشر اندیشۀ خود را مناسب می‌دیدند و، از آنان، «تویامامیتسورو» تدبیر وتوان وتلاش بسیار داشت. او پس‌از جنگ روس و ژاپن هیأتی از مخالفان دولت چین را که برای سرنگون ساختن سلسلۀ «منچو» دست به کار بودند همراه با ملیون هندی، آنامی و فیلیپینی در خانه‌اش در توکیو پذیرا شد. بواسطۀ اینگونه فعالیت‌ها، پس از انقلاب ۱۹۱۱ در چین ناسیونالیست‌های ژاپنی خود را در آن سهیم می‌دانستند. اندیشۀ آنها این اعتقاد ارتش را تقویت می‌کرد که ژاپن حق دارد به‌تحولات آیندۀ چین جهت دهد.

بااینهمه، انتقاد آشکار و مجاز از اساس حکومت و جامعۀ «میجی» درواقع محدود بود به معدودی استاد متنفذ دانشگاه که مشرب لیبرال داشتند. یکی‌ازینان بنام «مینوبه تاتسوکیچی» استاد دانشگاه سلطنتی توکیو این نظریه را آورد که امپراتور یکی‌از چند رکن حکومت، گرچه عالیترین آن، می‌باشد (نه مافوق آن) . این تعبیر مورد توجه روزافزون مردم تحصیلکرده شد، هرچند که بسیاری ازملی-

گرایان به معارضهٔ آن برآمدند و یک ربع قرن بعد هم، در تب نظامیگری که ژاپن را گرفته بود، «مینوبه» چوب عقاید لیبرالش را خورد.

فعالیت سوسیالیستها و ملی‌گرایان باآنکه مردم بسیار را جلب نساخت، در سیاست دولت اثر داشت و انجام اصلاحاتی، مانند تعدیل شرایط رأی دادن در انتخابات عمومی و تصویب قانون کار، را تسریع کرد.

ادب، هنر، اندیشه و فرهنگ در پایان عصر «میجی»

جامعهٔ «میجی» دراین سالها تب و تاب دورهٔ نهضت را پشت سر نهاده و به بازشناسی تازه‌ای از سنت‌های معنوی و سنجش بهتری از ارمغانهای فرهنگ و اندیشهٔ غربی رسیده بود. ادبیات ازگذشته یکسره نگسسته بود. دراین سالها داستانی درآمد بنام «تاکه کورابه» (بلوغ، ۱۸۹۵) از نویسندهٔ زنی بنام «هیگوـ چی ایچی یو» دربارهٔ گروهی دختر و پسر که سالهای نوجوانیشان درنزدیک‌محلهٔ عیش و عشرت توکیو می‌گذرد. این نوشته نگرشی تیز و اشاره‌هایی نافذ دارد که یادآور داستانهای قوی «ایهارا سایکاکو» در دورهٔ «ادو» است، و درحال و هوایی می‌گذرد که پنداری زمانه دیگرگون نشده است. اما واقع آن بود که بیشتر آنچه که در زندگی ژاپنی تازگی داشت، طنین و ترنمی در ادبیات پیدا کرد، زیرا که آثار نو محیطی را منعکس می‌نمود که نویسنده در آن زندگی و کار می‌کرد. نمونهٔ این نوشته‌ها «سومیداگاوا» (رود سومیدا، ۱۹۰۹) اثر «ناگای کوفو» (سوکیچی ۱۹۵۹ـ۱۸۷۹) است که از گذر روزگار بر توکیو حکایت دارد و پر از اشاره‌هایی است به نوآورده‌ها مانند تراموا، چراغ گاز و مدرسهٔ شبانه. آدمهای این‌داستان نیز نمودار دگرگونیهای جامعه‌اند. این نوشته بر سرگذشت دانش آموزی دور می‌زند که مادرش، که معلم آواز سنتی است، می‌خواهد اورا به دانشگاه بفرستد تا آمادهٔ کار اداری و حقوق بگیر بشود، اما جوان به تأتر کشیده می‌شود ، که بازآمدن به راهی است که مادرش، به تجربهٔ تلخ خود، بر او منع کرده بود. در این اثر، برخوردها میان وظیفه (دراینجا احترام به والدین) و تمایل و نیز میان سنت و تجدد در زندگی نمایان است، زمینه‌هایی که ازین پس پایه مایهٔ بسیاری از نوشته‌ها و داستانهای ژاپنی را می‌سازد. داستان دیگری که از واقعیت‌های زمان مایه گرفت «ایپی سوتسو» (یک سرباز، ۱۹۰۸) نوشتهٔ «**تایاما** کاتای» (یا «تایاما روکویا»، ۱۹۳۰ـ۱۸۷۱) است، قصهٔ سربازی که در جنگ روس و ژاپن

در جبهه بود و تنهایی و بیماری و سختی اورا از میهن پرستی و شور و دلیری تهی کرد چندانکه راهی جز این نیافت که خود را پنهان کند و نهانی بمیرد.

سنت‌های نمایشی استوارتر نشانداد احیای تأتر «نوء» دراین سالها بیشتر بهمت اشرافیت بود، اما نمایشهای داستانی «کابوکی» با صحنه‌های شورانگیز و جذاب، طیب و طنز عریان و نما و بازی وجد آور خود همچنان برای مردم خواستنی بود. این نمایش چند گاهی با سختگیری دولت روبرو شد که اصرار داشت که نمایشنامه‌ها باید مفید و آموزنده باشد وکوشش ناموفقی هم برای اجرای «کابوکی» بشیوهٔ غربی شد، اما این موج‌ها زودگذر بود. تأتر بشیوهٔ غربی بیشتر با نمایشنامه‌های خارجی اجرا می‌شد و بخصوص کارهای «شکسپیر» (Shakespeare)، «مولیر» (Molière) و«ایبسن» (Ibsen) رواج‌داشت.تاپایان دورهٔ «میجی»، بازی و صحنه‌پردازی این نمایش‌ها کیفیت شایسته‌ای یافته بود.

موسیقی غربی از پیرایه‌های تجدد شمرده می‌شد و آنرا در «هنرستان موسیقی توکیو» که در سال ۱۸۸۷ بنیاد شد تعلیم می‌دادند. با کمک همین مدرسه بود که در سال ۱۹۰۳ نخستین اپرای غربی به ژاپنی در توکیو اجرا شد. موسیقی مجلسی و نمایش بصورتهای تازهٔ آن برای کسانی بود که در شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند . ذوق عامه برای موزیک نظامی ، آنهم بشیوهٔ غربی ، بود، مانند سرودها و مارشهای نظامی، که درمدرسه‌ها تعلیم می‌دادند یانوازندگان لشکری در میدانهای عمومی برای مردم می‌نواختند.

تجدد و اصلاحات دورهٔ «میجی» در خلقیات و آداب زندگی مردم کمتر اثرکرد. رسوم اجتماعی و آداب مناسبات میان خانواده‌ها و افراد تاحد بسیاری برجا ماند. همچنین بود بنیادهای مذهبی ژاپن، هرچند که بوداگری تااندازه‌ای سستی‌گرفت. آیین بودا پس‌از نهضت «میجی» و درحال وهوای احیای پایگاه سنتی امپراتور زیرحملهٔ سخت هواداران «شینتو» آیین باستانی ژاپن، درآمد. رهبران تازه نیز که پایهٔ حکومت خود را برقدرت امپراتور نهادند ، طبعاً حامی آیینی بودند که پادشاه را از نسل آسمان می‌دانست و منزلتی نیمه خدایی برای او می‌شناخت . ازینرو «شینتو» حرمت خاصی یافت و علاوه‌بر مراسم درباری، در سلسله‌مراتب نظام حکومت نیز جای ویژه‌ای پیدا کرد. در نخستین سازمان حکومتی پس‌از نهضت ، «شورای شینتو» برتر از «شورای حکومتی» نهاده شد. این ترتیب در سال ۱۸۷۲ منسوخ گشت ، اما باز «شینتو» ازحمایت دولت، ازجمله از طریق انتصاب معلمان رسمی برای آموزش وترویج آن درمدارس، برخوردار بود.

آگاهی بیشتر به دانش و منش غربی ، تغییری را بنفع بوداگری همراه آورد

و، از سال ۱۸۷۷، دولت میان دو جنبهٔ «شینتو» ، آنکه با مسائل مملکتی سروکار دارد وآنکه محض اعتقاد مذهبی مردم است، تفاوت نهاد. امور جنبهٔ اول درتصدی دولت درآمد وسازمانی برای تهیهٔ هزینه وادارهٔ بیشتر زیارتگاههای ملی وبسیاری از زیارتگاههای محلی داده شد. دیگر زیارتگاهها در ادارهٔ بنیادهای خصوصی مذهبی و فرقه‌ای بود، که بعضی از آنها پس‌از چندی شناسایی رسمی را بعنوان فرقه‌های «شینتویی» یافتند. بدینسان، تاسال ۱۹۰۰ «شینتو» رسمی و«شینتو» فرقه‌ای از یکدیگر ممتاز شده بود، که اولی با امپراتور و آیین‌های رسمی ارتباط پیدا می‌کرد و دومی بااعتقادات عامه. اما علائق مذهبی مردم چندان تحول نیافت، زیرا که اعتقاد آنها، بطور سنتی ، بیشتر جنبهٔ نیایشی داشت نه اعتقاد اصولی و اکثراً در مراسم تولد ، ازدواج ومرگ و جشنواره‌های محلی جلوه و اهمیت پیدا می‌کرد، و این الگو تغییر نیافت.

یکچند بنظر می‌رسید که مسیحیت به معارضهٔ سنت و آیین قدیم آمده است، اما بزودی این موج و شتاب فرونشست. در سال ۱۸۷۳ با فشار سیاسی دولتهای اروپایی ، منع مسیحیت ازمیان رفت و مبلغین به‌تلاش افتادند تاآثار میراث ضدـ مسیحی حکومت «توکوگاوا» را بزدایند. عطش و اشتیاق برای هر ارمغان غرب که در چند سالهٔ پس‌ازآن ژاپن را فراگرفت ، همراه با نفوذ اندیشهٔ کسانی مانند «فوکوزاوا یوکیچی» که تجدد را با مسیحیت یکی می‌دیدند و به اعجاز پرتو مسیحیت در تجلی اندیشه و علم، گمان داشتند ، به بازار مبلغین رونق داد ونیز موفقیت‌های اینان در نمودن نتایج طب جدید در درمان و معالجات بالینی به عامه و همچنین فعالیت‌های آموزشی آنان احترام مردم را برانگیخت و موجب پیشرفت تبلیغی آنها شد. اما یک دههٔ بعد، باز درنتیجهٔ بالاگرفتن موج ملی‌گرایی وتجدید احساسات ضدخارجی، در کار آنان شکست افتاد. نتیجهٔ تدبیر و تلاش و سرمایهٔ زیاد که مبلغین صرف کردند، گرواندن بخش کوچکی از مردم به آیین مسیح بود که شمار آنها در سال ۱۹۰۷ به ۱۴۰٫۰۰۰ نفر می‌رسید.

اما اندیشه‌های تازه در جامعهٔ ژاپن تأثیر و پذیرشی بیشتر داشت، زیرا که به معارضه با سنت اخلاقی کنفوسیوس که پایه و مایهٔ آداب و رفتار ژاپنی‌ها بود، برآمد. ازیکسو مدارس قدیم سامورایی که نگهدار میراث اخلاقیات کنفوـ سیوسی بود جای خود را به نظام تازهٔ آموزش عمومی داد که به‌الگوی اروپایی اروپایی‌سازمان یافته بود واندیشه‌های غربی‌دربرنامهٔ مدارس‌عرضه می‌شدوازسوی دیگر عناصر مافوق طبیعی و تعبدی آیین کنفوسیوس و تعلیمات آن دیگر نمی‌توانست دربرابر پیشرفت علوم پایداری کند. تاپایان دورهٔ «میجی» آموزش

علوم جدید در ژاپـن بنیاد گرفت و تحقیقات بـرجسته‌ای ارائـه شد. معدودی از ژاپنی‌ها درمیان دانشمندان عالم جلوه کردند، چنانکه «ناگائوکا هانتارو» و پس‌از او «یاگاواهیده‌کی» درفیزیک اتمی نامورشدند وتئوری «مزون» **(Meson)** «یاکاوا» جایزهٔ نوبل ۱۹٤۹ را نصیب او سـاخت، «سوزوکی اومه‌تـارو» در سال ۱۹۱۰ ویتامین‌ها را کشف کرد و دیگران به کشفیات مهمی در هیأت ، زلزله شناسی ، گیاه شناسی و سایر رشته‌ها رسیدند. بااینهمه ازآنجا که اصول آیین کنفو ـ سیوس به سنت بدل شده بود، از وجدان اخلاقی مردم یکسره زدوده نشد ، و از سویی نیز این اصول در امور سیاسی و مبادی اخلاقی باقیماند. این موازین در فرامین امپراتور و احکام دولت تأکید و تکرار می‌شد ، ونیز مایه و اساس درس «اخلاق» در نظام تازهٔ آموزشی بود. فضیلت‌های کنفوسیوسی وفاداری ، اعتدال در زندگی و احترام به والدین بنیاد وظایف اجتماعی و مدنی در جامعهٔ جدید شد. محافظه‌کاران و سنت گرایان خرسند بودند که هرچند که اساس حکومت جـدید الگوی غربی دارد، عقایدی که منبع نیرو و مایهٔ گردش کار مملکت می‌باشد، ژاپنی است .

برخلاف میانه‌روها ، تندروان و اصلاح طلبان برای بسیج فکری خود هرچه بیشتر به غرب رو می‌کردند و علاوه بر علوم وفنون ، در مسائل اجتماعی وروابط انسانی هم می‌خواستند تا طرحی نو درانـدازند. اینان بخش عمدهٔ مسیحیت ، همچنانکه فلسفه و آیین‌ها و سنت ژاپنی، را مردود شمردند و به نسل جدیدی از متفکران غربی روکردند و این اندیشه‌های نو را که بیشتر مادیگرا بود بااحساس‌های ملی‌گرایی و هیجان تحول خواهی درآمیختند و موج و حرکتی را ساختند که مد و آشوب آن چند دههٔ بعد به ظهور رسید.

بهره ۱۳

دهۀ تحول و آزمونهای نو، ۱۹۲۲ - ۱۹۱۲

ژاپن در جهانی تازه

با مرگ امپراتور میجی در ۳۰ ژوئن ۱۹۱۲ دوره‌ای پرتلاش در تاریخ جدید ژاپن که شاهد دگرگونیهای شگفت و اعتلای درخشان سرزمین خاستگاه آفتاب بود به‌پایان آمد و عصر تازه‌ای پس از تکاپو و تنش‌ها و دستاوردهای تازه آغاز شد. سی و پنجسال تاریخ درخشان میجی، امپراتور ژاپن را از پادشاهی منزوی و بی‌اختیار به‌پایگاه رهبر قدیسی و محبوب کشوری متجدد و نیرومند ترقی داده بود، کشوری که پس از سالها ناتوانی در برابر قدرتهای جهانی و نگرانی از مطامع دولتهای استعمارگر، در دو جنگ پیروز شده و خود در راه ایجاد امپراتوری تازه‌ای گام نهاده بود، و مردم آن بند خمودگی و پیله‌های تنیده در طی قرون را از دست و پا گسسته و شیشۀ عمر دیو فقر را شکسته، راههای نو و اندیشه‌های مؤثر برای ثروت یافتن فرا گرفته و در کار آورده بودند. نتیجۀ این همه در هرجا از حیات سیاسی کشور گرفته تا زندگی هر روزۀ مردم پیدا بود. حکومت اینک بربنیادهای تازه‌ای بنا شده بود و دشواریهای نیازموده و نیز فرصت‌هـای نوی در صحنۀ سیاست داخلی و خارجی در برابر می‌دید. مردم هم با جریان تحول همراه شده، با آموزش بهتر و آگاهی بیشتر آمادۀ شرکت مؤثرتر در حیات ملی شده بودند. نخستین مرحلۀ تجدد با توفیق به انجام رسیده و هدف «رجعت» نه‌تنها در احیای قدرت و پایگاه امپراتور، که در تجدید اعتلا و عظمت گذشتۀ افسانه‌ای تحقق یافته بود.

نام «میجی» پس از مرگ این امپراتور به او و دورهٔ پادشاهیش داده شد و چند سال بعد هم یک نیایشگاه شینتو در توکیو ساختند تا برسم این آیین، آرامگاه روان امپراتور میجی و همسرش باشد، و این آرامگاه با عروج نظامیگری در ژاپن در سالهای میان دو جنگ جهانی، زیارتگاه مردم شد.

سیاست‌های عصر «میجی» در دست دولتمردانی بود که پایگاه امپراتور را پایهٔ پیشرفت و اعتلای ژاپن قرار دادند اما زمام کار را خود در دست داشتند. دستاوردهای دورهٔ میجی و نظام حکومت و جامعه‌ای که در این سی و پنجسال ساخته و پرداخته گردید تا اندازهٔ بسیار زمینه و مایهٔ تحولات بعدی شد و تاریخ ژاپن در قرن بیستم پدیده و ادامهٔ این موجبات و احوال بود.

پس از امپراتور میجی، پسرش به‌جای او نشست و نام «تایشو» را، که به معنی «کمالیت والا» یا «پارسایی راستین» است برای خود و دورهٔ پادشاهیش برگزید. این عنوان شاید خود پیام و اندرزی بود آرامش‌جوی، زیرا که درین هنگام دانایان و هشیاران از دگرگونیهایی که بتأثیر صنعتی شدن در جامعه و اندیشه و منش مردم روی می‌نمود، نگران می‌شدند. این امپراتور ناخوش بود و پس از چندی هم نشانهٔ اختلال فکری در او پیدا شد و، در نتیجه، از سال ۱۹۲۱ تاسال ۱۹۲٦ که او درگذشت، پسر ارشدش، «هیروهیتو»، نایب‌السلطنه و عهده‌دار امور سلطنت بود.

شماری از مورخان چند دههٔ نخست قرن بیستم را برای فرصت‌های گرانبها که در کار پیشرفت سیاسی، نظامی و اقتصادی ژاپن آورد، «سالهای طلایی» نامیده‌اند. اما واقع اینست که این سالها همراه با پیروزیهای درخشان در حیات ملی و سیاست بین‌المللی، دشواریهای سیاسی و اجتماعی و احیاناً شکست‌هایی هم برای ژاپن داشت و این کشور نوتوان را در جامعهٔ قدرتهای جهانی، که با پیشرفت شگفت‌انگیز و شگرف در جرگهٔ آنها راه یافته بود، و نیز در آزمونهای سیاست، سیاست داخلی، منطقه‌ای و جهانی با تلاش تازه و فرساینده‌ای درگیر ساخت که نتیجه و بازتاب آن درافتادن در شتاب و رقابت قدرت‌جویی و فرصت‌طلبی جهانی وبرآمدن و بالاگرفتن موج نظامیگری و سرازیرشدن در سراشیب جنگ و ویرانی سالهای پس از ۱۹٤۰ بود. ازینرو «دورهٔ نو» و «دههٔ آزمون» برای این سالها عنوانی مناسب‌تر و گویاتر از «عصر طلایی» می‌نماید. نگاهی به‌جریانهای عمده و احوال خاص این دوره «دنیای تازه»ای را که ژاپن با آن رویاروی یا در آن واقع شد، بخوبی نشان می‌دهد:

۱ـ بنیادگران حکومت میجی، کشور را به انگارهٔ یک «هان» (امیرنشین)

قدیم، با احوال ثابت و بی‌تغییر، گرفتند، اما واقع چنین نبود. تا سال ۱۹۱۲ تنها دگرگونیهای اقتصادی کافی بود که الگوهای سنتی بافت سیاسی و رهبری کشور را دستخوش تغییر کند. بعلاوه، ژاپن قدیم یک جامعهٔ بسته بود. اما ژاپن جدید در گرداب پرشتاب جریانهای سیاسی و اجتماعی بین‌المللی افتاده بود و کشش و کوششی دیگر، ذهنی باز و دستهایی پرتوان می‌بایست تا این کشتی را از میانهٔ امواج سهمگین بسلامت بگذراند.

۲ـ سقوط امپراتوری «منچو» در چین و افتادن این کشور در آشوب و ستیز امیران و سرکردگان محلی، و نیز توفان انقلاب روسیه، در وضع ژاپن، ناچار تأثیر می‌نهاد.

۳ـ سیاست‌ها و جریانهای فکری و احساسی گاه دچار تعارضی ناگزیر می‌شد، چنانکه در این سالها موج ملی‌گرایی ژاپن که با گرایش در سوی نظامیگری حال و هوای توسعهٔ سرزمینی پیدا می‌کرد، با احساسات ناسیونالیستی مردم چین برخورد کرد.

٤ـ تحولات سیاست جهان تأثیری شگرف براوضاع ژاپن داشت. جنگ جهانی اول تعهداتی اندک و فرصت‌هایی بزرگ برای ژاپن پیش آورد و امکان داد تا در سوی هدفهای سیاسی و تجاری خود ترکتاز شود.

٥ـ همچنانکه جنگ جهانی اول قدرت سیاسی تازه‌ای چون ممالک متحدهٔ امریکا را با استعداد نظامی و اقتصادی عظیم و اندیشهٔ سیاسی خاص وارد صحنهٔ سیاست جهان کرد، ملاحظات ویژه‌ای این قدرت تازه به میدان آمده را رو درروی ژاپن نهاد و رقابت میان این دو در دو سوی اقیانوس آرام فزاینده شد.

٦ـ در صحنهٔ سیاست داخلی، ژاپن از نظام پارلمانی، که از غرب گرفته بود، به آزمون سیاست و حکومت حزبی رسید که جریان عکس تحول سیاسی در باخترزمین بود و، اگر هم اثری برای آیندهٔ دور داشت، نتیجهٔ نمایان آن در این دوره بیشتر نابسامانی و سستی و ناپایداری حکومت‌های حزبی و دامن‌گرفتن ناآرامیهای سیاسی و اجتماعی بود.

۷ـ به‌تأثیر سیاست‌ها و رقابت‌های حزبی و در نتیجهٔ مسائل خطیر تازه‌ای که در سیاست خارجی پیش آمد، خط مشی‌ها و تصمیم‌های مملکتی هرچه‌بیشتر دستخوش اختلاف‌نظر گروهها و جریانهای عقیدتی و صاحبان آراء متفاوت گردید که هریک به‌راهی در پیشبرد فکر و مقصود خود می‌کوشیدند.

۸ـ سرانجام، اندیشه‌های سیاسی خارج برجریانهای فکری در داخل کشور تأثیر می‌نهاد. جدا از ادامهٔ نفوذ افکار غربی، بازتاب رویدادها و اندیشهٔ انقلاب

روسیه در ژاپن در این دوره قابل توجه بود.



دورهٔ «تایشو» با یک بحران عمدهٔ سیاسی شروع شد که آنرا پیش‌درآمد رشد بنیاد حکومت حزبی در ژاپن (بخصوص پس از جنگ دوم) دانسته‌اند. نسل تازهٔ سیاستگران که جای پیران سیاست عصر میجی را رفته رفته خالی می‌دید، به‌تکاپو درآمد تا با استفاده از منابع تازهٔ قدرت سیاسی مانند احزاب، پارلمان و بنگاههای بزرگ اقتصادی و با دستاوردهای داخلی و خارجی پایگاه خود را استوار سازد. در این میان پیشامد جنگ جهانی اول تعهدها و فرصت‌هایی برای ژاپن آورد. ژاپن این تعهدها را با اعلان جنگ به‌آلمان، بعنوان متحد انگلیس، انجام داد و سپس جزایر متصرفی آلمان در اقیانوس آرام را اشغال کرد و نیز سرزمین مورد اجارهٔ آلمان در ساحل «شانتونگ» (Shantung) چین را گرفت. ژاپن از فرصت‌های دیگر نیز غافل نماند. درگیری انگلیس، آلمان و فرانسه در اروپا بازارهای آسیا و افریقا را برای صادرات ژاپن باز گذاشته بود، زیرا که تجارت انگلیس و فرانسه به این نواحی بسیار کم شده و تجارت آلمان هم یکسره متوقف گشته بود. بازرگانان و تولیدکنندگان ژاپنی برثروت خود هرچه بیشتر افزودند، هرچند که مردم نادار از ترقی تند هزینهٔ زندگی سخت آسیب دیدند.

جنگ در اروپا ژاپن را به نفوذ و پیشروی سرزمینی در آسیا نیز وسوسه کرد. فشار برچین افزون شد. چین که هنوز کشوری ضعیف بود، پس از آنکه آخرین امپراتورش در خردسالی تاج و تخت خود را در انقلاب سالهای ۱۳ـ۱۹۱۲ باخت، به‌آشفتگی و تجزیه افتاد. پیش از آن این کشور، با همهٔ ناتوانی، توانسته بود با استفاده از رقابت قدرت‌ها خود را برپا نگهدارد، اما در سال ۱۹۱۵ که ژاپن خواستهای متعدد در برابر چین نهاد، ایندولت بی‌یار و یاور ماند و قدرتهای جهانی، جز امریکا، همه درگیر مسائل خود بودند. ژاپن همهٔ آنچه را که در «بیست و یک درخواست» عنوان کرده بود به‌دست نیاورد، اما این اجبار وتهدید جریان تازه‌ای را در چین آغاز کرد و احساس پرجوش و خروش میهنی و ملی‌گرایی بصورت مقاومت در برابر ژاپن دامن گرفت، که با تحریم کالای ژاپنی بیش از هرچیز بزیان تجارت ژاپن شد.

در سال ۱۹۱۸ پیامد انقلاب بالشویکی (Bolshevik) در روسیه به هرج و مرج و جنگ داخلی در سیبری کشید و ژاپن همراه با قدرتهای خارجی

دیگر به «ولادیوستک» (Vladivostok) نیرو فرستاد. نیروی ژاپنی در این عملیات چند برابر هریک از نیروهای دیگر بود. این نیرو در طول خط آهن‌سراسری سیبری پیش رفت تا به ایجاد جبههٔ ضد بالشویکی کمک کند و نیروهای چک را که در این مسیر به محاصره افتاده بودند نجات دهد. دامنهٔ مداخله در سیبری از حدی که امپراتور تصویب کرده بود تجاوز کرد و یک لشکر ژاپنی به چهار و پنج لشکر رسید و نیز ژاپن سالها پس از آنکه نیروهای متفقین از سیبری رفتند، سربازانش را در آنجا نگهداشت.

در داخل کشور نیز مسائلی که پیش آمد عظیم بود، مانند افزایش جمعیت، توسعهٔ اجتماعی، صنعتی‌شدن و آثار آن، شرکت تودهٔ مردم در سیاست، تب و تاب و تشنج سیاسی و دگرگونی اقتصادی. بسخن دانشمندان علوم سیاسی، ژاپن با کشش و کوشش بازپردازی و انسجام دوباره در درون جامعهٔ در حال تحول و تجدد سریع روبرو شد. درگیری روزافزون در امور جهان کار را پیچیده‌تر می‌کرد. در سال ۱۹۱۸ صحنهٔ بین‌المللی تغییر شگرف یافته بود. ژاپن با حال و هوای تازه‌ای وارد عصر بعد از جنگ شد. این کشور از جنگ نه‌تنها صدمه ندیده، که بهرهٔ فراوان نیز یافته بود، و در سال ۱۹۱۹ هم در کنفرانس ورسای (Versailles) در ردیف دیگر قدرتهای پیروز، و بلافاصله پس از بریتانیا، فرانسه و ممالک متحده، جای گرفت، از احترامی خاص برخوردار شد و ادارهٔ سرزمینهای پیشین آلمان در اقیانوس آرام و نیز یکی از کرسیهای دائم شورای جامعهٔ ملل را یافت. با این‌همه، ژاپن پس از سال ۱۹۲۰ دنیا را هرچه بیشتر در تخاصم با خود می‌دید، و با آنکه کوشید تا خود را با آهنگ توافقهای ورسای و دیگر قرارهای بین‌المللی همساز کند، نیازهای دفاعی و هواهای جهانداریش هرروز بیشتر از پیش با منافع غربیان در تضاد می‌افتاد و بینش یا شعار آنها را برای جهانی سرشار از صلح و همزیستی و مرکب از کشورهای آزادمنش، که در واقع حفظ وضع موجود بنفع خود آنها بود، محدودکننده و خصمانه می‌یافت.

این وضع با احوال دورهٔ «توکوگاوا» یا مسائل عصر میجی تفاوت بسیار داشت، هرچند که دنبالهٔ طبیعی همان سیاستها بود. ترس از تجاوز قدرتهای باختری هنوز در اندیشهٔ ژاپنی‌ها موج می‌زد و توافقی ملی و همگانی در نیاز به قوی‌بودن می‌ساخت. براین زمینه نیز دو گرایش قدیم، اکنون در پیرایهٔ نو، در برابر هم بود: یکی مفهوم «کایکوکو» («دروازه‌های کشور را باز کنید») که بمعنی رقابت و تکاپو در میان قدرتها و در جهان ساخته و پرداختهٔ آنها بود، و دیگر «جوی» («وحشیان را برانید») که خواهان رویگرداندن ژاپن از غرب و ساختن

دنیای خود بود. اندیشهٔ اصلی در این هر دو گروه متوجه قارهٔ آسیا بود. گروه اول عقیده داشتند که ژاپن باید راه و روشهایی را که غرب نهاده است دنبال کند و در این چارچوب در پی تثبیت موقع و تأمین امنیت خود در دنیای تازهٔ اتحادیه‌ها و بده بستانهای سیاسی و اقتصادی باشد. گروه دوم نیز موقع برتر و مسلطی برای ژاپن در شرق آسیا می‌خواستند، اما بیشتر برای آنکه او را از غرب بی‌نیاز دارد و قادر سازد که از هرگونه توسعه‌طلبی غربی‌ها دراین منطقه از جهان جلو گیرد. ژاپن پس از پیروزی در دو جنگ، با چین و روسیه، جای پای خود را در شرق آسیا محکم ساخته و منافع ارضی و اقتصادی تازه‌ای یافته بود که از آن دفاع کند. شاید که جنگ در اروپا که فکر و تلاش غربی‌ها را یکسره به‌آنجا داشته بود، عزم ژاپن را به مالک‌الرقاب بلامنازع آسیاشدن تقویت می‌کرد. تلاشهای دولت ژاپن در سالهای ۱۹۱۲تا۱۹۲۲ برای پایدار کردن خود در کره نشانهٔ این تصمیم بود. با اینهمه، سیاست این کار چندان منسجم و استوار نبود و نیز تفاوتهایی در بینش سیاسی و آینده‌نگری رهبران و اندیشمندان ژاپن وجود داشت که بطور کلی برسه محور دور می‌زد:

نخست ــ محور تمایل به‌ایجاد اتحاد یا پیمان نظامی از کشورها و سرزمینهای (شرق) آسیا که برای تجدد و توسعه بکوشند و ژاپن با زعامت خود آنها را از تابعیت غرب آزاد سازد. تجلی این اندیشه، الحاق کره بود که ژاپن این کار را تنها وسیلهٔ چیره‌شدن برخمودگی و موضع انفعالی کره و جهت و جهش دادن به آن توجیه کرد. دربارهٔ چین نیز چنین سودایی در سر بود: اگر چین نتواند برپای خود بایستد، چرا در چنگ غربی‌ها باشد؟ ژاپن می‌بایست که ابتکار را در دست گیرد و، با یافتن هوادارانی در میان چینی‌ها و بذل سرمایه و تلاش، این سرزمین را در راه تجدد و اعتلا پیش ببرد. اما تناقض‌هایی هم در میان بود: حمایت از مردان تحول‌خواه و انقلابی در خارج، مثلا در چین، شاید که راه مؤثری برای تحرک و تجدد آن سرزمینها می‌بود، اما تندروان داخلی را هم تشویق می‌کرد. و نیز مداخله در چین بهوای وادارکردن چینی‌ها به‌مقاومت در برابر غرب، ناسیونالیزمی را در آنجا بیدار می‌کرد که ممکن بود رویاروی ژاپن قرار گیرد.

دوم ــ محور گرایش به ایجاد امپراتوری در قارهٔ آسیا که به‌ژاپن قدرت و امکان دهد تا بتنهایی ازین منطقه دفاع کند.

این طرح بصورت نقشهٔ نظامی مطرح شد و در آن کره، منچوری، و شاید مغولستان، برای دفاع در برابر روسیه هدف نخستین بود. در قرن بیستم که این ناحیه رفته رفته برای بازار فروش مصنوعات و نیز منبع تهیهٔ مواد خام اهمیت

یافت، جنبهٔ اقتصادی این طرح نیز چشمگیر شد.

سوم ـ محور ایجاد ژاپن بزرگ با توسعه در چین ازراه تجارت وسرمایه‌گذاری در آنجا و یافتن همانگونه فرصتی که مثلا بریتانیا در هند داشت. کسانی نیز در این طرح بلندپروازتر بودند و امپراتوری پهناوری شامل چین و شبه‌جزیرهٔ هند و چین و ماورای آن را در تصور داشتند. اما اکثر هواداران این فکر به چین بیشتر مانند یک منبع ثروت برای ژاپن نگاه می‌کردند که وجود آن خواه‌ناخواه به‌امنیت منطقه کمک می‌کند. اما انجام این کار مخاطره‌هایی هم داشت: اگر مقاومتی از چینی‌ها برمی‌خاست، می‌بایست سرکوب شود، و در صحنهٔ جهانی هم شاید که حقوق و موقع ممتاز ژاپن در چین رقابت و خصومت قدرتها، بخصوص بریتانیا و ممالک متحده، را برمی‌انگیخت.

اینها مسائلی بود که برسیاست خارجی ژاپن سایه داشت، و در واقع روش‌های متفاوتی بود برای حصول مقصود واحد، یعنی امنیت ملی و توسعهٔ اقتصادی. بازتاب این مسائل در سیاست داخلی روشها و اندیشه‌های متفاوتی بود که هرچند که برای هدف یکسان، اما در شیوهٔ کار و راه رسیدن به‌مقصود سخت متفاوت بودند. پایه و مایهٔ تنش‌ها و تشنج‌ها، و نیز تحول و توسعه‌ای را که این دهه از تاریخ ژاپن شاهد آن بود، جدا از اختلاف سلیقه‌ها در نمود و نما و پیرایهٔ کار، باید در این تفاوت نظر میان رهبران و مردمی که همهٔ آنها هم بهوای توسعه‌طلبی بودند، یافت.

آغاز یک عصر

شروع دورهٔ «تایشو» با بحران سیاسی تازه‌ای همراه بود که شماری از پژوهندگان آنرا پیشدرآمد توسعهٔ بنیاد حکومت حزبی در ژاپن دانسته‌اند. «سایونجی»، نخست‌وزیر، با فشار شدید ستاد کل ارتش، که از حمایت «یاماگاتا» دولتمدار کهنسال هم برخوردار بود، روبرو شد تا بودجهٔ دو لشکر تازه رابدهد. «سایونجی» و بیشتر اعضای دولت او در برابر این درخواست مقاومت کردند زیرا که وضع مالی کشور اجازهٔ این افزایش هزینه را نمی‌داد. اما این بحران آزمونی شد که نشانداد دولت در چنگ دو وزیر نیروهای مسلح (ارتش و دریاداری) است. ژنرال «اوئه‌هارا» وزیر جنگ، که خود را بازنده می‌دید، استعفایش را بی‌اطلاع به‌نخست‌وزیر، مستقیماً به‌امپراتور تسلیم کرد. در پی این کناره‌گیری، هیچیک از افسران بلندپایهٔ واجد شرایط حاضر به قبول تصدی وزارت جنگ

نشد، زیرا که این کار مخالف همبستگی میان همقطاران و خیانت به‌آنها بشمار می‌رفت. دولت «سایونجی» ناچار استعفا داد و، در ماه دسامبر ۱۹۱۲ ژنرال «کاتسورا»، که اکنون مقام درباری داشت، برای بار سوم نخست‌وزیر شد. در این هنگام مجلس دائر نبود، اما با شروع اجلاس آن دشواریها نمودار گشت. «کاتسورا» اکثریت مجلس را با خود نداشت و بیشتر سیاستگران حزبی او را برای خشکی و سرسختیش دوست نداشتند. نیروی دریایی نیز، برقابت با ارتش و نیز بتأثیر رقابت دیرین «ساتسوما» ـ «چوء شوء»، ازین انتصاب خشنود نبود. مطبوعات هم، برروی‌هم بااودشمن بودند. مطبوعات دراین هنگام خوانندگان بسیار داشتند و در ذهن و احساس رأی‌دهنگان که هنوز بیش از ۳ میلیون‌نفر از جمعیت کشور نبودند، اثر می‌گذاشتند.

سیاست‌بازان حزبی موضع خود و آیندهٔ حکومت پارلمانی را در خطر می‌دیدند زیرا که انتصاب «کاتسورا»، و همچنان سقوط «سایونجی»، بی‌هیچ توجهی به مجلس و با نفوذ و ابتکار طایفهٔ «چوء شوء» ساخته و پرداخته شده بود. «کاتسورا» که این وضع را می‌دید و شاهد بود که کابینهٔ «سایونجی» باداشتن اکثریت در مجلس هم نتوانست روی کار بماند، برای جلوگیری ازینکه مخالفانش در «سی‌یوکای»، حزب اکثریت، او را براندازند، به‌فرمان امپراتور متوسل شد تا مخالفان را آرام سازد. اما مجلس در برابر این رویه عکس‌العمل نشان داد و موج حمله و اتهام استفاده از قدرت فوق پارلمانی و در میان‌آوردن نابجای مقام و نفوذ امپراتور، بر او بارید. درتاریخ ۵ فوریه ۱۹۱۳ یک نمایندهٔ برجستهٔ مجلس بنام «اوزاکی یوکیو» در سخنرانی معروفش در مجلس شورا، سخت به«کاتسورا» و همکارانش تاخت و آنها را متهم ساخت که از تخت و دربار مانند بارو و از فرامین سلطنتی همچون تیر و پیکان استفاده می‌کنند. او در اشاره به«کاتسورا» و دیوانسالاران دیگر گفت: «آنها هروقت که دهان باز می‌کنند، داد وفاداری و میهن‌پرستی می‌دهند. پنداری که وفاداری به امپراتور وعشق به میهن تیول آنهاست و بس. اما وقتی که کار و عمل پیش می‌آید، آنها خودشان را پشت دستگاه سلطنت پنهان می‌کنند و می‌خواهند که تاج و تخت را برج و بارو سازند و فرامین امپراتور را تیر و پیکان خود کنند.»

مسأله‌ای که در این بحران در میان آمد این بود که آیا کابینه‌های برآمده از دیوانسالاری و بنیاد نگرفته از مجلس نیز، بایدچنانکه دولتهای پارلمانی، مسؤول عقاید عمومی که مجلس نمایندهٔ آنست باشند یا نه؟ موضوع استقلال و همبستگی احزاب سیاسی هم مطرح بود. در زمینهٔ سیاست حزبی و آیندهٔ توسعهٔ آن،

تلاشهای «کاتسورا» تأثیر سازنده‌ای داشت که درگیرودار بحران از چشم دور ماند. او نیاز دولت را به‌یک هیأت سازمان‌داده‌شده از هواداران در مجلس ودیگر مراکز نفوذ احساس کرد و اندکی پس از رسیدن به ریاست وزراء، مصمم به تشکیل یک حزب سیاسی تازه شد. او بخصوص می‌دید که «گن‌روء» که«یاماگاتا» حامی او، در آن بود، آفتاب لب بام است و رهبران جوانتر مانند او باید که منابع و مبانی تازهٔ قدرت برای خود دست وپا کنند و نیز شیوه‌های نوی برای دگرگونیهای سنجیده و آرام سیاسی در آینده تدبیر نمایند. حزب تازه بنام «دوء شی‌کای» که «کاتسورا» درین چند ماههٔ بحران بنیاد کرد بزودی بر قدرت خود افزود و پس از چندی همتای معتبر «سی‌یوکای» در فعالیت و سیاست پارلمانی شد.

مخالفان «کاتسورا» مسألهٔ توسل او به‌نفوذ امپراتور را داغ کردند وسرانجام پیش بردند. در مجلس اغتشاش و در بیرون آن آشوب شد. شورشهایی در «توکیو»، «اوساکا»، «کیوتو»، «کوبه» و جاهای دیگر برخاست که نیروی ارتش را به‌میدان آورد و چند تن کشته شدند. سرانجام دولت استعفا داد. اینک مجلس توانسته بود دولتی را به کناره‌گیری وادارد. اما پیروزی نهایی برای مجلس نبود بلکه نصیب جناح «سانتسوما» شد که «سی‌یوکای» حزب اکثریت در پارلمان، با آن به‌توافقی رسید. نخست‌وزیر جدید یک دریاسالار بنام «یاماموتو گومبی» بود و یکی از روزنامه‌ها، به خوانندگانش نوید داد که بزودی شاهد قراردادهای بزرگ برای توسعه و تجهیز نیروی دریایی خواهند بود. چنین نیز شد، اما کسی نمی‌دانست که کابینهٔ «یاماموتو» یکسال بعد برسر رسوایی قراردادی میان نیروی دریایی و یک شرکت آلمانی سقوط خواهد کرد. آشکارشدن رشوه‌خواری و سوءاستفاده در مقاطعه‌های نیروی دریایی مردم را به‌خشم آورد، باز به‌خیابانها ریختند و باز ارتش به کمک پلیس آمد و سرانجام هم کابینهٔ «یاماموتو» در ماه مارس ١٩١٤ استعفا داد. «اوکوما» که این اواخر بیشتر سرگرم کار دانشگاه «واسدا» بود، جانشین «یاماموتو» شد.

ژاپن در جنگ اول

دولت «اوکوما» هنگامی روی کار آمد که جهان شاهد یکی از بحرانیترین دوره‌های تاریخ خود می‌شد. «اوکوما» به‌دشمنی سرسخت با دیوانسالاری طایفه‌ای قدیم، که خودش در اصل از آنها بود، شهرت داشت و مردم انتظار داشتند که او مدافع حقوق ملت باشد. اما او از همان آغاز با «یاماگاتا» و جناح نظامی

سر وسری نشانداد تا یکسال بعد که سیاست بی‌پروای این دولت در مسألهٔ چین با مصلحت‌بینی «یاماگاتا» ناسازگار درآمد. «اوکوما» و وزیر خارجهٔ او «کاتو ـ تاکا آکی» (کومی) هر دو سیاستگر حزبی بودند و می‌خواستند تا بهروسیلهٔ ممکن موقع ژاپن را در خاوردور و چین محکم کنند، و با آنکه هر دو هوادار اتحاد میان ژاپن و بریتانیا بودند باز به‌این واسطه خود را مقید به حفظ «وضع موجود» نمی‌دانستند. تحولات جهان فرصتی استثنایی برای انجام این مقصود در اختیار آنها گذاشت.

در آغاز ماه اوت ۱۹۱٤ روسیه، فرانسه و بریتانیا، یکی پس از دیگری، به آلمان اعلان جنگ نمودند. جنگ میان قدرتهای اروپایی این مسأله را پیش‌آورد که آیا اتحاد ژاپن و بریتانیا، که بطور اخص ناظر به اروپا نبود، تعهدی از هر گونه در حمایت از انگلیس یا منافع او برای ژاپن پیش آورده است یانه؟ بفاصلهٔ چند روز، بریتانیا خود به این سؤال پاسخ داد و خواستار کمک ژاپن برای‌دفاع «[illegible]» [illegible] (Weihaiwei) و همچنین پوشش و مراقبت دریایی علیه حملات بحریه آلمان به‌کشتی‌های تجاری در اقیانوس آرام شد. «کاتو» وزیر خارجهٔ ژاپن که سیاست او بی‌پرواتر از جناح تندرو نظامی درآمد، احساس کرد که این مراقبت دریایی محدود برای ژاپن بیفایده است، و با این توجیه که‌طرف جنگ بودن و وضع محارب کامل‌داشتن امتیاز بیشتری برای ژاپن خواهد آورد، در تاریخ ۸ اوت اعضای کابینه و «گن‌روء» را به قبول نظر خود اغوا نمود. این خبر بریتانیا را تکان داد و، سراسیمه از احساس اینکه مقصود «کاتو» درگیر ساختن چین در جنگ و بهره‌برداری از گرفتاری دولتهای اروپایی در این قاره است، بیفایده کوشید تا این تصمیم را عوض کند، یا دست کم تضمینی بگیرد که اقدامی علیه پایگاههای آلمان در سواحل چین نخواهد شد.

در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۱٤ ژاپن از آلمان خواست تا کشتی‌های جنگیش را از خاور دور خارج یا آنها را خلع سلاح کند و سرزمین «کیائو‌چو» (Kiaochow) را که از چین به‌اجاره گرفته بود، تسلیم نماید. چون آلمان اعتنایی به این درخواست ننمود، ژاپن اعلان جنگ داد. عملیات نظامی تند و موفق بود. در ۲ سپتامبر نیروهای ژاپن با پیاده‌شدن در شبه جزیرهٔ «شانتونگ» (Shantung) بسوی «تسینگ تائو» (Tsingtao) و خلیج «کیائوچو»، پیشروی کردند. این عملیات دوماهه به‌انجام رسید و «تسینگ تائو» در ۷ نوامبر سقوط کرد. در این اثنا عملیات دریایی در ماه اکتبر به اشغال جزایر متصرفی آلمان در اقیانوس آرام در شمال خط استوا انجامیده بود. در کمتر از سه ماه همهٔ پایگاهها، خطوط

آهن و دیگر تأسیسات آلمان در منطقهٔ مورد نظر ژاپن تصرف شده بود.

این پیروزی راه را برای عملیات در چین باز کرد. اما فرصت‌های تازه، ملاحظات بیشتری را مطرح ساخت و تفاوت نظرهایی پیش آورد. اکنون پیران سیاست و مشاوران ارشد امپراتور مایل به‌احتیاط شدند. در این میان «یاماگاتا آریتومو»، که پس ازمرگ «ایتو» نفوذ هرچه بیشتری یافته بود، در سالهای ۱۹۱٤ـ۱۵ از تصویب اقدامات تندی که قدرتها را تحریک کند و بهانهٔ آشوب و ناآرامی به‌دست دهد، روگردان می‌نمود، هرچند که هنوز عقیده داشت که ژاپن باید جای پای خود را در چین و منچوری محکم کند. او از این دو مقدمه نتیجه می‌گرفت که باید رویهٔ همکاری با چین در پیش گرفته شود و ژاپن تنها ازین راه خواهد توانست پیروزیهایش را تثبیت کند و متصرفات خود را پس از پایان جنگ هم نگهدارد. او پیش‌بینی می‌کرد که با تمام‌شدن جنگ قدرتهای اروپایی بار دیگر متوجه خاور دور و منافع و مزایایی که بتوانند در این منطقه بیابند، خواهند شد، و این کار رقابت میان نژادهای سفید و غیرسفید را تشدید خواهد کرد. در چنین وضعی ژاپن و چین باید برای ادامهٔ بقا همکاری داشته باشند. این تشریک مساعی چنانچه ژاپن اکنون رفتاری کند که چین را بیزار سازد و شاید به‌دامن امریکا بکشاند، غیرممکن خواهد بود. در ارتش، بسیاری از افسران با نظر «یاماگاتا» همراه بودند. دیگران بهتر می‌دیدند که ژاپن راه خود را دنبال کند، چنانکه در سال ۱۹۰٤ در برابر روسیه اقدام کرده بود، و در ساختن جاپاهای نظامی در شمال بکوشد. اما دیپلماتها بیشتر هوادار پیشرفت از راه مذاکره بودند نه از راه زور. سیاستگران حزبی بملاحظهٔ روابطشان با سوداگران و بازرگانان و بنگاههای اقتصادی، و منافعی که از توسعهٔ ارضی برای اینان متصور بود، می‌خواستند که پیروزیهای سریعی به‌دست آید. دربرابر این‌ملاحظات وآراء متنوع، تصمیم و طریقه‌ای که اتخاذ می‌شد چه‌بسا که حاصل توازن میان تأثیر و نفوذ این گروهها و فشارهای شخصی و قدرت و رأی مردان سیاست بود.

فشارهای بیرون از دستگاه حکومت نیز برسیاست خارجی این سالها اثر داشت. روزنامه‌ها که یکسره لحن ملی‌گرا داشتند، در هرمسأله‌ای ازینگونه خواستار اقدام «شدید» می‌شدند. گروههای نفوذ دیگر، مانند جمعیت‌های میهنی، نیز عامل فشار و حائز تأثیر بودند. نخستین گروه از اینان بنام «گن یوشا» که بوسیلهٔ ساموراییهای قدیم در سال ۱۸۸۱ بنیاد شده بود، فعالیت متنوع و گسترده داشت، از جاسوسی، تحریک و سوء قصد در کره گرفته تا تهدید و ارعاب زمامدارانی که آنها را به‌ضعف در سیاست خارجی متهم می‌ساخت. سوء ـ

قصد به «اوکوما» با پرتاب بمب در سال ۱۸۸۹ و قتل ملکهٔ کره در سال ۱۸۹۵ به دست اعضای این جمعیت بود. یکی از فعالان این جمعیت، «اوچیدا ریوهی»، با کمک ناسیونالیست تندرو دیگری بنام «تویاما میتسورو»، سازمانی معروفتر بنام «کوکو ریوکای» (جمعیت رود آمور یا اژدهای سیاه) در سال ۱۹۰۱ بنیاد نهاد که همان کار «گن یوشا» را می‌کرد اما فعالیتش بجای کره بیشتر متوجه منچوری بود. پس از سال ۱۹۰۵، این جمعیت بملاحظهٔ پیشروی آتی ژاپن متوجه چین شد و با مردانی چون «سون‌یات ـ سن» (Sun Yat - sen) رابطه ایجاد کرد و مانند نیروی اطلاعاتی غیررسمی برای ژاپن کار می‌کرد. این جمعیت به‌تلاش افتاد تا رهبران ژاپن را با نقشه‌های خود همراه کند، و از هر راه، گاه با تهدید و گاه با اغوا و ارتباط شخصی، یا با راه‌انداختن تظاهرات عمومی، در این کار می‌کوشید. کلیات این نقشه‌ها در یادداشتی که «اوچیدا» در نوامبر ۱۹۱٤ برای مقامات دولت فرستاد، بیان شد: «مأموران ژاپنی می‌بایست دوستانشان را در مجامع چینی به‌شورش برانگیزند، سپس ارتش ژاپن برای اعادهٔ نظم فرستاده شود و فرد مورد نظر خود را روی کار بیاورد، و آنگاه یک اتحاد نظامی میان دو کشور بسته شود.» این طرح، رونوشت نقشهٔ سال ۱۸۹٤ دربارهٔ کره بود.

پیشامد تازه‌ای در جهان و درگیری دولتهای اروپایی در جنگ هنگامی شد که در ژاپن دولتی برسرکار بود که می‌خواست از این رویدادها بهره‌برداری کند. در داخل ژاپن نیز تأثیر فشارها و تحریک‌ها در درون و بیرون دستگاه حکومت، محیط و افکاری را ساخته بود که بهرروی خواستار پیشروی در خاک آسیا بصورت نظامی یا اقتصادی و در سوی چین یا منچوری بود. این حال و هوا زمینهٔ روابط خارجی ژاپن در سالهای ۱۹۱٤ تا ۱۹۲۲ را ساخت.

مسألهٔ چین و ۲۱ درخواست

دو ملاحظه در کار چین و راجع به انقلابی که سلسلهٔ «منچو» (Manchu) را در آنجا سرنگون کرده و به‌ایجاد حکومت جمهوری در سال ۱۹۱۲ انجامیده بود، عملیات ژاپن را در آن سرزمین ناگزیر می‌ساخت. از یکسو، مدتی بود که ژاپن می‌خواست تا اجارهٔ متصرفات و حقوق راه‌آهن منچوری را که در سال ۱۹۰۵ از روسیه به غنیمت گرفته بود، تمدید کند و اینک با ناآرامی سیاسی در چین که بااحساسات ضداستعماری همراه بود، درین کار شتاب داشت. از سوی دیگر، این خطر در میان بود که تغییر حکومت در چین با اصل حقوق و امتیازهای خارجی، و

از جمله ژاپن، در آن سرزمین ناسازگار درآید. برای جلوگیری از پیشامدن چنین وضعی دو راه وجود داشت: یکی یاری و همکاری نزدیک با انقلابیون چین و بردن آنها در جهت تجدد و پیشرفت اقتصادی با کمک ژاپن و، دیگر، مداخلهٔ سیاسی در چین که به ژاپن امکان دهد تا منافع خود را در آن‌سرزمین، با موافقت دولت چین یا بی‌آن، حفظ کند.

شماری از سیاستمداران و صاحبان منافع تجاری هوادار راه اول بودند. بسیاری از گروه‌ها و شرکتهای ژاپنی در چند سالهٔ گذشته روابطی با «سون یات‌ـ سن» برقرار ساخته و بامید پیشرفت از راه همکاری بودند. اما نقشهٔ آنها در سال ۱۹۱۳ که تلاش «سون» برای سرنگون‌کردن رئیس‌جمهور حکومت جدید، «یوان شی‌یه ـ کای» (Yuan Shieh - K'ai) ناکام شد، به‌بن‌بست خورد. همچنین در این زمان نیروهای چینی زیرفرماندهی «چانگ هه‌سون» (Chang Hsun) که برای سرکوب‌کردن شورش «نانکینگ» (Nanking) فرستاده شده بود، شماری از ژاپنی‌ها را کشته یا باآنها بدرفتاری نموده بود. این واقعه خشم‌بسیار در ژاپن برانگیخته و اقدام شدید علیه حکومت «یوان» خواسته شده بود. هم‌اکنون نظامیان ژاپنی پنهانی از نقشه‌های روی‌کارآوردن دوبارهٔ سلسلهٔ پادشاهی چین در موطن آن، «منچو»، حمایت کرده و امیدوار بودند که ازینراه نفوذ ژاپن در آن سرزمین حفظ شود. اما دولت ژاپن بفشار مخالفان این طرح که می‌گفتند اجرای آن چینی‌ها را با ژاپن سازش‌ناپذیر خواهد کرد، از تصویب آن خودداری نمود. مخالفان این فکر همچنین از مقابلهٔ شدید قدرتهای جهانی با چنین پیشروی ژاپن در چین ملاحظه داشتند، اما احتمال این مقابله با عاجل‌نبودن آن، بواسطهٔ درگیری دولتهای استعمارگر در جنگ، چندان به‌حساب نیامد. ازینرو «کاتو»، وزیرخارجه، سیاست خود را در کار چین براین زمینه طرح و تدبیر کرد.

جنگ در اروپا قدرتها را درگیر ساخته بود، بخصوص بریتانیا را که چین می‌توانست به کمک مالی و سیاسی او در مقابله با ژاپن که جای روسیه را در منچوری گرفته بود، تکیه کند. بریتانیا نیز در مسألهٔ چین از یکسو در جای متحد ژاپن آماده بود که تفوق ایندولت را در جنوب منچوری بپذیرد و از سوی دیگر مایل نبود که ژاپن یا هرقدرت دیگری دولت پکن را بیش از اندازه زیرفشار و سلطهٔ خود درآورد.

در پایان سال ۱۹۱٤ کاتو و مشاوران او فهرست امتیازهایی را که می‌ـ بایست بمحض پیداشدن فرصت از چین گرفته شود تنظیم کردند. در این‌فهرست، نخست، انتقال حقوق سابق آلمان در ایالت «شانتونگ»، شامل «کیائوچو»، ذکر

شده بود، سپس امتیازهای تازهٔ خط آهن و معدن که باید در منچوری ومغولستان به‌ژاپن داده شود، و همچنین امتیازهای اقتصادی و سیاسی دیگر در آن منطقه. دیگر آنکه از چین تضمینی خواسته می‌شد که نواحی ساحلی را به‌هیچ «قدرت» دیگر واگذار نکند یا به‌اجاره ندهد ــ با قید خاص از «فوکی‌ئن»(Fukien) . سرانجام ترتیباتی برای انتصاب مشاوران سیاسی، مالی و نظامی ژاپنی در دولت چین، ادارهٔ مشترک نظمیهٔ شهرها و نواحی حساس و عمدهٔ چین بوسیلهٔ مأموران چینی و ژاپنی و نیز الزام چین به‌خرید کالا و مهمات نظامی از ژاپن مقرر شده بود.

این «بیست و یک درخواست» در پنج گروه تنظیم شد و اجرای آن چین را در واقع تحت‌الحمایهٔ ژاپن می‌ساخت. پیش‌نویسی ازین طرح در ماه دسامبر ۱۹۱٤ به‌وزیرمختار ژاپن در پکن داده شد تا در فرصت مناسب نزد دولت چین مطرح کند. این فرصت در ژانویه ۱۹۱۵ پیش آمد، هنگامی که «یوان شی‌یه ــ کای» رئیس‌جمهور چین خواست که با تمام شدن عملیات (خلع ید از آلمان) نیروهای خارجی از منطقهٔ جنگی در شانتونگ بروند. ژاپنی‌ها بیدرنگ این درخواست را غیردوستانه خواندند و خواستهای آماده‌شدهٔ خود را پیش نهادند. این درخواستها پنهانی به‌شخص «یوان» داده شد، با این اشاره وتهدید که اگر اوآنرا نپذیرد، ژاپن شاید با آنهایی که خواهان سرنگونی او در چین هستند، قرار و مدار بگذارد.

«یوان» در برابر فشار ژاپن و در هنگامی که قدرت‌های اروپایی، بخصوص انگلیس، که می‌شد از آنها کمک بخواهد درگیر جنگ در اروپا بودند، چندان کاری نمی‌توانست بکند. خبر این جریان که خواه‌ناخواه از پکن درز کرد موجب اعتراض‌هایی از چند ناحیه به ژاپن شد. وزیر خارجهٔ انگلیس به سفیر ژاپن در لندن هشدار داد که «کاتو» نباید پا از گلیم خود فراتر بگذارد. تندترین وپابرجاترین مقاومت در امریکا به‌ظهور رسید. هم‌اکنون احساسات ضد ژاپنی در کالیفرنیا وجود داشت و بعضی سیاستمداران امریکایی قضیهٔ تعصب نژادی را داغ کرده بودند تا احساس مردم را علیه مهاجرت ژاپنی‌ها دامن بزنند. امریکایی‌ها بسابقهٔ فعالیت مبلغین و معلمین خود در چین، احساس عاطفه‌ای نسبت به این جمهوری نوپای آنسوی اقیانوس آرام داشتند. در چین هم با آنکه گرفتار نابسامانی و تشتت بود، مردم بیدارتر و آگاه‌تر می‌شدند. طرح بیست و یک درخواست، کانون پیوستگی و مبارزهٔ چینی‌ها شد و احساسات ضداستعماری آنها متوجه ژاپن گردید. این جریان دوستان بسیاری را در جهان از ژاپن گرفت. اما اینهمه «کاتو» را از اجرای نقشه‌اش باز نداشت. او «اوکوما» و دیگر اعضای کابینه را با

خود همراه کرد و، به‌دنبال چند هفته مذاکره، پیشنهادهایش را جرح و تعدیل‌نمود و موادی را که بیش از همه مورد اعتراض بود در بخش آخر قرار داد، اما بقیهٔ مواد را بصورت اولتیماتوم درآورد. این کار موجب پذیرفته‌شدن سریع طرح شد.

چین، در زیر فشار، ناچار به امضای دو موافقتنامه شد که همراه با یادداشتهای متبادلهٔ ضمیمه در ۲۵ مه ۱۹۱۵ به‌امضاء رسید. این پیمانها چهار گروه از پنج گروه خواستهای اولیهٔ ژاپن را شامل می‌شد. گروه پنجم که برای چین سخت‌تر از همه بود (مانند استخدام مشاوران سیاسی، مالی و نظامی ژاپن، مشارکت پلیس ژاپن در ادارهٔ چند شهر مهم و خرید بیش از نیمی از مواد جنگی چین از ژاپن) حذف شد. توافق‌ها شامل انتقال متعلقات آلمان در «شانتونگ» به ژاپن، با این قید که ژاپن سرزمین به‌اجاره گرفتهٔ «کیائوچو» را در عوض بندری که بروی بازرگانی خارجی گشوده شود به چین باز خواهد داد، و امتیازهای تازه برای ژاپن در جنوب منچوری و نیز در بخش خاوری مغولستان داخلی بود.

این موافقتنامه‌ها با اینکه امتیازهایی را به‌ژاپن داده بود که دو سال پیشتر خوابش را هم نمی‌دید، علاوه برایجاد عکس‌العمل در خارج، در توکیو هم از انتقاد برکنار نماند. به‌تعبیر مورخان، این جریان در تاریخ عالم اهمیت دارد زیرا که اگر ژاپن با ملاحظه‌کاری پیش‌رفته بود، شاید که امروز جهان وضع دیگری داشت. ژاپن می‌توانست برسرتخلیهٔ «شانتونگ» با گرفتن امتیازهای محکم و همه‌جانبه از چین در منچوری و هم در مغولستان خارجی توافق کند. با این کار واقعهٔ «منچوری» (۱۹۳۱) و رویدادهای زنجیره‌ای پس از آن پیش نمی‌آمد. اما «کاتو» زیاده‌روی کرد و بجای توافقی با چین که هردوطرف را راضی کند، نقشه‌ای را که مقامات وزارتخارجه و وابستهٔ نظامی ژاپن در پکن کشیده بودند دنبال کرد و عکس‌العمل‌های خارجی و داخلی را برانگیخت. قضیهٔ بیست ویک درخواست نقطهٔ عطفی در روابط ژاپن و امریکا بود و اثر آن از ذهن امریکاییها هیچگاه پاک نشد. در چین نیز خشم مردم علیه ژاپن برخاست و با تحریم کالای ژاپنی، برای اقتصاد و تجارت ژاپن گران تمام شد. در خود ژاپن نیز موج انتقاد براه افتاد. البته بعضی تندروان بودند که فکر می‌کردند که این امتیازها کمتر از آنچیزی بوده است که می‌شد گرفت. بعضی هم عقیده داشتند که این دستاوردها از نظر جغرافیایی بسیار پراکنده و پاره پاره است، و دیگران هم بودند که این کار را در فشارنهادن انقلابیون و اصلاح‌طلبان چین می‌دانستند. مخالفت‌های مهمتر در داخل حکومت و بخصوص از ناحیهٔ «یاماگاتا آریتومو» عضو ارشد «گن‌روء» و «هاراکی» (تاکاشی) رهبر تازهٔ «سئ‌یوکای»، حزب اکثریت در مجلس، برخاست.

ایندو با همهٔ اختلاف‌نظرهاشان، در محکوم‌ساختن سیاست و شیوه‌ای که برای گرفتن امتیازهای تازه از چین به‌کار گرفته شده بود، همزبان بودند و می‌گفتند که «کاتو» با این تهدید و فشار، خصومت چین و قدرتها را برانگیخته است و اینان در پایان جنگ در اروپا و همینکه موقع خود را در خاور دور بازیابند، ناگزیر به معارضه برمی‌آیند و ژاپن در مقابله با آنها درخواهد ماند. باعتقاد «یاماگاتا» راه عقلایی در محدودکردن هدفهای عاجل دولت به دو پیشنهاد و قبولاندن آن به‌چین می‌بود: نخست آنکه پیشرفت ژاپن در منچوری، باقتضای جمعیت روزافزون ژاپن و هم برای دفاع از چین در برابر حملهٔ روسها ناگزیر است. دوم اینکه چین وژاپن باید علیه سلطه‌جویی «غرب» با یکدیگر همکاری کنند. اما تیر از کمان رهاشده و رویدادها در مسیر مقدر افتاده بود.

«یاماگاتا» نتوانست «اوکوما» را به قبول طرح ملایم خود دربارهٔ چین وادارد یا به‌هرراه، از تندروی «کاتو» وزیرخارجهٔ او جلو گیرد، اما ناخشنودی وانتقاد سخت او موجب شد که هنگام ترمیم کابینه در ماه اوت «کاتو» از دولت کنار گذاشته شود و یکسال بعد هم «یاماگاتا» تلاش «اوکوما» را برای روی کارآوردن «کاتو» در مقام نخست‌وزیری جلو گرفت و این مقام را برای برکشیدهٔ خود «ترائوچی ماساتاکه» نگهداشت. مارشال «ترائوچی» که درین چند سال فرمانداری کل کره را داشت در مسألهٔ چین تا حد بسیار با عقاید حامی خود همراه بود، و چون در اکتبر ۱۹۱٦ روی کار آمد، دربنباره نیات روشنی در سر داشت.

«ترائوچی» سیاست پیشروی در چین از راه تطمیع و کمک اقتصادی، بجای زور، را پیش گرفت. قرضه‌هایی که او می‌خواست به دولت چین بدهد برای مجلس جای سؤال داشت و نخست‌وزیر ناچار شد با مجلس کنار بیاید وبرخلاف ادعایش که دولت بالاتر و برکنار از هر معارضهٔ حزبی است ـ همان عقیدهٔ قدیم «یاماگاتا» دربارهٔ دولت واقعی ـ ناگزیر در پی تفاهم با «سی یوکای» برآمد، اما از راه سیاستش با چین برنگشت، و این سیاست هم موفق‌تر از رویهٔ «اوکوما» و «کاتو» درآمد.

توانایی ژاپن در دادن وام و کمک اقتصادی به‌چین بموهبت برد و بهره‌ای بود که از جنگ اول یافته بود. در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱٤ وضع مالی واقتصادی ژاپن ثبات و قوت چندانی نداشت. البته درین سالها صنعت پیش‌رفته بود، کشتی‌های بزرگ در اسکله‌های ژاپن ساخته می‌شد و نیروی دریایی بزودی دارای هفده کشتی بزرگ و ۲۰ رزمناو شد. اما فشار برمالیهٔ کشور هنوز سخت می‌نمود و در سال ۱۹۱٤، مانند سالهای پیش، صادرات کمتر از واردات بود.

جمعیت ژاپن زیاد می‌شد و با نرخ فزاینده زمین بیشتر برای کشت تازه فراهم نمی‌نمود و ژاپن بخشی از مواد غذایی لازم را وارد می‌کرد. اما جنگ اول این وضع را عوض کرد. متفقین به‌حمل و نقل دریایی و کارگاههای کشتی‌سازی و فراورده‌های کارخانه‌های ژاپن سخت نیاز داشتند. بازارهای آسیا و افریقا نیز باز و بی‌رقیب ماند و کالای ژاپن، مخصوصاً منسوجات برای سفارشهایی که بریتانیا و آلمان و فرانسه نمی‌توانستند انجام دهند خریدار یافت. کار «زایباتسو» و بسیاری از اهل کسب و تجارت رونق گرفت و عدهٔ زیادی پولدار شدند. و دگرگونیهای اجتماعی از پی آمد.

«ترائوچی» سیاست خود را نسبت به چین برپایهٔ سازش نهاده بود و این کار می‌بایست نه باکاستن از خواستهای ژاپن بلکه با همکاری نزدیک با آندسته از رهبران چین که با این سیاست همراه بودند انجام شود. برای این مقصود، دولت ژاپن بخصوص به «توآن شی ـ ژوی» (Tuan Ch'i - Jui) نظر داشت که به‌احتمال زیاد جانشین «یوآن شی‌یه ـ کای» که در ماه ژوئن آنسال درگذشته بود، می‌شد. میان ماه فوریه ۱۹۱۷ که «نیشی‌هارا کامه‌زو» بنام فرستادهٔ شخصی نخست‌وزیر از پکن دیدن کرد و سپتامبر ۱۹۱۸ که «ترائوچی» استعفا داد، «توآن» و یاران نزدیکش از حمایت و کمک مداوم ژاپن برخوردار بودند و بیشتر به‌این وسیله توانستند روی کار بمانند. یکرشته قرضه‌های ژاپن که به «وامهای نیشی هارا» معروف است، بخصوص مؤثر بود. این قرضه‌ها، برروبهم بمبلغ ۱۴۵ میلیون ین، بظاهر برای توسعهٔ شبکه‌های تلگراف، راه‌آهن و بهره‌برداری از منابع و جنگل‌ها داده شد، اما در واقع بیشتر به‌هزینه‌های سیاسی «توآن» کمک کرد تا به رشد اقتصادی چین. با آنکه حکومت «توآن» چندان حاکمیتی نداشت و قدرت مؤثر در بیشتر نواحی چین در دست خانها و سرداران محلی و پیروان پیشین «یوآن شی‌یه ـ کای» بود، باز «ترائوچی» بهتر دید که همکاری دولت اسمی و رسمی چین را داشته باشد. اما این بتنهایی برای تضمین موقع ژاپن کافی نبود و ازینرو برآن شد تا در جوار این سیاست، شناسایی اروپا را از منافع و امتیازهایی که دولتهای پیش‌ازو در چین فراهم ساخته بودند، به‌دست آورد. پیش ازو «اوکوما» ـ بیشتر به‌اصرار «یاماگاتا» ـ در ژوییه ۱۹۱٦ قدمهایی در مذاکره برای انعقاد یک اتحاد محرمانه میان روس و ژاپن برداشته بود که هدف آن حمایت از منافع طرفین در خاور دور بود، و از جمله مزایایی که ژاپن بتازگی در منچوری و مغولستان یافته بود. «ترائوچی» خواست تا این طرح را تکمیل کند و درصدد گرفتن تضمین‌های مشابه از دیگر «قدرت‌ها» برآمد، و دراینراه شرکت و

مساعدت ژاپن در جنگ را حربهٔ خود ساخت. ژاپن تا این تاریخ بارها درخواست متفقین را برای اعزام قوا به اروپا یا در اختیارگذاشتن نیروی دریایی برای عملیات در بالتیک، مدیترانه و داردانل رد کرده و بهانه نموده بود که به همهٔ نیروهایش برای دفاع از خود نیاز دارد. اما در ژانویهٔ ۱۹۱۷ که درخواست تازه‌ای، اینبار از ناحیهٔ بریتانیا، برای کمک ژاپن علیه زیردریاییهای آلمانی رسید، «ترائوچی» آنرا رد نکرد. او با استفاده ازین فرصت موافقتنامهٔ محرمانه‌ای بتاریخ ۱٦ فوریهٔ ۱۹۱۷ با انگلیس بست که در آن وعده می‌داد که یک گروه اسکورت دریایی برای خدمت درآبهای اروپا در اختیار بگذارد و از دعاوی بریتانیا برجزایر پیشین آلمان در جنوب خط استوا در اقیانوس آرام حمایت کند. در عوض، دولت بریتانیا تعهد پشتیبانی ازدعاوی ژاپن بر«شانتونگ»، جزایر«کارولین» (Caroline) جزایر «ماریانا» (Mariana) و جزارير «مارشال» (Marshall) را نمود. طی چند هفته دولتهای فرانسه و ایتالیا نیز بوعدهٔ کمک ژاپن در واداشتن چین به اعلان جنگ به‌آلمان، به‌قبول تعهدات مشابه اغوا شدند.

اکنون امریکا مانده بود که نسبت به چین احساس دوستی داشت و تصور نمی‌شد که به‌بهای همکاری نظامی به همراهی با ژاپن راضی شود. در اینجا ژاپن از در وعده و وعید درآمد، و در ماه سپتامبر ۱۹۱۷ سفیر ویژه‌ای بنام «ایشی کیکوجیرو به‌واشینگتن فرستاد و او در ماه نوامبر یادداشتهایی با «لنسینگ» (Lansing) وزیرخارجهٔ امریکا مبادله کرد. در این یادداشتها ژاپن به‌محترم‌شمردن استقلال و تمامیت ارضی چین و همچنین همکاری در ایجاد فرصت مساوی برای همهٔ طرفهای تجاری در بازرگانی خارجی چین متعهد می‌شد. از سوی دیگر امریکا نیز این امر را که «قرابت سرزمینی» (Territorial Propinquity) باچین «منافع خاص» به‌ژاپن داده که حق دارد از آن حمایت کند، به‌رسمیت شناخت.

لشکرکشی به‌سیبری ـ تابستان ۱۹۱۸

دولت «ترائوچی» پس از فراغت از اصلاح نسبی مناسبات با چین وممالک غربی، ناگهان با آزمونی تازه و دشوار در قدرت تصمیم در امور خارجی روبرو گردید و در یکرشتهٔ عملیات نظامی درگیر شد که فایدهٔ چندانی نداشت و هیچ افتخاری نیاورد. این همان مداخله در «حوزهٔ رود آمور» معروف به «لشکرکشی سیبریایی» بود. انقلاب روسیه وضع پرآشوبی در سیبری پیش‌آورد و این مسأله را در برابر ژاپن نهاد که آیا برای حفظ منافع استراتژیک و اقتصادی

خود در کره و منچوری، باید در روسیه، یکجانبه، مداخله کند و به‌سیبری نیرو بفرستد؟ انقلاب روسیه نه‌تنها متفقین را از کمک نظامی این‌دولت محروم کرد، در مستملکات خاور دور روسیه نیز هرج و مرج پدید آورد و بیم می‌رفت که به منچوری، در مجاورت آنجا، سرایت کند و همکاری روس و ژاپن را مختل سازد. براساس این همکاری، هر دوطرف به‌اینجا رسیده بودند که از مداخلهٔ دولتهای دیگر در منطقهٔ نفوذ خود جلو گیرند. در ژاپن عده‌ای نیز این ناآرامی را فرصتی برای توسعهٔ حوزهٔ نفوذ ژاپن به‌شمال و در خاک روسیه می‌دیدند.

طراحان نظامی در توکیو بمحض آنکه حکومت «کرنسکی» (Kerensky) در روسیه بوسیلهٔ بالشویکها سقوط کرد، به چنین طرحی علاقمند شدند. در دسامبر ۱۹۱۷، تنها یکماه پس از کودتای بالشویکی، در ارتش ژاپن از نقشه‌هایی برای فرستادن نیرو به‌سیبری، تصرف خطوط آهن و مقابله با هرگونه نفوذ بالشویکها در آنجا بحث می‌شد. وزیر خارجه، «موتونو ایچیرو» هم پیشنهادهایی برای مداخله داد، هرچند که بیشتر بمنظور تقویت موضع ژاپن در رقابت‌های محتمل قدرت‌ها پس از جنگ بود. از ناحیهٔ متحدان اروپایی هم که نگران در هم ریختن کامل جبههٔ باختری بودند از اصل مداخلهٔ ژاپن در سیبری هواداری می‌شد و بیشتر فرانسویها، حتی پیش از به‌قدرت رسیدن بالشویکها، برای اعزام قوای ژاپن به‌بخش اروپایی روسیه اصرار کرده بودند. رهبران ژاپن، از کشوری و لشکری، این پیشنهاد را رد کرده بودند و آمادهٔ دادن کمکی بیش از حمایت دریایی در صحنهٔ عملیات اروپا نبودند. اما از استقرار رژیم بالشویکی نزدیک کره و منچوری می‌بایست جلو گرفته شود. در سیبری و در دیگر نقاط روسیه هم عوامل بسیاری آمادهٔ مقاومت در برابر بالشویکها بودند و بعضاً به‌کمک ژاپن در سرباز و اسلحه چشم داشتند. گزارشهایی هم رسید ـ که مبالغه‌آمیز بودن آن بعد معلوم شد ـ که‌بالشویکهابسیاری اززندانیان جنگی آلمانی و اتریش ـ مجارستانی را آزاد و مسلح کرده‌اند، که این برای متفقین خطری جدی بود. متفقین از امنیت ذخایر عظیم جنگی در ولادیوستک هم نگران بودند و می‌ترسیدند که این ذخایر به‌دست بالشویکها بیفتد و به‌دشمن داده شود. اما ستاد کل ارتش ژاپن انگیزهٔ دیگری هم برای مداخله در شرق سیبری تصور می‌کرد وبنابه‌گزارشهای اطلاعاتی گمان برده بود که دولت موقت روسیه در پاییز ۱۹۱۷ پذیرفته است که نواحی ساحلی سیبری و «کامچاتکا» (Kamchatka) و «ساخالین» (Sakhalin) را بروی سرمایه‌های امریکایی بگشاید. اگر قرار بود به‌سرمایه‌های خارجی اجازهٔ بهره‌برداری از سیبری داده شود، ژاپنی‌ها می‌خواستند اول باشند.

مطالعهٔ دقیق جریان نشانداده است که نیروهای متعدد در پشت تصمیم رسمی و نهایی امپراتور برای مداخله در سیبری بود. در شورای بررسی که ازنمایندگان بیشتر مؤسسه‌های دولتی تشکیل شد، وزیران خارجه و کشور، ارتش، نیروی دریایی، اعضای شورای سلطنتی و مجلس اعیان و رهبران دو حزب سیاسی‌دارای نماینده در مجلس شورا بودند. ستاد کل ارتش و نیروی دریایی و «گن‌روء» نیز، با آنکه در این شورا نبودند، سهم مهمی در تصمیم‌گیری ایفا کردند. ستاد کل نقشه‌های بسیار بلندپروازانه برای این لشکرکشی تهیه کرد و چینی‌ها را واداشت تا با نقل و انتقال قوای بیشتری از ژاپن در مسیر منچوری موافقت کنند. اما «یاماگاتا» و نیز دولت که ریاست آن با برآوردهٔ او «ترائوچی» بود، با احتیاط بسیار رفتار می‌کردند و نمی‌خواستند با اقدام تند و یکجانبه خصومت امریکا را برانگیزند. در مجلس هم «کن سی‌کای»، یکی از احزاب عمده، با این مداخله مخالفت کرد. «هارا کی» رهبر «سی‌یوکای»، حزب عمدهٔ دیگر نیز در شورای بررسی به‌خطر «دیپلماسی نظامی» هشدار داد. سرانجام، شورا در مارس ۱۹۱۸ بتوصیهٔ «یاماگاتا» رأی داد که صلاح است با همکاری قدرتهای غربی نیرو فرستاده شود. «یاماگاتا» یک هوادار بی‌پروای مداخله را با این سخن آرام ساخت که «نباید برای شمشیرکشیدن دست به قبضه ببریم مگر آنکه نخست فکر کرده باشیم که آنرا چگونه غلاف کنیم». «یاماگاتا» فکر می‌کرد که این مداخله بمعنی خصومت همه‌جانبه علیه آلمان و نیز روسها خواهد بود و ژاپن جز با حمایت و همراهی فرانسه، بریتانیا و ممالک متحده نباید به‌آن دست بزند. «سایونجی» و «هارا» هم اصرار داشتند که ژاپن نباید کاری کند که مناسبات خود را با متحدانش مختل سازد زیرا که انزوای دیپلماتیک برای منافع ژاپن در چین مخاطره‌آمیز خواهدبود. اما ستاد ارتش همچنان به‌راه خود می‌رفت و اکنون حرف‌شنوی کمتری از «یاماـگاتا» داشت و همچنان به‌تهیهٔ جزئیات عملیات وسیع در سیبری ادامه می‌داد. این وضع «ترائوچی» راموقتاً وارد اتحاد با«هارا» کردو«موتونو» وزیرخارجه‌رابه‌استعفا واداشت. وزیرخارجهٔ جدید ناچار در پی جلب موافقت امریکا با نوعی مداخلهٔ ژاپن شد تا چند هفته پیشرفت چندانی در این کار نداشت هرچند که پیدا می‌نمود که بریتانیا و فرانسه آماده پذیرفتن این نظر هستند. در ماههای ژوئن و ژوئیه‌قوای «چک» که می‌کوشیدند راه خود را از روسیه به‌بیرون بازکنند و جنگ را علیرغم تسلیم روسیه ادامه دهند، «ولادیوستک» و نواحی شرقی راه‌آهن سیبری را گرفتند. در این مرحله ممالک متحده مداخلهٔ محدودی را بمنظور پوشش خروج «چک‌ها» پیشنهاد کرد. این پیشنهاد جر وبحث‌های چند ماه گذشته را در ژاپن

تازه کرد. ارتش در این هنگام در اندیشهٔ نیرویی مرکب از هفت لشکر بود که در سراسر منطقهٔ شرق «ایرکوتسک» (Irkutsk) عملیات کند. اما طرح امریکا که «هارا» ویارانش می‌پسندیدند برای‌حداکثر یک‌لشکر ژاپن بود که‌در «ولادیوستک» مستقر شود. ترائوچی می‌بایست سخت بکوشد تا اتفاق نظری، بظاهر هم باشد، فراهم شود. تصمیم نهایی دولت که در ۲ اوت ۱۹۱۸ گرفته شد بهترین سازشی بود که او توانست ایجاد کند. قرار شد یک یا دولشکر ژاپنی به‌سیبری ونیروی کوچکتری در پشتیبانی آنها به منچوری فرستاده شود. او به «هارا» اطمینان داد که بی‌مشورت قبلی اقدامی جزاین نخواهد شد. اجازهٔ امپراتور برای عملیات‌مشترک و محدود در سیبری صادر شد و ژاپن رسماً و به‌دعوت متفقین به‌لشکرکشی مشترک برای نجات قوای چک که در طول خط آهن سراسری سیبری از کوههای «اورال» (Urals) تا ساحل اقیانوس آرام گیر افتاده بودند، پیوست.

علیرغم اجازهٔ محدود امپراتور و قول و اطمینان دولت، عملیاتی که در واقع انجام شد کم و بیش اجرای همان نقشهٔ اصلی ارتش بود زیرا که با شروع اعزام نیرو، یک لشکر بتندی به‌چهار و پنج افزایش یافت و در پایان سال ۱۹۱۸ قوای ژاپن که نفراتش از نیروی امریکایی و هریک دیگر از متفقین بمراتب بیشتر بود در حوزهٔ رود «آمور» به‌عملیات پرداخته و برسراسر خط آهن ترانس سیبری مسلط بود. «هارا» که از سپتامبر ۱۹۱۸ نخست‌وزیر بود، فراخواندن این نیرو را با همهٔ ناخوشایندی که حضور آن در سیبری دربارهٔ سیاست ژاپن در داخل و خارج داشت، دشوار یافت. رهبران پوشالی روس سفید و قزاق نیز بیش ازآنکه کمک باشند مایهٔ گرفتاری شدند و از حکومت‌کردن و نیز جلوگرفتن از پیشروی شورویها کاملا ناتوان بودند. شورویها در سال ۱۹۱۹ از کوههای «اورال» گذشتند و تا ماه نوامبر به «امسک» (Omsk) رسیده بودند و بی‌وقفه به‌شرق پیش می‌رفتند. بنابراین دولت امریکا در ژانویه ۱۹۲۰ فراخواندن نیروی خود از روسیه را اعلام کرد و بزودی بریتانیا و فرانسه هم چنین کردند. اما با اینکه چک‌های محاصره‌شده خود را نجات داده بودند، ژاپنی‌ها در سیبری ماندند وحتی کمی بعد هم به‌بهانهٔ داستانهای اغراق‌آمیز که از کشتار دستجمعی عده‌ای از اتباع ژاپن در «نیکولائوسک» (Nikolaevsk) در دهانهٔ «آمور» شنیده بودند، اشغال را به‌شمال «ساخالین» گسترش دادند. کمک آنها به‌رهبران قزاق که درعملیاتشان مانند دسته‌های راهزن بودند مردم را بیزار ساخت و رفتار بعضی فوج‌های ژاپنی که با سبعیتی بی‌اندازه همراه بود، از خشونت و بیرحمی جنگ داخلی روسیه نشان داشت. هرچند که تا نیمهٔ اینسال بر ژاپنی‌ها روشن شد که این ماجرا به

زودی به‌شکست خواهد انجامید، باز شرق سیبری را تا سال ۱۹۲۲ ترک‌نکردند و در شمال «ساخالین» هم تا سال ۱۹۲۵ ماندند.

نمی‌توان گفت که مردم ژاپن هوادار لشکرکشی به‌سیبری بودند. شکست آلمان در این هنگام همهٔ افکار نظامیگرا را بی‌اعتبار نموده و دموکراسی غربی را اعتبار داده بود. با وجود موج زودگذر هیجان عمومی برسرمسائل خاصی مانند قتل عام «نیکولائوسک»، در عامهٔ مردم ژاپن احساسات میهنی له مداخله درسیبری وجود نداشت. در خارج از ژاپن، تجربهٔ سیبری، سوای خاطرهٔ تلخی که باقیماندن چندین سالهٔ ژاپنی‌ها در متفقین باقی گذاشت، رفتار نیروهای ژاپنی شایداحترامی را که اروپاییها برای افسران و سربازان ژاپن، بخصوص بسابقهٔ عملیات نجات نمایندگیهای خارجی در پکن و پیروزی در جنگ با روس، داشتند، محو کرد. از سویی هم وضع فراریان و مهاجران روسی که هراسان و از بیم جان به‌هرگوشه و کنار، از جمله شهرهای «هاربین» (Harbin) ، «تین تسین» (Tientsin) و «شانگهای» (Shanghai) چون سیل روان بودند. افسانهٔ تفوق اروپاییان را برای همیشه از چشم و ذهن چینی‌ها زدود و این بیداری در تحولات آینده تأثیر داشت. در سیاست ژاپن نیز ماجرای سیبری درسی از تحریک و بهره‌برداری سیاسی به‌افسران ژاپنی داد که ده سال بعد، در منچوری، آنرا خوب به‌کاربستند.

ژاپن در «جامعهٔ ملل» و جامعهٔ بین‌المللی

تلاشهای ژاپن در سالهای جنگ اول، بخصوص عملیات در چین و خاور دور و اقیانوس آرام و کمک دریایی به‌متفقین در اروپا بیشتر بهوای تحکیم موقع سیاسی و تضمین دستاورد مناسب برای خود در تقسیمات پس از جنگ بود. ازینرو هنگامی که جنگ تمام شد کنفرانس صلح «ورسای» فرصتی به ژاپن داد تا حقوق و مزایای خود را در یک پیمان کلی ثبت و مسجل کند. «هاراکی» در اینوقت نخست‌وزیر بود و هیأت ژاپنی بریاست «سایونجی»، که ، در سن هفتاد و دو، کم‌سالترین عضو «گن روء» بود، به ورسای رفت. هیأت نمایندگی ژاپن در این کنفرانس از احترام و اعتبار بسیار برخوردار شد و ژاپن جای خود را درمیان «پنج قدرت بزرگ» یافت و بعنوان وارث حقوق پیشین آلمان در «شانتونگ» با حق قیمومت از طرف جامعهٔ ملل نسبت به جزایر «کارولین» (Caroline) ، مارشال (Marshall) و ماریانا (Mariana) از این کنفرانس بیرون آمد. اما پیشنهاد ژاپن برای گنجانده‌شدن اصل برابری نژادی در میثاق جامعهٔ ملل، از

سوی غربیها رد شد و این نامرادی زخم عمیقی در ژاپن باقی گذاشت که اثر آن سالها بعد نمودار گشت.

«سایونجی» کارش را در ورسای با اطمینان شروع کرد. او کلمانسو (Clemenceau) سیاستمدار فرانسوی را از دانشجویی می‌شناخت، و نیز از سوی «ویلسون» (Wilson) رئیس جمهور امریکا و «لوید جرج» (Lloyd George) نخست‌وزیر انگلیس در پایهٔ مساوی پذیرفته شد و بزودی نشانداد که مصمم است که متحدان ژاپن را سرقولشان نگهدارد. در واقع ژاپن با اینکه سهم کوچکی در جنگ داشت، باعتبار استعداد نظامی و وضع کلی خود یکی از «پنج قدرت» در شورای ده عضوی شد که در ژانویه ۱۹۱۹ شروع به مذاکره دربارهٔ شرایط صلح کرد.

موضوع‌های مورد توجه ژاپن یکی متصرفات این کشور در سالهای جنگ ـ شانتونگ در سواحل چین و همچنین جزایر اقیانوس آرام ـ بود و دیگر مسئلهٔ برابری نژادی که قید آن در «میثاق جامعهٔ ملل» می‌توانست راه را برای مهاجرت ژاپنی‌ها به امریکا هموار سازد. در موضوع شانتونگ از همان آغاز مانع عمده‌ای روی نمود. چین یک هیأت نمایندگی قوی به ورسای فرستاده بود که سرسختانه می‌کوشید تا هم کنفرانس و هم افکار عمومی و مطبوعات را قانع کند که پیمانهای ۱۹۱۵ با ژاپن بی‌اعتبار است زیرا که زیر فشار و تهدید امضاء شده است. با اینکه این استدلال از نظر حقوقی سست بود و در ماهیت نیز تالی فاسدی داشت زیرا که می‌توانست برهمهٔ پیمانهایی که «قدرتها» با چین بسته بودند تعمیم یابد، باز چین از توجه و جانبداری امریکا برخوردار بود. ازینرو مساعی عمده در کار آمد تا راه میانه‌ای یافته شود. چینی‌ها جایگزینی ژاپن دربارهٔ حقوق و متعلقات آلمان را طی دو پیمان شناخته بودند ـ یکی که زیر فشار وپس از اولتیماتوم مربوط به بیست و یک درخواست امضاء شده و دیگری که آزادانه و پس از مذاکرهٔ نمایندگان دو دولت در سال ۱۹۱۸ منعقد گردیده بود. در چین در این هنگام دو دولت وجود داشت، یکی دولت رسمی در «پکن» و دیگری حکومت «کومین تانگ» (Kuomintang) در «کانتون» (Canton) که نماینده افکار ناسیونالیستی چین بود. این هر دو در هیأتی که چین به ورسای فرستاده بود نماینده داشتند، اما ناسیونالیستها در کنفرانس پر سر و صداتر و برای ژاپن پردردسرتر بودند و بر سر بیست و یک درخواست تبلیغ و فریاد بسیار کردند و دلسوزی جهان را نسبت به خود برانگیختند. ژاپن هم دو وسیله برای پیشبرد مقصود خود داشت: یکی تهدید به‌خارج‌شدن از کنفرانس که در پرزیدنت«ویلسون»

تأثیر می‌کرد- ایتالیاییها کمی پیشتر با رنجش بسیار پاریس را ترک کرده بودند ـ و دیگر تهدید به‌آشکارکردن اینکه بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۱۷ پنهانی موافقت کرده بودند که از دعاوی ژاپن بر «شانتونگ» حمایت کنند. ژاپن باینواسطه و نیز باعتماد وعده‌ای که در سال ۱۹۱۷ از امریکا گرفته بود تحت تأثیر واقع نشد، پیشنهاد امریکا برای اقدام مشترک «قدرت‌ها» و سپس پیشنهاد بریتانیا برای ادارهٔ شانتونگ با ترتیب قیمومت از سوی جامعهٔ ملل را رد کرد، و سرانجام در ۳۰ آوریل حرف خود را به‌کرسی نشاند و ماده‌ای در پیمان صلح گنجانده شد مبنی برقبول دعاوی ژاپن نسبت به‌حقوق پیشین آلمان منوط به ترتیباتی که بعداً با چین خواهد داد. اما نمایندگان چین از امضای پیمان صلح خودداری کردند و، در نتیجه، در پایان کنفرانس ورسای در اواخر ماه ژوئن ۱۹۱۹، ژاپن با آنکه «شانتونگ» را عملا متصرف و از نظر سیاسی نیز در وضع موجهی بود، هنوز اطمینان حقوقی دربارهٔ آن نداشت. «ویلسون» نیز با اکراه از عقیدهٔ خود دربارهٔ «شانتونگ» دست برداشته بود. درامریکا هم تاحدی بواسطهٔ ناخشنودی از همین تصمیم کنفرانس ورسای بود که پارلمان ممالک متحده پیمان صلح را تصویب نکرد و امریکا از جامعهٔ ملل کنار ماند. منافع متصور ازین پیروزی دیپلماتیک برای ژاپن نیز با تحریم تجارت ژاپن در چین خنثی شد. اثر محسوس‌تر و شاید خطیرتر آن در آینده، تشدید احساسات ضدژاپنی مردم امریکا بود. دربارهٔ جزایر اقیانوس آرام بحث چندانی نشد و ژاپن جزایری را که مدعی بود، بعنوان قیمومت (Mandate) مقرر در «میثاق جامعهٔ ملل» (League of Nations) برای ادارهٔ مستعمرات سابق طرفهای شکست ـ خوردهٔ جنگ، گرفت و این شاید پرمایه‌ترین برد ژاپن در ورسای بود.

با همهٔ پیروزی نسبی ژاپن در کنفرانس ورسای در تثبیت متصرفات زمان جنگ، در مذاکرات مربوط به بنیاد جامعهٔ ملل کار برایندولت واژگونه درآمد و در حل مسألهٔ تمدید مهاجرت ژاپنی‌ها به استرالیا و کالیفرنیا توفیق نیافت. در این سالها فشار جمعیت در ژاپن بسیاری از مردم را به یافتن فرصت‌های مهاجرت به خارج واداشته و سرزمین بکر استرالیا و سواحل غربی امریکا که سطح زندگی نسبةً بالا داشت بیشتر مورد توجه آنها بود. ازینرو افکار عمومی ژاپن برای گنجاندن ماده‌ای دربارهٔ تساوی نژادی در میثاق جامعهٔ ملل اصرار داشت تا شاید تبعیضی را که در مهاجرپذیری بنفع اروپاییهای سفیدپوست می‌شد کم کند. این موضوع در فوریهٔ ۱۹۱۹ بوسیلهٔ «ماکینو»، عضو ژاپنی تهیهٔ پیش‌نویس میثاق، پیشنهاد شد و چین، چکوسلواکی، فرانسه، یونان، ایتالیا و لهستان هم

از آن پشتیبانی کردند، اما مخالفت سخت از ناحیهٔ «هیوز» (Hughes) نمایندهٔ استرالیا موجب شد که تصمیم درینباره به‌تأخیر افتد. «ماکینو» موضوع را در جلسهٔ بعدی کمیسیون در ماه آوریل باز مطرح کرد اما فشار استرالیا و کالیفرنیا محقق ساخته بود که نه بریتانیا و نه ممالک متحده این پیشنهاد را خواهند پذیرفت، این شکست زخمی برغرور ژاپن زد که هیچگاه التیام نیافت و احساس رنجشی پیدا کرد که گرفتن کرسی دائمی در شورای جامعهٔ ملل و نمایندگی کامل داشتن در کمیته‌ها و دبیرخانهٔ سازمان جهانی آنرا تسکین نداد و تأثیر آن در بالاگرفتن احساسات میهنی و نظامیگری در ژاپن و تحولات دو دههٔ آینده انکارـ ناپذیر بود.



در منطقهٔ اقیانوس آرام هنوز، پس از توافقهای ورسای، چندین مسأله مانده بود که همه به‌نحوی با ژاپن سر و کار داشت. سیبری یکی ازین مسائل بود. چین هنوز از توافق برسر «شانتونگ» خودداری می‌کرد، هرچند که مسلم می‌نمود که ژاپن با چنان علائق عظیمی که در آنجا ساخته و پرداخته است، به‌آسانی‌ویکسره ازین ناحیه دست نخواهد کشید. مناسبات امریکا و ژاپن هم که در جریان مداخله در سیبری به‌تیرگی کشیده بود، با جر و بحث مدام در موضوع مهاجرت بحرانی‌تر می‌شد. در این میان مسابقهٔ تسلیحاتی دریایی هم میان دو کشور پیدا آمده بود که بریتانیا را هم درگیر ساخته بود. بسیاری از دولتها نگران بودند که خصومت میان‌امریکا وژاپن به‌جنگ بینجامد واین‌بخصوص سیاستمداران انگلیس‌را، نظربه تعهداتی که بموجب پیمان اتحاد ژاپن و بریتانیا داشتند، نگران ساخته بود. از اینرو دولتهای انگلوساکسون، بالقای کانادا، در ماه ژوئن ۱۹۲۱ به‌این نتیجه رسیدند که برای اطمینان خاطر بهتر است که این پیمان را با یک موافقتنامهٔ چند جانبه جایگزین سازند. این ترتیب تازه می‌توانست زمینهٔ وسیعتری را در امور اقیانوس آرام دربرگیرد، و ممالک متحده ابتکار این توافق را در دست گرفت.

نمایندگان قدرتهای جهانی در نوامبر ۱۹۲۱ در واشینگتن گرد آمدند تا یک رشته مسائل اقیانوس آرام و خاوردور را بررسی کنند و الگوی تازهٔ مناسبات بین‌المللی را که براثر جنگ‌اول شکل گرفته‌بود رسمیت بخشند. در این کنفرانس یک سلسله موافقتنامه‌های مهم تهیه و امضاء شد. یکی از آنها پیمان دریایی بود.

در موضوع تسلیحات دریایی، ممالک متحده پیشنهاد کرد که اندازه کشتی‌ـ

های عمده و قدرت آتش آنها محدود شود و بسیاری سفاین از رده خارج گردند بصورتی که بریتانیا، امریکا و ژاپن نسبت تناژ کشتی‌های خود را در آینده بترتیب ۵ و ۵ و ۳ نگهدارند. ژاپن نسبت ۱۰ و ۱۰ و ۷ را خواستار شد اما از آنجا که امریکاییها رمز ارتباط بی‌سیم میان نمایندگی ژاپن و توکیو را کشف کرده بودند، می‌دانستند که ژاپن برای این نسبت پافشاری نخواهد کرد و بنابراین در نظر خود سرسختی نشاندادند. پیمان تسلیحات‌دریایی (Naval Treaty) بصورتی که امضاء شد نه تنها نسبت ۵ و ۵ و ۳ را برای کشتیهای بزرگ تثبیت کرد، بلکه مقرر داشت که ظرفیت کشتی‌های جنگی از ۳۵۰۰۰ تن و سفاین هواپیمابر از ۲۷۰۰۰ تن بیشتر نباشد و دهانهٔ توپهای دریایی از ۱۶ اینچ تجاوز نکند. امریکا و بریتانیا نیز پیشنهاد ژاپن را در اینکه وضع موجود (Status Que) در اقیانوس آرام حفظ شود پذیرفتند و قرار شد که استحکامات تازه‌ای در «گوآم» (Guam) ، هنگ‌کنگ، فیلیپین یا هر پایگاهی نزدیک‌تر از «هاوایی» (Hawaii) وسینگاپور به‌ژاپن ساخته نشود. این ترتیب تفوق دریایی در غرب اقیانوس آرام و تسلط بی‌معارض برگذرگاههای دریایی منتهی به سواحل چین را به ژاپن داد و به‌رقابت دریایی ژاپن و امریکا موقتاً پایان بخشید.

کنفرانس واشینگتن همچنین ناظر پایان اتحاد ژاپن و بریتانیا بود، که موافقتنامه‌ای توخالی بنام «پیمان چهار دولت» (Four Power Treaty) میان بریتانیا، ممالک متحده، فرانسه و ژاپن جای آنرا گرفت. این موافقتنامه بهیچ‌روی یک پیمان امنیت نبود و در واقع وسیله و پوششی بود برای برهم‌زدن اتحادی که در چشم دولت انگلیس هرچه بیشتر مایهٔ آزار و دردسر می‌نمود. از سویی هم یکی از هدفهای سیاست امریکا از زمان کنفرانس ورسای این بود که اتحاد ژاپن و انگلیس ادامه نیابد و سرزمین‌های جزء امپراتوری بریتانیا، بویژه کانادا، با این نظر همراه بودند. در ژاپن عقاید متفاوت بود، اما برروی‌هم اتحاد با بریتانیا هنوز از مبانی سیاست خارجی کشور شناخته می‌شد. تصمیم بریتانیا به‌تجدیدنکردن این پیمان که در اصل بملاحظهٔ تمایلات امریکا بود و وانهادن سیاست اقیانوس آرام به این دولت، هرچند که با حفظ ظاهر و در پیرایهٔ موازین میثاق جامعهٔ ملل و با انعقاد پیمان چهار دولت انجام شد، برژاپن ناگوار نمود و از سویی هم امکان القای دوستانه و مؤثر نفوذ انگلیس برتصمیم‌های سیاسی توکیو را شاید برای همیشه از میان برد، حال آنکه در تقویت امنیت ممالک متحده اثری نداشت و وضع استراتژیک استرالیا ونیوزیلند را، صرفنظر از موقع هنگ‌کنگ و دیگر مستملکات بریتانیا در شرق خلیج بنگال،

تضعیف کرد. اما در لندن اعتقاد براین بود که وقتی کار ایجاد و تجهیز پایگاه سنگاپور به‌انجام برسد، همه‌چیز درست خواهد شد. امریکا نیز عمدهٔ ناوگان خود را به اقیانوس آرام آورد و پایگاه اصلی خود را در «پرل هاربور» (Pearl Harbor) و «هاوایی» درست کرد.

چین نیز در واشینگتن ترضیهٔ خاطری را که در ورسای به‌آن نرسیده بود، یافت. «شیده‌هارا کوجیرو» نمایندهٔ ارشد ژاپن در این کنفرانس اعلام کرد که ژاپن بیدرنگ از «شانتونگ» خارج خواهد شد، و موافقتنامه‌ای بتاریخ ٤فوریه ۱۹۲۲میان‌چین وژاپن امضاء شد که‌ژاپن به‌آن‌وسیله، با حفظ پاره‌ای امتیازهای اقتصادی در «شانتونگ»، مزایایی را که با طرح بیست و یک درخواست وپیمان متعاقب آن به‌دست آورده بود به چین برگرداند. برای حفظ امنیت چین هم موافقتنامه‌ای بنام «پیمان نه دولت» (Nine Power Treaty) از سوی بلژیک، ایتالیا، هلند، پرتقال و همچنین چین و نیز امضاء کنندگان «پیمان چهار دولت» در ماه فوریهٔ ۱۹۲۲ امضاء گردید که به چین اختیار بیشتری نسبت به درآمدهای بندری خود داد و نیز تعارفهایی را که در بیست سالهٔ گذشته تکرار شده بود باز به قالب آورد، یعنی که قدرتها به استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی چین احترام خواهند گذاشت و اصل «فرصت مساوی برای تجارت و صنعت همهٔ کشورها در سراسر قلمرو چین» را رعایت خواهند نمود، از طلب مزایای خاص به‌زبان یکدیگر خودداری خواهند کرد و از دخالت در اقدامات چین برای «ایجاد و حفظ یک حکومت کارآمد و باثبات برای خود» اجتناب خواهند ورزید.

ضروری‌نمودن این وعده‌ها خود اهمیت داشت، هرچند که به عملی‌شدن آن اعتباری نبود خاصه که این پیمان ترتیب و تضمینی برای اجرای آن معین نکرد. اما ژاپن به‌قول خود دربارهٔ «شانتونگ» وفادارانه عمل کرد وچنین نمود که روابط ژاپن و چین برپایهٔ تازه‌ای قرار گرفته است. «شیده‌هارا» بعداً در سالهای دههٔ ۱۹۲۰ که وزیرخارجه بود همیشه با چین روی سازش داشت چندانکه نام او با سیاست‌های صلح‌آمیز دربارهٔ چین همراه شد، هرچند که مخالفانش این سیاست را در کار چین سست می‌دانستند.

توافقهای واشینگتن آرامشی کوتاه میان قدرتها پدید آورد، اما برقرارساختن نوعی نظم و نسق قابل قبول بین‌المللی در مناسبات قدرتها با چین، و میان خود قدرتها در مسألهٔ چین، به دشواریهایی برخورد که ناشی از ماهیت نظام بین‌المللی بود. دشواریهای عمده از اینجا برآمد که سه قدرت درگیر و ذینفع در امور خاور دور دیگر نمی‌خواستند چارچوب مناسباتی را که از جهان پیش از جنگ

به‌میراث مانده بـود، بپذیرند. روسیه برمدار بینش عقیدتی افتاده بود، چیـن دستخوش موج فزایندهٔ ناسیونالیزم بود، وژاپن نیز هرچه بیشتر اعتقاد می‌یافت که منافع او با تکروی بهتر تأمین خواهد شد. امپریالیسم نیز بهیچ‌روی از میان نرفته بود. پیشرفت مقاصد زیاده‌خواهی اقتصادی امریکا در چین و ژاپن در دههٔ ۱۹۲۰ نشانداد که امپریالیسم زنده می‌شود، منتها تنش و تکاپوی روسیه و چین و ژاپن نظام جهانی را که امپریالیسم برآن قرار گرفته بود، برهـم زده و قدرتها را در تب و تاب انداخته بود.

با تخفیف بحران در خاور دور و به‌دنبال توافقهای کنفرانس واشینگتن ، ژاپن سرانجام در ماه اکتبر ۱۹۲۲ تصمیم گرفت که نیروهایش را از سیبری بیرون ببرد، هر چند که سه سال دیگر کشید تا که این دولت شمال ساخالین را تخلیه کرد و مناسبات دیپلماتیک با روسیه را از سر گرفت.

احزاب سیاسی و سیاست پارلمانی

نخستین نشانهٔ قدرت واقعی یافتن احزاب برای نفوذ برتصمیم‌های سیاسی در سال ۱۹۱۲ بظهور رسید که جبههٔ متحدی از احزاب بحمایت از بعضی عناصر دستگاه اداری در برابر ارتش برآمد و به‌مخالفت با تلاش نیروهای مسلـح به قبولاندن بودجهٔ نظامی بیشتری به پارلمان، برخاست. مهمتر ازین جریان، تشکیل حزب «دوع شی‌کای» در سال ۱۹۱۳ در رقابت با حزب مسلط «سی یوکای» بود که سیاست دوحزبی با این کار پایه‌گذاری شد. پنجسال پس از آن نخستیـن دولت حزبی واقعی، که در آن رهبر حزب اکثریت در مجلس شورا نخست‌وزیر شد، عصر تازه‌ای را در سیاست ژاپن گشود. با گذشت زمان، همچنانکه رهبران«میجی» از صحنهٔ سیاست محو می‌شدند، احزاب بعنوان وسیلهٔ نفوذ سیاسی اهمیت‌بیشتر پیدا کردند و نیز وسیله‌ای شدند که از آنطریق رهبران کم‌نفوذتر کـه جـانشین پیرسالاران سیاست، «گن‌روء» می‌شدند، در نظام نوپای پارلمانی بتوانند حمایت سیاسی برای خود دست وپا کنند.

چنانکه در فصل پیش اشاره شد، نظریه‌پردازان حکومت پارلمانی دراین‌سالها کوشیدند تا این مفهوم را با بنیاد سنتی حکومت در ژاپن سازگار نمایند. «یوـ شینو ساکوزو» نظریهٔ خود را دربارهٔ حکومت مشروطه و راههای رسیدن آن به کمال بیان کرد و استدلال خود را برپایهٔ مفهوم وحدت ارادهٔ مـردم و خـواست امپراتور نهاد. او که سالها استاد تاریخ عقاید سیاسی در دانشگاه سلطنتی توکیو

بود، پس از سه سال مطالعه در آلمان و انگلیس و ممالک متحده و بازگشت به ژاپن، از سال ۱۹۱۳ سلسله مقاله‌هایی در تحلیل مسائل حکومت دموکراتیک نوشت که هرچند یکبار در «چوئو کوء رون» مجلهٔ مهم عقاید، چاپ می‌شد. یکی از مهمترین این مقاله‌ها زیر عنوان «در معنی حکومت مشروطه» در ژانویهٔ ۱۹۱۶ منتشر شد و تأییدی قوی بود بر ایمان به‌پیروزی حتمی دموکراسی و بیانگر اعتراض و عکس‌العمل دربرابر عقیدهٔ رایج دربرخی محافل ژاپن به‌اینکه توفیق آلمان، تفوق الگوی حکومت «پروسی» را ثابت کرده است. «یوشینو» آنچه را که مهمترین خصایص دموکراسی می‌دانست به‌دقت مطرح ساخت تا نشان دهد که حکومت مردم بر مردم با اصل حاکمیت امپراتور کاملا سازگار است. در این بیان توجه خاص به مسائلی که پیش روی دموکراسی ژاپن بود داده شده و شیوه‌هایی برای حل آنها پیشنهاد گردیده است. همهٔ مسائلی که «یوشینو» به آن پرداخت در آنزمان نهایت اهمیت را داشت: فساد سیاسی، کابینه‌های غیرحزبی، عروج حکومت صاحبدولتان، حق رأی عمومی، نیاز به‌آشناکردن مردم به‌شیوه‌های دموکراسی و مانند اینها. با اینهمه، بینش او از پیشرفت حکومت پارلمانی تا حدی با واقعیات سیاست فاصله داشت.

«کیتا ایکی» نظریه‌پرداز دیگر این دوره نیاز به یک «امپراتور مردم» را پیش‌نهاد، او معتقد بود که‌باانتزاع ازثروتی که‌بوسیلهٔ آن دستگاه حاکم کوشیده بود تا وی را با زمامداری دولتمندان پیوند دهد، باحمایت مجلسی از میهن‌پرستان برخوردار خواهد بود. «کیتا ایکی» در نقشهٔ معروف خود بنام «طرح تجدیدسازمان ژاپن» هشدار داد که مردم ژاپن باید در این برههٔ حساس تاریخ، خودآگاهی عمیقی بیابند و موجب اعلای موجودیت ملی و حقوق مساوی مردم رابشناسند و در امور داخلی و خارجی صاحب تشخیص باشند، و جامعه‌ای بسازند با هدف واحد ملی، که در آن هیچ صدای ناسازی بگوش نیاید، و این کار با سازمان‌دادن اتحاد بزرگ مردم ژاپن شدنی است». در اندیشهٔ او ژاپن باید پرچمدار آزادی و استقلال چین و هند شود و برای خود نیز امکانات تغذیهٔ جمعیت روزافزون را فراهم کند. او به اندیشه‌های وارداتی می‌تازد و طرح بازسازی ملی خود را برپایهٔ شناخت اهمیت واقعی امپراتور، الغای اشرافیت، اعطای حق رأی همگانی مردان (زنان حق شرکت در سیاست را نخواهند داشت)، اعادهٔ آزادی مردم، و تشکیل کابینه و مجلس تجدید سازمان ملی، می‌گذارد. نوشته‌های «کیتا ایکی» که برای میهن‌پرستان افراطی هیجان‌آور بود، پنهانی دست‌نویس و تکثیر و در واحدهای نظامی منتشر می‌شد.

★ ★ ★

احوالی که تحول بسوی نظام پارلمانی را پیش‌آورد، مایه‌های خارجی و نیز داخلی داشت. پیروزی متفقین در اروپا که با پیمان متارکهٔ جنگ در سال۱۹۱۸ نمودار گردید، موجب تشویق هواداران دموکراسی در کشور شد. موج و طیفی را که با رویدادهای روسیه و در انقلاب ۱۹۱۷ از آنجا برخاسته بود، نمی‌شد جلو گرفت تا به ژاپن راه پیدا نکند، هرچند که مقامات حکومتی با سختگیری بسیار در رد و تکفیر آنچه که «افکار خطرناک» می‌خواندند، کوشش داشتند. سپس درماه اوت ۱۹۱۸ ژاپن با یک سلسله ناآرامی‌ها که به «شورشهای برنج» معروف شد، تکان خورد. پیدا بود که دولت در پیشامدن این وضع مقصر است. سوء برنامه‌ریزی اقتصادی چندسالهٔ گذشته و ترقی ناگهانی زمان جنگ، به‌کمبود مواد کشاورزی و افزایش تند قیمت برنج در تابستان ۱۹۱۸ انجامیده بود. این وضع با پیش‌خرید محتکران که بیشترشان از گروه منفوری بنام «ساراکین» یا «نو دولتان» و ثروت یافتگان دورهٔ جنگ بودند، تشدید شد. سابقاً ترقی قیمت برنج موجب خشنودی عامی می‌شد، زیرا که اکثر مردم که کشاورز و تولیدکنندهٔ برنج بودند از آن سود می‌بردند، اما در قرن بیستم طبقهٔ کارگر در شهرهای کوچک و بزرگ رشد کرد. در ژاپن ، پس از سال ۱۹۱٤، انقلاب صنعتی در پیشروی سریع بود و قیمت بالای برنج، کارگران شهری را سخت در فشار می‌نهاد. در تابستان ۱۹۱۸ قیمت برنج از دوبرابر قیمت سال ۱۹۱۷، که آنهم گران بود، تجاوز کرد و طبقهٔ کارگر دیگر تاب نیاورد. نارضایی در شهرها به آشوب و ویرانگری کشید و مغازه‌ها و انبارهای برنج هدف خشم و حملهٔ مردم شد و آشوب بالا گرفت. دولت حکومت نظامی اعلام کرد و قوای ارتش به‌مقابله با شورشیان آمد و صدها نفر کشته و هزاران نفر دستگیر شدند تا که این شورش پس از سه هفته فروکش کرد. درنتیجهٔ این جریان دولت ژنرال «ترائوچی» ناچار به‌استعفا شد و «گن‌روء» در تلاش برای آرام ساختن مردم بپاخاسته، به‌احزاب سیاسی روی نمود و «هارا کی» که یک فرد عادی از غیر اشراف و رهبر «سی یو کایَ»، حزب دارای اکثریت در پارلمان، بود به نخست‌وزیری معین شد.

«هاراکی» در رهبری «سی‌یوکای» جانشین سایونجی بود که بدعوت امپراتور به «گن‌روء» پیوسته بود، و نخستین فرد عادی از غیر طبقهٔ دیوانسالاران و سرکردگان و اعیان بود که به‌نخست‌وزیری می‌رسید. از هنگام برقرارشدن نظام کابینهٔ وزرا در سی و پنجسال پیش تا این تاریخ دست کم هیجده دولت روی کار آمده اما فقط نه نفر ازرجال نخست‌وزیر شده بودند و همهٔ آنها هم، جز «اوکوما» و «سایونجی» از طایفهٔ «چوء شوء» یا «ساتسوما» بودند. «هارا» از اهالی استان

«ایواته» در شمال شرق ژاپن بود. او افراد کابینهٔ خود، جز وزیران جنگ و دریاداری، همه را از اعضای «سی‌یو کای» که بزرگترین حزب دارای نماینده در پارلمان بود، انتخاب کرد. قدرت سیاسی «هارا» بطور عمده از حزب او و از روابطش با مطبوعات و بنگاههی بزرگ اقتصادی می‌آمد. او از روزنامه‌نگاری و عضویت وزارتخانه به‌سیاست حزبی و نمایندگی پارلمان رسیده و یکی از پشتوانه‌های مقامش روابطی بود که با «یاماگاتا»ی سالخورده که اکنون ارشد «گن‌روء» و هنوز مقتدرترین فرد در سیاست کشور بود، داشت. «هارا» باافسون رفتار خود توانسته بود بر «یاماگاتا» ـ که ناخوشایندی خود را از اصل دولت حزبی نگه داشته بود ـ تأثیر نهد، و در وضعی بود که خوب می‌توانست اعتماد عامهٔ آگاه شده را جلب کند و محافظه‌کاری اساسیش او را برای دستگاه هم قابل قبول می‌ساخت.

«هارا» از تواناترین سیاستگران تاریخ ژاپن شمرده شده است. او مردی خود- ساخته و پرتلاش بود و در زمان صدارتش (سپتامبر ۱۹۱۸ تا نوامبر ۱۹۲۱) ژاپن شناسایی رسمی را در مقام یک قدرت جهانی دریافت و با هیأت نمایندگی این دولت در کنفرانس ورسای با احترام بسیار رفتار شد. همکاری با قدرتهای غربی در سیاست خارجی «هارا» عاملی بود که توجه و تأکید را از علائق نظامی وارضی به منافع اقتصادی گرداند و نیز بسوی «همزیستی و سعادت همبسته». این سیاست با موضع نسبهٔ خوددار قدرتهای غربی پس از جنگ اول هماهنگ بود. با اینهمه، ناقدان سیاست او، بخصوص در ارتش، زود به هیاهو افتادند که توافقهای واشینگتن موقع ژاپن را در منچوری در برابر مبارزه‌جویی چین با روسیه تضمین نکرده است. اما غربی‌ها برای اطمینان و احساس امنیت‌دادن به ژاپن تسلط دریایی برغرب اقیانوس آرام را به او واگذاشتند.

در سیاستهای داخلی، «هارا»، هرچند که باعتباری از مردم برخاسته بود، هیچ دلبستهٔ خواستهای دموکراتیک معاصر غربی نبود. او دربارهٔ نظامیگری درشت می‌گفت، اما برروی‌هم با وزیر جنگ کابینه‌اش، ژنرال «تاناکا گی‌ایچی»، یکی از طراحان اصلی لشکرکشی به‌سیبری، موافق بود. او هیچ موافق تعمیم حق رأی به عامه نبود زیرا که این کار وضع حزبش را در انتخابات دگرگون می‌کرد، افکار افراطی را نمی‌پسندید و نهضت کارگری را با خصومت می‌نگریست. دور و بر او بیشتر کسانی بودند که عادت داشتند که هروسیلهٔ تهدید و فشار را علیه مخالفان سیاسی بکار ببرند. با اینهمه، او فکر و علاقهٔ مردم را هنگامی که هنوز از سیاست پارلمانی سرنخورده بودند، جلب کرد و برای حزب خود قدرت

و منزلت عمده‌ای فراهم ساخت و کوشید تا توازن را با نیروهای رقیب، مانند «گن‌روء»، قوای مسلح و دیوانسالاری نگهدارد. لازمهٔ موفقیت در سیاست ژاپن مانند هرجای دیگر، آمیزهٔ درشتی با نرمی و سرسختی با نرمی و سرسختی با سازش بود که «هارا» اینرا داشت، اما خود پایان دردناکی پیدا کرد و در نوامبر ۱۹۲۱ در ایستگاه توکیو بدست جوان متعصبی بضرب کارد کشته شد. پنج هفته پیش ازین سوء قصد، جوان تندرو دیگری یک میلیونر را کشته و بعد هم خودکشی کرده بود. مردم برای این هر دو جوان، بخصوص آنکه میلیونر را کشته بود، دلسوزی بسیار نشاندادند زیرا که ثروتمندان اینک بسیار منفور بودند و نخست‌وزیر هم محبوبیت نخستین را نداشت و او را شاید، بناحق، در رسوایی، فساد و رشوه‌خواری که سه وزیر و شماری از نمایندگان مجلس در آن آلوده بودند، تا اندازه‌ای مسؤول می‌دانستند.

تا میانهٔ سال ۱۹۲۱ ترقی ناگهانی زمان جنگ فرو نشسته و ناآرامی صنعتی آشکار شده بود. اندیشه‌های تند و چپ‌گراها یا چنانکه پلیس می‌نامید، «افکار خطرناک» نشر می‌یافت و، آرام آرام، نارضایی از پارلمان و تنفر از «بنگاههای بزرگ اقتصادی» پدیدار می‌شد. سیاست‌های پارلمانی، پس از یک دهه آزمون، نتوانسته بود حرمت و منزلتی در چشم عامه پیدا کند. دو حزب عمدهٔ مجلس در ارتباط نزدیک با «زایباتسو» بودند و نمایندگان و دست‌اندرکاران سیاست بیشتر و بیشتر به‌فساد و ارتشاء متهم شدند. و روزنامه‌ها کوس این رسئوایی را بر سرکوی و بازار زدند. رفتار اقلیتی از مجلسیان کل نظام حکومت پارلمانی را بی‌اعتبار می‌ساخت.



کنفرانس واشینگتن طلیعهٔ عصر تازه‌ای در خاور دور بود. در داخل ژاپن نیز دنیایی که هنوز حال و هوای دورهٔ میجی را داشت به‌پایان می‌آمد، که مرگ «اوکوما» در ژانویهٔ ۱۹۲۲ و مرگ «یاماگاتا» یکماه بعد، نمودار آن بود. هریک ازیندو نمایندهٔ جنبهٔ مشخصی از عصر میجی بود. «اوکوما» با اینکه منش اشرافی و محافظه‌کار داشت، نمایندهٔ نیروی ترقیخواه و لیبرال بود که با تسلط طایفه‌ای که از قرن نوزده برقرار شده بود میانه‌ای نداشت. «یاماگاتا»، از سوی دیگر، مظهر تسلط اشرافیت و تفوق سیاسی و اجتماعی ارتش بود. با درگذشت او تسلط سنتی «چوء شوء» برارتش روبه‌پایان رفت و انضباط سخت‌که او برقرار کرده بود به‌سستی گرایید. از سه رهبر بزرگ دورهٔ میجی، اینتو در ذهن مردم

بیشتر با مشروطه پیوند دارد، «اوکوما» با افکار عمومی و «یامـاگاتا» با ارتش. در میان آنها «یاماگاتا» بطور نمایانتری حامی سنت‌گرایی است، هرچند که او نتوانست بردنیای متجدد چشم ببندد.

بینش حاصل از تجربه و خویشتن‌داری سامورایی در جنبهٔ شگفت‌آوری از زندگی «یاماگاتا»، در عشق او به شعر و شاعری، نمایان بود. انضباط سازنده در شخصیت او ژرفای احساس و تأثری را که فضیلت رزمندهٔ سنتی و نیز مرد دانشی بود، داشت. او در قطعه‌های ۳۱ هجایی که بانهایت باریک‌بینی شاعرانه وقدرت اندیشه و بیان سروده، تجربهٔ یک عمر را ثبت کرده است. یکی ازین شعرهـا بیاد پایان غم‌انگیز «سایگوء تاکاموری» قهرمان پرشور نهضت است، و احساس بیننده را در برابر بلندیهایی که او بربالای آن جان داده می‌گوید:

بلندیهای «کیدومه» سفید می‌نمود

کیدومه‌یاما شیرامو توریده‌نو

گویی که از دود آتش‌های اردو پوشیده است

سوته کاگاری که‌مورا تومیره با

اما (چون خوب نگریستم) این انبوه شکوفه‌های گیلاس بود

ساکورا ناریکه‌ری

(شکوفهٔ گیلاس مظهر گذرا وفانی‌بودن زندگی ونیز نشانهٔ بهاراست).

«یاماگاتا» در سالهای واپسین عمر، تعارض جهانی را اصولا نژادی می‌دید و دریغ داشت که چرا چین چنان قوی نیست که در کنار ژاپن در برابر تجاوز نژاد سفید بایستد: فکر و ذکر او همه در پایدارساختن چنان رهبری پرتوانی بود که نهضت را پیش ببرد. در نوشته‌ای ازو که بتاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۱۷ است می‌خوانیم: «شر جدال و نقار حزبی بتازگی حاد و روزافزون شده است. حتی بلیهٔ جنگ جهانی عظیم و بیسابقه در برابر این مبارزه و برتری‌جویی سیاسی مانند آتشی در دوردست آنسوی رودخانه می‌نماید. دل و فکر چندانی به مسألهٔ سرنوشت همسایه‌مان چین، که پر از خطری در بالای سر خاور دور است، داده نمی‌شود. چنین پیداست که این احزاب از خود راضی متوجه و نگران این خطر که کشور ما در آینده باید، تنها و بی‌یار ویاور، خود را در میان قدرتهای جهان برپا نگهدارد، نیستند. مفاسد سیاست حزبی براستی رقت‌انگیز است و اگر کار را بهمین وضع بگذارند که بگذرد، می‌ترسم که روح نهضت میجی بمیرد و دستاوردهای میجـی بزودی تباه شود...»

اوضاع اجتماعی و اقتصادی

سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۸ را بسیاری از پـژوهندگان تاریخ ژاپن «سالهـای طلایی» نامیده‌اند. در واقع نیز چند سالی پس از درگذشت امپراتور میجی، ثمرهٔ تلاش چند دههٔ گذشته و آثار توسعهٔ اقتصادی و ثروت و سعادت غنیمت یافته از جنگـ جهانی اول، ذخیرهٔ رسمی طلای ژاپن را تقریباً صد برابر کرد، بنگاههای تولیدی و تجاری گسترش یافت و بسیاری از صاحبان صنایع و سوداگران دولتمند شدند. اما دشواریهای اقتصادی و ناآرامیهای اجتماعی هـم با این توسعه و ترقی همراه بود.

جنگـ جهانی اول منافع عظیم و پردامنه‌ای برای ژاپن در داخل و خارج فراهم کرد. ژاپن با اینکه بنام متحد بریتانیا در جنگـ شرکت جست، عملیات نظامیش با اشغال مستملکات آلمان در چین و پایگاههای دریایی آلمان در اقیانوس آرام بزودی پایان یافت، و این عملیات هم دور از سواحل ژاپن و با ضایعات بسیار اندکـ برای ژاپن انجام گرفت. اما این کشور که از ویرانی و کشتار جنگـ برکنار مانده بود، با تلاش سوداگران خود ازین فرصت برای تسخیر بازارهای جهان بهره برد و از جنگـ جهانگیر موفق و برخوردار و مرفه بیرون آمد. خطوط کشتی‌رانی ژاپن در فرصت جنگـ و نیاز فزایندهٔ حمل و نقل جهانی بسرعت به‌ثروت رسید و شبکهٔ خود را توسعه داد و کمکـ کرد تا ژاپن، پس از بریتانیا وممالکـ متحده سومین نیروی بحری جهان شود. کشتی‌های ژاپنی، جدا از حمل و نقل مواد جنگی برای متفقین، محصولات صنعت نساجی روبه‌توسعهٔ ژاپن را به‌چین، آسیای جنوب شرقی و افریقا بردند و ژاپنی‌ها جایگزین رقبای انگلیسی شدند ـ اکنون که آلمان دیگر نمی‌توانست محصولات شیمایی و دارویی عرضه کند، ژاپنی‌ها به ساختن آن پرداختند. تولید آهن و فولاد، بخصوص در فـولادسازی «یاواتا» در شمال «کیوشو» برای پاسخگـویی به‌نیاز واحدهای ماشین‌سازی و کارگاههـای کشتی‌سازی افزایش یافت. پیشرفت صنعتی چنان همه‌جانبه و سراسری بود که نسبت صنایع در کل تولید ژاپن از ٤ر٤٤ درصد در سال ۱۹۱٤ به ۸ر٥٦ درصد در سال ۱۹۱۹ رسید.

در شهرهای روبه‌گسترش، طبقهٔ جدید کارگر شکل می‌گرفت و قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی روزافزون می‌شد. وضع دهات هم که هنوز بیشتـر جمعیت در آنجا زندگی می‌کردند تغییر کرد. پیشرفتهای فنی، چهرهٔ تازه‌ای به‌روستاها داد. ساختن واحدهای هیدروالکتریکـ، مولدهای آبی، که بیشتر بفشار مقتضـیات

زمان جنگ و گران‌شدن ذغال بود، وضع روستاهای مرتفع و صعب‌الـوصول را بهبود بخشید. طی دو دهۀ آغاز قرن بیستم منبع انرژی آبی در خـدمت گستردۀ صنایع و مزارع درآمد. پیشرفت صنعتی از سختی کار زارعان کاست. ساخت و عرضۀ کودهای شیمیایی، ابزار فلزی و موتورهای کوچک نفتی برای دستگاههای آبیاری و کشت و برداشت محصول به‌پیشرفت کشاورزی کمک کرد.

پیشرفت تند اقتصادی همراه با ثروت و توسعه و رفاه، مسائل اجتماعی هم به‌بار آورد. رشد شهرها وایجاد طبقۀ جدیدکارگر شهری زمینه را برای گسترش افکار سوسیالیستی آماده کرد. توسعۀ صنعت و تجارت، ثروت و نعمت فراوان همراه آورد، امابرشکاف میان دارا ونادار افزود وناآرامیهای اجتماعی‌راباعث‌گردید. تا سال ۱۹۱۸ وضع اجتماعی و اقتصادی و زندگی مردم دستخوش دگرگونی بسیار شده بود، چنانکه سیاست و رهبری کشور نیز. ژاپن اکنون جامعه‌ای شهری و صنعتی بود که تاسال ۱۹۲۰ جمعیتش به ٥٦ میلیون رسید (بیش از ۱۷میلیون افزایش در بیست سال) و شمار کارگران صنعتیش بیش از ٦ر۱ میلیون شد، و دیگر کشوری نبود که برگردونۀ سیاسی قدیم بگردد. توسعۀ آموزش و بالاگرفتن احساس ناسیونالیستی در نتیجۀ نظام وظیفۀ عمومی، از ژاپن جامعۀ نوی می‌ساخت که منافع جدید طبقاتی و گروهی در آن عظیم بود. این ترکیب تازۀ اجتماعی نفوذ و تأثیرش را در «شورشهای برنج» تابستان ۱۹۱۸ نشانداد و طبقۀ کارگر محروم در جامعۀ جدید صنعتی با سوداگران سودجو و دیوانسالاری ناتوان به معارضه برخاست. بدنبال گران شدن برنج که تا اندازه‌ای براثر سوء تدبیر دولت بود، بحران با احتکار معامله‌گران برنج تشدید شد. پس از حملۀ زنان خانه‌دار به مراکز و انبارهای سوداگران برنج در شهر کوچکی در استان «تویاما»، شورش درشهرها وبخصوص درمیان کارگران صنعتی گسترش یافت وطی چندهفته سی‌و شش استان در آشوب افتاد. کابینۀ «ترائوچی» در نتیجۀ این شورشها در سپتامبر ۱۹۱۸ سقوط کرد و «هارا» رهبر «سی‌یوکای»، بزرگترین حزب دارای نماینده در مجلس، روی کار آمد.

در نخست‌وزیری «هارا» ژاپن علاوه برحضور در کنفرانسهای بین‌المللی پس از جنگ، عضو «سازمان بین‌المللی کار» شد که نشانه‌ای از وضع تازۀ آن درمقام یکی از هشت کشور مهم صنعتی جهان بود. با اینحال شتاب پیشرفت صنعتی زمان جنگ کم شد زیرا که نهضت صنعتی ازین پس تنها مایۀ اقتصادی داشت، تا دهۀ ۱۹۳۰ که مقاصد نظامی در کار آمد. اینک که هدفهای سیاسی ملی یافته می‌نمود، قیمتی که باید برای صنعتی‌شدن داده‌شود به‌حساب آمد آشکار نمود که

پیشرفت صنعتی همراه با بهبود وضع اجتماعی نظام قانونی برای تأمین رفاه کارگران نبوده است. با اینهمه صنعتی‌شدن ناگزیر بود ودرجذب جمعیت فزایندهٔ ژاپن در این سالها سهم عمده داشت و زمینه برای بالارفتن سطح زندگی مردم، بویژه در شهرها، فراهم کرد. از آنجا که تولید کشاورزی درسالهای پس از ۱۹۲۰ ثابت ماند، روستازادگان برای پیداکردن کار به‌شهرها روآوردند و در کارخانه‌های بزرگ یا کارگاههای کوچک به‌کار پرداختند. در نتیجه، جمعیت روستاها ثابت ماند و معمولا فقط فرزند ارشد خانوادهٔ کشاورز کار پدر را دنبال می‌کرد. اما مسائل کشاورزی، مانند گروکشی و زمین‌خواری ملاکان، وامداری زارعان و وضع ناروای روابط مالک و مستأجر کشاورز خطیرتر می‌شد. در شهرها از آنجا که بیشتر نیروی کار تازه و مهاجران جوان از روستاها وارد بنگاههای اقتصادی کوچک می‌شدند که روابط کار در آنجا شخصی و تا اندازه‌ای عاطفی بود، ناآرامی اجتماعی که ازین تحرک جمعیت و مهاجرت بارآمد، آن اندازه که تصور می‌رفت عظیم نبود.

در زمینهٔ ادبیات و هنر، سالهای آغاز قرن بیستم نمودار اطمینانی بازیافته و تمایلی تازه به تجربه و خلاقیت بود. ملت اطمینان به‌نفس بیشتر یافت. اقتباس از خارج دقیق‌تر و گزیده‌تر شد، غرور ملی عمیق‌تر گشت. اما دگرگونی اجتماعی و اقتصادی ناگزیر زمینه‌ساز تحولی تازه می‌شد.

بهرهٔ ۱۴

آرامش پیش از توفان
تکاپوی سیاسی و اجتماعی سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱

سیاست و حکومت

پژوهندگان غربی سالهای پس از ۱۹۲۰ را در تاریخ ژاپن «دههٔ لیبرال» نام داده و آنرا با فعالیت جمعیت‌ها و احزاب سیاسی، دولتهای حزبی و رنگ و روی تازهٔ حکومت پارلمانی و پیشرفت الگوی حکومتی، اجتماعی و اقتصادی غربی در ژاپن ممتاز شناخته‌اند. اما این دهه با ناهمواریها و بحرانهای سیاسی داخلی نیز همراه بود، که از ناسازگاری بنیادهای اداری و اجتماعی غرب با سنت سیاسی و حکومتی ژاپن برمی‌آمد، آنهم در جهانی درگیر اندیشه‌های سیاسی آزادیخواهانه و آشفته از جریانها و گرایشهای نوخاستهٔ اجتماعی و ناهمسازی این هر دو با واقعیت‌های سیاسی و بنیاد حاکمیت قومی ژاپنی یا «کوکوتای» که سنت ـ پرستان در نگهداشت آن می‌کوشیدند.

رویداد برجستهٔ ایندوره «زلزلهٔ بزرگ کانتو» در سال ۱۹۲۳ بود که گذشته از کشتار و ویرانی بسیار، آثار اقتصادی و اجتماعی عمده‌ای در پی داشت. در افسانه‌های قدیم ژاپن آمده است که جزایر ژاپن برپشت ماهی بزرگ «نامازو» جای دارد و این ماهی هرچند یکبار از نادانی و دونی کسانی که برروی خاک زندگی می‌کنند به‌خشم می‌آید و تکانی به‌پشت خود می‌دهد و از اثر این تکانها است که زمین لرزه‌ای هرچند یکبار، از روزگاری که بیاد نمی‌آید تا امروز، اینجا و آنجا

را لرزانده و ویران کرده است.

یکی از سخت‌ترین و هولناکترین این زمین‌لرزه‌ها در نیمروز اول سپتامبر ۱۹۲۳ در محور «توکیو» و «یوکوهاما» رخ داد. پایان تابستان و روز گرمی بود، اما از اثر توفانهای موسمی باد تندی می‌وزید که این فاجعه را سخت‌تر و ویران‌سازتر کرد و هرچه را که از زلزله بر جا مانده بود، آتشی که ازینجا و آنجا برخاست و با باد دامن گرفت، در کام کشید و نابود ساخت. در «یوکوهاما» همهٔ شهر، ساختمانهای بزرگ و تازه و هم خانه‌های کوچک «چوبی» فرو ریخت یا سوخت. بیش از نیمی از توکیو که آنروزها سومین شهر بزرگ جهان بود، تل خاکستری شد. بسیاری از شهرها و روستاها در ناحیهٔ «کانتو»، جنوب غرب ژاپن، به‌همین سرنوشت دچار آمد. تلفات این زلزله را حدود یکصد هزار نفر برآورد کردند. مردم برای نجات بلادیدگان تلاش و ایثار بسیار نشاندادند. اما در توکیو شایعه‌ای بهمان سرعت آتش‌سوزی پراکنده شد که ملیون و آزادیخواهان کره همراه با کمونیست‌های ژاپن در این فرصت به توطئه پرداخته‌اند تا یک دولت انقلابی روی کار بیاورند. در نتیجه، بسیاری از کره‌ایهای بیدفاع در ژاپن دستخوش آزار و قتل عوام و ماجراجویان و دسته‌های جوانان میهن‌پرست خودسر واقع شدند. پلیس نیز به سرکوبی مخالفان و دارندگان «افکار خطرناک» برخاست و هرج ومرج‌طلب‌ها، کمونیست‌ها و افراطی‌های دیگر را گروه گروه دنبال وزندانی کرد و شماری ازینان هم ناپدید یا کشته شدند.

ژاپنی‌ها با توان و تلاش و شوق نمایان به‌بازسازی دو شهر ویران‌شده پرداختند و بجای «ادو» قدیم شهر تازه‌ای با ساختمانهای بلند و خیابانهای وسیع ساختند و پس از سه چهار سال کمتر اثری از فاجعه پیدا ماند. زلزلهٔ بزرگ «کانتو» و آتش‌سوزی آن نشانه‌های «ادو» قدیم را از میان برد، اما دیواره‌های باروی «شوگون» برجای ماند که اینک کاخ سلطنتی ژاپن را محصور می‌کند.

در میان تندباد سیاست پارلمانی، عمر حکومت‌ها همچنان کوتاه بود. پس از کشته شدن «هارا»، نخست‌وزیر، در ٤ نوامبر ۱۹۲۱، «تاکاهاشی کوره‌کیو» که در کابینهٔ «هارا» وزیر مالیه بود، نخست‌وزیر شد. او به خصوصیت با اهل تجارت و اقتصاد و ضدیت سخت با نظامیگری شهرت داشت و یکی دوسال پیشتر در جزوه‌ای از انحلال ستاد کل ارتش جانبداری کرده بود، اما مهارت سیاسی «هارا» را نداشت و نمی‌توانست بر «سی‌یوکای» مسلط باشد یا حمله‌هایی را که در مجلس به‌دولت می‌شد رد کند. ازینرو دولت او بیش از هفت‌ماه دوام نیاورد و در ژوئن ۱۹۲۲ سقوط کرد و «سی‌یوکای» هم که اکثریت را در مجلس شورا

داشت، از درون دچار تفرقه شد. طی دو سال ازین تاریخ، سه کابینه برهبری رجال غیرحزبی روی کار آمد که دوتن آنها افسر عالیرتبهٔ نیروی دریایی بودند.

دولت آدمیرال «کاتو توموسابورو» (ژوئن ۱۹۲۲ تا اوت ۱۹۲۳)، وزیر پیشین دریاداری، شاهد تصویب تصمیمات کنفرانس واشینگتن بود، اما با درگذشت نخست‌وزیر، عمر کابینه هم به‌پایان رسید. دولت تازه بریاست آدمیرال «یاماموتو گومبی» (سپتامبر تا دسامبر ۱۹۲۳) با تلاش بسیار با فاجعهٔ زلزلهٔ بزرگ کانتو مقابله نمود. اما ایندولت با قبول مسؤولیت رسمی سوء قصد نافرجام به ولیعهد استعفا کرد. پس از آن کنت «کی‌یولورا کی‌گو» ریاست کابینهٔ کم‌دوامی مرکب از اعضای مجلس اعیان را میان ژانویه و ژوئن ۱۹۲٤ داشت.

گزینش و تصدی رجال غیرحزبی در دولت، که مشاوران عالی پادشاه انتخاب آنها را ناگزیر می‌دیدند، رهبران حزبی را چنان آزرده و نگران کرد که سرانجام اختلافهایشان را فرو خوردند و در نتیجه «کاتو کوء می» (۱۸٦۰ـ۱۹۲٦) دیپلمات سابق که وارد سیاست حزبی شده بود، بتوصیهٔ «سایونجی کیموجی» مشاور عالی پادشاه، در ژوئن ۱۹۲٤ نخست‌وزیر شد. حزب زیر رهبری «کاتو» بنام «کن‌سی‌ـ کای» در انتخابات ماه پیش از آن بتنهایی بزرگترین حزب مجلس شورا شده و با حربه و شعار اصلاح‌طلبی، که اعطای حق رأی همگانی مردان کانون آن بود، برای توسعهٔ نفوذ خود می‌کوشید.

احزاب سیاسی باهمهٔ فراز ونشیبی که‌درکار داشتند، درسیاست دودههٔگذشتهٔ ژاپن بنیادهای مؤثری شده بودند که با بازار پیوند نزدیک داشتند و از حمایت معنوی معمران سیاسی هم برخوردار بودند. این بنیادها که خود را رکن شناخته شدهٔ نظام مشروطه می‌دیدند، راهشان را برای تسلط برسیاست، ظاهراً از طریق پارلمانی و بوسایل قانونی و در واقع باحمایت بازار و صاحبان صنایع وبازرگانان کلان و باسیاست‌بازی، باز کردند و بزودی در نظام سیاسی و اجتماعی قدرتی یافتند که دستگاه حاکم نمی‌توانست آنرا ندیده بگیرد. زمان بنفع آنها در کار بود و بحران رهبری در حکومت میجی آنرا در مقابله ومقاومت در برابر تاخت و تاز و قدرت‌طلبی احزاب ناتوان می‌ساخت. از دولتمردان «میجی»، «ایتو» درسال ۱۹۰۹ درگذشته و «ماتسوکاتا» دیرزمانی پیش از مرگش در سال ۱۹۲٤، از فعالیت سیاسی مؤثر بازمانده بود. «یاماگاتا» نیز سالخورده شد، و با وجود حفظ شأن و احترامش، تسلط او برجناح «چوء شوء» روبه ضعف بود. «ایناگاکی» هم که سالها پیش کناره گرفته بود در ۱۹۱۹ درگذشت و سرانجام «اوکوما» و «یاماگاتا» هم در سال ۱۹۲۲ از دست رفتند. جانشینان آنها در شورای معمران

سیاسی و مشاوران پادشاه، شأن و وزنی بپایهٔ آنان نداشتند و چنین می‌نمود که بیشتر نگران حفظ قدرتند تا در اندیشهٔ کاربرد آن. دراین‌میان فقط «سایونجی» مایه و جوهری داشت و او در پایهٔ سیاستمداری آزادمنش و برکشیدهٔ «ایتو» و رهبر پیشین حزب، کمتر از دیگران می‌توانست به ستیزه‌گری با احزاب برآید.

در بیشتر سالهای دههٔ ۱۹۱۰ حزب عمدهٔ دارای اکثریت در پارلمان یا احزاب ائتلافی روی کار بود. «کاتو کوء می» پس از آنکه «یاماگاتا» برسر اختلاف سلیقهٔ سیاسی مانع از رسیدن او به ریاست دولت بحمایت «اوکوما» شد، در سال۱۹۱۷ جمعیت تازه‌ای بنام «کن سی‌کای» تشکیل داد. اما در این مرحله «سی‌یوکای» به رهبری «هارا کی» قویتر ازین حزب تازه بود و زمینهٔ حمایت پابرجایی در بازار و دستگاه اداری و حوزه‌های انتخابی داشت و باین مایه و نیز با نشاندادن سیاست سازش با دیوانسالاری، در سال ۱۹۱۸ جانشین مناسبی برای دولت «ترائوچی» که انتقاد عمومی را برانگیخته بود، به‌نظر آمد. اما سالهای حکومت «هارا» برای کسانی که این رویدادها را نشانهٔ فضای باز سیاسی انگاشته بودند، نومیدکننده بود زیرا که ایندولت بیش از آنکه به‌اصلاحات علاقه نشان دهد کوشید تا هرچه بیشتر از اعضای حزب را در مقامهای مؤثر بگمارد، و از آنجا که بیش از اندازه به «گن‌روء» و مجلس اعیان وابسته بود، اشتیاق و ابتکاری برای پیشرفت حکومت پارلمانی ابراز ننمود. پیشنهادهای تعمیم حق رأی یکسره به کنار نهاده شد و افکار سوسیالیستی که با رویدادهای آلمان و روسیه برانگیخته می‌شد بسختی سرکوب گردید. دولت به جلوگیری از مداخلهٔ ارتش در سیبری هم برنیامد. با اینهمه «هارا» پیروان حزبی خود را متحد نگهداشته و آنها را در موضع مسؤول و روشنی رهبری کرده بود. جانشینان او در چند سالهٔ آینده ازین کار برنیامدند. «تاکاهاشی» وزیر مالیهٔ «هارا» که پس از ترور او در نوامبر۱۹۲۱ نخست‌وزیر شد، بزودی این کار را برای خود بسیار سنگین دید و در ژوئن ۱۹۲۲ کناره گرفت. ازین پس تا هیجده ماه اکثریت «سی‌یوکای» در مجلس با این تدابیر همراه شد که از دولتهای غیرحزبی پشتیبانی کند و به حزب رقیب، «کن سی‌کای»، مجالی برای رسیدن به قدرت ندهد. اما در فضای سیاسی که در ژاپن پیدا شده بود، این وضع نمی‌توانست پایدار باشد و سرانجام خواست «کاتو» برای دولت حزبی مسؤول، حمایت روزافزون مردم را یافت و او توانست برسر این مسأله در «سی یوکای» انشعاب اندازد و انحلال مجلس را در اوایل سال ۱۹۲٤ ناگزیر سازد و در انتخابات متعاقب آن پیروزی چشمگیری پیدا کند. سپس ائتلاف حزب «کاتو» با گروههای زیر رهبری «تاکاهاشی» و «اینوکای کی»

دولت را در مجلس در وضعی نهاد که چاره‌ای جز کناره‌گیری ندید و راه برای نخست‌وزیری کاتو باز شد که ابتدا، در ژوئن ۱۹۲۴، کابینه‌ای ائتلافی وسپس از اوت ۱۹۲۵، دولتی تنها از «کن‌سی‌کای» روی کار آورد.

بیاد داریم که «کاتو» در سال ۱۹۱۵، در مقام وزیرخارجه، به طرح بدفرجام «بیست و یک درخواست» دست زده بود، اما در نخست‌وزیریش (از ژوئن۱۹۲۲ تا ژانویه ۱۹۲۶) وزارت خارجه را به «شیده‌هارا» سپرد که او یک دیپلمات غیر-حزبی بود و در حد توان کوشید تا با سیاست نرمش، خاطرهٔ خشونت‌های گذشتهٔ ژاپن را از ذهن چینی‌ها بزداید، و مظهر مصالحه در روابط ژاپن با چین و مدافع ثابت قدم، هرچند ناموفق، این سیاست در برابر حمله‌های ارتش شد. کابینهٔ «کاتو» وزیران برجستهٔ دیگر هم داشت. «واکاتسوکی میجیرو» وزیرکشور و نیز «هاماگوچی یوکوء» وزیر دارایی او، در چند سالی که به دنبال آمد، به نخست‌وزیری رسیدند. برنامهٔ اصلاحگر این دولت نیز ساخته و پرداختهٔ سیاست-مداران حرفه‌ای بود، و با دادن اطمینان به محافظه‌کاران شورای سلطنتی و مجلس اعیان که با وضع و اجرای «قانون صیانت صلح» (قانون حفظ امنیت اجتماعی) می‌تواند افراطی‌ها را آرام نگهدارد، موفق شد قانون «حق رأی همگانی مردان» را در ماه مه ۱۹۲۵ از تصویب بگذراند. این قانون به همهٔ افراد ذکور ۲۵ ساله و بالاتر حق انتخاب‌کردن داد و با شگفتی دیده شد که افزایش رأی‌دهندگان از ۳ میلیون به‌نزدیک ۱٤ میلیون نفر، که شامل کارگران صنعتی و کشاورزان هم می-شد، تغییری در بنیاد سیاست ملی ایجاد نکرد و ماهیت احزاب سیاسی رامتحول نساخت. «کاتو» با داشتن همکاران برجسته، خود نیز نفوذ مسلطی در کار حکومت داشت و مکنت او همراه با سابقهٔ سفارت در لندن و وزارت خارجه و وضع خانوادگی او، که با دختری از خاندان معروف «ایواساکی» صاحب صنایع میتسو-بیشی ازدواج کرده بود، همراه با جوهر شخصی، اعتبار و امتیازی برایش ساخته بود که بمدد آن توانست اصلاحاتی را انجام دهد. او هزینهٔ اداری دولت را کاهش داد و ۲۰هزار نفر از کارمندان دولت کاست و پرداختهای خدماتی را که در سال-های ۲۲-۱۹۱۹ چهل‌درصد هزینهٔ مملکتی بود به کمتر از ۳۰ درصد رساند. در این میان از ارتش نیز چهارلشکر کاسته شد، هرچند که این کسر نفرات تا اندازه‌ای با تجهیز ارتش به‌سلاحهای جدید جبران شد. هرچند که «قانون حفظ امنیت» برای فعالیت‌های افراطی کیفرهایی تا ده سال زندان مقرر داشت، اصلاحات «کاتو» کار را برشماری از ناراضیان آسانتر ساخت که بتوانند در چارچوب قانون اساسی و با تشکیل احزاب سیاسی خود فعالیت کنند.

«کاتو» در ژانویهٔ ۱۹۲٦ ظاهراً از خستگی کار درگذشت و «واکاتسوکی ریجیرو» (۱۹٤۹ـ۱۸٦٦) که وزیر کشور او بود، رهبر حزب و نخست‌وزیر شد. او نیز با همهٔ مخالفت‌های ارتش با سیاست خارجی دولت، همان شیوهٔ «کاتو» را دنبال کرد تا سرانجام هنگامی که شورای سلطنتی از تأیید طرح او برای محدود کردن اعتبار اعطایی به‌بانکها در مقابله با بحران مالی خودداری نمود استعفا داد (آوریل ۱۹۲۷). در این وضع «سی‌یوکای» فرصت یافت تا دولت بعدی را در اختیار گیرد و کابینهٔ ژنرال «تاناکا گی‌ایچی» (۱۹۲۹ـ۱۸٦۳) که نظامی سیاست‌گرا و نایب رئیس ستاد کل ارتش هنگام مداخله در سیبری و از سال ۱۹۲۵ هم رهبر «سی‌یوکای» بود، روی کار آمد (آوریل ۱۹۲۷ تاژوییه۱۹۲۹).

حزب «تاناکا» انتخابات سال ۱۹۲۸ را که برای نخستین‌بار با قانون حق‌رأی همگانی برگزار می‌شد، با اکثریت بسیار کمی برد اما متهم شد که پلیس را علیه حزب مخالف، که اکنون «مین سی‌تو» نام یافته بود، در کار آورده و دسته‌های فشار و تهدید برای نفوذ برانتخابات بسیج نموده است. دولت همچنین بامشاهدهٔ تمایل رأی‌دهندگان به‌نامزدهای چپ‌گرا، برای نخستین‌بار از «قانون حفظ امنیت» وسیعاً استفاده کرد. اکثریت متزلزل حزب حاکم و این اقدامات دولت، مجلس را پرآشوب ساخت و از سویی نیز دولت در انجام نظر خود به‌اجرای ضوابط انضباطی در ارتش در برابر مخالفت ستاد کل ناتوان ماند تا که خودسری نظامیان به‌سقوط کابینه انجامید. با آنکه «تاناکا» خود هوادار سیاست قاطع‌تری در چین بود، کشته‌شدن سرکردهٔ چینی بنام «چانگ تسو ـ لین» (که با نزدیک‌شدن وحدت چین کمتر زیر بار خواسته‌های ژاپن می‌رفت) در ماه ژوئن ۱۹۲۸، که ظاهراً بوسیله افسران ژاپنی در منچوری ترتیب داده شده بود، نخست‌وزیر را با فرماندهی ستاد کل نیروهای مسلح به معارضه انداخت و به درخواستهای دولت برای اقدام انضباطی و تنبیه مسؤولان این توطئه اعتنا نشد. در نتیجه، «تاناکا» استعفا کرد و در ماه ژوییه ۱۹۲۹ «هاماگوچی یوکوء» جانشین او شد.

«مین‌سی‌تو» حزبی که «هاماگوچی» رهبریش را داشت، انتخابات سال۱۹۳۰ را با شیوه‌هایی که کمتر از رفتار حزب رقیب درگذشته قابل سرزنش بود، برد. اما پیشامد کساد ناگهانی اقتصادی در جهان در آن سال و امضای پیمان دریایی لندن بزودی برای این دولت گرفتاری آورد و تلاش دولت نیز برای کاستن از حقوق کارمندان که جزء تدابیرش برای بهبود وضع اقتصادی بود، با مقاومت سخت روبرو شد. «هاماگوچی» توانسته بود موافقت امپراتور را برای پیمانی که توسعهٔ دریایی ژاپن را محدود می‌ساخت، بگیرد. این پیمان می‌پذیرفت که

ممالک متحده تا سال ۱۹۳۶ به‌نسبت بالاتری، معادل ۱۰ به۶، در ظرفیت کشتی‌های بزرگ جنگی برسد. او این کار را علیرغم ستاد کل و نیروی دریایی که حداقل به‌نسبت ۱۰ به ۷ نظر داشت، کرد، به این منظور که ژاپن وضع تثبیت‌شده‌اش را در اقیانوس آرام نگهدارد. این سیاست برپایهٔ توافق میان‌گروه وسیعی از سیاستمداران بود و در این کار وزیر دریاداری ومعاون او و مشاوران نزدیک امپراتور با نخست‌وزیر و دولت همراه بودند و تلاش ستاد کل نیروی دریایی را در استفاده از «حق فرماندهی عالی» خود برای تعین سیاست دولت در این زمینه بی‌اثر کردند. اما هواداری از ستاد کل در نیروی دریایی چنان بود که وزیر دریاداری، دریادار «تاکارابه» وادار به استعفا گشت. این جریان آزمون تازه‌ای برای نمایش قدرت نظامیان در سیاست شد.

در میانهٔ این بحران و شش هفته پس از تصویب پیمان دریایی لندن، در۱۴ نوامبر ۱۹۳۰، «هاماگوچی» درایستگاه توکیو به تیر یک جوان ملی‌گرای تندرو زخمی شد و چند ماه بعد از اثر این جراحت درگذشت.

«واکاتسوکی ریجیرو» که ریاست هیئت نمایندگی ژاپن در کنفرانس دریایی لندن را داشت، جانشین «هاماگوچی» در رهبری «مین‌سی‌تو» و برای بار دوم، در آوریل ۱۹۳۱، نخست‌وزیر شد. اما او اینبار نیز با آرتش رودررو گردید و در ماه سپتامبر ۱۹۳۱ استعفا داد زیرا که از مقابله با بحران پیش‌آمده در منچوری درماند.

در شب ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ انفجار بمب کوچکی که در واگن قطار خط آهن جنوب منچوری متعلق به ژاپن کار گذاشته شده بود عزم بعضی افسران ژاپنی را به مسجل و دائمی‌ساختن تصرف اراضی که در سالهای ۹۵ـ۱۸۹۴ و سپس در ۵ـ۱۹۰۴ در جنگ به‌دست آمده بود، نشانداد. در این شب فرماندهٔ نیروی ژاپنی محافظ این خط آهن، یا ارتش «کوانتونگ»، خودسرانه طرحهایی را که برای زیر تسلط نظامی درآوردن همهٔ منچوری ساخته و پرداخته شده بود، به اجرا نهاد. این نقشه‌ها برافسران عالیرتبه در ستاد کل ارتش در توکیو از پیش معلوم بود، اما آنها دانسته از مداخله امتناع جستند، هرچند که این طرحها جزئی از تصمیم و سیاست کلی دولت ژاپن دربارهٔ منچوری نبود. در واقع، افسران و فرماندهان نظامی کشور را در مسیری انداختند که معارض سیاست خارجی استوار آن بود که دولت بیش از ده سال آنرا دنبال کرده و نخست «هارا» وسپس «شیده‌هارا»، وزیر خارجه، کوشیده بودند تافشار احساسات ملی‌گرایی چینی رااز راه سازش و نرمش تخفیف دهند.

استعفای «واکاتسوکی» پیروزی ارتشیان را در تحمیل راه‌حل نظامی برای مسألهٔ منچوری مسجل نشانداد. جانشین او در ریاست دولت «اینوکای»، رهبر «سی‌یوکای»، بود. دورهٔ نخست‌وزیری «اینوکای» کوتاهتر بود و او در ماه مه ۱۹۳۲ در اقامتگاه خود بدست گروهی از افسران جوان ارتش و نیروی دریایی که خیال کودتای نظامی داشتند، کشته شد.

لیبرالیسم و احزاب

در سالهای پس از ۱۹۲۰ نهضت لیبرالیسم به‌اوج رسید و چنین نمود که این جریان و رویهٔ حکومت پارلمانی رهنمود حیات سیاسی ژاپن شده است. اصول این کار را می‌توان بطور کلی چنین برشمرد: ۱ـ تصدی حکومت بوسیلهٔ کابینه‌های حزبی مسؤول در برابر اکثریت مجلس شورا، ۲ـ انتخاب نمایندگان مجلس شورا با رأی همگانی مردان، ۳ـ تضمین برخورداری مردم از آزادیهای مدنی و، ٤ـ در زمینهٔ سیاست خارجی، کنار گذاشتن سیاست پیشروی وتوسعه‌طلبی در چین و اکتفا به‌حقوقی که ژاپن در منچوری دارد و نیز دنبال‌کردن سیاست همکاری بین‌المللی بویژه دربارهٔ خلع سلاح.

رویهٔ آزادمنشی در سیاست داخلی و خارجی بطور عمده از سوی پنج گروه حمایت می‌شد: سیاستگران حزبی، تجار وبازاریان، روزنامه‌نگاران، فرهنگیان و شماری از دیپلماتها. این گروهها هریک بنابه‌مصلحت کار خود به‌بعضی ازین اصول بیشتر گرایش داشتند. مثلا، سیاستگران حزبی براصل کابینه‌های حزبی تأکید می‌نهادند اما به اصول دیگران چندان دلبسته نبودند. حتی هنگامیکه زمینهٔ اعطای حق رأی همگانی مردان با پایان مخالفت شورای سلطنتی و مجلس اعیان فراهم شد، سردمداران حزبی بی‌میلی عجیبی به‌تصویب قانون تعمیم حق رأی نشاندادند. بازاریان و صاحبان صنایع و تجار بیشتر به آزادمنشی و صلح‌جویی در سیاست خارجی علاقه نشان می‌دادند چون این کار به توسعهٔ بازرگانی زمینه می‌داد. آنها کابینه‌های حزبی را نیز ترجیح می‌دادند زیرا که ازینراه می‌توانستند در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت نفوذ کنند. بازرگانان که با چین داد و ستد داشتند یا کارخانه‌داران که برای آن بازار تولید می‌کردند، از تحریم کالای ژاپنی در نتیجهٔ سیاست پیشروی در چین زیان دیده بودند و هوادار سیاست مصالحه‌آمیزتر با چین بودند. دسترسی سرمایه‌گذاران‌ژاپنی‌به‌اعتبارهای کوتاه مدت و بازار جهانی سرمایه نیز مستلزم همکاری ژاپن با قدرتهای غربی از

جمله از راه توافقهای خلع‌سلاح، بود. صاحبان سرمایه و صنعت و تجارت همراه با بخش کشاورزی همچنین امید داشتند که این توافقها کاهشی در هزینهٔ نظامی ایجاد کند و، در نتیجه، از بار مالیاتها بکاهد. جناحی از دیپلماتها نیز، مانند «شیده‌هارا» پیشدار سیاست نرمش با چین، در نتیجهٔ مطالعهٔ اوضاع جهان و ملاحظهٔ احوال بین‌المللی به‌این نتیجه رسیده بودند که این رویه تنها سیاست سنجیده برای ژاپن است، اما آنها توجهی به‌روشهای لیبرال در سیاست داخلی نداشتند. روزنامه‌نگاران و فرهنگیان شاید تنها کسانی بودند که بی‌غرض و تبعیض از همهٔ اصول جنبش لیبرال طرفداری نمودند. روزنامه‌نگاران در واقع نیروی ضربت این جنبش بودند ودر چندین برههٔ حساس از تاریخ این تحولات توانستند با استفاده از سلاح قلم و تأثیر مطبوعات برافکار عمومی، مردم را بر انگیزند و ابتکار اوضاع را در دست گیرند. فرهنگیان، بخصوص استادان دانشگاه مانند «یوشینو ساکوزوء» و «مینوبه تاتساکیچی» زمینه‌های فکری و عقیدتی لیبرالیسم را بدست دادند و در نوشته‌هایشان نشاندادند که چگونه می‌توان هدفهای آزادیخواهانه را در کار آورد. نیز آنها این اندیشه را در ذهن دانشجویان بارور ساختند. سازمانهای کارگری در میان گروههای یاری‌دهنده به لیبرالیسم نمودی نداشتند زیرا که لیبرالیسم ژاپن چندان شوقی برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، که نخستین هدف اتحادیه‌های کارگری بود، نشان نداد.

لیبرالیسم ژاپن می‌بایست با احوال نامساعد و نارساییهای بسیار مبارزه کند. یکی از مسائل عمدهٔ آن ضعف مجلس شورا بود که نه اختیار قانونی برای نظارت مؤثر برمالیهٔ دولت داشت و نه وزیران در برابر آن مسؤول شناخته می‌شدند، و با دیگر مراکز ریشه‌دار قدرت هم، مانند سازمان اداری، شورای سلطنتی، مجلس اعیان، نیروهای مسلح، شورای پیران سیاست (گن‌روء) و دربار روبرو بود، و لیبرالها می‌بایست در چارچوب این مجموعه و ترکیب قدرت، راهی برای پیشبرد هدف خود بیابند.

در درون گروه سیاستگران حزبی نیز فرصت‌طلبی آنها خار راهشان بود. آنها کمتر می‌توانستند اختلافهاشان را کنار بگذارند و برای دفاع از اصول پارلمانی متحد شوند، و برای بزیرآوردن حزب سیاسی رقیب که برسرکار بود، پروا نداشتند که نیرویشان را در تقویت مراکز دیگر قدرت به کار اندازند باین امید که خود برابریکهٔ دولت بالا روند، بی‌توجه به‌آنکه این شیوه کار به‌جنبش حزبی لطمه می‌زند. فقط دوبار پیش‌آمد که جبههٔ متحدی برپایهٔ اصل حکومت حزبی ساخته شد (سومین کابینهٔ «کاتسورا» در سالهای ۱۳–۱۹۱۲ و کابینهٔ

«کی‌یوئورا» از ژانویه تا ژوئن ۱۹۲٤) و هر دوبار نیز شمار قابل‌توجهی از سیاستگران حزبی با نیروی بیرون از مجلس بیعت کردند. در واقع، قدرت‌طلبی رجال حزبی موجب شد که مردانی چون «ایتو هیروبومی»، «کاتسورا تارو»، «کاتو تاکاآکی»، «تاناکا گی‌ایچی» و بسیاری دیگر از دیوانسالاران را به‌مقام‌رهبری حزب و ریاست کابینه دعوت کنند. در نتیجه، ادارهٔ امور حزبی گرفتار پیچ و خم‌های اداری شد و بجای تصمیم‌گیری گروهی، سیاست‌ها از بالا به‌پایین انشاء می‌شد. پیوستگی و همبستگی حزب بیشتر برپایهٔ شوق افراد برای مقام بود نه اعتقاد آنها به‌اصول. ازینرو احزاب جاذبه‌ای برای عامه نداشتند و هیچگاه محبوب اکثر مردم نشدند و همچنان در بنگاه سیاست‌بازی ماندند و مردم هم رفته رفته به‌دست‌اندرکاران آنها بی‌اعتقاد شدند. کمتر نامزد حزبی بود که می‌توانست باعتبار شخصیت خود به‌کرسی نمایندگی برسد و نیاز به‌صرف هزینهٔ گزاف وفعالیت واسطه‌های انتخاباتی نداشته باشد، و پیدا بود که نمایندهٔ حزبی در برابر این سرمایه‌گذاری و تلاش می‌خواست که تا می‌تواند از مقام و نفوذ خود بهره‌برداری کند. آنهایی که سرمایهٔ کافی برای خرج انتخابات نداشتند یا نمی‌توانستند فراهم کنند، به دبیرخانهٔ حزب متوسل می‌شدند و از عطایا و هدایایی که سرمایه‌داران و بازاریان بامید برخورداری از حمایت دولت و جلب منفعت در صورت روی‌کار آمدن حزب می‌دادند، بهره‌مند می‌شدند. رسوایی این بده‌وبستانها و بازیهای انتخاباتی، احزاب، و سیاستگران حزبی را، در چشم مردم هرچه بی‌اعتبارتر می‌کرد. احزاب پس از روی‌کارآمدن می‌بایست‌حق‌گزار کمک‌دهندگان خود وبخصوص بنگاههای عظیم اقتصادی (زایباتسوها) باشند. بدینسان حکومت حزبی درواقع حکومت بنفع یکی از «زایباتسوها» بود.

روی دیگری از کار و سیاست کابینه‌های حزبی که بی‌اعتنایی آنها به‌آزادی‌های مدنی و حقوق فردی و اجتماعی بود، نیز آزادیخواهان را نومید می‌ساخت. جریانهایی که با لیبرالیسم سازگار نمی‌آمد نمایان بود. وزیران کشور دو کابینهٔ حزبی (در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۲۸) برای مداخله در جریان انتخابات مجبور به استعفا شدند. کتابها و مطبوعات همچنان سانسور می‌شد. در زمان حکومت کابینه‌های حزبی «مین‌سی‌تو» و «سی‌یوکای» بزرگترین بازداشتهای گروهی روشنفکران ناراضی از دستگاه، در تاریخ ژاپن صورت گرفت. پلیس فعالیت مخالفان سیاسی را سخت زیرنظر داشت. برنامهٔ وسیعی برای ریشه‌کن‌کردن «افکار خطرناک» تدبیر شد و این کار را از مدارس آغاز کردند، و نیز در حکومت کابینهٔ ائتلافی حزبی در سال ۱۹۲۵ بود که «قانون حفظ امنیت» برای مقابله با

مخالفان سیاسی وضع شد، که هواداری از هرگونه تغییری در اساس حاکمیت ملی ژاپن را جرم می‌شناخت اما رسماً چنین تفسیر شد که مردم نمی‌توانند حتی از تجدیدنظر و اصلاح قانون اساسی سخن گویند.

این شیوهٔ کار از حکومت‌های حزبی نامنتظره نبود زیرا که نهضت حزبی از آغاز رنگ تند ملی‌گرایی افراطی داشت و بنیادگران نخستین جمعیت‌های سیاسی دورهٔ میجی «آیکوکوتو» و «رشیشا» کار پارلمان را این می‌دانستند که کشور را برای دفاع ملی و توسعهٔ ارضی تقویت کند، ملت را متحد نماید، و درنتیجه، انجام خواست و ارادهٔ امپراتور را آسان سازد. پس شگفت نبود که لیبرالیسم ژاپن با دشواریهای بزرگ درگیر شود و با همهٔ تلاش معتقدان راستین آن، کاری از پیش نبرد. فضای بازی که در سال ۱۹۱۹ در داخل و خارج ژاپن احساس شد، اینان را در نیل به مقصود امیدوار ساخت، و شاید اگر موجبات و احوال سیاسی مساعد ادامه می‌یافت می‌توانستند مردم را با خود همراه سازند زیرا که ژاپنی‌ها مردمی هستند جویا و پویا و سازگار با جریان تحول در دنیا، و در دههٔ ۱۹۲۰ نشانه‌هایی از پیشرفت صلح و آزادی و رونق اقتصاد سرمایه‌داری به‌چشم آنها خورده بود. اما با آغاز دههٔ ۱۹۳۰ حوادث سیاسی و وضع اقتصاد جهان و روند تحولات در داخل ژاپن محیط تازه‌ای را ایجاد کرده بود که مجالی برای ادامهٔ این جریان نمی‌داد.

★ ★ ★

در دههٔ ۱۹۲۰ امید می‌رفت که احزاب در ژاپن هم، مانند غرب، یک کانون سیاسی شوند. ازینرو در چشم ناظران غربی، اینـدوره عصر دموکراسی تازه شکفته و حکومت حزبی نمود. اما مورخان ژاپنی که از نزدیک شاهد اوضاع بودند، با قبول تأثیری که احزاب در پیشرفت سیاسی داشتند، این دهه را بیشتر دورهٔ سردرگمی در داخل و ضعف در خارج می‌دیدند. احزاب، چنانکه دیدیم، کمتر نمایندهٔ نیروی لیبرال یا آزادیخواه بودند، و نیز جای خود را بعنوان واسطهٔ گروههای نفوذ در بازار سیاست بخوبی باز نکرده بودند. حزب سیاسی در ژاپن بگونه‌ای متفاوت از ممالک غربی کار می‌کرد. با اینحال احزاب در رخنهٔ ردهٔ تازه‌ای از سیاستگران به‌صف اعیان دیوانسالار دورهٔ میجی و نشاندادن ضرورت ایجاد دستگاه پارلمانی کارآمد، مؤثر بودند.

دولتهای حزبی که با فاصله‌هایی از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۲ روی کار آمدند، ائتلافی از منافع سیاسی بودند که ترکیب و شیوه‌ای متفاوت از دولتهای گذشته

داشتند. دو حزب در این میان برجسته بودند: یکی «سی‌یوکای» کــه در اصل جانشین «جی‌یوتوء» بود، و دیگر «کن‌سی‌کای» (که از سال ۱۹۲۷ به «مین‌سی‌تو» تغییر نام داد) که رسم و راه «کای شینتو» قدیم را دنبال می‌کرد و در سالهای اخیر فعالیتش شیوهٔ «دوء شی‌کای» را. این هر دو حزب محافظه‌کار و نماینــدهٔ منافع ممتازان بودند، و در این میان به جناح کشوری، در برابر لشکری، گرایش داشتند و هم بیش از دستگاه اداری با صاحبان سرمایه و صنعت و تجــارت همکاری می‌کردند و هرکدام با یک «زایباتسو» پیوسته بودند. «سی‌یوکای» حامی منافع «میتسوبیی» بود و «مین‌سی‌تو» جانبدار «میتسوبیشی». و نیز این هردوحزب می‌کوشیدند تا سیاست را برمحور پارلمان قرار دهند. رهبران حزبی در دولت می‌خواستند که روند متعادلی را در امور بین‌المللی و سیاست داخلی دنبال کنند و ازینرو در صحنهٔ داخلی کوشیدند تا به‌خواستهای گروه مخالف راه دهند و در سیاست خارجی نیز برای تعاون جهانی و تقلیل تسلیحات آمادگی نشاندادند. آنها با اینکار کوشیدند تا از یکسو خود را از حمله و اعتراض روزافزون ملی‌گرایان و راستهای افراطی، که با جناح نظامی حکومت پیوندی طبعی داشتند، حفظ کنند و از سوی دیگر با راضی‌نگهداشتن و کنارآمدن با دیوانسالاری بازمانده از دورهٔ میجی، پایگاه خود را نگهدارند. «هارا کی» در این کار استعدادی شگرف نشانداد و «سی‌یوکای» را که پیشتر برحمایت آمال‌پرستان جوان و ناراضی‌ها تکیه‌داشت، نمایندهٔ ملاکان، سوداگران، مقامهای اداری و دیگر کسانی که از جامعهٔ تازهٔ ژاپن منتفع بودند، ساخت. و با این کار موضع خود را چنان پابرجا کرد که تاهنگام مرگش در رهبری دولت حزبی ماند ونیز به احزاب فرصتی داد تا در برابر دربار، مجلس اعیان و نیروهای مسلح و دستگاه اداری ابراز وجود کنند. تا چندی چنین نمود که احزاب در راه آنند که اعتبار و قدرتی را که «گن‌روء» کم‌کم از دست می‌داد، ازآن خود سازند. اما چنین‌نشد زیرا که احزاب برای ثابت و استوارشدن در پایگاه قدرت در احوال سیاسی آنروز می‌بایست موازین ساخته و پرداختهٔ «گن‌روء» را بپذیرند و خود را در این چارچوب بنیادی مقید سازند. این کار با طبیعت و هدف احزاب سازگار نبود و در این چارچوب نمی‌توانستند به‌خواستهای روزافزون جامعه برای دگرگونی پاسخ دهند و به تغییر بنیادی در سیاست وحکومت که تجدد میجی ناگزیر ساخته بود دست بزنند. جدا ازین، احزاب نتوانستند خود را نیز با زمانه سازگار کنند و در بند عادات و رفتارهای کهنه و متروک که در جریان قدرت‌طلبی دچارش شده بودند، گرفتار ماندند و در نتیجه هرروز بیشتــر هدف ایراد و انتقاد شدند. فرقه‌بازی، هیاهو، آشفتگــی و درگیــری درونــی و

سیاست‌های تحریک و فتنه بیش از هرچیز بزیانشان تمام شد. تصمیم‌گیری تابع سازش با گروههای نفوذ در بیرون مجلس بود، سیاست‌ها پشت درهای بسته اتخاذ می‌شد، و وفاداری حزبی فضیلتی کمیاب شد. احزاب اقلیت که چندان فرصتی برای عرض وجود و بیان‌نظر نمی‌دیدند، کوشیدند تا مخالفانشان را بهر وسیله بزیربکشند. اتهام و افشاگری و حتی خشونت و زد وخورد در مجلس فراوان بود.

فساد مالی و سیاسی مایهٔ دیگر بدنامی دولتهای حزبی و احزاب سیاسی بود. در سال ۱۹۲۱ در دولت «هارا» «راه‌آهن جنوب منچوری» متهم شد که بطور غیر-قانونی به‌صندوق «سی‌یوکای» کمک کرده است. «تاناکا گی‌ایچی» نیز در مقام رهبر این حزب پس از سال ۱۹۲۵ متهم به‌سوءاستفاده در قراردادهای نظامی، واگذاری القاب و حتی تأثیرپذیری در انتخاب وزیران کابینه شد. بسیاری ازین نسبت‌ها ساختهٔ مخالفان بود، اما فساد مالی نیز در سطح نگران‌کننده وجود داشت و بیش از هرچیز رابطهٔ احزاب و بازار این وضع را ناگزیر می‌ساخت. راههای دیگری هم برای نفوذ «زایباتسو» باز بود. پیوندهای دیرین مقامات حکومت و امپراتوریهای اقتصادی از راه ازدواج و خویشاوندی و فرزندخواندگی تقویت شده بود. بسیاری از نمایندگان مجلس شورا و مجلس اعیان خود یا بستگان نزدیکشان در یکی از بنگاههای بزرگ اقتصادی مقام داشتند و «زایباتسو» به‌این رابطه پشتگرم بود. بنگاههای اقتصادی کوچکتر که بسیاریشان در سالهای جنگ اول روییدند و فاقد این ارتباط قدیم و قویم بودند، برای حفظ منافع خود حتی بیشتر به‌احزاب سیاسی نیاز داشتند. در این وضع، حمایت بازار یکچند احزاب سیاسی را در برابر دیگر مراکز قدرت تقویت کرد، اما این مبادله نمی‌توانست همیشگی باشد و هریک ازیندو می‌کوشیدند تا از کمک آندیگر بی‌نیاز شود. مؤسسات بزرگ اقتصادی بخصوص خود را برآورندهٔ سیاستمداران حزبی می-دیدند ـ نه همطراز آنها و با شروع ایراد و حمله به نظام پارلمانی پس از ۱۹۳۰ اینان بزودی با مخالفان احزاب کنار آمدند. از سویی نیز احزاب با نارساییهایی که در کار داشتند، نتوانستند مردم را حامی خود نگهدارند و با از دست‌دادن حمایت بازار، پشتوانهٔ دیگری نمی‌یافتند. در واقع، رهبران سیاسی در بینش و منش خود بسیار مانند دیوانسالاران و مقامات اداری شدند، داعیهٔ کار انقلابی و جوهر رهبری تحول اجتماعی را نداشتند و لیبرالهایی بسیار محافظه‌کار بودند و ازینرو خود را هم از سوی سنت‌گرایان ضدلیبرال و هم از سوی اصلاح‌طلبان در معارضه دیدند.

احزاب حاکم از آغاز هوادار حق رأی همگانی نبودند، تا که سرانجام احزاب مخالف طرح این مسأله را به‌نفع خود یافتند. پس از ۱۹۲۵ هم که قانون حق‌رأی همگانی مردان تصویب شده بودند، احزاب محافظه‌کار نه توانستند خود را در جای سخنگوی رأی‌دهندگان جدید رسمیت دهند و نه تاب پایداری در برابر مخالفت روزافزون دستگاه اداری ونیرو-های مسلح داشتند و در این میان افراطیون راست و چپ، میدان را برای ترکتازی مناسب دیدند. ریشه‌های حکومت حزبی هنوز سست بود. با اینکه سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۲ را دورهٔ حکومت حزبی می‌خوانند، از ۱۱ نخست‌وزیر این دوره فقط ٦ تن آنها حزبی بودند، و ازینان هم سه‌تایشان، در حال تصدی، در سوء قصد کشته شدند. این هرج ومرج‌ها زمینه‌ساز قدرت‌یافتن نظامیان می‌شد. در همان سال ۱۹۲۵ قانونی تصویب شد که شمار لشکرهای ارتش را از ۲۱ به ۱۷کاهش می‌داد، اما بسیاری از افسران واحدهای منحل‌شده به مدارس منتقل شدند تا برنامهٔ آموزش نظامی گسترده‌تر را آغاز کنند. سرانجام، فشار کساد جهانی که قشرهای وسیعی از کارگران و کشاورزان را به فقر انداخت، اوضاع را آشفته ساخت. در سالهای تاریک ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱ که ناآرامیهای کارگری بالا می‌گرفت و احزاب و دسته‌های افراطی حوزه‌های انتخابی را ناآرام ساختند، کارآیی شیوهٔ پارلمانی زیر سؤال درآمد. در سال ۱۹۳۰ که «هاماگوچی»، نخست‌وزیر، برای تصویب پیمان دریایی لندن در برابر اعتراض‌های خشونت‌بار نیروی دریایی فشار آورد، خشم و تظاهرات عمومی در توکیو برخاست و او بزودی در سوء-قصدی کشته شد. آخرین نخست‌وزیر حزبی، «اینوکای»، که با خودرأیی نیرو-های مسلح در منچوری روبرو شده بود، خواست تا با مقاومت در برابر این جریان از سقوط ناگزیر حکومت پارلمانی جلوگیرد، اما در ماه مه ۱۹۳۲ بوسیلهٔ افسران جوان عضو «انجمن میهنی» کشته شد و بدینسان نخستین دورهٔ حکومت حزبی در ژاپن به‌پایان آمد.

شکوفایی اقتصادی و بحران

ژاپن از جنگ جهانی اول بهرهٔ فراوان برد و پس از جنگ نه‌تنها در ردهٔ قدرتهای درجهٔ اول در مجامع بین‌المللی جای گرفت، اقتصادش نیز تحرک وجهشی بلند یافت. ژاپن در پایان جنگ یک کشور معتبر صنعتی شده بود، اما این

تحول و پیشرفت اقتصادی و صنعتی مسائل سیاسی و اجتماعی تازه‌ای برایش آورد و چنین نمود که همه‌چیز این کشور، از آداب اجتماعی و عادات زندگی هرروزه گرفته تا بافت وساخت و الگوی کار و فعالیت اقتصادی، دستخوش دگرگونی است و همچنانکه نیروهای تازه‌ای در زندگی سیاسی و اجتماعی به‌عرصهٔ بود و نمود می‌آمدند، سنت‌گرایان نیز در برابر نوآوریهای دودههٔ اخیر به‌پا خاستند.

درگرفتن جنگ در اروپا به‌جریان صنعتی‌شدن ژاپن که از دورهٔ میجی آغاز شده و مایهٔ اساسی دگرگونیها بود، شتاب و سرعت بیمانند داد. درگیربودن اروپا در کار و حال و مسألهٔ خود فرصت تاریخی و ارزنده‌ای برای اعتلای‌اقتصادی و سیاسی در برابر ژاپن نهاد و ژاپن با هشیاری و پویایی و تلاش فراوان، این هنگام را غنیمت شمرد، بازارهای فروش ممالک صنعتی اروپا را در اقصی نقاط عالم در اختیار گرفت و نیز از آنجا که خود نیاز جنگی اندکی داشت توانست از متحدانش سفارش ساخت مهمات بگیرد. در همان حال ، تقاضای روزافزون حمل و نقل دریایی بین‌المللی به‌واسطهٔ خسارتهایی که زیردریاییهای آلمانی به‌بحریهٔ قدرتهای بزرگ اروپایی رسانده بودند، توسعهٔ کشتیرانی بازرگانی را برای ژاپن میسر و پرسود ساخت. ظرفیت کل کشتیهای بخاری و موتوری ژاپن طی چهارسال دوبرابر شد و از ۵ر۱ میلیون‌تن در سال ۱۹۱٤ به ۳میلیون تن در سال ۱۹۱۸ رسید و درآمد حمل ونقل دریایی در اینسال ٤۰۰ میلیون ین شد. همین افزایش موازنهٔ بازرگانی خارجی ژاپن که تا آغاز جنگ ٦۵ میلیون ین بود، به‌سالانه۳۵۰ میلیون ین رسید و عواید خالص ژاپن از مازاد صادرات برواردات در دورهٔ جنگ بررویهم ۳۰۰۰ میلیون ین شد. پیداست که پایان جنگ، رکود اقتصادی، هرچند موقت، برای ژاپن بهمراه آورد، اما این وضع اثر زیانباری بربنیهٔ اقتصادی و استعداد بازرگانی خارجی این کشور نداشت زیرا که بنابه‌طبیعت ساختمان اقتصادی ژاپن، این بحران فقط بنگاههای اقتصادی ناکارآمدتر را از میان برد اما رشد صنعتی را جلو نگرفت و از سویی هم بسیاری از بازارهای صادراتی که ژاپن یافته بود نگهداشته شد. بدینسان توسعه در بیشتر بخش‌های صنعتی ادامه پیدا کرد چنانکه شاخص تولید صنعتی (برپایهٔ ۱۰۰ در سالهای ١٤ـ۱۹۱۰) از متوسط ۱٦۰ در سالهای ۱۹۱۹ـ۱۹۱۵ به ۳۱۳ در سالهای ۲۹ـ۱۹۲۵ ترقی نمود. در همان حال نمودار حجم تجارت خارجی (برپایهٔ ۱۰۰ در سال ۱۹۱۳) در واردات از ۱۲٦ در سال ۱۹۱۹ به ۱۹۹ در سال ۱۹۲۹ رسید و صادرات در همین دوره از ۱۲۷ به ۲۰۵ افزایش پیدا کرد.

تجارت خارجی ژاپن هرچند که برحسب بازارها و کالا روبه‌تخصصی‌شدن رفت، نمودار نیازهای بازرگانی و توفیق تولیدکنندگان ژاپنی بود. تا سال ۱۹۲۹ ابریشم و چیت برورویهم دوسوم صادرات ژاپن را برحسب ارزش تشکیل می‌داد. ابریشم خام بیشتر به‌امریکا، بافته‌های نخی اکثراً به‌چین و هند صادر می‌شد. در واردات مواد غذایی و مواد خام، برنج از کشور کره و شکر از فرمز و پنبه از هند سهم بیشتری داشت.

صنایع سنگین نیز به‌همین‌نسبت رشد کرده بود. اکنون ژاپن بیشتر دستگاه‌های برقی، وسایل راه‌آهن و دوچرخهٔ مورد نیاز خود را تولید می‌کرد و در صنعت کشتی‌سازی نیز سهم قابل‌توجهی در جهان داشت. ظرفیت تولید برق کشور از یک میلیون کیلووات در سال ۱۹۱۹ به ٤ میلیون در ۱۹۲۹ افزایش یافت و دو سوم این نیرو در تولید صنعتی و استخراج معادن مصرف می‌شد. تولید ذغال با افزایش نیاز به سوخت، اکنون پاسخ تقاضا را نمی‌داد و ژاپن در سال ۱۹۲۹با داشتن ۳٤ میلیون تن تولید، باز زغال وارد می‌کرد. تولید فولاد وآهن نیز چنین بود، هرچند که تولید این هر دو روبه‌افزایش بود. تولید فولاد که در سال ۱۹۱۳ دویست و پنجاه هزار تن بود در سال ۱۹۱۹ دوبرابر شد و در سال ۱۹۲۹ به بیش از دو میلیون تن رسید که این ارقام بترتیب ۳۰و٤۰ و۷۰درصد مصرف آن سالها بود.

در این جریان توسعهٔ صنعتی، دوگونه سازمان تولیدی موازی یکدیگر پدید آمد: یکی کارگاههای کوچک که بیشتر بصورت کسب خانوادگی بود و، دیگر، کارخانه‌های بزرگ. مثلا در رشتهٔ صنایع سبک و در بسیاری از صنایع تولیدی مورد نیاز بازار داخلی، توسعهٔ دانش فنی و دسترسی به نیروی برق ارزان امکان داده بود که بسیاری از واحدهای صنعتی کوچک و صنعتگران مستقل و کم‌سرمایه به‌تولید کالاهایی بپردازند که مؤسسات تولیدی بزرگتر نیز به‌بازار عرضه می‌کردند، یا قطعه‌هایی بسفارش کارخانه‌های بزرگ برای مصرف در کار تولیدی آنها می‌ساختند. در سال ۱۹۳۰ اینگونه کارگاهها که هرکدام کمتر از پنج کارگر داشت، از یک میلیون بیشتر شده بود، و بر رویهم ۵ر۲ میلیون کارگر و حدود ۳۰ درصد تولید صنعتی ژاپن را داشتند. در برابر آنها، کارخانه‌های عظیم تولید آهن و فولاد، سیمان، مواد شیمیایی، ماشین‌های سنگین و ساخته‌های مشابه بود که بسیاریشان بنگاههای تجاری متعلق یا وابسته به خود نیز داشتند. در صنایع نخ‌ریسی و پارچه‌بافی، واحدهای تولیدی و تجاری بزرگ هرچه‌بیشتر رشد می‌کردند، چنانکه ٤ر۲ میلیون دستگاه ریسندگی نصب‌شده در سال ۱۹۱۳

متعلق به‌چهل و چهار شرکت بود که ۱۵۲ کارخانه داشتند اما ٦ر٦ میلیون دستگاه ریسندگی موجود در سال ۱۹۲۹ فقط متعلق به‌۵۹ شرکت بود که ۲٤۷ کارخانه را در اختیار داشتند.

این دوگانگی واحدهای تولیدی باعتبار وسعت و سرمایه، یکی از جلوه‌های اقتصاد صنعتی ژاپن گردید و از رموز پیشرفت آن و پایداری صنعت و اقتصاد ملی در برابر بحرانهای گاه وبیگاه و وسیلهٔ تنظیم اقتصاد ژاپن شناخته شد. با این ترکیب کار، در مواجهه باکساد اقتصادی یا رکود بازار، کارخانه‌های بزرگ به‌آسانی می‌توانستند با کاهش یا قطع سفارشهای خود به واحدهای تولیدی کوچک، ازهزینهٔ خودبه‌نسبت قابل‌توجهی بکاهند وبحران‌رابی‌تحمل‌فشار زیاد از سر بگذرانند و پس از سپری‌شدن رکود یا کسادی باز سفارش تولید به این واحدها را از سر بگیرند. بدینسان بنیاد اقتصاد ملی و مراکز تولیدی عمده از شکست و از هم‌پاشیدگی محفوظ می‌ماند و، در عوض، بسیاری از کارگاههای خانوادگی و شرکتهای تولیدی کوچک که سفارشهای تازه نمی‌گرفتند یا نمی‌توانستند در برابر رقابت سرمایه‌های بزرگ در دورهٔ بحران رقابت کنند و دوام آورند، ورشکسته یا دچار رکود موقت می‌شدند که معمولا برای آنها نامنتظر نبود و کم و بیش آمادهٔ مواجهه با آن بودند و اکثراً هم پس از دورهٔ بحران فعالیت خود را از سر می‌گرفتند. ازینرو این واحدهای تولیدی و شرکتهای کوچک را «ضربه‌گیر» اقتصاد ژاپن نامیده‌اند. این نظام کار هنوز هم در اقتصاد ژاپن باقیست چنانکه هنگام بحران اقتصادی که پس از «شوک» نفتی سال۱۹۷۳ پیش آمد، سخن از ورشکستگی چندین صدهزار واحد تولیدی و بازرگانی می‌شد، اما بنگاههای عمده و بطور کلی اقتصاد ژاپن بهتر از رقبای صنعتی خود در هرجای عالم توانستند این ضربه را تحمل کنند و روی پا بمانند.

نمونهٔ برجستهٔ بنگاههای عظیم اقتصادی «زایباتسو» بود که شرح آن پیشتر داده شد، و «میتسویی»، «میتسوبیشی»، «یاسودا» و «سومیتومو» عمده‌ترین آنها بودند. این بنگاهها با دولت پیوند نزدیک داشتند و در برابر برخورداری از کمک‌های آن در طرحهای جدید صنعتی که موردنظر دولت بود سرمایه‌گذاری می‌کردند. آنها در این وضع از پیشرفتهای عمرانی اوایل قرن بیستم سود سرشار بردند و دامنهٔ فعالیت خود را به‌بانکداری، صنایع سنگین، کشتیرانی بازرگانی، شبکهٔ توزیع کالا و زمینه‌های پرسود دیگر گستردند و ازینراه مجتمع‌هایی از مؤسسات مالی و صنعتی و تجاری بهم پیوسته ساختند که بپشتوانهٔ منافع چند جانبه می‌توانست از بحرانهای گاه‌بگاه اقتصادی سالم بیرون آید. «زایباتسوها»

بنگاههای تولیدی و تجاری کوچک را بتدریج هرچه بیشتر زیرتسلط خود در آوردند.

کشاورزی که نیمی از نیروی کار کشور در آن بود، در حد اشتغال خانوادگی ماند و برنج همچنان محصول عمده بود. در دهۀ ۱۹۲۰ نزدیک به ۵۰ درصد کشاورزان ژاپن دارای کمتر از نصف یک «چو» (برابر ۲٫۵ اکر) زمین بودند، حدود ۲٤ درصد کشاورزان میان نیم و یک «چو» و ۱۸ درصد آنان از یک تا سه «چو» زمین داشتند و در این وضع عدۀ کمی از آنها را می‌شد زمیندار عمده شمرد. دو سوم کشاورزان کلا یا بعضاً مستأجر بودند. در سال ۱۹۲۰ حدود ۵۰ درصد زمین‌های مزروع اجاره‌ای بود. در چنین وضع مالکیت ارضی، تغییر در کیفیت کشاورزی بسیار کند بود. در دورۀ «میجی» پیشرفتهای سادۀ فنی در کشاورزی، مانند مصرف کود بیشتر و تنوع آن، موجب افزایش تولید شد و با اینکه فقط کمی زمین تازه زیر کشت آمد، متوسط محصول برنج از ۳۰ میلیون کوکو در سالهای ۸٤ـ۱۸۸۰ به ۵۱ میلیون در سالهای ۱٤ـ۱۹۱۰ رسید. اما پس از آن زمینۀ پیشرفت فنی محدودتر و افزایش تولید کندتر شد بطوریکه پس از بیست سال، در سالهای ۳٤ـ۱۹۳۰، متوسط سالانۀ محصول ٦۲ میلیون کوکو بود. از آنجا که جمعیت با سرعت بیشتری رشد می‌یافت ــ و از ٤٦ میلیون درسال ۱۹۰۳ به ٦٤ میلیون در سال ۱۹۳۰ رسید ــ و تولید سرانه در واقع ثابت ماند، واردات برنج ناگزیر بیشتر شد. متوسط ورود برنج در سالهای ۳٤ـ۱۹۳۰ دو میلیون کوکو و بیش از سه برابر بیست سال پیش از آن بود. ثابت ماندن شمار جمعیت شاغل در کشاورزی طی این بیست سال در پنج و نیم میلیون خانوار، نشان می‌دهد که جمعیت افزوده در این سالها به نواحی شهری جذب می‌شد که در آنجا انواع فعالیت تازۀ اقتصادی روبه رونق داشت و بخت اشتغال بیشتر بود.

پیشرفت صنعتی با رونق شهرنشینی همگام بود. شهرهای با کمتر از ۱۰۰۰۰ جمعیت که در سال ۱۹۱۳ مسکن در ۷۲ درصد جمعیت بود، در سال ۱۹۳۰ فقط ۵۹ درصد جمعیت شهری را داشت، اما شهرهای با ۵۰٫۰۰۰ نفر جمعیت و بیشتر که در سال ۱۹۱۳ حدود ۱٤ درصد جمعیت درآنجا زندگی می‌کرد، در سال۱۹۳۰ ربع جمعیت شهرنشین را در خود جای داده بود.

با وجود ثابت ماندن جمعیت روستاها و از رشد بازماندن تولید مواد کشاورزی، و با آنکه زندگی بسیاری از مردم در شهرهای تازه روییده در شتاب رشد صنعتی با سختی و ناداری همراه بود، باز زندگی مردم درین سالها بهبود نسبی نشان می‌داد و جامعه برروییهم از رفاه و سعادتی بیش از دورۀ جنگ

برخوردار بود. مصرف سرانهٔ مواد غذایی همچنان افزایش داشت و شهرنشینان از وسایل تازهٔ رفاهی برخوردار شدند. هرچند که قیمت‌ها ترقی می‌کرد، چنانکه هزینهٔ زندگی در سال ۱۹۲٤ دوبرابر یک دهۀ پیش بود، اما دستمزدها درصنایع بنسبت بیشتر افزایش یافته و درآمد واقعی کارگران بالا رفته بود. تجمل وتفنن در زندگی هم بهمین نسبت رونق گرفت. نودولتان، بازرگانان و سوداگران موفق، خانه‌های ییلاقی برای خود می‌ساختند و مردم مرفه ساختمان یا اتاقی بشیوۀ اروپایی به بیرونی خانه‌شان می‌افزودند، مردم هرچه بیشتری به بزم گیشاها و تالارهای نمایش و تفریح رو می‌کردند و ژاپنی‌ها ملتی پرسفر شدند و براین شیوه همچنان ماندند.

یکی از آثار عمدۀ توسعهٔ اقتصادی رشد طبقهٔ متوسط بود که اهمیت سیاسی هم داشت زیرا که مردم این طبقه که دانش آموخته و با جوهر بودند در پی راههایی برای حفظ منافع خود و توسعهٔ آن برآمدند. ازینان عده‌ای مانند «زاایباتسو» از راه ارتباط با دولت به یافتن مقصود پرداختند و دیگران از راههای دیگر ــ مانند واردکردن پسران و بستگانشان به‌دستگاه اداری. اگر هم کسانی راه نزدیک برای ترفیع وضع اجتماعی خود نداشتند، دست کم می‌توانستند با استفاده از نظام تازهٔ آموزشی و واداشتن فرزندانشان به تحصیل تا مدارج عالی با امید یافتن شغل بهتر، در این میدان رقابت وارد شوند.

در این میان سوداگران به‌سازمان دادن خود بصورت گروههای نفوذ پرداختند. از پیشداران این مجامع، «اتاق بازرگانی توکیو» بود که از پایان دورهٔ میجی با رهبری بانکداری بنام «شیبوساوا ئه‌ایچی» برای پیشبرد منافع و نظرات خود در زمینهٔ سیاست اقتصادی به‌تلاش پرداخته بود. تا سالهای دهۀ ۱۹۲۰اتاقهای تجارت و اتحادیه‌های بازرگانان و صاحبان صنایع در شهرها بنیاد استوار پیدا کرده بودند. شماری ازین مجامع کارکرد سیاسی می‌یافتند و در پی نفوذ برتدبیرها و تصمیم‌های دولت که با منافعشان ارتباط داشت، بودند.

در کنار سوداگران و صاحبان صنایع، دیگر گروههای اجتماعی و نیز سیاستگران در تلاش نفوذ برتصمیم‌ها و جریانهای ادارهٔ امور بودند و بنوبهٔ خود راههایی برای بیان مقصود و پیشبرد آن می‌یافتند. روزنامه‌ها از مؤثرترین این وسایل بود، و تشکیل جمعیت‌های سیاسی و مرامی نیز. اکنون علاوه بر جناح‌های نخبگان، گروههای وسیع صاحبان منافع اقتصادی و اجتماعی، سازمانهای حزبی، جمعیت‌های عقیدتی و اتحادیه‌ها در پویش و تلاش سیاسی بودند تا جایی که مسألهٔ اصلی سیاست داخلی حفظ تعادل میان این گروهها و برآوردن

خواستها و نیازهای آنها ــ بی‌آنکه تعارضی با منافع یکدیگر و با مصلحت کلی کشور و مسألهٔ ثبات و امنیت داخلی و خارجی پیدا کند ــ بود. جناحی که بر سیاست این سالها نفوذ قاطع داشت ائتلافی از زبدگان سیاسی، اداری و نظامی و دولتمندان بود که دولتمردان و سران نظامی، رهبران احزاب سیاسی میانه‌رو، صاحبان صنایع و تجارت و ملاکان محلی اعضای برجستهٔ آنرا می‌ساختند. بوروکراسی اداری را ژاپنی‌ها «مومباتسو» و بوروکراسی نظامی را «گومباتسو» می‌خوانند. در دههٔ ۱۹۲۰ بعضی گروههای مردمی و سازمانهای کشاورزی وکارگری در تکاپوی حفظ منافع جمعی و تأمین اقتصادی و رفاه اجتماعی خود به معارضه با این جناح مسلط برآمدند. در شهرها کارمندان، روزنامه‌نویسان، معلمان و دیگر روشنفکران به‌حمایت از منافع مصرف‌کننده برخاستند و علیه نخبگان زمامدار بانگ اعتراض برداشتند. بدینسان، دو جریان مبارزه، یکی در درون دستگاه و دیگری میان هیأت حاکم و نیروها و سازمانهایی که خود را نمایندهٔ منافع مردم می‌دانستند، در کار بود. این کشاکش در اصل نتیجهٔ ناهماهنگی تأثیر پیشرفت اقتصادی در وضع رده‌های گوناگون مردم و جامعه بود که با جهش سریع‌اقتصادی و جریان تند صنعتی‌شدن ژاپن در سالهای پس از ۱۸۸۰ بار آمد.

ژاپن در سالهای دههٔ سوم قرن بیستم با دو مسألهٔ اساسی در تنظیم داخلی، یکی پرداختن به‌نیازهای جامعهٔ روبه‌توسعهٔ کارگران صنعتی و دیگر رسیدگی به وضع کشاورزان، روبرو شد. مقررات کار و سازماندهی کارگران همگام با رشد صنعت پیش نرفته بود و نیز دستمزدها با منفعت سرشار بنگاههای بزرگ صنعتی تناسب نداشت. ازینرو فشار روزافزون به‌کارمندان و دولت برای بهبود این‌وضع وارد می‌آمد. کشاورزی، با همهٔ توسعهٔ صنایع و فنون در شهرها، به الگوی سنتی باقیماند. برنج محصول عمده بود، اما کشاورز ژاپنی همچنان به‌ابریشم که تولید جانبی در روستاها بود وابسته ماند. رکودی در بازار ابریشم که قیمت آنرا در سال ۱۹۲۰ به‌یک چهارم پایین آورد، نتایج ویران‌کننده برای کشاورزان داشت. در این احوال، شور و شتاب اتحادیه‌های کارگری و جمعیت‌های دهقانی بالا می‌گرفت، و گروهها و احزاب سیاسی تندرو با تلاش در جذب این نیروها وبرانگیختن آنها، به تب و تاب اوضاع می‌افزودند.

مسألهٔ روابط خارجی نیز در میان بود. پیوند اقتصادی ژاپن با دنیای خارج همیشه حساس و مخاطره‌آمیز بوده است، از یکسو برای نیاز ژاپن به مواد خام خارج و از سوی دیگر برای رقابت سختی که این رقیب دیرآمده در بازارهای جهانی باید برای فروش محصول خود بکند. اقتصاد ژاپن تا اندازهٔ بسیار به‌منابع اولیه

و بازار مصرف خارجی وابسته شد. مثلا چین در این سالها منبع عمدهٔ ذغال، آهن و پنبه و همچنین بازار بیش از ۵۰ درصد منسوجات ژاپن بود، و نیز نیاز شدید ژاپن به‌صدور ابریشم خام برای تنظیم اقتصادیش ادامه یافت. ازینرو حمایت ازین منابع وجه توجه عمده شد و همواره این مسأله را در برابر ژاپن می‌نهاد که آیا به همکاری جهانی تکیه کند یا به‌اقدام مستقیم بپردازد و یک حوزهٔ اقتصادی محفوظ برای خود بسازد.

بحران اجتماعی را که نتیجهٔ ناگزیر جریان و شتاب تحول اقتصادی وصنعتی بود، باید به همهٔ این مسائل افزود. پدیده‌هایی مانند هوسبازی جوانان در لباس پوشیدن بشیوهٔ جوانان خودباختهٔ اروپا، عقاید تازهٔ نوگرا در میان تازه‌سالان و تجددنمایی و پوچی در میان گروهی از هنرمندان و نویسندگان نمودار آن بود. نمونه‌ای ازاین موج و تأثیر آن خودکشی داستاننویس معروف بنام «آریشیما تاکه‌ئو» بود که با آمال‌پرستی و عقاید تولستوئیش خود را مشهور و محبوب ساخته بود و حال و هوای مرگ او چنان احساس مردم را برانگیخت که از زمان خودکشی «ژنرال نوگی» در سال ۱۹۱۲ سابقه نداشت، هرچند که خودکشی دلدادگان همیشه با اندیشهٔ ژاپنی آشنا بوده است.

دههٔ ۱۹۲۰ را بیشتر ژاپنی‌ها عصر «ئه‌رو، گورو، نانسنو» (دلدادگی، غرابت و پوچی) می‌خوانند و این بیشتر وصف حال مردمی است که در تب و سرسام شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند.

جریانهای افراطی

در نظر بسیاری از نویسندگان تاریخ ژاپن، این کشور در دههٔ ۱۹۲۰ نارسایی و شکست نهایی نظام حزبی و حکومت پارلمانی را تجربه کرد. شماری دیگر از نویسندگان ازین فراتر رفته و رویدادهای این دوره را مایه و زمینهٔ تسلط نظامی‌گری بر ژاپن در دههٔ پیش از جنگ دوم می‌دانند، زیرا که بنیاد حکومتی این کشور نتوانسته بود هماهنگ با توسعهٔ اجتماعی و نیازهای زمان پیشرفت کند. نشانهٔ این وضع ضعف نیروهای لیبرال ژاپن در برابر توان و تسلط ویژهٔ دیوانسالاران و امیران لشکری بود.

در این احوال، نارضایی‌ها بتلاش در هم شکستن انحصار قدرت و با تأثیر و الهام گرفتن از اندیشه‌ها و مکتب‌های اجتماعی به تمرکز و سازمان‌یافتن گرایش یافت و این «نهضت‌های اجتماعی» در تعیین جهت و جریان تحولات ایندوره وزنه‌ای

شد. صداهایی که برای حقوق مدنی و رفاه اجتماعی، حق رأی همگانی و درمخالفت با نفوذ و تسلط دیوانسالاری و «زایباتسو»ها شنیده شد، از چند «نهضت اجتماعی» برخاست. در نخستین سالهای پس از ۱۹۲۰ جریانی که «نهضت دموکراتیک» خوانده می‌شد، کشور را فرا گرفت و تداوم آن گرایشهای ضد- حکومتی را هرچه بیشتر به‌سوی سوسیالیزم و کمونیزم کشید. جریان دمو- کراتیک به طبقهٔ جدید روشنفکران شهری تعلق داشت، اما دو گرایش دیگر بیشتر در پی جلب حمایت نیروهای سازمان‌یافتهٔ کارگری بود. پیدا بود که دولتمردان و دولتمندان نمی‌خواهند که عامه در قدرت سیاسی شریک شوند ، و نیز قانون اساسی میجی جوهر حاکمیت را برتر از حوزهٔ سیاست نهاده ومواضع حکومت را به نخبگان سپرده بود.

ویژگی نهضت دموکراتیک اوایل دهٔ ۱۹۲۰ اعتدالی‌بودن آن و موضع پارلمانی و قانونیش در مسألهٔ رسیدن به‌خواست عامه در امر حکومت بود.بسیاری ازاین اعتدالی‌ها استاد دانشگاه بودند و آرام آرام کوشیدند تا از نظریه‌های «دولتخواهی» و «وحدت پادشاه و کشور» که از سال ۱۸۸۹ پیرامون امپراتور تنیده و بافته شده بود، بگسلند. پیشدار این تلاش «مینوبه تاتسوکیچی»(۱۸۷۳ تا ۱۹۴۸) استاد دانشگاه توکیو بود که، چنانکه در بهرهٔ پیش اشاره شد، از سال ۱۹۱۱ این نظر را ارائه کرد که امپراتور از عناصر وجود کشور است نه خود کشور. این زمینهٔ حقوقی و فنی راه را باز کرد تا تعبیر و برآورد تازه‌ای از وضع امپراتور و پایگاه او در کشور وحکومت بشود، و به این عقیده انجامید که‌امپراتور در امر رفاه ملتش مأخوذ است. «یوشینو ساکوزو» (۱۹۳۳ــ۱۸۷۸) این نظریه را فراتر برد و کوشید تا حکومت انتخابی را در چارچوب «نظام سلطنتی» موجود توجیه کند، اما او تا مرحلهٔ حاکمیت عامه نرفت و خواستار حکومت «برای مردم» (میپوشوگی) بجای حکومت «بوسیلهٔ مردم» (مینشوشوگی) شد و خواست تا مزیت دموکراسی را با نهادن این حکم برای امپراتور که «در سیاست، غایت اساسی حکومت باید مردم باشند»، فراهم کند. «یوشینو» مدت کوتاهی به‌سیاست روآورد و حزبی تشکیل داد و با انتقاد از بنیادهای حکومت، خواستار حق رأی عمومی شد، و یکچند نیز میان دانشجویان و رهبران کارگری هواداران سرسخت یافت. اما این تلاشها دولت را نگران ساخت و فعالیت سیاسی او به‌شکست انجامید.

مسألهٔ تغییر سیاسی سنجیده و آرام بوسیلهٔ چندتن دیگر از مردان اندیشه و سیاست، مانند «اینوآکی» و «هاماگوچی» مطرح شد، اما تجربهٔ «یوشینو»

بسیاری از ناراضیان را معتقد ساخت که مردانی سرسخت‌تر در اندیشه وپرتوان‌تر و کاربرتر در سیاست بایست تا بر حکومت تاثیر بگذارند. بدینسان هستهٔ روشنفکری هرچه بیشتر از تلاش در درون نظام حزبی دور و به اندیشه‌ها و روشهای تند سیاسی نزدیک شد. نخست ملی‌گرایی و سپس نهضت سوسیالیستی نیرو گرفت و پس از چندی نیز حزب کمونیست در صحنه پیدا شد.

از میان نخستین افراط گرایان باید «ئوی کنتارو» را نام برد که ناسیونالیزم حاد را با حمایت از «سون یات ـ سن» در چین درآمیخت و خواستار نظارت دولت دراقتصاد برای حمایت از جانب مردم فقیر شد. «حزب لیبرال شرقی» (تویو جی‌یوتو) که او در سال ۱۸۹۲ بنیاد کرد پیوندی میان ملی‌گرایی و سوسیالیزم را که در دهۀ ۱۹۳۰ تبلور یافت، از پیش تصویر نمود.

سوسیالیزم تاریخ رسوایی در ژاپن نیمۀ اول قرن بیستم دارد. تلاشی که در سال ۱۹۰۱ برای ایجاد جمعیت سوسیالیستی و تبلیغ اصول آن با تشکیل «حزب سوسیال دموکراتیک» (شاکای مینشوتو) صورت گرفت، با وجود اعتدالی بودن آن، بسرعت از سوی حکومت سرکوب شد. تلاش دیگری برای ایجاد «حزب سوسیالیست» در سال ۱۹۰٦ نیز ناموفق ماند. تا سال ۱۹۲۰ هرگونه سازمان و گروه سوسیالیستی بمحض تشکیل سرکوب می‌شد یا که بر اثر عدم انسجام خود از هم می‌پاشید. توطئۀ دوازده تن از فعالان سوسیالیست که ضمناً هرج و مرج‌خواه هم بودند، و از آنمیان «کوتوکو شوء سویی»، در سال ۱۹۱۱، ضربۀ روانی سختی به این نهضت زد و تا حدود یک دهۀ دیگر صدایی از آن برنیامد. «کاتایاما سن» (۱۹۳۳ـ۱۸۵۹) یکی از برجسته‌ترین سوسیالیستهای این دوره درین احوال به اروپا رفت و عمر را آنجا بسر آورد. مرحلۀ دوم نهضت سوسیالیستی پس از جنگ اول آغاز شد، و بازماندۀ سوسیالیستها که از انقلاب روسیه برانگیخته شده بودند، شورشهای برنج سال ۱۹۱۸ را زمینۀ مساعدی برای پیشرفت آمال خود دیدند و همگام با نمایندگان چند گروه دانشجویی و اتحادیۀ کارگری «اتحاد سوسیالیستی» را تأسیس کردند، که بیدرنگ از سوی دولت ممنوع اعلام شد. با اینهمه، سازمانهای کارگری به‌خواست اجرای اصول سوسیالیستی در حوزۀ سیاست ادامه دادند. «فدراسیون کارگری ژاپن» (نیپن روء دوء سوء دوء می» که در سال ۱۹۱۹ بوسیلۀ «سوزوکی بونجی» (۱۹٤٦ـ۱۸۸۵) بنیاد شد، سازمان مبارزی گردید که هدفهای سیاسی و اقتصادی را دنبال می‌کرد. ازین زمان اعتصابها و ناآرامیهای کارگری بالا گرفت. در همین سال کارگران راه‌آهن، معلمان، مأموران پست، کارگران چاپخانه و نیز حدود ۱۵٬۰۰۰ کارگر در تأسیسات

کشتی‌سازی «کاواساکی» در «کوبه» دست از کار کشیدند.

رکود اقتصادی بعد از جنگ بیشتر از همه بر صنایعی مانند صنایع سنگین استخراج ذغال و کشتی‌سازی اثر داشت. در سال ۱۹۲۱ بار دیگر در «کوبه» کارگران کشتی‌سازی «کاواساکی» در برابر کارفرمایان برخاستند و اینبارکارگران «میتسوبیشی» هم به‌آنان پیوستند و در نتیجه بیش از ۲۵٫۰۰۰ کارگر چندین ماه به تظاهرات پرداختند و بیش از یکماه در تابستان دست از کار کشیدند تا که سرانجام کارفرمایان با رهبران اتحادیه کارگری سازش کردند. این موفقیت موجب پیشرفت نهضت کارگری شد و تا سال ۱۹۲۹ عضویت کارگران صنعتی در آن به ۳۰۰٫۰۰۰ نفر رسید.

ناآرامی به‌دهات هم راه پیدا کرد، اما آنجا موجبات دیگر داشت. تورم در آغاز برای کشاورزان به‌اندازهٔ کارگران دشوار نبود، زیرا که برقیمت برنج و درآمد آنها نیز افزود، اما رکود تجاری که از پی‌آمد وضع را دگرگون کرد وقیمتها پایین آمد. قیمت برنج از هر کوکو ۵۵ ین در سال ۱۹۲۰ به ۲۵٫۵ ین در سال ۱۹۲۱ تنزل کرد،حال آنکه نسبت تنزل شاخص کلی قیمت‌ها بسیار کمتر بود. کشاورزان به‌ناداری و دشواری افتادند، بویژه که محصول جانبی عمدهٔ آنها، ابریشم، نیز دچار کاهش قیمت مشابهی شد. برنامهٔ دولت برای تعدیل قیمت‌ها در چندسالهٔ پس از آن در جبران وضع مؤثر بود، اما از سویی هم رقابت برنجکاران کره و چین ــ که دولت برای حفظ جانب مردم فقیر شهری ناچار بود به آن راه دهد ــ افزایش قیمت برنج را محدود ساخت. ده نشینان از رکود اقتصادی درشهرها نیز لطمه دیدند زیرا که با توسعهٔ موج بیکاری، مهاجران روستایی شغل خود را در کارگاهها و کارخانه‌ها و فروشگاهها از دست می‌دادند و شمار فزاینده‌ای از آنها باز به دهات و مزارع خود پناه می‌بردند. کشاورزان فقیرتر، بخصوص زارعان مستأجر، بدترین وضع را پیدا کردند. در این احوال اختلاف‌های مالک وزارع فراوانتر و سازمان‌یافته‌تر شد. اتحادیه‌های زارعان مستأجر بوجود آمد که هر روز بیشتر می‌شد. بدینسان در دهات هم، مانند شهرها، گرایشهای افراطی وفعالیت چپ زمینه پیدا می‌کرد.

تصویب قانون حق رأی همگانی مردان در سال ۱۹۲۵ فرصت تازه‌ای برای‌هر گروه که می‌توانست نیروی انتخاب‌کنندگان کارگر و کشاورز را بسیج کند، فرا آورد. بیشتر آراء جذب دو حزب عمده، «سی‌یوکای» و «مین‌سی‌تو» شد، اما احزاب متکی به‌دهقانان و کارگران هم از آن بهره‌مند شدند. «حزب کارگر ــ کشاورز» (روء دو نوء مینتوء) که در سال ۱۹۲٦ بنیاد شد و گرایش مارکسیستی

داشت، نخستین حزب ازینگونه بود. احزاب کارگری پس از گذراندن دگرگونیها و انشعابها، سرانجام در سال ۱۹۳۲ توانستند در یک جمعیت سیاسی همگن که خط میانه را انتخاب کرده بود، بنام «حزب عامهٔ اجتماعی» (شاکای تایشوء توء) متحد شوند. این حزب در سال ۱۹۳۵ بیش از ۶۰۰٬۰۰۰ رأی آورد و ۱۸ نماینده (از مجموع ۴۶۶ نماینده) به مجلس شورا فرستاد، و در انتخابات سال بعد ۳۷ کرسی بدست آورد. اما دشواری کار احزاب کارگر ـ کشاورز این بود که رهبری ثابت نداشتند و بیش از اندازه به اتحادیه‌های کارگری متکی بودند، چپگرایی آنها را هدف تعقیب و سرکوبی حکومت می‌کرد و، سرانجام، به جلب مشارکت عامه و قشرهای وسیع مردم برنیامدند و در درون نیز دچار فرقه‌بندی شدند. یک موجب این وضع آن بود که نهضت سیاسی چپگرا از حدود سال ۱۹۲۵ هرچه بیشتر دستخوش رخنه و نفوذ کمونیستی می‌شد.

رسم و راه حزب کمونیست ژاپن با وجود ارتباط اولیه با فعالیت‌های کمینترن (Comintern) در «شانگهای»، با حزبی که قدرت را سرانجام در چین در دست گرفت، تفاوت بسیار داشت و الگویی‌را دنبال کرد که بیشتر از نمونهٔ احزاب کمونیست اروپای غربی بود. نخستین حزب کمونیست که در سال ۱۹۲۲ بوسیلهٔ چند رهبر فعال بنیاد شد دارای یک هستهٔ قوی از زبدگان اندیشمند بود، اما هرگز پایگاهی میان تودهٔ مردم پیدا نکرد و از همان آغاز با منع و سرکوب پلیس روبرو بود. از آنجا که کمونیست‌ها از ابتدا خواستار از میان رفتن الگوی حکومت قدیم و گسستن از رسم و راه سیاست سنتی ژاپن (کوکوتای) بودند، مرام آنها برای دستگاه حکومت و هم برای بیشتر مردم ناخواستنی شد. زلزلهٔ سال ۱۹۲۳ فرصتی به پلیس داد تا افراد مظنون به‌چپگرایی را، از هر گروه، تعقیب کند و کار برحزب کمونیست دشوار شد، جدا از آنکه ضعف سازمانی هم داشت، و سرانجام در سال ۱۹۲۴ انحلالش را اعلام کرد. حزب دومی که در سال ۱۹۲۶ بنیاد شد در مرامنامهٔ خود خواستار از میان رفتن نظام پادشاهی و پارلمان، توزیع مجدد ثروت و سیاست خارجی برپایهٔ دوستی با اتحاد شوروی شد. تاسال ۱۹۲۸ فعالان این حزب به اتحادیه‌های کارگری و میان دانشجویان رخنه کردند اما مقابلهٔ پلیس هم از طریق ادارهٔ تازه تأسیس‌شدهٔ «صیانت صلح» (حفظ امنیت اجتماعی) شدید بود و بازداشتهای وسیع در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ این حزب را در عمل از میان برداشت. در سالهای ۳۲ـ۱۹۳۱ محاکمهٔ علنی نزدیک به ۴۰۰ کمونیست زندانی به رد و تبرای **همهٔ رهبران آنها**، جز چندتن از **سرسخت**‌ترینشان، از مرام کمونیستی انجامید. دراین هنگام پیشرفت‌های سپاهیان ژاپن

در منچوری کشور را به‌هیجان آورده و زمینه برای رشد دوبارهٔ احزاب کمونیست نمانده بود.

از دیگر رهبران اندیشه‌ها و جنبش‌های تندرو باید به شماری از روشنفکران، حقوقدانان، استادان دانشگاه، نویسندگان و هنرمندان و، سرانجام، آمال‌گرایان اشاره کرد که هرکدام به یکی از مکتب‌های عقیدتی نزدیک بودند و مرام و مکتب خود را گره‌گشای مسائل اجتماعی می‌دانستند.

در این سالها اتحادیه‌های کار نیز به‌بسیج نیروی سیاسی کارگران و بهره‌برداری از آن پرداختند. اتحادیه‌های نخستین ـ که اتحادیهٔ کارگران ذوب آهن از سال ۱۸۹۷ و اتحادیهٔ کارگران راه‌آهن از سال ۱۸۹۸ در آنمیان بودند ـ درفعالیت خود با منع و تحدید مقررات انتظامی روبرو شدند. اما از سال ۱۹۱۸ نهضت کارگری توسعه یافت و به خشونت گرایید و تا سال ۱۹۲۰ بیش از ۲۰۰ اتحادیه بنیاد شد، و شروع به سازمان‌دادن خود در گروههای همبسته کرده بودند. فدراسیون کارگری ژاپن که در سال ۱۹۱۹ ایجاد شد، بزودی هفتاد سازمان عضو را گرد آورد و در چند سالهٔ آینده پیوسته به رشد و پیشرفت ادامه داد. بااینهمه، جنبش کارگری هم نارساییهایی داشت، که از آنجمله بود شمار بسیار کارگران مهاجر روستایی که با کار ارزان، قدرت اتحادیه را در افزایش دستمزدها فلج می‌کردند و نیز سازماندهی نیروی کار را دشوار می‌ساختند، فرقه‌گرایی و نفوذ عقاید و گروههای افراطی که اتحادیه‌ها را هدف تعقیب پلیس می‌ساخت. پس از زلزلهٔ سپتامبر ۱۹۲۳ که تندروهای چپگرا و کره‌ایها باتهام توطئه و تبانی برای برانداختن حکومت در میانهٔ آشفتگی‌ها و آشوبگری و غارت و جرائم مانند آن زیر حملهٔ عصبی مردم و سرکوب پلیس درآمدند، نفوذ ناشناختهٔ کمونیستی در «فدراسیون کارگری» آشکار شد و تعقیب وتحدید این سازمانها درسالهای بعد هم دنباله یافت. در سال ۱۹۲۵ با تصویب قانون حق رأی همگانی، ایجاد حزب واحدی برای طبقهٔ زحمتکش شهر و روستا میسر نمود، اما رهبران این گروهها سخت می‌توانستند با هم کنار آیند و نخستین نمونهٔ این اتحاد هم که در ۱ دسامبر ۱۹۲۵ بنام حزب «کشاورز ـ کارگر» (نومین روء دو توء) بنیاد گرفت، بیدرنگ بوسیلهٔ پلیس ممنوع اعلام شد. پس از آن جناح میانهٔ این نهضت بخت خود را با ایجاد «حزب کارگر ـ کشاورز» (روء دو نومینتوء) آزمود. این حزب خود را متعهد می‌ساخت که وسایل قانونی و مشروطه را دنبال کند، اما بزودی دچار انشعاب شد و حزب کمونیست هم در سال ۱۹۲۶ باز بنیاد گرفت و این سازمانها به مناقشه با هم درافتادند و کار احزاب محافظه‌کار را برای حفظ موقع

مسلط خود در مجلس و در سیاست آسان ساختند.

این احزاب و جمعیت‌ها پس از انشعابهای درونی و فرقه‌گرایی و شکست‌های انتخاباتی چند ساله، سرانجام در ژوییه ۱۹۳۲ «حزب اجتماعی توده» را ایجاد کردند که اتحاد گونه‌ای را تا سال ۱۹٤۰ نگهداشت تا که در اینسال همهٔ احزاب سیاسی منحل شدند. این حزب با طرح شعارهای ملی‌گرا و بهره‌برداری از نارضایی مردم در برابر مداخلهٔ ارتش در سیاست، حتی توانست شمار قابل‌توجهی نماینده به مجلس شورا بفرستد.

احزاب چپ‌گرا پیش از سال ۱۹٤۵ نتوانستند تأثیر عمده‌ای برجامعهٔ ژاپن بگذارند. مایه‌های این نامرادی را می‌توان در ناتوانی در یافتن پایگاهی در روستاها، نبودن اتحاد میان آنها، مناقشات آنان با احزاب لیبرال که از تأثیر و نفوذ هردو در نظر مردم می‌کاست و، سرانجام، ناکامی در جلب حمایت مردم دانست. این وضع امکان داد که نارضایی‌های بارآمده از تغییر و تحول اقتصادی، دانسته یا ندانسته به هواها و بلندپروازیهایی که یکسره جدا از جنبش لیبرال یا نهضت کارگری بود نیرو دهد و ژاپن را به «رجعت» دیگری نزدیک سازد و این کشور را در جنگی بزرگ دراندازد.

ناآرامی و نظامیگری

بحرانهای پیاپی که ساختهٔ دست سیاست‌بازان، تأثیر رکود اقتصادی و ارمغان اندیشه‌ها و روشهای افراطی بود، با حکومت پارلمانی به‌معارضه درآمد و این کشاکش، اعتقاد و امید عامه را نسبت به نظام مشروطه سست کرد. اما جدی‌ترین خطر برای لیبرالیسم از ناحیهٔ نیروهای مسلح می‌توانست بیاید و بخصوص از سوی ارتش، زیرا که قدرت این نیروها در سنگر قانون هم جاگرفته بود. در اوایل دهۀ ۱۹۲۰ یک چند چنین نمود که قدرت و نفوذ ارتش روبه‌افول است زیرا که دولت در سال ۱۹۲٤ با همکاری و تفاهم وزیر جنگ روشن‌بین خود، ژنرال «اوگاکی»، از هزینهٔ نظامی کاست و چهار ارتش ژاپن را منحل ساخت. دولت مناسبات استواری با بنگاههای بزرگ اقتصادی، مانند «میتسوبیشی»، داشت و اینها هوادار تقلیل تسلیحات بودند و سیاست «حسن جوار» «شیده‌هارا» را نسبت به چین به‌مصلحت خود یافته بودند و می‌ستودند.

اما افق کم‌کم تاریک می‌شد. چین پس از سالها هرج و مرج اینک درحکومت «کومین تانگ» برهبری «شانکایشک» در آستانهٔ اتحاد بود. نیروهای او درسال

۱۹۲۷ در پیشروی به‌شمال، بردرهٔ «یانگ تسه» (Yangtze) مسلط شدند. یکی از هدفهای «شانکایشک» الغای کاپیتولاسیون و اعادهٔ حاکمیت و مالکیت چین برمتعلقات خارجی مانند «خط آهن شرقی چین» و منطقهٔ نفوذ ژاپن و سرزمین مورد اجاره در جنوب منچوری بود و چنین می‌نمود که «پیمان نه قدرت» فرصت متجددشدن و رهاگشتن از مداخلهٔ خارجی را به‌چین داده است. پیدا بود که از نظر چین، ژاپن از همهٔ طرفهای ذینفع در چین سرسخت‌تر است و با اینهمه می‌پنداشت که جناح غیرنظامی و لیبرال اکنون در توکیو قدرت برتر دارد و برسر سازش است. اما بالاگرفتن موج ملی‌گرایی در چین، بازتاب ناسیونالیستی افراطی در ارتش ژاپن ایجاد کرد و از پیامد سیاست نرمش با چین هراسان شد.

در همین احوال، در سال ۱۹۲۷، ژاپن پیشدرآمد کوچکی از رکود اقتصادی را که سه سال بعد برجهان سایه انداخت، تجربه کرد. ورشکسته‌شدن یک بانک بتندی به‌ورشکستگی دیگر بانکها انجامید و سی‌وشش بانک، و از آنمیان یکی از بزرگترین بانکهای کشور، بسته شد. چند بنگاه تجاری متوسط حال نیز متوقف شد و کار به مراد «زایباتسوها» شد که بسیاری ازین بنگاههای ورشکسته را در اختیار گیرند. با اینهمه، اقتصاد ژاپن با از سر گذراندن این بحران آبدیده‌تر شد. از سویی نیز نارضایی از شیوه و شگرد کار «زایباتسوها» بالا گرفت و شعارهای ناسیونالیستی هم هواخواه زیادتری پیدا کرد. هنگامی که ضربهٔ رکود اقتصادی جهانی در سال ۱۹۳۰ برژاپن فرود آمد، شمار هرچه بیشتری از مردم از سیاست پارلمانی، که آنرا در خدمت بنگاههای بزرگ اقتصادی می‌دانستند، روگرداندند. میان افسران جوان ارتش هم در سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ افکار تند سیاسی و اجتماعی رشد کرد. قویترین این افکار «نهضت اعادهٔ شووا» یا رجعت «شووا» نام گرفت (شووا نام عصر جدید بود که با پادشاهی امپراتور «هیروهیتو» از سال ۱۹۲۶ آغاز شد) و به‌این معنی بود که چنانکه امیران ولایات پس از نهضت رجعت میجی اقطاع‌های خود را به امپراتور برگرداندند، اینک سرمایه‌دارها می‌باید که دارایی و ثروت خود را تسلیم یا به‌صاحب واقعی آن که کشور و امپراتور است «اعاده» کنند و احزاب سیاسی هم باید که قدرت خود را به‌امپراتور بازگردانند. این فکر بیشتر نتیجهٔ القاء رساله‌ای بود بنام «تجدید سازمان ژاپن» نوشتهٔ یک بنیادگرای برجسته بنام «کیتا ایکی» که بیشتر مورخان غربی او را پایه‌گذار فاشیسم ژاپن (اگر چنین عنوانی را براحوال ژاپن پیش از جنگ دوم بتوان اطلاق کرد) دانسته‌اند. به‌این رساله در بهره‌های ۱۲ و ۱۳ این کتاب اشاره شد. عقاید «کیتا ایکی» به‌اینجا می‌رسید که بهترین

وسیلۀ «تجدید سازمان» سازنده و کارآمد، کودتای نظامی است. حکومت مطلوب او قدرت فائقه را در لوای امپراتور به نیروهای مسلح می‌داد.

در زیر پوشش انضباط سخت نظامی، ناآرامی‌ها در ارتش که خفته و نهفته اما پرشور و مایه بود، به‌جوشش درمی‌آمد. تشکیل جمعیتی مخفی از افسران جوان در سال ۱۹۲۷ بمنظور طرح یک کودتا از نشانه‌های این تب وتاب بود. حساسیت وضع دراین بود که در این گروه، که حدود دویست‌نفر می‌شدند، افسرانی از ستاد فرماندهی کل در توکیو، مغز و هستۀ فکری ارتش ، نیز بودند.

در میان مدیران جوان و کارمندان تحصیلکردۀ دستگاه اداری، و از آنمیان در وزارتخانه‌های مهم کشور و خارجه، نیز سرخوردگی و خشم نسبت به‌کارکرد احزاب و سیاست‌بازی پارلمانی روزافزون بود. واقع آنست که احزاب عمدۀ لیبرال گورشان را به‌دست خود کندند. در مجلس، غلبه با سیاست‌بافان بود نه سیاست‌مداران و حزبی که برسر کار بود تقریباً همیشه باتهام فساد هدف حملۀ جناح مخالف بود و بنوبۀ خود همین نسبت را به مخالفان می‌داد. این اتهام‌ها و حمله‌ها به برخورد شخصی می‌کشید و مذاکرات مجلس و صحنۀ پارلمان را با هیاهو و زد و خورد می‌آمیخت و این وضع ژاپنی‌ها را که به متانت رفتار اعتقاد دارند، سخت تکان می‌داد و آزرده می‌ساخت.

در حالیکه جمعیت کشور فزونی می‌یافت، بازارهای جهانی ژاپن بطور مخاطره‌آمیزی از دست می‌رفت. کشورهای خارجی در برابر واردات ژاپن و برای حمایت از صنایع خود، تعرفه‌ها و محدودیت‌های بیشتری می‌نهادند. در ژاپن درخواست مردم برای سیاست و راه حل قاطعی از نوع غیرپارلمانی نیرو می‌گرفت. در سال ۱۹۲۷ پس از آنکه بحران بانکی کابینۀ «واکاتسوکی» را بزیر آورد، ژنرال «تاناکا» روی کار آمد و دولت او سیاست سخت‌تری نسبت به چین در پیش گرفت. «تاناکا» که وزیرخارجه هم بود با نگرانی از پیشروی «کومین‌تانگ» بسوی شمال چین و آثار آن برای منچوری، نیروهای ژاپن را به‌مقابله فرستاد. نبرد کوچکی درگرفت که به‌شکست چینی‌ها انجامید و موقتاً جلوی پیشروی «کومین تانگ» به‌شمال گرفته شد. بزودی واقعۀ دیگری پیش آمد و آن قتل «چانگ تسو ـ لین» سرکردۀ چینی منچوری در نزدیکی «موکدن» بود که براثر انفجار بمب در واگن قطاری که با آن سفر می‌کرد کشته شد. گزارش تحقیق رسمی دربارۀ این جریان علنی نشد و دولت هم نتوانست مخالفان خود در مجلس را در این موضوع به‌سکوت وادارد و حزب مخالف عمده، «مین‌سی‌تو»، از ناراحتی آشکار دولت در این قضیه تا توانست بهره‌برداری کرد. فقط بعد از جنگ دوم

آشکار شد که «چانگ تسو ـ لین» در واقع بوسیلهٔ افسران ارتش «کوانتونگ» ـ پادگان ژاپن در جنوب منچوری بنام رأس شبه جزیرهٔ «لیائو تونگ» شامل «پورت‌آرتور» و «دایران»، «کوانتونگ» خوانده می‌شد ـ کشته شده بود. نقشه این بود که حادثهٔ انفجار بمب آغاز کودتای ژاپنی‌ها برای تصرف شهر «موکدن» و شاید، اندکی بعد، بخش وسیعی از جنوب منچوری باشد. این همان طرحی بود که در سال ۱۹۳۱ اجرا شد و ارتش «کوانتونگ» با حملهٔ برق‌آسا «موکدن» را گرفت. اما توطئه در سال ۱۹۲۸ شکست خورد زیرا که رهبر اصلی آن که سرهنگی در ستاد ارتش «کوانتونگ» بود از حمایت افسر ارشدش برخوردار نشد. «تاناکا» پس از دریافتن قضیه می‌خواست مسؤولان آنرا محاکمهٔ نظامی کند و امپراتور هم که ازین موضوع بسیار ناراحت بود عقیده به مجازات مسببان داشت، اما رئیس ستاد کل و دیگر افسران ارشد باین بهانه که حیثیت ارتش لطمه خواهد دید، مانع این کار شدند و این خودسریها بی‌مجازات ماند، که اثر سوء آن بعدها نمودار شد.

در کابینهٔ «هاماگوچی» که در ژوئیهٔ ۱۹۲۹ روی کار آمد، وزیران نظامی، ژنرال «اوگاکی» و دریادار «تاکارابه»، معروف به داشتن عقاید اعتدالی بودند، وزیر مالیه، «اینوئه جونوسوکه» ضد میلیتاریست پرشور بود که علاقه به‌کاستن از هزینه و داشتن بودجهٔ متوازن داشت، «شیده‌هارا»، مظهر مصالحه در سیاست با چین، وزیر خارجه بود و فقط «آداچی» وزیرخارجهٔ این دولت لیبرال گذشته‌ای پرماجرا و هواهای ناسیونالیستی افراطی داشت. اما، از بخت بد، کساد جهانی در دورهٔ حیات این کابینه سراغ ژاپن آمد. سقوط شدید بازار تقاضای امریکا در سال ۱۹۳۰ به‌صادرات ابریشم لطمهٔ شدید زد و کشاورزان که برای گذران زندگی خود به این محصول جنبی تکیه داشتند، سخت صدمه دیدند. شاید شمال ژاپن آسیب بیشتری خورد و خرده کشاورزان به‌فقر و فاقه افتادند. در سال ۱۹۳۲ هم حاصل برنج آنجا خوب نبود و کار به قحطی کشید. هستهٔ ارتش از دهات آمده بود و بسیاری از افسران از خانواده‌های خرده مالک بودند. بخصوص شمال ژاپن معروف بود که سربازان خوبی بار می‌آورد. فرماندهان نمی‌توانستند ازآنچه که بر سر خانوادهٔ بسیاری از سربازانشان می‌آمد بی‌تأثر بمانند زیرا که کشاورزان از فشار فقر دخترانشان را به واسطه‌هایی که آنها را برای کار در میخانه‌های شهر می‌بردند، می‌فروختند. این وضع رنجیدگی افسران را بیشتر می‌کرد ودراین اعتقاد راسخ‌تر می‌شدند که سیاست پارلمانی ژاپن را تباه می‌کند و فقط بااقدام قاطعی مانند «نهضت رجعت شووا» می‌توان مملکت را نجات داد.

ارتش در سال ۱۹۳۰ برای وضع آیندهٔ خود هرچه نگران‌تر شد زیرا می‌دید که نیروی دریایی در کشاکش با دولت از پیش نبرد. در کنفرانس خلع سلاح دریایی لندن در اینسال نمایندگی ژاپن که وزیر دریاداری، «آدمیرال تاکارابه»، در آن بود با نسبتی از ظرفیت بحریهٔ ژاپن در برابر امریکا (٦ به ۱۰) توافق کرد که ستاد نیروی دریایی آنرا پایین‌تر از حد پذیرفتنی (۷ به ۱۰) می‌دانست. «هاماگوچی» که در غیاب «تاکارابه» موقتاً کفیل وزارت دریاداری بود همراه با کابینه توافق لندن را رضایت‌بخش دانست و توصیهٔ موافقی به امپراتور داد و این موافقتنامه با وجود مخالفت شدید ستاد نیروی دریایی امضاء شد. اعتراض بالا گرفت و ملی‌گرایان می‌گفتند که نخست‌وزیر قدرت را غصب کرده است. با طرح مسئلهٔ تصویب پیمان، شورای سلطنتی که درینگونه امور طرف مشورت بود، ایراد و سختگیری نمود، اما «هاماگوچی» ایستادگی کرد و سرانجام شورای سلطنتی رسماً تصویب پیمان را توصیه کرد. اما بحث و جدل فرو ننشست. لیبرالها تشویق شدند و سنت‌گراها به‌تشویش افتادند. بخصوص ارتش از این سابقه برای اختیارات خود در توصیه‌دادن در مسائل نظامی نگران شد و در تابستان و پاییز سال ۱۹۳۰ صدای اعتراض در ارتش و در روزنامه‌ها و مجامع هوادار آن بالا گرفت. ملی‌گرایان افراطی هم اکنون نغمه سر داده بودند که ژاپن باید در منچوری دست به‌کار شود. در آنجا پسر «چانگ تسو ـ لین» بجانشینی او آمادهٔ حکومت «نانکینگ» که «شانکایشک» برقرار کرده بود، می‌شد. هیجان و تحریک به‌ترور کشید و «هاماگوچی» بدست یک «میهن‌پرست» افراطی در ایستگاه توکیو تیر خورد و سخت زخمی شد. بزودی پس از این سوء قصد اعضای دولت شایعه‌ای شنیدند که توطئه‌ای بوسیلهٔ افسران ارتش در تکوین است. پلیس درینباره تحقیقات سردرگمی کرد، اما چیز روشنی پیدا نشد. درواقع کودتایی بوسیلهٔ گروهی از افسران، که دو سه تن آنها مقامهای حساسی داشتند، پرداخته می‌شد. آنها خیال داشتند که وزیر جنگ، «ژنرال اوگاکی»، را در دولتی که کودتا روی کار می‌آورد نخست‌وزیر کنند. اما در ماه مارس ۱۹۳۱ که همه چیز آماده شده بود «اوگاکی» روشن ساخت که با «اقدام مستقیم» هیچ موافق نیست‌و توطئه برهم خورد. این جریان به «واقعهٔ مارس» معروف شد و تا پایان جنگ دوم کمتر کسی از چند و چون آن آگاه بود. اینبار هم توطئه‌گران تنبیه انضباطی و مجازاتی ندیدند، و از آن پس جلوگرفتن از افسران جوان آتشین‌خو و سیاست‌گرا برای فرماندهان ارتش هرچه دشوارتر شد.

ششماه بیشتر از نافرجام ماندن این توطئه نگذشته بود که کودتای دیگری،

اینبار در خارج از ژاپن، صورت گرفت که جهان را تکان داد. در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ ارتش ژاپنی «کوانتونگ» برای تسخیر شهر «موکدن» پیشروی کرد، و این آغاز اشغال همهٔ منچوری و رویدادهای نظامی و سیاسی پس از آن بود.

روابط خارجی در شروع عصر شووا

دورهٔ «تایشو» در ۲۵ دسامبر ۱۹۲۶ به‌پایان آمد و امپراتور که از سالها پیش قادر به کار نبود، درگذشت و پسرش، هیروهیتو، نایب‌السلطنه، جانشین او شد. امپراتور «هیروهیتو» دورهٔ سلطنت خود را «شووا» نام داد که بمعنی «صلح پرفروغ» است. در این سالهای پرامید، این آرزویی از روی صدق و صفا بود و چنین می‌نمود که صلح برقرار و بردوام خواهد بود.

همچنانکه در سیاست داخلی ژاپن، آزمون حکومت پارلمانی و لیبرالیسم جریان داشت، در روابط خارجی کارها اکثراً خوب می‌نمود. مناسبات ژاپن با شوروی تجدید شد ، در مسائل اساسی میان دو کشور مانند ماهیگیری و وضع «ساخالین» توافق پیدا آمده و ژاپن شمال این‌جزیره را درسال۱۹۲۵ تخلیه کرده بود. در چین اکنون کینهٔ آزادیخواهان و ملی‌گرایان بیشتر متوجه انگلیس‌ها بود تا ژاپنی‌ها. اما روابط با ممالک متحدهٔ امریکا در آنسوی اقیانوس آرام که با پیشرفت ارتباطات دریایی و توسعهٔ رقابت نظامی و مسألهٔ مهاجرت به کالیفرنیا هرچه بیشتر اهمیت پیدا می‌کرد، نگران‌کننده بود. در سال ۱۹۲٤ مقرراتی از کنگرهٔ امریکا گذشت که مهاجرت شرقیان، و در آنمیان ژاپنی‌ها، به ممالک متحده را منع می‌کرد. تصویب این قانون با جنجال و اعتراض زیاد همراه بود. سفیر ژاپن در واشینگتن در هنگام طرح موضوع در کنگرهٔ امریکا، در بیان مخالفت خود به «عواقب خطیر» که تصویب آن خواهد داشت اشاره کرد که اثر معکوس و برانگیزاننده‌ای داشت و سنای امریکا با اکثریت قابل‌توجهی این قانون را گذراند. لطمه‌ای که به غرور ژاپن خورد سخت و فراموش‌ناشدنی بود.

از هنگام گشوده‌شدن دروازه‌های ژاپن به‌روی دنیای خارج، همکاری سیاسی و مبادله و تراز اقتصادی با ممالک انگلوساکسون برای این کشور اهمیت اساسی داشت و فکر و توجه سیاستمداران را به خود گرفته بود. روابط با بریتانیا در اواخر قرن نوزده و دو دههٔ نخست قرن بیستم اهمیت بسیار در تصمیم‌ها و معادلات سیاسی ژاپن داشت. در دههٔ ۱۹۲۰ ژاپن پیوند و اتحاد دیرپای خود

با انگلیس را رها کرد تا وارد نظام پیمانهای کنفرانس واشینگتن شود که مناسبات با امریکا محور آن بود. فقط در دهۀ ۱۹۳۰ بود که ژاپن این پیمانها و پیوندها را بتدریج از دست نهاد تا به‌اتحاد آلمان و ایتالیا بپیوندد و سپس مانند متحدان تازۀ خود برای یافتن تسلط منطقه‌ای وارد جنگ شد. اما این تجربه به‌شکست انجامید و ژاپن باز در دورۀ بازسازی به‌پیوند سنتی خود باقدرتهای انگلوساکسون و بخصوص امریکا، بازگشت و ازین مناسبات و از فرصت‌هایی که دنیای پرآشوب پیرامون او فراهم آورد با زیرکی و تلاش بهره‌برد و رسید به‌آنجا که رسید.

در جهان‌بینی ژاپنی در سی سال اول قرن بیستم شکاف عمده‌ای که پیدا بود میان نسل دورۀ میجی و کسانی بود که جهان‌نگری آنها را کهنه می‌دانستند. بررجال میجی چنین می‌نمود که ژاپن در سایۀ ناوگان بریتانیا می‌تواند پیشرفت کند، وازینرو سیاست مقدم خود را حفظ دوستی میان ایندو کشور قرار دادند. نمونۀ روشن تبیین این سیاست را می‌توان در سخن «یوشیدا» نخست‌وزیر پس از جنگ ژاپن که سخت هوادار همکاری با دولتهای انگلوساکسون بود، دید که در خاطراتش اشاره دارد که ژاپن هرگاه که همکاری نزدیک با انگلیس و امریکا داشته به سعادت رسیده و هروقت که این وجه تقدم را رعایت نکرده با فاجعه روبرو شده است. اما او نیز قبول دارد که پس از دورۀ میجی، از سال ۱۹۱۲، حفظ این رویه آسان نبوده است. یکی از مسائل آن بود که جناحی از ژاپنی‌ها احساس می‌کردند که اتحاد ژاپن و انگلیس دست آنها را برای استفاده از فرصت‌هایی که با سقوط امپراتوری چین فراهم شده، بسته است. از سویی نیز از هم پاشیده‌شدن امپراتوریهای عثمانی، روسیه و آلمان در جنگ اول، دنبال کردن سیاست‌هایی را که این امپراتوریها پشتوانۀ آن بودند، دشوار می‌ساخت. چگونه می‌شد هنگامی که «وضع» دیگرگون شده است، به سیاست «وضع موجود» (Status que) وفادار ماند؟

ژاپن در سال ۱۹۲۰ به‌جامعۀ ملل پیوسته و در ۲۲ــ۱۹۲۱ خود را به‌پیمان‌ـ های واشینگتن متعهد ساخته بود. در سال ۱۹۲۸ ایندولت از امضاء کنندگان پیمان «بریان ـ کلوگ» (Briand - Kellog) بود که جنگ را تحریم می‌کرد. در سال ۱۹۳۰ نیز ژاپن در میان کشمکش داخلی و بحث تلخ و تند موافق و مخالف، پیمان تحدید دریایی لندن را امضاء و تصویب کرد. این موافقتنامه که مقررات پیمان واشینگتن را به کشتیهای غیرعمده هم تسری می‌داد و بحریۀ ژاپن در اقیانوس آرام را بتناسب سفاین جنگی امریکا (٦ بر ١٠) محدود می‌ساخت نمودار منتهای همکاری ژاپن با دولتهای غربی بود. هم اکنون ناراحتی و تب وتاب

در مسألهٔ مناسبات با انگلیس و امریکا برمی‌خاست. نیروهای مسلح در ژاپن عقیده داشتند که «پیمان دریایی لندن» در سازش‌کردن برسر مصلحت‌های عمدهٔ دفاعی ژاپن بیش از اندازه پیش رفته است. در اینحال، تلاشهای روزافزون ژاپن برای تسلط برچین نیز می‌رفت تا با منافع قدیمیتر دیگر قدرتها در آنجا برخورد کند.

تیره‌شدن مناسبات امریکا و ژاپن را که به تصادم نظامی و جنگ اقیانوس آرام انجامید نتیجهٔ موجباتی مانند عدم تفاهم از دو طرف، تفاوت زبان، فرصت‌طلبی، غرور خشک و احساس ترس و نگرانی در ژاپنی‌ها و تعصب نژادی، بی‌اعتمادی، کوچک شمردن شرق، حق بجانب دانستن خود، سرسختی، اطمینان به‌نفس و نیز هراس از جانب امریکا دانسته‌اند.

چندین مایه و موجب ناسازگاری که به‌درگیری نهایی انجامید، از همان هنگام جنگ اول پدیدار شده بود، مانند فرصت‌جویی ژاپن در تصرف مستملکات آلمان در اقیانوس آرام و از جمله جزایر حساس «کارولین» (Caroline) ، مارشال (Marshal) و ماریانا (Mariana) که در امریکا با توهم هرچه بیشتر نگریسته می‌شد. قضیهٔ بیست و یک درخواست نیز فریاد اعتراض میهن‌پرستان چین را بلند کرد و دوستان بسیاری را در خارج، از ژاپن گرفت.

رقابت دریایی آمریکا و ژاپن با پیمان ۱۹۲۱ موقتاً تسکینی یافت و پس از زلزلهٔ ۱۹۲۳، کمکهای بیدریغ امریکا در ژاپنی‌ها تأثیر عمیق کرد. اما شکاف میان دو ملت اینسو و آنسوی اقیانوس آرام پس از وضع قانون مهاجرت ۱۹۲٤امریکا هرچه بیشتر می‌شد. از آن پس، مقاومت ناسیونالیستهای افراطی و نهضت ضد غربی در ژاپن سخت‌تر و پرخروش‌تر شد زیرا که می‌دیدند که با وجود رسیدن ژاپن به‌مقام قدرت جهانی، غربی‌ها هنوز بر پایهٔ نژادی نمی‌خواهند که ژاپنی‌ها را برابر بدانند. امروز، پس از نیم قرن گفته می‌شود که ژاپنی‌هایی که در امریکا زندگی می‌کنند یکی از موفق‌ترین و قابل تحسین‌ترین گروههای اقلیت می‌باشند. یکی از جامعه‌شناسان امریکایی می‌گوید: «با هر ضابطه که بنگریم، ژاپنی‌های امریکا بهتر از هر گروه دیگر این جامعه‌اند، حتی بهتر از سفیدهای امریکا» (مجلهٔ نیوزویک (Newsweek ، شمارهٔ ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱). آنروزها نیز بعضی از محققان می‌کوشیدند تا ژاپنی‌ها را به امریکائیان بشناسانند. «ویل دوران» (Will Durant) در کتابش «میراث شرقی» (Oriental Heritage) (نشر Simon and Schuster) درین سالها نوشت: «شخصیت ژاپنی، مثل آدمیزاد هرجای دیگر، انبوهی از تضادها است ... ژاپنی‌ها احساساتی و واقع‌بینند، هیجان‌پذیر و

خوددارند، بسیار با روحند، لطیف طبع و عشرت دوستند... بنهایت مهربان... و گاه بیرحمند... سرزندگی و هرزگی فرانسوی، جوش و جلا و جوهر هنری ایتالیایی، توان و تلاش و تجارت‌پیشگی امریکایی، احساس و زیرکی یهودی ـ همهٔ اینها جمع شده و ژاپنی را ساخته است.

کمبود تفاهم که با زخم تبعیض نژادی تشدید و با فشارهای اقتصادی و اجتماعی اوایل دههٔ ۱۹۳۰ تقویت شده بود، عامل عمده‌ای در توسعهٔ پرخاش‌جویی و ملی‌گرایی افراطی شد که تسلط نظامی برژاپن را تسهیل کرد. سرعت وشتاب و برد صنعتی‌شدن و گرایش به شهرنشینی نیز مایهٔ خلجان شد و تخم ناسازگاری و تصادم را پاشید. در احوالی که جمعیت کشور سالی یک میلیون زیاد می‌شد و ژاپن هرچه بیشتر به واردات مواد غذایی و خام و صادرات کالا برای پرداخت بهای آنها متکی می‌گشت، خود را بطور روزافزون با درهای بسته روبرو می‌دید. امریکا، کانادا و استرالیا جلوی مهاجرت ژاپنی‌ها را گرفتند. ژاپن به‌بازار مستعمرات آسیایی و افریقایی اروپاییان کمتر راهی داشت. کساد جهانی هم دیگر بازارها را می‌بست و سیاستهای حمایتی دولتها سد راه می‌شد. موج سیاست حمایتی که با تعرفه‌های «سموت ـ هاولی» (Smoot - Hawly) امریکا در ۱۹۳۰ در جهان به جریان افتاد، یک ضربهٔ سنگین اقتصادی و یک تکان سخت روانی برای ژاپن بود. اقتصاددانهای امریکایی اکنون خوب دریافته‌اند که این تعرفه‌های حمایتی اساساً کساد بزرگ اقتصادی را عمیق‌تر و طولانی‌تر کرد. ژاپن با سرزمین کوچک و جمعیت بسیار خود می‌دید که برای از سرگذراندن بحران و کساد جهانی به‌امپراتوری بزرگتری نیاز دارد. سرزمین چین در نزدیکی او و بخصوص ایالات شمالشرق آن در منچوری، که بعضاً در تسلط ژاپن بود، می‌توانست، هستهٔ طبیعی‌این امپراتوری باشد. هراس ازپیشروی کمونیزم نیز در کار بود. ژاپنی‌ها کمونیزم را نیرویی انقلابی می‌دیدند که برمنچوری، کره و شمال چین فشار می‌آورد و هم‌اکنون مغولستان خارجی را گرفته است و باپیشروی ارتش «مائوتسه ـ تونگ» همهٔ چین راتهدیدمی‌کند. مردم ازکمونیزم به‌نظامیگری پناه بردند. این محیط وحشت وناامنی و هیجان بود که ژاپن را به‌دههٔ پرماجرای ۱۹۳۰ که مورخان آنرا «درهٔ تاریک» (کورای تانیما) نامیده‌اند، راند.

چین در چشم ژاپنی‌ها برای رسیدن به هدف اعتلای ملی و جهانی آنها حیاتی بود. به تعبیر مورخان، ژاپن نمی‌توانست جلوی رشد جمعیت خود را بگیرد بی‌آنکه خود را برای دفاع در برابر تجاوز احتمالی به‌خطر اندازد، نمی‌توانست به‌این جمعیت روزافزون غذا برساند بی‌آنکه صنعت و تجارت خود را توسعه دهد، نمی‌

توانست به توسعهٔ صنعتی برسد بی‌آنکه مواد اولیهٔ مورد نیاز را وارد کند و نمی‌توانست قوهٔ خریدش را توسعه دهد بی‌آنکه سهم بزرگی از تجارت چین ــ تنها بازار وسیع را که استعمار اروپا باز گذاشته بود ــ داشته باشد. چین در آهن و زغال غنی به‌نظر می‌رسید و نیز می‌توانست بازار گسترده‌ای برای ساخته‌های ژاپن باشد. ژاپن این فرصت را در هنگامه‌ای که قدرتهای اروپایی با یکدیگر درگیر بودند، غنیمت شمرد.

سیاست ژاپن نسبت به چین در دههٔ ۱۹۱۰ با خشونت و فشار آمیخته بود که با قضیهٔ بیست و یک درخواست و پیمان تحمیلی به‌چین به‌اوج رسید وماجرا تا کنفرانس ورسای ادامه پیدا کرد. اما در دههٔ ۱۹۲۰ ژاپن سیاست تازه‌ای با چین در پیش گرفت که برپایهٔ نرمش و سازش بود. این سیاست آشتی بیشتر بوسیلهٔ «شیده‌هارا کوجیرو» (۱۹۵۱ـ۱۸۷۲) طرح و دنبال شد. او در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۹ معاون وزیرخارجه و در سالهای ۲۲ـ۱۹۲۱ نمایندهٔ ارشد ژاپن در کنفرانس واشینگتن بود. حاصل کار این اجتماع که تحدید تسلیحات دریایی، امنیت اقیانوس آرام از راه توافق بین‌المللی و مصالحه در کار چین با حل مسألهٔ «شانتونگ» بود، نمونهٔ دیپلماسی اوست. و در سال‌های ۲۷ـ۱۹۲٤ و باز در سالهای ۳۱ـ۱۹۲۹ مقام وزیر خارجه را در کابینه‌های «کن سی کای» و «مین سی تو» داشت و سیاست‌های صلح و همکاری او دیپلماسی «شیده‌هارا» نام گرفت. بیان‌نامهٔ ده ماده‌ای که کابینهٔ «مین سی تو» پس از روی کار آمدن در ۱۰ ژوییهٔ ۱۹۲۹ منتشر کرد، ازین دیپلماسی نشان دارد: «... یکی از فوری‌ترین نیازهای روز، بهبود مناسبات چین وژاپن وتشیید حسن همجواری میان دوکشور است...» «شیده‌هارا» چنان وجهه‌ای در جامعهٔ بین‌المللی یافت که توانست سهم برجسته‌ای در حیات سیاسی ژاپن پس از جنگ دوم ایفا کند، و در سالهای ٤٦ـ١٩٤٥ نخست‌وزیر ژاپن باشد.

از سوی دیگر، حال و هوای سازش که وجه امتیاز سیاست «شیده هارا» بود، از پاره‌ای جهات گمراه‌کننده نمود! بردهای زمان جنگ از دست نهاده نشد، بلکه از آن بخوبی بهره‌برداری شد، و نیز موازنهٔ سیاسی در داخل ژاپن که نرمش و اعتدال را ممکن ساخت، به قوت و استحکامی که نشان می‌داد، نبود. هم اکنون آثار تزلزلی در منش خارجی ژاپن پدیدار بود که از افول نفوذ «گن روء» ناشی می‌شد، و این سستی ــ بنیاد سیاست «شیده‌هارا» را بی‌ثبات کرد. پیدا می‌نمود که ارتش خواستهٔ خود را، مخصوصاً در چین و منچوری، بی‌اعتنا به تصمیم‌های کابینه پیش می‌برد و می‌رود تا زمام روابط خارجی ژاپن را از دست دیپلماتها

و سیاستمداران به‌در آورد و آنرا با هواهای توسعه‌طلبی و منطق قدرت نظامی پیوند دهد.

هنر و فرهنگ و ادب در آغاز قرن بیستم

باز شدن دروازه‌های ژاپن همچنانکه اندیشه‌ها و شیوه‌های سیاسی غربی را به‌این سرزمین آورد، چشم و فکر مردم را به فرهنگ غربی باز کرد و هنر وادب باخترزمین بزودی برای بسیاری از روشنفکران محیطی آشنا و زمینه‌ای نو برای تجربه و ابداع شد. زمانه دیگرگون شده بود و فلسفهٔ لیبرالیسم همراه با حقوق سیاسی و آزادیهای فردی، مؤید فردگرایی بود و این جریان هنرمندان را تا حد بسیاری از بند و قید سنت‌ها آزاد ساخت و به‌آنها میدان ابتکار و نوآوری داد هنرمندانی که ازین عرصه و فرصت تازه بهره بردند بانی و عامل تحول فرهنگی شدند و به غنای میراث هنر ملی افزودند.

نقاشی

نقاشی بشیوهٔ غربی در دورهٔ «توکوگاوا» آغاز شده و تکاپوی تازه‌ای دربرابر مکتب نقاشی قدیم ژاپنی که دیرینهٔ چند صد ساله داشت، نهاده بود. این هر دو شیوه با تأثیر هرچه بیشتر نگارگری غرب برنقاشان در عصر جدید متحول شده است.

نخستین نقاشانی که به‌پرداختن جلوهٔ نوینی از نقاشی سنتی ژاپن همت نهادند، از میانهٔ شور و شوق اوایل دورهٔ میجی برای همهٔ نمودهای زندگی و هنر غربی برآمدند. سرآمد اینان شاید که «اوکاکورا تنشین» (۱۹۱۳ــ۱۸۶۳) بود که با کتابش بنام «کتاب چای» (The Book of Tea) دربارهٔ زیبایی‌شناسی آیین چای، که بانگلیسی نوشت، بخوبی شناخته شده است. این کتاب درسال ۱۹۰۶ در نیویورک چاپ شد. هنرمندانی که مورد تشویق او بودند، مانند «یوکویاما تایکان» (۱۹۵۸ــ۱۸۶۸) در کارهای خود به احیای ارزشهای قدیم پرداختند. معروفترین اثر «تایکان» که ساختهٔ ۱۹۲۳ است یک پردهٔ نقاشی بطول چهل متر در موضوع تحول و تطور زندگی است. با دنبال‌کردن جریان یک رودخانه از کوهسار تا دریا و سرانجام تا ابرها. او پرده‌های بسیار از مناظر اقیانوس آرام و کوه فوجی کشید. این هنرمند با آنکه شیوهٔ خود رابرپایهٔ اسلوب «کانوء» نهاد، ابداع خود را هم در کار آورد، و بجای تأکید مکتب «کانوء» بر خط تند، سایه

روشن باریک را به کار گرفت. نقاش دیگری بنام «شیمامورا کانزان» که او نیز از جوانی بار آمدهٔ مکتب «کانون» بود، کوشید تا بعضی فنون حتی قدیمتر از دورهٔ «هیان» را احیاء کند. دو هنرمند دیگر هم بتشویق «اوکاکورا» بشیوهٔ مکتب قدیم «یاماتو ـ ئه» نقاشی می‌کردند، اما جلوه‌های دیگری پرداختند: آثار «یاسودا یوکی هیکو» (متولد ۱۸۸٤) دل‌انگیز و رویایی بود، و «مائه‌دا سی‌زون» بر خط تسلط داشت.

هنرمند دیگری بنام «کاواباتا ریوء شی» (۱۸۸۵ـ۱۹٦٦) که در جوانی هنر آموز نقاشی غربی بود، کوشید تا نگارگری روزگار «مومویاما» را زنده کند. پرده‌سازی اعجازآفرین بنام «تومی‌یوکا تسای» (۱۸۳۷ـ۱۹۲٤) به‌شیوه‌ای از نقاشی چینی پرداخت که هیچکس نتوانست دنبال کند. او در پایان عمر به تهورپرداخت و مرکب و رنگ را در کار آورد و امتیازی یگانه به کارش داد. شماری از منتقدان او را بهترین هنرمند مدرن ژاپن‌می‌دانند.

نقاشان جوانتر بیشتر در اروپا تعلیم دیدند. یکی از معروفترین آنها «کورودا سی‌کی» (۱۸٦٦ـ۱۹۲٤) بود که در مقبول‌ساختن نقاشی رنگ و روغن بشیوهٔ نمادین کوشید. اثری ازو بنام «کنار دریاچه» ساختهٔ سال۱۸۹۷ که‌یک زن ژاپنی را در کیمونویی آبی نشان می‌دهد از نمونه‌های خوب این شیوه است. دانشجویان وهنرآموزان ژاپنی در مغرب‌زمین به‌مکتب‌ها و سبکهای تازه مانند کوبیسم (Cubism) فاویسم (Fauvism) و ابستره (Abstract) کشانده شدند و آنها را به ژاپن آوردند. در میان اینان «یاسویی سوتاروء» ممتاز است.

اما کار «اومه‌هارا ریوزابورو» (متولد ۱۸۸۸) که او را می‌توان بزرگترین نقاش زندهٔ ژاپن دانست، از گونه‌ای دیگر بود. او که از بیست‌سالگی در اروپا از «رنوار» (Renoir) تعلیم گرفت، از شیوهٔ استاد خود فراتر رفت و کاربرد نو و پرنمودی از رنگ درآورد. ویژگی دیگر کار او ترکیب خطوط کوتاه است که با الهام از مکتب خط نویسی ژاپنی باآمیزه‌ای جادویی از خط ورنگ وسایه‌روشن، به پردهٔ نقاشی جان می‌دهد. به‌گفتهٔ ناقدان هنری، مقایسهٔ کارهای «اومه هارا» با آثار «رووال» (Rouault) ، «سزان» (Cézanne) ، «وان گوگ» (Van Gogh) قدرت خاص او را در دایرهٔ هدف کلی نقاشی غربی و نیز الهام او را از سنت‌های نگارگری ژاپنی می‌نمایاند، و هم تمایزی روشن میان عناصر مدرن ژاپنی و مایه‌های غربی را در کار نشان می‌دهد.

ژاپن برای موسیقی دوستان غربی با اپرای «مادام باترفلای» (Madame Butterfly) ساختهٔ «پوچینی» (Puccini) ، که نخست در ۱۹۰۷ به صحنه آمد، به‌یاد ماندنی است، اماکمترکسی می‌داندکه‌هفت‌سال پس‌ازآن یک‌اپراخوان‌ژاپنی که در ژاپن تعلیم‌گرفته بود دراجرای این اپرا درتالار اپرای لندن درجای Cho Cho San به‌صحنه آمد و آنرا به اپرا می‌خواند. در همانسال ۱۹۱٤ «یامادا کوساکو» (۱۸۸٦ـ۱۹٦۵) که در برلین آهنگسازی می‌آموخت، به میهن بازگشت تاداستانها و مایه‌های ژاپنی را برای ساختن اپرای خود گرد آورد، اما او با درگیرشدن جنگ در ژاپن ماند و بیشتر برای ترانه سرائیش معروف شد. سروده‌های او بی‌همتا است و الهام‌بخش اپراسازان دیگر، هم او نخستین ارکسترهای مجلسی را از نوازندگان فنی ژاپنی ترتیب داد و به‌اجرای سمفونی آغاز کرد.

تأثیرها و مایه‌های متنوع با هم آمیخته و شوق و جاذبه‌ای سرشار و گسترده برای موسیقی شیوهٔ غربی، از نواها و آوازها و سروده‌ها، چه ترکیب شده در غرب یا ساخته شده در داخل، در ژاپن پدید آورده است. در مدارس جدید ژاپن تعلیم و خواندن آوازها و ترانه‌های محلی همیشه بخش مهم و با روح برنامهٔ درسی بوده است. «مدرسهٔ موسیقی توکیو» در توسعهٔ این هنر کوشیده است. در جامعهٔ باسواد ژاپن منتقدان موسیقی در ایجاد سلیقهٔ موسیقی مردم اثر داشته‌اند. مجله‌های موسیقی رواج گرفت و تولید صفحه در ژاپن پس از سال ۱۹۱٤ قیمت آنرا پایین آورد و به مردم امکان داد که زیباترین اجراهای موسیقی جهان را بشنوند. بزودی اجراکنندگان خوب جهان برای عرضهٔ زندهٔ هنر خود به ژاپن هم آمدند. رادیو نیز در اشاعهٔ موسیقی تأثیر گسترده داشت سازمان رادیو ملی ژاپن، «نیهون هوء سوء کیوء کای» که باختصار N. H. K. خوانده می‌شود در سال ۱۹۲٦ بنیاد یافت و بتدریج ارکسترهای ویژهٔ خود را ترتیب داد که در وسعت و کیفیت در ژاپن بی‌مانند است.

تشویق و حمایت رسمی و پیشرفتهای حاصل در وسایل ارتباطی به‌تداوم شوق مردم به سازها و شیوه‌های موسیقی سنتی ژاپن و زنده نگهداشتن آن کمک کرده است. «گاگاکو»، ساز بادی سنتی، که نزدیک بود فراموش شود، احیاء شد و جای تازه‌ای در تشریفات رسمی آیینی دربار پیدا کرد. ساز نئی «شاکوهاچی» که پس از آغاز عصر میجی نغمهٔ آن چندان به‌گوش نمی‌رسید، در نواگری خصوصی احیاء شد. «کوتو»، ساز زهی معروف ژاپن که تاریخچهٔ آن به

دربار «هیان» می‌رسد نیز در قرن بیستم در خانواده‌های متوسط احیاء شده است. این ساز را معمولا زنان می‌نوازند و معمولا از چیزهایی است که مادران سنت‌دوست در جهاز دخترانشان می‌گذارند. مروج اصلی «کوتو» در این سالها نابینای روشندلی بنام «میاگی میچیو» (۱۹۵٦ـ۱۸۹٤) بود که نواخته‌های بسیار ضبط کرد و رسیتالهای فراوان در ژاپن و اروپا داشت. «میاگی» علاوه براجرای آهنگ‌ها و ساخته‌های معروف، مایه‌ها و سازهای سنتی و مدرن، مانند «کوتو» و «ویلن» را در هم آمیخت تا قطعه‌ها و ترکیب‌های تازه‌ای از موسیقی سنتی بسازد. گاه نیز «کوتو» با دیگر سازهای سنتی مانند «شاکوهاچی» و«شامیسن» ترکیب می‌شد تا گونه‌ای موسیقی مجلسی درست کند. «شامیسن»، ساز زهی محبوب ژاپنی‌ها که در دورهٔ ادو جای اصلی را در نواسازی برای تفریح گروهی و خصوصی یافته بود، جاذبه‌اش را هرگز از دست نداد. این سازها همواره با دل و احساس مردم ژاپن آشنا بوده است و نوازندگان با ذوق ژاپنی با افزودن مایه‌ها و گوشه‌های تازه، آنها را به عصر جدید آوردند و ترانه‌های روز را به‌این نغمه‌های آشنا آراستند.

هنرهای صحنه و سینما

هنرهای نمایشی قدیم با آمدن تآتر جدید و توسعهٔ صنعت فیلمبرداری باز حفظ شده بود. «نوء» نمایش رسمی «باکوفو» بود و «ایواکورا تومومی» این هنر را شایستهٔ آن یافت که برای تفریح زبدگان جامعه تشویق شود و، در نتیجه، حمایت دربار در تداوم آن مؤثر بود. در سالهای بعد حمایت مردم و مشتاقان آموختن مهارتهای این هنر، بخصوص تحریر صدا و آواز صحنه، جای استوار آنرا در زمینهٔ فرهنگی نگهداشت. اما «بونراکو»، تآتر عروسکی ژاپن، برای بازماندن، بیشتر به حمایت رسمی متکی بوده است. «کابوکی»، نمایش دیگر ژاپنی، همچنان در رونق و شکوفایی است و راه خود را در اصل در جای نمایش تجاری و برای عامه دنبال میکند. در دورهٔ «میجی» این هنر نیز، به ابتکار نوآوران برجسته، خود را با زمانه سازگار کرد. «ایچیکاوا دانجوروء» (۱۹۰۷ـ۱۸۳۷) که از خاندان بازیگر ممتازی بود، همراه با دیگران، مسؤولیت اجتماعی «کابوکی» را استوار کرد و نیز گونهٔ تازه و برجسته‌ای از نمایش تاریخی را بروی صحنه آورد که آزاد از قید وبندهای رسمی، احوال گذشته را به‌سخن و داستان زنده می‌کرد. از میانهٔ دورهٔ میجی یک مکتب تازهٔ کابوکی بنام «شیمپا» نمایش‌هایی را برزمینهٔ رویدادها و مسائل معاصر به‌صحنه آورد. کوششی نیز برای به‌نمایش

آوردن داستانهای معاصر شد. پیشرفتهای فنی مانند نور صحنه و معماری تماشاخانه‌ها هم رنگ و جلوهٔ تازه‌ای به‌نمایش سنتی کابوکی داده است.

منتقدان غربی برآنند که نمایش کابوکی باندازه‌ای مایه‌های عاطفی واحساسی دارد که بخوبی نمی‌تواند پیام فکر و اندیشه را برساند و، ازینرو، از پایان دورهٔ میجی هرچه بیشتر به تآتر نوع غربی، که «شینگه‌کی» یا «نمایش تازه» خوانده می‌شود، توجه شد زیرا که این تآتر بیشتر مایه‌های روشنفکرانه و واقع‌بینانه دارد و اغلب به نقد اجتماعی می‌پردازد. گروههای متعدد «شینگه‌کی» تشکیل شد و در سالهایی که از پی آمد، نمایشهایی از نمایشنامه‌نویسان اروپایی و ژاپنی روی صحنه آورده شد که پیام آن برای روشنفکران بود.

بزرگترین معارضه‌جویی با «کابوکی» از سوی فیلم و سینما آمد که در آغاز قرن بیستم دریچهٔ تازه‌ای را برای هنر و تفریح نمایشی بروی عامه گشود وبزودی مردم را جلب خود کرد. شماری از نخستین فیلم‌ها از صحنه‌های کابوکی و «شیمپا» بود که در آن مردها همچنان بجای زنها بازی می‌کردند. فیلم‌های صامت با گفتار زندهٔ گویندگانی که «بانشی» نام داشتند جذبه پیدا کرد و اینان مهارت‌های تازه در کار می‌آوردند اما بیشتر مدیون فن نقالی حرفه‌ای بودند. نخستین تالار مجهز سینما در سال ۱۹۰۳ ساخته شد و از سال ۱۹۱۸ فیلمسازان برای درست‌کردن فیلم به مایه‌های ژاپنی و تآتر سنتی رو آوردند و نیز کوشیدند تا واقع‌نگر باشند. در سال ۱۹۲۱ گروهی برهبری «اوسانای کائورو» (۱۸۸۱–۱۹۲۸) که دیرزمانی چهرهٔ برجستهٔ جنبش «نمایش تازه» بود، فیلم «روء دو ریکون» (ارواح راه) با استفاده از دو داستان، یکی «ژرفنای فرودین» نوشتهٔ «ماکسیم گورکی» (Maxim Gorky) و دیگر «فرزند خیابان»، تهیه کرد تا نخستین نمونهٔ سینمای پراندیشه و احساس را بسازد. این شیوه را نوع خاصی از هنرسینمای ژاپن دانسته‌اند که در ارائهٔ پیام، از حال و هوای کابوکی نشان دارد. شرکتهای فیلمسازی به‌انگیزهٔ رقابت انواع بسیاری فیلم ساختند وازاواخر دههٔ۱۹۲۰ فیلم‌های نقد اجتماعی هم برپرده آمد. «زانجین زامبا کن» (شمشیر مرد شکاف واسب افکن) ساختهٔ سال ۱۹۲۹ دربارهٔ یک سامورایی بی‌امیر و آواره که در ستیز با نظام خانخانی زندگی دشواری را می‌گذراند نمونهٔ خوبی از فیلم‌های احساس‌برانگیز علیه نابرابریهای اجتماعی بود. اما در دههٔ ۱۹۳۰ با تشدید سانسور، شمار فیلمهای دارای پیام اجتماعی و عقیدتی کم شد. درین دهه رواج فیلم‌های ناطق با علاقهٔ تهیه‌کنندگان به‌روی پرده‌آوردن آثار ادبی همراه گشت. از بهترین این فیلم‌ها «هاداکا نو ماچی» «شهر عریان» بود، دربارهٔ مردی که روزگار او را

فریب داده و رانده است و «گیون نو شیمای» (خواهران گیون) که این یک در سال ۱۹۳٦ ساخته شد و بعضی از منتقدان آنرا در جای بهترین فیلم ناطق پیش از جنگ ستودند. داستان این فیلم دربارهٔ دو خواهر «گیشا» از محلهٔ مشهور «گیون» در کیوتو است و ستیز تجدد را با ارزشهای کهنه نشان می‌دهد.

ادبیات

فضیلت نویسنده در همه جای عالم استقلال نفس و آزادگی اوست و ارباب قلم همراه با دیگر صاحبان فکر و معرفت و هنر، مردمی استثنایی شناخته می‌شوند که شایستهٔ استقلال در اندیشه و زندگیند. با اینهمه، در دورهٔ «توکوگاوا» بیشتر نویسندگان بینشی سنتی از فردیت داشتند و انسان را جزء عنصری از ترکیب پیچیده و گستردهٔ طبیعت و اجتماع می‌دیدند. چنین فردگرایی فروتنانه‌ای در آثار دو تن از نویسندگان آغاز و میانهٔ دورهٔ میجی پیداست: یکی «ماسائوکا شیکی» (۱۹۰۲ـ۱۸٦۷) و دیگری «هیگوچی ایچی‌یو» (۹٦ـ۱۸۷۲). «شیکی» از خانواده‌ای سامورایی بود و از روزنامه‌نگاری گذران می‌کرد، اما در ردیف «باشو»، «بوسان» و «ایسا» یکی از چهار استاد بزرگ مکتب شعری قدیم ژاپن، «هایکو»، شناخته شد. لطف سخن و تعبیر او دراین قطعه پیداست :

مکتب چکاوک و مکتب قورباغه	هیباری ها نو
در این جدالند که	کائه‌رو ها نو اوتا نو
چگونه باید آواز خواند	گیرون
قیل و قال خراباتیان	ایزاکایا نو
زیر آسمان مه‌آلود	کنکا موشیدا سو
دنباله دارد	اوبوروزوکی

«هیگوچی»، زنی با قلم موشکاف، تقدیرش چنین بود که در فقر زندگی کند و در جوانی بمیرد. او در داستان معروفش «تاکه‌کورابه» (بلوغ) و در داستانهای کوتاهش مانند «نیگوریه» (خلیج گل‌آلود) و «جو سان یا» (شب سیزدهم) به‌احوال مردم پرداخته و حال و هوای زندگی و احساس و آلام آدمیان را باز کرده است.

از «ناتسومه سوسه‌کی» (۱۹۱٦ـ۱۸٦۷) و «موری اوگای» (۱۹۲۲ـ۱۸٦۲) بیشتر یاد شد. ایندو، هریک بشیوهٔ خود، گونهٔ «طبیعی‌گرای» داستان را که بردنیای داستان‌نویسی ژاپن غلبه کرده است، نوشتند. این در آنزمان شیوه‌ای تازه و نشانهٔ گسستن از رسم و راه گذشته بود. سنت اواخر دورهٔ «توکوگاوا» در نوشتن داستان در مایه‌های طنز ملایم یا رهنمودهای اخلاقی به دورهٔ میجی

رسید. اما طبیعی‌گرایی به‌انکار این هردو زمینه برآمد و تأکید را برواقعی‌بودن و بیان احساسهای آدمی، از خوب و بد، نهاد. «سوسه‌کی» در جزء پردازی وشکافتن و شناختن شخصیت و منش و احساسها و خواستهای آدمهای داستانش اعجاز کرده و پیداست که طبیعی‌ترین نوشته‌ها یا قطعه‌های آثارش آنهاست که به‌زندگی او بیشتر نزدیک است یا تجربه‌هایش را از مردمی که پیرامون خود می‌بیند جان می‌دهد، و بخصوص آنجا که خود را در وجود قهرمان داستانش وصف می‌کند. می‌توان گفت که قهرمان محبوب داستان معروف «بوچان» (اربابکوچولو)، پسری ساده و یکراه که به معلمی روستایی دوردست می‌رود، یا شخصیت مسلط بر «واگاهای وانکو ده آرو» (من گربه‌ام) که معلمی ساده و نزار و بینواست، هر دو تصویری از روزهای زندگی نویسنده دارند.

توجه به‌واقع‌گرایی در نثر ژاپن، مانند هرجای دیگر، با نثر بی‌پیرایه پیوند داشت و نویسندگان طبیعی‌گرا چندان به‌جلا و جلال سخن نمی‌اندیشیدند، اما شیوه‌ای ارزنده و استوار در نوشتن به‌زبان مردم و به زبان گفتار عامیانه برقرار کردند. اما این نویسندگان حقیقت را در آن چیزی می‌دیدند که برآنها واقع می‌شد. داستانها بیشتر به شیوه‌ای نزدیک شد که برای زندگینامه‌نویسی یاصحبت هرروزه و پراکنده مناسب‌تر است. زبان زیبای ادب قدیم ژاپن کمتر به‌کار گرفته می‌شد، و نیز ذهنیت احساس‌گرای سست انسجام، مایه و عنصر عمدهٔ بسیاری از داستانهای ژاپنی در قرن بیستم گردید. این وضع تا اندازه‌ای براثر از خود-رهاشدگی در برابر شتاب ناهنجار تجدد و فشارهای احوال زمانه بود. و نیز می‌توان بازتاب سنت نوشته‌های گزارشی (نیکی) و نوشته‌های پراکنده (زو-یهیتسو) را در این آثار آشکار دید. با اینهمه، فرهنگ ژاپن دین گرانی به پیش-داران مکتب طبیعی‌گرا و گروهی نویسندگان متأخر دارد، که ازینان «شیمازاکی توءسون» (۱۹۴۳-۱۸۷۲)، «ناگای کافو» (۱۹۵۹-۱۸۷۹)، «شیگا نائویا» (متولد ۱۸۸۳)، «تانیزاکی جونیچیرو» (۱۹۶۵-۱۸۸۶) و «آکوتاگاوا ریونوسوکه»(۱۹۸۲ تا ۱۹۲۷) برجسته‌اند. این نویسندگان و دیگران انبوه سرشاری به‌اندوختهٔ ادب ژاپن افزودند که، ناگزیر، در کیفیت، درجات دارد اما متجدد و متعلق به‌امروز است و نیز ژاپنی است، و هنر آنها بیشتر در تلفیق این دو ویژگی در این روزگار پرتحول بوده است.

بهرهٔ ۱۵

ناآرامی و نظامیگری سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷

آغاز بحران در دههٔ ۱۹۳۰

سال ۱۹۳۱ در تاریخ جدید ژاپن نقطهٔ عطفی بشمار آمده است زیرا که در این سال نیروهای مسلح ژاپن خودسرانه در جنوب منچوری پیش رفتند و با این کار درگیری تازه‌ای برای دولت خود در خاک آسیا ساختند که سرانجام بنیاد روابط خارجی را که ژاپن در دههٔ ۱۹۲۰ ساخته و پرداخته بود یکسره از هم پاشید و در نهایت نیز ژاپن را به بزرگترین جنگ و شکستی که در تاریخ خود به یاد دارد، کشانید.

ژاپن در دههٔ ۱۹۳۰ به موج و آشوب تحول عظیمی درافتاد که مردم را به‌تب و تاب ملی‌گرایی افراطی انداخت و امید سعادت یافتن از راه توسعهٔ ارضی در خارج و هوا و سودای رسیدن به ثبات و آرامش از راه ایجاد «جامعهٔ بزرگ سعادت همبسته» در شرق آسیا بزعامت ژاپن را در آنان برانگیخت.

مسائل داخلی مانند شکست نظام پارلمانی در کارآیی نشاندادن برای ادارهٔ مملکت و در جلب اعتماد مردم، فقر و فشار اقتصادی، توسعهٔ آموزش و دگرگون شدن الگوهای اجتماعی که زمینه‌های تغییر را بارآورد، فشارهای خارجی و جریانهای سیاست بین‌المللی که بیشتر پیامد جنگ جهانی اول بود، در گراییدن مردم به اندیشه‌ها و جریانهایی که ژاپن را محور آسیا و حتی جهان می‌شناخت و توسعهٔ ارضی و اقدام نظامی را برای اجرای «رسالت تاریخی» ژاپن وبرای اعتلا و جبران بیعدالتی و تجاوز غربیان مجاز می‌شمرد، مؤثر افتاد. سرخوردگی ژاپنی‌ها

از ممالک متحده پس از کنفرانس واشینگتن فزاینده بود. آنها این کنفرانس را کوششی از سوی غربی‌ها برای جلوگرفتن از رشد و پیشرفت ژاپن انگاشتند. تصویب قانون تازهٔ مهاجرت (Exclusion) ۱۹۲۲ و وضع تعرفهٔ گران از سوی ممالک متحده در مقابله با رکود عظیم اقتصادی، روابط ایندولت با ژاپن را هرچه تیره‌تر ساخت. در همین حال «منافع خاص» ژاپن در چین با سرسختی بریتانیا و نیز باروی‌کارآمدن دولت ملی و بیدارشدن مردم در چین، سد می‌شد. در اروپا با برآمدن آلمان نازی و ایتالیای فاشیست ، مفهوم سوسیالیزم دولتی و سازمان اقتصادی ناحیه‌ای زمینهٔ قبول پیدا کرده بود، حال آنکه رکود اقتصادی دموکراسیهای غربی نظام سیاسی و مالی آنها را کم‌اعتبار می‌ساخت. آسان می‌شد استدلال کرد که جهان در پنجهٔ قدرتهای بزرگ و در استثمار کشورهای «غنی» است و ممالک «فقیر» از فرصت‌های بحق خود برای آسایش و توفیق و تعالی محروم مانده‌اند. بعقیدهٔ بسیاری از ناظران نگران در اینجا، بخت و سرنوشت ژاپن در قارهٔ آسیا بود نه در همکاری با قدرتهای غربی، شتاب ژاپن در کار بسیج اعلای نظامی، هم برای عزم به‌تاختن یک تنه و پیش‌رفتن در شرق آسیا و هم نتیجهٔ احساس روزافزون عدم امنیت بود زیرا که خود را در برابر خصومت فراینده قدرتهای غربی تنها و بیدفاع می‌دید.

تأکید برسیاست‌های پارلمانی در دههٔ ۱۹۲۰ بسیاری از ژاپنی‌ها را درموضع انفعالی گذاشت و، سرانجام، آنان را به معارضه خواند زیرا که این نوع حکومت برپایهٔ موازنهٔ قدرتی بود که در آن منافع بنگاههای اقتصادی و بازار بیش از گذشته وزن و اعتبار داشت، و نیز از آنرو که آن برپایهٔ اندیشهٔ وارداتی بود که ارزشهای سنتی حکومت را که در آن امپراتور کانون حاکمیت بود تضعیف و بنیادهای حقوق ملت و اصالت فرد را تقویت می‌کرد، و نیز از آنجا که الگوهای تازهٔ رفتار و منش فردی و اجتماعی را فرا می‌آورد که در این جامعه ناشناخته و حتی ناپسند بود.

جزاینها، موجبات دیگری هم در کار بود: توسعه و اهمیت عظیم صنعت و تجارت که از اعتبار کشاورزی بنسبت کاست، تأثیر زمینداران را در احزاب سیاسی کاهش داد، و اقتصاد جدید با واردکردن برنج ارزان از کره و تایوان منافع کشاورز را فدای نیازهای مصرف‌کنندهٔ شهری ساخت. از سوی دیگر، نفوذها و تلاشهایی که برای کاهش هرچه بیشتر مالیات بنگاههای بزرگ تولیدی وتجاری شد، کسر در آمد دولت و نقصان بودجهٔ نظامی را به‌دنبال داشت. بدینسان دو سنگر مهم ارزشهای سنتی جامعهٔ ژاپن، یعنی روستا و ارتش، آسیب

دید و بجای آن شهرها رونق گرفت.

از سویی هم منافع سرشار صنعت کسانی را وسوسه کرد که درآمد بیحساب را به‌پای اسراف و تجمل، در چیزهایی که تقریباً همه بیگانه و غربی بود، بریزند. این جلوه‌فروشی‌ها توزیع نابرابر ثروت را هرچه شدیدتر نشانداد و «افکار خطرناک» مانند سوسیالیزم و کمونیزم را ــ که اینها هم غربی بود ــ توسعه داد. این پدیده‌ها و موجبات، مسألهٔ قدیم پاسخ «درست» ژاپن به تمدن غربی را از نو مطرح ساخت. در دورهٔ میجی بسیاری چیزها را که از نظر فرهنگ و سنت ژاپن ناپسند و بی‌تناسب بود، به‌بهانهٔ بهایی که برای «ایمنی و قدرت» باید پرداخت، پذیرفته بودند و نیز ارزشهای بنیادی مانند نظام امپراتوری، اخلاقیات کنفوسیوسی، سنت سامورایی در حکومت و ادارهٔ مملکت حفظ شده بود. اما در سالهای میان دو جنگ جهانی چنین نمود که این ارزشها نیز روبه‌نابودی دارد و شاید که خود ژاپنی‌بودن هم‌به‌پای تجدد برود. درنظر بعضی نگران‌کننده‌تر از هرچیز آن بود که ژاپن شاید ناچار شود که هوای قدرت اول شدن در جهان و زعامت در شرق آسیا را فرو گزارد. بردهایی که ژاپن در آسیای شرقی درنتیجهٔ سیاست‌های دورهٔ میجی یافته بود، دو نوع بود: یکی توسعهٔ ارضی در خاک آسیا که کره و نواحی شمال آنرا به‌ژاپن پیوسته ، و نیز یکرشته حقوق ویژه مانند امتیاز راه‌آهن جنوب منچوری و اجارهٔ ناحیهٔ «لیائوتونگ» که ناحیهٔ عمده‌ای از ایالات منچوری چین را حوزهٔ نفوذ ژاپن ساخته بود. دیگر، در جنوب، در سرزمین اصلی چین که با نظام «بنادر موضوع پیمان» سراسر آن ناحیه بروی نفوذ اقتصادی ژاپن باز شده و در آنجا از آغاز این قرن توانسته بود خود را همتای بریتانیا، فرانسه، آلمان و ممالک متحده ببیند. در واقع نیز ظرفیت رقابت اقتصادی ژاپن در چین موجب شده بود که دیگر قدرت‌ها به‌تلاش برای جلو گرفتن از جاه‌طلبی‌های ژاپن برآیند. این اندیشه و خواست غربی‌ها در قرار و مدارهای کنفرانس واشینگتن نهفته بود که هر چند که با توفیق کامل به‌انجام نرسید، در تغییر جهت سیاست ژاپن مؤثر افتاد.

توجه و جهش عمده در سیاست خارجی ژاپن در دههٔ ۱۹۲۰ در جهت بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی در چین بود، اما مانع اصلی در پیشرفت این سیاست، بیش از رقابت قدرتها، وضع سیاسی چین درآمد. پس از جنگ اول موج عظیمی از مقاومت در برابر استعمار در چین برخاست که با درخواست برای تجدیدنظر در پیمانهای تثبیت امتیاز برای قدرتها و تحریم‌های ضدخارجی نمودار شد. خواستهای میهن‌پرستان چینی در نهایت متوجه بازیافتن اتحاد چین گردید.

احساسات ملی‌گرایی مؤثرتر از هرجا در حمایت از «کئومین تانگ» (Kuomintang) که «چانکایشک» رهبری آنرا داشت جلوه‌گر شد و او در پایگاهی در جنوب چین به‌مرکز و شمال لشکر راند و تلاش برای اتحاد چین را آغاز کرد. بدینسان او از دو سو به‌معارضه با منافع ژاپن برآمد: نخست آنکه خواست تجدیدنظر در همهٔ امتیازهای داده شده به بیگانگان در چین محتمل و نزدیک می‌نمود ، که عمدهٔ آن پیمانهایی بود که بنادر چین را به‌روی قدرت‌ها گشوده بود. دوم آنکه با احتمال غلبهٔ او بر «چانگ تسو ـ لین» سرکردهٔ محلی منچوری تسلط ژاپن را که از چندی پیش در اتحاد با این امیر موقع ممتازی در منچوری یافته بود، تهدید نمود. این تهدید، گذشته از منافع ژاپن، متوجه موضع بین‌المللی او هم که با دشواری و تلاش بسیار از زمان پیمانهای نابرابر فراهم شده بود، می‌شد بسیاری از ژاپنی‌ها چنین می‌دیدند که واردشدن در همکاری جهانی و تعلق به نظام «پیمانها» وموازین بین‌المللی ساخته و پرداختهٔ غرب، موضع ژاپن را در خاک آسیا به‌خطر انداخته است و نا خشنودی آنها ازاین نظام، مانند جنبه‌های دیگر تمدن غربی، فزاینده شد.

آگاهی و حساسیت مردم ژاپن به‌آنچه که در کشور و جهان پیرامون آن می‌گذشت نتیجهٔ پدیده‌های بسیار بود. آموزش همگانی که ژاپنی‌ها را نخستین ملت باسواد آسیا کرد، امکان داد تا عامه بوسیلهٔ مطبوعات به‌حرکت آیند. نظام وظیفه افق دید جوانهای روستایی را که در هرجای کشور خدمت میکردند، باز کرد. پیشرفتهای صنعتی، مملکت را با شبکهٔ ارتباطی بهتر بهم پیوست و همگنی در آداب و گویش و رفتار را بیشتر ساخت. آزمون حکومت مشروطه نیز مسؤولیت‌ها و علائق رهبران جامعه را افزایش داد و، سرانجام، جنگ‌های موفق ژاپن بار آمد و هم فزایندهٔ اعتماد به‌نفس ملی بود.

انجمن‌های میهنی

همراه با رشد ملی‌گرایی، ناسیونالیزم افراطی هم پیدا شد. ملی‌گرایان تندرو نگران بودند که ژاپن دارد بیش از اندازه «غربی» می‌شود، و ازینرو آنها در مبارزه در راه آرمانشان به‌سنت‌های قدیم متوسل شدند. اینان پیوسته به‌دولت و مردم ژاپن فشار می‌آوردند که در خارج توسعه‌طلب باشد و در داخل پایبند سنت. آنها از بی‌عدالتی غربی‌ها دربارهٔ ژاپن رنجیده بودند. پیش از عروج نظامیگری در میانهٔ دههٔ ۱۹۳۰ این اندیشه و رفتار را می‌شد در میان اقلیت عمده و مؤثری از ژاپنی‌ها

که میراث‌دار مردان صاحب عزم و با جوهر سالهای پایانی دورهٔ «توکوگاوا» شناخته می‌شدند، یافت. آنها در گروه‌ها و جمعیت‌هایی که «انجمن‌های میهنی» نامیده می‌شدند راهی برای رسیدن به آمال خود یافتند.

نخستین انجمن‌های میهنی که فعالیت مخفی داشتند، مانند «گن یوع شا» (انجمن اقیانوس سیاه) که در سال ۱۸۸۱ ایجاد شد یا «کوکوریوکای» (انجمن آمور یا اژدهای سیاه) که در سال ۱۹۰۱ بنیاد گرفت، در اصل در هدفهاشان دست راستی نبودند. این هر دو نهضت زبدگان بودند که هدف توسعه و گسترش منافع ژاپن در خارج، بویژه در کره و منچوری، را داشتند. هدف انجمن آمور «نوکردن نظام حکومت، پیش‌بردن سیاست خارجی توسعه‌خواه در خارج، تحول در سیاست کشور برای تأمین سعادت مردم و برقرارکردن یک سیاست اجتماعی برای حل مسائل میان کار و سرمایه» بود.

از دهۀ ۱۹۲۰ و با بالاگرفتن تب وتاب اجتماعی، این انجمن‌ها متوجه مسائل داخلی شدند و زنگ خطر را علیه «افکار خطرناک» به‌صدا درآوردند. در اینحال انجمن‌های تازۀ میهنی که آرمان تعادل داخلی و ملی‌گرایی داشتند نیز بنیاد گرفتند. «انجمن میهنی ژاپن» (نیهون کوکوسوییکای) در سال ۱۹۱۹ بوسیلۀ «توکونامی تاکه‌جیرو» وزیر کشور کابینۀ «هارا» و دیگر اعضای رهبری «سی‌یوکای» ایجاد شد تا دیوانسالاران و صاحبان سرمایه و صنعت را در یک هدف که خواستار تعادل میان کارگر و کارفرما و انکار سیاست‌های تند و نیز وحدت ملت برکانون امپراتور بود، گرد آورد. تأسیس انجمن‌های جدیدتر، مانند این و «کوکو هونشا» (انجمن بنیاد ملی، از سال ۱۹۲٤) بیشتر برای این بود که ژاپن را از خطرهای سوسیالیزم نگهدارد. «انجمن بنیاد ملی» بویژه نفوذ و اعتبار خاص داشت و افراد برجسته‌ای از مقامهای کشوری و لشکری و حزبی و اقتصادی در میان اعضای آن بودند.

اما تا دهۀ ۱۹۳۰ مایۀ تازه‌ای به اندیشۀ گروههای راست‌گرا با رشد و با شدت گرفتن مسائل داخلی و خطیرشدن موقع بین‌المللی ژاپن این باور که «تجدید سازمان ملی» موازی خطوط سوسیالیزم دولتی ناگزیر است، در سر کسانی، بویژه آنها که در بنیادهای نظامی بودند، افتاد و این احساس بالا گرفت که کار «احیای میجی» هنوز به انجام نرسیده و جنبشی دیگر یا نهضت «احیای شووا» بایسته است. گدار اصلی این جریان تنفر از بیگانه، تمرکز برکانون امپراتور و حساسیت دربارۀ آسیا بود. انجمن آمور در بیان‌نامه‌ای که در ۱۹۳۰ بمناسبت سی‌امین سالگرد بنیادش داد، می‌گفت: «امروز پادشاهی ژاپن به دورۀ خطیری

وارد شده است که جمعیت اعلای همهٔ ملت را بایسته می‌سازد. ما از همان ابتدا بروفق رسالت امپراتوری برای گسترش در خارج بمنظور حل مسألهٔ اضافه جمعیت کشورمان کوشیده‌ایم و هم در آنحال خواسته‌ایم تا حامی و مشوق مردم شرق آسیا باشیم ... اما با ملاحظهٔ جریانهای اخیر بین‌الملل می‌بینیم که بنیادی که بوسیلهٔ «میجی کبیر» برپا شده بود دستخوش ویرانی تند است... پس مصمم شده‌ایم تا میدان فعالیت خود را بازتر کنیم ... مرامنامهٔ ما اینست:

اصول مرامی: ما معتقد به حاکمیت آسمانی (تنو شوگی) می‌باشیم. ما بر پایهٔ تعالیم اساسی بنیاد امپراتوری، در پی توسعهٔ نفوذ امپراتوری به همهٔ مردمان و همه‌جا و ساختن عظمت بنیاد حاکمیت ملی ژاپن هستیم.

برنامهٔ اساسی ما:

۱ـ با توسعه و پیشرفت طرح کبیر بنیادگذاران میهنمان، طریقت اعلا (تائو)ی فرهنگ شرقی را گسترش خواهیم داد، تعادلی از فرهنگ‌های شرقی و غربی خواهیم ساخت، و رهبری را در میان مردم آسیا به‌دست خواهیم گرفت.

۲ـ به‌بسیاری از رذیلت‌ها، مانند قانونمداری دروغین که آزادی مردم را محدود می‌کند، راه حل سلیم را جلو می‌گیرد، کارآیی در امور عمومی و خصوصی را مانع می‌شود و معنای واقعی حکومت مشروطه را از میان می‌برد، پایان خواهیم داد...

۳ـ نظام اداری را زیر و رو و بازسازی خواهیم کرد.

٤ـ روح خدمت سربازی امپراتوری را به سربازان و ملوانان خواهیم دمید.

٥ـ در نظام آموزش کنونی اصلاح بنیادی خواهیم کرد.»

سازمانهای افراطی کوچکتر وضع دیگر داشتند و در حاشیهٔ سیاست می‌گشتند و برای گردش کار خود به سهمیه و پرداختهای غیر اعضاء وابسته بودند که به‌هرشیوه و شگردی می‌گرفتند. قوام و انسجام آنها بمایهٔ نفوذ سرکرده‌های منفرد بود. بیشتر اینها تفاوت چندانی با دسته‌های چماقدار نداشتند منتها شعار و ترکیبشان رنگ میهنی داشت و گاه که در تأثیر و تابع مردان خطرناکتری می‌شدند شیوه و رفتار آنها نیز مانند عقایدشان، شدت و خشونت می‌یافت.

«کیتا ایکی» نویسندهٔ انقلابی معروف که سرانجام در سال ۱۹۳۷ برای شرکتش در توطئهٔ کودتایی که عقیم ماند اعدام شد، چنانکه در سخن ازنظامیگری در مبحث پیش اشاره شد، نظریه و شیوهٔ خشونت را القاء می‌کرد. او همراه با «اوکاوا شومی» در سال ۱۹۲۱ «یوزونشا» (انجمن صیانت جوهر ملی) را بنیاد کرد که الگوی بسیاری از انجمن‌های همانند شد. سهم و تأثیر «کیتا» در ساخت و

پرداخت اصول مرامی این نهضت بود که شرح آن در کتابی که او در سال۱۹۱۹ در سی وپنجسالگی زیرعنوان «برنامهٔ کلی تجدید سازمان ژاپن» نوشت، آمده است. این کتاب، با آنکه پلیس انتشار آنرا ممنوع کرد، بزودی او را به‌شهرت رساند. «کیتا» در کتاب خود خواستار یک بازنگری و دگرگونی تند در جامعه در جهت مناسب ساختن ژاپن برای به‌دست گرفتن رهبری آسیا، که آنرا نزدیک می‌دانست، شده بود: مصادرهٔ داراییهای شخصی بیش از یک میلیون ین، ملی کردن صنایع عمده، مقررشدن هشت ساعت کار در روز، ضبط و توزیع دوبارهٔ املاک خصوصی بارزش بیش از ۱۰۰٫۰۰۰ ین و حکم امپراتور در سلب مالکیت از خاندان سلطنت. همهٔ این کارها می‌بایست با یک کودتای نظامی انجام شود که کشور را از رهبری موجود ـ سیاسی، اقتصادی و اداری ـ پاک خواهد ساخت و بجای آن حکومتی برپایهٔ ارتباط مستقیم امپراتور و مردم بنیاد خواهد کرد. این بنیاد به‌ژاپن امکان خواهد داد که در امور خارجی با شدت و قوت بیشتری رفتار کند. توجیه «کیتا» این بود که ژاپن بنام عضو ملل مستضعف دنیا وظیفه دارد که از کشورهای دارا مانند بریتانیای میلیونر و روسیهٔ ملاک داد بستاند. این کار را با سیاست توسعهٔ ارضی در خاک آسیا و حمایت از منافع آسیایی‌ها در همه‌جا در برابر غرب، می‌توان کرد.

دیگر رهبران ملی‌گرای تندرو نیز عقاید مشابهی در پیش می‌نهادند. در ۳ سپتامبر ۱۹۲۱ «آساهی هنگو» از رهبران «شین‌شو گیدان» سپاه راستی ارض مقدس) رئیس زایباتسو یاسودا را ترور کرد. او بیان‌نامه‌ای از خود بجا گذاشته بود که در آن آمالگرایان هوادار خود را به انجام رسالت «احیای تایشو» می‌خواند و می‌گفت: «۱ـ میلیونرهای خیانتکار را به خاک بسپارید، ۲ـ احزاب سیاسی موجود را در هم بکوبید، ۳ـ مقامات عالی و اشراف را به گور بفرستید، ٤ـ حق رأی همگانی را تحقق بخشید، ٥ـ وراثت مقام و ثروت را ملغی کنید، ٦ـ زمین‌ها را ملی کنید و زارعان اجاره‌دار را آسوده سازید، ۷ـ همهٔ ثروتهای بیش از ۱۰۰٫۰۰۰ ین را ضبط کنید، ۸ـ بنگاههای بزرگ اقتصادی را ملی کنید، ۹ـ خدمت نظام را به یکسال کاهش دهید. همقطاران! امیداورم به اصول اعتقادی من و فادار بمانید. حرف نزنید، به هیجان نیایید و جلوه نفروشید. فقط بدرید و بکوبید و بکشید.»

اما عقاید «گن‌دو سی‌کیو»، مبشر یک انقلاب دهقانی که روستا را هسته و کانون زندگی سیاسی و نیز حیات اقتصادی می‌دید، با دیدگاه «کیتا» و نظریه‌پردازان مانند او بسیار تفاوت داشت. او نیز براهمیت امپراتور در حاکمیت ملی

تاکید می‌نهاد و رسالت تاریخی ژاپن را در بیرون مرزها قبول داشت، اما بجای ملی‌کردن صنعت خواستار نابودساختن آن بود، زیرا که آنرا مظهر استثمار روستا بنفع شهر می‌دانست. او متوجهٔ استقلال و خودکفایی روستا بود و مـرکزیت، بوروکراسی و بنیادها و چیزهای غربی را منفور می‌دید.

عقاید «گن‌دو» نیز نخست در سال ۱۹۱۹ انتشار یافت و بوسیلهٔ سازمانی که او در سال ۱۹۲۰ بنیاد کردتبلیغ می‌شد. این گروهها همه گرایش افراطی داشتند اما هریک بگونه‌ای از زمینهٔ نارضایی اجتماعی بهره می‌گرفتند.

ملی‌گرایان و نظامیان

تفاوت منش و منافع میان انجمن‌های میهنی مانع آن بود که در طرح وپیشنهاد برنامهٔ سیاسی واحدی به توافق و همکاری برسند. شمار اندک اعضاء ونداشتن عواید منظم نیز آنها را از تأثیر می‌انداخت. از سویی هم تعصب‌های ضدسرمایه‌داری و ضدغربی که شیوهٔ اندیشهٔ بیشتر اعضای این گروهها بود همانند عقاید کسانی می‌نمود که توانائیشان در جهت دادن به‌سیاست سرانجام به ظهـور و ثبوت رسید. اینان افسران جوان نیروهای مسلح و بویژه ارتش (نیروی زمینی) بودند. بسیاری از اینها در دههٔ ۱۹۲۰ از قشرهای تازهٔ اجتماعی و از خانواده‌های میانحال خرده مالک و کارمند و پیشه‌ور به خدمت نظام آمده بودند و بپایـهٔ اشراف‌زادگان به‌نظام موجود وفاداری نداشتند، اما باز نمی‌خواستند که وسیلهٔ مقاصد کمونیزم یا قشر نادار شهری شوند. این نظامیان بیشتر آمادهٔ پیوستن به راست افراطی و تأثیر پذیرفتن از نارضایی برآمده از دگرگونی و فشار اقتصادی بودند. آنها خود نیز خرسندی از اوضاع نداشتند و تسلط غیرنظامیان برکارها و سیاست‌بازی احزاب را مایهٔ تنزل اعتبار خود می‌دیدند. سیاست مسالمت و حسن همجواری و کاهش بودجهٔ نظامی، آیندهٔ خدمتی آنها را تهدید مـی‌کرد و، سرانجام، ثروت و تجمل قشر ممتاز اقتصادی، بویژه در شهرها، در برابر حقوق اندک و سختی‌کشی و قناعتی که جامعه از سربازان انتظار داشت در نظر آنان ناسازگار و غریب می‌نمود.

پس، شماری ازین افسران با نهضت‌های ملی‌گرا سر وسری یافتند و از آن میان بعضی با تندگرایانی چون «کیتا ایکی» و «اوکاوا شومی» تماس گرفتند و به‌ایجاد سازمانهای مشترک با غیرنظامی‌ها پرداختند. زمینه برای ورود نظامیان به سیاست آماده بود و بویژه فرماندهان ارتش و نیروی دریایی وسایل نفـوذ

مؤثر داشتند مثل آموزش نظامی و ادارهٔ نواحی زیر تسلط ژاپن در خارج. نیروهای مسلح همچنین از طریق سربازگیری و سازمان ذخیرهٔ وسیع، قشر فزاینده‌ای از مردم را زیر تأثیر در می‌آورد. لشکریان از جادوی اعتباری که وقتی پایگاه و فضیلت والای طبقهٔ سامورایی را در ذهن مردم می‌ساخت، بهره می‌بردند. افسران، برخلاف «سیاستگران فاسد» منزه از مطامع شخصی وفراتر از بازیهای سیاست و سرشار از احساس مسؤولیت برای رفاه مردم و امنیت کشور شناخته می‌شدند. تا پایان دههٔ ۱۹۲۰ «مسألهٔ افسران جوان» در نیروهای مسلح و بخصوص در نیروی زمینی نمود یافته بود. افراطی‌ها در ارتش دو زمینهٔ فعالیت یافتند: یکی فرماندهی نسبهٔ مستقل «کوانتونگ» در منچوری و دیگر «انجمن‌های سری» تازه بنیاد شده.

نام این انجمن‌های سری ماهیت ناسیونالیستی هدفهایشان را نشان می‌دهد: انجمن «جیمو» (جیموکای)، حزب شمشیر آسمانی (تن‌کن‌توء)، اخوت خونی (کنتسومیلان)، انجمن شکوفه (ساکوراکای). انجمن اخیر که بوسیلهٔ سرهنگ دوم «هاشیموتو کینگورو» و از افراد نیروهای زمینی و دریایی در سپتامبر ۱۹۳۰ سازمان یافت، در اوج فعالیت خود یکصد عضو داشت. همهٔ افسران از درجهٔ سرهنگ دوم به پایین اما در مناصب حساس. دو پنجم آنها از وزارت جنگ و ستاد کل بودند و حدود همین عده از مدارس نظامی و بقیه از واحدهای لشکری مستقر در توکیو. این نخستین انجمنی بود که به خشونت و طغیان برخاست.

در نوشته‌ها و گفته‌های میهن‌پرستان تندرو دو اصطلاح مکرر بود: یکی «کودو» یا «طریقت امپراتوری» و دیگر «شووا ایشین» یا «نهضت شووا». این هر دوحاکی از سهم و پایگاه خاص امپراتور در بنیاد سیاسی کشور بود اما هیچیک سیاست و برنامهٔ اجرایی دقیقی ارائه نمی‌کرد. «طریقت امپراتوری» اشاره به‌هدف والا و تلاش مقدس بنام امپراتور برای بازگرداندن ارزشهای سنتی داشت. «نهضت شووا» رویدادهای ایندوره را با حوادث قرن نوزده و نهضت «احیای میجی» پیوند می‌داد و می‌خواست تا جنبش دوباره‌ای در سال ۱۹۳۰ دورهٔ پادشاهی «شووا»، مانند آنچه که در سال ۱۸۶۸ بود، انجام شود. اقدام قاطع و براندازنده اینبار می‌بایست علیه کسانی صورت گیرد که مظهر فساد در ژاپن قرن بیستم بودند، یعنی مؤسسات بزرگ اقتصادی ـ بخصوص «زایباتسو»ها، سیاستبازان حزبی و دیوانسالاران دستیار آنها.

بنوشتهٔ یکی از پژوهندگان تاریخ ایندورهٔ ژاپن (J. W. Hall) مایه‌های قیام دست راستی در دههٔ ۱۹۳۰، که مورخان ژاپنی آنرا «درهٔ تاریک» (Kurai

(Tanima نام داده‌اند، آماده بود : «دستگاه زیارتگاههای شینتو که از حمایت دولت برخوردار بود، پایگاه آیینی برای بازگشت به باور تعبدی به‌ویژگی و بی‌همتایی تاریخی ژاپن به‌دست داد. شماری از انجمن‌های سری و میهنی راه ووسیلهٔ گسترش اندیشه‌های ملی‌گرایی افراطی و ژاپن پرستی (ژاپنیست) و نیز افکار تازهٔ سوسیالیزم دولتی را فراهم کردند، و نیروهای مسلح بیرون از تسلط مقامات کشوری، در داخل و خارج ژاپن وسیله‌ای نیرومند برای دنبال کردن این هواها بود.» حکومت میجی آگاهانه از شبکهٔ زیارتگاههای شینتو برای پیشبرد نهضت استفاده کرده بود. در سال ۱۸۷۱ این زیارتگاهها از کمک دولت بهره‌مند و به دوازده رده درجه‌بندی شدند که زیارتگاه «ایسه» در رأس و زیارتگاههای کوچک روستایی در پایین این مراتب بود و روحانیان شینتو رسماً به تصدی این امکنه منصوب می‌شدند. الهیات شینتو و اساطیر مربوط به بنیاد ملی ژاپن و تبار و پایگاه آسمانی امپراتور در مدارس در درس اخلاق («شوشین») یاد داده می‌شد. بدینسان مایه‌های «پرستش امپراتور» که در احترام به تصویر امپراتور وخواندن عبادی «فرمان امپراتور دربارهٔ آموزش» در مدارس نمود داشت، زنده نگهداشته شد و وسیلهٔ تقویت همبستگی ملی گردید. شینتو جوهری عرفانی و مبنایی فرهنگی به مکتب میهن‌پرستی ژاپن داد.

استقلال و خودسری در ارتش بیشتر ازینجا پیدا شد که در نظام تازهٔ کابینه مقرر شده بود که وزیران ارتش و نیروی دریایی از افسران شاغل باشند. ازینرو هیچ کابینه‌ای نمی‌توانست بی‌وزیران نظامی که منتخب و نمایندهٔ نیروهای مسلح بودند، تشکیل شود یا روی کار بماند. پس افسران ارشد پی‌بردند که برای اجبار هر کابینه‌ای به‌خواست ارتش، کافی است که وزیر نظامی را از آن بیرون ببرند یا دولت را به آن تهدید کنند، یا از تشکیل دولتی که با ترکیب آن بهربهانه موافق نبودند، جلو گیرند. کار چنان بالا گرفت که تا سالهای دههٔ ۱۹۳۰ غلبهٔ نظامیان بر قدرت دولت بصورت سنت درآمد و در واقع اراده و مقاصد افسران ارشد و متنفذ ارتش برسیاست ژاپن تسلط داشت. در اینحال افسران ارشدخود نیز زیر فشار افسران جوان خشک فکر و متعصب بودند، هرچند که باینوسیله می‌توانستند کابینه‌ها را تهدید و وادار به‌قبول نظر خود کنند. وزیر جنگ در مخالفت با موضوعی در کابینه بهانه می‌کرد که اگر نظرش پیش نرود حفظ نظم و انضباط در ارتش غیرممکن خواهد بود.

بحران اقتصادی به‌جنبه‌های انقلابی ناسیونالیزم افراطی اهمیت بیشتری داد. در سالهای ۳۰-۱۹۲۹ شکست نظام مالی و تجاری امریکا افت اقتصادی

ناگهانی در سطح جهان پدید آورد که بتندی در تنزل شدید بازار تقاضا برای ابریشم ژاپن نمودار شد. در سال ۱۹۳۱ شاخص بهای ابریشم خام (برپایهٔ ۱۰۰ در سال ۱۹۱٤) به ٦۷ تنزل کرده بود که در مقایسه با شاخص ۱۵۱ در سال ۱۹۱۹ و ۲۲۲ در سال ۱۹۲۵ مصیبت‌بار بود. دهقانان هم اکنون از تنزل قیمت برنج لطمه دیده بودند. در نیمهٔ دوم سال ۱۹۳۰ قیمت برنج باز هم پایین آمد و از ۳۱ ین در هر «کوکو» به‌۱۸ین رسید. تقاضا برای محصولات پنبه‌ای ژاپن نیز در بازار خارج سقوط کرد و بیکاری گسترده در صنعت نساجی، دختران کارگر را وادار ساخت تا به روستاهای خود بازگردند. این همه به فقر گسترده در دهات کشید. در شمال و شمالشرق ژاپن، که همراه با «کیوشو» حوزه‌های مطلوب سربازگیری برای ارتش بود، وضع از همه‌جا بدتر می‌نمود، و از آنجا که بسیاری از افسران جوان هم از خانواده‌های محروم آسیب‌دیده آمده بودند، ناداری و نارضایی در روستا بسرعت به ناآرامی نظامیان از هر رده و درجه انجامید.

نظامیگری و توطئهٔ مارس ۱۹۳۱

در ردهٔ بالای ارتش درینکه چگونه باید با این دشواریها روبرو شد، دوگانگی و اختلاف‌ـنظر وجود داشت. بیشتر افسران ارشد هنوز پرداختن به‌امور سیاسی را در حد کار خود نمی‌دانستند. اما در میان اقلیتی از افسران که اقدام ارتش را می‌خواستند، دو گروه ممتاز بود: یکی گروه «طریقت امپراتوری» (کودو) که بر محور ژنرال «آراکی سادائو» و ژنرال «مازاکی جینزابورو» ایجاد شده بود و به آراء «کیتا ایکی» دلبستگی نشان میداد، هرچند که تأکید خود را بر موازین وفاداری، روحیه و اخلاق می‌نهاد نه‌برلزوم دگرگونی بنیادی. گروه دیگر، که از سوی مخالفانش «جناح سلطه» (توسی) نام گرفته بود، از جهتی انقلابی‌تر بود، هرچند که نه بشیوهٔ «کیتا» یا «اوکاوا». این گروه بیشتر از افسران رستهٔ پیادهٔ ستاد، مانند «ناگاتا تتسوزان» و «ایشیورا کانجی» ساخته شده بود که نگرانی از وضع سیاسی و اقتصادی آنها را بیشتر متوجه یک رشته ضابطه‌های سلطه‌ـ جویانه بر حکومت کرد که پیش از هرچیز به این منظور بود که ژاپن را برای یک جنگ سراسری بسیج کند. یکی از پژوهندگان ژاپنی جریان نخست را که در سوی حمله به‌سرمایه‌داری و نظام پارلمانی موجود بود «فاشیسم از پایین» خوانده است، و جریان دوم را «فاشیسم از بالا» :

(Maruyama Masao, Thought and Behaviour in Modern Japanese Politics, London, 1963, Pp 23 - 83).

افسران گروه «توسی» می‌خواستند با سرمایه‌داران و دیوانسالاران در نظام موجود همکاری کنند بشرط آنکه به‌هدف آنها برای رسیدن به قدرت ملی تقدم داده شود، و بسیاری از مردان کار را با خود هم‌جهت یافتند: رهبران «زایباتسو» بامید آنکه منافع تجاری خود راهرچه بیشتر نگهدارند، دولتمردان باین باور که ازینراه می‌توانند قدرت و ثبات کشورشان را حفظ کنند و دانشمندان و نویسندگان که به نظریه‌پردازی براین‌پایه آغاز کردند.

همهٔ این گروهها هدف خود را نجات ژاپن از بن‌بست می‌دیدند، اما در راه رسیدن به آن اختلاف داشتند. در زمینهٔ داخلی، تفاوت نظر برسر بیش و کم دگرگونی بود که در بنیادهای مملکتی و در رهبری ژاپن می‌بایست داد. درسیاست خارجی اختلاف نظر مهمتر می‌نمود.

نخستین درگیری عمده برسر آمادگی دولت «مین سی‌تو» برای مذاکره دربارهٔ تحدید تسلیحات ژاپن پیش آمد. پیمان دریایی ۱۹۳۰ لندن که ترتیبات ساخته و پرداختهٔ کنفرانس ۱۹۲۲ واشینگتن را تأیید نمود و در بعضی جهات توسعه داد، با حمایت وزیر دریاداری و در برابر مخالفت رئیس ستاد نیروی دریایی امضاء شد، و در مرحلهٔ تصویب نیز بامخالفت روبرو گردید، اما کابینه پشت سر نخست‌وزیر، «هاماگوچی»، محکم ایستاد و آنرا گذراند. در نظر افسران نیروهای مسلح و بخصوص ستاد، این تصمیم از جهت نحوهٔ اتخاذ آن و هم از جهت نفس عمل جای ایراد داشت. از نظر نحوهٔ تصمیم این مسأله مطرح بود که دو وزیر نیروهای مسلح و رؤسای دو ستاد هریک وظایف مشخص و معینی داشتند که از یکسو مدیریت و از سوی دیگر برنامه‌ریزی بود. وزیر جنگ و نیروی دریایی که عضو کابینه بودند می‌بایست پیشنهادهای نیروهای مسلح را به‌تأیید دولت برسانند و وجوه لازم برای اجرای آنرا بگیرند. بیشتر نظامیان در حد این‌وزیران و حتی دولت نمی‌دانستند که در اموری که اساساً جنبهٔ عملیاتی دارد رئیس ستاد را ندیده بگیرند. اما در امضاء و تصویب پیمان دریایی لندن نظر رئیس ستاد نیروی دریایی نادیده گرفته شد و حتی او و ادار به‌استعفا گردید.

اما از نظر عملیاتی اعتقاد افسران نیروهای مسلح آن بود که ژاپن نباید هیچگونه موافقتنامهٔ بین‌المللی را که آزادی عمل او را در شرق دور و اقیانوس آرام محدود می‌کند، بپذیرد، هرچند که این ترتیب بیکسان برای رقبای دریایی هم محدودکننده باشد. قبول نسبت و اصل ۵، ۵، ۳ برای کشتیهای بزرگ، که اکنون دربارهٔ کشتیهای کوچک نیز مقرر شده بود، به تضعیف دفاع دریایی در برابر ممالک متحده، که افسران نیروی دریایی دیرزمانی بود که او را رقیب مقدر

ژاپن می‌شناختند، تعبیر شد.

ریشهٔ این احساس در بی‌اعتمادی میان ژاپن و قدرتهای انگلوساکسون بود. ژاپنی‌ها، بخصوص پس از واقعهٔ ۲۱ درخواست در سال ۱۹۱۵، از توسعه‌طلبی رقابت‌آمیز ممالک انگلوساکسون نگران بودند. در واشینگتن در ۱۹۲۲ و بیش از آن در لندن در ۱۹۳۰ نشانه‌های روشنی از صف‌بندی انگلیس و امریکا در برابر ژاپن دیده می‌شد. بسیاری از ژاپنی‌ها بحث در مسألهٔ برابری نژادی در ورسای و قانون مهاجرت امریکا در سال ۱۹۲٤ را قرینهٔ آن یافتند که نژاد و فرهنگ در روابط بین‌المللی عوامل تعیین‌کننده‌اند و هشدار روزافزونی دربارهٔ سیاست‌های نژادی می‌گرفتند. پس در بخش مهمی از ارتش این احساس قوی بود که اگر وعدهٔ همکاری غربی‌ها قیود و اولویت‌هایی داشته باشد که ژاپن نپذیرد و یا از عهده برنیاید، باید تنها به‌اتکای قدرت خود آمادهٔ یافتن تفوق منطقه‌ای باشد.

از همان هنگام جنگ اول شماری از نظامیان در اندیشهٔ روابط استوارتر با آلمان و گسستن اتحاد با انگلیس و حضور قویتر در آسیا بودند و می‌خواستند برای روزهای دشوارتر آینده آماده باشند. اگر کار بر این مدار رود که منابع جهان در دست امپریالیستهای غربی بیفتد، که آنها ژاپن را از آن محروم خواهند داشت، پس ژاپن باید خود وارد کارزار شود. این معادله را ژنرال «ایشیوارا کانجی» کارشناس برجسته و شیفتهٔ جنگ بدقت ساخت و پرداخت و یک «نظریهٔ برخورد جهانی» از آن درست کرد. «ایشیوارا» چنین می‌دید که پیشرفت تکنولوژی مبارزه‌ای را برای تسلط منطقه‌ای و در نهایت برای رهبری جهان پیش خواهد آورد. بهره‌برداری از تکنولوژی مستلزم برنامه‌ریزی متمرکز دولتی حتی در گستره‌ای وسیع‌تر از آماده‌سازی در آلمان دورهٔ جنگ است. قدرت هوایی، که نمودار آن هواپیماهایی است که بتوانند کرهٔ زمین را بی‌تجدید سوخت‌گیری دور بزنند، سرنوشت نهایی را معین می‌کند و پیروزی و اتحاد جهانی را فراهم می‌آورد. این مبارزه میان ممالک متحده که رهبر تمدن غربی است و ژاپن که رهبر آسیاست، خواهد بود. ژاپن بمنظور آماده‌شدن برای این مبارزه باید که در ایجاد مدیریت دولت برصنایع، در استقرار حکومت نظامیان و در بنیادکردن یک حزب عامه بکوشد. ژاپن در این کار باید از تحکیم تسلط خود بر منابع طبیعی وانسانی شمالشرق آسیا آغاز کند که نخستین گام آن گرفتن «منچوری» خواهد بود وسپس بهم پیوستن و یکپارچه‌کردن شمال چین و شرق سیبری و از آن پس باید به‌ایجاد امپراتوری صنعتی لازم برای درافتادن با امریکا پرداخت.

براین زمینه بود که امضای پیمان دریایی لندن که بظاهر غلبهٔ حکومت غیر-

نظامی برسیاست‌گرایی نیروهای مسلح می‌نمود، موج ناآرامی را به راه انداخت. یک نتیجهٔ این آشوب، تیراندازی به «هاماگوچی»، نخست‌وزیر، در ماه نوامبر بود که او سال بعد در اثر زخم آن درگذشت. این سوء قصد بوسیلهٔ جوانی صورت گرفت که وابسته به‌انجمن میهنی نسبةً گمنامی بود و بنظر نمی‌رسید که جزئی از توطئه‌ای بزرگتر باشد و موقتاً اثر عمده‌ای در وضع سیاسی نداشت زیرا که در ماه آوریل ۱۹۳۱ «واگاتسوکی ریجیرو» بنام نخست‌وزیر و رهبر حزب، جانشین «هاماگوچی» شد. اما گروهی از افسران اینک وضع را برای انجام مقاصد خود مناسب دیدند.

نخستین حرکت در اوایل سال ۱۹۳۱ صورت گرفت و در آن اعضای «انجمن شکوفه» (ساکوراکای) بهدایت سرهنگ دوم «هاشیموتو» در ائتلاف با دست راستیهای تندرو غیرنظامی برهبری «اوکاوا شومی» به‌میدان آمدند. در نقشهٔ «اوکاوا» نخست یکرشته آشوب و بمب‌گذاری تدبیر شده بود که وسیلهٔ غیر-نظامی‌ها سازمان داده و با اسلحه و مهماتی که ارتش در اختیار می‌گذارد انجام شود، و پس ازآن اعلام حکومت نظامی و استقرار یک دولت نظامی بریاست ژنرال «اوگاکی». دانسته نیست که «اوگاکی» و دیگر افسران ارشد تا چه اندازه آگاهی قبلی ازین طرحها داشتند، اما اینکه آنها در مارس ۱۹۳۱ و درست مقارن اجرای توطئه، دستورهایی برلغو آن دادند می‌رساند که فقط در آخرین لحظه‌ها از جزئیات کار اطلاع یافتند و خود را تند کنار کشیدند.

درگیر بودن افسران ارشد در توطئه، صرفنظر از کم و زیاد آن، اقدام علیه دیگران را دشوار کرد. از سویی هم تردید و دودلی آنها توطئه‌گران را متقاعد ساخت که در تلاش دوبارهٔ خود تأکید و فشار را بر رهبری ارتش بگذارند ونقشهٔ توطئهٔ بعدی در همان سال را براین اساس چیدند. اینبار هم «هاشیموتو» و«اوکاوا» طراحان توطئه بودند، اما اکنون ژنرال «آراکی سادو» را برای انتصاب در نظر داشتند. در این نوبت هم می‌بایست سربازان در مرحلهٔ مقدماتی به عملیات بپردازند. مثلا قرار بود کابینه در هنگام اجلاس با حملهٔ هوایی از میان برود، و در آشوبی که به‌دنبال آن می‌آید یک لشکر گارد برای حفظ نظم فراخوانده شود، و تا هنگامی که حکومت نظامی اعلام نشده است ارتباط وزارت جنگ با خارج قطع باشد. این توطئه بروز داده شد و طراحانش در ماه اکتبر دستگیر شدند، اما طبیعت ملایم مجازاتهایی که برای آنها معین شد نشان داد که فرماندهی ارتش هنوز خواهان سختگیری برای حفظ انضباط در نیروهای مسلح نیست.

نافرمانی در ارتش و واقعهٔ منچوری

نرمش فرماندهان در برابر نافرمانی افسران توطئه‌گر یکی برای آن بود که خود در اندیشه بودند تا عملیات نفوذی را در خاک آسیا، بروشهایی که به‌اندازهٔ شیوه‌های «هاشیموتو» «شورشی» بود، انجام دهند. دیرزمانی در حلقه‌های‌نظامی، و بویژه در لشکر «کوانتونگ» که برای حفاظت از منطقه راه آهن جنوب منچوری در آنجا مستقر بود، این زمزمه بود که از مخاطره‌ای که قدرت فزایندهٔ «کئومین تانگ» در چین برای ارتش ژاپن در منچوری دارد باید با زور جلو گرفت. درسال ۱۹۲۸ بعضی از افسران ستاد لشکر «کوانتونگ» با اسباب چینی قتل سرکردهٔ محلی منچوری کوشیده بودند تا بهانه‌ای برای مداخله پیدا شود. در آن هنگام توکیو از درگیرشدن خودداری کرده بود، اما گروههایی از نیروی زمینی هنوز همان هواها را داشت. نظریهٔ «ایشیوارا کانجی» دربارهٔ مقدربودن یک جنگ سراسری و تمام‌عیار با ممالک متحده، اسلحهٔ ایدئولوژیکی نیز به‌این افسران داد و در سال ۱۹۳۱ زمان برای اجرای این طرح مناسب نمود زیرا که چین دستخوش سیل و توفانهای بزرگ در درهٔ «یانگ تسه» شده و بریتانیا و امریکا درگیر دشواریهای اقتصادی در داخل بودند.

افسران جوان تندرو اینک با پشت سرگذاشتن چند تجربهٔ توطئهٔ و تمرد گستاخ شده و آسان آمادهٔ نافرمانی و اقدام خودسرانه بودند. واقعیت این وضع در خارج از ژاپن دانسته نبود و هرگاه که دولت خود قربانی توطئه ونافرمانی می‌شد خارجی‌ها او را دورو و بدمنش می‌شناختند.

لشکر زبدهٔ «کوانتونگ» در منچوری زمینهٔ خاصی ازینگونه نافرمانی «میهن‌پرستانه» بود که نتیجه‌ای بسیار پردامنه و وخیم داشت. حضور این لشکر در اصل برای حفاظت از راه‌آهن منچوری و اختیارات کشوری بظاهر در دست افسران چینی بود. با اینهمه افسران جوان ارتش از سالها پیش در پی‌تحکیم و بسط نفوذ خود بودند. بدنبال توطئه آنها برای کشتن سرکردهٔ محلی چینی در سال ۱۹۲۸، امپراتور که از خودسری آنان به خشم آمده بود از نخست‌وزیر، ژنرال «تاناکا»، خواست که این افسران تنبیه نظامی شوند. اما ارتش زیربار نرفت و بهانه کرد که تنبیه این افسران به حیثیت ارتش لطمه می‌زند و نیز دولت غیرنظامی حقی برای مداخله در امور ارتش ندارد. از آن پس، ایستادن در برابر ارتش برای دولت غیرنظامی هرچه دشوارتر شد و زمینهٔ نافرمانی در ارتش گسترش یافت. این افسران در احساس نگرانی مردم از اوضاع نیز مایهٔ حمایت

معنوی یافتند. تا سال ۱۹۳۰ بسیاری از ژاپنی‌ها متقاعد شده بودند که می‌بایست «منافع خاص» ژاپن را در چین حفظ کنند و مهمتر از هر کار، بدلایل نظامی و هم اقتصادی، در منچوری اختیار اوضاع را در دست گیرند. پیدا بود که حکومت «چانکایشک» در «نانکینگ» پیوسته برقدرتش می‌افزاید و سربازان شوروی در طول رود آمور تهدیدکننده‌تر می‌شوند. از نظر نظامیان دیوانگی می‌نمود که ژاپن در این هنگام باید با امضای پیمان دریایی لندن امنیت خود را تضعیف کرده باشد. در «دایرن»، مرکز ستاد لشکر کوانتونگ، وخامت وضع مورد بحث بود و تدارک اقدام نظامی می‌شد.

شاید که آنروزها فقط اقلیتی از ژاپنی‌ها اوضاع را چنانکه امروز وصف می‌شود، می‌دانستند. اینها زبدگان روشنفکر کشور بودند که امپراتور در رأسشان بود، اما نتوانستند در برابر عروج و خروش ناسیونالیزم افراطی درآیند زیرا که بنابه طبیعت ساختمان حکومتی ژاپن با اینکه، بموجب قانون اساسی، امپراتور داور نهایی در همهٔ امور کشور بود، باز اختیارات خود را با توصیهٔ کسانی که نمایندهٔ نهادهای کشور، مانند دولت، ارتش، نیروی دریایی و شورای سلطنتی بودند، اعمال می‌کرد، و اینان اغلب اتفاق رأی نداشتند. مرجع اعلایی برای ایجاد هماهنگی میان آنها نبود. پس از نهضت میجی این کار بطور سنتی بوسیلهٔ «گن‌روء»، مشاوران عالی سلطنتی، می‌شد، اما از سال ۱۹۲٤ فقط «سایونجی» از آن بازمانده بود و او امید داشت که ژاپن آهسته اما یکنواخت در جهت نظام سلطنت مشروطه و پارلمانی پیش برود، و خود از درگیرشدن درامور سیاسی پرهیز داشت و فقط پس از کنار رفتن کابینه‌ای، نخست‌وزیر تازه را به امپراتور توصیه می‌کرد. او علاقه داشت که پادشاه هم از تصمیم‌گیری عالی در سیاست دور بماند، مبادا که درگیر کشمکش‌ها شود و به پایگاه و اعتبار سلطنت آسیب برسد. این بود که او در جریان بحرانهای ۱۹۳۱ مداخلهٔ امپراتور را توصیه نکرد، و شاید اگر پادشاه را به این کار تشویق کرده بود، فرمان امپراتور جلوی دور و شتاب عملیات را که در منچوری آغاز شد می‌گرفت، هرچند که احتمال نافرمانی هم بود و افسران احساس‌گرا می‌گفتند که «پیرامونیان بدراه» امپراتور را به‌این کار واداشته‌اند و اعمال خود را مظهر نیات واقعی امپراتور می‌دانستند.

دولت غیرنظامی پروا و یارای مقابله با افسران نافرمان را در خود نمی‌دید. در ارتش نیز فرمانده و سردار با نفوذ و جوهری همتای «یاماگاتا» نمانده بود، هرچند که «یاماگاتا» نیز در زمان خود به نیرو و نفوذ طایفهٔ مسلط «چوء شوء» و رسالت و اسطورهٔ طبقهٔ سامورایی تکیه داشت و این مایه‌ها در گذر تاریخ رنگ

باخته بود. چنین بود که افسران تندرو راه را برای اجرای مقاصد خود باز دیدند. افسران جوان لشکر «کوانتونگ» راه آمالگرایانی مانند «ایشیوارا» را دنبال گرفتند. او که خود از سال ۱۹۲۹ افسر ستاد این ارتش بود این نظریه را پرداخت که تقدیر برای ژاپن رقم زده است که در مبارزهٔ نهایی با ممالک متحده، سردمدار غرب سرمایه‌دار، قهرمان آسیا شود. ژاپن برای این مبارزه باید که قدرت خود را در آسیا مستقر سازد و برای اینکار شاید که نخست باید با روسیه درافتد و این بنوبهٔ خود تسلط ژاپن را بر منچوری بعنوان یک پایگاه و نیز برای منافع آن ناگزیر می‌سازد.

افسران ستاد «کوانتونگ» تا تابستان ۱۹۳۱ نقشه‌های عملیات را ساخته و پرداخته بودند. در تاریخ ۱۵ سپتامبر به این لشکر فرمان آماده‌باش داده شد و در ۱۸ سپتامبر عملیات آغاز گشت. دیروقت آنشب یک گشتی ژاپنی در حومهٔ «موکدن»، شهرمرکزی منچوری، صدای انفجارهایی شنید و در بازبینی از خطوط دید که آسیب مختصری به آن وارد شده است و بیدرنگ بسوی عده‌ای سرباز چینی که در آن نزدیکی دیده می‌شدند، آتش گشود. باین بهانهٔ پوچ و با این جرقه، اشغال این منطقه شروع شد و سربازان ژاپنی پادگان، فرودگاه و ایستگاه رادیو شهر را شبانه تصرف کردند و روز بعد خود شهر و همچنین «چانگ‌چون» را، و بفاصلهٔ دوروز «کیرین» را در اختیار گرفتند. در توکیو معاون رئیس ستاد ارتش، بظاهر با رفق و همدلی ژنرال «مینامی» وزیر جنگ، اقدامات ضروری برای حمایت از نیروهای درگیر در عملیات نمود. بهانهٔ افسران «کوانتونگ» این بودکه چینی‌ها می‌خواستند در خطآهن جنوب منچوری خرابکاری کنند. فرماندهی کل در «پورت آرتور» از فرماندهی کل در «کره» نیروی کمکی خواست. در ۲۱ سپتامبر قوای تقویتی از کره رسید و امکان داد که بفاصلهٔ چند ماه عملیات به همهٔ ایالت منچوری گسترش پیدا کند. بدینسان ارتش دولت را در برابر کار انجام شده نهاد. در واقع اینک ارتش سیاست ژاپن را معین می‌کرد. و از دولت غیرنظامی کاری ساخته نبود جز آنکه دربرابر اعتراض جهان به توجیه و معذرت‌خواهی برآید. دولت زمزمهٔ این عملیات را دست کم از اوایل سپتامبر شنیده بود. گزارشهایی از مأموران کنسولی ژاپن در منچوری به وزیر خارجه ، «شیده‌هارا»، رسید که خبر از نقشهٔ «اقدام مستقیم» لشکر «کوانتونگ» علیه چینی‌ها می‌داد. او و نخست‌وزیر، «واکاتسوکی»، سخت نگران شدند و به ژنرال «مینامی»، وزیر جنگ، اعتراض سخت کردند. شاید که برپایهٔ گزارش آنها بود که امپراتور به«مینامی» گفت که باید جلوی ارتش در منچوری گرفته شود. «مینامی» نماینده‌ای نزد

فرماندهٔ لشکر «کوانتونگ» روانه کرد و در پیامی ازو خواست تا ازین کار جلو گیرد. اما افسری که برای این مأموریت برگزیده شده بود بظاهر با توطئه همراه بود و پیام را هنگامی رساند که عملیات آغاز شده بود.

در چندین ماههٔ پیش از سپتامبر ۱۹۳۱ نقار شدیدی میان ژاپنی‌ها در سرزمین اجاری آنها در طول راه‌آهن جنوب منچوری و مقامات چینی این ایالت به‌سرکردگی پسر «چانگ تسو ـ لین» بنام «مارشال جوان»، «چانگ هسوئه ـ لیانگ» پیش آمده بود. سرکردهٔ منچوری با حکومت «کئومین تانگ» برهبری «چانکایشک» نزدیک شده و با ساختن خطوط رقیب شبکهٔ راه‌آهن منچوری به جنگ اقتصادی با ژاپنی‌ها برخاسته بود. شاید که او نظر به سیاست نرم «شیده‌هارا» با چین گمان نمی‌کرد که این کار بازتاب ژاپنی‌ها را برانگیزد. اما شماری از افسران ژاپنی در منچوری این وضع را هشداری گرفتند و با بعضی رویدادهای جزئی در تابستان ۱۹۳۱ به‌این نتیجه رسیدند که تا دیر نشده است همهٔ منچوری را در اختیار درآورند. آنها یارانی در توکیو و بویژه در ستاد کل داشتند و هرچند که دانسته نیست که افسران ارشد ارتش تا چه‌اندازه ازین نقشه آگاه بودند، اما آنچه مسلم است آنها از «دیپلماسی ضعیف» «شیده‌هارا»، وزیر خارجه، خسته شده بودند و می‌خواستند که ژاپن موضع محکمی در منچوری بگیرد. افسران ارشد همچنین از فشار مداوم وزیر مالیه، «اینوئه جونوسوکه»، برای کاهش بودجهٔ ارتش به‌تنگ آمده بودند. مسألهٔ «کنفرانس جهانی خلع سلاح» در ژنو در اوایل سال بعد هم در پیش بود. فرماندهان نیروهای ارتش که اکنون در منچوری بشدت درگیر شده بودند، دستورهای کابینه را برای جلوگیری از پیشروی نیروها، با توجیه ضرورت عملیاتی نادیده گرفتند. از سویی هم افکار عمومی ژاپن که هرچه بیشتر اعتقادش را به حکومت پارلمانی از دست داده بود، باین پندار که منچوری منبع ثروتها و منابع اقتصادی و نیز محلی برای مهاجرپذیری از ژاپن است، ازین رویداد استقبال کرد.

تا پایان ژانویهٔ سال بعد عملیات به‌آنسوی منچوری و درون خاک چین کشید و رویارویی میان سربازان چینی و ژاپنی در شانگهای به‌نبرد سختی انجامید که بمباران دریایی «نانکینگ» را در پی‌داشت. تا این هنگام تصرف منچوری کامل شده و ارتش نشانداده بود که مصمم است تا در آنجا بماند، و و یک دولت پوشالی در منچوری برپا داشت که «استقلال» این سرزمین را در ۱۸ فوریهٔ ۱۹۳۲ اعلام کرد. در ماه مارس «پو یی»، آخرین بازماندهٔ امپراتوران «منچو» ریاست این کشور تازه را که «منچوکئو» نامیده شد، یافت. در این ترتیب

همهٔ منچوری زیر تسلط فرماندهٔ کل لشکر «کوانتونگ» بود که مقام سفیر ژاپن در «منچوکئو» را هم داشت.

پس از واقعهٔ منچوری دولت «واکاتسوکی» دستخوش اعتراض بین‌المللی و تزلزل از داخل شد. چین به‌جامعهٔ ملل شکایت برد و نمایندگیهای سیاسی ژاپن نزد جامعه در ژنو و در لندن، واشینگتن و دیگر پایتخت‌ها اعلام کردند که این عملیات نظامی موقت و کوتاه است. در ۳۰ سپتامبر ژاپن قطعنامهٔ جامعهٔ ملل را که خواستار خروج نیروهای ژاپنی از منطقهٔ راه‌آهن منچوری بود، پذیرفت. اما، بجای این کار، پیشرویهای تازه در منچوری شد. دنیا گمان کرد که دولت ژاپن سیاست اغفال و نیرنگ دارد. اما واقع آن بود که تراز و هماهنگی میان جناح‌های کشوری و نظامی در حکومت درهم می‌ریخت. با پیشرفت عملیات نظامی که تقریباً همهٔ منچوری را زیر تسلط لشکر «کوانتونگ» درآورد، «چانگ»، سرکردهٔ محلی آنجا، در پایان سال ۱۹۳۱ به‌جنوب دیوار چین پناه برد. موج ملی‌گرایی در ژاپن اوج می‌گرفت و بزودی حال و هوایی پیدا شد که در آن مخالفت هرکس با این خودکامگی نظامیان در منچوری خیانتکاری می‌نمود. منچوری که ژاپن آنهمه در جنگ با روسیه در آنجا کشته داده بود در ذهن مردم اهمیتی معنوی داشت. ملاحظات اقتصادی هم در میان بود. مخالفت جهانی که سخت‌شدن رفتار جامعهٔ ملل با ژاپن نمودار آن بود، فقط احساسهای میهنی را تندتر کرد.

کشف توطئهٔ دیگری از افسران در توکیو در ماه اکتبر آنسال برنگرانی دولت افزود. این توطئه که براثر تغییر رأی چندتن از سردسته‌های آن رو شد، همانند توطئهٔ مشابهی درگذشته، نقشهٔ نابودکردن کابینه در هنگام اجلاس با بمباران هوایی و ایجاد شورای نظامی برای در دست گرفتن امور کشور را داشت. بازداشت یکی دو روزه، تنبیه اداری و اعزام مأموریت خارج از توکیو تنها مجازات دست‌اندرکاران بود، شاید بیشتر برای آنکه این توطئه مخفی نگهداشته شود و مردم کوچکترین خبری از آن ندانند. نخست‌وزیر سخن از استعفا پیش آورد، اما در اوضاع بحرانی کشور دولت کر وکری داشت تا که در ماه دسامبر خودداری آداچی وزیرکشور (که خواهان ایجاد دولت ائتلافی با «سی‌یوکای» بود) از شرکت در جلسات کابینه، سرانجام دولت را ساقط کرد.

امپراتور با گماردن «اینوکای کی» رهبر «سی‌یوکای»، که سیاستمداری میانه‌رو بود، به نخست‌وزیری، کوشید تا ازین سیل پرشتاب احساسی جلو گیرد. «اینوکای» هفتاد و پنجساله بود که نخست‌وزیر شد. امپراتور در پیام دعوت او به تشکیل کابینه گفته بود: «مداخلهٔ ارتش در سیاست داخلی و خارجی وضعی است

که بخاطر صلاح ملت باید آنرا با نگرانی بنگریم» و نخست‌وزیر امید داشت که با حمایت امپراتور از دست‌اندازی ارتش در سیاست مانع شود. اما این سودایی بود که سرانجام به‌بهای جان او تمام شد. وزیران این دولت دیدند که کشور به جایی کشانده شده است که اینک انتقاد از ارتش، اجرای سیاست‌های مثبت را که پیش از انتصاب از آن داد سخن می‌دادند، دشوار می‌کند. گذشته ازین، آنها آشکارا از جان خود بیمناک بودند بویژه اگر اشاره‌ای به‌مسالمت و توافق با چین می‌کردند. این آخرین کابینهٔ حزبی پیش از جنگ در ژاپن بود. همچنانکه «مین‌سی‌تو» برهبری «واکاتسوکی» با «زایباتسو» «میتسوبیشی» رابطهٔ نزدیک داشت، کابینهٔ «سی‌یوکای» هم با «میتسویی» پیوند داشت. از نخستین کارهای دولت جدید تغییر سیاست مالی دولت پیشین و جداکردن نظام پولی ژاپن از استاندارد طلا بود. این کار احیاناً به‌سود بعضی بخش‌های «میتسویی» بود.

«اینوکای» با همهٔ دشواریها کوشید تا براهی مذاکره با چینی‌ها را آغاز کند و نمایندهٔ مورد اعتمادی پنهانی به پکن فرستاد. نخست‌وزیر می‌خواست کاری کند که فرمان امپراتور به توقف همهٔ عملیات در منچوری صادر شود، اما این نیت آشکار شد و اجرای آن غیرممکن گردید.

در سالهای پس از ۱۹۳۱ همهٔ کوشش ارتش و سپس دولت براین بود که منچوری به‌یک منطقهٔ خودکفای اقتصادی بدل شود و پایگاه صنعتی برای پشتیبانی از حضور ارتش ژاپن در خاک آسیا باشد. منچوری هیچگاه برای ژاپن بهرهٔ اقتصادی نداشت. ارتش «کوانتونگ» شعار می‌داد که اجازه نخواهد داد «زایباتسو»های ریشه‌کرده در ژاپن ، مانند «میتسویی» و «میتسوبیشی منچو کئو» را استثمار کنند. گفته می‌شد که این کشور برمدار ناسیونال سوسیالیزم خواهد گشت که طرح پیشدار برای «احیای شووا» در ژاپن خواهد بود. هیچکدام ازینها به‌انجام نرسید اما توسعهٔ اقتصادی «منچوکئو» بطور عمده از دست «زایباتسوهای» موجود دور نگهداشته شد. نخست «شرکت راه‌آهن منچوری» در این زمینه مسلط بود و سپس، از سال ۱۹۳۷ که جنگ ژاپن و چین آغاز شد و کار عمران «منچوکئو» رونق گرفت، گروه‌های تازه‌ای بخصوص «نیسان» در آنجا قوی شدند. این گروهها «شینکو ـ زایباتسو» یا «زایباتسوی نو» نام گرفتند. در واقع ارتش بیلیونها ین از بنگاههای اقتصادی ژاپن اعتبار گرفت و صرف عمران آنجا کرد. شهر کوچک «هسین کینگ» در مدتی کوتاه به پایتخت تازه با بیش از ۳۰۰٫۰۰۰ جمعیت بدل شد. طی دهسال منچوری پیشرفته‌ترین منطقهٔ صنعتی و نظامی در خاک آسیا شد که از نظر استعداد تولیدی بعد از ژاپن بود.

بموازات اقدام نظامی در منچوری، ژاپن به‌تهاجم تجاری تازه‌ای دست زد که صادراتش را میان سالهای ۳۶ـ۱۹۳۱ دوبرابر ساخت، و با همهٔ رقابت شدید بریتانیا، ممالک متحده و آلمان، ژاپن نخستین قدرت عمدهٔ تجاری بود که از رکود عظیم اقتصادی بهبود یافت. ژاپن با رهاکردن پشتوانهٔ طلا در سال ۱۹۳۲ ین را تا آنجا تنزل داد که صادراتش بتواند در بازارهای جهان رقابت کند. «قانون نظارت بر صنایع عمده»، که در سال ۱۹۳۱ گذشت، به دولت اجازه داد که برای اقتصادی‌کردن تولید به ادغام واحدهای صنعتی بپردازد، رقابت زیانبار را از میان بردارد و صنعت را در خط مناسب برای رقابت جهانی اندازد. سخت‌کوشی، سادگی و فداکاری میهنی برای سعادت آینده از کارگران خواسته شد.

ژاپن در جامعهٔ ملل و از سوی قدرتهای جهانی زیر فشار بود، اما اضطراب و نگرانی دولت در داخل نیز کمتر نبود. انجمن‌های میهنی از کار افسران به‌هیجان آمده بودند و اشتیاق داشتند که از ارتش هرچه بیشتر حمایت شود. درین میان گروه «اخوت خونی» یا برادری نژادی، برهبری «اینوئه نیشو» که عزم برانداختن گروه حاکم را داشت فهرستی از کسانی را که باید از میان برداشته شوند تهیه کرد. قرعهٔ فال نخست بنام «اینوئه جونوسوکه» وزیر دارایی پیشین که به مخالفت با ماجراجویی منچوری مشهور بود، افتاد و او در ۲۹ فوریهٔ ۱۹۳۲ ترور شد. دو هفته پس از آن تروریست دیگری از همان گروه (بارون) «دان» رئیس «میتسوئی» را کشت. اینبار باقی اعضای گروه دستگیر و یکسال بعد با عاملان توطئهٔ نافرجام دیگری که در ماه مه به‌اجرا نهاده شده بود به پای محاکمه آورده شدند. مردم با اینکه ازین وقایع تکان خورده بودند، در محاکمهٔ آنها دلسوزی بسیار نشاندادند زیرا که انگیزهٔ آنها را میهنی می‌دانستند.

ژاپن در جامعهٔ ملل و قضیهٔ منچوری

قضیهٔ منچوری تأثیر خطیر برموضع بین‌المللی ژاپن داشت زیرا که پیشروی در آنجا آشکارا ناقض توافقهای ژاپن با قدرتهای غربی بود. بویژه ممالک متحده و بریتانیا از این کار ژاپن ناراحت شدند، اما رأساً به‌تلافی برنیامدند جزاینکه از طریق جامعهٔ ملل به تحریم «اخلاقی» ژاپن اشاره کنند. درینجا کمی از مسیر حوادث جلوتر می‌رویم تا بازتاب رویداد منچوری را در جامعهٔ جهانی دنبال کنیم.

ممالک متحده و اعضای جامعهٔ ملل از شناختن حکومت پوشالی «منچوکئو» خودداری کردند و ژاپن که از نظر سیاسی منزوی شده بود به‌یافتن دوستان تازه

برآمد و شاید طبیعی بود که آنها را در میان دولتهای فاشیست اروپا یافت و این گرایش سرانجام به‌اتحاد سال ۱۹۴۰ با قدرتهای محور (آلمان و ایتالیا) انجامید.

بدنبال شکایت چین به‌جامعهٔ ملل و انجام نشدن وعدهٔ ژاپن به‌بیرون‌بردن نیروهای خود از منچوری، جامعهٔ ملل کمیسیونی بریاست «لیتون» (Lytton) را مأمور بررسی قضیه کرد. گزارش این کمیسیون آنجا که به‌تعیین متجاوز در منچوری می‌رسید دو پهلو بود، اما این گزارش که در جامعه تصویب شد توصیه می‌کرد که «منچوکئو»، ساخته و پرداختهٔ ژاپن در منچوری، بعنوان کشور مستقل شناخته نشود.

در اثنای طرح گزارش «لیتون» در جامعه، دولت ژاپن که در این هنگام دریادار «سایتو ماکوتو» ریاست آنرا داشت تصمیم به‌شناسایی کشور «منچوکئو» گرفت و بدنبال آن «ماتسوئوکا یوسوکه» (۱۹۴۶ــ۱۸۸۰) را بعنوان نماینده در شورا و مجمع عمومی فوق‌العادهٔ جامعهٔ ملل که قرار بود در ژنو برای بررسی گزارش «لیتون» تشکیل شود، منصوب کرد. سفرای ژاپن در پاریس و بروکسل نیز درین هنگام‌به نمایندگی در ژنو اعزام شده بودند. دولت ژاپن اکنون به‌هروسیله می‌کوشید تا «منچوکئو» را یک کشور مستقل و آزاد معرفی کند. «ماتسوئوکا» در راهش به ژنو از روسیهٔ شوروی، لهستان و آلمان گذشت و همه‌جا خواستار شناسایی «منچوکئو» شد.

مسألهٔ منچوری از ۲۱ تا ۲۴ نوامبر در شورای جامعه مطرح شد و «ماتسوـ ئوکا» که در نمایش و دیپلماسی زبردست و در روانی کلام مشهور بود کوشید تا قضیه به‌مجمع عمومی ارجاع نشود زیرا که خصومت آشکار دولتهای کوچکتر در آنجا بنفع ژاپن نمی‌بود، اما پس از برخورد شدید میان او و نمایندهٔ چین، شورا ناگزیر گزارش را به‌مجمع فرستاد. هیأت «ماتسوئوکا» با استعداد و تجربهٔ دیپلماتیک دریافت که ژاپن باید از برخورد با جامعهٔ ملل پرهیز کند، اما این کار با شناخته‌شدن «منچوکئو» بوسیلهٔ ژاپن دشوار می‌نمود. از همان آغاز آشکار بود که نمایندگان مجمع، ژاپن را سرزنش می‌کنند. مجمع عمومی قضیه را به کمیته‌ای ۱۹ عضوی ارجاع کرد و این کمیته در قطعنامهٔ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۲ خود نظر داد که کمیتهٔ ویژه‌ای‌باشرکت طرفین (چین و ژاپن) و با دعوت از ممالک متحده و اتحاد شوروی تشکیل شود تا راه حلی برپایهٔ اصول گزارش «لیتون» جستجو کند. این، سند اصلی جامعه شد. «ماتسوئوکا» اعلام کرد که دولت ژاپن هیچ تعهدی نپذیرفته است و خود نیز از حل مسأله مأیوس شده بود.

سر «دراموند» (Sir Eric Drummond) دبیر کل جامعه در این

میان شخصاً تلاشهایی برای ایجاد سازش میان نظرات ژاپن و جامعه نمود که به جایی نرسید. «ماتسوئوکا» خود نیز طرحهایی در پیش نهاد که هدف اصلی آنها مشروع ساختن کشور «منچوکئو» و انتزاع آن از حاکمیت چین بود که کمیتهٔ ۱۹ نفری آنرا نپذیرفت و در ۱٤ فوریهٔ ۱۹۳۳ تصمیم گرفت که نمی‌تواند توصیه‌ای در ادامهٔ تلاش خود برای سازش به مجمع عمومی بدهد. هیأت نمایندگی ژاپن این تصمیم را خیلی بد تعبیر کرد، و «ماتسوئوکا» به رئیس نمایندگی ژاپن در ژنو نوشت: «دیگر جایی برای بی‌تصمیمی نیست. اگر ما از جامعهٔ ملل خارج نشویم، خود را مسخرهٔ دنیا خواهیم کرد». همین‌نظر در احوالی که کابینهٔ ژاپن در بی‌تصمیمی بسر می‌برد به توکیو القاء شد و کابینه تصمیم گرفت که اگر مجمع عمومی گزارش کمیته را تصویب کند، ژاپن جامعهٔ ملل را ترک کند. ژاپن با ارائه ملاحظات خود به‌مجمع خواست که پیش از هرتصمیمی خوب بیندیشد. در جلسهٔ ۲٤ فوریه مجمع، نمایندهٔ چین گزارش کمیته را قبول اما «ماتسوئوکا» آنرا رد کرد، و مجمع با ٤۱ رأی در برابر ۱ رأی (ژاپن) این گزارش را تصویب نمود. تنها تایلند رأی ممتنع داد. «ماتسوئوکا» اعلام کرد که دولت ژاپن بناچار اینطور نتیجه گرفته است که او و دیگر اعضای جامعه دربارهٔ شیوهٔ رسیدن به صلح در خاور دور آراء متفاوت دارند، اما اشاره‌ای به‌اینکه ژاپن در جامعه می‌ماند یا نه، نکرد.

ژاپن باز مانند سال ۱۸۹۵، پس از مداخلهٔ سه‌گانه، منزوی و از نظر اقتصادی زیرفشار واقع شد. تصویب گزارش کمیتهٔ بررسی جامعهٔ ملل در واقع بمعنی ساختن ژاپن بود. اما سرسختی ژاپن اینبار در سوی ملی‌گرایی و دور شدن از جهت بین‌المللی بود و نشان می‌داد که این کشور اکنون خود را چنان نیرومند احساس می‌کند که ناگزیر می‌بیند که راه حلی را که مناسب وضعش نمی‌داند، بپذیرد. دیپلماتهای میانه‌رو و دوراندیش شاید که شیوهٔ «ماتسوئوکا» را که در صحنهٔ بین‌المللی بهوای عقاید و احساس مردم در کشور رفتار کرده بود، نمی‌پسندیدند، اما او برای این کار، که با تبلیغ بسیار همراه بود، محبوب مردم شد. ژاپن در سال ۱۹۳۳ از جامعهٔ ملل خارج شد و سال بعد از آن وزارت خارجه در توکیو بیانیهٔ «آمائو» (Amau) را صادر کرد (که آنرا گاه دکترین «مونروئه» -- Monroe Doctrine -- می‌خوانند، یادآور بیانیهٔ معروف مونروئه رئیس جمهور امریکا در سال ۱۸۲۳ که قدرتهای غیرامریکایی را از مداخله در امور قارهٔ امریکا و «دنیای جدید» منع می‌کرد) دائر براینکه ژاپن مسؤولیت صلح در شرق آسیا را برعهده می‌گیرد، بدینسان ژاپن آغاز به‌انشعاب دیپلماتیک از ائتلاف قدرتهای جهانی در دایرهٔ سیاست «دروازهٔ باز» کرده بود.

واقعهٔ ۱۵ مه ۱۹۳۲ و اثر آن در سیاست داخلی

در تب و تاب اوضاع داخلی ژاپن، پس از دستگیرشدن اعضای «اخوت خونی» گروه دیگری که در تأثیر عقاید دهقانی «گن‌دو سی‌کیو» بود کار آنها را دنبال کرد. در این گروه نظریه‌پردازان مشهوری چون «تاچی‌بانا کاساکورو» و «اوکاوا شومی» دست داشتند، اما فعالان آن افسران جوان یک پایگاه هوا ـ دریایی نزدیک «میتو» و دسته‌ای از دانشجویان افسری ارتش بودند. سازمان افراطی «آیکیو جوکو» متعلق به «تاچی بانا» که تشکیلات و تجربه‌ای محدود داشت و از جوانان روستایی درست شده بود، آنها را حمایت می‌کرد. این گردانندگان و هوادارانشان بجای تجربه و تدبیر آکنده از احساسات و بلندپروازی بودند، و با این وضع عجیب نیست که چون دست به اقدام زدند کار واژگونه درآمد. روز ۱۵ مه ۱۹۳۲ این تندروها در دسته‌های متعدد به نیروگاههای توکیو، یک بانک، دفتر مرکزی حزب حاکم (سی‌یوکای) و ساختمانهای حساس دیگر حمله کردند تا با این کار بحران و آشوبی براه اندازند که به‌حکومت نظامی بینجامد. این تلاش آنها نافرجام ماند، اما در یک چیز موفق بودند و آن قتل «اینوکای» نخست‌وزیر بود. او ۹ افسر جوان را که به خانه‌اش یورش برده بودند با خویشتن‌داری پذیرفته و از آنها خواسته بود که پیش از آتش‌گشودن بروی او، با هم دربارهٔ قضایا صحبت کنند.

این واقعه که بنام «۱۵ مه» معروف است، اگر هم کودتای نظامی برنینگیخت، دست‌کم به حیات حکومت حزبی در ژاپن پیش از جنگ پایان داد. حال وهوایی که از آن پس برسیاست کشور چیره شد با محاکمه‌هایی که در تابستان ۱۹۳۳ برای توطئه‌گران آغاز شد، نمایان بود. محاکمهٔ غیرنظامی جداگانه برای «اینوئه نیشو» و «تاچی‌بانا کوسابورو»، هرکدام با پیروانشان، و دو دادگاه نظامی، یکی ارتش و دیگری نیروی دریایی، برای نظامیان ترتیب داده شد. همهٔ این محاکمه‌ها علنی بود و بالابلند، و به مدافعان اجازه داده شد که هر چه دارند بگویند و به انتقاد شدید بپردازند. محکمه در واقع جایگاه ابراز عقاید و تبلیغ مردم تندروان شده بود. زمینهٔ دفاع آنها توجیه انگیزهٔ میهنی‌شان بود و در این کار حتی از سوی دادرسان و هیأت دادستانی هم تشویق می‌شدند. در یک مرحله به «تاچی‌بانا» اجازه داده شد که در هر روز محاکمه موضوعی را که در روز دیگر به آن خواهد پرداخت اعلام کند. آزادی بیان متهمان تا جایی بود که «اینوئه» شکایت کرد که قاضی توجه بایسته به‌سخنانش نمی‌کند و با خودداری از ادامهٔ دفاعیاتش

دادگاه را مجبور ساخت که یک قاضی تازه منصوب کند. مردم هم با اینکه ازین وقایع تکان خورده بودند، در محاکمهٔ این عده دلسوزی بسیار نشاندادند زیرا که انگیزهٔ آنها رامیهنی می‌دانستند. مجازاتها هم، بتناسب‌طبیعت جرایم، سبک‌بود: هیچکدام آنها به مرگ محکوم نشد و بیشترشان پس از چندسالی از زندان بیرون آمدند. طبیعت ملایم این مجازاتها از نظر ملی‌گرایان تندرو یا قربانیان مقدر آنها دور نماند. این جریان در افکار عمومی نیز اثر عظیم داشت.

یک نتیجهٔ این رویدادها بی‌اعتبارشدن احزاب سیاسی بود. این وضع در «مین‌سی‌تو» و «سی‌یوکای» بخوبی نمودار بود و این احزاب دستخوش ضعف سازمان و روحیه و انشعاب روزافزون شدند. بعضی جناحها از احزاب جدا شدند تا از راه اتحاد با ملی‌گرایان تندرو زودتر به‌قدرت برسند. آنهایی هم که دراحزاب ماندند، هرچه بیشتر از سیاست‌های ارتش هواداری کردند. تنها حزبی که روش مستقل در پیش گرفت یک سازمان تازهٔ دست چپی بنام «شاکای تایشوتو» (حزب عامهٔ اجتماعی) بود که در ژوییه ۱۹۳۲ تشکیل یافته و با همهٔ اختلافهای داخلی خود که متأثر از جذبهٔ گونه‌های مختلف سوسیالیزم ملی ژاپن بود، توانست راهی ضدسرمایه‌داری، ضدکمونیست و ضدفاشیست اختیار کند و تا هنگام آغاز جنگ با چین در سال ۱۹۳۷ آنرا دنبال نماید. تعقیب دست‌چپی‌های تندرو هم ادامه یافت و این بنوبهٔ خود به پیشرفت حزب عامهٔ اجتماعی کمک کرد زیرا که تسویهٔ پلیس بابجاگذاردن تنها میانه‌روها در صحنه، به‌این سازمان انسجامی بیش از احزاب مشابه پیشین داد. این حزب تا اندازه‌ای هم از ناخشنودی عموم، بخصوص میانه‌روها، از کارهای ارتش بهره‌مند شد و، در نتیجه، توانست در انتخابات اکتبر ۱۹۳٦ نیم‌میلیون رأی بیاورد و ۱۸ نمایندهٔ به‌مجلس شورا بفرستد که برای جناح چپ بیسابقه بود. اما اینهمه هیچ اثری در روند رویدادها نداشت. سنگر دفاع از قانون اساسی بیش از پیش در پاسداری سیاستمدارانی که دوروبر امپراتور بودند، ماند. معتبرترین اینان «سایونجی»، آخرین «گن‌روء»، و نیز نخست‌وزیران پیشین و بلندپایگان دیگری مانند مهردار سلطنتی و رئیس مجلس اعیان بودند. بیشتر آنها منش میانه و مشرب لیبرال داشتند و خواستار انضباط در نیروهای مسلح بودند و ترجیح می‌دادند که کابینه‌های حزبی ادامه یابد، اما از سویی هم با این حقیقت روبرو شدند که احزاب سیاسی قابلیت حفظ اعتماد عمومی را از دست داده‌اند، و نیز دریافتند که ادامهٔ حکومت حزبی مورد قبول تندروهای ارتش نخواهد بود و بیم داشتند که هرتلاشی برای تحمیل عقیده‌شان شاید که به‌شورش بینجامد و کل نظام موجود، و از جمله بنیاد سلطنت، در

مخاطره افتد. بنابراین، سیاستمداران کهنسال که بطور سنتی نخست‌وزیر جدید را برمی‌گزیدند، راهی جز سازش ندیدند و تشکیل یک «کابینهٔ وحدت ملی» بریاست دریادار «سایتو ماکوتو» را به‌امپراتور توصیه کردند. این وضع نشانهٔ بازگشت یک تدبیر پیشین نیز بود یعنی دولتی با وزیران عضو دو حزب عمده اما با نخست‌وزیر غیرحزبی.

براین زمینه دریادار «سایتو» در ماه مه ۱۹۳۲ نخست‌وزیر شد و پس از او دریادار دیگری بنام «اوکادا کیسوکه» در ماه ژوییه ۱۹۳۳ روی کار آمد. انتخاب افسران نیروی دریایی برای ریاست دولت برپایهٔ این گمان بود که آنها مورد قبول فرماندهان نظامی ژاپن، اما از آنها منضبط تر و روبراه‌ترند. دریادار «سایتو» یکدهٔ پیش فرماندار کل کره و مردی روشن‌بین و مآل‌اندیش، خوش‌فکر، معتدل، اما بیش از اندازه محتاط و به‌بهبود وضع بسیار امیدوار بود. او در تابستان ۱۹۳۲ گفت: «تا وقتی که ما پیرمردها اینجا هستیم که ترمز را بکشیم، همه‌چیز روبراه خواهد بود.» اما مسألهٔ اصلی بازآوردن انضباط به ارتش، خاصه میان عوامل تندرو بود و معلوم شد که این کار تنها از فرماندهان نیروی زمینی ساخته است. ازینرو جلب مساعدت افسران ارشد ارتش ناگزیر می‌نمود و با آنها می‌بایست کنار آمد. این سازشها وضع دولت را هرچه سست‌تر کرد. در امور خارجی با قبول اقدام یکجانبهٔ ارتش در منچوری و در داخل با تعویق اقدام انضباطی تا هنگامیکه افسران ارشد احساس کنند که توان اجرای آنرا دارند، چنین نمود که سیاست «ادارهٔ کارها از راه سازش» از اثر و کارسازی افتاده است.

اختلافهای جناحی در ارتش و کودتای ۲٦ فوریهٔ ۱۹۳٦

گروه‌بندی در ارتش پیشامد مرحلهٔ بعدی مبارزهٔ قدرت در حکومت را تسریع کرد. قویترین فرد کابینهٔ «سایتو» ژنرال «آراکی» وزیرجنگ بود. او و دوستش ژنرال «مازاکی» نایب‌رئیس کل ستاد ارتش که بزودی مدیر سرای آموزش نظامی شد، رهبران جناحی در ارتش شناخته می‌شدند که به «کودو ـ ها» (مکتب طریقت امپراتوری) معروف بود. رقیب بزرگ این جبهه، جناحی بود که «توسی ـ ها» (مکتب تسلط) خوانده می‌شد و در منچوری نفوذ داشت. عوامل ملی‌گرای تندرو در این هر دو جناح بودند و هر دو نیز پیوستگانی از غیرنظامیان داشتند. «کودو ـ ها» دراین میان افراطی‌تر بود زیرا که بیشتر افسران جوان فعال در نهضت «احیای شووا» در این‌سو بودند. اما رهبران «کودو ـ ها» در عین همدردی با

آرزوی نپختهٔ جوانها، موافق تغییر نظام حکومت از راه کودتا نبودند. آنها به جنگ آتی با اتحاد شوروی می‌اندیشیدند و در نظرشان اشغال منچوری نخستین گام برای مبارزه با روسها بود و علاقهٔ چندانی به‌چین نداشتند. اما «توسی ـ ها» بهتر می‌دید که روابط دوستی با شوروی حفظ شود و چین هدف عمدهٔ توسعهٔ ژاپن پس از بدست‌آوردن منچوری باشد.

در ژاپن «کودو ـ ها» از حدود سال ۱۹۳۲ تا پایان سال ۱۹۳٤ نفوذ بیشتر داشت تا که در این هنگام تفوق آن بتندی روبه‌زوال رفت و مبارزهٔ قدرت میان دو جناح در سالهای ۱۹۳٤ تا ۱۹۳٦ تشدید شد. ژنرال «آراکی» در ژانویهٔ ۱۹۲٤ براثر فشار کار و ناخوشی استعفا داد و جانشین او ژنرال «هایاشی سنجورو» کم‌کم زیر نفوذ افسر زیردستش ژنرال «ناگاتا تتسوزان»، که در ارتش متنفذ بود، درآمد. کناره‌گیری «آراکی» ضربه‌ای برای جناح «کودو ـ ها» بود زیرا که او و دوستش «مازاکی» دو مقام از سه پست مهم ارتش ـ وزیرجنگ، مدیرسرای آموزش نظامی ـ را داشتند. پست سوم یعنی ریاست ستاد کل، با شاهزاده «کونین» بود که بواسطهٔ تعلق به‌خاندان سلطنت نمی‌توانست در جناح‌ها باشد، اما معاون او و همچنین افسری که مقام مهم «مدیر امور عمومی وزارت جنگ» و اختیار انتصابها و ترفیع‌های افسران و امور اداری این وزارت را داشت، از «توسی ـ ها» بودند.

کابینهٔ «سایتو» در ژوئیهٔ ۱۹۳۳ در نتیجهٔ بحرانی که براثر اتهام به‌بعضی وزیرانش به‌شرکت در یک سوء استفادهٔ مالی پیش آمده بود استعفا کرد، در حالیکه از توطئه‌ای خونین سالم جسته‌بود. این توطئه، مانند«توطئهٔ اکتبر۱۹۳۱» خیال از میان برداشتن دولت را با یک ضربه بوسیلهٔ بمباران هوایی محل‌اجلاس وزیران داشت. دولت نظامی که این کودتا روی کار می‌آورد قرار بود بریاست یکی از شاهزاده‌ها باشد، اما در این توطئه ارتش دست‌اندر کار نبود و سردسته‌های آن تندروان غیرنظامی بودند. پلیس تصادفاً توانست توطئه را بموقع کشف و افراد آنرا دستگیر کند. این جریان تا سال ۱۹۳۵ پنهان نگهداشته شد و محاکمهٔ متهمان در سال ۱۹۳۷ آغاز شد که آنهم تا سال ۱۹٤۱ دنباله پیدا کرد و آنها در حال و هوای این سالها به‌زندانهای کوتاه مدت با بخشودگی فوری محکوم شدند.

شعلهٔ ملی‌گرایی افراطی بالا گرفت و به هرچه که غیرمیهنی دانسته می‌شد درافتاد. روند اوضاع بتندی از «جهان‌نگری» که نمودار ژاپن دهۀ ۱۹۲۰ بود، برگشت. فعالیت علیه افکار مارکسیستی شدت یافت، اما زندگی برای هرکس که مخالف جریان روز بود، دشوار شد. معلمان، از هر رده، در فشار واقع شدند تا

به‌تعلیم اساطیر شینتو، باورهای نژادی و آموزش نظامی در مدارس اولـویت بدهند. حفظ استقلال فکر و شخصیت برای استادان و دانشمندان دشوار شد. در مجلس اعیان، چندتن از اعضاء در سال ۱۹۳۵ به پرفسور «مینوبه» کـه اکنون عضو این مجلس بود تاختند که چرا جرأت کرده است پایگاه امپراتور در کشور را بامعیار علوم سیاسی قراردادی به‌بحث درآورد، و چرا به این موضوع باعـتبار باورهای آیینی و آسمانی نپرداخته است، و او را بگناه نظریه‌اش که «تئوری ارگان» «مینوبه» نامیده می‌شد، به استعفا از عضویت مجلس اعیان وامی‌داشتند. امپراتور خود دربارهٔ این قضیه گفت: «دربارهٔ «مینوبه» زیاد می‌گویند، اما مـن باور نمی‌کنم که او عاری از وفاداری باشد. مگر چند کس به اهمیت «مینوبه» در ژاپن امروز داریم؟ دریغ است که چنین دانشمندی را به‌گوشهٔ فراموشی برانند.» حدود دو سال بعد خود امپراتور مورد انتقاد گروههای ملی‌گرا شد که چرا وقـت بیش از اندازه صرفـ مطالعهٔ علمی، زیست‌شناسی دریایـی کـه رشتهٔ تحقیق محبوب اوست، می‌کند.

در ارتش ژنرال «ناگاتا» که وزیر جنگـ تازه را زیر نفوذ درآورده بود می‌کوشید تا دیگر اعضای «کودو ـ ها» را از مقامهای حساس برانند. از نظر او و «توسی ـ ها» کنار رفتن «مازاکی» از مدیریت آموزش نظامی هم مطلوب بود و او را متهم نمود که تحت القاء افسران جوان تندرو واقع شده و ماندنش برای انضباط ارتش زیانبار است. درنوامبر۱۹۳۴بافاش‌ساختن فعالیت‌های خطرناکـ هواداران «احیای شووا» نزد افسران دانشگاه جنگـ و دانشکدهٔ افسری، نگرانیش را توجیه کرد، هرچند که خود «مازاکی» هم با «توطئهٔ مارس» سر و سری داشت. با ایـن زمینه‌چینی‌ها،سرانجام در ژوییهٔ ۱۹۳۵ «مازاکی» ناچار به استعفا شد، اما در نتیجهٔ این وضع دردسر تازه‌ای پیش آمد. چند هفته پس از آن، در روز ۱۲ اوت، یکـ سرهنگـ دوم گمنام بنام «آیزاوا سابورو» که مانند بسیاری دیگر از افسران از شیوهٔ از کار برداشتن «مازاکی» به‌خشم افتاده بود، از پادگان خود به توکیـو آمد، راهی وزارت جنگـ شد، یکسر به‌اتاق «ناگاتا» رفت و شمشیر کشید و او را کشت. عناصر تندروتر «کودو ـ ها» به‌حمایت وسیع ازین افسر برآمدنـد و خواستند تا محاکمهٔ او را به میدان ارائهٔ افکار خود بدل کنند. متهم بوسیلهٔ وکلای مدافعش شماری از افراد برجسته را برای شهادت خواست و از مفاسد جانبداری و جناح بازی در دستگاه ارتش نمایش بزرگی داده شده که در واقع حمله بـه «توسی‌ـها» بود.

در این میان شایعهٔ ناآرامیهای بیشتر پراکنده می‌شد. می‌گفتند که لشکر ۱

ارتش، مستقر در توکیو، بعضی هواداران سرسخت «احیای شووا» را در خود دارد که با افسرانی که «ناگاتا» تصفیه کرده بود و با «کیتا ایکی» نویسندهٔ افراطی در تماس نزدیکند و خیالهایی در سر دارند. این وضع «توسی-ها» را به عکس‌العمل واداشت و دست به‌کار انتقال افراد ناآرام به‌منچوری شدند. درنتیجه، هواداران «کودو-ها» ناگزیر دیدند که بیدرنگ و تا دیر نشده است به میدان آیند و بار دیگر به زور دست ببرند.

در سحرگاه ۲٦ فوریه ۱۹۳٦ در میان تندباد برف، دسته‌هایی از دو فوج پیاده‌نظام لشکر یکم همراه با هوادارانی از لشکر گارد که بررویهم ۱٤۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بودند، برهبری افسران پایین درجهٔ «کودو-ها» از پادگانهایشان بیرون آمدند. آنها به‌چند گروه تقسیم شدند. گروههایی به خانه‌های نخست وزیر و رجال دیگر حمله کردند و گروههایی دیگر به تصرف چند ساختمان مهم مرکز شهر در نزدیکی کاخ سلطنتی رفتند. پیش از سرزدن روز صحنه‌های خونینی درست شده بود. دو نخست‌وزیر پیشین، «سایتو» و «تاکاهاشی»، وزیردارایی و نیز جانشین «مازاکی» در مقام مدیرسرای آموزش نظامی و «ماکینو»، مهردار سلطنتی، در خانه‌هاشان با تیر کشته شده بودند. دریادار «اوکادا»، نخست‌وزیر، جان بدر برد زیرا شوهرخواهرش را بجای او گرفتند و کشتند. دریادار «سوزوکی»، پیشکار مخصوص امپراتور، سخت زخمی شد و به‌حال خود رهایش کردند (او بهبود یافت و نه‌سال بعد آخرین نخست‌وزیر دورهٔ جنگ ژاپن شد). تلاش شد که «سایونجی» سالخورده را در کوشک روستائیش غافلگیر کنند، اما او پیشاپیش خبر یافته و از آنجا رفته بود.

در میان این شورشیان، از سروان بالاتر نبود. این سروانها و ستوانهای جوان پس از انجام این عملیات و ایجاد نوعی منطقهٔ اشغالی در مرکز توکیو، هیچ کار دیگر نکردند جز انتشار بیانیه‌ای که در آن گرفتاریهای ژاپن را بواسطهٔ وجود بنیادهایی چون «گن‌روء»، «زایباتسو» و احزاب سیاسی دانسته و گفته بودند که کسانیکه مسؤول این وضعند باید از میان بروند. آنها خواستار استقرار یک نظام تازه شده و افزوده بودند که در مبادرت به این قیام به وظیفهٔ خود بعنوان اتباع وفادار امپراتور رفتار می‌کنند.

اما امپراتور نظر دیگری داشت. او به‌وزارت جنگ گفت که این کار یک آشوب است و شورشیان باید یکساعته در هم کوبیده شوند. اگر هم سران و رهبران «کودو – ها» بویژه «مازاکی» و «آراکی» اندیشه‌ای برای واردشدن به‌میدان و به دست‌گرفتن قدرت داشتند – که امید شورشیان همین بود – با این موضع قاطع

امپراتور، به تأمل دچار شدند. مردم نیز، برخلاف انتظار افسران جوان، به هواداری آنان برنخاستند. اعلام حکومت نظامی شد و فرماندهی عالی نیروهای مسلح گاردهای سلطنتی و نیروهای دریایی را فراخواند و شورشیان را محاصره کرد و از آنها خواست که تسلیم شوند. ابتدا گفتگوهایی برای پایان ماجرا با شورشیان شد و خود «مازاکی» کوشید تا آنها را به زمین گذاشتن اسلحه‌شان وادارد، که زیربار نرفتند. اما اعلامیهٔ «درخواست از افسران و سربازان نیروهای مسلح» بزبانی پراحساس، که از هواپیما برآنان فرو ریخته یا از بالونهای تبلیغی در آسمان آویخته شد، تأثیر کرد و شورشیان پس از چهار روز پرتب وتاب، در بعدازظهر ۲۹ فوریه تسلیم شدند. آنها امید داشتند که در محاکمهٔ علنی دست کم بتوانند عقایدشان را تبلیغ کنند، اما محاکمهٔ نظامی سری شدند. اینبار مجازات توطئه‌گران تند و شدید بود. سیزده تن آنها محکوم و اعدام شدند، و نیز «آیزاوا»، سرهنگ دوم متعصبی که «ناگاتا» را کشته بود و چهارتن از همدستان ومحرکان غیرنظامی شورشیان، از جمله «کیتا ایکی» نظریه‌پرداز «احیای شووا»، نیز سال بعد به همین سرنوشت گرفتار آمدند.

این شورش ضربهٔ سختی به «کودو ـ ها»، که تصور می‌رفت، بهرحال غیرـ مستقیم، مسؤول این جریان باشد، زد. «آراکی» و «مازاکی» در ردهٔ ذخیرهٔ ارتش قرار داده شدند تا بنابر اصلی که مقرر می‌داشت که وزیر جنگ باید از افسران شاغل باشد، آنها را از سیاست بیرون نگهدارند. نقل و انتقالهای گسترده‌ای برای پراکندن افسران ناآرام در ولایات یا خارج از کشور، باز، صورت گرفت. این وضع، شاید خلاف آنچه که گمان می‌شد، قدرت سیاسی ارتش را برروی‌هم تقویت نمود و همچنین موضع «توسی‌ـها» را، و این جناح توانست پس از سال۱۹۳۶ نفوذ مسلطی برارتش پیدا کند و در تعیین سیاست مملکتی سهم مؤثری داشته باشد. ارتش که وحدت خود را بازیافته بود توانست بر استقلال خود در امور نظامی پافشاری نماید و از امتیاز قانونی انتخاب وزیرجنگ از افسران شاغل، برای تعیین ترکیب کابینه‌ها بهره‌برداری کند. هیچ دولتی نمی‌توانست بی‌همکاری فرماندهی عالی ارتش و نیروی دریایی تشکیل شود. بدنبال واقعهٔ شورش فوریه، هنگامی که در مارس ۱۹۳۶ «هیروتا کوکی» نخست‌وزیر شد، انتخاب نخست او برای وزارت خارجه را ارتش به‌بهانهٔ اینکه فرد موردنظر قابل اعتماد نیست، رد کـرد.

«هیروتا» خود چند ماهی بیشتر دوام نیاورد و در ژانویهٔ ۱۹۳۷ ، درنتیجهٔ مخالفت ارتش، سرنگون شد. سپس ژنرال «اوگاکی» دعوت به‌تشکیل کابینه

شد، اما او نتوانست کسی را که مورد قبول ارتش باشد برای تصدی وزارت جنگ پیدا کند و آنگاه ارتش ژنرال «هایاشی» را برای نخست‌وزیری تحمیل کرد.
پس از استعفای «هایاشی» در ماه مه، مشاوران دربار از روی ناچاری یکی از بازماندگان اشراف قدیم بنام «کونوئه فومی‌مارو» را برای نخست‌وزیری توصیه کردند و امید داشتند که او بتواند نیروهای مسلح را در پادگانها نگهدارد. اما این ایستادگی در او نبود و مجری خواستهای ارتش از کار درآمد. تا ژانویهٔ ۱۹۳۹ که «کونوئه» مسند نخست‌وزیری را به «هیرنوما»، سیاستمدار ملی‌گرا، سپرد، فرماندهی نیروهای مسلح در وضعی بود که نامزدهای وزارت را انتخاب یا قبول یا رد می‌کرد. سیاستمداران غیرنظامی اکنون دریافته بودند که برای جلوگیری از تندرویهای «کودو ــ ها» بهای سنگینی داده‌اند که افزونی قدرت ارتش است به‌اندازه‌ای که چیزی جلودار آن نیست و پذیرفتن روندی که کشور را به سوی جنگ می‌برد. اما دیگر برای چاره دیر شده بود. عقربهٔ زمان را نمی‌شد به عقب برگرداند.

بهرهٔ ۱۶

توسعهٔ امپراتوری ژاپن سالهای ۴۱ - ۱۹۳۷

بحران سیاسی

پیشروی در منچوری در سال ۱۹۳۱ سابقهٔ شومی از نافرمانی و خـودسری نظامیان برجای‌گذاشت. سربازانی‌که شب ۱۸ سپتامبر آنسال «موکدن» را گرفتند و «منچوری» را درنوردیدند، نقشه‌های ارتش «کوانتونگ» را دنبال می‌کردند، نه سیاست‌های دولت ژاپن را. با دولت در توکیو هنگامی مشورت شد که موضوع فرستادن نیروی کمکی به‌میان آمد وکابینه دربرابر کار انجام شده واقع شده بود. درچند ماههٔ پیشروی در «منچوری» نیز فرماندهی عالی ارتش حمایت همه جانبه از افسران و فرماندهان نیروها در جبهه نمود. این افسران دستورهای پی‌درپـی برای محدود کردن دامنهٔ عملیات دریافت می‌کردند، اما ببهانهٔ ضرورت عملیاتـی به خود اجازه می‌دادند که آنرا نادیده بگیرند. بدینسان منطقهٔ پیشروی هرچـه وسیعتر شد و سرانجام هـم ارتش «کوانتونگ» در فوریهٔ سال ۱۹۳۲ حکومت پوشالی «منچوکئو» را در آنجا تشکیل داد که درواقع امپراتوری خاص این ارتش بود و فرماندهٔ کل آن، در مقام سفیر ژاپن نزد دولت «منچوکئو» ، برامور کشوری و نظامـی آنجا تسلط داشت و مستقل از دولت تـوکیو رفتار مـی‌کرد. بااینحال دیپلماسی ژاپن به تلاش برآمد تااین رسوایی را هرچه بتواند جبران کند. دو روز پس‌از درگیری در منچوری، دولت چین به جامعهٔ ملل متوسل شد، و دولت ژاپـن بیدرنگ اتهام توسعه طلبی را منکر شده و نیز قول داده بود که سربازان خودرا فراخواند، اما باگذشت زمان دریافته بود که قدرت این کـار را ندارد. جامعهٔ ملل

سرانجام درماه نوامبر، و بارضایت ژاپن، کمیسیونی را مأمور رسیدگی به مسأله کرد که اعضای آن بریاست لرد «لیتون» (Lord Lytton) در ژانویه ۱۹۳۲ معین شدند و درفوریه به ژاپن آمدند، اما تااین هنگام با اعلام ایجاد دولت مستقل «منچوکئو» کار آنها بیفایده شده بود. بااینهمه، گزارش این کمیسیون که در سپتامبر آنسال تسلیم شد، از شناسایی «منچوکئو» ازسوی اعضای جامعه جلو گرفت، اما ژاپن شناسایی خود را ازین حکومت اعلام کرد و در فوریهٔ ۱۹۳۳ که موضوع در دستور کار جامعه در ژنو درآمد، از جامعه خارج شد. چین از تلاش جامعه ملل و دلسوزی دولتهای غربی بهره‌ای نبرد و ژاپن عملیات را در شمال آنکشور ازسر گرفت و درچند هفتهٔ‌آغاز سال ۱۹۳۳ بهانه‌ای برای افزودن «جوهل» (Johel) به «منچوکئو» پیدا شد. در ماه مه با آتش‌بسی که در «تانگ کو» بوسیلهٔ ارتش امضاء شد یک منطقهٔ غیرنظامی بوجود آمد که فاصل میان منطقهٔ مورد تصرف ژاپن با نواحی جنوبی‌تر شد، اما پس‌از چندی بهانه‌های تازه به فرماندهان نظامی داد ، چنانکه در ژوئن ۱۹۳۵ به این بهانه که وجود سربازان چینی در «هوپی» و «چهار» تهدیدی برای صلح است، خواستار خروج آنها شدند و نیز جنبش‌های سیاسی مساعد خود در شمال چین را تشویق کردند.

دولتهای بزرگ هیچکدام مقاومت مؤثری دربرابر عملیات ژاپن در چین نشان ندادند. ممالک متحده ازین وضع نگران بود و «سیمسون» (Simson) وزیر خارجه امریکا کوشید تا از راه دیپلماسی از پیشروی بیشتر ژاپن در آسیا جلوگیرد . اما امریکا ظاهراً امنیت خود را دراین قضیه درخطر نمی‌دید تا به‌میدان عمل درآید. بدینسان این بحران سستی تعهد امریکا را نسبت به تمامیت چین نشانداد و چنین نمود که تضمین سیاست «دروازهٔ باز» در چین را چندان اساسی نمی‌بینند که خود را برای آن به دردسر بیندازد.

بیشتر پیشرویهایی که ژاپن در چند سال اول دههٔ ۱۹۳۰ در چین کرد محلی و گاهبگاه ومحدود بود وکمتر بازتاب جهانی‌را برمی‌انگیخت. این پیشرویها نیزکار ارتش بود و دولت و دیپلماسی خودرا ازآن دور نگهمیداشتند. اما در آوریل ۱۹۳٤ دولت ژاپن نظریه‌ای را اعلام کرد که، درپیرایهٔ الفاظ و عبارات خاص ، در روابط با چین وضعی شبیه به اختیارداری به ژاپن می‌داد و برای جامعهٔ ملل و قدرتهای جهانی دراین روابط جایی نمی‌شناخت. هیجده ماه پس‌از آنهم دولت ژاپن اصول زیر را برای فیصلهٔ‌کلی قضایا پیشنهاد نمود: شناسایی «منچوکئو» بوسیلهٔ چین، سرکوبی فعالیت‌های ضد ژاپنی درچین ، و ایجاد اتحاد ضدکمونیستی میان چین و ژاپن.

اما سرسختی چین در مذاکرات بزودی ژاپنی‌ها را قانع کرد که شیوه‌های تدریجی بکار نمی‌آید، وهنگامیکه درپایان سال ۱۹۳٦ «چانکایشک» باکمونیستها برای ایجاد جبهۀ متحدی علیه ژاپن به توافق رسید، رهبری ژاپن دراین عقیده راسخ‌تر شد و نیز فرماندهی عالی نظامی جلوگرفتن و آرام ساختن عناصر پرشور و شتاب در نیروهای مسلح را هرچه دشوارتر دید، یا که بهانه‌ای یافت که آنهارا بحال خود بگذارد. شکست قیام نظامی در فوریه ۱۹۳٦ احساس نومیدی و سرخوردگی در افسران جوان برجای گذاشت. دراین وضع اگر تلاشی هم برای جلوگیری از آنها در فراسوی مرزها بکار می‌رفت، شاید که به‌انفجار می‌انجامید . گذشته ازآن، ماجراجویی در خارج، چنانچه به‌نتیجه می‌رسید، می‌توانست مانند دریچۀ اطمینانی تب وتاب فزایندۀ سیاسی داخلی را فرونشاند و احیاناً ازنظر اقتصادی پربهره باشد. بدینسان به بلندپروازی افسران و فرماندهانی از ارتش که سخت پایبند «رسالت ژاپن در قارۀ آسیا» بودند، میدان داده شد، چنانکه تا سال ۱۹۳۷ زمینه و احتمال درگیری عمده با چین بسیار افزایش یافته بود.

تب جنگ چنان تند بالا گرفت که حتی ژنرال «ایشیوارا کانجی» نظریه‌پرداز توسعۀ امپراتوری ژاپن از «منچوری» و شمال چین و سیبری گرفته تا مرحلۀ زعامت جهانی پس‌از شکست دادن امریکا، که اکنون در ستاد کل ارتش مقامی بالا داشت، بنهایت کوشید تا از کشیده شدن وضع بحرانی به جنگ جلوگیرد زیرا که عقیده داشت که نقشه و بینش ژاپن هنوز چنان پخته و پرداخته نیست که به مخاطرۀ درگیریهای وسیعتر تن دهد. پس او با ژنرال «توجو هیده‌کی» درافتاد و تا حد نافرمانی پیش رفت و سرانجام پیش‌از هنگام بازنشسته شد . بحران اوضاع اینک شکاف میان نسل قدیم و جدید یا افکار کهنه و نو در ارتش را هرچه بیشتر نمایان می‌ساخت. این گرایشها به دوصورت چهره می‌نمود : افراط گرایی در افسرانی که تحولات تازه را ناخوشایند می‌دیدند این اعتقاد را راسخ‌تر می‌ساخت که باید باروح وفاداری وتعهد ازهرجریان تند تغییر تند اساسی درنظام حکومت ژاپن جلوگرفت. امانوجویان اصلاح‌طلب فضیلتی‌دراین‌رو واندیشه نمی‌دیدند و بر اهمیت نو و مجهز ساختن تأسیسات نظامی تأکید داشتند، حال آنکه در چشم تندروان کهنه پرست چنین تجددی تکیه بروسایل مادی و نوعی تسلیم روانی به دنیای غرب بود. آنها سلاح مبارزه را روح «ارتش امپراتوری» یا «کوء گون» می‌دیدند.

توانایی ارتش در اجرای فرمان امپراتور و سرکوبی شورش فوریه ۱۹۳٦ و سپس درگیری سخت با نیروهای شوروی در مرزهای «منچوری»، از تند شدن این

توفان جلوگرفت. در چین نیز پیشروی کمونیستها بـه شمال نگرانی‌آور بود . دراین احوال نزدیک بود که میانه‌روها و هواداران همکاری با غرب پیش ببرند. محافظه‌کاران سیاسی و بیشتر بنگاههای اقتصادی همچنان به ممالک متحده و بریتانیا گرایش داشتند، اما زمینهٔ همکاری بین‌المللی درزیر فشار کساد اقتصادی و سیاست‌های تجاری حمایتی به جایی نرسید. هواداران این تجدید پیوند ازپا نشستند و اکثر مردم در این باور هرچه راسخ‌تر شدند که کشورشان وضـع و حقوق ویژه‌ای در «منچوری» دارد. درایـن میان کسانی کـه به کارکرد رهبری و برنامه‌ریزی عقیده داشتند، در احوال ایتالیا و آلمان رو به عروج نشانه‌ای از نظام تازه و شاید سرنوشت ساز درامور جهان می‌دیدند و نتیجه می‌گرفتند که ژاپن نیز باید ساخت و بافت حکومتی خودرا اصلاح کند زیرا که سرمایه‌داری و بنیادهای انتخابی پیشرفت چندانی نداشته و برشکاف و تعارض در جامعه افزوده است. این اندیشه‌ها از فرصت طلبی هم برکنار نبود. ضعف و تفرقه در ممالک غرب و نارضایی مستعمره‌های آنها در آسیا بـرای ژاپن درسی بود و نیز فـرصت‌هایی پیش آورد. نظریه‌پردازان کوشیدند تـا اهمیت و توجیه تازه‌ای بـرای «رسالت ژاپن در رهبری مبارزهٔ آسیا علیه استعمار» درپیش نهند. این هدف را گروههای اجتماعی، ارتش، صاحبان منافع اقتصادی و دیگر بهره‌مندان هریک از دریچهٔ دید و مصلحت خود نگاه می‌کردند. «یوشیدا شیگه‌رو» (۱۹۶۷ــ۱۸۷۸) که در سالهای پیش‌از جنگ برای مخالفتش باسیاست خارجی ژاپن به زندان افتاد و درسالهای پس‌از جنگ نخست وزیر ژاپن شد، سردرگمی اینسالها را با وحدت نظر نسبی مردم و دولت در دورهٔ «میجی» مقایسه کرده و در خاطراتش به اختلاف نظرهـا دربارهٔ رفتاری کـه باید دربرابر ممالک متحده و بـریتانیا درپیش گرفت اشاره کرده است. ازسوی دیگر «رایشاور» (E. D. Reischauer) پژوهندهٔ امریکایی تاریخ معاصر ژاپن در اشاره بـه سردرگمی سیاسی پس‌از شورش فوریهٔ ۱۹۳۶ نوشته است کـه در این دوره دو جـریان متعارض پـدیدار شد: یکی هـواداری پرطنین‌تر دولتی که اندیشهٔ جنگ داشت از ارتش، و دیگر قدبرافراشتن دوبارهٔ احزاب سیاسی در مخالفت با تسلط ارتش بـر حکومت. یک پیامد این بحران ، تغییر دولت بود.

ارتش در راه قدرت

چند هفته پس‌از شورش فـوریهٔ ۱۹۳۶ دولت تازه‌ای بـریاست «هیروتا»،

بجای کابینهٔ «اوکادا» که استعفا داده بود، روی کار آمد. ناآرامی ناشی از طغیان افسران ، ناخوشایندی مردم را برانگیخته بود . «هیروتا» دیپلماتی باسابقه و هوادار سیاست خارجی قویتر بود. این وضع رهبران نظامی را، که فرماندهان جبههٔ «توسی ـ ها» درمیان آنان غلبه داشتند، برآن داشت که برای تحکیم موقع خود تا دیرنشده است دست بهکار شوند، و «هیروتا» از همان آغاز، و هنگام تشکیل کابینهاش، دریافت که وزیر جنگ، ژنرال «ترائوچی» (پسر نخست وزیر اسبق)، درانتخاب وزیران نظرقطعی دارد. نامزد وزارت خارجه، «یوشیدا شیگهرو» و چند نامزد دیگر وزارت را ارتش، ببهانهٔ اینکه بیش‌از اندازه لیبرال هستند، رد کرد. سرانجام فقط چهار سیاستمدار حزبی توانستند در کابینه باشند.

اینک «توسی ـ ها» برکارها تسلط داشت و دولت بیشتر وسیلهٔ دست آن بود. در تدارک همه جانبه برای جنگ تسریع شد. دولت بودجهٔ سنگینی برای هزینههای نظامی گذراند که سهم ارتش درآن نزدیک به ۵۰ درصد افزایش یافته بود. اعتبار لازم برای تجدید تسلیحات ارتش تهیه گردید وتوسعهٔ صنایع سنگین با سفارشهای فزایندهٔ ابزار و مهمات نظامی تشویق شد. نیروی دریایی نیز پیمانهای خلع سلاح واشینگتن و لندن را تا پایان سال ۱۹۳٤ فسخ کرده و یک سال بعد هم از کنفرانس دریایی لندن خارج شده بود، پس می‌توانست تا جاییکه منابع کشور اجازه دهد توسعه پیدا کند. اقدام دیگر کابینهٔ «هیروتا» گذراندن قوانین سخت‌تر برای جلوگیری از «افکار خطرناک» بود.

درامور خارجی، دولت سیاست خود را به هدفهای ارتش متمایل کرد و خواستار بیطرف شدن پنج ایالت شمالی چین شد. ژاپن در دسامبر ۱۹۳٦ پیمان ضدکمینترن را باآلمان امضاء کرد. این ترتیب جناح شمال غرب ژاپن را درصورت پیشروی نظامی در داخل چین، حمایت میکرد. مذاکرات برای انعقاد این پیمان بوسیلهٔ ارتش انجام شد.

کابینهٔ «هیروتا» این قاعده را هم که فقط امیران ارتش و دریاداری شاغل در خدمت می‌توانند وزیر جنگ یا دریاداری شوند. باز برقرارکرد. این کار یکی برای جلوگیری از ورود دوبارهٔ نظامیان تصفیه شده پس‌از شورش ۱۹۳٦ به سیاست بود، اما دولتها را، مانند گذشته ، تابع نیات نیروهای مسلح ساخت، چنانکه در سال ۱۹۳۷ که ژنرال «اوگاکی» دعوت به تشکیل کابینه شد، ارتش بملاحظهٔ رابطهٔ نزدیک او با احزاب و پیوستگیش با دستهبندی در ارتش و نیز مسؤولیت او در کاهش چهار لشکر ارتش درسال ۱۹۲٤، از دادن وزیر جنگ خودداری کرد و «اوگاکی» که افسر بازنشسته بود نمی‌توانست وزیر جنگ کابینهٔ خود بشود

و ناچار به‌کناره‌گیری شد. بجای او، ژنرال «هایاشی سنجورو» که نشان می‌داد که باارتش کنار بیاید، نخست وزیر شد. کابینهٔ او بیش‌از چهار ماه نپایید.

جالب است که دورهٔ این دو کابینه، از مارس ۱۹۳٦ تا ژوئن ۱۹۳۷، شاهد تجدید حیات کوتاه احزاب سیاسی و برخاستن احزاب دربرابر ارتش بود . در انتخابات فوریه ۱۹۳٦ (یکهفته پیش‌از شورش افسران) «سی یو کای» باسیاست ملی‌گراتر خود درحالیکه بیش‌از دوبرابر «مین سی تو» نماینده در مجلس داشت، وارد انتخابات شد. اما «مین سی‌تو» بااستفاده از شعارهایی مانند «کدامیک باشد، حکومت پارلمانی یا فاشیسم؟» پیشرفت چشمگیری کرد و با ۲۰۵ کرسی دربرابر ۱۷٤ کرسی «سی‌یوکای» پیروز درآمد. نتیجهٔ این انتخابات، آگاهی و نگرانی مردم را از غلبهٔ ارتش بر سیاست نشان می‌داد . در ژانویه ۱۹۳۷ یک نمایندهٔ «سی‌یوکای» زمینه پیدا کرد که در سخنرانی پرهیجان خود در مجلس به ارتش بتازد که چرا قدرت را غصب کرده است. او با «ترائوچی»، وزیر جنگ به محاجه افتاد تا آنجا که پیشنهاد کرد که وزیر جنگ بسنت ژاپنی ، با قبول گناه و مسؤولیت کار، خود را بکشد. ارتش می‌دید احزاب باز سر بلند می‌کنند . وزیر جنگ خواست که مجلس منحل شود، اما وزیر دریاداری و دیگران زیربار نرفتند. کابینهٔ «هیروتا» بناچار استعفا کرد. «سایونجی» ژنرال «اوگاکی» را برای نخست وزیری پیشنهاد کرد، اما او نتوانست کسی را برای وزارت جنگ پیدا کند. پس، قرعهٔ فال بنام ژنرال «هایاشی» افتاد. کابینهٔ او فقط چهارماه روی کار ماند. «هایاشی» برای پرهیز از جدال حزبی خواست تا کسانی که وارد کابینهٔ او می‌شوند پیوستگی حزبی خود را وانهند، و برای رسیدن به وحدتی که درنظر داشت، بیدرنگ پس‌از گذراندن بودجه، پارلمان را منحل کرد و حمایت دولت را پشت سر «شووا ـ کای» ، یک حزب هوادار نظامیگری، نهاد. اما «مین‌سی‌تو» و «سی‌یوکای» زورشان را روی هم گذاشتند و جلوی قدرت طلبی او درآمدند و در انتخابات آوریل «شووا ـ کای» فقط ۱۹ کرسی ازمجموع ٤٦۲ کرسی را برد و۳٥٤ کرسی نصیب دو حزب دیگر شد و «هایاشی» ناچار استعفا کرد. برای نخستین بار پس‌از سال ۱۹۳۱ چنین می‌نمود که ارتش درموضع دفاعی واقع شده است ، اما مصمم بود که قدرت به دست آورده را بی‌کم وکاست، نگهدارد. این آخرین موفقیت نسبی احزاب پارلمانی تا تسلیم ژاپن در نه سال بعد بود.

بسیج برای جنگ

اندیشه و فلسفهٔ بنیادی برای جنگ در نزد نظامیان سالها بود که آماده بود.

بسیج اقتصادی‌آنهم با تسلط ارتش بردولت وغلبهٔ روزافزون نظامیان برسیاست، فراهم شده بود. آنچه که می‌ماند زمینه سازی تشکیلاتی در دولت و در کشور و بسیج فکری و معنوی مردم بود.

سازماندهی مملکتی بتناسب هدفهای ارتش پیش‌ازین بوسیلهٔ طراحان نظامی قالب ریزی شده و در ماه اوت ۱۹۳۶ به تصویب کابینهٔ «هیروتا» رسیده بود، اما اجـرای آن ، در اصل، پس‌از روی کارآمدن «کونوئه» در ژوییه ۱۹۳۷ آغـاز شد. دولت «هیروتا» آشکارا سیاست خارجی مهاجم‌تری درپیش گرفته و خـواستـار ایجاد یک «ناحیهٔ ویژهٔ ضدکمونیست، له ژاپن و طـرفدار منچوکئو» در شمـال چین برای تضمین امنیت ژاپن شده بود. در ژوییه ۱۹۳۷ کـه برای فرونشاندن بحران میان احزاب و ارتش، شاهزاده «کونوئه فومی‌مارو» نخست وزیر شد، ژاپن رهبری یافت کـه برای اجـرای «رسالت پیشروی در آسیا» پـراندیشه‌تر بود و آمدنش این احساس‌را همراه آورد که ژاپن به «ارزشهای اساسی» خود بازمی‌گردد.

در چند روز اول نخست وزیری «کونوئه» اقداماتی شد تا هواپیمایی کشوری و نیز توزیع مواد سوختی زیـر نظارت شدیدتر دولت درآید. در ماههای اکتبر و نوامبر همانسال نخستین گـامها برای تسلط بیشتر دولت بـر بخش خصوصی کشور، احزاب سیاسی و بنگاههای اقتصادی برداشته شد. یک «شورای‌مشورتی کابینه» مرکب از چهار نمایندهٔ نیروهای مسلح، سه نمایندهٔ احزاب، دو نمـایندهٔ بنگاههای مالی و اقتصادی و یک نمایندهٔ امور خارجی ایجاد شد تا موازنه‌ای در مصلحت‌ها و منافع بخش‌هـای عمدهٔ کشور بـوجود آورد. برای هماهنگ کـردن سیاست اقتصادی «شورای برنامه‌ریزی کابینه» مرکب از ۲۰ عضو ایجاد گردید و در نوامبر ۱۹۳۷ «ستاد سلطنتی» (دای هون ئی) تأسیس شد تا برنامه‌ریزی و عملیات دو نیروی زمینی و دریایـی را هماهنگ سازد. بـاوضع مقررات دیگر ، اختیاراتی رسماً به نیروهای مسلح داده شد که عملا دارا بودند. در مارس ۱۹۳۸ نخست وزیر به ارتش کمک کرد تا «قانون بسیج عمومی ملی» (هوکا سوء دوء ـ ئین هو) را کـه قدرت وسیعی درامور کشور به نخست وزیر مـی‌داد، از تصویب بگذراند. دولت اکنون مـی‌توانست مجلس را نـدیده بگیرد، و بـه وضع مقررات فوق‌العاده برای تنظیم اقتصاد ملی، نظارت بر قیمت‌ها، جیره‌بندی و سهمیه‌بندی مواد و توزیع نیروی کار پرداخت. قرار شد که همهٔ تصمیم‌های عمده در «جلسهٔ هماهنگی» باشرکت نخست وزیـر، وزیر خارجه، وزیـران جنگ و دریـاداری و رؤسای ستاد گرفته شود. این تصمیم‌ها سپس می‌بایست در جلسه‌ای در حضور امپراتور تأیید شود. پس‌از اجرای این طرح ـ از سال ۱۹۴۰ ـ مسؤولیت کابینه

فقط نمایشی بود. دراینحال «شورای عمران آسیا» که در پایان سال ۱۹۳۸ بوجود آمده بود، ادارهٔ مناسبات ژاپن بــا چین را دراختیار گرفت. این شورا سپس در «وزارت آسیای شرقی بزرگــ» که در نوامبر ۱۹۴۲ تــأسیس گردید ادغام شد و این وزارت امور کشورهای منطقه را، بجای وزارت خارجه، عهده‌دار شد. در این سازمانها افسران نیروهای مسلح مقامهای اصلی را داشتند.

توسعهٔ نفوذ ارتش در طرح و اجرای سیاست، که بدینسان نمودار گشت، با افزایش اختیارات دولت در نظارت اقتصادی همراه شد. بویژه «قانون بسیج ملی» که در مــارس ۱۹۳۸ از تصویب مجلس گذشت اختیارهــای احتیاطی گسترده‌ای برای نظارت اقتصادی به‌دولت داد وحتی «طرح پس‌انداز اجباری» را مقرر داشت. دراین هنگام آثارکساد تجاری سالهای۳۱ـ۱۹۲۹تااندازه‌ای ازمیان رفته‌بود چنانکه ارزش صادرات و هم واردات درسال۱۹۳۶حدود ۲۵درصد نسبت به‌پیش از دورهٔ بحران‌اقتصادی‌افزایش‌داشت. فروش ابریشم خام‌کمترشده، اما افزایش‌صدورپارچه جبران‌آنرا نموده وبهبود نسبی پدیدآورده بود. بازارصادرات نیزاکنون تنوع‌بیشتر داشت. به‌ممالکــ متحده کمتر صادر می‌شد و بیشتر فرآورده‌ها به‌کشورهای آسیا می‌رفت. رشد صنایع سنگین چشمگیر بود. در سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶ ســاخت کالاهای تولیدی بسیار تندتر از کالاهای مصرفی افزایش یافت ونیز تولید آهن و فولاد دوبرابر شد. تولید ذغال از حدود ۳۰ میلیون بــه ۴۰ میلیون متریکــ تــن رسید که بیش‌از نیمی از سوخت کشور را کفایت می‌کرد. ژاپن دراین زمان حدود ۹۰ درصد نیازهایش را خود تولید می‌کرد. کشتی سازی هم پیشرفت نمود . در سال ۱۹۳۶ تناژ کشتی‌هایی‌که سالانه به آب انداخته می‌شد به‌نزدیکــ ۳۰۰ر۰۰۰ تن رسید و در سال ۱۹۳۷ ظرفیت کشتی‌های بازرگانی از ٤ میلیون تن گذشت . سیاست دولت در این پیشرفت‌ها سهم اساسی داشت. تلاش برای غلبه بربحران اقتصادی با تدابیر آماده سازی جنگی توأم شد، و افــزایش هزینه‌های نظامــی بویژه در پیشرفت صنایع سنگین سهم عمده داشت. دربودجهٔ سال مالی ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ سهم هزینه‌های نظامی به ۷۰ درصد بودجه و مبلغ آن به ٤۰۰۰ میلیون ین افزایش یافته بود. سیاست‌های هدایتی دولت، بخصوص تدابیر ناظر به‌مواد خام کــه در «قانون بسیج ملی» مقرر شده بود، تحرکــی سنجیده‌تر به صنایع و فعالیت‌های مؤثر در بسیج نظامی داد و پیشرفتهای مهمی در تولید وسایط نقلیه، هواپیما و کشتی‌های جنگی فراآورد. در سال ۱۹۴۲ سهم صنایع سنگین درتولید صنعتی به ۷۳ درصد رسیده بود.

«منچوکئو» زمینهٔ آزمونی نیز برای تحرکــ و پیشرفت صنعتی به اقتصــاد

ژاپن داد. طرح اولیهٔ عمران آنجا که زیرنظر «راه‌آهن جنوب منچوری» بود، نارسا درآمد و درماه مارس ۱۹۳۸ «بنگاه توسعهٔ صنعتی منچوری» با سرمایهٔ حکومت «منچوکئو» و با کمک ارباب جدید صنایع ژاپنی (شین زایباتسو یا زایباتسوی نو که با ارتش سروسری داشتند) ، ایجاد شد و سرازیر شدن سرمایه و فنون به آنجا صنایع سنگین را به راه انداخت. در شمال چین نیز باایجاد «بنگاه عمران شمال چین» فعالیت مشابهی آغاز شد. این دو ناحیهٔ تولیدی و صنعتی در سال ۱۹۴۰ بازده عمده‌ای داشتند و بیشتر زغال و مقدار قابل توجهی از آهن، سیمان، مواد شیمیایی و ابزار ماشینی مورد نیاز ژاپن را می‌دادند. ارتش اصرار داشت که همهٔ جنبه‌های سیاست و اقتصاد باید تابع نیازهای نظامی و دفاع ملی‌باشد. از نیمهٔ سال ۱۹۳۶ وزیر دارائی عبارت «اقتصاد نیمه جنگی» را برای تشریح وضعی که در آن نیازهای ارتش اولویت داشت، به‌کار می‌برد.

جدا از نظارتهای اقتصادی درجهت آماده سازی کشور برای جنگ، نظارتهای سیاسی و آماده ساختن روحی و بسیج معنوی مردم نیز آغاز شد. «ارشاد سیاسی» از راه سانسور، رادیو، مطبوعات و جلوگیری از «افکار خطرناک» اجرا می‌شد و بسیج معنوی در برنامهٔ بلندمدت بوسیلهٔ آموزش انجام می‌گرفت . لیبرالها از گروههایی بودند که بیشتر به انزوای سیاسی رانده شدند، چنانکه «مینوبه» در سال ۱۹۳۵ ناچار به استعفا از مجلس اعیان شد (بهرهٔ ۱۵) و در توطئه سال ۱۹۳۶ نیز نزدیک بود که جانش را ببازد. حال و هوای میهن‌پرستی افراطی به مدارس و دانشگاهها القاء می‌شد. بسیاری از کتابهای خارجی که دراین مراکز تدریس می‌شد، بی‌بررسی دقیق تحریم شد و کتابهای درسی بر زمینهٔ تمایلات روز بازنویسی شد. حتی نوشته‌ها ومقاله‌های دقیق علمی نیز بااشاره‌ای ملاحظه‌کارانه به رسالت ژاپن در خارج از مرزها آغاز می‌شد. به حجم تعلیمات سیاسی و عقیدتی در برنامهٔ آموزش، هرچه بیشتر افزوده و از درس‌هایی که با این مباحث یا با دانش عملی سروکار نداشت کاسته می‌شد. افسران ارتش به مدارس مأمور شدند تا براین جریان نظارت کنند. در سال ۱۹۳۷ وزارت آموزش ژاپن کتاب تازه‌ای زیر عنوان «جوهر حاکمیت ملی ژاپن» (کوکوتای نو هونگی) در القاء اساطیر تاریخی ژاپن و باورهای آیینی «شینتو» دربارهٔ قدامت امپراتور ، بی‌همتایی مردم ژاپن و رسالتی که ژاپنی‌ها در متحد ساختن جهان و پیوند دادن میان شرق و غرب دارند، منتشر کرد. این کتاب در میلیونها نسخه برای توزیع میان مراکز آموزشی چاپ شد و کتاب اصلی درس اخلاق در مدارس بود، تفسیرها بر مطالب آن برای معلمان نوشته شد و متوجه بسیج ذهنی جوانان بود ، عوامل

انقلابی و چپ گرا را تخطئه می‌کرد ـ هرچند که خود موضع ضد لیبرال داشت ـ و نیز فردگرایی را بدکنشی و خدمت به نظام حاکم را ارزنده‌ترین کار می‌شناخت وچنین می‌آموخت که هرچه شر و بدیست ریشهٔ بیگانه دارد:

«هرگونه ایدئولوژی خارجی که به کشور ما آورده شده ، شاید که در چین، در هند، در اروپا یا در امریکا کاملا طبیعی‌بوده ، بایـن اعتبار که از خصوصیات نژادی و تاریخی آنها برآمده است: امـا در مملکت ما که جوهر ملی یگانه‌ای دارد، در قدم اول بایسته است که این گونه‌ها و الگوها را به بررسی ومداقهٔ باریک درآوریم تا ببینیم که آیا با خلقیات ملی مـا سازگارند یا نه...» فسادهـای عقیدتی و اجتماعی امروز ژاپن حاصل ندیده گرفتن ارزشهای اساسی وپرداختن به چیزهـای بـی‌ارزش است، نتیجهٔ فقدان قضاوت صحیح است و بارآمد ناتوانی از دریافت درست چیزها، و این برای آنست کـه از زمان «میجی» ببعد اینهمه جنبه‌های فرهنگ اروپایی و امریکایی و نظام‌ها و دانشهای آنها آورده شده است، و آنهم بشتاب بسیار».

(از «جوهر حاکمیت ملی ژاپن»)

دراین وضع، شگفت نبود که بنیادهای سیاسی قدیمتر، مانند احزاب ، کـه پدیده‌های آمده از غرب شناخته می‌شدند، زمینهٔ قدرت و نفوذ خود را ببازنـد . رقابت و تفرقهٔ احزاب آنها را هرچه بیشتر در چشم مردم مسؤول نابسامانیهـا نشانداد. سیاستگران هم از حال و هوای روز سود جستند و هنگامیکه در ژوییه ۱۹۳۷ جنگ با چین آغاز شد، فریاد وحدت ملی برداشتند و بزودی زمزمهٔ ایجاد یک جبههٔ متحد بمیان آمد، جبهه‌ای که معد و مؤید موج غالب نظامیگری باشد نه آنکه بپروای ایستادگی دربرابر آن. تاسال ۱۹٤۰ این طرح پخته و آماده شـده بود و پس‌از آنکه شاهزاده «کونوئه» برای بار دوم به نخست وزیری رسید، تدبیر و اتخاذ «بنیاد نـوین مملکتی» (شین تای سی) را بمنظور تبدیل ژاپن بـه یک «کشور پیشرفته در دفاع ملی» را اعلام کـرد. در اوایل اینسال احـزاب سیاسی وادار به انحلال شدند و در اکتبر ۱۹٤۰ «اتحاد پشتیبانـی حکومت امپراتوری» (تای سی یوکوسان کای) جای آنها را گرفت و اعضای احزاب پیشین را جلب و خود را وقف بسیج عقاید در راه حمایت از سیاست‌های ملی کرد. این «اتحاد» که درواقع برپایهٔ اصل یک حـزبی تشکیل شده بود متوجه وحـدت دادن بـه همهٔ مساعی سیاسی و سازمان یافتهٔ کشور در حمایت از «هدفهای امپراتوری» بود . همزمان ، چند اتحادیه کارگری هم که هنوز برجای بود در یک اتحادیهٔ میهنـی

کارگران که خود را وقف مساعی جنگی کرده بود، ادغام شد.

فعالیت‌هایی که با رهبری «اتحاد پشتیبانی» آغاز شد، سه وجهه داشت : یکی آنکه بسیج عامه خوانده شد، که تلاش در متحد ساختن جبهۀ داخلی بود . وجهۀ دوم که «بسیج برای هدف ملی» نامیده شد ، در جهت ادغام همۀ بنیادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور بود. احزاب و اتحادیه‌های کارگری هم‌اکنون تااندازۀ بسیاری متحد شده بودند. پس به روزنامه‌ها ، سازمانهای حرفه‌ای متنوع و دانشگاهها فشار آمد تا تأسیسات و فعالیت‌های خود را هماهنگ کنند و باوحدت کلمه سخن گویند. این «وحدت کلمه» سومین وجهۀ همت «اتحاد پشتیبانی» بود که می‌بایست با بسیج معنوی تقویت شود.بسیج معنوی درجهت مثبت توسل هرچه بیشتر به هویت ملی و وحدت زبان و اندیشه درسوی ژاپنی‌گرایی و ملی‌گرایی بود، و درجهت منفی متوجه طرد هرگونه اندیشه و الگوی بیگانه. بدینسان شعارهایی مانند طریقت امپراتوری (کوء دوء) روحیۀ «یاماتو» (یاماتو داماشی‌ئی) ، رسالت امپراتوری در هدفهایی مانند «همۀ جهان زیر یک سقف» (هاکو- ایچیو) و وحدت حکومت و دین (سایسی ـ ایچی) رواج پیدا کرد و موج غرب زدایی بالا گرفت .

طبیعت نظام حاکم

برقرار شدن نظام یک حزبی که در آن نمایندگان منتخب مردم سهم ناچیزی در تدبیر سیاست داشتند و ادغام و یک جهت شدن هرچه بیشتر گروههای اجتماعی و سازمانهای مملکتی، گاه نشانۀ طبیعت فاشیستی نظام سیاسی ژاپن در سالهای ۱۹۳۷ تا ۱۹٤۵ گرفته شده است. این نظر بیشتر بوسیلۀ پژوهندگان غربی، بخصوص نویسندگان منتقدم تاریخ ایندورۀ ژاپن مانند «رایشاور» (Edwin O. Reischaur) امریکایی ارائه شده است و شماری از محققان ژاپنی نیز، شاید برای آنکه واژۀ مناسبی در زبان خود برای توصیف وضع نیافته‌اند یا برای مقایسه با رژیم‌های شناخته شدۀ غربی، این عنوان را بکار برده‌اند. اما باآنکه دراین سالها موج نظامیگری (میلیتاریسم) در ژاپن بالا می‌گرفت، باز حکومت این کشور بمفهوم واقعی فاشیست نبود. مهمترین تفاوت کار در این بود که در ژاپن هیچ رهبر واحدی، مانند آلمان یا ایتالیای پیش‌از جنگ، که از میان توده‌ها برخاسته باشد و مردم را به اطاعت کامل ازیک حزب عامه بخواند، نبود. ژنرال «توجو» هم که در سالهای ٤٤ـ۱۹٤۰ مرد نیرومند ژاپن

شناخته می‌شد، نه هیتلر بود و نه «موسولینی». قدرت او بطور قاطع و روشن بر حمایت ارتش استوار بود و خود او نمایندهٔ ارتش در دستگاه حکومت شناخته می‌شد . همانا ارتش و نظریه‌پردازان آن ، بویژه جبههٔ «توسی‌ـ ها» بودند که الگویی برپایهٔ باورهای آیینی ژاپن برای آنچه که «رسالت ملی ژاپن در بیرون مرزها» خوانده شد، یافتند تا ازینراه عوامل نامتجانس را، بشیوه‌ای که از آغاز دورهٔ «میجی» بیسابقه بود، درپی‌جویی قدرت و ثروت باز بهم پیوند دهند و باینوسیله پشتیبانی دربار، دستگاه اداری، پارلمان وبنگاههای اقتصادی را جلب کردند و دیگران را هم به تمکین واداشتند. در این سالها در ژاپن نیز، چنانکه در آلمان و ایتالیا، هرگونه صدای نارضایی و مخالفت مستقیم با سیاست نظامیگرا خاموش می‌شد، اما تعقیب و فشار پلیس بیشتر متوجه «افکار خطرناک» و چپ گراها بود. با برآمدن موج ملی‌گرایی افراطی، محافظه‌کاران ـ و ازآنمیان لیبرالها ـ نیز رضا و توافق نشاندادند یا دست کم سکوت کردند.

برای «ملی‌گرایی افراطی» هم که درتوصیف حال وهوای سیاسی ژاپن پیش‌از جنگ بسیارگفته می‌شود، تعریف ساده و روشنی نمی‌توان یافت و دربارهٔ مفهوم آن توافق نظری نیست. دربارهٔ توسعه طلبی و نظامیگری نیز واقع اینست که در این دوره همهٔ کشورهایی که با شعار وحدت ملی دارای حکومت مطلقه بودند هوا و سودای توسعهٔ ارضی داشتند. در اروپا این جریان زمینهٔ رقابت مستعمراتی و بهانهٔ نژادی داشت و درژاپن شعار «رسالت‌آسمانی» درانداخته شد ، و درهرحال این پدیده بازتاب فشارها و انحصارجویی اقتصادی و سیاسی قدرتهای بزرگ وفاتح جنگ گذشته بود. به‌بیان‌یکی‌ازنویسندگان تاریخ تحول‌سیاسی‌معاصرژاپن (Maruyama Masao, Thought and Behaviour in Modern Japanese Politics, Ivan Morris, Ed. Oxford, 1963, PP. 2-3).

جدا از درجهٔ شدت و ضعف آن، تفاوت کیفی در قدرت انگیزش داخلی که حکومت ژاپن را به توسعه جویی در خارج و سرکوب مخالفان در داخل واداشت در آن بود که ناسیونالیزم ژاپنی جنبهٔ «افراطی» پیدا کرد. اما در تحلیل این ویژگی درمی‌یابیم که این مایه تازگی نداشت بلکه در اندیشه و روانشناسی سیاسی‌ژاپن ازهمان آغاز دورهٔ «میجی» عنصری اساسی بود، منتها در این دوره بتأثیر احوال اقتصادی و سیاسی خاص بروز و شدت پیدا کرد.

یکی‌از پژوهندگان تاریخ و اندیشهٔ سیاسی ژاپن
(Morris, Ivan, Japan 1931—1945, Militarism, Fascism, Japanism)
کتابی دربیان آراء متفاوت مورخان ومحققان وسیاستمداران درماهیت نظام سیاسی

ژاپن سالهای۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵ فراهم آورده ودر مقدمهٔ آن به‌بررسی و ارزیابی این نظرگاهها پرداخته است که فشرده‌ای از آن در زیر می‌آید:

«باید دید که آیا عنوانی مانند «فاشیسم» را می‌شود به نظام ژاپن در این سالها داد یا نه؟ در ژاپنی کلمه‌ای برای «فاشیسم» نیست و نویسندگان ژاپنی همین واژه را بکار برده‌اند. نمونهٔ روشن «فاشیسم» در اندیشهٔ سیاسی ایندورهٔ ژاپن را القائات «کیتا ایکی» نظریه‌پرداز این سالها دانسته‌اند، که در «تجدید سازمان ملی ژاپن» نوشت: «اصلاحات زیرو روکننده‌ای دردربار، باالهام از روحیهٔ امپراتور «جیمو» در بنیادکردن کشور ژاپن و روحیهٔ امپراتور کبیر، «میجی»، انجام خواهد شد.» بنوشتهٔ «ماروياما» «نهضت فاشیستی ژاپن طبعاً عناصر مشترکی با اندیشهٔ فاشیستی رایج در جهان داشت. این نهضت با مبنای فکری احزاب فاشیست آلمان و ایتالیا در امور و مسائلی مانند رد و انکار نظریهٔ جهانی لیبرالیسم فردگرا، مخالفت با شیوه‌های پارلمانی که همان بیان سیاسی لیبرالیسم است، تأکید برتوسعه‌طلبی در خارج، تمایل به‌منتهادرجه‌رساندن بسیج نظامی و جنگ، وتأکید شدید بر اسطوره‌های نژادی وفرضیه‌های جوهرملی... سهیم بود.»

این دوره را گاه استبدادی می‌خوانند. این گمراه‌کننده است زیرا که دولت‌های زمان جنگ ژاپن بویژه دولت ژنرال «توجو» با همهٔ تلاش خود هرگز نتوانستند به درجه‌ای از همگنی و بسیج ملی که نمونه‌اش در آلمان بود، برسند، هرچند که انگیزش‌ها در کار بود ــ مانند این شعار ژنرال «آراکی»: «یکصد میلیون قلب مانند یک قلب می‌طپد.»

میلیتاریسم (نظامیگری) هم واژهٔ دو پهلویی است که می‌تواند به‌هدفهای یک کشور (سیاست قدرت و توسعهٔ نظامی) یا به طبیعت رهبری آن (حکومت نظامیان) یا به‌هردو اطلاق شود. ژاپن در بخش عمده‌ای از تاریخ جدید خود چنین سیاستی را دنبال کرد، چنانکه با برآمدن میجی و در نظام مشروطه نیز ارتشی از امتیاز‌های خاصی بهره‌مند بود (مانند لزوم انتخاب وزیران ارتش و دریاداری از افسران شاغل نیروهای مسلح) که نظامیان را بالادست دولت نهاد. در سالهای پس از ۱۹۳۰ قدرت نظامیان از اختیارات رهبری غیرنظامی در حکومت فراتر رفت، اما تا پیش از سال ۱۹۴۰ هنوز قدرت غیرنظامی یکسره سقوط نکرده و ژاپن دقیقاً «میلیتاریست» نشده بود. دادن این عنوان به سراسر این دوره، ساده‌انگارانه است.

کسانی دیگر به طبیعت یگانه و ویژگی ژاپن تأکید دارند و ترجیح می‌دهند که این دوره را چیزی مانند «ژاپنیسم» (نیهون ــ شوگی) یا «نظام امپراتوری»

(تنو ـ سی) بنامند که نمودار تمایز اساسی آن با الگوهای غربی است. رهبران و مبلغان زمان جنگ در ژاپن سخت می‌کوشیدند تا برتفاوت کیفی دولت خود با حکومت متحدان اروپاییشان تأکید نهند. ژنرال «توجو» نخست‌وزیر ژاپن (۱۹٤۰ تا ۱۹٤٤) در سخنانش در سال ۱۹٤۳ به‌پارلمان گفت: «مردم اغلب این حکومت را دیکتاتوری می‌خوانند. می‌خواهم این موضوع را روشن کنم... مردی که نامش «توجو» است کسی بیش از یک تبعهٔ بیمقدار نیست. من مثل شما هستم، با این فرق که مسؤولیت نخست‌وزیری به من سپرده شده است. من فقط وقتی که در فروغ امپراتور باشم ، می‌درخشم. بی‌این فروغ، چیزی بیش از یک ریگ کنار راه نمی‌بودم... این مرا در رده‌ای کاملا جدا از آن فرمانروایان اروپا که دیکتاتور شناخته می‌شوند، قرار می‌دهد.»

پایان ماجرا در ژاپن هم با شکست در جنگ فراآمد، اما وقتی به آغاز ایندوره بنگریم، نقطهٔ عطف و تاریخ مشخصی مانند واقعهٔ انتصاب هیتلر به صدرات عظمی نمی‌یابیم. سال ۱۹۳۱، تاریخ پیشروی در منچوری، را می‌توان مبدأ افول دولت غیرنظامی و برآمدن سریع نظامیان گرفت، اما تحولاتی که از آن پس روی داد، مانند موج خشونت در کشور، پیشروی در آسیا، گرایشهای تازه درسیاست جهانی ــ همه زمینهٔ قبلی داشت. «ماروياما» (مأخذ پیشین) به سه دوره اشاره می‌کند: ۱ــ دورهٔ آمادگی، ۱۹۳۱ــ۱۹۱۹، که نهضت‌های راستگرا در میان غیرـ نظامیان، وضع قوانین سرکوب‌کننده علیه چپی‌ها و بالاگرفتن احساسات ملی‌ـ گرا نمودار آنست، ۲ــ دورهٔ بلوغ، ۳٦ــ۱۹۳۱، که ارتش نیروی تحرک جنبش‌ـ های دست راستی شد، کودتاهای نافرجام روی‌داد و بحرانهای دیگر برخاست، و ۳ــ دورهٔ کارسازی، ٤۵ــ۱۹۳٦، که درین سالها ارتش قدرت را در دست گرفت و سیاستهای خود را تا مرحلهٔ برخورد با غرب و درگیرشدن در جنگ جهانی دنبال کرد.

دربیان‌نامهٔ «جوهر حاکمیت ملی ژاپن» (کوکوتای نو هونگی) که وزارت‌آموزش در این سالها منتشر کرد، آمده بود :

> «سهم ما در جهان فقط دنبال‌کردن بی‌کم وکاست رسم وراه ویژهٔ ما است که به مردم ژاپن طریقت داد. مردم باید بیش‌از «هروقت دیگر سیاست نوی برپایهٔ آیین ملی تغییرناپذیر ژاپن که بنیاد این کشور است، و بفضیلت ـ طریقت امپراتوری ـ که طی اعصار و قرون و در زمان و مکان، استوار مانده است، بسازند و برآورند و ازینراه، بیش از همیشه، سعادت تاج و تخت امپراتوری را که با آسمان وزمین

همگن و سرشته است، صیانت کنند. این، بواقع، رسالت ملی ما است.»

«در طرح «برنامهٔ اساسی برای ایجاد منطقهٔ بزرگ سعادت همبسته در آسیای شرقی» که هم درین سالها تدبیر شد، آمده بود: «امپراتوری ژاپن مظهرمعنویت است وویژگی اعلای آن‌تبلیغ ـ طریقت امپراتوری‌ـ است ... باید که قدرت امپراتور تشیید شود، و اسبابی فراهم گردد که آسیای شرقی به‌صورت اصلی استقلال و سعادت همبستهٔ خود بازگردد، با گسستن و برداشتن یوغ اروپا و امریکا امکان‌دادن به اینکه مردم این خطه در فضای همکاری صلح‌آمیز و سرشار از زندگی، قوه‌ها و استعدادهای خود را شکوفا کنند.»

ژنرال «آراکی»، افسر بنیادگرای ژاپن در ایندوره در بیان «طریقت یگانهٔ امپراتوری» گفت: «جوهر اعلای نظام حکومت ژاپن، وحدت عالی و دانی، پادشاه و اتباع او، است. این بروشنی متوجه هدف ژاپنی‌ها است که به اعتلای امپراتور می‌رسد و برای این منظور باید که رفاه عموم مقدم بر رفاه فرد باشد.» بواقع نیز فردگرایی بصورتی که در غرب مطرح بود در ژاپن اعتبار نداشت. این تفاوت بیشتر بواسطهٔ اخلاقیات مبتنی براصالت جمع و فرهنگ قدیم ژاپن، در دورهٔ پیش از تجدد، بود که وظیفهٔ انسان‌را در برابر جامعه بالاتر از حقوق فرد می‌نهاد. این مایهٔ اخلاقی در نواحی روستایی و سنتی هنوز برجای بود. ازسویی نیز محتوای اخلاقی آموزش و تعلیمات نظامی که در دورهٔ میجی طرح و تدبیر شده بود و بیشتر هدف حفظ همبستگی و قوام اجتماعی را در برابر سیل واردات فرهنگی و عقیدتی از غرب داشت، در تقویت این روحیه مؤثر بود. تربیت خانوادگی نیز که پایه و مایهٔ سنتی داشت، این موجبات را نیرو می‌داد. سرانجام، این حقیقت نیز بود که وفاداریهای گروهی پیش از دورهٔ تجدد ـ نسبت به سرزمین، زادگاه، خانواده و جامعهٔ حرفه‌ای ـ بجای آنکه با تجدد نابود شود، به زمینه‌ها و موضوع‌های تازه، مانند دستگاه اداری، حزب و جناحهای آن، ارتش یا رستهٔ نظامی، بنگاه اقتصادی یا اتحادیه و مدرسه یا هر واحد اجتماعی دیگر که فرد جزء آن بود، جابجا شده بود.

جنگ چین: پیامد بحران یا آغاز ماجرا

تب و تاب بحران داخلی، چنانکه انتظار می‌رفت، جرقهٔ جنگ را برافروخت

و بحران نظامیگری به‌این آتش دامن زد. جنگ با چین از حادثهٔ کوچکی در پل «مارکو پولو» (Marco Polo) نزدیک پکن، در شب ۷ ژوییه ۱۹۳۷ آغاز شد. آنشب هنگامیکه سربازان ژاپنی در تمرین نظامی بودند، تیراندازی میان آنها و سربازان چینی درگرفت و زد وخورد بتندی دامنه پیدا کرد و طی چند هفته به‌جنگی گسترده کشید. از یکسو مقاومت چینی‌ها بطور نامنتظری سخت درآمد و ارتش ژاپن نتوانست، چنانکه در نظر داشت، کار را یکسره کند، و از سویی هم در جانب ژاپنی‌ها مرجعی که مایل و قادر به‌فیصله‌دادن قضیه پیش از بالا‌گرفتن آن باشد، نبود. کابینه و نیز عده‌ای از امیران ارتش می‌خواستند که آتش این جنگ را زود خاموش کنند زیرا بیم داشتند که درگیرشدن سخت ژاپن در چین، پای سربازان روس را به‌منچوری و مغولستان بازکند. اما فرماندهان عملیات و همقطاران آنها در ستاد کل توانستند از انجام این فکر جلو گیرند. چنین بود که این ماجرا، که «قضیهٔ چین» نام گرفت، هرچند که بظاهر با توطئه آغاز نشده بود، اما با تبانی فرماندهان دنباله پیدا کرد.

هنگام آغاز ماجرا چند هفته‌ای بود که دولت «اتحاد ملی» بریاست شاهزاده «کونوئه فومی‌مارو» روی کار آمده بود. مشاوران امپراتور او را با همهٔ جوانیش، در چهل و شش‌سالگی، برای مقابله با اوضاع بحرانی کشور مناسب یافته بودند زیرا که او پیوندهایی با ارتش، احزاب سیاسی و بنگاههای اقتصادی داشت و امیران ارتش نیز تصور داشتند که او با نهضت ملی‌گرا همراه است. «کونوئه» یک غیرنظامی و بازماندهٔ اشراف قدیم، از خاندان معتبر «فوجی‌وارا» بود، برکشیدهٔ «سایونجی»، محبوب مردم و تحصیلکردهٔ دانشگاه توکیو، خاصه که در مکتب «نیشیدا» فلسفه خوانده ، و نزد «کاواکامی هاجیمه» اقتصاددان سوسیالیست نیز مطالعه کرده و برای هرگروه مقبول بود . احزاب ، بویژه ، امید داشتند که در دولت او آزادی بیشتری برای فعالیت سیاسی فراهم باشد. او نیز می‌اندیشید که می‌تواند ارتش را بشیوهٔ خود مهار کند، اما شش هفته پس از تشکیل کابینه‌اش در اولین ، و شاید مهمترین، رویارویی با نظامیان، زمینه را باخت.

با در گرفتن زدوخورد در چین وزیر جنگ، ژنرال سوگی یاما که افسری تندرو و سرسخت از جبههٔ توسی ـ ها در ارتش بود، پیشنهاد کرد که با اعزام نیروهای تقویتی از «منچوکئو» و کره به چین، جنگ را شدت دهند. «کونوئه»، با حمایت وزیران دریاداری و خارجه، خواست تا در برابر این خواسته بایستد، اما «سوگی یاما» هم رام‌نشدنی بود و نخست‌وزیر سرانجام از بیم اینکه درصورت

استعفای وزیر جنگ بحران سیاسی پیش آید، تسلیم شد و زدوخورد موضعی در چین به تهاجم گسترده بدل شد . پس‌از شروع درگیری در اوایل ژوییه ، در پایان این ماه که ارتش غیر رسمی چین، که زیرنظر ژاپنی‌ها بود، درتونگ‌چو، میان پکن و تین تسین، فرماندهان ژاپنی را کشت و سپس دویست زن و مرد غیر نظامی ژاپنی و کره‌ای را قتل عام کرد، محدود نگهداشتن مخاصمه هرچه دشوارتر شد. در ستاد ارتش، افسران، بویژه جوانترها، می‌پنداشتند که هنگام تسویهٔ حساب با شانکایشک رسیده، زیرا دریافته بودند که تفاهم چند ماه پیش میان او و کمونیست‌ها، اتحاد چینی‌ها را دربرابر ژاپن سخت تقویت کرده است. اما این درگیری بسیار طولانی و دشوار ازکار درآمد و نیز تأثیر عمده بر اوضاع ژاپن داشت زیرا که از یکسو توجه نظامیان را از سیاست به‌جنگ برگرداند و ازسوی دیگر محیطی ساخت که در آن افسران توانستند تدابیری را به دولت اجبار کنند که کشور را برای آزمونی سخت‌تر در چند سال آینده آماده سازد، مانند تجدید سلاح، توسعهٔ هرچه بیشتر صنایع سنگین، نظارت مؤثر بر اقتصاد و نیز تغییر در نظام آموزش .

واقع آن بود که بانیان سیاست تهاجمی پس‌از واقعهٔ منچوری ، سال ۱۹۳۱ مردمی را پشت‌سر خود داشتند که درستی این سیاست را به‌آسانی پذیرفتند. تحمیل‌ها و تهدیدهای غرب، از پیمانهای اجباری نیمهٔ قرن نوزده گرفته تا تعرفه‌های گمرکی و مقررات محدودکنندهٔ مهاجرت ژاپنی‌ها در سالهای پس از ۱۹۲۰ در ممالک متحده، کانادا و استرالیا، آنها را زود مجذوب این اندیشه ساخت که تا دیر نشده است باید دست به‌کار شد.اما در اینکه چه باید کرد، اختلاف‌نظر وجود داشت که بیشتر در دو جریان برخورد آشکار شد: یک جریان میان آنهایی بود که می‌خواستند که ژاپن تلاش و توان خود را در تحصیل نفوذ مؤثر برمنطقهٔ بالنسبه محدودی ــ که بررویهم منچوری و مغولستان داخلی در نظرشان بود ــ متمرکز کند، و کسانی‌که چشم به‌مزایای وسیع‌تر و متنوع‌تر و بیشتر اقتصادی تا سیاسی و ارضی، درسراسر شرق آسیا داشتند. هواداران سیاست اول بیشتر در میا نفرماندهان ارتش، بودند که نیازهای نظامی را مهم‌تر می‌یافتند و ژاپن را دارای قدرت رقابت اقتصادی با غرب در عرصهٔ وسیع نمی‌دیدند. جانبداران روش دوم، مانند سیاست پیشگان و دیپلماتها، فعالیت‌های توسعه‌طلبی از نمونهٔ منچوری، را نمی‌پسندیدند و می‌گفتند که این کار در برخورد با ناسیونالیزم چین و منافع قدرتهای جهانی، تجارت ژاپن را فلج می‌کند. شاید اگر ایشان اوضاع جهان امروز را به‌چشم می‌دیدند از دایرهٔ کاربرد و اندازهٔ توفیقی که اندیشهٔ آنها در

دنیای نابرابر ما پیدا کرده است، به‌خود می‌بالیدند. جریان دیگر از دریافتهای سیاسی و تاریخی برمی‌آمد که مبنایی فرضی و جنبه‌ای نظریه‌پرداز و شعارگونه داشت. کسانی که ژاپن را جزئی از پیکر آسیای ستمدیده از غرب مـی‌دیدند، پیشنهاد داشتند که برخورد اساسی که باید در اندیشهٔ آن بود، میان غـرب و آسیا است و ژاپن باید که بیدرنگ جانب آسیا را بگیرد. یک نتیجهٔ این فرضیه آن بود که ژاپن نباید کاری کند که همکاری آسیاییها، و از آنمیان چین، را در این برخورد نهایی ناممکن سازد. اما کسانی هم می‌گفتند که چین و دیگر ممالک شرق آسیا چنان در زیر سلطهٔ غرب و در نتیجهٔ ناکامیهای اجتماعی خود را باخته‌اند که نمی‌توانند یار و همگام ژاپن در این راه باشند و ازینرو ژاپن باید خود رسالت کار و رهبری و قدرت و ابتکار را برای پیشرفت بسوی این هدف داشته باشد و این رسالت او را مجاز می‌دارد که عمدهٔ منابع منطقه را، بهرراه که باشد در اختیار بگیرد.

این جریانها و تفاوت‌نظرها پس از سال ۱۹۳۰ و در نتیجهٔ تحـول اوضاع جهان بتأثیر بحران اقتصادی و تغییرهای سیاسی در ژاپن و جهان، بصورت نوی تبلور یافت و شکلی تازه گرفت. کساد اقتصادی موجب گرایش جهانی به‌سیاست حمایتی و ایجاد منطقه‌های اقتصادی شده بود و این وضع رهبران ژاپن را برآن داشت تا به‌ایجاد منطقهٔ اقتصادی برای ژاپن بیندیشد. آنها روشن می‌دیدند که اگر جرقهٔ جنگ جهانی افروخته شود، آتش آن دامن آسیا را نیز خواهد گرفت و ژاپن می‌باید که به چنین روزی اندیشه کند. دراینکه ژاپن تا چه اندازه درگیر خواهد شد یا باید خود را درگیرسازد، آراء یکسان نبود. پیشنهادهای «ایشیوارا کانجی» برای نیرومندساختن ژاپن در صنعت و بهره‌برداری از منابع منچوری و شمال چین و، در زمینهٔ سیاسی، با ایجاد نوعی اتحادیهٔ آسیایی با پیش‌نگری جنگ مقدر با روسیهٔ شوروی، بریتانیا و در نهایت، رقابت برسررهبری جهانی با امریکا، غایت این راه بود که بسا در ارتش هم افراطی شناخته می‌شد. اما روند اوضاع و ملاحظات نظامـی سالهای پس‌از ۱۹۳۰ آراء را تغییر داد تـا جاییکـه «ایشیوارا» که طراح سیاست تصرف منچوری بود با کاربرد این روشها درشمال چین مخالفت کرد زیرا چنین دریافت که درگیری در آنجا فرصت پیشرفت بـه روسیه شوروی خواهد داد. در متـن رویدادهـا، فرماندهان عملیات نقشه‌هـای دلخواه خود را اجرا می‌کردند و با استناد به «ضرورت عملیاتی» یا «امتیاز ویژهٔ فرماندهی» از طرحهایی که ستاد کل تصویب کرده بود سرمی‌پیچیدند. ستاد کل نیز دربارهٔ آنچه باید کرد یک رأی نبود، یا که با وزارت جنگ دربارهٔ شیوهٔ کار

بحث و جدل داشت. وزارت جنگ نیز در پیشنهادهایش در دولت با مقاومت وزیر دریاداری (که نمایندهٔ نیروی محافظه‌کارتر نظامی بود)، وزیر خارجه (که در برابر افکار جهانی و بازتاب دولتها حساس بود) یا وزیر دارایی (که نگران پیامد اقتصادی نقشه‌های ارتش بود) روبرو می‌شد. چنانکه «رایشاور» در بررسی تحولات ایندورهٔ ژاپن گفته است، با نبودن تصمیم‌گیری سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی بلندمدت سیاسی، هرتصمیم، تصمیم دیگر را به‌دنبال می‌آورد و ، در نهایت، دولت را در برابر «وضع پیش آمده» و «کار انجام شده» می‌نهاد. با همهٔ نفوذ روزافزون ارتش در سیاست، حال به همین روال ماند. روش و رفتار ژاپن با جهان خارج در این دوره را نمی‌توان بواقع «طرح‌ریزی‌شده» گفت، همچنانکه درگیری در چین در سال ۱۹۳۷، که، برخلاف پیشروی در منچوری در سال ۱۹۳۱، نتیجهٔ هیچ نقشهٔ پیش‌اندیشیدهٔ افسران نبود. با اینهمه، هنگامی که جنگ شروع شد، دامنه و شدت گرفتن آن، با تدارک و تصور قبلی که هر دو طرف داشتند، گریزناپذیر بود. شاید در سوی ژاپن این تصور خوش‌بینانه غالب بود که کارها درست درخواهد آمد و چین یکبار دیگر تن به سازش خواهد داد یا در زیر یک ضربهٔ سنگین و خردکننده تسلیم خواهد شد، و ممالک متحده که در اینسوی اقیانوس آرام قدرت خود را نیازموده است و نیز نگران آنچه که برغرب می‌گذرد، برسیاست انزوا خواهد ماند، و در اینحال مسلم نمودن پیروزی نزدیک آلمان در اروپا ایجاب می‌کند که ژاپن زود بجنبد وگرنه فرصت برد و بهره از دست خواهد رفت. روسها هم شاید که در پایان‌کار همراهی نشان دهند، چنانکه ممالک متحده در سال ۱۹۰۵ دست یاری داده بود.

در پایان سال ۱۹۳۶ ژاپن به‌آلمان و ایتالیا پیوسته و با آلمان وارد پیمانی علیه کمینترن (Comintern) کمونیست بین‌الملل در مسکو ، شده بود . این توافق نشانهٔ دوستی روزافزونی بود که کمتر از چهار سال بعد به اتحاد نزدیک انجامید. هدف طبیعی «پیمان ضد کمینترن» اتحاد شوروی بود که دیرزمانی خصم ژاپن شناخته می‌شد. طرح‌ریزی نظامی ژاپن نیز برپایهٔ این پیش‌بینی بود که اتحاد شوروی تنها دشمن جدی ژاپن در شرق آسیا است. در سال ۱۹۳۵ روسیه در ایالات خاور دور خود سپاه فراوانی (حدود ۲۴۰٬۰۰۰ نفر) بیش از نیروهای ژاپن در منچوری (۱۶۰٬۰۰۰ نفر) داشت و نیز دارای هواپیماهای زیادتر و قدرت مکانیزهٔ بیشتر بود. در هفتمین کنگرهٔ «کمینترن» در سال ۱۹۳۵ اعلام شد که دولتهای فاشیست آلمان و ژاپن دشمنان اتحاد شوروی‌اند. روسیه در مارس ۱۹۳۶ یک پیمان دفاعی دوجانبه با مغولستان خارجی بست و نیز آشکارا از سیاست

جبهۀ متحد که رژیم ملی «کئومین‌تانگ» و کمونیست‌های چین را از سال ۱۹۳۷ گرد هم آورد، بهره‌مند شد. ارتش ژاپن برای هماوردشدن با قدرت نظامی اتحاد شوروی در شرق آسیا «برنامۀ پنجسالۀ تولید جنگی» را ریخت که اجرای آن نیاز به زمان وصلح داشت. ازینرو جنگ تمام عیار با چین مطلوب نبود، اما درگیری دامنه پیدا کرد، و بیش از نیمی از خاک چین را پوشاند.

هنگام آغاز جنگ با چین، چندی بود که ژاپنی‌ها تجدید سازمان منچوری را پس از تصرف آنجا به انجام رسانده بودند و در امور شمال چین دست‌اندازی می‌کردند. «شانکایشک» و حکومت ناسیونالیست او در «نانکینگ» عقیده داشتند که کمونیستها برای چین خطرناکترند و باید نخست با آنها مقابله کرد. ازینرو حکومت «کئومین تانگ» مقاومت سختی در برابر ژاپنی‌ها نشان نداده بود، اما در تابستان ۱۹۳۷ ملیون و کمونیست‌ها دشمنی را موقتاً کنار گذاشته و به‌ایجاد جبهۀ متحدی علیه ژاپن برآمده بودند. درین وضع، زدوخورد تصادفی نزدیک پکن به‌جنگ اعلام نشدۀ سراسری بدل شد. ژاپنی‌ها پکن را گرفتند و و بسوی جنوب پیش رفتند. مقاومت چینی‌ها سخت بود و در شانگهای هم جبهۀ تازه‌ای باز شد و ژاپنی‌ها سرانجام نیروهای چینی را از ین شهر راندند و پس از آن با پیشروی به‌بالای تپه یانگ تسه با یورش تند و قوی در ماه دسامبر «نانکینگ» را گرفتند. ستاد کل گمان می‌کرد که اگر پایتخت چین ناسیونالیست سقوط کند، چینی‌ها درخواست صلح خواهند کرد، اما چینی‌ها حال و هوایی متفاوت از سال ۱۸۹۵ نشاندادند. میانجیگریهایی که شد و پیشنهادهایی که بوسیلۀ سفیر آلمان در چین به «شانکایشک» شد، مورد قبول او واقع نگردید. خونریزی انتقامجویانه در چند روزۀ پس از تصرف «نانکینگ» ادامه داشت تا آنجا که برای این زیاده‌روی ۱۰٬۰۰۰ افسر و افراد ذخیرۀ مسؤول به‌ژاپن احضار شدند. شانکایشک از میان بدررفت و در غرب چین پایگاه تازه‌ای برای خود ساخت.

در ژانویۀ ۱۹۳۸ ژاپن تصمیم گرفت به تهاجم سراسری در چین دست بزند تا دولت مرکزی طرفدار ژاپن در آنجا برقرار گردد. محاصرۀ دریایی به سراسر خط ساحلی چین امتداد یافت. «هانکوو» در مرکز و پس از آن «کانتون» در جنوب چین تا ماه اکتبر به تصرف درآمد. تهدید اتحاد شوروی در شمال موجب شد که ژاپن هدف پیشروی را به‌تسلط برراههای آهن و حمله به شهرهای عمدۀ چین محدود کند. هواپیماهای ژاپنی با تسلط بی‌منازع برآسمان چین به بمباران سخت شهرها پرداختند و تا دوردستهای غرب را، تا «چونگ کینگ» که پایتخت تازۀ

شانکایشک بود، درهم کوبیدند. تا تاریخ۳نوامبر۱۹۳۹ که «کونوئه»، نخست‌ـ وزیر، طرح تازهٔ ژاپن برای «نظام نوین در شرق آسیا» را اعلام کرد، ژاپن برهمهٔ بخش‌های غنی‌تر و پرجمعیت‌تر چین، بجز «ژچوان» مسلط بود. ژاپن که اکنون در برابر سرسختی شانکایشک هرگونه امید کنارآمدن او را بیهوده می‌دید به رقیب او «وانگ چین ـ وی» ، که بااختلاف نظر در سیاست «کئومین تانگ» و سازش‌ـناپذیری شانکایشک ازو جدا شده بود، روی آورد. «وانگ» با مطرح‌ـ کردن دوبارهٔ نوشته‌های طرفدار ژاپن «سون‌یات‌سن»، مؤسس نهضت ناسیوـ نالیست چین، رهبر حکومت پوشالی شد که در مارس ۱۹۴۰ در «نانکینگ»، پایتخت قدیم ناسیونالیست‌ها، علم شد.

جنگ چین و مناسبات ژاپن با قدرتهای جهانی

در جریان «قضیهٔ چین» روابط ژاپن با انگلیس و امریکا بدتر می‌شد. مردم این دو کشور هم احساس دلسوزی عمیق نسبت به چینی‌ها پیدا کردند. برای جهانی که هنوز بمباران شدید هوایی را تجربه نکرده بود، حملهٔ گستردهٔ هوایی ژاپن به شهرهای چین تکاندهنده بود. روابط ژاپن با روسیهٔ شوروی هم سخت بحرانی بود و با درگیریهای شدید در مرزهای منچوری وخیم‌تر می‌شد. درین حال ژاپن بسوی اتحاد کامل با آلمان و ایتالیا پیش می‌رفت. بازتاب داخلی نیز در برابر جنگ چین عمیق بود. ژاپن اکنون بسوی بسیج همه‌جانبه و برنامه‌ریزی متمرکز و اقتصادی جنگی می‌رفت، دولت هرچه بیشتر زیر نفوذ نیروهای مسلط درمی‌ـ آمد و شعارهای ملی و میهنی برای انگیختن مردم به‌نثار و ایثار برای مساعی ملی در همه‌جا شنیده می‌شد. روحیهٔ جنگ که درگیری در چین برای ژاپنی‌ها ساخت و پرداخت، تعهد خودباخته‌ای نسبت به‌حقانیت خویش و «رسالت ملی ژاپن» در آنها بوجود آورد.

با اینهمه، اعتماد به‌نفس روزافزون و پیشروی ژاپنی‌ها، هیچیک، تسلیم «کومین تانگ» را به‌دنبال نیاورد. چنین می‌نمود که ناسیونالیزم چین ازشکستها نیز مایه می‌گیرد و رشد می‌کند. سال ۱۹۳۹ شاهد درنگ و وقفه‌ای برای بازنگری اوضاع و بازاندیشی در کار بود. ژاپن هنوز همهٔ مساعی خود را در میان نیاورده بود، اما دچار فشار اقتصادی و تا اندازه‌ای خستگی از جنگ بود، در حالیکه رهبران نظامی برخوردی را با روسیهٔ شوروی در چند سال آینده پیش‌بینی می‌ـ کردند که می‌بایست برای آن آماده شوند. پس، آنها نقشهٔ خود را تغییر دادند و

خواستند تا بجای امتیازات نظامی از مزایای سیاسی بهره گیرند. ازینرو پیش از هرکار کوشیدند تا باآوردن فشار به‌کشورهای دوست چین، پیوند با دنیای خارج را ببرند. این نقشه به اشغال «هاینان»، منطقهٔ نفوذ فرانسه در چین، در فوریه ۱۹۳۹ و به‌محاصرهٔ حوزهٔ امتیازات فرانسه و بریتانیا در «تین‌تسین» در ژوئن اینسال انجامید. با درگرفتن جنگ در اروپا کمی پیش ازین تاریخ، «قدرت‌ها»ی غربی اکنون نمی‌توانستند مقاومتی در برابر خواستهای ژاپن بکنند. طی یکسال ازین تاریخ فرانسه راه هند و چین را برای دسترسی به‌جنوب در اختیار ژاپن گذاشته و بریتانیا موقتاً جادهٔ برمه به «یون‌نان» را که راه تدارکاتی خصم ژاپن بود، بسته بود.

با آغاز پیشروی نیروهای ژاپن در شمال چین و در منطقهٔ شانگهای، چین به جامعهٔ ملل شکایت برده وجامعهٔ ژاپن را برای نقض موافقتنامه‌ای که در واشنگتن به‌امضای ۹دولت رسیده بود و نیز برای نقض «پیمان صلح کلوگ» (Kellog Peace Treaty) سال ۱۹۲۸، محکوم کرده و پیشنهاد تشکیل جلسه‌ای از امضاء کنندگان پیمان نه دولت برای بحث در مسأله نموده بود. این جلسه در بروکسل برگزار شد اما ژاپن در آن شرکت نکرد و این اجتماع هم نتیجه‌ای نداد.

رویدادهای داخلی و جنگ چین آثار مهمی برروابط ژاپن با قدرتهای جهانی داشت. در آغاز تهاجم به‌چین نیروهای ژاپنی خودسرانه کشتی امریکایی بنام «پانای» (U.S.S. Panay) را در «یانگ تسه» با بمباران هوایی و ناوچه انگلیسی «لیدی برد» (H.M.S. Lady Bird) را با شلیک توپخانه غرق کرده بودند. دولت «چمبرلن» (Chamberlain) در لندن با زمینهٔ سیاست مسالمت‌جوی خود با آلمان ، موقع را مناسب سختگیری دربرابر ژاپن ندید ، اما قضیهٔ پانای با امریکا نزدیک بود بالا بگیرد و به برخورد بکشد ، که معذرت‌خواهی فوری و صمیمانهٔ ژاپن همراه با پیشنهاد جبران خسارت و احضار افسران دریایی مسؤول، وضع را آرام کرد. انزواجویی هنوز زمینهٔ سیاست ممالک متحده و منش امریکایی‌ها در امور خارجی بود. اما این واقعه و چندی پس از آن، انتقامجویی سخت و زیاده‌روی ژاپنی‌ها در خشونت بدنبال تصرف «نانکینگ» اثر بدی در ذهن مردم امریکا گذاشت. از یکسو نیز قضیهٔ چین در عین حال نشانداد که امریکا تعهدی را با پیمان نه دولت در واشینگتن پذیرفته است که در واقع از نظر فکری و سیاسی آمادهٔ اجرایش نیست.

چین همچنان چند پاره ماند. در جنوب نیروهای «شانکایشک» زمینه را در دست داشتند و در شمال چریکهای کمونیست بربیشتر نواحی بیرون شهرها

مسلط بودند. «وانگ» نیز ازریاست حکومت پوشالی در «نانکینگ» برداشته شد چون او نتوانست چنانکه امید می‌رفت حمایت دیگر رهبران چین را برای رسیدن به صلح موردنظر ژاپن جلب کند زیرا که از یکسو دولت توکیو پشتیبانی چندانی ازو نکرد چون هنوز امید سازشی را با «شانکایشک» داشت و از سوی دیگر نیز فرماندهان ارتش واقعاً نمی‌خواستند که امیران محلی و حکومت‌های برکشیدهٔ خود در نقاط مختلف چین را رها کنند. ملاحظهٔ اقتصادی نیز در کار بود زیرا که با اوج‌گرفتن بحران جهانی و نگرانی روزافزون ژاپنی‌ها از اتحاد شوروی، نقشه‌های رشد اقتصادی چین با مدیریت ژاپن بتندی بدل به‌بهره‌برداری از منابع حیاتی آن سرزمین برای ماشین جنگی ژاپن شد. صنعتی‌کردن منچوکئو، که بعد از سال ۱۹۳۷ نیز سرمایهٔ هنگفت در آنجا صرف شد، همین انگیزه را داشت.

دستیابی ژاپن برمنچوری سدی در راه تحقق امیدهای دیرین روسیه در این منطقه ایجادکرده وازجمله این دولت را ناگزیر ساخته بود که خط‌آهن شرقی چین، شاخهٔکوری از راه‌آهن سراسری سیبری‌که از «هاربین» به «ولادیوستک» می‌رفت، را در سال ۱۹۳۵ به‌ژاپن بفروشد. این دو کشور همچنین مرز بسیار بلندی باهم پیدا کرده بودند که احتمال برخوردی در طول آن همیشه وجود داشت. برخوردی در نقطهٔ تقاطع مرزهای منچوری، کره و سیبری در ماه ژوئیهٔ ۱۹۳۸ روی داد که نزدیک دو هفته ادامه داشت و زد وخورد دیگری در ماه مهٔ ۱۹۳۹ در «نومونهان»، مرز منچوری و مغولستان خارجی، پیش آمد که تا سپتامبر دنباله پیدا کرد. دراین هر دوبار ژاپن ناچار شد کوتاه بیاید و این تجربه او را هرچه بیشتر نگران قدرت همسایهٔ شمالی ساخت.

در اوایل تابستان ۱۹۳۸ «کونوئه» که می‌خواست، اگر بتواند بلندپروازی ارتش را مهارکند، جلوی جنگ را بگیرد، کابینه‌اش را ترمیم کرده بود. «آراکی»، در مقام وزیر آموزش، به فعالیت سیاسی بازگردانده شد و بجای «سوگی‌یاما»، افسر جوانتری بنام «ایتاگاکی» وزیرجنگ شد و نیز سپهبدی که در منچوری خدمت کرده بود، بنام «توجو»، به معاونت وزارت جنگ رسید. ژنرال «اوگاکی» وزیر خارجه شد. «کونوئه» امیدوار بود که با احیای «کودو ـ ها» بتواند تعادلی در ارتش ایجاد کند، اما توفیقی نیافت. اعتماد به نفس ارتش به حد دیوانه‌واری رسیده بود و بسیاری از افسران می‌خواستند که همزمان با چین و شوروی بجنگند، تا آنجا که امپراتور به رئیس ستاد ارتش و وزیر جنگ گفت که رفتار ارتش در گذشته ناپسند بوده است و ازین پس «نباید یک سرباز را بی‌دستور من حرکت

دهید.» این سخنان، یکسال بعد، ناکامی در زد و خوردهایی که در مرز مغولستان خارجی با شوروی پیش آمد، کمی از دور و شتاب ارتش کاست.

پیمان سه‌جانبی با آلمان و ایتالیا و موافقتنامهٔ بیطرفی با اتحاد شوروی

بیم و نگرانی ژاپن در احوال بحرانی پس از سال ۱۹۳۰ و انزوای سیاسیش پس‌از خارج شدن از جامعهٔ ملل او را به یافتن دوستانی واداشته و چند سال پیشتر با آلمان هیتلری نزدیک شده بود زیرا که دشمنان مقتدر آنها و جبههٔ ضد کمونیستی هر دو یکی بود. ژاپن در نوامبر ۱۹۳۶ پیمان ضد «کمینترن» را باآلمان امضاء کرد که آشکارا برهمکاری ایندو علیه کمونیسم بین‌الملل، و پنهانی براتحاد دفاعی آنها علیه اتحاد شوروی تأکید داشت. ژاپن از اواخر دورهٔ میجی از نظر فرهنگی با آلمان نزدیک بود و اکنون نیز بسیاری بودند که موفقیت‌های نازیها را تحسین می‌کردند. طرح «نظم نوین شرق آسیا» که ژاپن اعلام کرد تقریباً ترجمه‌ای از اصطلاح آلمانی آن می‌نمود.

مذاکرات برای پیمان ضدکمینترن با آلمان بوسیلهٔ ارتش انجام شد نه بوسیلهٔ وزارت خارجه. این پیمان به‌ارتش برای دست‌به‌کار شدن در چین اطمینان بیشتری داد. با پیروزیهای همه‌جانبهٔ دیپلماتیک آلمان در اروپا در ۱۹۳۸ ، پیشنهادبرلین برای اتحاد نظامی، وسوسه‌انگیز بود. اما وزیر خارجه، آریتا و وزیر دریاداری، «یونای» به تعهدی که می‌توانست ژاپن را با بریتانیا و شاید امریکا درگیر کند، بدگمان بودند. از سوی دیگر، گروه متنفذی از افسران به اصرار برآمدند که باید کاری مثبت‌تر و آشکارتر کرد، و تصور می‌کردند که پیوندهای نزدیکتر باآلمان شاید که تضمینی علیه روسیه باشد و فشار برچین را برای تسلیم زیادتر کند. در ژوئن ۱۹۳۸ نمایندهٔ این گروه، ژنرال «اوشیما هیروشی»، وابستهٔ نظامی و سپس جای خود را به دریادار «یونای» داد که به گرایش به بریتانیا و امریکا نیافت زیرا که آلمان نمی‌خواست خود را در پیمانی که تنها علیه شوروی است درگیر کند و ژاپن نیز مایل نبود در اتحادی علیه دیگر قدرتهای غربی وارد شود. سرانجام با اعلام انعقاد پیمان عدم تجاوز میان روسیه و آلمان در اوت ۱۹۳۹، که ژاپنی‌ها آنرا نسبت به خود خیانت‌آمیز دانستند، این مذاکرات رسماً قطع شد. آلمان در حالی موافقتنامهٔ عدم تجاوز را با شوروی امضاء کرد که چند لشکر روسی در نبردی وسیع در مرز میان مغولستان خارجی و منچوری با سربازان ژاپنی درگیر بودند. آتش‌بسی در ماه سپتامبر امضاء شد، اما پیروزی نصیب

نیروهای پیشرفته‌تر زرهی شوروی شده بود. اینک آلمان روسیه را در آسیا آزاد گذاشته و به‌جنگ با بریتانیا رفته بود. کابینهٔ «هیرانوما»، سرخورده ازین وضع، استعفا داد و دولت تازه‌ای بریاست یک ژنرال خوددار و محتاط بازنشسته بنام «آبه» تشکیل شد و او اعلام کرد که ژاپن «خط میانه» را خواهد گرفت. او سپس جای خود را به دریادار «یونای» داد که به گرایش به بریتانیا و امریکا معروف بود. در این دوره کوشش‌هایی شد تا رابطهٔ ژاپن با امریکا و بریتانیا ترمیم شود، اما چین سد راه بود و وزیر خارجهٔ امریکا «کوردل هال» (Cordell Hull) نرمشی نشان نداد.

آغاز شدن جنگ جهانی در سپتامبر ۱۹۳۹، وضع تازه‌ای پیش آورد. ژاپن سخت بیطرف ماند، اما پیروزیهای همه‌جانبهٔ هیتلر ارتش ژاپن را به هیجان آورد. رهبران نظامی علاقه داشتند که پیمان اتحادی با آلمان و ایتالیا بسته شود. دومین دولت «کونوئه» در ژوئیهٔ ۱۹۴۰ روی کار آمد. ژنرال «توجو» نمایندهٔ ارتش و وزیر جنگ این کابینه بود و «هوشینو» که قبلا طراح اقتصاد منچوری بود، وزیر مشاور و مدیر سازمان برنامه شد. این دولت با اصرار مجدد ارتش برای اتحاد باآلمان روبرو شد. «ماتسوئوکا یوسوکه» نمایندهٔ جنجالی ژاپن در مباحثات جامعهٔ ملل در قضیهٔ منچوری درسال ۳۳ـ۱۹۳۲ که درین هنگام وزیر خارجه بود بااین گمان که می‌تواند از چین پیمانی بنفع ژاپن و نه آلمان بهره‌برداری کند ، از خواست ارتش جانبداری پرشور میکرد. با پیروزیهای کوبندهٔ آلمان در اروپا و با سقوط هلند و فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰، بسیاری از ژاپنی‌ها یقین می‌دیدند که دولتهای آلمان و ایتالیا در اروپا برنده می‌شوند. زمان برای ژاپن مناسب می‌نمود که منطقهٔ خودکفای خود را در آسیا درست کند، و «ماتسوئوکا» سرانجام در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰ «پیمان سه جانبی محور» (Tripartite Axis Pact) را برای اتحاد نظامی باآلمان وایتالیا امضاکرد. این دولتها تفوق ژاپن‌را درشرق‌آسیا شناختند. این پیمان مقرر می‌داشت که امضاکنندگان آن علیه هر کشوری که به یکی از اعضای پیمان حمله‌ور شود ـ بجز آنها که هنگام امضای پیمان درگیر بودند ـ وارد جنگ خواهند شد.

بنوشتهٔ «رایشاور» ژاپن از پیمان سه جانبی با دولتهای محور چهار مقصود داشت: ۱ـ روابط بهتر با شوروی. آلمان که ظاهراً با شوروی دوست بود پیشنهاد کرد که واسطه شود، اما مذاکرات طول کشید تا سرانجام در آوریل ۱۹۴۱ ژاپن و اتحاد شوروی یک پیمان بیطرفی یا عدم تجاوز امضاء کردند، ۲ـ اطمینان به اینکه مستعمرات آسیایی قدرتهای غربی که آلمان نزدیک بود در اروپا آنها را

مغلوب کند، به «نظم نوین» ژاپن وارد خواهند شد. ۳ـ امید به‌پایان جنگ درچین با قطع کمک مادی و معنوی به چینی‌ها از خارج. ٤ـ منزوی‌شدن هرچه بیشتر ممالک متحده و رفع نگرانی از مداخلهٔ آندولت در چین یا جاهای دیگر.

(Edwin O. Reischaur and Albert M. Craig, Japan, Tradition and Transformation...., P. 259)

توفیق هیتلر یک نتیجهٔ دیگر هم در کار ژاپن داشت و آن پایان حیات رسمی احزاب سیاسی بود. این احزاب پس از آنکه «کونوئه» موافقت کرد که‌یک حزب ملی عامه «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری» (تای‌سی یوکوسان کای) تشکیل دهد، انحلال خود را اعلام کردند (اکتبر ۱۹٤۰). بدینسان نظام یک حزبی صورت موجه و قانونی پیدا کرد، اما این حزب واحد از الگوی آلمانی و ایتالیایی آن بسیار متفاوت بود زیرا که رهبر دیکتاتوری مانند «فوهرر» (Führer) در آلمان یا «دوچه» (Docé) در ایتالیا در رأس خود نداشت. «بنیاد نوین» «کونوئه» در واقع تغییری در وضع موجود نداد، چرا که احزاب سیاسی هم‌اکنون از کارآیی افتاده بودند.

چنین می‌نمود که «ماتسوئوکا»، ناسیونالیست دوآتشه و وزیر خارجهٔ کابینهٔ «کونوئه»، بیش از هرکس دیگر افسون قدرت نظامی آلمان شده است. او در آوریل سال ۱۹٤۱ از رم و برلین دیدن کرد و در آنجا «ریبن تروپ» (Ribbentrop) به‌او اصرار ورزید که ژاپن بیدرنگ وارد کار شود و به سنگاپور بتازد. او در راه بازگشت در مسکو یک «موافقتنامهٔ بیطرفی» با استالین بست که پیمان سه جانبی ژاپن با دولتهای محور راتکمیل می‌کرد. هدف ژاپن از امضای این موافقت‌نامه آزاد شدن از نگرانی دربارهٔ مرزهای شمالیش بود، و اکنون دست خود را باز می‌دید که به‌جنوب، به‌سوی مستعمره‌های فرانسه، هلند و انگلیس پیش برود. اما از بازگشت «ماتسوئوکا» چند هفته بیشتر نگذشته بود که خبر حملهٔ آلمان به‌روسیه رسید و «ماتسوئوکا» اصرار ورزید که ژاپن باید این فرصت را غنیمت شمارد و به روسها، از شرق، حمله کند. قبول این خطر برای «کونوئه» خیلی گران بود و او در ژوئیه ۱۹٤۱ با استعفای کابینه‌اش خود را از این وزیرخارجه راحت کرد و سپس کابینهٔ تازه‌ای تشکیل داد که «ماتسوئوکا» در آن نبود.

«ماتسوئوکا» در یکسال تصدیش با طرح نقشه‌هایی برای توسعهٔ ارضی در جنوب شرق آسیا، شعاع تازه‌ای به بلندپروازی ژاپن داده بود. طرحهای تسلط برمنابع نفت، لاستیک، قلع، بوکسیت و دیگر مواد خام با ارزش نظامی، ازسالها پیش مورد توجه و بحث نظامیان بود. این منابع در جنوب شرق آسیا نهفته بود،

اما درگیری در چین مانع پرداختن جدی به این کار می‌شد. با اینهمه، اکنون چهار سال بود که ژاپن به تهیه و ذخیره‌کردن مواد خام در سطح وسیع پرداخته وجنگ در چین نیز تولید جنگی را توسعه و پیشرفت داده بود. ناکامی نسبی سال ۱۹۳۹ در برخورد با نیروهای مسلح شوروی در مرز منچوری نیز درسهایی به‌ارتش، بخصوص در لزوم افزایش شمار نیروهای مسلح، داد. اما نگرانی بزرگ این بود که اگر راه دسترسی به منابع بویژه نفت آسیای جنوب شرقی و دیگر جاها بر ژاپن بسته شود، ذخیرهٔ این کشور زود تمام خواهد شد.

«کونوئه» نخست‌وزیر، که در سال ۱۹۳۹ «نظم نوین ژاپن در شرق آسیا» را در بیانیهٔ خود مطرح ساخته بود، پس از چندی گسترهٔ تازه‌ای به این نظریه داد و «منطقهٔ بزرگ سعادت همبستهٔ شرق آسیا» را پرداخت که ژاپن را در رأس منطقه‌ای می‌نهاد که شعاع آن، مستعمرات جنوبی را می‌پوشاند. طرحهای ژاپن اکنون رفته رفته ممالک متحده را نگران می‌ساخت. هواداران پیمان سه جانبی با محور نیز این پیمان را بیش از هرچیز سد مؤثری در برابر هر اقدام ممالک متحده در اتلانتیک یا اقیانوس آرام می‌دیدند، زیرا که چنین می‌نمود که فقط امریکا می‌تواند خار راه ایجاد «نظم نوین» ژاپن در شرق آسیا شود. بریتانیا در وضعی نبود که با ژاپن برآید و آندولت در سپتامبر ۱۹۴۰ موافقت کرده بود که جادهٔ برمه را برای ششماه ببندد. فرانسه هم وادار شده بود که نیروهای ژاپنی را در شمال هند و چین، بظاهر برای بستن راه تدارکاتی «چونگ کینگ»، بپذیرد. در این وضع، جزایر هند شرقی هلند که منبع نفت و بسیاری کالاهای دیگر مورد نیاز ژاپن بود، بسیار ارزنده می‌نمود. فقط امریکا می‌توانست ناوگانی با قدرت مؤثر روانه کند و جلوی تصرف این مستعمرات اروپا در جنوب شرق آسیا را بگیرد.

ژاپن در برابر غرب و بحران در مناسبات با امریکا

کمبود منابع در چین، ذخایر جنوب شرق آسیا را در نظر کسانی که هنوز در اندیشهٔ جنگ همه‌جانبه بودند اهمیت تازه‌ای بخشیده بود «ماتسوئوکا» این موضوع را در جلسهٔ هماهنگی وزیران و رؤسای ستاد نیروهای مسلح در ۲۷ژوئیه ۱۹۴۰ مطرح ساخته و تصمیم گرفته شده بود که ژاپن باید از فرصتی که جنگ در اروپا فراهم کرده است برای محکم‌کردن جای پای خود در هند و چین، سیام (تایلند) ، برمه، مالایا و جزایر هند هلند (اندونزی) استفاده کند. در این کار،

نخست می‌بایست راه دیپلماسی را آزمود و بخصوص هرکوششی بکار برد تا از برخورد با امریکا پرهیز شود، اما درنهایت امر، به زور دست برده و خطر جنگ پذیرفته خواهد شد.

ژاپن در تابستان ۱۹۴۰ امتیازهایی از انگلیس و فرانسه در مستعمرات خاور دور آنها گرفته اما تلاش برای یافتن امتیازهای خاص اقتصادی در جزایر هند هلند، بویژه تخصیص نفت بیشتر این مستعمره به‌ژاپن و مذاکراتی که در پاییز و زمستان ۴۱ـ۱۹۴۰ دربنباره شد به‌جایی نرسیده بود. ارتش ژاپن در ژوییه ۱۹۴۱ به‌پیشروی تازه‌ای پرداخت و با اشغال پایگاههایی در جنوب هند و چین حکومت «ویشی» (Vichy) فرانسه را مجبور ساخت تا اجازه دهد که ژاپن ازین پایگاهها استفاده کند. این کار تهدید روشن و مستقیمی برای سیام (تایلند)، مالایا و جزایر هند هلند بود. بعضی قراین نشان می‌دهد که «کونوئه» این اقدام را بعنوان «شر قلیل» و برای گریز از مخاطرهٔ بیشتر پذیرفت، زیرا که حملهٔ آلمان به روسیه موجی از هیجان در میان رهبران نظامی ایجاد کرده بود و عده‌ای، مانند «ماتسوئوکا»، عقیده داشتند که ژاپن باید در حمله به شوروی به متحد خود بپیوندد، اما کسانی دیگر از حملهٔ بیدرنگ به هنگ‌کنگ و مالایا جانبداری می‌کردند و بهرروی همه می‌خواستند کاری ازینسو یا آنسو بشود. پیشروی به منطقهٔ ویتنام کم‌خطرتر می‌نمود زیرا که هیچ‌کس عکس‌العمل فوری امریکا و انگلیس و هلند را پیش‌بینی نمی‌کرد و نمی‌دانستند که امریکا آمادهٔ جنگ هست یا نه.

ناخوشایندی امریکا از سیاست‌های ژاپن در چین موجب شده بود که در ژوئیهٔ ۱۹۳۹ از تجدید پیمان تجاریش با ژاپن که سال بعد منقضی می‌شد، خودداری کند. فشارهای اقتصادی به ژاپن در سال ۱۹۴۰ افزایش یافت. در ژوئیهٔ اینسال برای صدور نفت و مشتقات آن و قراضه آهن به ژاپن اجازه‌نامه مقرر شد و در ماه سپتامبر صدور هرگونه کالا ازین نوع منع شد و پس از انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر این منع به‌آهن و فولاد هم تعلق گرفت و ذخیره‌کردن مواد حیاتی در ژاپن بسیار دشوار شد، هرچند که هنوز تحریم کامل صدور و فروش نفت به ژاپن برقرار نشده بود. اما ضربهٔ اقتصادی سخت‌تر در ژوئیهٔ ۱۹۴۱ وارد آمد که دولت امریکا در برابر پیشروی ژاپن در ویتنام بیدرنگ همهٔ داراییهای ژاپن در ممالک متحده را توقیف (بلوکه) کرد و تجارت تقریباً بحال وقفه درآمد. امریکا، بریتانیا و هلند حمل نفت، آهن، فولاد و هرگونه مواد خام را به ژاپن تحریم کردند. اثر این تحریم بویژه در مورد نفت، خطیر بود و ژاپن با تمام‌شدن ذخیرهٔ کوچک نفتیش با خفقان اقتصادی روبرو می‌شد. بخصوص از نظر نظامیان

این محاصرهٔ اقتصادی می‌بایست به‌هر قیمتی شکسته می‌شد.

ژاپن در تنگنا افتاده بود و دو راه بیشتر نداشت، یکی آنکه جنگ را در چین با سازش به پایان آورد، به‌درون مرزهای خود بازگردد و به بهره‌مندشدن اقتصادی و تجاری از جنگ در اروپا بسنده کند. این کار شاید که مصلحت اقتصادی هم برای ژاپن داشت، اما عقب‌نشستن از چین در نظر نظامیان بی‌آبرویی ملی بود و ماندن در رده قدرت‌های درجهٔ دوم در جهان. از سویی هم واشینگتن اصرار داشت که تا هنگامی که ژاپن ثمرات پیشرویهای ارضی خود از ۱۹۳۱ را از دست ننهاده است، مذاکره نخواهد کرد. تنها راه دیگر برای ژاپن این بود که به‌پیشروی ادامه دهد و محاصره‌ای را که همواره سخت‌تر و تنگ‌تر می‌شد، بخصوص با تصرف منابع نفت هند هلند (اندونزی) بشکند.

«کونوئه» و دیگر غیرنظامیان در دولت باز نومیدانه کوشیدند که با واشینگتن به‌مصالحه‌ای برسند و راه میانه‌ای پیدا کنند. در این احوال بحرانی «کونوئه» خواست تا شخصاً با رئیس جمهور امریکا ملاقات نماید تا شاید پیش از آنکه کار از کار بگذرد بن‌بست را بشکند. شاید که ملاقات اتلانتیک میان روزولت (Roosevelt) و چرچیل این فکر را در «کونوئه» ایجاد کرد. نخست وزیر ژاپن گفت که در این ملاقات افسران ارشد و با نفوذ ارتش و نیروی دریایی را که می‌توانند مواد توافق را به نیروهای خود بقبولانند، همراه خواهد داشت. چندی احتمال می‌رفت که این ملاقات انجام شود، اما واشینگتن اطمینانی به صداقت ژاپن نداشت و ازینرو گفته شد که پیش از ملاقات «سران» باید توافق مقدماتی محکمی حاصل شده باشد. موضع امریکا بطور غیرمنطقی سخت و انعطاف‌ناپذیر بود و از طرفی هم اعتمادی به‌وعده‌ها و حتی قرارهای رسمی ژاپن نداشت یا تضمینی نمی‌دید که دولت ژاپن بتواند در حال‌وهوای پرهیجان داخلی هرگونه تعهد و سازشی به عمل درآورد. تماسها ادامه یافت و در این مرحله امپراتور روشن ساخت که با جنگ موافق نیست، اما ارتش در تابستان ۱۹۴۱ بخت پیروزی را مساعد می‌دید. اطمینان ارتش، که نیروی دریایی در آن چندان سهیم نبود، بدان بود که ممالک متحده هرچند که در ثروت مادی غنی است، فاقد روحیهٔ جنگی ژاپن است. ارتش برای غلبه برقدرت و قابلیت تولید عظیم امریکا در کشتی، هواپیما و وسایل زرهی برروی «بوشیدو»، روحیهٔ قدیم رزمندگی ژاپنی، حساب می‌کرد. در نیروی دریایی هم زمینهٔ مبارزه‌جویی تقویت شده بود. پس از کنفرانس خلع سلاح ۱۹۳۰ لندن، مخالفان این پیمان در نیروی دریایی قوی شدند وتوانستند بسیاری از هواداران پیمان را ازین نیرو تصفیه کنند، برنامهٔ توسعهٔ تسلیحات را

پیش ببرند و، سرانجام، ژاپن را وادار به بیرون آمدن از نظام خلع‌سلاح بین‌المللی کنند. این کار با درخواست برابری کامل تسلیحاتی، که برای دیگر قدرتها قابل قبول نبود، در کنفرانس دوم لندن در سال ۱۹۳۵ انجام شد. ژاپن، آزاد از قید پیمان خلع سلاح، در سال ۱۹۳۷ به‌اجرای برنامهٔ وسیع تجهیز دریایی پرداخت و تا پایان سال ۱۹۴۰ دارای نیروی دریایی نیرومندی بود.

دربرابر تحریم اقتصادی امریکا، انگلیس وهلند، رسیدن به‌توافقی باممالک متحده برای‌ژاپن‌اهمیت فوری پیداکرد زیراکه جزآن، تنها راه، جنگ بود.دراحوالی که هر دو طرف در بسیج نظامی هرچه بیشتر خود می‌کوشیدند، مذاکرات در واشینگتن میان سفیر ژاپن، دریادار «نومورا» و وزیر خارجهٔ امریکا «هال» چند هفته ادامه داشت. ژاپن می‌خواست که امریکا به‌هرگونه حمایت و کمک به‌حکومت ناسیونالیست چین در «چونگ کینگ» پایان دهد و تفوق ژاپن را در شرق آسیا بپذیرد، و ژاپن هم، در عوض، خروج عملی ـ هرچند نه رسمی ـ از پیمان سه جانبی محور را بررسی خواهد کرد. امریکایی‌ها می‌خواستند که ژاپن از چین و نیز از هند و چین فرانسه بیرون برود و ژاپن در نهایت آماده بود که هندو چین را تخلیه کند، نه چین را. در واشینگتن دولت امریکا از جانب خود نیز از جانب بریتانیا و هلند طرف مذاکره بود. چرچیل (Churchill) آماده بود تا سرنوشت استرالیا و نیوزیلند و حتی مالایا و هنگ‌کنگ را به حسن نیت امریکاییها واگذار کند. در واشینگتن و نیز در لندن تصور می‌شد که محاصرهٔ اقتصادی ژاپن را نرم خواهد کرد و اگر هم ژاپن سرسختی نشان دهد، تا پایان سال ۱۹۴۱ غلبه بر نیروهایی را که در فیلیپین و مالایا تدارک شده است دشوار خواهد یافت. در واقع‌همچنانکه ژاپن با پیشروی در جنوب شرق آسیا، ممالک متحده را هرچه بیشتر از انزوا بیرون آورده بود، متحدان غربی نیز با سیاست خود برای رام‌کردن ژاپن، این کشور را بسوی جنگ می‌راندند. پس از بحث و جدل بیهوده با امریکا، ژاپن تصمیم گرفت که محاصرهٔ تجاری را با زور بشکند. چنانکه دریادار «ناگانو» بیان کرد: «دولت به این تصمیم رسیده است که اگر جنگی نباشد، بخت کشور بسته می‌شود. اگر جنگ شود، شاید که مملکت ویران گردد، اما ملتی که در این تنگنا روحیه‌اش را از دست بدهد، دیگر مرده است.» این «تنگنا»، ذخیرهٔ روبه‌کاهش نفت بود که تصور می‌شد با تصرف منابع سرزمینهای نفت‌خیز جنوب تاهنگامیکه ژاپن هنوز می‌تواند به‌نیروهایش سوخت برساند، شاید ترمیم شود. زمان به‌نفع ژاپن کار نمی‌کرد و نیروی دریایی نیز می‌دانست که برنامهٔ کشتی‌سازی امریکا که در سال ۱۹۴۰ بوسیلهٔ دولت تدبیر

شد، تفوق دریایی ژاپن در غرب اقیانوس آرام را خرده خرده ازبین خواهد برد.

بسوی جنگ بزرگ

همچنانکه پیمان سه جانبی ژاپن با آلمان و ایتالیا، امریکا را منزوی نکرده بود، فشار اقتصادی امریکا هم بجای آنکه ژاپن را نرم کند، تحریک به جنگ کرد. در سپتامبر ۱۹٤۱ درجلسهٔ «شورای هماهنگی» مرکب از وزیران و رؤسای ستاد در حضور امپراتور تصمیم گرفته شد که اگر تا ماه اکتبر توافقی در تحویل نفت پیدا نشود، ژاپن باید آمادهٔ جنگ با ممالک متحده و بریتانیا باشد. هم اینک تمرین‌های نظامی برای حمله به «پرل هاربور» (Pearl Harbor) پنهانی در «کاگوشیما» انجام گرفته بود. اما نیروی دریایی هنوز از جنگ استقبال نمی‌کرد. با اینهمه وزیر دریاداری و رئیس ستاد نیروی دریایی مقاومت بایسته در برابر وزیر جنگ نکردند.

همچنانکه مذاکرات در واشینگتن دنبال می‌شد، در توکیو افسران ستاد سرگرم بررسی نقشه‌های جنگ احتمالی بودند. دو عامل یکی وضع تدارکات و دیگر درپیش‌بودن زمستان، آنها را متقاعد کرد که اگر باید جنگ کرد، عملیات را حداکثر تا ماه دسامبر باید آغاز نمود، و با این حساب تصمیم نهایی برای جنگ می‌بایست تا ماه اکتبر گرفته شود. برنامهٔ زمان بندی کارها تهیه شد . با آمدن ماه اکتبر نیروهای مسلح اعلام کرد که به آسیای جنوب شرقی و حفظ موضع سخت در مسألهٔ چین تقدم می‌دهد اما اعضای غیرنظامی دولت هنوز امید داشتند که راه حلی پیدا شود . «کونوئه» که نمی‌توانست سازشی میان این دو نظر ایجاد کند ، ناچار در ۱٦ اکتبر استعفا داد و دو روز بعد ژنرال «توجو هیده‌کی» وزیرجنگ، جانشین او شد. انتصاب «توجو» براین زمینه بود که او از اعتماد ارتش برخوردار است و می‌تواند براوضاع مسلط باشد. تغییر دولت با این تفاهم نیز بود که ضرب‌الاجل مذاکرات چند هفته تمدید خواهد شد، اما آمدن «توجو» نشانهٔ اینهم بود که ژاپن در آستانهٔ جنگ با امریکا و انگلیس است. او یقیناً از اعتماد ارتش بهره‌مند بود. «توجو» افسر ستاد و بتازگی وزیر جنگ و درچند هفتهٔ گذشته نماینده و سخنگوی ارتش درمباحثات کابینه بود. او مردی پرصلابت و نمونهٔ فرماندهی صاحب اقتدار بود و اسمی هم که به او داده بودند («تیغ») گواه منش قاطع و صریح او و این اوصاف بیشتر مناسب یک رهبر جنگی بود. انتصاب او شاید که بمصلحت آرام‌کردن ارتش بود،

اما تصمیمی خطیر درآمدکه به‌غلبهٔ مطلق‌جناح نظامی درحکومت وبه‌جنگ‌انجامید.

پیشنهادهای متقابل میان واشینگتن و توکیو رد و بدل شد. امریکایی‌ها کلید رمز مخابرات میان توکیو و سفارت ژاپن در واشینگتن را یافته بودند و می‌دانستند که به «نومورا» سفیر ژاپن دستور داده شده است که تاپایان ماه نوامبر به‌توافقی برسد. در میانهٔ اینماه «کوروسو» سفیر ژاپن در آلمان بعنوان فرستادهٔ مخصوص به «نومورا» پیوست تا زمینهٔ پیشرفت مذاکرات بیشتر شود. اما هیچ یک از دوطرف پیشنهادی که برای طرف دیگر پذیرفتنی باشد درمیان نمی‌نهاد. در توکیو در جلسهٔ مشترک وزیران و رؤسای نظامی که در حضور امپراتور تشکیل شده بود تاریخ ۱ دسامبر برای بسیج و آغاز عملیات ، درصورت شکست تلاشهای دیپلماتیک، معین شد. دراینحال کشتی‌های جنگی موضع گرفته و نفربرها آماده بودند. آخرین فرصت برای جلوگرفتن از جنگ در ماه نوامبر ۱۹٤۱ و هنگامی بود که ژاپن پیشنهاد کرد که عقربهٔ زمان را به ماه ژوئن برگردانند، یعنی خروج سربازان ژاپن از جنوب هند و چین در برابر جریان دوبارهٔ نفت و سکوت امریکا در کار چین. روزولت علاقمند بود، اما وزیر خارجهٔ او، «هال»، جلویِ مذاکره را گرفت زیرا که بیم داشت که تغییر ناگهانی در سیاست امریکا مناسباتی را که ایندولت با بریتانیا، هلند، استرالیا و چین ساخته بود به خطر اندازد. او شاید عقیده داشت که ژاپن جرأت حمله به امریکا را ندارد و اگر هم حمله کند تند و آسان شکست خواهد خورد، او درمقابل یک برنامهٔ ده ماده‌ای به ژاپن پیشنهاد کرد که متضمن خروج همهٔ نیروهای ژاپن از هند و چین و چین بود. ژاپنی‌ها این پاسخ را که در ۲٦ نوامبر ۱۹٤۱ رسید نشانهٔ رد ادامهٔ مذاکرات گرفتند. درهمین روز سفاین جنگی ژاپن روانهٔ شمال اقیانوس آرام شد و پنج روز بعد، در ۱ دسامبر، کنفرانس سلطنتی تصمیم به جنگ گرفت. چهار روز پس از عزیمت سفاین ژاپن امپراتور شنید که‌نیروی دریایی هنوز می‌خواهد از جنگ بپرهیزد. پس او وزیر دریاداری و رئیس ستاد این نیرو را خواست و پرسید که آیا به توفیق کار اطمینان دارند. آنها به‌امپراتور اطمینان دادند. یادداشت رسمی دائر بر قطع مناسبات با واشینگتن تهیه شد که تسلیم آن دیر کشید ، اما دستگاه اطلاعاتی امریکا که اینک مهمترین رمز مخابرات سری ژاپن را گشوده بود توانست این یادداشت را چند ساعت پیش از دریافت آن از سفارت ژاپن به وزیر خارجهٔ امریکا برساند. هم‌اکنون ژاپنی‌ها به هاوایی، هنگ‌کنگ، مالایا، سنگاپور و فیلیپین حمله کرده بودند و جنگ اقیانوس آرام، که جنگ دوم را بمنعی واقعی «جهانی» ساخت، آغاز شده بود.

بهرهٔ ۱۷

جنگ و شکست، سالهای ۴۵ - ۱۹۴۱

حملهٔ ژاپن و آغاز جنگ اقیانوس آرام

تصمیم به جنگ ناگزیر نمود زیرا که رهبران ژاپن جنگ با امریکا را از عقب‌نشینی از چین و شورش احتمالی در داخل کشور قابل قبول‌تر دیدند. نقشهٔ نظامی ژاپن نیز حساب شده بود. از آنجا که طراحان جنگی ژاپن تقریباً مطمئن بودند که با پیشروی ژاپن در جنوب شرق آسیا، ممالک متحده بیکار نخواهد نشست، روشن می‌نمود که ناوگان امریکا در اقیانوس آرام که تنها نیروی قادر به مقابله با قدرت دریایی ژاپن و اخلال در ارتباطات ژاپن با سرزمینهای جنوب بود، می‌بایست هدف نخست حمله باشد. با نابودکردن ناوگان امریکا در اقیانوس آرام، مستقر در «پرل هاربور» (Pearl Harbor) و از میان برداشتن نیروهای امریکا در فیلیپین، ژاپن می‌توانست در انتظار پیروزی آلمان در اروپا بماند، و آنگاه با اطمینان به‌بهره‌برداری از بردهای خود بپردازد.

حملهٔ سنگین هوایی به پایگاه ناوگان امریکایی در هاوایی صبح یکشنبه ۷ دسامبر ۱۹۴۱ و بوسیلهٔ هواپیماهای یک واحد هوا ـ دریایی که ده روز پیشتر از جزایر «کوریل» عزیمت کرده بود، انجام گرفت. غافلگیری این حمله موفقیت آنرا تضمین کرد و امریکا هشت کشتی جنگی، ۱۲۰ هواپیما و ۲۴۰۰ سرباز از دست داد و چند کشتی دیگر و نیز تأسیسات ساحلی آسیب دید. ۹۰ درصد از قدرت هوایی و زمینی امریکا در این ناحیه نابود گردید یا از کار افتاد، و ناوگان امریکا

در اقیانوس آرام فلج شد. همزمان، حمله‌هایی به ویک (Wake) ، گوام (Guam) میدوی (Midway) فیلیپین و هنگ‌کنگ صورت گرفت که باموفقیت همراه بود. در همان روز اعلان جنگ، ناوچهٔ انگلیسی بنام H. M. S. Petrel که در شانگهای لنگر انداخته بود و از تسلیم‌شدن خودداری کرد، بوسیلهٔ رزمناو ژاپنی غرق شد و یک شناور جنگی از سنگاپور نیز در دریا نابود شد.

حمله‌های برق‌آسا که با دقت طرح‌ریزی شده بود و با مهارت اجرا شد، راه را برای یکرشته نبردهای تند و پیشرویهای پی‌در پی در آسیای جنوب شرقی باز کرد. طی چند روز «پنانگ» (Penang) ، هنگ‌کنگ، باتاویا (Batavia) ، رانگون (Rangoon) ، مانیل (Manila) و ماندالی (Mandalay) یکی پس از دیگری‌به‌دست ژاپنی‌ها افتاد. پیاده‌شدن نیروی ژاپنی درلوزون (Luzon) تصرف مانیل را در ۲ ژانویه به‌دنبال داشت و اندکی بعد همهٔ فیلیپین تصرف شد، هرچند که واحدی از نیروهای امریکایی در «باتاآن» (Bataan) تا آغاز ماه مه پایداری کرد. نیروهای ژاپنی که در کنارهٔ شرقی «مالایا» پیاده شده بودند، در دو سوی این شبه جزیره به‌پایین پیش رفتند، کوالالامپور (Kuala Lumpur) را در ۱۱ ژانویه گرفتند و سنگاپور (Singapore) را که تسخیرناپذیر انگاشته می‌شد در ۱۵ ژانویه تصرف کردند. آنگاه این نیروها آمادهٔ حمله به جزایر هند هلند (اندونزی کنونی) بودند. تا پایان ماه آوریل ۱۹۴۲ نیروهای ژاپنی پهنهٔ وسیعی را از «رانگون» گرفته و تا خط روزشمار جهانی در اقیانوس آرام، با فاصلهٔ بیش از ۶۰۰۰ میل، و از «تیمور» (Timor) تا دشتهای مغولستان در اختیار داشت و ناوها و کشتی‌های رزمی دریاسالار «ناگوما» که حمله به پرل‌هاربور و داروین (Darwin) را انجام داده بود، خلیج بنگال را در نوردید و هرکشتی را که سرراه می‌یافت غرق می‌کرد و درهمهٔ سواحل هند وحشت انداخته بود و منتظر حملهٔ آن بودند. اما دوناکامی ژاپنی‌ها دراین مرحله، یکی مقاومت‌سخت انگلیس‌ها و هندیان در برابر واحد هوادریای دریاسالار «ناگوما» در حمله به کلمبو (Colombo) و دیگر رویارویی آن، یکماه بعد، با یک نیروی امریکایی در نبردی که به دریای مرجان (Coral Sea) معروف شد و در آن هر دو طرف آسیب سخت دیدند، موجب شد که ژاپنی‌ها نقشهٔ حمله به هند و استرالیا را موقتاً کنار بگذارند.

از نظر نظامی، پیروزیهای ژاپن در آغاز جنگ بمایهٔ برتری هوایی ودریایی و استفاده از نیروی تربیت‌شده و افراد جان‌برکف بود. در زمین هم ژاپنی‌ها بر تفوق شمار نیروی خود تکیه نمی‌کردند. آنها در زمین فقط یازده لشکر، برروی‌هم کمتر از ۲۰۰٬۰۰۰ سرباز، برای گرفتن فیلیپین، برمه، مالایا و هند شرقی هلند

در کار آوردند. اماحریفان ژاپن ـ امریکایی‌ها، انگلیس‌ها، هلندیها و استرالیاییهاـ در ابتدا پیشرفت ژاپنی‌ها را بمایهٔ فزونی نظرات آنها مـی‌دانستند و عـزم و تواناییهای آنان را دست کم گرفته بودند. هواپیماهای ژاپنی سیلان و شمـال استرالیا را بمباران کرد و کشتی‌های آنها خلیج بنگال را ویران ساخت. چنیـن می‌نمود که هند و استرالیا هدف بعدی پیشروی ژاپن باشند.

نقشهٔ پیشرویها تسلط ژاپن را برنواحی وسیع و جمعیت عظیم نشان می‌داد، پنداری که به‌قدرت خود برای نگهداشتن فتوحات و ماندن در متصرفات نویافتـه اطمینان دارد. اما این امپراتوری عظیم که بابرتری و تحرک دریایی و هوایـی فراهم آمده و بهم پیوسته بود، با از دست رفتن این امتیاز از هم پاشید. بیست ماه آغاز جنگ از دسامبر ۱۹٤۱ تا ژوئن ۱۹٤۲، دورهٔ پیروزیهای پی‌درپی ژاپـن بود. اما در نبرد میدوی (Midway) در ماه ژوئن ۱۹٤۲ ناوگان ژاپن چهار ناو با ارزش خود را از دست داد، و در ماه اوت نیروهای متفقین در نخستیـن رشتـه عملیات وسیع علیه ژاپن در «گوادال کانال» (Guadal Canal) پیاده شدند. از آن پس ژاپن در موضع دفاعی واقع شد.

توجیه جنگ

فرمان امپراتور در اعلان جنگ به ممالک متحده و بریتانیا بیانگر مجمـل تلخکامی ژاپن از قدرتهای باختری است و اینکه او هیچ راهی جز جنگ نداشتـه است.

اندکی پس از صدور این فرمان، «توکوتومی ایچیرو»، پیشدار نویسندگان ملی‌گرای ژاپن که در این سالها مدافع پابرجای تمدن و حکومت ژاپن در برابـر غرب شناخته شده بود، شرحی بر آن نوشت. ایـن نویسنده اساس «طـریقت امپراتوری» را به سه گنجینهٔ باستانی پادشاهی ژاپن ـ آیینه و گوهر و شمشیر مقدس ـ پیوند داده و فضیلت‌های یگانهٔ آنرا برآمده ازین مایه دانسته ونوشته است: «آیینه ـ نشانهٔ فضیلت صدق است، گوهر ـ نشانـهٔ فضیلت عشق، و شمشیر ـ نشانهٔ فضیلت خرد. «کیتا باتاکه چیکافوسا» درآوردن این تعبیر به معنی راستین رسیده، و بجاست که این‌سه گنجینهٔ مقدس رابه‌سه فضیلت، خرد، عشق و صدق یا شوق مانند کنیم.» او در تعبیر خود نظام اجتماعی ژاپن را در مقایسه با مغرب زمین وچین برپایهٔ ارزش‌متفاوتی می‌داند: «ژاپن ما نه‌یک کشور

فردگرا است و نه یک جامعهٔ بنیادگرفته برکانون برتر خانواده. بنیاد ژاپن بر چیزی فراتر و عظیم‌تر ازینهاست که همان دربار و سرای امپراتور است. در چین، خانواده در هر وضعی ارجح است و کشور پس از آن می‌آید. در غرب، فرد ارزش نخستین دارد، دوم خانواده و سوم کشور. در ژاپن، کشور برتر از هرچیز و هرکس است و خانواده و فرد بترتیب پس از آن جای دارند.»

«تاکاتومی» در سخن از «رهبری آسیای شرقی بزرگ» آنرا جامه‌ای می‌داند که بربالای ژاپن دوخته شده، زیرا که «تقدیر بر ژاپن نوشته است که ـ فروغ آسیای شرقی بزرگ ـ باشد، و، در نهایت ـ فروغ جهان ـ شود، و برای ایفای این رسالت باید که به سه‌ویژگی یا سه خصلت آراسته باشد که همانا قدرت و نیکویی و فضیلت است. قدرت به‌این کار می‌آید که ژاپن نفوذ آنگلوساکسون را از شرق آسیا پاک کند، نیکویی برای آنست که به توسعه و بهره‌برداری از منابع متعدد آسیای شرقی همت نهد و حاصل آنرا منصفانه میان همهٔ نژادهای «منطقهٔ سعادت همبستهٔ آسیای شرقی» توزیع کند، و «فضیلت» در اینست که میان ملت‌ها و نژادهای آسیای شرقی که سیاست بدکنش انگلوساکسون آنها را به‌جنگ و رقابت با هم وا می‌داشته است، دوستی و آشتی پدید آورد و آنها را آرام بخشد تا همه بتوانند درصلح زندگی کنند.

توجیه جنگ را در نوشته‌های دیگر نویسندگان ملی‌گرا نیز می‌یابیم. با همهٔ تفاوت نظرهای گسترده در کار سیاست داخلی میان میهن‌پرستان تندگرا، آنها جبههٔ واحدی در برابر انتقاد غربی‌ها از سیاست توسعهٔ ارضی ژاپن داشتند. دو نوشتهٔ زیر روشنگر این منش و نمونهٔ ملی‌گرایان تندروست. «اوکاوا شومی» در توجیه سیاست پیشروی ژاپن و جنگ، به‌رسالت تاریخی ژاپن در جایگاه سخنگو و قهرمان آسیا می‌پردازد و «هاشیموتو کینگورو»، رهبر نظامی برجسته‌ای از گروههای تندرو، ضرورت توسعهٔ ارضی ژاپن را بیان می‌کند. این مبحث از اسناد مندرج در Sources of Japanese Tradition تألیف ارزندهٔ R. Tsunuda و دیگران گرفته شده است

بتعبیر «اوکاوا» سرسختی آسیا برای وفادار ماندن به‌ارزشهای معنوی، و پویش و اندیشهٔ صادق اروپا هردو ستودنیست، و هر دو موفقیت‌های خیره‌کننده یافته، با اینهمه هر دو امروز به‌پایان راه رسیده‌اند. تاریخ دنیا به ما نشان می‌دهد که این دو طریقت باید متحد شوند، و هم از روند تاریخ پیداست که این اتحاد فقط از راه جنگ حاصل می‌شود. محمد(ص) گفت: «بهشت در سایهٔ شمشیر است،» و گمان دارم که مبارزه‌ای سرنوشت‌ساز میان قدرتهای بزرگ شرق وغرب

برای پدید آمدن دنیای تازه، ناگزیر باشد. اما «مبارزهٔ شرق و غرب» اینرا نمی‌رساند که جبههٔ متحدی از آسیا در برابر اروپای متحد درآید. در عمل یک کشور درجای قهرمان آسیا و یک کشور بنام قهرمان اروپا باید بجنگند، و چنین می‌بینیم که تقدیر آسمان «ژاپن» را برای قهرمانی شرق نامزد کرده است. این براستی رسالتی عظیم و والاست. ما باید روح اخلاقی قویمی در خود، در فرد و در جامعه، بپروریم تا از عهدهٔ این رسالت خطیر برآییم.

اما «هاشیموتو» در توجیه نیاز ژاپن به توسعهٔ سرزمینی و مهاجرت مردم می‌نویسد: «برای ژاپن فقط سه راه مانده است که از فشار جمعیت اضافی آسوده شود، مهاجرت، پیشروی در بازارهای جهان و توسعهٔ سرزمینی. در نخست، کوچ جمعیت، با سیاست ضدژاپنی کشورهای مهاجرپذیر بروی ما بسته شده است. در دوم، پیشروی در بازارهای جهان، نیز با سد تعرفه و الغاء پیمانهای تجاری بسته می‌شود. وقتی که دو در از سه در موجود برژاپن بسته شده باشد، او چه می‌تواند بکند؟ طبیعی است که ژاپن باید بسوی در سوم، تنها دری که برویش بازمانده است، بشتابد.» این در نیز، ناگزیر، براه جنگ باز می‌شود.

هدفهای جنگی ژاپن و ادارهٔ سرزمینهای گرفته شده

نقشه‌های جنگی ژاپن که از نوامبر سال ۱۹۴۱ ساخته و پرداخته شده بود پیش‌بینی می‌کرد که سراسر نواحی تازه‌یافتهٔ ژاپن در آسیای شرقی و حوزهٔ اقیانوس آرام به «منطقهٔ بزرگ سعادت همبستهٔ شرق آسیا» (به‌انگلیسی Greater East Asia Co -- Prosperity Sphere) مبدل شود، که ژاپن، شمال چین و«منچوکئو» پایگاه صنعتی آن باشد، سرزمینهای جنوبی مواد خام این حوزهٔ صنعتی را فراهم کنند و دیگر سرزمین‌ها، بازار وسیع مصرف این منطقهٔ اقتصادی باشند. این طرح می‌بایست چنان قدرت اقتصادی به‌ژاپن بدهد که بتواند با هر تهاجمی از خارج مقابله و راه نفوذ و حمله به‌این سرزمین‌ها را سد کند و سپس، در آینده و با آماده شدن زمینهٔ کار، هند و استرالیا و ایالات سیبری روسیه را با پیشرویهای دیگر وارد این منطقه سازد.

«طرح برنامهٔ اساسی برای ایجاد منطقهٔ بزرگ سعادت همبستهٔ شرق آسیا» بطور سری و از سوی «موسسهٔ کل تحقیقات جنگ» که سازمانی تابع ارتش و زیرنظر دولت بود، در ژانویهٔ ۱۹۴۲ ارائه شد. این سند طبیعت برنامه‌ریزی بلندمدت را طی چند سال اول جنگ، و پیش از آنکه شکست‌ها بتدریج خوش‌

بینی و اعتماد به‌نفس ژاپن را محو کند، نشان می‌دهد. در این سند دربارهٔ «نظام نوین شرق آسیا» آمده است : «حکومت‌های اتباع آنها، مناطق واقع و محاط در حوزهٔ اقیانوس آرام، آسیای مرکزی و اقیانوس هند در یک اتحادیهٔ عمومی شکل می‌گیرند که همچون منطقه‌ای خودمختار و دارای زندگی صلح‌آمیز و سعادت مشترک از سوی ملت‌های شرق آسیا ایجاد می‌شود. این منطقه شامل ژاپن، منچوری، شمال چین، ناحیهٔ پایین رود «یانگ‌تسه» و ایالت ساحلی روسیه، هستهٔ اتحادیهٔ آسیای شرقی را تشکیل می‌دهد. امپراتوری ژاپن وظیفهٔ رهبری این اتحادیه را دارد و قدرت ایجاد ثبات و نیز نفوذ برتر این منطقه است...»

«منطقهٔ کوچک و خودکفای‌سعادت همبستهٔ آسیای‌شرقی شامل‌ژاپن، سیبری شرقی، چین، هند و چین و دریای جنوب است.»

«منطقهٔ بزرگ و خودکفای سعادت همبستهٔ آسیای شرقی مرکب از منطقهٔ کوچک آن باضافهٔ استرالیا، هند و گروههای جزایر اقیانوس آرام می‌باشد.»

در طرح کلی ادارهٔ سرزمینهای آسیای شرقی پیش‌بینی‌شده بود که «اتحاد ژاپن، «منچوکئو» و چین... با حل و فصل مسائل چین و ژاپن با زدودن نفوذ بیگانه از چین و با ایجاد چین‌جدید... انجام خواهد شد. نفوذهای مهاجر امریکا و بریتانیا باید از هند و چین و دریاهای جنوب پاک شود... نفوذ تهاجمی روسیه در آسیای شرقی باید از میان برود... و سپس استقلال استرالیا، هند و دیگر سرزمین‌ها بتدریج فراهم آید. ایجاد منطقهٔ کوچک سعادت همبستهٔ شرق آسیا دست کم بیست سال طول می‌کشد.»

«از آنجا که امپراتوری ژاپن کانون وپرچمدار معنویات شرقی واحیای فرهنگی است، مقامات و مردم این کشور باید به روحیهٔ شرقی بازگردند و درک کاملی از جوهر و منش اخلاقی ملی پیدا کنند.»

«باید کاری شود که مردم و ملت‌های آسیای شرقی اهمیت تاریخی ایجاد نظام نوین در شرق آسیا را دریابند... باید که مادیگری و فردگرایی باختریان مردود شود و بینش اخلاقی از جهان برقرار گردد. اصل بنیادی این بینش طریقت امپراتوری خواهد بود...»

«در زمینهٔ فرهنگی، باید که جوهر فرهنگ سنتی شرق پرورانده و نمایانده شود، و با دورانداختن جنبه‌های منفی و محافظه‌کارانهٔ سرزمین‌های قاره‌ای (چین و هند) از یکسو، و گرفتن نکات خوب فرهنگ باختری از سوی دیگر، فرهنگ شرقی والا و پاکی بنیاد گردد...»

برای رسیدن به‌این هدفها می‌بایست که نفوذ ژاپن جایگزین نفوذ غرب بشود.

ازینرو یک جهاد فرهنگی آغاز شد. آموزش گستردهٔ زبان ژاپنی، اصلاحات آموزشی برای زدودن تأثیرهای «نامطلوب» فرهنگ غرب و نمودهای آن، و تقویت و احیای ارزشهای سنتی، اخلاقیات فردی و بنیادهای اجتماعی خاوری از جملهٔ این تلاشها بود. اخلاقیات کنفوسیوسی مانند پدرسالاری در خانواده، فرمانبرداری زن از مرد و سپاس و وفاداری فرزند به‌والدین و مسؤولیت گروهی تقویت شد.

منطقه‌ای که ژاپن در اختیار گرفت، از نظر فرهنگی تنوع داشت: برمه، کامبوج و تایلند فرهنگ «تراوادا بودایی» داشتند، ویتنام آمیزه‌ای از «ماهایانا بودایی» و آیین کنفوسیوسی داشت. مردم مالایا و بیشتر جزایر هند هلند مسلمان بودند و جزایر فیلیپین فرهنگ کاتولیک امریکایی ـ اسپانیایی با آمیزه‌ای از عناصر بومی داشت.

ژاپن در ادارهٔ سیاسی سرزمینهای زیرتسلط خود، از سنت‌های مذهبی آنها یاری گرفت. همچنانکه «آیین کنفوسیوس» و «طریقت امپراتوری» در «منچوکئو» و شمال چین ترویج شده بود، در تایلند و برمه آیین بودا، در مالایا و جزایر هند هلند (اندونزی کنونی) اسلام و در فیلیپین مذهب کاتولیک تبلیغ شد. رهبران، مذهبی و فرهنگی و معاریف محلی این سرزمینها برای دیدار از ژاپن دعوت شدند.

در ادارهٔ سرزمینهای «منطقهٔ سعادت همبستهٔ شرق آسیا»، به پاره‌ای از آنها درجهٔ وسیعی از استقلال داده شد، چنانکه سیام (تایلند) پس از امضای پیمان اتحاد با ژاپن، پادشاهی و دستگاه حکومت خود را نگاهداشت و هند و چین نیز در دست فرانسویها باقی گذارده شد. چین اشغال شده که حکومت «وانگ‌چینگ‌وی» نمایندهٔ آن بود پیشتر، در نوامبر ۱۹۴۰، پیمان صلحی با ژاپن امضاء کرده بود و سرانجام، در ژانویهٔ ۱۹۴۳، وادار به اعلان جنگ به‌امریکا و بریتانیا شد. این نشانهٔ برابری رسمی با ژاپن بود، که چند ماه بعد با الغاء امتیازهای قدیم داده شده در «سواحل موضوع پیمان» نمودارتر شد. «منچوکئو»، با وجود تسلط ارتش «کوانتونگ» در آنجا، ظاهراً کشور مستقلی شمرده می‌شد و وضع آنجا، مانند کره، تغییری پیدا نکرد. برمه در تسلط ژاپن یک رهبر پوشالی بنام «با مایو» یافت (از اوت ۱۹۴۲)، اما قدرت نظامی در دست مشاوران ژاپنی بود که آنها یک سال بعد هم که به‌برمه استقلال داده شد و این دولت به متفقین اعلان جنگ کرد و بنوبهٔ خود پیمان اتحادی با ژاپن امضاء نمود، این قدرت را نگهداشتند. به فیلیپین نیز در ۱۴ اکتبر ۱۹۴۳ استقلال داده شد، اما این دولت توانست تا سپتامبر ۱۹۴۴ از اعلان جنگ به متفقین خودداری کند. اما در مالایا و در جزایر

هند هلند که از نظر منابع اقتصادی مهم و حیاتی بود، ژاپن کمتر تمایل داشت که تسلط مستقیم را از دست بدهد. این سرزمین‌ها هرکدام در ادارهٔ یک دولت نظامی نهاده شد که حکومتی بشیوهٔ متمرکز و دیوانسالاری بود. نهضت‌های آزادیخواهی در این کشورها در دو سال نخست تشویق نشد، اما شورای ناحیه‌ای وحکومت محلی رونق یافت. با اینهمه، نهضت استقلال‌طلبی در جزایر هند هلند رشد کرد و ژاپن سرانجام در سال ۱۹۴۵ که شکست او در جنگ مسلم می‌نمود، آنرا شناخت.

ژاپن درمنطقهٔ گستردهٔ شرق آسیا با تنوع سرزمین‌ها وگونه‌گونی فرهنگ‌ها و نیز با همهٔ نارساییهای خود کوشید، دولتهای دیرپا گرفتهٔ استعماری غرب را از میدان بدر کند و هم نیاز به مواد خام و بازار وسیع اقتصادی را برآورد، و خواست تا با ایجاد «منطقهٔ بزرگ سعادت همبستهٔ شرق آسیا» یعنی جامعهٔ اقتصادی متضمن مصلحت متقابل، هر دو مسأله را با هم حل کند. برای سروکار داشتن با دولتهای محلی در این منطقه و جلوگیری از دست‌اندازی وزارت خارجه در امور ارتش، در نوامبر ۱۹۴۲ «وزارت آسیای شرقی بزرگ» در توکیو تأسیس شد. این وزارت که اعضای آن غیرنظامی بودند، مسؤول انواع برنامه‌های مبادلهٔ فرهنگی و همچنین روابط خارجی در داخل این منطقه بود، اما قدرت اصلی در این نواحی در دست گروههای مدیرهٔ نظامی قرار داشت، که از طریق فرماندهان ارتش در هرناحیه در برابر ستاد کل در توکیو مسؤول بودند.

در سرزمینهای زیر ادارهٔ ژاپن، آزادی عمل دولتهای محلی برروبهم محدود و اندک بود. با اینهمه ژاپنی‌ها قدرت اربابان و حامیان انگلیسی، هلندی، فرانسوی و امریکایی را در سراسر آسیای جنوب شرقی از مالایا گرفته تا فیلیپین برانداختند. مردم این سرزمین‌ها، مانند داستان بره‌ای که چوپانش را از چنگال گرگ رهایی داد، خود را اسیر دیگری دیدند و بزودی به وحشت و بیزاری افتادند، اما یافتن استقلال صوری در سالهای جنگ موجب شد که آنها پس از پایان جنگ برای استقلال واقعی، و با عزم و اعتماد به نفس، به‌پا خیزند.

تناقض در هدفها و نارسایی در سیاست ژاپن، آغاز شکست

طراحان جنگی ژاپن سیاست و اقتصاد امپراتوری نویافته را بر همبستگی و همکاری یکپارچهٔ سرزمین‌های «آسیای شرقی بزرگ» نهاده بودند، و چون این مقصود چنانکه باید تحقق نیافت، در کل این سیاست شکست افتاد. سیاست

ژاپن دربارهٔ کشورهای آسیای جنوب شرقی از همان آغاز تناقض‌های عمده دربر داشت. هدف سیاسی تحصیل حمایت مردم این سرزمین طبعاً و منطقاً مخالف هدف اقتصادی بهره‌برداری هرچه بیشتر از منابع نفت، قلع، لاستیک و دیگر مواد حیاتی برای مساعی جنگی بود. در نتیجه، مقاومت مردم در برابر این سیاست عکس‌العمل خشن حکومت نظامی را برانگیخت. تعقیب و آزار و اعدام مخالفان بنوبهٔ خود رسیدن به‌هدف بلندمدت ایجاد «منطقهٔ مستقل برخوردار از زندگی صلح‌آمیز و سعادت عام» در کشورهای حوزهٔ «نظام نوین شرق آسیا» را دشوارتر ساخت. نفس جنگ و اقتضای آن ، ایجاد «منطقهٔ سعادت همبسته» را ناممکن ساخت ، همچنانکه پیشتر روابط ژاپن با چین را تیره کرده بود. ژاپن در جنوب شرق آسیا نه فرصت و نه‌منابع و وسایل اجرای برنامه‌های آموزش همگانی، توسعهٔ ارتباطات و حمل و نقل، بهبود وضع کشاورزی یا ادغام نواحی متعدد را در نظام اقتصادی خود، چنانکه در تایوان و کره انجام شده بود، داشت. با آنکه در سالهای ۱۹٤۲ و ۱۹٤۳ متفقین در اروپا درگیر بودند و نمی‌توانستند ضدحملهٔ سختی بکنند، و حتی اگر وقت هم برای ژاپن بسیار بود، باز این کشور ظرفیت جایگزینی اقتصاد جهانی را نداشت: نه می‌توانست همهٔ صادرات حاره‌ای جنوب شرق آسیا را جذب کند و نه آنکه اقتصاد زیر فشار زمان جنگ آن قادر بود که نیازهای تولید صنعتی این منطقه را برآورد.

هدف نظامی ژاپن هم دست یافتنی درنیامد. نبودن نیروی انسانی آزموده و کارشناسان فنی، سد عمده‌ای در ترمیم و رونق‌دادن دوباره به تجارت و صنعت آسیای جنوب شرقی، و مهمتر از همه در تولید نفت، ایجاد کرد. نارسایی ارتباطات، که عملیات متفقین آنرا تشدید می‌کرد، مانع از آن بود که مواد خام، پس از استخراج، به‌ژاپن برسد. حملهٔ زیردریایی‌ها از همان سال ۱۹٤۲ ارتباط دریایی ژاپن را با این سرزمین‌ها مختل ساخت و با افزوده شدن حمله‌های هوایی به‌این خطوط در سالهای پایان جنگ، ژاپن خود را از سرزمین‌های دورتر «حوزهٔ نظام نوین» یکسره منقطع دید. تا تابستان ۱۹٤۵ سه چهارم ناوگان بازرگانی ژاپن در تلاش برای بازنگهداشتن خطوط دریایی از دست رفته بود.

بدینسان ممالک جنوب شرق آسیا در اشغال ژاپن گرفتار نابسامانی اقتصادی، کمبود مواد و نارسایی توزیع، و تورم شدند. سختی وضع مردم آنجا بخصوص در دو سال آخر جنگ به‌نهایت رسید. بازتاب آنها در برابر این وضع بصورت ناسیونالیزم نمودار شد. پیش از جنگ، ناسیونالیزم در همهٔ کشورهای استعمارشدهٔ آسیا در حال عروج بود، اما این نهضت در هیچجا چنان نیرومند

نبود که قدرت استعمارگر را براند. ژاپنی‌ها که خود را قهرمان آسیا نشان می‌دادند و تصرف این سرزمین‌ها را «آزادسازی» آنها می‌خواندند، خواستند تا ناسیونالیزم را تشویق کنند و ازینراه همکاری مردم این سرزمین‌ها را جلب کنند. اما موج آزادیخواهی در سالهای آخر جنگ رو در روی ژاپنی‌ها درآمد. در سیام نهضت «تایلند آزاد» برخاست، اما درگیری چندان نبود و نیروهای ژاپنی انضباط را نگهداشتند و پس از جنگ نیز هیچ احساس ضدژاپنی برجای نماند. برعکس، در فیلیپین، که در آنجا امریکا وعدهٔ استقلال داده بود، نهضت ضد ژاپنی بسختی سرکوب شد. پس از آن نیز در نبرد نیروهای امریکایی با ژاپنی‌ها برای بازپس گرفتن این جزایر، که طولانی‌ترین درگیری در منطقه بود، انضباط نظامی ژاپن در هم ریخت و بیرحمی و خونریزی بسیار شد و ازینرو احساس تلخی در فیلیپینی‌ها نسبت به ژاپن بازماند، چندانکه بازآمدن ژاپن را به بازار مصرف آنجا پس از جنگ، کند و دشوار ساخت.

با اینهمه نباید سخن و مدعای ژاپن را از «آسیای شرقی بزرگ»، یکسره ناراست و بی‌پایه انگاشت. با همهٔ رفتار کم و بیش ناروای نظامیان دربارهٔ ملت‌های آسیایی، دولت توکیو تا اندازه‌ای نسبت به‌ناسیونالیزم آسیایی تفاهم داشت. خود «توجو» نخست‌وزیر سالهای جنگ، آنمایه درک و اندیشه داشت که دریابد که وعدهٔ استقلال‌دادن به سرزمینهای مستعمره و نیمه‌مستعمرهٔ آسیای جنوب شرقی، اسلحهٔ تبلیغی نیرومندی به‌ژاپن می‌دهد. با اینهمه، دادن استقلال، حتی ظاهری، به‌این سرزمینها، که آخرین مورد آن در هند هلند در روزهای پایان جنگ بود، این نتیجه را داشت که خودداری از اعطای استقلال به‌آنها را پس از شکست ژاپن و سرآمدن جنگ، برای دولتهای استعمارگر غربی غیرممکن ساخت. بدینسان پیروزیهای نخستین ژاپن با نابودکردن طلسم تفوق نژاد سفید وبر انگیختن موج آزادیخواهی در جنوب شرق آسیا، تولد کشورهای تازه را در این منطقه پس از جنگ تسریع کرد.

در بیشتر ممالک آسیای شرقی رهبران آزادیخواه پیش از جنگ، پس از جنگ هم برقرار ماندند. در اندونزی هلندیها از طریق اقلیت‌ها حکومت کرده بودند. ژاپنی‌ها در آنجا دولتی از اکثریت مسلمان ایجاد کردند که پس از جنگ موفق شد از هلند استقلال بگیرد. در هند و چین تناقض رفتار ژاپنی‌ها نسبت به ناسیونالیزم نمایان بود: از یکسو ارتش ژاپن که کمبود مدیر نظامی داشت، بناچار از طریق مقامات فرانسوی «ویشی» (Vichy ، رژیم سالهای جنگ در فرانسه که با آلمان و ایتالیا کنار آمده بود) حکومت می‌کرد، و در سرکوب

جنبش آزادیخواهی کوشید و سیاست «ویت‌مینه» (Viet Minh) نهضت ملی ویتنام هم پرهیز از درگیرشدن با ژاپنی‌ها بود. از سوی دیگر، فرماندهان ژاپنی در سایگون امپریالیسم اروپا را محکوم می‌کردند و افسران جوانتر ژاپنی رفتار اهانت‌آمیز با فرانسویها داشتند، و در آوریل ۱۹٤۵ که مقامات فرانسوی سرکشی نشاندادند. ژاپنی‌ها آنان را به زندان افکندند و استقلال ویتنام را اعلام کردند. سپس، در آستانهٔ پایان جنگ و هنگامی که «هوشی‌مین» (Ho Chi Minh) به‌ایجاد «جمهوری دموکراتیک ویتنام» برآمد، ژاپنی‌ها رضا دادند. این بنیاد پایهٔ نهضت ضداستعماری ویتنام در سالهای پس از جنگ شد .

نگهداری ثمرهٔ پیروزیها و امپراتوری نویافته به‌امید رسیدن به‌صلح باخصم ناتوان شده از جنگ در اروپا و، امریکای دورافتاده در گوشهٔ دیگر اقیانوس آرام نیز آسانتر از پیشبرد اقتصاد «منطقهٔ سعادت همبسته» درنیامد. بخش عمدهٔ ارتش ژاپن، با تحمل هزینهٔ سنگین، ناچار به‌عملیات یا آماده‌باش در خاک اصلی آسیا بود، از یکسو در برابر چینی‌ها، در شمال از ترس حملهٔ روسیه، و ازسویی هم برای مراقبت علیه ضد حمله ازهند به‌برمه. در اینحال مقدر بود که نبردهای سرنوشت‌ساز در اقیانوس آرام، که عدهٔ نیروی زمینی ژاپن در آنجا ناچیز بود، درگیرد.

در سیاست دفاعی هم نارسایی در کار ژاپن آشکار می‌نمود. همچنانکه قوت ژاپنی‌ها در روحیهٔ سپاهیگری و جانبازی سربازان بود، ضعف آنها در انعطاف‌ناپذیری طرح‌ها و ناتوانی در آموختن شیوه‌ها و شگردهای جدید جنگی نمودار شد. با همهٔ عزم و تلاش ژاپن برای بهره‌برداری از پیروزیهایش، فرماندهان ژاپنی بینش درستی در کار نیاوردند و به‌ساخت و ساز قدرت هوایی ژاپن تقدم و اهمیت نخستین ندادند. تکنولوژی نظامی ژاپن، که در آغاز جنگ پیشرفته بود، همچنانکه ممالک متحده هواپیما، رادار، اژدرافکن و دیگر تجهیزات دریایی جدید در کار آورد، عقب ماند. اقتصاد ژاپن نیز زیر فشار جنگ با چین بود و هم فاقد قابلیت توسعهٔ سریعی که اقتصاد امریکا داشت. گذشته از اینها، توکیو وبرلین مساعی جنگی خود را هماهنگ نساختند و حتی اطلاعات محرمانهٔ کافی مبادله نکردند.

ضدحملهٔ امریکا دیر انجام گرفت، یکی برای آنکه امریکا و انگلیس می‌خواستند اول آلمان را شکست دهند و سپس به‌جبههٔ شرق بپردازند، و دیگربرای فاصلهٔ زمانی میان شروع جنگ و تبدیل کامل اقتصاد امریکا به اقتصاد جنگی. نخستین شکست و عقب‌نشینی ژاپن در تابستان ۱۹٤۲ پیش آمد. جنگ دریایی

در «دریای مرجان» (Coral Sea) در آغاز ماه مـه ۱۹٤۲ و شکست «میـدوی» (Mid way) یکماه پس از آن، از پیشروی ژاپن بسوی استرالیا و هاوایی جلـو گرفت و ابتکار عمل در اقیانوس آرام را به امریکا باز داد. در جنگ دریای مرجان در شمال شرق استرالیا در ۷ و ۸ مه ۱۹٤۲ تلفات از هر دو سو تقریباً برابر بود، اما از آنجا که قدرت تولید و ترمیم امریکا عظیم‌تر بود، نتیجهٔ نبرد برد متفقین شمرده می‌شد. در نبرد «میدوی» یک ناوگان عمدهٔ ژاپنی به این جزیره، در منتهاـ الیه غربی رشته جزایر هاوایی، نزدیک شده بود باین امید که باقیماندهٔ ناوگان اقیانوس آرام امریکا را نابود کند، اما سازمانهای اطلاعاتی در واشینگتن کلیـد مخابرات دریایی ژاپنی‌ها را گشوده بودند و هواپیماهـای امریکایی توانستند ناوگان برتر ژاپنی را ردیابی کنند و چهار ناو هواپیمابر آنرا نابود سازند. امریکا در این نبرد یک ناو از دست داد. ژاپن که نیروی تهاجمی را از دست داده بود، از آن پس بیشتر در وضع دفاعی قرار گرفت. پیشروی موردنظر ژاپنی‌ها از راه زمین بسوی «پورت مورسبی» (Port Moresby) از ساحل شمالی «گینهٔ نو» نیز بوسیلهٔ استرالیایی‌ها، در حدود سی کیلومتری نقطهٔ هدف، سد شد، وژاپنی‌ها مرحله به مرحله پس رانده شدند. اولین شکست و ادبار عمدهٔ ژاپن در خشکـی پیش آمد، هنگامی که امریکایی‌ها، پس از ششماه نبرد سخت و خـونـریـز در فوریهٔ ۱۹٤۳ جزایر «سلیمان» (Solomon Islands) را بازپس گرفتند و در «گوالـ دالکانال» (Guadal Canal) پیاده شدند و ژاپنی‌ها با دادن ۲۵٫۰۰۰ کشتـه، ماندهٔ سربازان گرسنه و خسته خود را بیرون بردند. با این عملیات شیوهٔ تازه‌ای از جنگ دریایی و عملیات دوربرد نیز ظهور کرد و آن استفاده از هواپیماها از پایگاه عرشهٔ ناوهای هواپیمابر و با هماهنگی و همکاری نزدیک میان نیروهـای زمینی، دریایی و هوایی، مرجحاً زیر فرماندهی واحد، بود. هنگامی که قـدرت هوایی امریکا به صحنه آمد، ضایعات کشتی‌های ژاپنـی بطور نگـران‌کننده‌ای افزایش یافت. از همان آغاز سال ۱۹٤۳ ده برابر تناژ شناورهایی که با تولید تازه جایگزین می‌گردید، غرق می‌شد. انهدام کشتی‌های ژاپنی، که بیشتر باحملهٔ زیردریاییهای امریکا صورت گرفت، قاطع‌ترین ضربه برای اقتصاد ژاپن بود.

میان تابستان ۱۹٤۲ و ۱۹٤٤ متفقین بیشتر در اروپا درگیر بودند و با این همه ژاپن با حملهٔ زیردریاییهای آنها کشتی‌های بسیار از دست داد و چندین جزیرهٔ حساس نظامی از رشته جزایر «ژیلبر» (Gilbert) و «مارشال» (Marshall) از ژاپن پس گرفته شد. با قطع راههای ارتباطی ژاپـن، بسیاری از مـواضع و پادگانهای دور از جزایر اصلی ژاپن در انزوا ماند. در این پایگاهها افراد بسختی

خود را زنده نگهداشتند و آنهایی هم که هدف حملهٔ دشمن شدند با دلیری بسیار، و بیشترشان تا آخرین نفر، مقاومت کردند و ژاپنی‌هایی که اسیر شدند زیاد نبودند.

هیجده ماه پس از آغاز جنگ در اقیانوس آرام، دیگر بر مردم روشن‌بین در توکیو، که از آنچه می‌گذشت آگاه بودند، آشکار بود که ژاپن جنگ را می‌بازد. اما در حال و هوای سالهای جنگ هیچ سیاستمداری جرأت نداشت که این حقیقت را بی‌پرده بگوید.

شکست‌های ژاپن

در ژانویهٔ ۱۹٤۳ سران متفقین در ملاقات کازابلانکا (Casablanca) توافق کردند که منابع و امکانات بیشتری در کار جنگ با ژاپن بگذارند. آنها این تصمیم را در ملاقات ماه اوت در «کبک» (Quebec) تأیید نمودند، فرماندهان عملیات را برگزیدند و اصول کار را مشخص کردند. آنها سپس در دیدار قاهره نیز بار دیگر تصمیم خود را برای وادار ساختن ژاپن به‌تسلیم بی‌قید وشرط تأکید کردند. ژاپنی‌ها این عزم متفقین را جدی نگرفتند و هنوز اندیشهٔ شکست کامل را به‌سرراه نمی‌دادند. اما طی چند ماه نیروهای زیر فرماندهی دریادار «نیمیتز» (Ghester Nimitz) در اجرای تصمیم و طرحهای متفقین به جزایر مارشال در میان اقیانوس آرام حمله بردند و مقاومت ژاپنی‌ها را زیر حملهٔ سنگین و سریع در هم شکستند. پایگاه حیاتی ژاپنی‌ها در «کواجالین» (Kwajalein) در فوریهٔ ۱۹٤٤، با نبرد ده روزه، تصرف شد.

در سال ۱۹٤٤ ژاپن هنوز این قدرت را در خود می‌دید که به دو اقدام تهاجمی بپردازد، یکی پیشروی در جنوب غربی چین برای گرفتن یا بیطرف ساختن پایگاههای هوایی مورد استفادهٔ امریکایی‌ها. این عملیات برروی‌هم موفق بود. تهاجم دیگر، و از هر جهت بلندپروازانه‌تر، برای محاصره و نابودساختن نیروهای انگلیسی و هندی در «آراکان» (Arakan) ، «چین هیلز» (Chin Hills) و «مانیپور» (Manipur) ، و سپس راه پیدا کردن به بنگال و «آسام» (Assam) انجام شد و هدف نهایی آن گرفتن پایگاههای هوایی آسام بود که از آنجا مواد و مهمات، از فراز «هیمالیا»، برای نیروهای ناسیونالیست چین در «چونگ‌کینگ» حمل می‌شد.

در این میان امریکایی‌ها با یک ناوگان کامل به جزایر «ماریان» (Marians)

حمله کرده بودند و نبردی سخت از نیمهٔ ماه ژوئن تا اوایل ژوئیه در کار بود تا که سرانجام مقاومت ژاپنی‌ها را در هم شکستند و «سایپان» (Saipan) را تصرف کردند. این نقطه در ۱۳۰۰ کیلومتری توکیو بود و چون بمب‌افکن‌های امریکایی در آنجا مستقر شد، پایتخت ژاپن در میدان برد آنها بود. همزمان، در بزرگترین نبرد زمینی در جنگ خاور دور، در ایمپال (Impal) در مرزهای برمه و هند،، ژاپنی‌ها شکست سختی خوردند. این پیروزیها، پیشرفت سریع‌تر متفقین را به‌دنبال داشت. در تابستان ۱۹۴۴ دو حملهٔ سخت در جهت خاک اصلی ژاپن انجام شد، یکی به‌پیاده شدن در سایپان و سپس، درمارس ۱۹۴۵ به‌تصرف «ایوو جیما»، جزیرهٔ حساسی نزدیک ژاپن، انجامید، و حملهٔ دیگر نیروهای متفقین را در سال ۱۹۴۴ به جزایر فیلیپین رساند. گوام (Guam) در جزایر «هاوایی» (Hawai) در ماه اوت ۱۹۴۴ سقوط کرد و گروه جزایر «پالائو» (Palau) در ماه سپتامبر، و پیشروی متفقین در کمتر از یکسال به بیش از دو هزار میل رسید. در این مرحله کانون درگیری متوجه جنوب اقیانوس آرام شد که در آنجا ژنرال مک آرتور (Douglas Mac Arthur) فرماندهی عملیات و نیروهای متفقین را داشت.

نیروهای امریکایی در اکتبر ۱۹۴۴ در فیلیپین پیاده شدند و «لیت» (Layte) را تا ماه دسامبر تصرف کردند. ضایعات دریایی ژاپن در نبرد خلیج «لیت» سه کشتی جنگی، چهار هواپیمابر و ده رزمناو، برای بحریهٔ این کشور مرگبار بود. نیروهای مک‌آرتور در ژانویه ۱۹۴۵ به «لوزون» (Luzon) حمله‌ور شدند ومانیل را در ۵ فوریه تصرف کردند. هریک ازین نبردها حماسه‌ای از قهرمانی ژاپنی‌ها و حریفان آنها بود. در جزیرهٔ باریک «ایوو جیما» امریکاییها یکماه تمام جنگیدند و قدرت آتش مهیبی در کار آوردند و۲۰٫۰۰۰ کشته‌دادند تا سرانجام بر ۲۳٫۰۰۰ مدافع ژاپنی که تا آخرین نفس جنگیدند غلبه کردند. از اینجا تهاجم متمرکز نیروهای متفقین در ماه مه ۱۹۴۵ بسوی ژاپن آغاز شد و نخستین هدف آنها «اوکیناوا» در جزایر «ریوکیو» بود که توانستند آنجا را در ماه ژوئن از ژاپنی‌ها بگیرند. تلفات این نبرد در مقایسه با وسعت اوکیناوا عظیم بود. بیش از ۸۵ درصد مدافعان ژاپنی «اوکیناوا» کشته شدند و بسیاری از آنان و نیز مردم آنجا، بخصوص زنان، در آستانهٔ سقوط این جزیره خود را کشتند. از متفقین نیز ۴۹٫۱۰۰ نفر در کام مرگ افتادند.

هدف بعدی متفقین خود ژاپن بود. ناوگان ژاپن دیگر قدرت تهاجمی و حتی دفاعی چندانی نداشت زیرا که عمدهٔ سفاین آن در نبرد خلیج «لیت»، در اکتبر و

دسامبر ۱۹۴۴، نابود شده بود. و این وضع، دفاع دریایی و ساحلی ژاپن ناگزیر برعهدهٔ خلبانهای جانباز یا «کامی‌کازه» (بمعنی «توفان آسمانی» و اشاره به توفان ناگهانی که در قرن سیزده مهاجمان مغول را در دریا نابود ساخت) گذاشت که حمله‌های آنها در نبرد «اوکیناوا» برای دشمن گران بود (غرق ۳۴ کشتی وآسیب دیدن ۳۶۸ کشتی دیگر) و خصم را به هراس و جهان را به‌تحسین آورد، هرچند که در سرنوشت نهایی جنگ تأثیر نداشت. اینک شکست ژاپن ناگزیر می‌نمود. هیچ مایه از روحیهٔ سامورایی یا «بوشیدو» نمی‌توانست این حقیقت را تغییر دهد که ضایعات نیروی دریایی ژاپن ده بار بیش از نیروی ترمیم و جایگزینی که از صنایع آسیب‌دیده و در تنگنای آن برمی‌آمد، بود، و در اینحال نیز زیردریایی‌ها و هواپیماهای امریکایی کشتی‌های حامل مواد خام سرزمینهای آسیای جنوب شرقی و نفت هند هلند را که ژاپن نیاز حیاتی به آن داشت، بی‌امان به قعر دریا فرو می‌بردند، چنانکه ـ جدا از واحدهای صنعتی ژاپن ـ نیروهای دریایی وهوایی این کشور دچار کمبود سوخت شدند. عملیات متفقین نیز حلقهٔ محاصره را بر جزایر اصلی ژاپن تنگ‌تر می‌ساخت و تا تابستان ۱۹۴۵ کشتیرانی به مقصد و از مبدأ ژاپن تقریباً متوقف شد.

اتحاد با آلمان و ایتالیا برای ژاپن برروی‌هم فایدهٔ چندانی نداشت. درست است که آلمان بخش عمده‌ای از ابزار جنگی و نیروی امریکا را متوجه خود ساخت و بیشتر قدرت بریتانیا را از ژاپن منعطف کرد، اما جنگ آلمان با اتحاد شوروی نگرانی بسیار برای توکیو پدیدآورد. ژاپنی‌ها بارها پیشنهاد کردند که متحدشان باید با روسها کنار آید و یکسره به جبههٔ غربی بپردازد، اما هیتلر این توصیه را بی‌چون و چرا رد می‌کرد. پیمان با محور اطمینان کاذبی نیز در ژاپن بوجود آورد و، در نهایت، در ایجاد حال و هوای جنگ و تن دادن به آن مؤثر بود. پس‌از شکست آلمان نیز متفقین همهٔ نیرو و جنگ افزار خودرا، با ضربه‌های کوبندهٔ پی‌درپی، علیه ژاپن درکار آوردند.

دو عامل در روند جنگ سرنوشت‌ساز بود. یکی اینکه متفقین با نابودکردن کشتیهای تجاری، بحریه و نیروی هوایی ژاپن توانستند این کشور را از سرزمین‌های نویافته‌اش جدا نگهدارند. ظرفیت کشتیرانی تجاری ژاپن در آغاز جنگ ۶ میلیون تن بود که با تصرف کشتی‌ها و ساخت شناورهای جدید در سالهای نخست آنرا به ۱۰ میلیون تن رساند ازینهمه در پایان جنگ جز ۱٫۸ میلیون تن، که بیشتر شناورهای کوچک چوبی و در شبکهٔ آبهای ساحلی بود، نمانده بود. توقف حمل و نقل دریایی سخت‌ترین لطمه را به‌اقتصاد ژاپن زد.

عامل دوم بمباران پی‌درپی تأسیسات نظامی و صنعتی و شهرها و مراکز جمعیت ژاپن با بمب‌های آتش‌زا بود. متفقین که به‌پشت دروازه‌های ژاپن رسیده بودند از پایان سال ۱۹۴۴ شهرهای ژاپن را بطور حساب شده بمباران هوایی می‌کردند. سخت‌ترین این حمله‌ها در ۱۰ مارس ۱۹۴۵ شد که در آن ۱۳۰ هواپیمای ب ـ ۲۹ در یک حملهٔ متراکم بمب‌های آتشزا بر توکیو فروریختند که درنتیجهٔ آن حدود ۱۰۰٫۰۰۰ نفر کشته شدند و بیشتر شهر در آتش سوخت. در حمله‌های هوایی بررویهم ۶۶۸٫۰۰۰ تن از مردم غیرنظامی ژاپن کشته شدند و ۲٫۳ میلیون خانه ویران شد. تا روزهای پایانی جنگ شبکهٔ راههای آهن ویران شده، تولید ذغال افت کرده، نفت تقریباً تمام شده، تولید صنعتی متوقف گشته و کمبود و گرسنگی و دهشت جنگ ومرگ جزء زندگی روزانهٔ میلیونها ژاپنی شده بود. ژاپن درهم کوبیده شده بود، اما بار شکست را نمی‌پذیرفت.

سیاست و حکومت ژاپن در سالهای جنگ

درآغاز جنگ ژنرال «توجو» نخست وزیر و نیز وزیر جنگ بود ومی‌توانست امور کشوری و لشکری را زیرنظر داشته باشد. او در فوریه ۱۹۴۴ مقام سومی پیدا کرد و رئیس ستاد کل ارتش شد تا ادارهٔ کارها در ارتش را هماهنگ کند. «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری»، جمعیت سیاسی‌که دولت ساخته وپرداخته بود، در انتخابات عمومی آوریل ۱۹۴۰ توانسته بود نمایندگان هوادار «توجو» را به مجلس ببرد که اورا از حمایت آن جانب هم مطمئن می‌ساخت. «توجو» باداشتن مقامهای عالی متعدد که اختیارات گسترده‌ای به او می‌داد، تا ژوئیهٔ ۱۹۴۴ برسرکار بود.

بااینهمه «توجو» دیکتاتور نبود. او، برخلاف «هیتلر» و «موسولینی»، شخص برجسته و برتر در رأس نظامیانی که رهبری و فرماندهی نیروهای مسلح را داشتند، نبود. امپراتور بالاتر از همه بود و رایزنان و دولتمردان پیرامون خود داشت، مانند وزیر دربار، رئیس مجلس اعیان، چندین نخست وزیر پیشین مانند «کونوئه» و «یانای» و «هیرانوما» که پیوند قدیم و قویم و گسترده با وزارتخانه‌های متعدد زمان جنگ داشتند.

ژاپن پیش‌از جنگ بوسیلهٔ مدیران غیرنظامی تحصیلکرده اداره می‌شد که بیشترشان از دانشگاههای سلطنتی (دولتی) درآمده بودند. چنانکه در مقالهٔ یکی‌از محققان در مجموعهٔ «سنت و ژاپن متجدد»

(Benami Shillony, The Bureaucracy VS. Tojo Hideki, Tradition and Modern Japan)

آمده است، این تحصیلکرده‌ها گل سرسبد جامعه بودند و نمایندهٔ امپراتورشناخته می‌شدند نه خدمتگذار مردم. بینش و منش آنها بازماندهٔ روش ساموراییِ‌های دورهٔ میانهٔ ژاپن یا دیوانسالاران دورهٔ «میجی» بود. آنها از بدنامی سیاستمداران نیز برکنار بودند و فقط افسران ارتش شأن والاتری ازیشان داشتند. نظام اداری و گردش کار مملکت برپایهٔ قانون بود. قانون اساسی «میجی» از هنگامی‌که وضع شده بود هرگز اصلاح یا نقض نشد و پیش‌از سال ۱۹٤۵ در ژاپن وقفه‌ای در مشروطیت پدید نیامد. تداوم مشروطیت همراه بود با ثبات سازمانی. بیشتر تشکیلات اداری پیش‌از جنگ، در سالهای جنگ هم به فعالیت ادامه دادند، هرچند که قدرت دستگاهها بتناسب تغییر کرد. مقامهای وزارت که در تصدی سیاستمداران بود، مقارن جنگ دراختیار دیوانسالاران و نظامیان درآمد، اما قدرت دردست یک فرد یا یک دستگاه نیفتاد. کابینهٔ وزیران همچنان هیأتی از مدیران مملکتی ماند که هرکدام در حوزهٔ کار خود عمل می‌کردند و سیاست‌ها با مشورت و نظرسنجی اتخاذ می‌شد.

«توجو» نخستین کسی بود که همزمان با نخست وزیری وزیر جنگ شد و این وضع به او قدرت زیاد داد. او در چهارماه اول دولتش وزیر کشور هم بود و نیز برای مدتی کوتاه، از نوامبر ۱۹٤۳، وزیر تدارکات دولت خود شد. این تمرکز مقامها در «توجو» او را مقتدرترین نخست وزیر تاریخ ژاپن ساخت، اما اینهمه نتوانست ازو دیکتاتور درست کند. ارتش و نیروی دریایی وضع ممتاز خود را نگهداشتند و امپراتور همچنان رئیس کشور و فرمانده کل نیروهای مسلح بود. پس‌از پیروزیهای نخستین ژاپن در جنگ، «توجو» به اندیشهٔ بالا بردن وجههٔ خود افتاد، به دیدن کارخانه‌ها و مدارس می‌رفت، برای سربازان سخنرانی می‌کرد و با مردم در خیابان به‌گفتگو می‌ایستاد، اما خوب می‌دانست که هرگونه تلاش برای شخصیت سازی ازخود مایهٔ نابودیش می‌شود. پس، به مردم اطمینان می‌داد که هیچ بلندپروازی ندارد. او در فوریهٔ ۱۹٤۳ دربرابر کمیته‌ای از مجلس شورا گفت: « (متن استیضاح) عبارت «دولت دیکتاتوری» را به‌کار برده و نام «هیتلر» ، «موسولینی»، «استالین»، «روزولت» و «چرچیل» را آورده است ... اما این حقیر خدمتگزار اعلیحضرت است... دراین وضع، نخست وزیر ژاپن یکسره با دیکتاتورهای اروپایی فرق دارد.» «توجو» هرچند که مسؤولیت کشاندن ژاپن به جنگ را قبول کرد، اما تأکید داشت که او هرگز از جزئیات نقشهٔ حمله به

«پرل هاربور» آگاه نبوده است. این نقشه کار نیروی دریایی بود و نمی‌توانست برای یک افسر ارتش، اگر نخست وزیر هم بود، ازپیش کاملا فاش شود، هرچند که تصمیم به حمله و جنگ درنهایت با «توجو» و ارتش بود.

بااینکه «توجو» دیکتاتور نبود، اما در نخست وزیری او آزادی چندانی وجود نداشت و سختگیری دولت دربارهٔ مخالفان پس‌از درگرفتن جنگ زیادتر شد که بیشتر متوجه چپ گراها و لیبرالها بود. از نخستین موج تعقیب کمونیستها در سال ۱۹۲۸ تا پایان جنگ چندین ده هزار نفر بموجب «قانون حفظ امنیت» بازداشت شدند، اما بیشترشان پس‌از بازجویی آزاد گشتند و تعقیب قانونی نشدند. در پایان جنگ فقط ۲۵۰۰ زندانی سیاسی در بازداشت بودند. مؤثرترین دستگاه‌کشوری حکومت، وزارت کشور بود که بر ادارهٔ امور محلی، پلیس، امنیت داخلی، خدمات همگانی، دفاع غیرنظامی، جیره‌بندی مایحتاج عمومی، انتشارات و زیارتگاههای «شینتو» (امور مذهب رسمی کشور) نظارت داشت. اما هیچیک از وزیران کشور دراین مقام پایگاه قدرتی نیافت. بعضی سازمانهای میهنی پدید آمد، درحال وهوای سالهای جنگ چندگاهی قدرتی یافتند که بر دوام نبود. مهمترین اینها، «دای نیهون یوکوسان سوء نین ـ دان» (اتحاد بزرگسالان برای امداد حکومت امپراتوری ژاپن بزرگ)، که در ۱۹۴۲ بنیاد شد ، قدرت چشمگیری پیدا کرد زیرا که از حمایت ارتش برخوردار بود، اما وزارت کشور از سازمان الگوی «نازی» آن بیم داشت و سرانجام در دسامبر ۱۹۴۳ توانست آنرا زیر نظارت «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری» ، و درواقع حکومت، درآورد.

اجرای قانون «حفظ امنیت» با ادارهٔ پلیس ویژه (توکوبتسو کوء توء کیساتسو) بود، که باختصار «توکوء» (بتشدید کاف) نامیده می‌شد و دربرابر سازمان پلیس و وزارت کشور مسؤول بود. دستگاه دیگر تعقیب و سرکوب سیاسی، پلیس نظامی «کن پی» (بکسر کاف و پ) بود که دراصل عهده‌دار امور انتظامی نیروهای مسلح بود اما در دههٔ ۱۹۳۰ دامنهٔ کارش را به هرچیزی که برای جنگ مخاطره داشته باشد، توسعه داد. ۷۵۰۰ پلیس نظامی در دورهٔ جنگ در همه‌جا بودند و «توجو» بااین سازمان بستگی خاص داشت و «کن پی» مطمئن‌ترین وسیلهٔ او در مقابله با مخالفانش ماند . بااینهمه ، پلیس ویژه و پلیس نظامی نتوانستند مخالفت با «توجو» را دردستگاه حکومت ریشه‌کن کنند وهنگامی که شکست‌های‌نظامی ژاپن زمینهٔ قدرت اورا سست کرد،این دو دستگاه نتوانستند وی را روی کار نگهدارند.

پلیس مخفی قوی و مستقلی مانند آنچه که در آلمان و ایتالیا بود، در ژاپن

زمان جنگ وجود نداشت. «توکوء» تابع وزارت کشور بود و وزیر کشور خود قدرت فوق‌العاده نداشت. «کن‌پی» هم تابع وزارت جنگ بود. هیچیک ازرؤسای این سازمانها قدرت خاصی بهم نرساندند. وزارت دادگستری در تعقیب مخالفان با وزارت کشور همکاری داشت، اما پیگرد و دادرسی وضع عادی داشت و دادگاه خاصی برای مجرمان زمان جنگ نبود. قضات تاحد بسیاری آزادی داشتند و دربرابر فشار دولت مقاومت نشان می‌دادند . حتی مواردی بود که متهمان سیاسی در جریان محاکمه‌شان نخست وزیر را به نقض قانون اساسی و سرکوب مردم متهم کنند. بدینسان بوروکراسی که پیش‌از جنگ سدی دربرابر پیشرفت حکومت آزاد شده بود، در سالهای جنگ مانع پیشروی دیکتاتوری ازکار درآمد، و در جامعه‌ای که کار گروهی، رهبری جمعی، وابستگی آیینی و منش تفاهم بنیاد آن بود، استبداد فردی بخت پیروز شدن پیدا نکرد.

اما در رفتار با خارج و دربرابر مقاومت مردم سرزمینهای زیر تسلط ژاپنی‌ها، یا حتی در مراتب ارتش، وضع فرق می‌کرد. روحیهٔ رزمی ژاپنی‌ها چهرهٔ نامطبوع خود را در اینسو نشانداد. افسران معمولا با افرادشان بسیار خشن رفتارمی‌کردند و آنهارا تاحدی که جان و توان درتن داشتند به‌کار می‌گرفتند. با زندانیان جنگی با بیرحمی رفتار می‌شد و با اسیران چنانکه گویی ننگ برآنهاست که زنده مانده‌اند و سزاوار ترحمی نیستند.

دراین سالها در ژاپن، چنانکه در احوال فوق‌العاده و در دورهٔ جنگ کم وبیش درهرجای دیگر، برای واداشتن مردم به کار و تحمل سختی بیشتر از احساسات آنها استفاده می‌شد. با همهٔ نابسامانی و کمبود و دشواری در زندگی مردم، باز از آنها خواسته می‌شد که سخت‌تر کار کنند و کمتر مزد بگیرند. دورهٔ آموزش همگانی کوتاه شده بود تا شاگردان به ارتش و کارخانه‌ها بروند. معیارهای محدود کنندهٔ اشتغال زنان وکودکان و حداکثر ساعات کار ازمیان برداشته شده بود. رادیو و روزنامه‌ها باوجود نشانه‌های نومیدکننده‌ای که پیدا بود، همچنان به ژاپنی‌ها اطمینان می‌دادند که می‌توانند جنگ را ببرند و فقط باید که نهایت تلاش و فداکاری را بکنند، و مکرر می‌گفتند که دشمن قدرت ژاپن را دست کم گرفته است و درمقابل عزم و ارادهٔ مردم ژاپن تاب نخواهد آورد.

بااینهمه بسیاری از دولتمردان ژاپن شکست نظامی را عیان می‌دیدند. بعضی از آنها، مانند «یوشیدا شیگه‌رو» و «شیگه میتسو مامورو» که تجربهٔ دیپلماتیک داشتند، از دوسال پیشتر به اندیشهٔ سازشی برای صلح افتاده بودند، منتها نمی‌توانستند فکر خود را آشکار بگویند . اما بررسی محرمانه‌ای دربارهٔ جنگ که

بوسیلهٔ شماری از افسران ستاد نیروی دریایی انجام شد، نشانداد که پیروزی دست نیافتنی است. سقوط «سایپان» در سال ۱۹٤٤ و سپس فاجعهٔ شکست در آسام ـ برمه و آسیب پذیری ژاپن دربرابر بمباران شهرها ، بحرانی پدید آورد و هواداران صلح قوت یافتند و به تلاش برای از کاربرداشتن «توجو» افتادند و او سرانجام در ۱۸ ژوییه اینسال با بیمیلی ناچار به استعفا شد. «توجو» دشمنان بسیار در دستگاه حکومت و ازجمله درمیان وزیران برای خود ساخته بود، و بهر روی قبول مسؤولیت شکست در سنت ژاپن بود.

رجال معمر می‌خواستند کـه بجای «توجو» دریادار «یونای» (نخست وزیـر پیشین از ژانویه تا ژوییه ۱۹٤۰) را که با پیمان سه‌جانبی محور و با جنگ بـا ممالک متحده و بریتانیا مخالفت کرده بود، روی کار آوردند. اما «یونای» میانه‌روتر ازآن بود که مورد قبول ارتش بـاشد، و او بجای نخست وزیر شدن مقـام معاون نخست وزیر و وزیر دریـاداری را در کـابینهٔ ژنرال بازنشسته «کویسو کونیاکی» یافت. «کویسو» هم، که مانند «توجو» عضوپیشین ارتش «کوانتونگ» بود، حرف شنوتر ازو درنیامد وپیاده شدن نیروهای متفقین در «اوکیناوا» همراه با بمبارانهای شدید هوایی توکیو به سقوط دولت او در آوریل ۱۹٤٥ انجامید. در این مـرحله دولتمردان ارشد و مشاوران امپراتور زمینه را بـرای روی‌کار آوردن دریادار سالخورده و صاحب اعتبار بنام «سوزوکی کانتارو» مناسب دیدند. او در میان نزدیکانش موافق پـایان دادن شرافتمندانه بـه جنگ شناخته مـی‌شد و «توء گوء شیگه نوری» را که هوادار رسیدن به‌صلح بود وزیر خارجهٔ خود ساخت. اما اکنون هردوطرف جنگ خوب می‌دانستند که شکست ژاپن نزدیک است، و جایـی برای مـذاکره دربارهٔ شرایط صلح نبود. متفقین پیشنهاد تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن را دادند.



اساس حکومت ژاپن را در سالهـای جنگ و پیش‌از آن «بنیادگرایی ملـی» گفته‌اند، هرچند که جز جوهر و هستهٔ قدسی بودن و پایگاه آسمانی امپراتور در آیین «شینتو»، فلسفه و نظریه‌ای ساخته و پرداخته نداشت. اما همین مایه کـه اندیشه و منش حکومت، یگانگی ژاپن و ویژگی تمامی و بنیاد حاکمیت ژاپن را از آن برآوردند، محور تفکر و کردار سیاسی شد. غربیان نظام حکومتی ژاپن را در سالهـای جنگ و مقارن آن بـا فـاشیسم مقایسه کـرده‌اند زیرا کـه جز این و

میلیتاریسم و شوونیسم (میهن‌پرستی افراطی) فلسفه و مبنای اندیشه و رفتار دیگری نمی‌شناسند.

مایه و انگیزهٔ دیگر در جریان رویدادها و روند احوال دراین سالها را باید در روش تصمیم‌گیری حکومت ژاپن یافت که بگونه‌ای به روانشناسی رهبری و رفتارشناسی مربوط می‌شود. دربنباره در انبوه نوشته‌های این سالها در ژاپن دربارهٔ امور جهان، ذکر روزافزون «جی سی» (بکسر سین)، حال و هوای وقت، یا «تای سی» (بکسر سین) جریان مسلط، را می‌یابیم. گفته‌اند که جز شمار اندکی مردم باعزم و تصمیم که می‌خواهند خود تعیین کننده باشند و به چارهٔ کاربرآیند، بیشتر سران سیاست و حکومت ژاپن مانند مردم داستانهای ژاپنی‌اند ، کسانی که فقط به سیل رویدادها، که در اصل بیرون از اختیار و ارادهٔ آنهاست ، پاسخ می‌دهند. درچنین بینشی وضع و حال مسلط بر زمان است که معین ومعلوم می‌کند که چه‌کاری ممکن است. مرد دانا این حقیقت را می‌پذیرد و نمی‌کوشد تا برضد جریان آب شنا کند. نمونهٔ این بینش، شرح وبیانی است که «سایونجی»، آخرین بازماندهٔ «گن‌رو» ــ هیأت معمران سیاسی ــ پس‌از نهضت دربارهٔ واقعهٔ منچوری‌ــ سال ۱۹۳۱ ــ آورده است:

«دولت یکسره بوسیلهٔ ارتش در اینراه کشانده می‌شود. وضع بواقع پریشان کننده است. اما فایده‌ای ندارد که بگویند «چه وحشتناک است!» یا «چه باید کرد!» این شاید که پدیده‌ای از دورهٔ انتقالی باشد... برای مرد سیاست همواره گفتن اینکه «این یک بحران است!» یا «دیگر عقلم به‌جایی نمی‌رسد!» نشانهٔ آنست که او براستی از کارها و چیزها سردرنمی‌آورد...»

چنین دید و سنجشی از قضایا همان قبول جریان مقدر امور است، وپذیرفتن اینکه چیزهایی هست که دربارهٔ آنها کاری ازدستمان برنمی‌آید. عده‌ای از تحلیل‌ــ گران ژاپنی می‌گویند که این امر ازنظر روانشناسی با شیوهٔ بیان وگفتار ژاپنی‌ها هم ارتباط دارد و آنها در سخن و نوشته فعل «نارو» (پیش‌آمدن) را به ترجیح بر فعل «چوکورو» (درست کردن) یا «سورو» (انجام دادن) بکار می‌برند، و چنین می‌نماید که بزعم آنها اشیاء و امور بی‌توجه به عاملانی که سازنده و کنندهٔ آنند، پدید می‌آیند و انجام می‌شوند. یک پژوهندهٔ ژاپنی مثال روشنی آورده و دربارهٔ مقاله‌ها و گزارشهای علمی و تحقیقی و کاری در دانشگاه خودش در توکیو گفته است که این گزارشها اگر پیش‌نویس آن با افعال معلوم (ازنظر دستوری) نوشته شود، با رنجیدگی رد می‌شود، در پیش نویس‌ها نباید «ما چنین و چنان کردیم»

(کوء شیماشتا) بیاید، بلکه تعبیر و بیان باید چنان باشد که گویی امور و احوال بخودی خود واقع می‌شوند ، چنانکه در فعل «کوء ناریماشتا» (کارها یا چیزها باین وضع پیش آمد) است. این بینش و سلیقه و سنت، هرچه آنرا بتوان نامید، تاآنجا که تحقیق شده است در همهٔ مؤسسه‌های علمی و اداری و بازرگانی کم و بیش، وجود دارد. پنداری که باآنکه جریان تصمیم‌گیری شاید که سردرگم و پیچیده باشد، نتیجهٔ کار قطعی و غیرقابل برگشت است، و از آنجا که هیچکس در وقوع آن دست نداشته است بطور جزم پیش می‌آید. تاریخ ژاپن نمونه‌های روشن از بازتابهای سخت دربرابر رویدادها و در کار تصمیم‌گیری‌های سیاسی دارد، اما اینبار درپرداختن به جنگ و در هنگامهٔ بحران بارآمده از شکست‌ها و ناکامی‌ها پیدا بود که حال و هوای انفعالی برجلسه‌های تصمیم‌گیری حاکم است، و اکثریت «جی‌سی» یا حال و هوای وقت را چون چیزی که پیش آمده و مقدر است می‌پذیرند، تاآنکه ، سرانجام دامنهٔ شکست، و حقیقت فاجعه، تصمیم نهایی را نیز که قبول باخت و تسلیم بود، تحمیل کرد.

تسلیم ژاپن و پایان جنگ

اندیشهٔ ژاپن از همان آغاز جنگ این بود که چون ممالک متحده از جنگ خسته شود، به مذاکرهٔ صلح بپردازد. اما از سال ۱۹۴۳ که ژاپن چندین شکست را تجربه کرد، رجال معمر و مشاوران امپراتور بتدریج مایل به تماس و گفتگوی فوری شدند تا پیش‌از آنکه همه چیز ازدست برود، جنگ را به پایان برسانند . عده‌ای نیز نگران بودند که با دشوارتر شدن وضع برای ژاپن تندروها بر ارتش و در نهایت بر کشور، مسلط شوند و نظام استبدادی برقرار سازند.

اما این دولتمردان هدف روشنی نداشتند، نظرشان را آشکار نمی‌گفتند و در کارهایشان قاطع نبودند زیرا که بیم داشتند که نظامیان متعصب یا حامیانشان به آنها سوء قصد کنند. هنگامی هم که دولت صلح خواهی در آوریل ۱۹۴۵ روی کار آمد، شکست چنان حتمی می‌نمود که دیگر برای مذاکرهٔ صلح دیر شده بود . متفقین کراراً خواستار تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن شده بودند ، اما پیشنهاد آنها سرنوشت امپراتور را نامعلوم می‌گذاشت و بااین وضع «توء گوء» وزیر خارجهٔ صلح خواه کابینهٔ «سوزوکی» هم نمی‌توانست سخن از تسلیم بگوید . همه در عیان، تصمیم ژاپن را برای جنگ تا پایان کار تأکید می‌کردند . دراین احوال چنین می‌نمود که حتی «سوزوکی»، نخست وزیر سالخورده و محافظه‌کار ، عقیده

دارد که اگر ژاپن دریک نبرد در «اوکیناوا» پیروز شود، شاید بتواند پیشنهاد «تسلیم بی‌قید وشرط» متفقین را تعدیل کند.

وزیر جنگ، دریادار «کوره چیکا»، باپشتیبانی «توجو» و فرماندهی عالی، هنوز بطور قاطع مخالف هرگونه ابتکار صلح بود. اما آسیب بمبارانهای گسترده و متراکم هوایی مردم را هرچه ناآرامتر می‌ساخت. از شهرهای بزرگ، مانند «توکیو»، «یوکوهاما»، «اوساکا»، «کوبه» و «ناگویا» بیش‌از تل خاکستری برجا نمانده بود. دراین میان فقط «کیوتو»، پایتخت قدیم ژاپن که دارای باارزش‌ترین مجموعهٔ بناهای تاریخی ژاپن است، آسیب ندیده بود زیرا، چنانکه می‌گویند، رئیس موزهٔ هنرهای زیبای «بوستون» (Boston) باحضور پی‌درپی درواشنگتن و تاکید مکرر، مقامات امریکایی را از بمباران «کیوتو» برحذر داشت. در میانهٔ این نابسامانی‌ها زلزلهٔ سختی هم ناحیهٔ «ناگویا» را لرزاند که تلفات و خرابی بسیار داشت و ازجمله خسارات عظیمی به صنایع اساسی جنگی زد.

دراین احوال پریشان کننده، دولت توکیو ضربه‌ای ناگهانی هم از مسکو خورده بود. استالین در سخنرانیش در سالگرد انقلاب بالشویک، دولت ژاپن را بنام دولت متجاوز محکوم کرد. باآنکه «مولوتف» (وزیر خارجهٔ شوروی) به سفیر ژاپن در مسکو اطمینان داد که اشارهٔ استالین به رفتار گذشتهٔ ژاپن بوده است، روش شوروی اکنون برای ژاپن نگران کننده‌تر می‌شد. همزمان با استعفای «کویسو» ازنخست وزیری (آوریل۱۹٤۵) دولت‌شوروی اعلام‌کرد که پیمان‌بیطرفی با ژاپن را تجدید نخواهد کرد، و بااینکه مولوتوف به‌ساتیو، سفیر ژاپن، گفت که پیمان موجود تا سرآمدن دورهٔ آن در آوریل۱۹٤٦معتبر شناخته می‌شود، باز ژاپن احساس کرد که احتمال ورود شوروی به جنگ علیه او زیاد است. اما ژاپنی‌ها دربنباره مطمئن نبودند زیرا نمی‌دانستند که در کنفرانس «یالتا» (Yalta) در ماه فوریهٔ اینسال استالین به سران ممالک متحده و بریتانیا قول داده بود که شوروی دو یا سه ماه پس‌ازشکست آلمان وارد جنگ با ژاپن شود. پس، گفتگو-هایی که اکنون با سفیر روس در توکیو انجام می‌شد، متعاقب تماسهای قبلی که از سوی «کونوئه» (نخست وزیر پیشین) با وزیر مختار سوئد گرفته شده بود رسماً برای یافتن مبنایی برای بهبود بخشیدن به مناسبات با روسیه بود، هرچند که بسیاری از دولتمردان ارشد امید داشتند که اتحاد شوروی برای پایان دادن به جنگ اقیانوس آرام میانجیگری کند. پس‌از شکست آلمان و سقوط «اوکیناوا» رهبران ژاپن، حتی وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش، بدشواری پذیرفتند که این مقصود دوم را بزبان آورند، و میان خود قرار دادند که هیأت

ویژه‌ای بریاست شاهزاده «کونوئه»، بنام نمایندهٔ امپراتور، به مسکو فرستاده شود تا برای رسیدن به صلح مذاکره کند. اما چون این پیشنهاد مطرح شد ، با سردی و سکوت روسیه روبرو گردید .

انتظار ژاپن دیرنکشید ودر۲۶ ژوییه۱۹٤٥رئیس جمهور امریکا ونخست‌وزیر انگلیس، با موافقت شوروی، اعلامیهٔ پتسدام (Potsdam Declaration) را صادر کردند . این اعلامیه خواستار تسلیم بی‌قید وشرط ژاپن می‌شد، که پس‌از آن ژاپن اشغال نظامی و خلع سلاح شود و سرزمین‌هایی را ازدست بدهد . این سند که بنام ممالک متحده ، بریتانیا وچین تهیه شده بود («چانکایشک» در «چونگ کینگ» تعبیر خود را برآن افزود) تهدید می‌کرد که جز تسلیم بی‌قید و شرط، راه دیگری که برای ژاپن می‌ماند نابودی سریع و سراسری این کشوراست. این بیان بخت رسیدن به راه حلی را که مورد قبول عناصر مبارزه جوی ژاپن ، بخصوص در نیروهای مسلح، باشد، هرچه کمتر می‌کرد. واقع‌آن بود که این وضع موقتاً موجب صف بندی در پشت سر کسانی شد که خواهان ادامهٔ جنگ بودند.

در کنفرانس پتسدام استالین درخواست ژاپن را برای میانجیگری با «ترومن» (Truman) و «چرچیل» مطرح ساخت، اما این برای امریکایی‌ها چیز تازه‌ای نبود چون آنها، مانند سال ۱۹٤۱، رمز پیامهای سری دیپلماتیک ژاپن (میان وزارتخارجه در «توکیو» و نمایندگی ژاپن در «مسکو») را کشف کرده و از تلکس‌های مبادله شده مطلع بودند. دربرابر سرسختی متفقین ، پاسخ رسمی توکیو در ۲۸ ژوییه ناچار این بود که با عزم جزم به‌پیش می‌تازد تا جنگ را به نتیجهٔ موفقیت‌آمیز برساند. دراین مرحله رهبران ژاپن روی نیروی مقاومت جانبازانهٔمردم درصورت حملهٔ دشمن به‌خاک ژاپن حساب می‌کردند و اکثر وزیران دولت فکر می‌کردند که شاید تنها چیزی که بشود نجات داد بنیاد پادشاهی ژاپن است که باید، بهرقیمت ، حفظ شود. ازسوی دیگر هم آنها نگران بودند که با نزدیک شدن نیروهای خارجی به ژاپن، احساس انقلابی درمیان عامهٔ مردم گسترش یابد.

ژاپن درهم کوبیده شده و ماشین جنگیش تقریباً ازکار افتاده بود، اما باز به شکست تن نمی‌داد. در آغاز ماه اوت ۱۹٤٥ از ده میلیون تن ظرفیت کشتی تجاری ژاپن در آغاز جنگ، فقط کمی بیش از یک میلیون تن روی آب مانده بود و تناژ کشتی‌های جنگی ازحدود دو وربع میلیون تن به کمتر از دویست هزار تن رسیده بود. در نیروی هوایی نارسایی بیشتر در خلبان کار دیده و در سوخت بود، و باقیماندهٔ قدرت هوایی هم ذخیره نگاهداشته می‌شد تا دربرابر حملهٔ

متفقین به خاک ژاپن، که انتظارش می‌رفت، بکار آید. نیروی زمینی هرچند که وسیعاً باقیمانده بود، اما واحدهای زبدهٔ آن، مانند ارتش «کوانتونگ» در «منچوکئو» ضعیف شده ونیز این نیروها در منطقهٔ وسیعی در ژاپن و سرزمینهای آسیای جنوب شرقی پراکنده و ارتباط آنها نارسا بود. دراینحال وظیفهٔ دفاع ساحلی ژاپن برعهدهٔ خلبانهای جانباز «کامیکازه» افتاد که با هواپیماهای انباشته از مواد منفجره بروی کشتی‌ها و مواضع خصم سقوط می‌کردند و نام آنها بیش‌از تاثیرشان در کل عملیات برای دشمن هراس‌آور بود. مقاومت سرسختانهٔ مردم و نمایش جانبازانهٔ این خلبانها در جریان نبرد و تصرف «ایووجیما» و سپس «اوکیناوا» متفقین را بیمناک ساخت وآنها نگران از تلفات سنگینی که درصورت حمله به‌خاک اصلی ژاپن پیش‌بینی می‌کردند در انجام این کار، که نقشهٔ آن برای پاییز آماده شده بود، هرچه بیشتر تأمل کردند و خواستند براهی دیگر ژاپن را به تسلیم وادارند. پس فرماندهی عالی امریکا تصمیم گرفت که از بمب اتمی، که ظاهراً دیرتر از آن آماده شده بود که علیه آلمان بکار رود، استفاده کند.

نخستین بمب اتمی در صبحگاه ٦ اوت ١٩٤٥ بوسیلهٔ یک هواپیمای امریکایی بر هیروشیما، شهری که تاآنروز هیچ حملهٔ هوایی به‌آن نشده بود، فرو افتاد. دو روز پس‌از آن، در ٨ اوت، ارتش شوروی به «منچوکئو» ازچند سو حمله کرد و فردای آن، روز ٩ اوت، امریکا دومین بمب اتمی را روی «ناگاساکی» انداخت. درنظر اکثریت عظیم ژاپنی‌ها، این وقایع تسلیم ژاپن را محتوم وبی‌چون و چرا ساخت. اما دراین وضع هم وزیرجنگ و رؤسای ستادهای ارتش و نیروی دریایی زیربار تسلیم نمی‌رفتند. سنت دیرین سامورایی این بود که هیچگاه تسلیم نشود. او درتنگنای کار خود وخانواده‌اش را هم می‌کشت اما ننگ تسلیم را نمی‌پذیرفت.

بارسیدن نخستین گزارشها از بمباران اتمی «هیروشیما» امپراتور اعلام کرد که «صرفنظر از هرسرنوشتی که درانتظار من باشد، ما باید که هرچه زودتر به این جنگ پایان دهیم تا این فاجعه تکرار نشود». البته ژاپنی‌ها نمی‌دانستند که امریکا در آنموقع فقط یکی دیگر از این بمب‌ها آماده دارد. بااینهمه دریادار «تویودا» گمانی نزدیک به حقیقت داشت و گفت که حتی امریکا نمی‌تواند آنقدر مواد رادیواکتیو داشته باشد که بمب‌های متعدد بسازد و به این حمله‌ها ادامه دهد. اما استدلال دیگر او که افکار عمومی دنیا جلوی تکرار بیرحمی «هیروشیما» را خواهد گرفت، خوش‌بینانه بود. در جلسات «شورایعالی جنگ» و کابینه که روز ٩ اوت در توکیو تشکیل شد وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش همچنان اصرار

داشتند که قبول اولتیماتوم متفقین برای پایان دادن به جنگ درهرحال باید با قید وشرط باشد. نتیجهٔ این بحث‌ها بن‌بست کار بود. «شورایعالی» در اینوقت از شش نفر تشکیل می‌شد: نخست وزیر (سوزوکی) وزیران خارجه (توء گوء)، ارتش (آنامی) و دریاداری (یونای) و دو رئیس ستاد (ژنرال «اومه‌زو» و دریادار «تویودا»). آنها مدیران واحدها و دستیارانشان را که اغلب بر رؤسای خود نفوذ داشتند به این جلسه نیاوردند. نخست وزیر، وزیر خارجه و وزیر دریاداری موافق قبول اعلامیهٔ «پتسدام» بودند تنها بااین قید که سلطنت محفوظ بماند. وزیر جنگ و دو رئیس ستاد اصرار داشتند که سه شرط دیگر افزوده شود: هیچ نیروی دشمن نباید خاک ژاپن را اشغال کند، ژاپنی‌ها را بگذارند تا خودشان را خلع سلاح کنند، و جنایتکاران جنگی ژاپن بوسیلهٔ دادگاههای ژاپنی محاکمه شوند. رئیس ستاد ارتش بطور نسبتاً موجه تأکید می‌کرد که شاید تضمین اینکه سربازان ژاپنی خود و اسلحه‌شان را به دشمن تسلیم کنند بنهایت دشوار وحتی غیرممکن ازکار درآید. اما «توء گوء»، وزیر خارجه، نخست وزیر و دریادار «یونای» را باخود همراه و اصرار نمود که منضم ساختن شرطی برای تسلیم، جز قید حفظ پادشاهی ژاپن، بیفایده خواهد بود. این بحث‌ها به تصمیمی نرسید و بن‌بست کار سرانجام بوسیلهٔ امپراتور در جلسه‌ای که پس‌از نیمه شب درحضور او تشکیل یافت، شکسته شد. «هیرانوما»، رئیس شورای سلطنتی، که در این جلسه حاضر بود، حمایت خود را از وزیر خارجه نشانداد. امپراتور بنفع این نظر که تسلیم فقط مقید به حفظ امتیازهای ویژهٔ امپراتور بعنوان فرمانروا و مظهر حاکمیت ژاپن باشد ، رأی داد. امپراتور گفت که دیگر تحمل ندارد ببیند که مردم بیش‌ازین رنج بکشند، و از احساس نیای خود، امپراتور «میجی» ، هنگام بحران مداخلهٔ سه‌گانه (آوریل ۱۸۹۵) یادآورد و تأکید کرد که زمان آن رسیده است که آنچه را که تحمل‌ناپذیر می‌نمود، تحمل کنیم.

در پایان این جلسه، نخست وزیر اعلام کرد که تصمیم این جلسه همان نظر امپراتور است و جلسهٔ کابینه که بلافاصله تشکیل شد این نظر را تأیید نمود . بلافاصله پیامهایی از طریق نمایندگیهای ژاپن در «برن» و «استکهلم» به دولتهای ممالک متحده، چین، بریتانیا و اتحاد شوروی فرستاده و اعلام شد که ژاپن اعلامیهٔ «پتسدام» را بااین تفاهم که این اعلامیه «هیچگونه خواسته‌ای ناقض امتیازهای امپراتور بعنوان فرمانروای برحق ژاپن» دربر ندارد، می‌پذیرد.

پاسخ متفقین به‌پیام ۱۰ اوت ژاپن که هیچگونه وعده وتعهدی درحفظ امتیاز-های سلطنت دربر نداشت، بحران تازه‌ای در توکیو ایجاد کرد. این پاسخ را

«برنس» (Byrness) وزیر خارجهٔامریکا تنظیم کرده و درآن‌آمده بود «صلاحیت امپراتور و دولت ژاپن برای حکومت برکشور تابع فرماندهی عالی متفقین خواهد بود که اقداماتی را که مناسب بداند برای اجرای مواد تسلیم انجام خواهد داد» و افزوده شده بود که شکل نهایی حکومت با اعلام آزاد ارادهٔ مردم ژاپن معین خواهد شد. طی دو روز از تاریخ رسیدن این پیام تب و تاب تازه‌ای در توکیو پدید آمده بود و باردیگر تفاوت نظر شدید میان رهبران ژاپن افتاد. وزیـرجنگ و رؤسای ستاد احساس کردند که شاید ژاپن نتواند این پاسخ را بپذیرد. رئیس شورای سلطنتی نیـز عقیده داشت کـه ایـن پیام بمعنی نابودی «کوکوتای» یا «جوهـر حاکمیت ملی ژاپن» است، اما حقیقت تلخ درپیش رو بود. اگر سرسختی ادامـه می‌یافت، ژاپن مورد حمله و هجوم واقع می‌شد، باحتمال زیادتر نخست بوسیلهٔ نیروهـای شوروی پیش‌از آنکه امریکا و انگلیس آمـاده باشند. تهاجم روسهـا بیقین بمعنی پایان سلطنت می‌بود. پاسخ متفقین البته نومیدکننده بود ، امـا دست کم بهیچ روی امکان بقای سلطنت را نفی نکرده بود. تعبیر «توء گوء» وزیر خارجه هم این بود کـه اگر ژاپن زودتـر تسلیم شود، متفقین سلطنت را ازمیان برنخواهند داشت، و او اینبار هم توانست نخست وزیر را باخود همراه کند و در جلسات ۱۳ اکتبر شورایعالی جنگ باز نخست وزیر، وزیر خارجه و وزیر دریا-داری دربرابر وزیر جنگ و دو رئیس ستاد قـرار گرفتند. در جلسهٔ کابینه هـم اتفاق آراء پیدا نشد. دراینحال جنگ ادامه داشت. در همانروز ۱۳ اوت ۱۵۰۰ هواپیمای متفقین از ناوهای هواپیمابر نـزدیک جزیرهٔ اصلی ژاپـن، توکیو را بمباران کـردند و روسها همچنان پیش مـی‌آمدند. صبح ١٤ اوت هـواپیماهای امریکایی متن پیامهای رد وبدل شده میان دولت ژاپن و متفقین را بر توکیو فرو ریختند و این کار خطر کودتای افسران متعصب را علیه دولت ، برای جلوگرفتن از تسلیم ژاپن، بیشتر کرد. همانروز صبح در پناهگاه ضد هوایی کاخ سلطنتی ، شورای عالی جنگ و کابینه جلسهٔ مشترکی در حضور امپراتور تشکیل دادند . امپراتور دربرابر نظرهای موافق و مخالف تسلیم گفت که تصمیم او همانست که بود، زیرا که پاسخ متفقین را نامعقول نیافته است و ادامهٔ جنگ بمعنی کشته شدن صدها هزار تن دیگر و ویران شدن همهٔ ژاپن خواهد بود. او باز گفت که او و مـردم ، بتوصیهٔ امپراتور «میجی» در هنگـام مداخلهٔ سه قدرت، باید کـه امر تحمل‌ناپذیر را تحمل کنند و خواست او اینست که دولت پیام متفقین را، چنانکه هست، بپذیرد . کابینه، بلافاصله پس‌از این جلسه، تصمیم امپراتور را باتفاق آراء تصویب کرد. وزارت خارجه درهمانروز ١٤ اوت این پیام‌را از طریق دولتهای

بیطرف برای متفقین فرستاد.

هم‌اکنون دربار ژاپن ترتیبی داده بود که، درصورت تسلیم، امپراتور کار بیسابقه‌ای بکند و از رادیو برای مردم سخن بگوید. این تدبیر بیشتر برای آن بود که تسلیم نیروهای ژاپنی به متفقین در محیط آرام انجام گیرد و از اقدام تند و هیجان‌زدهٔ مردم و سربازان متعصب و احیاناً کودتای افسران جلوگیری شود. نزدیک نیمه شب ۱٤ اوت امپراتور پیام وفرمان خودرا برای پایان دادن به‌جنگ ضبط کرد تا نیمروز فردا از رادیو پخش شود. در ساعات اول بامداد ۱۵ اوت تلاشی برای یافتن این نوار، که در قرارگاه نگهبانی کاخ سپرده شده بود، و نابود کردن آن شد. گروه کوچکی از افسران که به این کار برخاسته بودند به‌کاخ رفتند و رهبر آنها از فرمانده هنگ اول گارد، مستقر در نزدیک کاخ ، خواست که او در کودتا باآنها همراه شود، و چون خودداری نمود با گلوله کشته شد. شورشیان بادست یافتن به مهر امضای این افسر و استفاده ازآن دریک فرمان ساختگی، هنگ او را دراختیار گرفتند و همه‌جا را برای یافتن نوار صدای امپراتور گشتند، امانتوانستند آنرا پیدا کنند. دیگرشورشیان خانه‌های نخست‌وزیر و رئیس مجلس اعیان را آتش زدند. بارسیدن خبر این شورش به ستاد عملیات ارتش، فرماندهٔ آن بیدرنگ به‌کاخ رفت و با نفوذ شخصیت و کلام خود در افسران آنهارا قانع کرد که دست به کار خطایی زده‌اند . چهارتن از آنها خود را در همان‌جا کشتند. در همان سحرگاه ژنرال «آنامی» وزیرجنگ در ایوان خانه‌اش در توکیو پیامهای بدرود را، یکی‌از آنها بشعر ژاپنی «تانکا»، می‌نوشت و پس‌از آن رو به سوی کاخ امپراتور نشست و بشیوهٔ مبارزان ژاپنی خودکشی (هاراکیری) کرد. «آنامی» پیش‌از وزیر جنگ شدن فرماندهی فیلیپین را داشت و درآنوقت در پیامی برای «شیگه میتسو»، وزیر خارجه، مصلحت رسیدن به‌صلح را یادآور شده بود. او در ماههای اخیر نیز دریافته بود که امیدی به پیروزشدن نیست، اما در مقام وزیرجنگ نمی‌توانست این حقیقت را آشکارا بپذیرد و اگر هم در آن روزهای بحرانی استعفا می‌داد، کارها را پیچیده‌تر می‌کرد.

در نیمروز ۱۵ اوت صدای امپراتور درسراسر ژاپن شنیده شد. کلمات این پیام بیشتر بزبانی مفهوم روشنفکران بود، و مردم باشنیدن آن چنان در غلبهٔ احساسات شدند که ابتدا نتوانستند ذهن خود را متمرکز کنند. اما پیام روشن بود: جنگ تمام شده بود. امپراتور می‌گفت: «جنگ لزوماً بنفع ژاپن پیش نرفته است» و در اشاره به «هیروشیما» می‌افزود «دشمن شروع به استفاده از یک بمب تازه و از بیرحمانه‌ترین نوع کرده که قدرت تخریبی آن بیحساب است ، و

بسیاری مردم بیگناه را ازمیان می‌برد. اگر ما به جنگ ادامه دهیم ، نه‌تنها کار به نابودی ژاپن می‌رسد بلکه به محو کامل تمدن بشری می‌انجامد» ، و در میان تلخکامی به ملت ژاپن امیدواری می‌داد که «ما از احساسات صمیمانهٔ همهٔ شما مردم آگاهیم. اما به‌اقتضای زمان و سرنوشت تصمیم گرفته‌ایم تا با تحمل‌کردن و بخود هموار کردن آنچه تحمل‌پذیر نیست، راه صلح بزرگ را برای همهٔ نسل‌های آینده آماده کنیم.»

امریکا در سالهای جنگ بااجرای طرح گسترده‌ای در «ادارهٔ اطلاعات جنگ برای منطقهٔ اقیانوس آرام» (Office of War Information for the Pacific Area) آداب و فرهنگ ژاپن و خلقیات و روانشناسی رفتار مردم و روحیهٔ ژاپنی‌ها را مطالعه کرده بود تا نتایج آنرا برای مساعی جنگی و تصمیم‌گیری در مراحل آن بکار برد. ازجمله، بررسی شده بود که ژاپنی‌ها درصورت شکست نظامی چه خواهند کرد. آیا باید برای واداشتن آنها به تسلیم و به پایان رساندن جنگ ، به ژاپن حمله کرد، و مخاطرات این کار چه خواهد بود؟ آیا آنطور که درتصوربود، ژاپنی‌ها تاپای جان خواهند ایستاد؟ گروه تحقیق به‌این نتیجه رسید که بهترین جنگ روانی برای گرایش دادن ژاپنی‌ها به تسلیم ، بی‌اعتبار ساختن مشاوران امپراتور است زیرا که این دولتمردان مصون ازخطا شمرده نمی‌شوند و فرض این خواهد بود که آنها امپراتور را براه ناصواب برده‌اند (بنقل از دکتر «تایلر» (Dr. George E. Taylor) معاون ادارهٔ اطلاعات جنگ برای منطقهٔ اقیانوس آرام ، در سخنرانی انستیتوی ژاپن در دانشگاه «ویلمت» (Willamette) ایالت «اورگون» (Oregon) امریکا، مندرج در شمارهٔ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸٤ تایمز ژاپن). آنها همچنین احساس کردند که تنها شخص امپراتور می‌تواند تسلیم آرام و سازمان یافتهٔ ژاپن را تحقق بخشد. مسئلهٔ دیگر برای امریکایی‌ها این بود که پس‌از تسلیم نظامی ژاپن وضع چگونه خواهد بود. آیا مردم ژاپن دربرابر نیروی اشغالگر مقاومت و سرسختی نشان خواهند داد؟ گروه تحقیق جنگ چنین دریافت که درصورت تسلیم شدن دولت ژاپن، مردم ژاپن این تصمیمرا باانضباط وآرامش می‌پذیرند و درگیری پیش نخواهد آمد، و توصیه کرد که پیشنهاد تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن متضمن دادن این اطمینان به مردم ژاپن باشد که سرنوشت امپراتور فقط تابع اراده و تصمیم آزادانهٔ خودشان خواهد بود.

با پخش پیام امپراتور از رادیو و اعلام تسلیم ژاپن و پایان جنگ، طی چند روز، و دربسیاری موارد طی چند ساعت، صدها هزار سرباز ژاپنی در همه‌جا از جلگه‌های منچوری گرفته تا جزایر مرجانی جنوب اقیانوس آرام، اسلحه را زمین

گذاشتند و در نهایت نظم و فرمانبرداری درانتظار سرنوشت خود ماندند.

در توکیو دولت تازه‌ای، که برای داشتن شأن بالاتر بریاست شاهزاده‌ای از خاندان سلطنتی تشکیل شده بود، در روز بعد روی کارآمد تا برانجام آتش بس نظارت کند. در روز ۲ سپتامبر که نمایندگان این دولت اسناد تسلیم را در عرشهٔ یک کشتی امریکایی در خلیج توکیو امضاء می‌کردند، ورود سربازان امریکایی برای اشغال ژاپن و فصل تازه‌ای در تاریخ این کشور آغاز شده بود.

برابر آمار رسمی نوشته شده برگور سرباز گمنام در توکیو، تلفات ژاپن در جنگ دوم بر رویهم ۱۰۲٬۹۰۰ سرباز (جدا از «اوکیناوا»، ۸۹٬۴۰۰ تن) بود. آنچه دراین جنگ، مانند همهٔ جنگ‌ها، سخت بی‌اعتبار شد، جان آدمی بود.

جنگ هفتاد ودوملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت، ره‌افسانه زدند (حافظ)

پیوست‌ها

پیوست ۱

رویدادهای عمدهٔ تاریخ ژاپن در یک نگاه

پیش‌از سال ۷۰۰۰ میلادی

۷۰۰۰ پیش از میلاد و جلوتر از آن ــ فرهنگ قبل از دورهٔ سفال.
۷۰۰۰ تا ۲۵۰ پیش از میلاد ــ فرهنگ سفال «جوء مون».
۲۵۰ پیش از میلاد ــ آمدن فرهنگ «یایوی» به ژاپن.
٦٦۰ پیش از میلاد ــ تاریخ افسانه‌ای برتخت نشستن «جیمو»، نخستین امپراتور ژاپن.

دورهٔ یاماتو، (۷۱۰ـ۳۵۰م.)

۵۳۸ یا ۵۵۲ میلادی ــ آمدن دین بودا از کره.
٦۲۱ـ۵۹۳ ــ نایب‌السلطنگی پرنس «شوتوکو» (شوتوکو تایشی).
٦۰٤ ــ صدور قانون اساسی ۱۷ ماده‌ای پرنس شوتوکو.
٦۰۷ ــ اعزام نخستین هیأت سفارت به چین.
٦٤۵ ــ اصلاحات تایکا.
۷۱۰ـ٦۷٦ ــ استوارشدن بنیادهای بودایی.
۷۰۱ ــ وضع و اجرای قوانین «تایهوء».

دورهٔ نارا، (۷۸۱ـ۷۱۰)

۷۵۲ ــ اهداء و وقف بودای بزرگ (دای بوتسو) در معبد توء دایچی در نارا.

۷۸۱ـ۸۰۶ ـ امپراتوری «کامو»، احیای بنیادهای «تایهوء».

دورهٔ هیان، (۷۹۴ـ۱۱۸۵)

حدود ۸۰۵ ـ بنیاد فرقهٔ بودایی «تندای» در ژاپن.
حدود ۸۰۶ ـ بنیاد فرقهٔ بودایی «شینگون» در ژاپن.
۹۶۷ـ۱۰۶۸ ـ قدرت یافتن خاندان «فوجی‌وارا».
حدود ۱۰۰۲ـ۱۰۱۹ ـ تألیف «گن‌جی مونوگاتاری» (داستانهای گن‌جی) بوسیلهٔ «موراساکی شی‌کی‌بو».
حدود ۱۰۵۰ ـ آغاز پیدایی و عروج سامورایی‌ها.
۱۰۸۶ـ۱۱۲۹ ـ ایجاد شیوهٔ «این» یا «این‌سی» (کناره گرفتن یا انزوای امپراتور) بوسیلهٔ «شیراکاوا».
۱۱۵۶ ـ واقعهٔ «هوگن» و قدرت یافتن رزمندگان.
۱۱۵۹ـ نبرد «هی‌جی» و پیروزی «تایرا ـ نو ـ کی‌یوموری» (م. ۱۱۸۱).
حدود ۱۱۷۵ ـ بنیاد فرقهٔ «جوء دوء» (سرزمین پاک) بودایی بوسیلهٔ «هوء نن شوء نین» (۱۱۳۳ـ۱۲۱۲م.).
۱۱۸۰ ـ نبردهای دو خاندان «میناموتو» و «تایرا» (جنگ گم‌پی).
۱۱۸۵ ـ پیروزی نهایی «میناموتو یوریتومو» در نبرد «دان ـ نو ـ اورا».

دورهٔ کاماکورا (۱۱۸۵ـ۱۳۳۳)

۱۱۹۲ ـ اعطای عنوان و مقام «شوگون» به «یوریتومو».
۱۲۰۳ ـ انتصاب «هوء جوء ـ نو ـ توکی ماسا» به مقام «شیکن» (نیابت شوگون).
۱۲۲۷ ـ بنیاد فرقهٔ «سوء تو» مکتب ذن بودایی بوسیلهٔ «دوء گن».
۱۲۳۲ ـ وضع مقررات «آیین دادرسی هوء جوء» و ایجاد «شورای حکومتی» سیزده عضوی.
۱۲۶۲ و پس از آن ـ بنیاد فرقهٔ «سرزمین پاک راستین» بودایی بوسیلهٔ پیروان «شین ران».
۱۲۶۸ و پس از آن ـ بنیاد فرقهٔ «نیچی‌رن» بودایی.

۱۲۷٤ و ۱۲۸۱ ـ حملهٔ مغول.
۱۳۳۳ ـ نهضت «کمو» وبازگشت امپراتور «گو ـ دایگو» به قدرت.

دورهٔ آشی‌کاگا (نامبوکوچوء و موروماچی) (۱۵۷۳ـ۱۳۳٦)

۱۳۳٦ ـ شکست «شوگو» از «آشی‌کاگا ـ تاکا اوجی» و تبعید امپراتور، آغاز دوگانگی دربار (شمالی و جنوبی).
۱۳۳٦ ـ صدور فرمان هفده ماده‌ای «آشی‌کاگا».
۱۳۹۲ ـ اتحاد دوبارهٔ دربار با امضای پیمان صلح بکوشش «یوشی می‌سو»، شوگون سوم.
۱۳۹۷ ـ بنای «کین‌کاکو» (قصر زرین) بوسیلهٔ «یوشی می‌سو» پس از کناره‌گیری او (۱۳۹٤).
۱٤۷۷ ـ ۱٤٦۷ ـ جنگ «او ـ نین» در حکومت «یوشی ماسا»، شوگون هشتم (۱٤۷۳ـ۱٤٤۹).
حدود ۱۵٤۳ ـ آمدن پرتقالیها و آوردن اسلحهٔ آتشین به‌ژاپن.
۱۵٤۹ ـ آمدن سنت فرانسیس ژاویر کشیش اسپانیایی به‌ژاپن.
۱۵٦۰ ـ پیروزی «اودا نوبوناگا» بر «ایماگاوا یوشی‌موتو».
۱۵٦۸ ـ پیشروی «نوبوناگا» و اشغال کیوتو، پایتخت امپراتور.
۱۵۷۳ ـ برکناری «یوشی آکی» چهاردهمین و آخرین شوگون «آشی‌کاگا».

دورهٔ اتحاد

حدود ۱۵۷۳ ـ بنای قصر «آزوجی» بوسیلهٔ «اودا نوبوناگا».
۱۵۸۲ ـ کشته شدن «نوبوناگا».
۱۵۸۳ ـ قدرت یافتن «تویوتومی هیده‌یوشی».
۱۵۸٦ ـ بنای قصر و دژ «اوساکا» بوسیلهٔ «هیده یوشی».
۱۵۸۷ ـ آغاز مبارزهٔ «هیده‌یوشی» با مسیحیان و مبلغان مسیحی.
۱۵۸۸ ـ جمع‌آوری سلاح مردم (شکار اسلحه) بفرمان «هیده‌یوشی».
۱۵۹۸ـ۱۵۹۲ ـ لشکرکشی‌های «هیده‌یوشی» به کره.
۱۵۹۸ ـ مرگ «هیده یوشی».
۱٦۰۰ ـ پیروزی «توکوگاوا یه‌یاسو» در نبرد «سه‌کی گاهارا».

دورهٔ «ادو» (توکوگاوا) (۱۸۶۷ـ۱۶۰۰)

۱۶۰۳ ـ انتصاب «توکوگاوا یه‌یاسو» به مقام «شوگون».
۱۶۰۵ ـ کناره‌گیری تشریفاتی «یه‌یاسو».
۱۶۰۹ ـ ایجاد پایگاه تجاری هلند در «ناگاساکی».
۱۶۱۱ ـ ادای سوگند وفاداری امیران ولایات به «یه‌یاسو».
۱۶۱۵ ـ شکست نهایی «تویوتومی هیده‌یوری»: آغاز دورهٔ صلح بزرگ (تن‌کا-تای‌هی).
۱۶۱۶ ـ مرگ «یه‌یاسو».
۱۶۵۴ ـ ۱۶۲۳ ـ انسجام نظام حکومت «توکوگاوا» در فرمانروایی «یه‌میتسو»، «شوگون سوم».
۱۶۳۹ـ۱۶۳۳ ـ صدور فرامین منجر به بسته‌شدن ژاپن بروی دنیای خارج.
۱۶۳۴ ـ وضع الزام گروگان ماندن اعضای خانوادهٔ «دایمیو»ها در «ادو».
۱۶۳۵ ـ ترتیب اقامت اجباری متناوب «دایمیو»ها در مقر شوگون (سانکین کوء ـ تای).
۱۶۳۸ـ۱۶۳۷ ـ قیام مسیحی ـ دهقانی «شیمابارا».
۱۶۴۳ ـ وضع مقررات برای روستاییان.
۱۶۴۵ ـ انکارنامه خواستن از نوآیینان مسیحی و ادامهٔ مبارزه با مسیحیت.
۱۷۰۴ـ۱۶۸۸ ـ دورهٔ «گن روکو»، توسعهٔ اقتصاد پولی و رونق زندگی شهری، هنر و ادب.
۱۷۰۲ـ۱۷۰۱ ـ واقعهٔ چهل و هفت «رونین».
۱۷۴۵ـ۱۷۱۶ ـ اصلاحات «یوشی‌مونه» (۱۷۵۱ ـ ۱۶۴۸)، «شوگون هشتم».
حدود ۱۷۵۰ ـ سستی گرفتن دستگاه حکومت شوگون.
۱۷۹۳ـ۱۷۸۷ ـ اعتلای امیر «ماتسودایرا سادانوبو» و اصلاحات او.
۱۷۹۲ ـ آمدن «لاکسمن»، افسر روسی، به‌بندر «نمورا» بنام فرستادهٔ کاترین دوم و برای گشودن روابط تجاری.
۱۸۰۴ ـ پیاده شدن نیروهای روسیه به‌جزیرهٔ «ایتوروپ».
۱۸۰۵ ـ بمباران مقر نمایندگی هلند در «ناگاساکی» بوسیلهٔ کشتی انگلیسی.
۱۸۳۳ ـ خشکسال بزرگ.
۱۸۳۷ ـ شورش دهقانان برهبری «اوء شو هی‌هاچیروء» علیه حکومت.
حدود ۱۸۴۰ ـ تلاش «نی‌نومی‌یا سونوتوکو» برای بهبود اقتصاد کشور.

۱۴۸۳ـ۱۸٤۱ ـ اصلاحات «تمپو» بهمت «میزونو تاداکونی».
۱۸۵۳ ـ آمدن ناوگان امریکایی بفرماندهی «ماتیو پری» به «اوراگا» در خلیج «ادو».
۱۸۵٤ ـ تضعیف تسلط «باکوفو» بر اثر سیاست «آبه ماساهیرو»، پیمان «کاناـ گاوا» میان «باکوفو» و دولت ممالک متحدهٔ امریکا.
۱۸۵٦ـ۱۸۵٤ ـ اعطای امتیازهای مشابه به انگلیس، روسیه و هلند.
۱۸۵۵ ـ کنارهگیری «آبه» و تصدی «هوتا ماسایوشی» به ریاست مجلس مشاوران عالی.
۱۸٦۰ـ۱۸۵۸ ـ «یی نائوسوکه» در مقام رئیس مجلس مشاوران عالی و امضای پیمان تجاری متضمن کاپیتولاسیون با امریکا.
۱۸٦۳ ـ بمباران «کاگوشیما» بوسیلهٔ ناوگان انگلیس ببهانهٔ کشتهشدن یک انگلیسی در «یوکوهاما».
۱۸٦۵ ـ تهاجم ناوگان متحد قدرتهای خارجی به خلیج «هیوء گو» و اجبار امپراتور بهامضای پیمانهای امتیاز.
۱۸٦۷ ـ تثبیت «هیتوتسوباشی یوشینوبو» (کیکی) در مقام پانزدهمین وآخرین شوگون.
۱۸٦۸ ـ (۳ ژانویه) انحلال «باکوفو» و اعادهٔ قدرت به امپراتور «موتسوهیتو» (میجی).

دورهٔ میجی (۱۹۱۲ـ۱۸٦۸)

۱۸٦۸ ـ (ژانویه) سازمان تازهٔ حکومت امپراتوری، (مارس) صدور «میثاقنامه» امپراتور در بیان اصول حکومت.
۱۸٦۹ـ۱۸٦۸ ـ انتقال پایتخت ژاپن به «ادو» که نام تازهٔ «توکیو» به آن داده شد.
۱۸٦۹ ـ ایجاد نظام تازهٔ حکومت به الگوی دورهٔ «نارا»، اعادهٔ قلمرو «دایمیو»ها به امپراتور.
۱۸۷۱ ـ تدبیر تقسیمات تازهٔ کشوری، الغای خانخانی.
۱۸۷۳ـ۱۸۷۱ ـ عزیمت هیأت «ایواکورا» به امریکا و اروپا، تلاش برای تجدیدنظر در «پیمانها».
۱۸۷۲ ـ اجرای طرح آموزش اجباری.
۱۸۷۳ ـ وضع قانونتازهٔ سربازگیری، قانون مالیات ارضی، ایجاد وزارت کشور.

۱۸۹۹ـ۱۸۷۳ ـ اصلاحات قضایی و قانونی.
۱۸۷۷ ـ قیام «ساتسوما»، به رهبری «سایگوء تاکاموری»، و شکست آن.
۱۸۸۱ ـ صدور فرمان امپراتور متضمن وعدهٔ اعطای مشروطیت.
۱۸۸٤ ـ بحران در احزاب سیاسی مخالف دولت.
۱۸۸۵ ـ ایجاد نظام کابینهٔ وزیران بجای «شورای حکومتی» (داجوء کان)، ایتو، اولین نخست‌وزیر جدید.
۱۸۸۸ ـ ایجاد «شورای سلطنتی».
۱۸۸۹ ـ (۱۱ فوریه) اعطای قانون اساسی از سوی امپراتور به ملت.
۱۸۹۰ ـ تشکیل نخستین مجلس شورا، صدور فرمان امپراتور دربارهٔ آموزش.
۱۸۹٤ ـ اعزام نیرو به کره.
۱۸۹۵ـ۱۸۹٤ ـ جنگ چین و ژاپن.
۱۸۹۵ ـ مداخلهٔ سه قدرت و محروم ساختن ژاپن از سهمی از نتایج پیروزی در جنگ.
۱۸۹٦ ـ عکس‌العمل ژاپن، تیرگی روابط با روسیه، تقویت و توسعهٔ نیروهای مسلح همراه با توسعهٔ صنعتی.
۱۸۹۹ ـ (۳۰ ژانویه) تجدیدنظر در پیمانهای نابرابر.
۱۹۰۲ ـ عقد پیمان اتحاد با بریتانیا.
۱۹۰۵ـ۱۹۰٤ ـ جنگ روس و ژاپن.
۱۹۱۰ ـ الحاق کره.

دورهٔ تایشو (۱۹۲٦ـ۱۹۱۲)

۱۹۱۲ ـ قدرت‌جویی نظامیان و استعفای دولت، بحران سیاسی.
۱۹۱٤ ـ اعلان جنگ به‌آلمان.
۱۹۱۵ ـ طرحهای بیست و یک درخواست و تحمیل موادی از آن به چین (۲۵ مه).
۱۹۱۷ ـ توافقهای محرمانه با بریتانیا، فرانسه و ایتالیا علیه آلمان و بزیان چین.
۱۹۱۸ ـ توافق با امریکا برسر چین، لشکرکشی به‌سیبری، تشکیل دولت حزبی به‌ریاست «هارا کی» رهبر «سی یوکای».
۱۹۱۹ ـ نامرادی ژاپن در مذاکرات مربوط به بنیاد جامعهٔ ملل.
۱۹۲۲ ـ ۱۹۲۱ ـ کنفرانس واشینگتن و بستن پیمان دریایی.
۱۹۲۲ ـ (٤ فوریه) امضای موافقتنامه با چین و گذشتن از امتیازهای مندرج در

پیمان پس از طرح بیست و یک درخواست.
۱۹۲۳ ـ زلزلهٔ بزرگ «کانتو».
۱۹۲۵ ـ وضع «قانون حق رأی همگانی مردان» و «قانون حفظ امنیت اجتماعی».

دورهٔ شووا (از ۱۹۲۶)

۱۹۲۹ـ۱۹۳۱ ـ فشار کساد جهانی براقتصاد و پیدا آمدن ناآرامیهای کارگری بدنبال رشد اقتصادی.
۱۹۳۰ ـ امضای پیمان دریایی لندن.
۱۹۳۰ـ۱۹۳۹ ـ عصر بحران (درهٔ تاریک).
۱۹۳۱ ـ واقعهٔ مارس ،توطئهٔ عقیم گروهی از افسران ارتش.
۱۹۳۱ ـ (۱۸ سپتامبر) واقعهٔ منچوری.
۱۹۳۲ ـ واقعهٔ ۱۵ مه، قیام و آشوب تندروها، پایان حکومت حزبی.
۱۹۳۳ ـ (فوریه) بیرون آمدن ژاپن از جامعهٔ ملل.
۱۹۳۳ـ۱۹۳۵ ـ بالاگرفتن موج ملی‌گرایی افراطی.
۱۹۳۶ ـ کودتای نافرجام ۲۶ فوریه، (دسامبر) امضای پیمان ضد کمینترن با آلمان.
۱۹۳۷ ـ (ژانویه) نخست وزیری شاهزاده «کونوئه»، (ژوئیه) درگرفتن جنگ با چین.
۱۹۳۸ ـ تصویب «قانون بسیج ملی»، و اتخاذ دیگر تدابیر آمادگی نظامی، تهاجم سراسری در چین.
۱۹۳۹ ـ (۳ نوامبر) اعلام طرح «نظام نوین در شرق آسیا» بوسیلهٔ «کونوئه»، نخست‌وزیر، پیشروی به مناطق نفوذ فرانسه و بریتانیا در چین.
۱۹٤۰ ـ (۲۷ سپتامبر) امضای «پیمان سه‌جانبی محور» و اتحاد نظامی با آلمان و ایتالیا، بنیادگرفتن «اتحاد پشتیبانی حکومت امپراتوری»، اعلام طرح «منطقهٔ بزرگ سعادت همبستهٔ شرق آسیا».
۱۹٤۱ ـ (آوریل) امضای پیمان بیطرفی (عدم تجاوز) با اتحاد شوروی، پیشروی در جنوب شرق آسیا، نخست‌وزیری ژنرال «توء جوءهیده‌کی»، (۷ دسامبر) حمله به «پرل هاربور» و آغاز جنگ اقیانوس آرام با پیروزیهای پیاپی ژاپن.
۱۹٤۲ ـ (ژانویه) ارائه «طرح برنامهٔ اساسی برای ایجاد منطقهٔ بزرگ سعادت همبستهٔ شرق آسیا»، (ژوئن) نبرد «میدوی»، نخستین باخت ژاپن درجنگ،

(نوامبر) تأسیس «وزارت آسیای شرقی بزرگ» در توکیو.
۱۹۴۲ـ۱۹۴۵ ــ سخت‌ترشدن فشار جنگ.
۱۹۴۴ ــ آغاز بمباران شهرهای ژاپن بوسیلهٔ متفقین، (ژوئیه) استعفای «توء جوء» از نخست‌وزیری.
۱۹۴۵ ــ (۲۶ ژوئیه) صدور اعلامیهٔ «پتسدام» و خواست تسلیم بی‌قید و شرط ژاپن، (۶ و ۹ اوت) فروافتادن بمب‌های اتمی امریکا بر «هیروشیما» و «ناگاساکی»، (۱۵ اوت) اعلام تسلیم ژاپن و پایان جنگ.

پیوست ۲

شرح شماری از واژه‌ها و ترکیب‌های ژاپنی

آینو- نژاد بومی ژاپن. روزگاری این مردم در شمال جزیرهٔ بزرگ میانی ژاپن، هونشو، می‌زیستند. اما اکنون در «هوکایدو» جزیرهٔ شمالی ژاپن، زندگی می‌کنند و بیشتر به شکار و ماهیگیری می‌گذرانند. شمار آنها اینک حدود ۱۵۰٫۰۰۰ نفر است.

اوجی- تیرهٔ اشرافی مرکب از خاندان اصلی و شاخه‌های آن.

اوجی‌گامی- الهه‌ای که اعضای یک تیرهٔ اشرافی اورا چون نگاهبان یا روح نیاگان خود باور داشتند.

اوکی یوئه- «جهان گذران»، دنیای ساخته و پرداختهٔ تماشاخانه‌ها و بزمگاههای محله‌های رامش ونمایش شهرها.

بنشین برلب جوی و گذر عمر ببین
این اشارت زجهان گذران ما را بس (حافظ)

بیشتر، مکتب وشیوهٔ ظریف وزیبای پرده سازی با چاپ لوحهٔ چوبی به‌این نام خوانده می‌شود، که «اوتامارو» (بضم هردو واو) و«هیروشیگه» درژاپن دورهٔ «توکوگاوا» از استادان آن بودند.

ایکه بانا- گل‌آرایی. «ایکه بانا»، دراصل، آیین تقدیم گل به‌ارواح‌آسمانی بودایی بود، اما درنهایت این کار درزمرهٔ هنرهای زیبا و تزیینی درآمد که مفهوم آیینی خودرا هم نگهداشته است. «ایکه بانا» بوسیلهٔ راهبان «ذن» بودایی در سدهٔ سیزده از چین به ژاپن آورده شد.

این- امپراتور کناره‌گرفته یا منزوی. درسال ۱۰۸۶ امپراتور «شیراکاوا» سنت

اعمال نفوذ سیاسی ازطریق «دربار منزوی» امپراتور را بنا نهاد.

باکوفوـ در لفظ بمعنی «حکومت خیمه‌ای» یا ایلخانی، و در اصطلاح، حکومت مرکزی و لشکری ژاپن در نظام شوگونی (سپهسالاری) است. در قرن ۱۲ «میناموتو یوریتومو» دستگاه «باکوفو» را در «کاماکورا» بنیاد نهاد ، و باانیکه در دورهٔ «آزوچی- مومویاما» در قرن ۱٦ حدود سی سال دراین حکومت وقفه افتاد، ازآن‌پس تا سال ۱۸٦۷ ادامه پیدا کرد.

باکو- هانـ اصطلاح‌جدیدی است برای نظام حکومت «توکوگاوا» که درآن دستگاه شوگونی (باکوفو) بر «دایمیو» (هان) های متعدد تفوق وتسلط داشت .

بوشیـ عضو اشرافیت نظامی، معادل سامورایی.

بوشیدوـ در لغت بمعنی آیین یا طریقت رزمندگان است، و به آیین و آداب رفتار سامورایی‌ها گفته می‌شود. بوشیدو در دورهٔ «کاماکورا» (سده‌های ۱۲ تا ۱٤) ساخته و پرداخته و در دورهٔ «ادو» (سده‌های ۱۷ تا ۱۹) با مایه‌گرفتن از موازین اخلاقی کنفوسیوس همچون آیین و منش سلحشوران برقرارشد. این آیین اخلاقی برپایهٔ وفاداری، ازخودگذشتگی، ایمان، شرف، نزاکت، حساسیت، ظرافت، دلیری و نیکوکاری استوار گردید.

بوکه شوهاتوـ (بضم واو اول وتشدید «ت») «قانون سراهای نظامی»، رشته مقررات بنیادهای وضع شده ازسوی حکومت شوگونی (توکوگاوا) برای امیران تابع (دایمیوها) از سال ۱٦۱۵ .

بوگیوـ مأمور حکومت . کارگزاری که انجام امور خاصی را برعهده داشت.

بونراکوـ نمایش عروسکی، که مایه‌های آن به نمایش شعری سدهٔ ۱۷ برمی‌گردد. این هنر آمیزه‌ای از سه فن نمایش عروسکی، شعرخوانی و نوازندگی شامیسن (ساز زهی ژاپنی) است .

تاتامیـ کفپوش حصیری: باساخت بستن و بهم پیوستن ساقه‌های برنج درقالب چارگوشی به‌بلندی ۱۸۰ سانتیمتر، پهنای ۹۰ سانتیمتر و قطر ۵سانتیمتر ساخته می‌شود. حاشیهٔ آنرا با پارچه‌ای نواردوزی می‌کنند و کنار هم در اتاق می‌گذارند بطوریکه همهٔ کف را می‌پوشاند. ژاپنی‌ها اندازهٔ اتاق را با تعداد تاتامی‌ها اندازه می‌گیرند و ٤ر۵، ٦ و۸ «تاتامی» رایج‌ترین اندازه‌ها است .

تانکاـ درلفظ بمعنی «شعرکوتاه» ، و آن گونه‌ای «واکا» (شعر ژاپنی) است. این

گونــه شعر نخست درقــرن چهارم ساخته شد و اکنون بیش‌از «چوءکا»، گونــه‌ای دیگر از شعر قدیم، رواج دارد چنانکه «واکا» (مطلق شعر) اغلب بجای «تانکا» می‌آید. «تانکا» مرکب از پنج پارهٔ ۵، ۷، ۵، ۷ و۷ هجایــی است. نگاه کنید به «واکا» و «چوءکا» .

تایهوء ــ نام دورهٔ تاریخی ژاپن در سالهای ۷۰۱ تا ۷۰۳ . مقررات اداری وقضایی که در سال ۷۰۲ وضع شد هم به این نام خوانده شده است.

تراکویاــ مدرسهٔ ویژهٔ مردم شهری (بیشتر بازرگانان وپیشه‌وران) در اواخر دورهٔ «ادو» (سده‌های ۱۷ تا ۱۹).کودکان دراین مدرسه خواندن ونوشتن وحساب کردن با چرتکه می‌آموختند.

تن ریوءــ (بکسر «ت») قلمــروی کــه مستقیماً در تصــرفــ و اختیــار شوگــون «توکوگاوا» بود .

تنوــ (بتشدید نون) در لفظ بمعنی «فرمانروای‌آسمانی» وعنوانی است که ژاپنی‌ها امپراتورشان را به‌آن می‌نامند.

توزاماــ («دایمیو»های تــوزاما)ــ «دایمیو»های بیرونی یــا امیران متحد در دورهٔ «ادو» (سده‌های ۱۷ تا ۱۹). بازماندهٔ دایمیوهایی کــه هنگام نبرد «سه‌کی گاهارا» درسال ۱٦۰۰متفق «توکوگاوا یه‌یاسو» نبودند وفقط پس‌از پیروزی «یه‌یاسو» درایــن جنگــ تفوق اورا شناختند و عهد وفــاداری بستند، یــا درواقع، بیعت کردند. باعتبار دیگر، این‌امیران بنا به‌اختیاری‌که «شوگون» «توکوگاوا» از سوی امپراتور داشت، تابع او شناخته می‌شدند.

توکوسیــ (فرمان یا حکم توکوسی)ــ درلفظ بمعنی حکومت صالح است. این حکم بوسیلهٔ «ماکوفو» وپس‌از حملهٔ مغول صادر شد تا امیران تابع را ازگرفتاری مالی برهاند. این فرمان ، فروش یا بــه رهن دادن املاکــ امیران را ممنوع داشت و مقرر کرد کــه وامدهنگان قراردادهــای وام را منسوخ شمارند و زمین‌هایی را کــه دربرابر وام به رهن یــا تصرفــ گرفته‌اند پس بدهند . «باکوفو» همچنین حکم داد که هیچ دادخواستی‌دربارهٔ اینگونه وامهامسموع نخواهد بود. در دوره‌های بعد نیز گهگاه ازینگونه فرامین بوسیله «باکوفو» یا حکومت‌های ایالتی صادر شد.

توکونوماــ (باسکون هرسه واو) رفــ کوتاه و چارگوش در شاه نشین اتاق کــه فضایی به پهنای حدود ۱۸۰ سانتیمتر و عمق ۹۰ سانتیمتر دارد وکفــ آن

حدود ۸ سانتیمتر از کف اتاق بلندتر است. این رف جزئی از نمای اتاق اصلی پذیرایی در خانه است که آنجا یک پردهٔ نقاشی یا خط نویسی به دیوار می‌آویزند و میان کف آن نیز ظرفی آراسته ازگل یا تندیسی تزیینی می‌گذراند .

جوء مونـ مردمی بودند که ازنیمهٔ عصر حجر، ازحدود ۳۰۰۰ سال پیش‌از میلاد تاحدود ۳۰۰ میلادی، در ژاپن می‌زیستند. ظروف سفالی را که در اینـدوره بکار می‌بردند با بستن ریسمانی دور آن در هنگام ساختن طرح و نقش می‌دادند. مردم «جوء مون» سلاحهای سنگی داشتند و در سرپناه ساخته شده در گودال زندگی می‌کردند .

جیتوء ـ مدیر، مباشر یا کارگزار محلی. در اواخر قرن دوازده ، حکومت لشکری (باکوفو) «کاماکورا» مأموران «جیتوء» به همهٔ نواحی ژاپن فرستاد. اینان عامل دیوان برای جمع‌آوری مالیات و مأمور حفظ نظم و آرامش در ولایات بودند .

چانویاـ آیین چای. در قرن سیزده ، راهبان مکتب ذن بودایی شیفتهٔ چای سبز بودند. پس‌از چندی ، نوشیدن چای بشیوهٔ خاص گونه‌ای آیین عبادی شد و آداب آن درقرن پانزدهم شکل گرفت .

چوءـ یک تکه زمین (نسق) که مساحت آن ازقرن هشتم حدود ۳ اکر بود و ازقرن شانزده ببعد حدود ۲٫۵ اکر .

چوء نینـ شهریان غیرساموراییی: بازرگانان وپیشه‌وران .

چوء کاـ در لغت بمعنی «شعربلند» و گونه‌ای «واکا» (شعرژاپنی) است. «چوء کا» بسیار قدیم است و ازقرن چهارم میلادی پیدا آمد، اما امروزه رواجی ندارد. «چوء کا» بیش‌از پنج پاره داردکه هرکدام معمولا ازپنج یا هفت هجاساخته شده است. تنظیم پاره‌های این شعر قاعدهٔ خاصی ندارد.

چوء کیمیـ دیدن ماه، و این آیین در روز ۱۵ ماه هشتم به تقویم قمری (درموسم پاییز بتقویم خورشیدی است که مردم غذاهایی مانند سیب زمینی‌شیرین، لوبیای سبز و ساکه، برنج و سبزیهای تازه رستهٔ صحرایی نثار ماه می‌کنند:

عیدست و آخر گل و یاران درانتظار
ساقی بروی یار ببین ماه و می بیار (حافظ)

این‌هارا در ایوان خانه می‌چینند و شب مهتاب درآنجا به خوردن ونوشیدن می‌نشینند. این رسم دردورهٔ «موروماچی» (سده‌های ۱۴ تا ۱۶) ازچین‌آمد.

چی‌گی یو، چی- زمینی که به اقطاع گرفته شده است .

دایمیو- دراصطلاح قرن یازده ببعد وبخصوص‌دورهٔ «توکوگاوا»، امیرنیمه‌خودمختار یا خان زمیندار محلی که محصول سالانهٔ قلمرو (اقطاع) او ۱۰٬۰۰۰ «کوکو» برنج یا بیشتر برآورد می‌شد. «دایمیو»ها ازنوع «فودای» یا «توزاما» بودند .

ذن- در لفظ بمعنی «خوداندیشی» و نیز نام یک مکتب بودایی است. مکتب ذن از آیین دیرینی در چین وهند برآمد، و در قرن هفده در ژاپن پرداخته شد. در این آیین، سالک با زهد و ریاضت و تمرکز ذهن به خودآگاهی یا اشراق می‌رسد .

روء جوء - رجال ارشد یا امرای ولایت (بمعنی‌خاص «دایمیو»های فودای) که عضو شورای حکومت شوگونی «توکوگاوا» بودند.

ریوء - سکه و واحد پول طلای دورهٔ «توکوگاوا». ارزش «ریوء» پیش‌ازسال ۱۸۵۰ تقریباً برابر ۱ «کوکو» برنج بود .

زا- صنف کسبی یا اتحادیه تجاری در ژاپن دورهٔ میانه .

زایباتسو- (بضم واو) دسته یا انحصار اقتصادی، بنگاههای بزرگ تولیدی و تجاری مسلط براقتصاد و حکومت. این عنوان به عدهٔ انگشت شماری از شرکتهای خانوادگی در ژاپن پس‌از نهضت که بویژه در دههٔ ۱۹۳۰ پدید آمدند ، گفته می‌شد. این بنگاهها باوسعت دستگاه و فعالیت‌های اقتصادی متنوع وگسترده‌شان ممتاز بودند.

سامورایی- (بوشی) بمعنی رزمنده . عضو طبقه حاکم زمیندار ژاپن پیش‌از سال ۱۸۷۱ . سامورایی‌ها در قرن ۱۲ بصورت رزمندگان نگهبان ظاهر شدند و بزودی اشرافیت نظامی را ساختند. این عنوان در اصل خاص «شوگون» و امیران ولایات بود، اما اکثراً برای مقامات و سلاحداران تابع آنها هم بکار می‌رفت .

سانکین کوء تای- در لفظ بمعنی «حضور متناوب» است. در دورهٔ «ادو» (سده‌های ۱۷ تا۱۹) مقرر بود که اکثر «دایمیو»ها یکسال درمیان در «ادو»، درملازمت «شوگون»، بگذرانند اما زنان و فرزندانشان را می‌بایست همیشه برای

گروگان در «ادو» بگذارند. این تدبیر برای جلوگرفتن از سرکشی وشورش امیران ولایات بود .

سپوکو- (بتشدید «پ» و ضم هردو واو) خودکشی با دریدن تن که سامورایی‌ها به‌آن دست می‌زدند. تاریخ این رسم به‌دورهٔ «هیان» (قرن ۱۲) بازمی‌گردد، و این برای سامورایی‌ها راه مرگ شرافتمندانه شناخته می‌شد. در این آیین، پس‌از آنکه سامورایی، نشسته برزمین، شکم خودرا می‌درید، یکی‌از یاران نزدیک او گردنش را بشمشیر می‌زد. گاه «سپوکو» بنشانهٔ اعتراض به امیر ولایت یا چون راه نهایی اعادهٔ شرف انجام می‌گرفت. در دورهٔ «ادو» (قرنهای ۱۷ تا ۱۹) «سپوکو» بیشتر در اجرای مجازات مرگ بود که برای سامورایی‌ها مقرر می‌شد .

سنگاکو- «دایمیو»ها یا امیران دورهٔ «سنگاکو»، که نخستین «دایمیو»ها بمعنی حقیقی بودند.

سومو- (بضم واو اول) کشتی باستانی ژاپن که درآن دوحریف بر سکویی برابر هم می‌آیند و هریک می‌کوشد تا دیگری را از دایرهٔ سکو بیرون براند. کسی که از دایره بیرون شود یا به زمین بیفتد ، باخته است. «سومو» در دورهٔ «ادو» (قرنهای ۱۷ تا ۱۹) یک ورزش حرفه‌ای شد.

سی- ئی- تای- شوگون- درلفظ بمعنی «سپهسالار سرکوبگر وحشیان»، وعنوانی است که در قرن نهم بوسیلهٔ امپراتور به فرماندهٔ نیرویی که برای سرکوب کردن شورش وحشیان (مردم «ازو» که اکنون به‌آنها «آینو» می‌گویند) می‌رفت، داده می‌شد. اما هنگامی هم که «میناموتو یوریتومو» در قرن ۱۲ «باکوفو» (حکومت لشکری) را در «کاماکورا» درانداخت، این عنوان به او داده شد. درحکومت لشکری دوره‌های «کاماکورا»، «موروماچی» و «ادو» این عنوان به رهبران طایفهٔ حاکم پشت در پشت به میراث می‌رسید . صاحب این عنوان بالاترین قدرت نظامی و اداری (حاکم) را در ژاپن داشت. این عنوان برای سهولت و اختصار بیشتر «شوگون» گفته می‌شود.

شامیسن- ساز زهی ژاپنی. شامیسن در اصل از چین و از راه جزایر «ریوء کیوء» در قرن ۱٦ به‌ژاپن آمد. این ساز سه تار دارد و با کفچه‌ای نواخته می‌شود.

شوء جی- در یا پنجرهٔ کشویی اتاق ژاپنی که از چوبهای باریک بصورت شطرنجی ساخته می‌شود و یک روی آنرا با کاغذ خاصی که نور از آن

می‌گذرد، می‌پوشانند. این در یـا پنجره بیشتر بـرای فاصل اتاق‌ها بـا راهرو باریک میان آنها بکار می‌رود.

شوئن- مالکیت ارضی معاف از نظارت دولت مرکزی، ملک خصوصی.

شوگو- (بضم واو اول) امین دیـوان یـا مباشر. در اواخـر قـرن ۱۲ ، حکومت شوگونی «کاماکورا» مأموران «شوگو» را به سراسر کشور فرستاد. آنها در منطقهٔ مأموریت خود حاکم، فرمانده لشکری و رئیس نظمیه بودند.

شیکن- (بتشدید و کسر کاف) مقام نیابت شوگون در دورهٔ «کاماکورا». در قـرن ۱۳ پس‌از آنکه خاندان «هوء جوء» حکومت کشور را از خاندان «میناموتو» گرفت، هریک از فرمانروایان «هوء جوء» این عنوان را اختیار کردند وهمهٔ کشور را زیر فرمان داشتند. رهبران خاندان «میناموتو» عنوان شوگون را نگهداشتند، اما قدرت واقعی این مقام را نداشتند.

شیکی- حقوق و تعهدات متصرفاتی کـه زمین بصورت «شوئن» (ملک شخصی) دراختیار داشتند.

شیمپان- «دایمیو»های خویشاوند: شاخه‌های خاندان «توکوگاوا» در دورهٔ «ادو» (قرنهای ۱۷ تا ۱۹) .

شینتو- در لغت بمعنی «طریقت خدایان» و در اصطلاح آیین سنتی ژاپن است که الهه‌ها یا فرشتگان متعدد را برای عناصر و مظاهر مختلف طبیعت و زندگی باور دارد. این آیین دراصل از طبیعت برآمـد و بنیادگذاری نـدارد، امـا پیرامون فکر و مفهوم باروری و زایندگی و صیانت موجودات و در پیکار با آلایش تن و روح (بیماری وفسـاد معنوی) پرداخته شد. بعدهـا، بانفوذ فلسفهٔ چین، مایهٔ پرستش نیاگان به‌این آیین افزوده گشت. «شینتو»احکام و اصول معین، کتاب مقدس یا موازین و آداب نفسانی ندارد. این آیین در چند دههٔ پیش‌از جنگ دوم دین رسمی ژاپن شناخته می‌شد.

فودای- (بضم واو) «دایمیو»های «فودای» امیرانی بودند کـه منصب خـود را از «شوگون» یافته و تابع «توکوگاوا» بودند. این دایمیوها یا نیاگانشان در سال ۱٦۰۰ و هنگام نبرد «سه‌گی‌گاهارا» نیز تابع و زیر فرمان «یه‌یاسو» بودند.

فوکوکو کیوء هی- (بضم سه واو اول) (شعار) «کشورغنی، ارتش قوی» ازشعار-های اصلی نخستین رهبران حکومت «میجی» پس‌از نهضت .

فومی‌ئه ـ (بضم واو) در لغت، بمعنی «پا نهادن بـرشمایل». در دورهٔ «ادو» آیین مسیح تحریم شد و کسانی که ظن مسیحی بودن درباره‌شان می‌رفت، وادار می‌شدند تا پا بر تصویر مقدس عیسوی بگذارند تا بی‌اعتقادی آنها به این دین و وفاداریشان به آیین‌های ملی ژاپن احراز شود.

کابوکی ـ (بضم واو) بمعنی نمایش روی صحنه، که از رقص محلی در قرنهای ۱۵ و ۱٦ به‌صورت نمایش داستانی نوی درقرن ۱۷ درآمد. «کابوکی» برواقع‌گرایی در بازی تکیه دارد و ازشور و احساس قوی سرشار است ـ برعکس نمایش کند «نوء» ـ و حرکت‌های تند و تأثرانگیز را به‌کار می‌گیرد. دراین نمایش شخصیت‌های زن داستان را هم هنرمندان مرد بازی می‌کنند.

کاتاکانا ـ نوعی الفبای هجایی مرکب از ٤٦ حرف. هر «کانا» باگرفتن پاره‌ای از یک کانجی (علامت نگـارشی چینی) کـه همان تلفظ را دارد ساخته شده است. «کاتاکانا» معمولا برای نوشتن کلمه‌هایی که اصل بیگانه دارد ، یا برای عناوین و در تبلیغات ونیز در مخابرات و ماشین‌های حسابگر بکـار می‌رود .

کاروء ـ ارشد: ملازم ارشد امیر یا خان محلی.

کامپاکو ـ (بضم واو) وزیر اعظم: مدیر کشوری. این عنوانی بود که رهبر خاندان «فوجی وارا» در قرن نهم گرفت. در قرن ١٦ «تویوتومی هیده یوشی» ایـن عنوان را ازنو یافت و بااین مقام برکشور حکومت داشت.

کامی ـ کانون عقیدتی در الهیات «شینتو». بیشتر نویسندگان غربی این مفهوم را با خدا در آیین مسیح (یا اسلام) اشتباه گرفته‌اند، حال آنکه مصداق آن بیشتر نزدیک به قدیس یا روح قدسی است. ژاپنی‌ها حتی کسی را کـه بسیار مورد اعتقاد و محبت آنها باشد «کامی» می‌گویند. تعریف دقیقـی برای این واژه نیست .

کامی‌کازه ـ در لفظ بمعنی «باد خدایان» است. در اواخر قـرن سیزده که مغولهـا دوبار به ژاپن حمله آوردند، هربار توفان مهیبی همهٔ سفاین مغولان را در دریا درهم شکست و بسیاریشان را کشت. مردم ژاپن این رویداد را کمک خدایان و امداد آسمان دانستند و این توفانها را «کامی کازه» یا «تند بـاد خدایان» نامیدند. مقارن پایـان جنگ دوم ، دسته‌هـای خلبانان جـانباز تشکیل شد که با بمب‌افکن‌هـای مسلح خودرا بـه کشتی‌های امریکایـی

می‌زدند تا آنهارا نابود کنند. این بمب افکن‌ها و خلبانها را هم «کامی‌کازه» نامیدند.

کانـ در لفظ بمعنی «نخ» یا «رشته»، واحد سنجش نقدینهٔ مسی، ۱۰۰۰ پول (پول‌های خرد و کم‌بها در وسط سوراخی داشت و آنهارا به رشته یا نخ می‌کشیدند. پنج ینی کنونی ژاپن هم دروسط سوراخ دارد).

کان (کوان)ـ واحد وزن. یک کان برابر ۸٫۲۷ پاوند است.

کاناـ حروف هجایی که در قرن نهم از «کانجی» (علامات نگارشی چینی) ساخته شد. «کانا» بردوگونه است: «هیراگانا» بمعنی کانای مدور و «کاتاکاتا» که از خطهای مستقیم ساخته شده است، و هریک ٤٦ حرف دارد.

کانجیـ علامات نگارشی زبان چینی که در سدهٔ پنجم به ژاپن آمد. اصل «کانجی» به قرن پانزده پیش‌از میلاد باز می‌گردد. صورت موجود «کانجی» حاصل تغییر و اصلاحی است که در قرنهای اول تا سوم درآن داده شد. هرعلامت معنی خاصی دارد. علامات رایج درژاپن ساده شده وامروزه ۱۸۵۰ «کانجی» برای استفادهٔ رایج معین شده است.

کان ریـ (بکسر «ر») کارگزار ارشد دستگاه حکومت شوگونی «آشی‌کاگا».

کن‌چیـ بازبینی ارضی، بخصوص زمین کشاورزی و برای برآورد مالیات.

کوجیکیـ تاریخ باستانی ژاپن که به‌روایت آیین‌ها و افسانه‌های ملی نوشته شده است، برعکس «نیهون شوکی» که تاریخ مستند بشمار می‌آید. پایان تألیف «کوجیکی» را سال ۷۱۲ می‌دانند.

کوفونـ (بضم واو دوم) تل یا خاکریز گور در ادوار پیش‌از تاریخ.

کوکوـ (بضم واو دوم) پیمانه یا واحد ظرفیت برابر نزدیک ۱۸۰ لیتر. اندازهٔ قلمرو «دایمیو» یا امیرمحلی با مقدار محصول برنجی که برحسب «کوکو» داشت سنجیده می‌شد.

کوکوگاکوـ (بضم واو دوم و سوم) «دانش میهنی»، مکتب مطالعات ملی (شینتو) که در اواخر دورهٔ «توکوگاوا» رونق گرفت.

کونیـ ناحیه‌ای که در ژاپن باستان در حکومت و ادارهٔ یک رئیس طایفه بود. پس‌از سال ٦٤٥ ناحیه‌های کوچک‌تر به‌هم پیوستند و هرچندتا باهم یک کونی تازه یا ولایت را ساختند که شمار آنها سرانجام به ٦٦ رسید.

کونی- نو- می‌یانسوکو- عنوان اشــراف زمیندار محلی تــا پیش‌از اصلاحــات «تایکا» (٦٤٥ م.).

کیوء گن- یک نمایش مفرح همراه با رقص و گفتگوی طنزآمیز. این هنر در قرن ١٤ رونق گرفت. «کیوء گن» بیشتر بصورت میان پرده در فاصلهٔ صحنه‌های نمایش «نوء» اجرا می‌شود .

گن روء - (بکسر گاف) دولتمردان ارشد: رجــالی کــه برای سهمشان در نهضت «میجی» از دههٔ ١٨٩٠ تا دههٔ ١٩٣٠ در سمت مشاور امپراتور بودند.

گوکه نین- «مردان خانه‌زاد»، کــه عموماً به ملازمان و امیران نــزدیک «شوگون» گفته می‌شد .

گون- (بضم گاف) ناحیه یا بلوک، بخشی از یک ولایت .

مانیوء شوء - (بضم واو دوم) در لفظ بمعنی «مجموعهٔ برگهای بیشمار»، و ایــن قدیمی‌تــرین جنگ شعری ژاپن می‌باشد کــه در دورهٔ «نارا» (قرن هشتم) فراهم آمده است. «مانیوء شوء» حدود ٤٥٠٠ «واکا» (شعر ژاپنی) دارد که بتفاوت از پایان قرن چهارم تا قرن هفتم ساخته شده است.

مورا- (بضم واو) دهکده یا روستا.

مین کن- (بکسر کاف) حقوق عامه .

نوء - (نمایش)، هنر عالی نمایشی است با آمیزه‌ای از شعرخوانی، بیان صامت با حرکات و رقص نمادین و آرام، همراه با موسیقی و استفاده از جامه‌ها و صورتکها و پیرایه‌هــای ظریف و عالــی. نمایش «نوء» در قرن ١٤ و از «ساروگاکو» ، که رقص یا حرکات معنی‌دار آیینی است که در چین قــرن هشتم در فضای باز اجرا می‌شد، برآمد. نمایش «نوء»، «ساروگاکو» را با فرهنگ بومی ژاپن آمیخت .

نیهون شوکی- تقویم تاریخی ژاپن، تاریخ مستند درباری ژاپن و مجموعــه‌ای از روایات اساطیری دربارهٔ خدایان و امپراتوران ژاپن می‌باشد که بسال ٧٢٠ بتأثیر از شیوهٔ کشورداری چین فراهم آمد. بخش اخیر این مجموعــه را تاریخی و حقیقی می‌دانند.

واکا- درلفظ بمعنی «شعر ژاپنی» است و چند گونه دارد، «تانکا» (شعرکوتاه) و «چوء کا» (شعر بلند). ازآنجا کــه «چوء کا» اکنون رواج نــدارد، «واکا»

بیشتر بمعنی «تانکا» می‌آید.

هان– قلمرو خان محلی یا امیر ولایت .

هانی‌وا– مجسمهٔ سفالی نمای رزمندگان، حیوانها (بیشتر اسب تاتو) خانه ودیگر چیزها در سدهٔ سوم میلادی که پیرامون تپه و خاکریز گور بزرگان در ژاپن گذاشته می‌شد .

هایکو– (بضم واو) یک قالب شعری که در سدهٔ ۱۷ ساخته و پرداخته شد. این گونه شعر کوتاه و فقط دارای ۱۷ هجا در سه پارهٔ ۵، ۷ و ۵ هجایی است. اصل اینست که در هر «هایکو» کلمه‌ای بیانگر یکی‌از چهارفصل سال‌باشد.

هیاکو شوء – (بضم واو اول) کشاورز، رعیت .

هیراگانا– الفبای هجایی که ٤٦ حرف دارد و هرحرف با ساده کردن و مدور نوشتن خطهای یک «کانجی» (علامت نگارشی چینی) که تلفظ مشابه آن حرف را دارد ساخته شده است. برای نوشتن ژاپنی، «کانجی» یا علامات نگارشی چینی را همراه با «هیراگانا» بکار می‌برند.

یایوی– (نژاد یا مردم یایوی)، این مردم از حدود سال ۳۰۰ تا ۱۰۰ پیش‌از میلاد در ژاپن زندگی می‌کردند. سفالکاری آنها برتر از مردم «جوء مون» بود . این سفالها در تنوع طرح و گونه‌گونی شکل و قالب و کاربرد انواع مواد، غنی‌تر است. «یایوی» نام محلی در توکیو است که اکتشافهای اولیه در آنجا بوده است .

ین– واحد پول ژاپن جدید . تا سال ۱۹۳٤ نرخ برابری آن تقریباً ۱۰ ین برای هر لیرهٔ استرلینگ بود و از آنسال تا ۱۹۳۷ ۱۷ ین هرلیره . در ۱۲ سال اخیر (۸٦–۱۹۷٤) نرخ ین دربرابر دلار امریکا میان ۱۷۵ تا ۳٦۰ ین برای هر دلار در نوسان بوده است .

منابع عمدهٔ تاریخ ژاپن

به‌زبان اروپایی

ژاپن از دیرباز و بویژه از نیمهٔ قرن نوزده مورد توجه فزایندهٔ غربیان بوده و محققان، همراه و همگام با اهل سیاست و تجارت اروپا و امریکا، به احوال این کشور و تاریخ و تمدن و مردم آن پرداخته‌اند، و این پویایی بتناسب گران شدن وزنهٔ ژاپن در سیاست و اقتصاد جهان هرچه بیشتر شده است. بهمین قیاس در تحقیق تاریخ ژاپن و تحول و تطور وضع این کشور و مایه‌هایی که تمدن وتعالی امروز آنرا ساخته، اندیشه و تلاش بسیار نهاده شده که حاصل آن مجموعهٔ غنی و سرشار کتابها و منابع ژاپن شناسی بخصوص درزمینهٔ تاریخ و فرهنگ وتمدن این سرزمین است. فراوانی نوشته‌ها و وسعت کار و تحقیق انجام شده زمینهٔ انتخاب بهتری در منابع و مآخذ تألیف فراهم می‌سازد. درمیان این آثار، کتابها و مقاله‌ها و اسناد تاریخی بسیار می‌توان یافت که برای پژوهندگان ژاپنی وخارجی در تحقیق تاریخ ژاپن از منابع معتبر، اساسی و بایسته می‌باشد.

در تهیهٔ کتاب حاضر کوشش شده تا از منابع و مآخذ معتبر تاریخ ژاپن ، تاآنجا که دردسترس بوده است، بطور وسیع استفاده شود. برای مراجعهٔ خوانندگان و پژوهندگان فارسی زبان که به السنهٔ اروپایی آشنایی دارند،بخشی از منابع تاریخ ژاپن که به این زبانها فراهم است دراین فهرست یاد می‌گردد. از آنجا که تحقیق در احوال و مسائل ژاپن از بعداز جنگ دوم بافسون پیشرفت چشمگیر ژاپن دامنهٔ تازه و بیسابقه یافت، بناچار و بتأثیر زبان مسلط برصحنهٔ فرهنگی جهان، بیشتر این آثار بزبان انگلیسی است .

برای آسانی مراجعه و زودتر یافتن منابع موردنظر، نام مآخذ در پنج بخش و بترتیب دوره‌های تاریخی آورده می‌شود.

دورهٔ تاریخ افسانه‌ای ژاپن

دربارهٔ ایندوره از تاریخ ژاپن بسیاری از مسائل هنوز تاریک و درپردهٔ رمز و ابهام است و کوشش محققان برای گشودن اسرار دورهٔ باستان ژاپن، بویـژه بیاری بررسیهای باستانشناسی و آیین‌هـای سنتی، ادامه دارد، کـه ازآنمیان می‌توان کتابها و گزارشهای زیر را نام برد:

Herbert, J., *Aux sources du Japan: Le Shinto.* Paris, 1964.

Kidder. J. Edward *Prehistoric Japanese Arts—Jomon Pottery,* Tokyo, Kodansha International, 1968.

Miki Fumio, *Haniwa—The Clay Sculptures of Proto historic Japan,* Tokyo, Tuttle, 1960.

Tange Kenzo and Kawagoe Noboru, Ise Shrine, *Ise—Prototype of Japanese Architecture,* Cambridge Mass., M.I.T.,. 1965.

شماری از نشریه‌های بنگاههای فرهنگی ژاپن نیز دراین زمینه ارزنده است، که اثر زیر را می‌توان برای نمونه یاد کرد:

Komatsu Isao, *The Japanese People—Origins of the People and the Language,* Tokyo, the Kokusai Bunka Shinkokai K.B.S., 1962.

کتابهای زیر هم از منابع معتبر تاریخ افسانه‌ای ژاپن می‌باشد:

Aston, W. G. (translator) *Nihongi—Chronicles of Japan from the Earliest Times to A.D. 697*, London, Allen and Unwin, 1956.

Chamberlain, B. H. (trans.), *Kojiki, or Records of Ancient Matters,* 2nd ed. Kobe, 1932.

Holtom, D. C. *The National Faith of Japan,* London Kegan Paul, 1938.

Tsunoda, Ryusaku and Goodrich, L. Carrington (translators and editors) *Japan in the Chinese Dynastic Histories—Later Han Through Ming Dynasties,* South Pasadena, P.D. and Ione Pekins, 1951.

Young, J. *The Location of Yamatai: A Case Study of Japanese Historiography.* Baltimore, 1958.

ژاپن باستان

از منابع معتبر ایندوره ازتاریخ ژاپن می‌توان دواثر ارزندهٔ زیر از «سانسوم»

مورخ و ژاپن شناس انگلیسی، را یاد کرد:

Sansom, G. B., *Japan—A Short Cultural History*, revised edition, London, The Cresset Press, 1952.

—, *A History of Japan to 1334*, the first volume, London, The Cresset Press, 1958.

«هال»، پژوهندهٔ غربی دیگر، تاریخ ولایات و قدرتهای محلی ژاپن را درتحقیق ارزندهٔ خود بررسیده است:

Hall, John Whitney, *Government and Local Power in Japan 500-1700—A Study Based on Bizen Province,* Princeton, Princeton University Press, 1966.

اثر بسیار ارزندهٔ دیگر که اسناد معتبر تاریخ ژاپن را از دورهٔ باستان تا عصر جدید گرد آورده ، باهتمام چند محقق زیر فراهم شده است:

Tsunoda, Ryusaku Wm. Theodore de Bary and Donald Keene, *Sources of the Japanese Tradition,* New York, Columbia, 1958.

شماری از دیگر منابع عمدهٔ تاریخ ژاپن باستان اینست:

Keene, Donald (editor) *Anthology of Japanese Literature from the Earliest Era to the Mid-nineteenth Century,* New York, Copyright 1955 by the Grove Press Inc.

Morris, Ivan (translator and editor) *The Pillow Book of Sei Shanagon,* London, Oxford University Press, 1967.

Nippon Gakujutsu Shinkokai *The Manyoshu—One Thousand Poems,* Tokyo, Iwanami, 1940.

Reischauer, R. K., *Early Japanese History.* 2 vols. Princeton, 1937.

Reischauer, Edwin O. and Yamagiwa, Joseph K. *Translations from Early Japanese Literature,* Cambridge Mass., Harvard University Press, 1951.

Seidensticker, Edward (translator) *The Gossamer Years—The Diary of a Noblewoman of Heian Japan,* Tokyo, Tuttle, 1964.

Waley, Arthur (translator) *The Pillow-Book of Sei Shanagon,* London, Allen and Unwin, 1928.

Waley, Arthur (translator) *The Tale of Genji—A Novel in Six Parts by Lady Murasaki,* London, Allen and Unwin, 1935.

دربارهٔ ایندوره نیز جلد دوم تاریخ سه جلدی ژاپن نوشتهٔ «سانسوم» و اثر تحقیقی «جان ویتنی هال» هنوز از معتبرترین منابع بشمار می‌آید :

Sansom, George, *A History of Japan 1334—1615*, London, The Cresset Press, 1961.

Hall, John Whitney, *Government and Local Power in Japan 500—1700—A Study Based on Bizen Province.*

ونیز کتاب زیر که از آن یاد شد:

Sources of the Japanese Tradition

مآخذ زیر هم از منابع معتبر تاریخ میانهٔ ژاپن است:

Keene, Donald (transnlator) *Essays in Idleness—The Tsurezuregusa of Kenko*, New York, Columbia, 1967.

McCullough, Helen Craig (translator) *The Taiheiki—A Chronicle of Medieval Japan*, New York, Columbia, 1959.

Murdoch, James, *A History of Japan*, London, Kegan Paul, 1925, Vol. I.

Nippon Gakujutsu Shinkokai *The Noh Drama—Ten Plays from the Japanese*, Tokyo, Tuttle, 1955, Vol. I.

Murasaki, S., *The Tale of Genji*, trans. by A. Waley. 2 vols., Boston, 1935. 1 vol., New York, 1960.

McCullough, H. C. (trans.), *The Taiheiki: A Chronicle of Medieval Japan*. New York, 1959.

—, *Yoshitsune*. Stanford, 1965.

McEwan, J. R., *The Political Writings of Ogyu Sorai*, Cambridge, 1962.

McLaren, W. W., "Japanese Government Documents." *Transactions of the Asiatic Society of Japan*. XLII, Part 1, 1914.

—, *A Political History of Japan during the Meiji Era, 1867—1912*. New York, 1916. Reprint, 1965.

Sadler, A. L. (translator) 'The Heike Monogatari' in *Transactions of the Asiatic Society of Japan*, Vol. XLVI, Part II, 1918, and Vol. XLIX, Part I, 1921.

Varley, H. Paul, *The Onin War*. New York, 1967.

Yuasa, Nobuyuki (translator) *Basho—The Narrow Road to the Deep North and other travel sketches*, Penguin, 1966.

آغاز عصر جدید

دربارهٔ دورهٔ «توکوگاوا» (سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۸۶۸) منابع فراوانتر و متعددتر دردست است زیرا که تحقیقات وسیع دربارهٔ ایندوره انجام شده و منابع تاریخی مستند ونیز سفرنامه‌ها ویادداشتهای سیاحان خارجی بازمانده است. برای تاریخ ژاپن در عصر «توکوگاوا» می‌توان از آثار ارزنده‌ای یاد کرد، و ازآنمیانست:

Sansom, George, *A History of Japan 1615—1867*, third volume, London, The Cresset Press, 1964.

Murdoch, James, *A History of Japan, Vol. III The Tokugawa Epoch 1652—Japan*, Princeton, Princeton University Press, 1968.

Smith, Thomas G. *The Agrarian Origins of Modern Japan*, Stanford, Stanford University Press, 1959.

Totman, Conrad D. *Politics in the Tokugawa Bakufu 1600—1843*, Cambridge Mass., Harvard University Press, 1967.

برخی دیگر از نتایج پژوهشها درتاریخ ایندوره، مراجع زیر است:

Chikamatsu, M., *The Major Plays of Chikamatsu*, trans. by D. Keene. New York, 1961.

Cooper, Michael (editor) *They Came to Japan, An Anthology of European Reports on Japan, 1543—1640*, London, Thames and Hudson, 1965.

Dore, R. P., *City Life in Japan*. London, 1958.

—, *Education in Tokugawa Japan. Berkeley*, 1965.

Fairbank, J., Reischauer, E. O., and Craig, A., *A History of East Asian Civilization*, Vol. II., *The Modern Transformation*. Boston, 1965.

Hall, J. W., "The Castle Town and Japan's Modern Urbanization." *Far Eastern Quarterly*, Vol. 15, No. 1 (1955), pp. 37—56.

—, "The Confucian Teacher in Tokugawa Japan." Nivision, D. S., and Wright, A. F. (eds.), *Confucianism in Action*. Stanford, 1959.

—, and Jansen, M., *Studies in the Institutional History of Early Modern Japan*. Princeton, 1968.

Hall, R. K. (ed.), *Kokutai no Hongi: Cardinal Principles of the National Entity of Japan*, trans. by J. O. Gauntlett. Cambridge, 1949.

Joüon des Longrais, F., *Age de Kamakura: Sources (1150—1333)—Ar-*

chives. Tokyo, 1950.
—, *L'Est et L'Ouest: Institutions du Japon et de l'Occident comparées.* Tokyo and Paris, 1958.
Kaempfer, E., *The History of Japan, Together with a Description of the Kingdom of Siam, 1609—1692.* 3 vols. London, 1727—1728; Glasgow, 1906.
Keene, D. (ed.), *Anthology of Japanese Literature from the Earliest Era to the Mid-19th Century.* New York, 1955.
—, *The Japanese Discovery of Europe.* London, 1952.
—, *Japanese Literature.* London, 1953.
—, *Living Japan.* New York, 1959.
Keene, Donald (translator) *Major Plays of Chikamatsu,* New York and London, Columbia University Press, 1961.
de la Mazelière, A. R., *Le Japon. Histoire et Civilisation.* 8 vols. Paris, 1907.
Norman, E. H., *Ando Shoeki and the Anatomy of Japanese Feudalism.* Tokyo, 1949.
—, *Japan's Emergence as a Modern State: Political and Economic Problems of the Meiji Period.* New York, 1940.
—, *Soldier and Peasant in Japan. The Origins of Conscription.* New York, 1943.
Sargent, G. W. (translator) *Ihara Saikaku—The Japanese Family Storehouse or The Millionaires' Gospel Modernised,* Cambridge University Press, 1959.
Sheldon, C. D., *The Rise of the Merchant Class in Tokugawa Japan, 1600—1868.* Locust Valley, N. Y., 1958.
Waley, A. (trans.), *The No Plays of Japan.* London, 1921.

نهضت و دورهٔ تجدد

برای عصر تجدد ژاپن از سال ۱۸۶۸ تحقیقات گستردهٔ پژوهندگان غربی و ژاپنی منابع بسیار فراهم ساخته و مباحث مربوط به این دوره از زاویه‌های گوناگون مورد بررسی ونقد واقع شده است. ازین میان، مآخذ زیرقبول عامتردارد:

Beardsley, R., Hall, J. W., and Ward, R., *Village Japan.* Chicago, 1959.

Beasley, W. G., *Great Britain and the Opening of Japan, 1834—1858.*
—, (ed. and trans.), *Select Documents on Japanese Foreign Policy, 1853—1868.* London, 1955.

Beckmann, George M. *The Making of the Meiji Constitution: The Oligarchs and the Constitutional Development of Japan, 1868—1891,* Lawrence, University of Kansas Press, 1957.

Craig, A. M., *Choshu in the Meiji Restoration.* Cambridge, Mass., 1961.

Caiger, John 'The Aims and Content of School Courses in Japanese History, 1872—1945' in E. Skrzypczak (ed.) *Japan's Modern Century,* Tuttle, Tokyo, 1968.

Dore, R. P. 'Agricultural Improvement in Japan: 1870—1900' in *Economic Change and Cultural Development,* Vol. 9, No. 1, Pt. II.

—, *Land Reform in Japan,* London, Oxford University Press, 1959.

Fukuzawa, Y., *Autobiography.* Tokyo, 1940. New translation, Tokyo, 1960.

Ito, Hirobumi *Commentaries on the Constitution of the Empire of Japan,* Tokyo, Chuo Daigaku, 1931, 3rd edition.

Lockwood, W. W., *The Economic Development of Japan, Growth and Structural Change, 1868—1938.* Princeton, 1954.

—, (ed.), *The State and Economic Enterprise in Japan.* Princeton, 1965.

Mason, R. H. P. *Japan's First General Election, 1890,* Cambridge, Faculty Board of Oriental Studies and Cambridge University Press, 1969.

Nakamura, J., *Agricultural Production and the Economic Development of Japan, 1873—1922.* Princeton, 1966.

Okakura, K., *The Book of Tea.* New York, 1906. Reprint, Rutland, Vt., 1957.

Okuma, Count S. (comp.), *Fifty Years of New Japan.* 2 vols. London, 1909—1910.

Pittau, Joseph *Political Thought in Early Meiji Japan 1868—1889,* Cambridge Mass., Harvard University Press, 1967.

Reischauer, E. O., *Japan, Past and Present,* 3rd ed. New York, 1964.

—, *The United States and Japan,* rev. ed. Cambridge, 1957; 3rd ed., 1965.

—, and Fairbank, J., *A History of East Asian Civilization,* Vol. I., *East*

Asia: The Great Tradition. Boston, 1960.
Sansom, Sir G. B., *Japan, A Short Cultural History*, rev. ed. New York, 1943.
—, and Masumi, J., *Parties and Politics in Contemporary Japan.* Berkeley, 1962.
Smith, T. C., *The Agrarian Origins of Modern Japan.* Stanford, 1959.
—, "The Japanese Village in the Seventeenth Century." *Journal of Economic History*, vol. 12, pp. 1—20 (1952).
—, " 'Merit' as Ideology in the Tokugawa Period," in R. P. Dore, *Aspects of Social Change in Modern Japan.* Princeton, 1967.
—, "Old Values and New Techniques in the Modernization of Japan," *Far Eastern Quarterly*, vol. 14, pp. 355—363 (1955).
—, *Political Change and Industrial Development in Japan: Government Enterprise, 1868—1880.* Stanford, 1955.
Smith, W., *Confucianism in Modern Japan.* Tokyo 1962.
Storry, R., *The Double Patriots.* Boston, 1957.
—, *Histoire du Japon moderne.* Paris, 1963.
Takahashi, K., "Etat Actuel et Tendances générales des Etudes Historiques au Japon depuis la Guerre." *Revue Historique* 216 (1956), pp. 59—66.
Transactions of the Asiatic Society of Japan. Tokyo, 1872—1922, 1924—1940, 1948 ff. Comprehensive index to all series is found in issue of December, 1958 (series 3, vol. VI).
Tsunoda, R., et al. (comps.), *Sources of Japanese Tradition.* New York, 1958.
Ward, R. B. (ed.), *Political Development in Modern Japan.* Princeton, 1968.
Ward, Robert E. and Rustow, Dankwart A. *Political Modernization in Japan and Turkey*, Princeton, Princeton University Press, 1964.

ژاپن معاصر

آثار تحقیقی دربارهٔ چند وچون ژاپن جدید فراوانتر ومتنوعتر است. درتاریخ و تحولات معاصر ژاپن نیز کتابها و نوشته‌های بسیار دردست می‌باشد که منابع معتبر در آنمیان یافت می‌شود.

دراین زمینه، تألیف زیر از «رایشاور» و دوهمکار او اثر ارزنده‌ایست:

Edwin O. Reischauer, John K. Fairbank and Albert M. Craig, *A History of East Asian Civilization, East Asian The Modern Transformation,* Boston, Houghton Mifflin, 1965.

و کتابهای دیگر «رایشاور»:

—, *Land Reform in Japan.* London, 1959.
— (ed.), *Aspects of Social Change in Modern Japan.* Princeton, 1967.

نیز، باید از تحقیق ارزندهٔ «بیزلی» نام برد، و دیگر منابع معتبر زیر:

Beasley W. G., *The Modern History of Japan,* London, Weidenfeld and Nicolson, 1963.

Lockwood, William W., *The Economic Development of Japan Growth and Structural Change 1868—1938,* Princeton, Princeton University Press, 1954.

Jansen, Marius B., William W. Lockwood, Robert E. Ward and R. P. Dore *Studies in the Modernization of Japan* published by Princeton University Press.

از منابع عمدهٔ دیگر در زیر یاد می‌شود:

Allen, G. C., *Japan's Economic Expansion.* London, 1965.

The Modern History of Japan. London 1963.

Cohen, Jerome B. *Japan's Economy in War and Reconstruction, Minneapolis,* University of Minnesota Press, 1949.

Hall, Robert King (editor) *Kokutai no Hongi—Cardinal Principles of the National Entity of Japan,* Cambridge Mass., Harvard University Press, 1949.

Hearn, L., *Japan, An Attempt of Interpretation.* New York, 1904.

Henderson, D. F., *Concilliation and Japanese Law.* Seattle, 1965.

Ike, Nobutaka *Japan's Decision for War—Records of the 1941 Policy Conferences,* Stanford, Stanford University Press, 1967.

Ito, H., *Commentaries on the Constitution of the Empire of Japan.* Tokyo, 1906.

Jansen, M. B. (ed.), *Changing Japanese Attitudes towards Modernization.* Princeton, 1965.

—, *The Japanese and Sun Yat-sen.* Cambridge, 1954.
Jones, F. C., *Japan's New Order in East Asia.* London, 1954.
—, *Modern Japanese Literature, an Anthology.* New York. 1956.
Maki, John M. *Conflict and Tension in the Far East—Key Documents 1894—1960,* Seattle, University of Washington Press, 1961.
Maruyama, M., *Thought and Behavior in Modern Japanese Politics.* London. 1963.
McLaren, W. W. 'Japanese Government Documents' in *Transactions of the Asiatic Society of Japan,* Vol. XLII, 1914.
Morris, I. I., *Nationalism and the Right Wing in Japan: A Study of Post-war Trends.* London, 1960.
—, *The World of the Shining Prince: Court Life in Ancient Japan.* New York, 1964.
Najita, T., *Hara Kei in the Politics of Compromise.* Cambridge. 1967.
Passin, H. *Society and Education in Japan.* New York, 1965.
—, (ed.), *The United States and Japan.* Englewood Cliffs, N. J., 1966.
—, "Early Japanese Law and Administration." *Transactions of the Asiatic Society of Japan* (2): Vol. 9, pp. 67—109 (1932); Vol. 11, pp. 117—149 (1934).
—, *The Western World and Japan.* New York, 1958.
Scalapino, R. *Democracy and the Party Movement in Prewar Japan.* Berkeley, 1953.



در فهرست منابع تاریخ ژاپن، برای همهٔ دوره‌ها، نمی‌توان ازنشریات دوره‌ای ارزنده و فصلنامه‌های تحقیقی که ازسوی مراکز پژوهشی ژاپن وشماری کشورهای دیگر منتشر می‌شود، نادیده گذشت.

چند نشریهٔ زیر از معتبرترین این منابع است:

Harvard Journal of Asiatic Studies. Cambridge, 1936.

The Japan Interpreter—a journal of social and political ideas (Journal of Social and Political Ideas in Japan).

Japan Quarterly. Tokyo, 1954.

Monumenta Nipponica. Tokyo, 1938—43; 1951.

فهرست اعلام

اصطلاح و نامهای گوناگون

ف

ک

گ

ل

م

ن

و

ه

حکومت ـ دوره ـ سلسله ـ خاندان

حزب ـ انجمن ـ فرقه ـ گروه

مکتب ـ آئین ـ روش

نام کسان

ج

ش

ط

ف

ق

ک

ن

نام جایها

ب

پ

ت

ج

چ

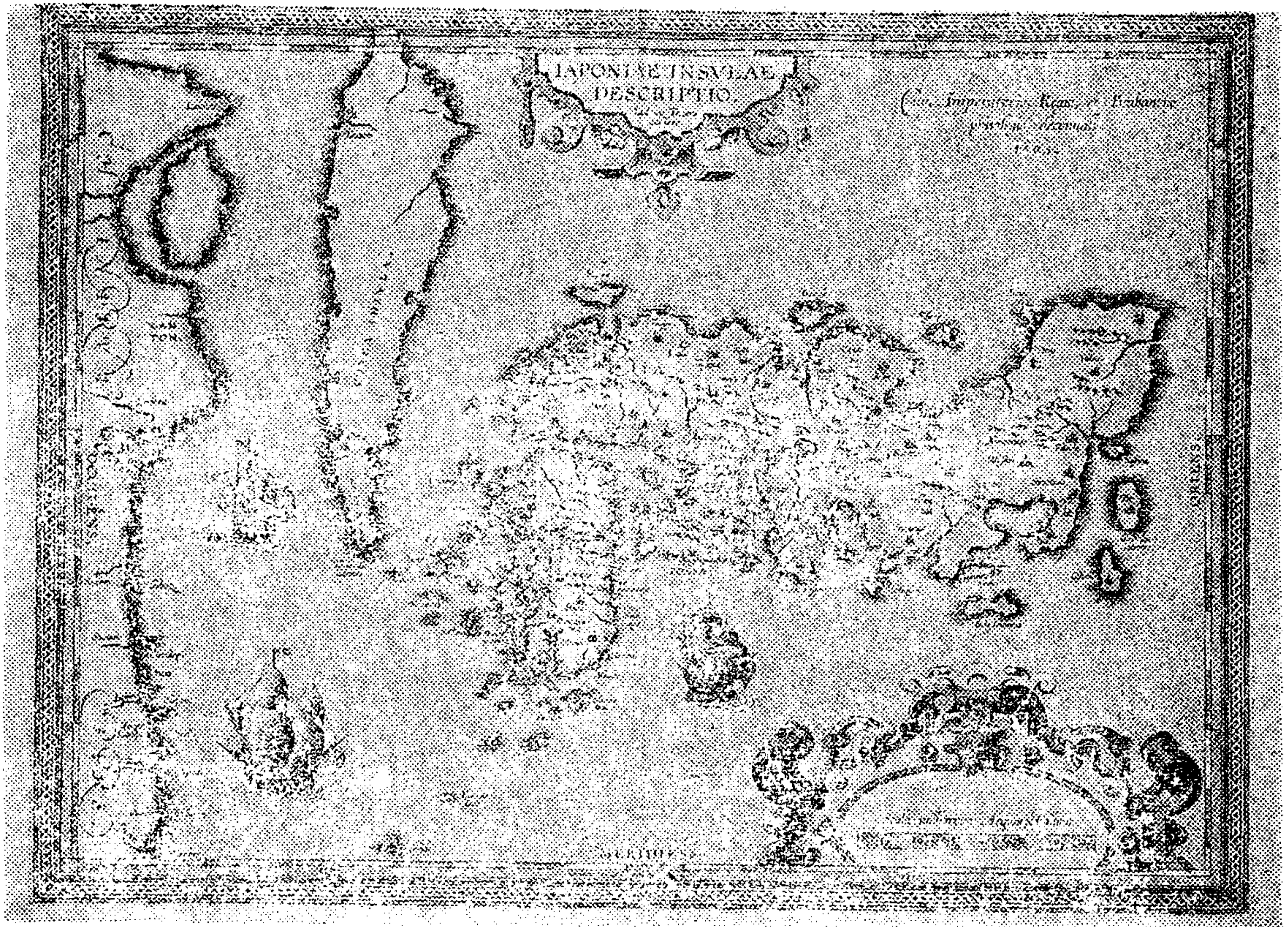
خ

د

ر

ژ

س



نقشهٔ توصیفی ژاپن

ترسیم شده در سال ۱۵۹۵

古事記上卷 并序

臣安萬侶言夫混元既凝氣象未效

無名無爲誰知其形然乾坤初分參神

作造化之首陰陽斯開二靈爲群品之祖

所以出入幽顯日月彰於洗目浮沈海水神祇

صفحه‌ای از نوشتهٔ «کوجی‌کی» (تاریخ قدیم ژاپن)

人生は深い縁の不思議な出会い

این نوشته نکته‌ای از حکمت بودایی است به‌این معنی:

«زندگی بشر چون برخوردگاه مناسبات پیچیده و به‌هم پیوسته است.»

بها: ۱۸۰۰ ریال